

از سرزمین کهن و باستانی ایران زمین

چهارمین جلد از مجموعه

۱

پوشاک در ایران زمین

دکتر پروین سلیمان

مؤلف و مترجم

www.ketab.ir

خانه کتاب

از سری مقالات دانشنامهٔ ایرانیکا

زیر نظر احسان یارشاطر

۱

پوشاک در ایران زمین

(مصور)

ترجمهٔ
پیمان متین

با مقدمهٔ
علی بلوکباشی



مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۳

پوشاک در ایران زمین (مصور) / تألیف گروه نویسندگان زیر نظر احسان یارشاطر: ترجمه پیمان متین:
مقدمه علی بلوکباشی. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲.
۵۰۶ ص.: مصور. - (... سری مقالات دانشنامه ایرانیکا؛ ۱)

ISBN 964-00-0905-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
عنوان اصلی:
چاپ دوم: ۱۳۸۳.
۱. دایره المعارفها و واژه نامه ها - مصور. ۲. پوشاک - ایران - تاریخ - دایره المعارفها. الف.
یارشاطر، احسان، ۱۲۹۹ - . ب. متین، پیمان، ۱۳۴۶ - ، مترجم، ج. عنوان.
۹ پ / ۳۶ AE
کتابخانه ملی ایران
۳۰۶۹۷-۳-۸۲ م

این کتاب ترجمه‌ای است از:

Encyclopaedia Iranica, Edited by Ehsan Yarshater, Volume V, «CLOTHING», Mazda
Publishers, Costa Mesa, California, 1992.

و همچنین مداخل «AMMAMA, 'ABA, CANDYS, BELTS, ĆADOR» از سایر
مجلدات دانشنامه ایرانیکا



پوشاک در ایران زمین

(از سری مقالات دانشنامه ایرانیکا، ۱)

تألیف: گروه نویسندگان زیر نظر دکتر احسان یارشاطر

ترجمه: دکتر پیمان متین

مقدمه: دکتر علی بلوکباشی

چاپ اول: ۱۳۸۲

چاپ دوم: ۱۳۸۳

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964-00-0905-9

شابک ۹۶۴-۰۰-۰۹۰۵-۹

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال.

WWW.AMIR-KABIR.COM

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	پیشگفتار
۹	معرفی دانشنامهٔ ایرانیکا / التون. ل. دانیل
۱۷	مقدمه / علی بلوکباشی
۳۱	فصل اول: ملاحظات کلی / هیئت ویراستاران
۴۱	فصل دوم: دوران مادها و هخامنشیان / ع. شاپور شهبازی
۷۵	فصل سوم: دورهٔ اشکانیان / ترودی س. قوامی
۸۳	فصل چهارم: دورهٔ ساسانیان / السی ه. پک
۱۱۳	فصل پنجم: دورهٔ پیش از اسلام در شرق ایران / گردگروپ
۱۲۱	فصل ششم: پوشاک سفدیان / الکساندر نایمارک
۱۲۹	فصل هفتم: پوشاک طوایف ایرانی مقیم استپ‌های دریای سیاه و قفقاز / س. یاتسنکو
۱۳۵	فصل هشتم: پوشاک در ایران از استیلای عرب تا تهاجم مغول / السی ه. پک
۱۷۷	فصل نهم: دورهٔ مغول و تیموریان / الینور سیمز
۱۹۳	فصل دهم: دوران صفویان و قاجاریان / لیل س. دیبا
۲۳۷	فصل یازدهم: دورهٔ پهلوی / علی‌اکبر سعیدی سیرجانی
	فصل دوازدهم: البسهٔ نظامی در دوران قاجار و پهلوی / -
۲۴۵	فصل سیزدهم: پوشاک در افغانستان / نانسی هاچ دوپری

۲۵۵	فصل چهاردهم: پوشاک طوایف هزاره / کلاوس فردینان
۲۶۳	فصل پانزدهم: پوشاک در تاجیکستان / گوزل مایتدینوا
۲۷۳	فصل شانزدهم: لباس کردی در ایران / شیرین محسنی - پ.ا. اندروز
۲۸۱	فصل هفدهم: لباس کردهای کلیمی / اُرا شوارتز بیری
۲۸۵	فصل هجدهم: پوشاک بلوچ در ایران / ایران علا فیروز - مهرمنیر جهانبانی
۲۹۳	فصل نوزدهم: پوشاک بلوچ در افغانستان و پاکستان / پاملا هاتته
۳۰۳	فصل بیستم: پوشاک در خراسان / حسین علی بیهقی
۳۱۱	فصل بیست و یکم: لباس کردها و ترک‌ها در آذربایجان / پ.ا. اندروز - م. اندروز
۳۲۵	فصل بیست و دوم: پوشاک مردم حوزهٔ دریای خزر / کریستین برومبژه
۳۴۵	فصل بیست و سوم: پوشاک مردم کرانهٔ خلیج فارس / شهناز نجم‌آبادی
۳۴۹	فصل بیست و چهارم: پوشاک ایلات قشقایی / لوئیز بک
۳۵۵	فصل بیست و پنجم: پوشاک بختیاری‌ها و سایر اقوام لرّزبان / ژان پیر دیگار
۳۶۱	فصل بیست و ششم: پوشاک و زیورهای ترکمن / پ.ا. اندروز
۳۶۹	فصل بیست و هفتم: واژه‌نامهٔ تاریخی پوشاک ایران / غلامحسین یوسفی
	فصل بیست و هشتم: مطابقت اصطلاحات جاری در میان گروههای قومی امروزهٔ ایران /
۳۹۹	هیئت ویراستاران

ضمایم

۴۲۱	ضمیمه شمارهٔ ۱: چادر / بیژن غیبی - جیمز ر. راسل - حامد الگار
۴۳۱	ضمیمه شمارهٔ ۲: کمر بند / پیتر کالمایر - السی ه. پک
۴۴۷	ضمیمه شمارهٔ ۳: کندیز / رودیگر اشمیت
۴۵۱	ضمیمه شمارهٔ ۴: عبا / ح. الگار
۴۵۵	ضمیمه شمارهٔ ۵: عمامه / ح. الگار
۴۶۱	سخنی از مترجم
۴۶۵	نمایه

پیشگفتار

دل غرقه دریای تو
بگرفت هفت‌اندام دل

ای جان من رؤیای تو
دیری است تا سودای تو

قامت‌شکیل و استوار علم و ادب پارسی را امروز جامه‌ای است نو و برازنده که ثبات و اعتبارش را چند چندان ساخته و هیئتش را قریب و هیئتش را غریب‌تر، از برای دوست و بیگانه. سخت مغرورم و مسرور. غرور از داشتن چنین گنجنامه‌ای مستند، یکتا و موثق به عنوان یک «ایرانی»؛ و سرور از نقش ترجمان در انتقال داشته‌های مسلم این گنجینه به هر «ایرانی»... آنچه پیش روست، اول دفتری است از مجموعه‌ای مسلسل، به سعی این بنده طی سالهای اخیر که به فارسی برگشته، به همت درک بالای مدیریت فهیم انتشارات امیرکبیر، حقیقتاً به «زیور طبع آراسته شده» و به توالی منتشر خواهد شد...

ذکر چند نکته ضرور می‌نماید. از آن روی که اکثریت خوانندگان – چه عام و چه خاص حتی – با اصول دایرة‌المعارف‌نویسی و دایرة‌المعارف‌خوانی آشنایی ندارند و این علم نسبتاً دیرین، در فرهنگ ما دوران طفولیت خود را می‌گذراند، مترجم به منظور حصول هرچه سریعتر این فراگیری، تا حد امکان عین روش نسخه‌اصل را پیاده کرده، که این عمد در سکنه‌های حاصل از ارجاعات (لاتین) کاملاً مشهود است و محسوس. هرچند فشار «اطرافیان»، این جانب را به قبول برخی تعدیلات واداشت. اسامی خاص معروف – چه اشخاص و چه اماکن – براساس تلفظ مصطلح تحریر شده است و نه احتمالاً صورت صحیح‌تر آنها. برای مثال «خشایارشا» و نه «خشایارشا» یا «حامد الگار» و نه «حمید الگار» و یا «هرودوت» و نه «هرودتس» و... غرض از اختصار (q.v.) آنکه، موضوع مربوطه خود مدخلی است جداگانه. فصل دوازدهم نیز تحت عنوان البسه نظامی هنوز از سوی هیئت تحریریة دانشنامه تقریر نشده، بالطبع جایش خالی مانده؛ از

طرفی به ندای ناشر محترم و به رغم تمایل مترجم، بخش پوشاک پس از انقلاب، از فصل دهم که قریب یک صفحه و نیم را شامل می‌شد، تمام و کمال حذف گردید! بی‌تردید قصورات احتمالی در دفاتر و چاپهای بعدی اصلاح خواهند شد.

در این تلاش، صمیمانه سپاسگزارم از:

- جناب آقای ناصر متین، پدر بزرگوaram، که امکان ارتباط با ناشرین را فراهم آورده، عزلت چند ساله‌ام را صبورانه تحمل کرده‌اند.
- جناب آقای دکتر علی بلوکباشی که با تحریر مقدمه‌ای فاضلانه، ضمن بنده‌نوازی، اعتباری مضاعف به اثر بخشودند.
- جناب آقای دکتر احمد اشرف که با پاسخ به مکتوبات این جانب، مشوقی جدی در طی طریق بوده، هرچند عنایت بیشتر ارباب ایرانیکا، محرّکی قوی در تداوم راه خواهد بود.
- جناب آقای عبدالحسین آذرنگ که در سخت‌ترین شرایط با تذکر نکات کلیدی، ضمن تقویت روحیه، در بهینه‌گشتن اثر نقشی راهگشا داشتند.
- جناب آقای غلامرضا ارژنگ که با تشریح و تصحیح بسیاری از «عادات» خطای این جانب، ساده و روان‌نویسی را به من آموختند.
- مدیریّت و معاونتهای محترم انتشارات امیرکبیر که از هیچ تلاشی جهت ارائه مطلوب اثر فرو نگذاشتند.
- کتابخانه «مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی» که تمامی امکانات بالقوه و بالفعل خود را بی‌هیچ اغماض در اختیارم نهاد.
- کتابخانه «دفتر پژوهشهای فرهنگی» که اصل مجلّدات دانشنامه ایرانیکا را در دسترسم گذارد.
- کتابخانه ملی ایران و سرکار خانم طاهره آروند که یارانی یاور و دیرینه‌اند.

و

بخش مردم‌شناسی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، بالأخص سرکار خانم معصومه ابراهیمی که بی‌همت و والا و حمایت بی‌دریغ ایشان، هیچ‌یک از امکانات فوق‌الذکر صورت تحقیق به خود نمی‌دید.

عزت مزید و توفیق، رفیق راهشان

پیمان متین

بهمن ماه ۱۳۸۱ - تهران

معرفی دانشنامه ایرانیکا

التون ل. دانیل

(Elton L. Daniel)

دانشنامه ایرانیکا اثری است مرجع که ارائه مقالات مستند درخصوص «تمامی جوانب فرهنگ و زندگی ایرانیان» را به ترتیب الفبایی، و جهت همّت خود ساخته است. فکر تدوین دانشنامه ایرانیکا، از عزم استوار احسان یارشاطر مایه گرفته است. او که در گذشته سرپرست بنگاه ترجمه و نشر کتاب (q.v.) بود، به سال ۱۹۶۹ میلادی به ترجمه نسخه جدید دایرةالمعارف اسلام^۱ به زبان فارسی، همّت گماشت. از آنجا که مطالب دایرةالمعارف اسلام در مورد بسیاری از موضوعات مربوط به ایران ناکافی به نظر می رسید، به منظور رفع این نقصان، در سال ۱۳۵۴ ش. / ۱۹۷۵ م.، با بهره گیری از دایرةالمعارف اسلام و ترک^۲؛ انتشار دانشنامه ای مفصل به نام دانشنامه ایران و اسلام (q.v.) آغاز شد، ولی هنوز تنها ده دفتر از آن منتشر گشته بود که در سال ۱۹۸۰ م.، متعاقب خیزش سیاسی مردم ایران، کل برنامه به حال تعلیق درآمد. یارشاطر، بنیانگذار این برنامه، در سال ۱۹۷۲ م. تصمیم به اجرای طرحی مشابه درخصوص تألیف «دانشنامه» ای به زبان انگلیسی گرفت، و سرمایه ای را که برای این کار لازم بود، فراهم نمود. این تألیف جدید یعنی دانشنامه ایرانیکا، به کلی با دایرةالمعارف اسلام متفاوت بود، چرا که شامل عناوین جدیدی می شد. رویداد انقلاب اسلامی [۱۹۷۸-۷۹ م. در ایران، منجر به بسته

شدن پروندهٔ دانشنامه گردید، ولی در سال ۱۹۹۲م، انتشار آن به گونه‌ای کاملاً متفاوت، از سر گرفته شد. در چنین شرایطی، یارشاطر توانست سیاستی دیگر در جهت ادامهٔ روند تألیف دانشنامهٔ ایرانیکا در پیش گیرد. در نتیجه، دفتر اول آن در سال ۱۹۸۲م، و اولین مجلد تکمیل شدهٔ آن در سال ۱۹۸۵م، به سردبیری خود وی و همکاری هیئتی از ویراستاران مبرز و مشاوران ورزیده، به دنیای نشر ارائه گردید. در زمان نگارش این مقاله (۱۹۹۵م)، قبلاً هفت مجلد بالغ بر ۵۸۵۰ صفحه، از این دانشنامه انتشار یافته بود.^۱ چهار مجلد اول آن را مؤسسهٔ انتشارات راتلج و کیگان پل^۲ و سه مجلد دیگر را انتشارات مزدا^۳، چاپ و منتشر کرده است.^۴ مجلدات چاپ شده، آشکارا نشان می‌دهد که ایرانیکا در زمینهٔ موضوعات مربوط به شناخت ایران و فرهنگ پارسی، مرجعی است معتبر و ارزشمند.

یارشاطر دربارهٔ اصول و اهداف دانشنامهٔ ایرانیکا طی مقدمه‌ای بر جلد اول (1, pp. 1-3) چنین می‌گوید: «ایرانیکا ابزاری تحقیقاتی است که برای پاسخگویی به نیازهای علمی محققان، متخصصان، و دانش‌پژوهان در حوزهٔ مطالعات ایران‌شناسی و علوم مربوط به آن تدوین گشته است. هدف آن پرکردن خلئی است عمیق، حاکم بر شعاع عمل منابع موثق و قابل استناد، در حیطهٔ تاریخ و فرهنگ خاورمیانه...». برای رسیدن به این هدف، ایرانیکا مقالات مستند علمی و جامعی را در مورد «تمام ابعاد فرهنگ ایران و نیز تأثیرات دوجانبهٔ آن با همسایگان» از «دوران پیش از تاریخ تا دورهٔ معاصر» فراهم می‌سازد.

خوانندگان مطلع با خواندن این مقدمه بلافاصله متوجه «خلأ عمیقی» که ایرانیکا در صدد پرکردن آن بوده است، می‌شوند. وظیفه‌ای که نویسندگان «دایرةالمعارف والامرئبة اسلام» یعنی تنها مرجع معتبری که اغلب با ایرانیکا مقایسه می‌گردد از دوش خود وانهاده‌اند.

دایرةالمعارف اسلام با همهٔ شایستگی‌هایش، مدت‌هاست که انتظاراتی را که از عنوانهای آن در ذهنها شکل گرفته، خواسته یا ناخواسته، برآورده نمی‌سازد. به عبارت دیگر، برخوردهای محققانه، فراگیر، و جامع با موضوعی به عظمت و پیچیدگی «جهان اسلام»، در قیاس با تحقیقاتی که دربارهٔ مردمان، سرزمینها، و فرهنگ «جهان مسیحیت» صورت می‌گیرد بسیار کم‌رنگ و بی‌فروغ بوده است. نتیجهٔ پرداخت نامتناسب بسیاری از موضوعات، تدوین تعدادی آثار مرجع در جهت تکمیل دایرةالمعارف اسلام یا رقابت با آن بوده است. این کار به احیا و

۱. تا این زمان (۱۳۸۲ ش. / ۲۰۰۳ م)، ده مجلد از دانشنامهٔ ایرانیکا، تدوین و منتشر شده است. م.

2. Routledge and Kegan Paul, Ltd.

3. Mazda Publishers.

۴. ترجمهٔ فارسی مباحث کلی‌تر، به همت مترجم این سطور و مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر آغاز شده است. م.

ترمیم دایرة المعارف اسلام نه تنها در قالب آثار مشابه ترکی، اردو، و شیعی، که به نگارش نسخه‌ای جدید از خود دایرة المعارف اسلام انجامیده است.

دانشنامه ایرانیکا و دایرة المعارف اسلام تا حدودی دارای وجوهات مشترکی در زمینه مباحث مطروحه خود می‌باشند، و هر دو طرح و اندازه مشابهی دارند. هر دوی اینها در برخورد با مشکلات فنی نیز، سرنوشت مشترکی داشته‌اند؛ از جمله روش نویسه‌گردانی^۱، چه در ترجمه و چه در نگارش عناوین، و نیز نحوه ارجاعات متقابل. صرف‌نظر از این موارد، مشخصاً این دو، کارهای متفاوتی هستند.

نسخه نوین دایرة المعارف اسلام ظاهراً در شروع کار خود از شیوه چندان حساب‌شده‌ای پیروی نکرده، و در خلال حرکت لاک‌پشت‌وار خود طی چند دهه، آرا و روشهای متغیری را پیش گرفته است. برعکس، پرواضح است که زمان زیادی برای آماده‌سازی دانشنامه ایرانیکا مصروف شده، و برای جلوگیری از وقوع مجدد اشکالاتی که برای دایرة المعارف اسلام پیش آمده بود، تلاشی سنجیده صورت گرفته است. این‌طور که پیداست روند طبع و نشر ایرانیکارو به سرعت نهاده، و توقع اتمام آن در اوایل قرن بیست و یکم، دور از ذهن نیست. همچنین به نظر می‌رسد که این دانشنامه، آمادگی آن را دارد که به نحوی دقیق‌تر و جامع‌تر از دایرة المعارف اسلام به پژوهش و بررسی خود ادامه دهد.

درباره محتویات ایرانیکا باید اذعان داشت که این دانشنامه تنها به جبران کوتاهیهای دایرة المعارف اسلام درخصوص ایران پیش از اسلام، و آوردن ناگفته‌های آن از ایران اسلامی و شیعی، پرداخته است. با آنکه دایرة المعارف اسلام می‌خواسته از آنچه که لازم است، تعریفهایی کلی به دست دهد، در کار خود بویژه در مجلدات اولین نسخه نوین آن بیشتر به جزئیات پرداخته، درحالی‌که دانشنامه ایرانیکا با ژرف‌نگری و تیزبینی همه‌جانبه، به قضایا نگریسته است. دانشنامه ایرانیکا نه تنها به موضوعات مربوط به فلات ایران پرداخته، بلکه نواحی وسیع‌تری را که از فرهنگ ترک و ایرانی و هند و ایرانی متأثر است نیز پوشش می‌دهد. نوع مقالات آن نیز بسیار متنوع است، چنانکه شمار زیادی از آنها می‌تواند مورد پسند طیف گسترده خوانندگان عمومی قرار گیرد؛ حال آنکه برخی دیگر که ارزش والای علمی دارند، مورد علاقه متخصصان می‌باشند. در دانشنامه ایرانیکا نیز همچون دایرة المعارف اسلام، اغلب مقالات به مباحثی چون زندگینامه شخصیت‌های برجسته تاریخی، توصیف نواحی مهم جغرافیایی و همچنین موضوعات اجتماعی، سیاسی، مذهبی و امثال آن اختصاص یافته است. امتیاز دیگر این دانشنامه آن است که

مقالات فراوانی در زمینه موضوعات عمومی به زبانی کوتاه و پربار به دست می‌دهد، و این چیزی است که به دشواری می‌توان از منابع پراکنده به دست آورد. برای مثال می‌توان از مقالاتی دقیق همچون: «مردم‌شناسی»، «معماری»، «زره»، «آرتش»، «اخرتربینی و اخترشناسی»، «گرما به‌ها»، «بازار»، «فرش»، «سفالگری»، «کودکان»، «سینما در ایران»، «طبقات اجتماعی»، «پوشاک»، «مسکوکات»، و حتی «توطئه‌پنداری و نگرشهای بدبینانه»^۱ نام برد. برخی مقالات چندبخشی که غالباً در قد و قواره کتابی مجزا است، نشان از پرداخت هنرمندانه و خالی از نقص موضوعات خود دارد از جمله: «هنر»، «ارمنستان»، «افغانستان»، «باستان‌شناسی»، «ابن‌سینا»، «آذربایجان»، «بلوچستان»، و «آسیای مرکزی». به علاوه، تعداد زیادی مقالات کوتاه‌تر در زمینه موضوعات خاص ایران نظیر پوشش گیاهی و جانوری، قوم‌نگاری، علوم، فنون، هنر، و باورهای عامه، در آن می‌توان یافت. بعضی از این مقالات منحصر به فردند و هیچ نظیری در دایرة‌المعارف اسلام یا سایر کتابهای مرجع ندارند؛ از اینگونه مقالات شایان توجه باید به مقالاتی چون «روابط ایران و انگلستان»، «روابط ایران و بیزانس»، «روابط ایران و چین»، «مطالعات گیاه‌شناختی»، «سرحدات ایران»، «انقلاب مشروطیت» و «دربار و درباریان»، اشاره کرد. شق دیگری که جای خاصی را در دانشنامه ایرانیکا دارد، طیفی است از نوشته‌های باستانی نظیر اوستا یا کتاب اعمال شهدای ایران گرفته، تا رمان بوف کور؛ یا شرح حال ایران‌شناسان برجسته و تحلیل آثارشان، و نیز مقالات خاص مرجع‌شناسی و راهنما مثل «کتاب‌شناسی و فهرس» یا «گاهشماری». به معنای واقعی کلمه، دانشنامه ایرانیکا را باید دایرة‌المعارفی اصیل دانست که در بسیاری از موارد می‌توان آن را با آثاری چون دایرة‌المعارف کبیر اتحاد شوروی^۲ قیاس نمود نه با دایرة‌المعارف اسلام.

ایرانیکا علاوه بر وسعت و هماهنگی موضوعی و زمانی محتویات مقالات، با برخورداری از اطلاعات مفصل و پربار، در رعایت بالاترین شاخصهای علمی - تحقیقی نیز سخت موفق بوده است و در همان حال، مقالات آن برای خوانندگان غیر متخصص نیز ملموس، مناسب، رسا، و مفهوم می‌باشد. وانگهی، نکته تحسین‌برانگیز، به کارگیری نویسندگان سرشناس بین‌المللی در نگارش مقالات در کنار پژوهشگران ممتاز ایرانی است. از طرفی ترجمه نوشته‌های آنها به زبان انگلیسی، از دیگر مزایای این دانشنامه محسوب می‌گردد.

دانشنامه ایرانیکا نه تنها منبعی است موثق و آگاهی‌بخش، بلکه استفاده از آن نیز آسان است. فی‌المثل نحوه تنظیم الفبایی مداخل، به غیرمتخصصان نیز امکان استفاده از آن را می‌دهد.

1. Conspiracy Theories = تئوریهای توطئه

2. Great Soviet Encyclopaedia.

هرچند که در استفاده از آن چند نکته را نباید از نظر دور داشت. اول از همه اینکه آشنایی با شیوه نویسه‌گردانی [و آوانگاری] آن الزامی است. این شیوه از اساس با آنچه در دایرة‌المعارف اسلام و سایر آثار و کتب مرجع به کار رفته، فرق می‌کند. نحوه نویسه‌گردانی در آغاز دانشنامه به تفصیل تشریح شده و به دقت در تمام موارد اعمال شده است. همان‌طور که در مقدمه سردبیر آمده، این نویسه‌گردانی تا حدودی با آغاز حرف «B» تعدیل گشته است. در نادر دفعات شگفتی‌ساز ممکن است با مواردی چون کاربرد «e» در برخی واژه‌های پشتو مواجه شد که هیچ توضیحی درخصوص آن طی مقدمه نیامده است. آنچه در چیندن سلیقه‌ای عنوان، چه در مورد معادلهای انگلیسی آنها و چه در نویسه‌گردانیها رخ می‌نماید، در حقیقت نوعی پیروی از اصول حاکم بر روش تنظیم الفبایی مداخل و روند تفکیک آنها از یکدیگر بوده است.

از باب مثال، مداخلهایی داریم همچون، «(Abrišam)»، «(Adas)»، «(Angūr)»، «(Bādām)»، «(Bāmia)»، «(Bāgelā)»، «(Beh)»، «(Berenj)»، «(Cāy)»، و از طرف دیگر به مداخلهایی برمی‌خوریم چون «(Cotton)» (پنبه)، «(Barley)» (جو)، «(Beans)» (لوبیا)، «(Bread)» (نان)، «(Beet)» (چغندر)، «(Cabbage)» (کلم)، «(Coconut)» (نارگیل) و «(Coffee)» (قهوه). برای توضیح اسب، مدخل «(Asb)» انتخاب شده، و این درحالی است که مداخلهای «(Bats)»، «(Beaver)»، «(Boar)»، «(Camel)» و «(Cat)»، تحت عناوین انگلیسی خود آورده شده‌اند. از موارد تعجب‌آور دیگر باید به عنوان‌هایی چون، «(Agriculture)» که انگلیسی است اما «(Ābyāri)» و «(Dāmdāri)» که فارسی هستند، و یا «(Amāma)» که فارسی است اما «(Belts)» که انگلیسی می‌باشد و نیز «(Administration)» که انگلیسی است اما «(Barnāma-rizi)» که فارسی محسوب می‌شود، اشاره کرد. با آنکه ارجاعات متقابل و مکفی جبران مافات را می‌کند، مطلوب آن بود که یک فهرست اعلام^۱ توصیفی برای سهولت دسترسی به ریز اطلاعات، فراهم می‌آمد. از سوی دیگر خواننده می‌بایست نهایت دقت را در چرایی کاربرد واژه‌های Iran/Iranian و Persia/Persian طی مطالب دانشنامه، مبذول دارد. استعمال واژه‌های Persia و Persian کم و بیش تا مجلد چهارم، تعبیری است ظریف از سرزمین و فرهنگی که معنای «ایران» از آن مستفاد می‌گردد، حال آنکه واژه‌های Iran و Iranian بیشتر در مفاهیم وسیع‌تر فرهنگی و جغرافیایی، به کار رفته است.^۲ این شیوه بحث‌برانگیز و بعضاً گیج‌کننده در یادداشت ویراستار و با توضیحاتی بیشتر طی اظهارات سردبیر دانشنامه، احسان یارشاطر، در مجله مطالعات ایرانی (pp. 22, 1989, 62-65) تشریح گشته است. سرانجام اینکه، ممکن است برخی خوانندگان از تصمیم هیئت

ویراستاران در مورد نگنجانیدن زندگینامه افراد زنده در دانشنامه گله‌مند باشند. هرچند حذف نام افرادِ جدّاً سرشناسی که در قید حیاتند، بی‌تردید مایه تأسف است، نقشه سردبیر، تنظیم یک مجلد (یا مجلّدت) تکمیلی است که در آنها، مقالاتی درخصوص این افراد به مقتضای شرایط درج خواهد گشت.

دانشنامهٔ ایرانیکا در چهار سال ابتدای فعالیت خود مورد حمایت مالی سازمان برنامه و بودجه و تحت مسئولیت اجرایی بنگاه ترجمه و نشر کتاب بود. پس از انقلاب [اسلامی] در سال ۱۳۵۷ ش. / ۱۹۷۸ - ۷۹ م، یک مؤسسه مستقل دولتی در امریکا به نام «موقوفات ملی ادبیات و علوم انسانی»^۱، عمدهٔ حمایت مالی این طرح را پذیرفت. به علاوه بخشی از هزینه‌های تولید دانشنامه، از منابع و خاستگاه‌های شخصی و خصوصی در «بنیاد دانشنامهٔ ایرانیکا»^۲ تأمین می‌شود. واکنش‌های انتقادی نسبت به دانشنامهٔ ایرانیکا بی‌نهایت مثبت بوده است (فهرستی از تقریظات در این خصوص در قسمت مآخذ آمده است). این اثر، تحسین درخوری را به دلیل تنوع موضوعات؛ برخورد هماهنگ با ادوار باستانی، میانه، و نوین؛ کیفیت تک تک مقالات؛ و برایش موشکافانه و سندیت مطالب؛ به خود اختصاص داده است. عمده انتقادات موجود، بر برخی تقصیرها و اندک خطاهای اجتناب‌ناپذیر در تألیف چنین آثار مرجع و عظیم، تکیه دارند. واقعیت امر آنکه تمام منتقدین بر این نکته که دانشنامهٔ ایرانیکا در تصریف صریح هویتش موفق بوده و درحال حاضر مقتدرترین و صدالبته گریزناپذیرترین اثر مرجع در حوزهٔ مربوطه است، متفق‌القولند.

مآخذ

الف - فارسی

- بیشتر انتقادات و نقطه نظرات درخصوص دانشنامهٔ ایرانیکا از منابع زیر فراهم آمده است:
- آشوری، داریوش، رهاورد، ش ۲۲، ۱۳۶۷ ش. / ۱۹۸۸ م، صص ۲۳۲-۲۳۵.
 - افشار، ایرج، آینه، ش ۴، ۱۳۶۷ ش. / ۱۹۸۹ م، صص ۷۱۴-۷۱۷.
 - برجیان، حبیب، ایران‌نامه، س ۱۲، ش ۲، ۱۳۷۳ ش. / ۱۹۹۴ م، صص ۳۶۹-۳۸۰.
 - دوستخواه، جلیل، ایران‌شناسی، س ۵، ش ۲، ۱۳۷۲ ش. / ۱۹۹۳ م، صص ۳۹۸-۴۱۴.

1. National Endowment for the Humanities.

2. Encyclopaedia Iranica Foundation.

- عالیشان، ل.، ایرانشناسی، س ۱، ش ۱، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م.، صص ۱۷۱-۱۸۲.
- کریمی حکاک، ا.، علم و جامعه، س ۱۰، ش ۷۲، ۱۳۷۸ش./۱۹۸۹م.، صص ۵۹-۶۵.
- همو، ایران نامه، س ۷، ش ۴، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م.، صص ۶۳۷-۶۵.
- مؤید، ح، ایران نامه، س ۲، ش ۳، ۱۳۶۳ش./۱۹۸۴م.، صص ۵۱۱-۵۱۶.

ب - لاتین

- S.A. Arjomand, *Middle Eastern Studies* 3, 1988, pp. 381-82.
- A. Banuazizi, *IJMES* 22, 1990, pp. 370-73.
- J. Bečka, *Archiv Orientali* 571/1, 1989, p. 910.
- C. A. Bromberg, *Bulletin of the Asia Institute*, 1993, pp. 221-22.
- R. Bulliet, *IJMES* 24, 1992, pp. 679-80.
- J. Calmard, *Studia Iranica* 17, 1988, pp. 106-10; 19, 1990, pp. 125-28; 20, 1991, pp. 154-60.
- F. Daftary, *JAOS* 111, 1991, pp. 152-53.
- S. F. Dale, *Middle East Studies Association Bulletin* 28/2, 1994, pp. 163-64.
- E. L. Daniel, *JAOS* 115/3, 1995, pp. 500-501.
- M. Dresden, *JAOS* 105, 1985, pp. 164-165.
- W. Ende, *ZDMG* 138, 1988, pp. 405-7.
- Idem, *Die Welt des Islams* 33, 1993, pp. 329-30.
- R. Frye, *JAOS* 108/1, 1988, pp. 169-70.
- G. Lazard, *JA* 271/3-4, 1983, pp. 392-93.
- R. Mottahedeh, *The Middle East Journal* 41, 1987, pp. 164-65.
- Idem, *The Middle East Journal* 44, 1990, pp. 499-500.
- J. M. Rogers, *BSO(AS)* 54/1, 1991, pp. 171-72.
- A. Sh. Shahbazi, *JAOS* 110/4, 1990, pp. 777-80.
- M. Shaki, *Archiv Orientali* 57/1, 1989, pp. 67-91.
- B. Spuler, *Der Islam* 65, 1988, pp. 166-69.
- W. Sundermann, *Orientalistische Literaturzeitung* 84, 1989, pp. 647-57.

مقدمه

علی بلوکباشی

(Ali Bulookbāshī)

پوشاک از راه مجموعه‌ای علائم مادی، یک نظام ارتباطی فرهنگی در میان مردم جامعه برقرار می‌کند. رمزگشایی از این علائم و دریافت معانی و مفاهیم زبان علائم در هر گروه اجتماعی و جامعه مستلزم درک رفتارهای اجتماعی و فرهنگی مردم آن گروه و جامعه و شناخت نظامهای دینی - عقیدتی و اعمال جادویی-تابویی و باورهایی است که پوشاک ارزشهای نمادین خود را از آنها گرفته‌اند. این ارزشها نقش مهم و برجسته‌ای در نگهداشت هویت اجتماعی و فرهنگی مردم جامعه و استمرار دوام آن در حیات تاریخی نسلها ایفا می‌کنند.

در آغاز شکل‌گیری اجتماعات بشری و در جامعه‌های اولیه، پوشاک جنبه و نقش حفاظتی داشته و برای مصون نگه‌داشتن بدن انسان در برابر عاملهای طبیعی و اقلیمی و آب و هوایی به کار می‌رفته است. بعدها، با توسعه فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌ها و شکل‌گیری عقاید دینی - مذهبی در ذهنیت مردم، پوشاک و نوع رنگ و جنس و شکل و سبک دوخت تن‌پوشها زمینه و نقش فرهنگی یافت و کارکرد اجتماعی و فرهنگی و نمادین آن برجسته شد.

هر یک از تن‌پوشها و زیورها و آرایه‌های مخصوص آنها به صورتی رمزی و نمادین مفهوم یا مفاهیمی را در جامعه می‌رسانند. تن‌پوشها نشان‌دهنده پایگاه و منزلت اجتماعی، اقتصادی، مذهبی، شغلی و حال و احوال روحی پوشندگان آنها و برتابنده تفاوت‌های جنسی و سنی و جایگاه و مقام

طبقاتی افراد در گروه‌های اجتماعی و قومی مختلف می‌باشند.

خانم لیندسفارن - تاپر^۱ در بررسی‌های مردم‌شناسانه‌اش در جامعه شاهشون‌های شمال غربی ایران می‌نویسد:

شاهشون‌ها نه تنها با طرز مختلف لباس پوشیدن تفاوت‌های مربوط به جنس، ثروت و پایگاه مذهبی خود را نشان می‌دهند، بلکه از لحاظ سیاسی هویت ایلی خود را نیز در منطقه می‌نمایانند. پوشاک زنان شاهسون بیانگر پایگاه شخصی آنان در میان زنان دیگر و نشان‌دهنده فردیت و احوال روحی زن است. پوشاک زنان و مردان هر دو بخشی از نظام‌های فرهنگی است که مراحل تولد تا مرگ را در مدار زندگی و اختلاف جنسی، منزلت‌های دینی و پیوندهای مردم را با نیروهای فراطبیعی مشخص می‌کند. همچنین، پوشاک مردان روابط شاهسون‌ها را به عنوان یک جامعه ایلی با محیط زیست اجتماعی و سیاسی توجیه و تبیین می‌کند.

در ایل شاهسون مردان جوان جلیقه و نیم‌تنه سرخ و مردان سالخورده جلیقه و نیم‌تنه سبز می‌پوشند. سرخ و سبز هر دو از رنگ‌های کلیدی در میان شاهسون‌هاست. در میان شاهسون‌ها، مانند مسلمانان دیگر خاورمیانه، رنگ سرخ با رجولیت، جنسیت، نیروی حیاتی، قدرت اجتماعی فرد و تولید مثل پیوند دارد. در حالی که رنگ سبز یک تداعی معانی در رابطه با باروری زمین با انسان و خدا دارد. همچنین کلاه در میان پوشاک مردان نقش برجسته و متمایزی در جامعه شاهسون داشته است. مردان با کلاه‌هایشان تمایزات پایگاهی خود را در میان خود و همبستگی مشترک و هویت ایلی‌شان را به عنوان شاهسون نشان می‌دهند. همان اندازه که آلاچیق نیمه کروی شاهسون، جماعات ایلی کوچنده را از همتایان یکجانشین متمایز می‌کند، کلاه‌هایشان نیز آنها را از غیرشاهسون مشخص و جدا می‌سازد (لیندسفارن - تاپر، ۱۹۹۷: ۶۸ - ۶۹).

نوع جنس و رنگ و طرز دوخت و شکل لباس و فرهنگ و ازگان مربوط به تن‌پوشها با مجموعه‌ای از ارزشها و معیارهای فرهنگی، اخلاقی و معنوی مانند شرم و حیا، وقار و متانت، جاذبه و فریبندگی، عظمت و حقارت، غرور و کبر و فروتنی، جاذبه جنسی، اهمیت و اعتبار اجتماعی و اقتصادی، سوگ و شادی، فقر و غنا و باورهای دینی - مذهبی و آرمانی درآمیخته‌اند. از این رو مطالعه پوشاک مردم یک گروه و قوم و جامعه، چه در گذشته و چه در حال، و بررسی روند تحوّل و دگرگونی تاریخی - اجتماعی هر یک از تن‌پوشها و کارکردهای اجتماعی و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری آنها زمینه‌ای مهمّ و ارزشمند در پژوهش‌های مردم‌شناسی به شمار می‌رود.

1. Lindisfarne-Tapper, N.

آنچه در مجموعه پوشاک مردم یک گروه اجتماعی یا یک قوم و جامعه اهمیت دارد، یکی الگوهای فرهنگی است که مردم در انتخاب مواد، رنگ و شکل و اسلوب دوخت جامه‌ها و اندازه هر یک از آنها به کار می‌برند، و دیگری نقش و عملکردی است که برخی از تن‌پوشها در زمینه‌های گوناگون فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی، شغلی و در مناسک و مراسم آیینی و دینی مردم ایفا می‌کنند. چنسنینر^۱ در پژوهش جامع و دقیق خود در زمینه «بورکه»^۲، نوعی عباى نم‌دین تمام قد و با شانه‌های پهن که بیش از یک هزار سال در جامعه داغستان کاربرد داشته، می‌نویسد:

بورکه جامه همه‌کاره سنتی مردم است و نقش نیم‌تنه، پتوی خواب و حتی سرپناه موقت در هوای بد و نامناسب را ایفا می‌کند. این جامه عبامانند نم‌دی برای شبانان قفقازی نیز اهمیت زیادی دارد.

عبا و نقاب در میان این گروه از مردم قفقاز به نحوی با جنگ و ستیز نیز پیوند داشته‌اند. این پیوند هنوز هم در نمایشهای محلی و جشنهای فصلی به صورتهای مختلف حفظ شده است.

مردم بورکه سفید را فقط در جشنها و بورکه سیاه را در همه‌جا و همیشه می‌پوشند. بورکه بهترین هدیه مبین پیوند خویشاوندی به شمار می‌رفته است. قرار گرفتن زیر بورکه با کسی دیگر نشان پیوند خویشاوندی و حمایت از یکدیگر بود. در منازعات، نم‌د نیز خود نقشی در دشمنی خانوادگی داشت. زمانی که مردان با «کینجُل» (خنجر) با یکدیگر جنگ تن‌به‌تن می‌کردند، روی یک جفت بورکه می‌ایستادند و می‌جنگیدند. هر یک از جنگجویان که از روی بورکه بیرون رانده می‌شد، جنگ را به حریف خود می‌باخت. برای پایان بخشیدن به جنگ با کارد، دوست هر دو حریف بورکه‌ای را در میان جنگجویان قرار می‌داد. آخرین نقش و کار نهایی بورکه سیاه، گستردن آن همچون پوششی روی نعش کفن‌پوشانده‌ای بود که آن را با تخت روان به گورستان می‌بردند (لیندسفارن - تاپر، ۱۹۹۷: ۸۳ - ۸۴).

برخی تن‌پوشها، بویژه جامه‌های زنانه برای خود آرای و جلوه‌گری اندام یا ایجاد جاذبه جنسی و برانگیختن احساس جنس مخالف دوخته و پوشیده می‌شوند. جنس و رنگ و دوخت و قد و قواره این نوع جامه‌ها معمولاً به گونه‌ای است که در تقابل با ارزشهای فرهنگی، دینی، اخلاقی و مغایر با هنجارهای پذیرفته شده در گروه و جامعه است. از این رو، پوشندگان این نوع جامه‌ها در هر گروه و جامعه‌ای که باشند از دیگران تمایز می‌یابند و معمولاً در گروه‌های بی‌بندوبار و لابلالی و شب‌زنده‌دار و روسپی‌پیشه قرار می‌گیرند.

لباس مانند زبان هویت قومی، اجتماعی و جغرافیایی و وابستگی‌های صنفی، سیاسی، مذهبی و شأن و منزلت اجتماعی و اقتصادی مردم را مشخص می‌کند. برای اینکه عملکرد اجتماعی و فرهنگی پوشاک در هویت‌بخشی به اعضای جامعه را دریابیم و بدانیم که چگونه پوشاک هویت اجتماعی و فرهنگی فرد و جمع را در اجتماعات گوناگون ایلی - عشیره‌ای، روستایی - دهقانی و شهری توجیه و تبیین و آنها را از یکدیگر جدا می‌کند، لازم است تن‌پوشهای مردم را همچون مجموعه‌ای از علایم زبانی مادی بررسی و تحلیل کنیم. مثلاً، همان اندازه که زبان مردم گروه‌های قومی گُرد، لُر، بلوچ، ترکمن و فارس را از یکدیگر جدا و متمایز می‌کند، پوشاک بومی و سنتی هریک از این قومها نیز آنها را از هم متمایز می‌سازد. بنابراین همچنان‌که می‌توان با تغییر زبان یک قوم هویت قومی یا فرهنگی مردم آن قوم را تغییر داد و از میان برد، از راه تغییر لباس اقوام نیز می‌توان از آنها هویت‌زدایی کرد و شاخصه قومی - فرهنگی آنها را از میانه زدود.

در جامعه‌های ایلی - عشیره‌ای و یا جامعه‌های روستایی - دهقانی سنتی ایران که مردم آنها در رفتارهای اجتماعی و فرهنگی و دینی از الگوهای مشترک و یکسانی پیروی می‌کنند، تنوع در ساختار اقتصادی و مادی این جامعه‌ها و تکثر و تفنّن در مشاغل و پوشاک مردم آنها وجود ندارد و روابط میان اعضای این جامعه‌ها بر مبنای انسجام مکانیکی استوار است. تن‌پوشهای مردان و زنان این جامعه‌ها عموماً از لحاظ طرح و اسلوب دوخت، حتی جنس و رنگ کم و بیش با یکدیگر همانند و یکسانند. نوع فرهنگ برخاسته از شیوه معیشت کوچندگی و دامپروری و روستائینشی و کشاورزی در این جامعه‌ها امکان تنوع و تفنّن در لباس و گزینش نوع و شکل و طرح لباسهای مغایر با شیوه بومی - سنتی را از مردم گرفته و آنها را مقید به پیروی از هنجارهای معمول در پوشش سنتی یکسان کرده است.

تن‌پوشهای ایلی - عشیره‌ای یا روستایی که به دست بافندگان و دوزندگان بومی - محلی در ایل و عشیره یا روستا و یا در بازارهای شهرهای در دسترس آنها به سفارش ایلداتی‌ها و روستایی‌ها دوخته می‌شوند، همه متأثر از الگوهای فرهنگی متداول در میان مردم آن جامعه‌ها هستند و با ملاکها و هنجارهای فرهنگ بومی آنها تطبیق می‌کنند.

برخلاف جامعه‌های ایلی - عشیره‌ای و روستایی، در جامعه‌های شهری که جمعیت آنها ترکیب ناهمگنی از گروه‌های قومی و زبانی متفاوت است، لایه‌ها و قشرها و طبقات متعددی با مشاغل و مناصب گوناگون وجود دارند. در این‌گونه جامعه‌ها روابط بر مبنای یک انسجام ارگانیکی تنظیم شده و فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم، گروه‌ها و قشرها و طبقات اجتماعی و الگوهای رفتاری و نظام اندیشگی و عقیدتی مردم و شکل آداب و رسوم و نوع مسکن و کار و نوع لباس آنها گونه‌گون و متنوع است. اختلاف پایگاه طبقاتی و وجود گروه‌های گزیده اجتماعی مانند درباریان،

دیوانیان، بازرگانان، روحانیان، امیران لشکری و کشوری و... منتج به کثرت و چندگونگی در پوشاک اعضای هر گروه و صنف و قشر شده است، به طوری که از طریق نوع تن پوشها می توان به موضع و پایگاه اجتماعی و گروهی مردم پی برد.

شهرنشینان، بویژه زنان شهرنشین، چندان به قیود اجتماعی - فرهنگی بومی و سنتی پایبند نیستند. توانایی اقتصادی و مالی نسبتاً بالای خانواده های شهری و آزادیهای برخاسته از فرهنگ شهرنشینی امکان و فرصت تفنّن و تنوّع در لباس را برای شهرنشینان فراهم کرده است. آزادی از قیود و الزامات اجتماعی و فرهنگی و وضعیّت خوب اقتصادی و تنوّع طلبی قشر مرفّه از دوره قاجار به این سو دروازه های ورود منسوجات خارجی را به ایران گشود. تا پیش از ورود پارچه های فرنگی از خارج به ایران، مردم هر قشر و گروه جامه هایشان را بیشتر از پارچه هایی تهیه می کردند که در ایران می یافتند و طبق الگوهای بومی و محلی در هر جامعه می دوختند و می پوشیدند. بنا بر گفته میرزا حسین خان تحویلدار (۱۳۴۲: ۱۰۰):

سابق که پارچه های فرنگی شایع نبود از اعلی وادنی حتّی ارکان دولت و بعضی از شاهزادگان عظام قدک پوش بودند. بدین جهت قدکهای بسیار ممتاز خوب از هشت چله الی سی چله در اصفهان می یافتند که بود و تون [= تار] هر دو ریسمان اصفهانی رشته بود، رنگهای پخته صباغی اصفهان را هم که بر آن می افزودند نزاکتی پیدا می نمود مانند دارایی در کمال لطف هر چه استعمال بیش می شد از شقیّت مثل کشک به هم می سایید و مانند ماهوت کرک می انداخت و هر قدر رشته می شد کرکش زیادتر و رنگش روشن تر می گردید، فقرا دو سال و سه سال به یک قبا اکتفا می نمودند.

عبدالله مستوفی در شرح زندگانی من در توصیف پوشاک مردم ایران می نویسد:

لباس رسمی مردان در تمام طبقات جبه و شال کلاه بود. جبه لباس بلند و گشاد روی جامه و شال کلاه نوعی عمامه بود. مردمان با حیثیّت، بخصوص اهل علم همه عمامه بر سر می گذاشتند و کلاههای باقی مردم به حال سابق مانده بود.

از زمان آقامحمدخان به بعد شال کلاه و جبه ترمه و چاقچوری از ماهوت گلی و کفش ساغری لباس تمام رسمی و رنگ شال جبه اختیاری بوده است. ناصرالدین شاه چاقچور را به جوراب ماهوت گلی و کفش ساغری را به کفش دستک دار تبدیل کرد، ولی در شال کلاه و جبه تغییری نداد. آنها که حمایل و نشانی یا شمشیر مرصع و تمثالی هم داشتند حمایل را زیر جبه می آویختند، یا اگر زمستان بود و از شاه خرقه ای خلعت گرفته بودند حمایل را زیر خرقه و تمثال را میان سینه و موازی دو شمشه قرار می دادند و نشانها را روی جبه بر سینه می زدند. در میان آنها اگر سیّدی بود شال زمینه سبز به کلاه می پیچید، ولی این قسمت اخیر اختیاری بود نه اجباری. اوّل سردار و وزیر جنگی که

لباس کوتاه ملیله‌دوزی و سردوشی‌دار را لباس رسمی خود کرده است، میرزا محمدخان قاجار وزیر جنگ بعد از میرزا آقاخان است. کلاه او همان کلاه کوتاه دو رویه خراسانی به طول یک چارک است و کم‌کم اهل نظام به او تأسی کردند و جبهه و شال کلاه در لباس رسمی این طبقه از بین رفته و به اهل قلم تخصیص می‌یابد. ولی لباس عادی عمومی، قباهای راسته و کلجه و در موارد احترام، جبهه غیرترمه و در موارد عادی کلجه‌ترمه و در این اواخر کلجه‌برک یا ماهوت و کلاه نیم‌ذرعی و گاهی سه‌چارکی است که بعضی درجلو و برخی درکنار، گوشه‌ای، یا شقی هم دارد و بعضی بی‌گوشه و برخی نوک‌باریک است ولی هرچه به جلو می‌روند از طول کلاهها کاسته می‌شود (مستوفی، ۱/۹۸-۹۹).

همو دربارهٔ لباس روحانیان و بازرگانان می‌نویسد:

لباس راسته و بلند منحصر به تجار و روحانیون و بعضی پیرهای قدیمی است که تغییر لباس را مخالف حیثیت خود می‌دانند. سرداری و جلیقه و شلوار لباس عمومی است. بالاپوش برای روحانیون منحصر به عبا و سایرین از عبا و لباده به نوبت استفاده می‌کنند. جبهه بالمره منسوخ است و پارچهٔ لباده‌ها هم بیشتر از فاستونی‌های اروپایی شده و شال و برک خیلی کم به کار می‌رود.

در شرح لباس زنان ایرانی تا پیش از مسافرت ناصرالدین شاه به فرنگ و بازگشت او به تهران و تحمیل نوعی لباس رقاصگان باله به زنان حرم می‌نویسد:

لباس زنان عبارت بود از پیراهنی کوتاه و ارخالقی از آن کوتاهتر که برای پوشاندن بالای تنه به کار می‌رفت و زیرجامه‌ای که تا پشت قدمها را می‌پوشاند. در زمستان کلجه‌ای هم برای حفظ از سرما بر آن اضافه می‌شد. سرپوش زنها هم چارقدی بود که سر و موهای بافتهٔ بلند آنها را می‌پوشاند. وقتی که می‌خواستند از خانه بیرون بروند، چاقچوری که زیرجامه در آن بگنجد، برپا و چادر سیاهی بر سر و رو بندی از پارچهٔ سفید با قلابهٔ جواهر که از پشت کلهٔ آنها می‌درخشید، به صورت می‌زدند. نقاب مویی مال خانم کربلایی‌ها و پیرزنها بود. مسافرت شاه به فرنگ و دیدن لباس بالرین‌های پترزبورگ که شلوار بافته‌ای چسبان نازکی به پا می‌کردند و زیرجامهٔ بسیار کوتاهی به اندازهٔ یک و جب روی آن پوشیده و روی انگشت پا با نوای موزیک می‌رقصیدند، شاه هوسناک را بر آن داشت که زهای حرم خود را به این لباس درآورد. مد لباس خانمها هم همیشه از اندرون شاه بیرون آمده ابتدا به شاهزاده‌خانمها و زهای اعیان و بعد به سایرین سرایت می‌کرد. این بود که زنها هم شروع به کوتاه نمودن زیرجامه‌ها کردند. در هزار و سیصد که من در نظر دارم، زیرجامهٔ خانمهای شیک جوان، از پشت قدمها تا سرکاسهٔ زانوها بالا رفته بود و زهای مسنّتر زیرجامه را قدری بلندتر می‌پوشیدند. هرچه جلوتر می‌رفت زیرجامه‌ها کوتاهتر می‌شد تا بالاخره هوس شاه تمام شد و زیرجامهٔ کوتاه منسوخ گشت و نیهنه و چادرناماز، جای این لباس جلف را گرفت. نیهنه که به جای ارخالق سابق

بود، با آستین شمشیری بی‌پیرایه و یخه‌برگردان یا عربی و بسته، برای پوشاندن بالاتنه به کار می‌رفت. چادرنماز کوتاهی از همان پارچه نیمتنه که اگر به کمر می‌بستند تا پشت قدمها را می‌پوشاند، جای زیرجامه بلند قدیمی و تنبان کوتاه معمول شد. خانها از زری و مخمل و ترمه کشمیری و فاستونی‌های فرنگ، نیمتنه و چادرنمازهایی داشتند. چادرنماز را با دکمه و مادگی یا سنجاق طوری به کمر می‌بستند که مثل دامنهای امروز می‌شد. زیرجامه‌ها و ارخالقهای ترمه قدیمی به وسیله رفوگرها و صنعت خیاطی تبدیل به نیمتنه و چادرنماز گردید و زیرجامه کوتاه ناصرالدین‌شاهی که جز چند سالی رواج نداشت، از پی کار خود رفت. بنابراین نیمتنه و چادرنماز را باید حد فاصل بین لباس قدیم و لباس امروزه خانها به شمار آورد (مستوفی، ۱۳۷۱: ۵۱۰-۵۱۱).

از میانه دوره قاجار، بویژه از دوره ناصری به این سو که ورود انواع قماش و کالای خارجی به ایران فزونی گرفت و عادت به خرید پارچه‌های خارجی و استفاده از آنها در دوخت لباس در میان گروههای مختلف مردم معمول گردید، پوشاک سنتی ایرانیان نیز کم و بیش تغییر کرد. گُرزن که مدتی در سالهای پایانی دوره ناصری در ایران به سر می‌برده است در کتابش ایران و قضیه ایران در شرح ورود پارچه‌های خارجی به ایران و دوخت لباسها با این پارچه‌ها می‌نویسد:

گذشته از اشیای تجملی غربی که طبقات بالا به آن معتاد شده‌اند تا پوشاک همه طبقات جامعه از مردان گرفته تا زنان، جملگی از غرب وارد می‌شود. ابریشم، ساتن و ماهوت برای طبقه اعیان و قماش نخی و پنبه‌ای برای همه طبقات. لباس یک روستایی ساده از منجستر یا مسکو می‌آید و نیلی را که همسر او به کار می‌برد از بمبئی وارد می‌شود. در واقع از بالاترین تا پایین‌ترین مراتب اجتماعی به طور قطع وابسته و متکی به کالاهای غربی شده‌اند (اشرف، ۱۳۵۹: ۹۱).

میرزا حسین خان تحویلدار دربارهٔ خو کردن مردم ایران به اجناس خارجی و فریب رنگ و طرح آن را خوردن می‌نویسد:

چندین سال است پارچه‌های زرد و سرخ باطن سست فرنگستان رواج گرفته، هر دفعه اقمشه ایشان طرح تازه بوده و هرکدام به نظرها تازگی داشته مردم ایران جسم و جان خود را رها کردند و دنبال رنگ بوی دیگران بالا رفتند و در واقع در این مرحله به ضررها رسیدند و درست ملتفت نیستند، چنانچه الآن بخصوص [در] لباس ارزان معقولانه نه مقرون به صرفه و دوام حیرانند. از این طرف هم صنف نساج متاعش کم خریدار شد تشبه به فرنگان ورزید، دست از قوام معنی برداشت و به لطافت صورت چسبید، برای نزاکت ظاهر و سهولت امر پود قدکها را ریسمان فرنگی کردند بدترکیب شدند، مرکباً از اختلاط ایرانی و فرنگی کارشان بالمژه معیوب شد و در حین استعمال ترکیب و خورد شد و نیز از شقیّت و کرک و دوام افتاد (میرزا حسین خان، ۱۳۴۲: ۱۰۱).

سفرهای ناصرالدین شاه و برخی رجال درباری به اروپا، فرستادن گروههای دانشجو و سفیر و ایلیخچی به فرنگستان، آمدن سفیران و گروههای سیاسی، نظامی و بازرگانی خارجی با خانواده‌هایشان به ایران و اقامت در شهر تهران و شهرهای بزرگ و معتبر دیگر، تماس و ارتباط برخی از درباریان و اعیان و اشراف و بازرگانان بزرگ و اعضای خانواده‌هایشان با آنها و تأسیس مدرسه دارالفنون و و موجبات ارتباطات اجتماعی - فرهنگی را میان ایرانیان و اروپاییان روز به روز فزونی بخشید. نتیجه این‌گونه ارتباطات و تماسها تأثیری بود که فرهنگ غربی بر شیوه زندگی و رفتار و اندیشه و آداب ایرانیان گذاشت و در پی آن تغییراتی در نوع پوشش مردم، بویژه لباس شخصیتهای درباری، دیوانی، لشکری و کشوری و زنان آنها پدید آورد.

سفر ناصرالدین شاه به روسیه و دیدن جامعه بالرین‌های تماشاخانه‌های پترزبورگ و مسکو که شلواری کشف و چسبان و نازک برپا و زیرجامه‌ای چتری و کوتاه روی آن می‌پوشیدند، او را سخت مجذوب کرد و در بازگشت به ایران زنان حرمسرای خود را به دوختن و پوشیدن چنین جامه‌هایی واداشت. شاهزادگان و بانوان اعیان و رجال نیز که با دربار و اندرون شاه ارتباط داشتند به پیروی از زنان شاه لباسهای خود را تغییر دادند و به جامعه رقاصگان نمایشها درآمدند. یحیی ذکاء با اشاره به این واقعه «اندرون» شاه را در آن عصر نه تنها مرکز مد لباس، بلکه مرکز هرگونه «تفنن‌بازی و آرایشگری زنان» می‌داند و می‌نویسد:

اگر زنی از زنهای شاه می‌خواست لباسش از جهت جلوه و جمال یکتا و منحصر به فرد باشد، می‌فرستاد هرچه از آن پارچه در بازار به دست می‌آمد، می‌خرید تا دیگری نتواند از آن پارچه لباس داشته باشد... وقتی که این لباس جدید به امر شاه هوسناک در اندرون معمول شد... سایر زنان نیز بشدت شروع به تقلید نمودند، به طوری که در مدت کمی تمام خانواده‌های شهرنشین ایران آن دامنهای باوقار و متین پیشین را به کناری نهاده، این لباس جلف و زننده را بر پیکر خود پوشیدند (ذکاء، ۱۳۳۶: ۲۲-۲۴).

میرزا محمدعلی خان فریدالملک همدانی پوشاک سنتی و پوشاک تغییر شکل یافته مردان و زنان کرمانشاه و همدان را در چند دهه اواخر دوره قاجار چنین شرح می‌دهد:

لباس مردان: «در کرمانشاه لباس مردم عادی و کسبه عبارت از شب‌کلاهی بود که دور آن (کلاغی) می‌بستند. قبایی که به کمر آن شال کم و بیش پهن بسته می‌شد در زیر کمرچین می‌پوشیدند. بعضی اشخاص باتأسی به عشاير یک نوع کلاه نمدی موسوم به (گگو) به سر گذاشته و کلاغی به طرز خاصی دور آن می‌پیچیدند. این کلاه در قسمت پایین قالب سر و در بالا گشاد بود. این اشخاص روی قبا شال پهن داشتند و سرداری و شلواری گشاد می‌پوشیدند. لباس مأموران دولت و اشخاص

متجدّد اعیان عبارت بود از کلاه نم‌د یا پوست ستره [= صُدره] (قبای کوتاه) با کمر بند یا جلیقه و شلوار. کسانی که با خارجیها سر و کار داشتند و به اصطلاح مستفرننگ بودند به جای سرداری ردنکت می‌پوشیدند. لباس عشایر و ایلات مختلف متمایز بود و نمونه‌های آن هنوز با تغییراتی باقی است. جالبتر از همه لباس ایل سنجایی بود که قبایی بلند داشتند و روی آن جلیقه قلابدوزی یا (پستک) می‌پوشیدند. آستین پیراهنشان به اندازه‌ای بلند بود که دور بازوی خود می‌پیچیدند یا پشت گردن گره می‌زدند. در همدان لباس کسبه قبا و ارخالق (نوعی کت بی آستین) یا بُباده و کلاه پوستی (با پارچه شبیه پوست) بود. بعضی از تجّار عمائم شیرشکری که پارچه آن دارای گل‌های زرد بود به سر می‌گذاشتند. مأموران دولت و اعیان سرداری باستره یا جلیقه در بر می‌کردند. پوشیدن عبا روی لباس تا موقع عوض شدن کلاه در زمان رضاشاه متداول بود».

لباس زنان: «لباس داخلی زنهای شهری به طور کلی عبارت بود از یل (نوعی کت کوتاه یقه‌بسته که از جلو دکمه داشت)، شلیطه (شبیه مینی ژوپ چین‌دار)، شلوار سیاه تنگ، چارقد (نوعی روسری بزرگ از پارچه سفید و نازک که زیر گلو سنجاق می‌زدند) و چادر نماز. خانمهای متجدّد و جوان در ابتدا شلوار کش و زیر شلیطه تنبان فتر می‌پوشیدند (می‌گویند ناصرالدین‌شاه در سفر اروپا از لباس بالرین‌ها خوشش آمده و تنبان فتر را به عنوان سوقات برای زنهای خود آورده) ولی بعد پیراهن بلند که زنهای ارمنی می‌دوختند مد شد. زنهای عادی علاوه بر چادر سیاه که بر سر می‌کردند، چاقچور هم می‌پوشیدند، ولی متجدّدین آن را به نیم چاقچور که تا زیر زانو بود تبدیل کردند. جلو چادر را با حاشیه‌های گلدار و مشبک تزئین می‌نمودند. به منظور پوشیدن صورت در کرمانشاه پیچه عمومیت داشت ولی در سایر شهرها جز طبقه مرفّه بقیه رو بند می‌زدند. پیچه نقابی بود که با موی اسب می‌بافتند و رو بند نقاب بلند سفیدی بود که قسمت جلو چشمها را مشبک می‌کردند» (فریدالملک همدانی، ۱۳۵۴: ۴۵۵-۴۵۶).

پس از مشروطیت و تحولات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در زندگی مردم و خیزش جنبشهای آزادخواهی و روشنفکری و تشویق و ترغیب زنان به تحصیل و کارهای اجتماعی و اقتصادی بیرون از خانه، توسعه و فزونی مدارس دختران، ورود بی‌حدّ و حصر اجناس و اقمشه و البسه گوناگون خارجی و آمدن دوزندگان اروپایی به تهران و دهها واقعه و تحوّل دیگر در نیمه نخست سده ۱۴ شمسی، تجدّدگرایی و تحوّل و تنوع در تن‌پوشهای ایرانیان، بویژه پوشاک شهرنشینان و نخبگان و تحصیلکردگان مرد و زن را در پی داشت. تجدّد و تفتّن در البسه رفته‌رفته در همه قشرها و گروههای اجتماعی شهری راه یافت و الگوی پوشش قدیمی مردم، بویژه زنان را دگرگون کرد.

پژوهش جامع و روشمند علمی در زمینه پوشاک مردم ایران بسیار اندک و انگشت شمار است. پژوهش‌های موجود نیز، همان طور که نویسندگان «ملاحظات کلی» این کتاب بیان داشته‌اند، دقیق و منظم نیست و عمدتاً دوران کودکی و مراحل ابتدایی و توصیفی خود را می‌گذرانند. مطالعه و بررسی علمی پوشاک ایرانیان و دستیابی به آگاهی‌های دقیق و روشن درباره تن‌پوشهای مردم دوره‌ها و قومها و گروههای گوناگون و چگونگی سیر تحول و دگرگونی آنها و تعیین رابطه میان پوشاک با اقلیم و فرهنگ و پایگاه و منزلت اجتماعی، دینی، اقتصادی و نقش و کارکردهای اجتماعی و فرهنگی هر یک از تن‌پوشها جایگاهی بس ارزشمند در پژوهشهای تاریخی - اجتماعی مردم‌شناسی دارد.

پوشاک را می‌توان برحسب موضوعهای گوناگون تقسیم‌بندی و با نگرشهای متفاوت علمی در فرایند تاریخی، اجتماعی - فرهنگی، آیینی - دینی، اقتصادی و هنری بررسی و تجزیه و تحلیل کرد. تقسیم‌بندی پوشاک از لحاظ گروههای قومی - زبانی، ایلی - عشیره‌ای، روستایی، شهری و حوزه‌های جغرافیایی - فرهنگی در دوره‌های گذشته و کنونی از تقسیم‌بندیهای عمومی و رایج میان پژوهشگران پوشاک است. همچنین تن‌پوشهای هر گروه و قوم و جامعه را می‌توان بر مبنای جامه‌های گروههای جنسی و سنی، فصلهای مختلف، کار و اشتغال، خانه و بیرون خانه، مراسم جشن و سوگواری و پوشش اندامها مانند سرپوشها، رویندها یا نقابها، جامه‌های رویی و زیرین، یا بالاپوشها و زیرپوشها، دست‌پوشها، کمرپیچها، پای‌جامه‌ها، پاپوشها و پافزارها و جز آن تقسیم‌بندی و مطالعه و بررسی کرد. در حوزه این مطالعات بررسی هر یک از جامه‌ها برحسب جنس، رنگ، شکل، طرز دوخت، اندازه و قواره، نقش و نگارهای زمینه و حاشیه و زیورها و نام و اصطلاحهای مربوط به هر یک و شغل‌های وابسته به پوشاک نیز در برنامه کار پژوهش قرار می‌گیرد.

* * *

کتاب پوشاک در ایران زمین ترجمه فارسی مقالات مربوط به پوشاک ایرانیان در دانشنامه ایرانیکا است. کتاب دربرگیرنده یک دیباچه در معرفی دانشنامه و ۲۸ فصل و ۵ پیوست است. فصل نخست در واقع پیشگفتاری است با عنوان «ملاحظات کلی» درباره مقالات پوشاک، از گروه ویراستاران. فصل بیست و هشتم را نیز گروه ویراستاران در زمینه تطابق اصطلاحات جاری در میان گروههای قومی امروزه ایران تنظیم و تدوین کرده‌اند.

فصل دوازدهم با عنوان «البسة نظامی در دوران قاجار و پهلوی» مقاله‌ای ندارد و به مقاله «نظامی» دانشنامه ارجاع داده شده است. ۲۵ فصل دیگر شامل ۲۵ عنوان مقاله است که ۲۵ نویسنده از سرزمینهای مختلف جهان، از جمله ایران آنها را نوشته‌اند. دو مقاله «دوره ساسانیان» و «پوشاک ایران از استیلای عرب تا تهاجم مغول» در فصلهای چهارم و هشتم را یک تن و مقاله «لباس کردها و

ترک‌های آذربایجان» در فصل بیست و یکم را دو نویسنده نوشته‌اند که یکی از آنها مقاله «پوشاک و زیورهای ترکمن» در فصل بیست و ششم و «لباس کردی در کرمانشاه» که عنوان فرعی فصل شانزدهم با عنوان «لباس کردی در ایران» است را تألیف کرده است. مقاله «پوشاک بلوچ در ایران» را هم در فصل هجدهم دو نویسنده نوشته‌اند.

پیوستها شامل ۸ مقاله با عنوانهای «چادر» (سه مقاله)، «کمر بند» (دو مقاله)، «کندیز» (نوعی ردا یا بالاپوش بلند در دوران باستان)، «عبا» و «عمامه» است که ۶ نویسنده آنها را نوشته‌اند. این مقالات به صورت الفبایی در چند مجلد دانشنامه چاپ شده و مترجم آنها را ترجمه و به مجموعه مقالات پوشاک افزوده است.

در تألیف مقالات متن و پیوست کتاب ۱۰ نویسنده ایرانی (۵ مرد و ۵ زن) همکاری داشته‌اند. در میان جمع نویسندگان مجموعه، تنها یک مردم‌شناس ایرانی به نام شهناز نجم‌آبادی و چند مردم‌شناس خارجی مانند کریستین برومبزه^۱ و ژان پیر دیگر^۲ فرانسوی، لوئیزیک^۳ آمریکایی و پیتر اندروز^۴ انگلیسی دیده می‌شوند.

در مجموعه مقالات ۴ مقاله «پوشاک در افغانستان»، «پوشاک طوایف هزاره»، «پوشاک در تاجیکستان» و «پوشاک بلوچ در افغانستان و پاکستان» به تن پوشهای ایرانیان برون مرزی و در حوزه جغرافیای فرهنگی ایران اختصاص دارد. هریک از این مقالات را نویسندگانی از گروه پژوهشگران متخصص در حوزه جغرافیای افغانستان، تاجیکستان و بلوچستان افغانستان تحقیق و تألیف کرده‌اند.

نویسندگان مقالات در نوشته‌های تحقیقی خود از گستره تبیین توصیفی و تاریخی تن پوشها فراتر نرفته‌اند. برخی از آنان در مقاله‌های خود جسته گریخته به نظریه‌های قوم‌گرایی، اشاعه‌گرایی و تاریخ تحول و توسعه پوشاک توجه کرده‌اند، لیکن به بررسی و تحلیل مردم‌شناختی کارکردها و ارزشهای اجتماعی - فرهنگی، دینی - آیینی و اقتصادی پوشاک و نقش نمادین تن پوشها به مثابه علائم زبانی کمتر پرداخته‌اند. در تمام مقالات یک تقسیم‌بندی کلی از پوشاک برحسب پوشندگی اندامهای بدن مانند سرپوشها، تن پوشهای رویی و زیرین، شلوارها و پای‌افزارها به چشم می‌آید. نویسندگان کوشیده‌اند تا جایی که شیوه دایرةالمعارف نویسی اجازه می‌دهد، این تن پوشها را از لحاظ جنس، رنگ، اندازه، سبک دوخت و موارد کاربرد آنها در گذشته و حال کوتاه و فشرده شرح و توضیح دهند و خوانندگان پژوهنده را راهنمایی و در دستیابی به منابع معتبر در زمینه پوشاک کمک کنند.

آنچه در فصل «ملاحظات کلی» نظرگیر است، اشاره گروه ویراستاران به نتیجه بررسیهای

1. Christian Brumberger.

2. Jean Pear Digard.

3. Lois Beck.

4. P. Andrews.

ولفگانگ بروخنر^۱ در زمینه جهت‌گیریهای نظری دانشمندان غربی در گزینش روشهای ویژه در پژوهشهای پوشاک مردم اروپای مرکزی است. بروخنر از مجموع پژوهشهای این گروه ۴ مجموعه نظریه و روش به دست آورده است: ۱ - نظریه‌های قومی: نگرش بر انواع لباس بر مبنای شناسه گروههای قومی، منطقه‌ای و زبانی. ۲ - نظریه اشاعه‌گرایی: نگرش به تن پوشها به مثابه بازمانده انواع پوشاک بنیادین و اولیه. ۳ - نظریه تاریخ توسعه: نگرشی هم به تحول و تکامل درونی پوشاک و هم تأثیرات فرهنگی بیرونی در همانندسازی تن پوشها. ۴ - نظریه‌های کارکرد اجتماعی یا بنابر اصطلاح بروخنر نظریه‌های غیر تاریخی: نگرشهایی که به پوشاک همچون زبانی از علایم می‌نگرد و این علایم را قابل بازخوانی و رمزگشایی می‌داند.

مترجم کتاب آقای دکتر پیمان متین یزشک محقق است که عشق و علاقه به تحقیق و ترجمه در زمینه موضوعات اجتماعی و فرهنگی ایشان را از پزشکی، حوزه دانش تن و جسم انسان به فرهنگ‌شناسی، حوزه دانش دستاوردهای مادی و معنوی انسان کشانده است. دکتر متین به چند زبان آشنایی و به انگلیسی تسلط دارند. قبلاً، کتابهای فرهنگ اصطلاحات انگلیسی، فرهنگ اصطلاحات امریکایی، فرهنگ افعال مرکب اصطلاحی^۲ را ترجمه و ویرایش و کتاب فرهنگ لغات متضاد و مترادف در انگلیسی را تألیف و چاپ و منتشر کرده‌اند. مقالاتی نیز به سفارش بخش مردم‌شناسی مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی برای آن دایرة المعارف نوشته‌اند.

با در نظر گرفتن این واقعیت که مقالات پوشاک دانشنامه ایرانیکا را بیش از ۳۰ پژوهشگر دانشمند متخصص صاحب سبک و با سلیق گوناگون تألیف کرده‌اند، ترجمه متن فنی و پیچیده پر از اصطلاح مقالات از انگلیسی به فارسی بس دشوار می‌نماید. با همه اینها اگر از پاره‌ای نارساییها و لغزشها در متن ترجمه فارسی، که قطعاً در بازخوانی و ویرایش علمی و فنی مترجم و ویرایش زبان و بیان اصلاح خواهد شد، بگذریم، مترجم توانسته از عهده این کار سترگ و دشوار برآید.

آگاهیهای نهفته در مقالات این کتاب، با چشم پوشی از برخی کم و کاستیها و اشکالات دیدگاهی و تحقیقی، همراه با تصاویر مربوط به محتوای مقالات برای پژوهشگرانی که بخواهند نظام پوشاک ایرانیان را در حوزه جغرافیایی - فرهنگی سرزمین ایران بزرگ، از دوران پیش از اسلام تا امروز بررسی و مطالعه کنند، بسیار سودمند خواهد بود. منابع و مآخذی هم که نویسندگان در پایان مقاله‌های خود داده‌اند، علاقه‌مندان به تحقیق را در پژوهشهای موردی مربوط به پوشاک مردم ایران و به دست آوردن اطلاعات دست اول کمک خواهند کرد.

1. Wolfgang Brückner

۲. همگی از مجموعه فرهنگهای تخصصی NTC (National Textbook Company).

مآخذ

- اشرف، احمد، ۱۳۵۹:

موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران دوره قاجاریه. تهران: زمینه.

- ذکاء، یحیی، ۱۳۳۶:

لباس زنان ایران از سده سیزدهم هجری تا امروز. تهران: اداره موزه‌ها و فرهنگ عامه.

- مستوفی، عبدالله، ۱۳۷۱:

شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی دوره قاجاریه. تهران: زوّار.

- میرزا حسین خان تحویلدار، ۱۳۴۲:

جغرافیای اصفهان، به کوشش منوچهر ستوده. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.

- میرزامحمدعلی خان فریدالملک همدانی، ۱۳۵۴:

خاطرات فرید. تهران: زوّار.

- Lindisfarne - Tapper, N., and Bruce Ingham, (editors) 1997: *Languages of Dresse in the Middle East*. Great Britain: Curzon Press.

* در نوشتن این مقدمه از مقاله زیر که در نقد و معرفی کتاب *Languages of Dress in the Middle*

East است، نیز جای جای بهره‌جسته است. نک. بلوکباشی، علی، «زبانهای پوشاک در

خاورمیانه»، نشر دانش، س ۱۷، ش ۱۸ (بهار ۱۳۷۹): ۷۶-۷۹.

فصل اوّل

ملاحظات کلی

هیئت ویراستاران ایرانیکا

از بیست و هفت عنوان موجود در این مجموعه، یازده فصل آن مختصّ به لباس مردم ایران در چند سلسلهٔ پیاپی و چهارده فصل دیگر مختصّ پوشاک مردم ایران در دورهٔ اخیر در مناطق مختلف و در میان اقوام گوناگون افغانستان، تاجیکستان و ایران می‌باشد. دو فصلی باقیمانده هم تلفیقی است از لغات و اسامی انواع مختلف تن‌پوش، در این مجموعه.

به رغم آنکه جزئیات لباس، غالباً سرنخهایی برای تعیین زمان و مکان آثار گوناگون باستانی در تاریخ هنر، فراهم آورده؛ هنوز مطالعات دقیق و منظم دربارهٔ پوشاک، بویژه پوشاک خاورمیانه، عمدتاً دوران ابتدایی خود را می‌گذرانند؛ مخصوصاً در ایران، محققان صرفاً با مبانی مقدماتی تحقیق دربارهٔ پوشاک آشنا شده‌اند، و مطالعهٔ اساسی در زمینهٔ البسه، هنوز مراحل ابتدایی و توصیفی خود را می‌گذرانند.

منابع

عمده‌ترین مشکلی که پژوهشگران و نویسندگان این مقالات در کار مطالعهٔ پوشاک در ایران با آن روبه‌رو بوده‌اند، مشکل کمبود منابع است. دورهٔ صفویه (۹۰۷-۱۱۴۵ ق. / ۱۵۰۱-۱۷۳۲ م.)،

قدیمی‌ترین دوره‌ای است که تن‌پوشهای ملموس و روشنی از آن برجای مانده است. قبل از آن زمان، صرفاً تگه‌های کمیاب و معمولاً پاره شده‌ای از البسه که دارای تاریخ و منشأ بسیار متفاوتی هستند، از زیر زمین به دست آمده است. بنابراین در وهله نخست، اعتماد به توضیحات مکتوب و نقوش تصویری در دورانی به درازای بیش از ۲۰۰۰ سال، ضروری می‌نماید. ولی تخمین گروه‌های تحقیقاتی در مورد غنای این‌گونه مدارک، در دوره‌های مطالعاتی مختلف، متفاوت است، و غالباً تلفیق دو نوع سند در یک تصویر منسجم نیز، کاری دشوار محسوب می‌گردد. توصیف نقوش زمانی پیچیده‌تر می‌شود که تمایز بین آداب و رسوم صوری در یک نماد ویژه، با جزئیاتی که در موضوع موردنظر مشهود است، دشوار گردد. در آثار باقیمانده از دوران پیش از صفویه، بدشواری می‌توان دریافت که آیا پوشاکی که در نسخ منقش یا پیکره‌های حجاری شده به تصویر کشیده شده‌اند، دقیقاً همان پوشاک واقعی است که در زندگی روزمره می‌پوشیده‌اند، یا نه. اغلب اوقات سبک خاص رداها و قباها، بویژه در محیط دربار، بسادگی به شناخت شخصیت‌های ویژه، از «شاه»، «ملازمان» و «سربازان» گرفته تا «خدمه» و امثال آن کمک می‌کند. از سوی دیگر، یک تفسیر مشخص در مورد برخی از انواع لباسهای نمایش داده شده، ممکن است یا بیانگر تغییری مشهود در پوشاک پوشیده شده باشد، یا تأثیر مدلهای جدید هنری. پس نتایج در هر مورد خاص، باید به طور جداگانه بررسی شود.

بنابراین، مدارک مورد استناد نیز هماهنگ نیستند. در اغلب نوشته‌های به جا مانده از دوران پیش از اسلام به حوادث سیاسی و وقایع خاندان سلطنتی پرداخته شده است، و تقریباً شخصیت‌های اصلی آنها منحصراً مردها بوده و به علاوه بیشتر نقوش به جا مانده از بناهای رسمی، درباری، و مذهبی - مثل نقش برجسته‌ها و سایر حجاریها، دیوارنگاره‌ها، سکه‌ها، نشانها و آثار فلزی - اطلاعات چندانی در مورد پوشاک زنان در سده‌های نخستین به دست نمی‌دهد و در بیشتر موارد به پوشاک زنان اشراف و زنان هنرپیشه محدود می‌گردد.

در مورد پوشاک مردان نیز بناهای تاریخی اطلاعاتی درباره لباس شاهانه و تن‌پوشهای جنگجویان و موبدان در اختیار می‌گذارند، اما تقریباً هیچ اطلاعی از آنچه که دهقانان یا سایر طبقات اجتماعی به تن می‌کردند، به دست نمی‌دهد. در مورد پوشاک کودکان هم در مجموع به نظر می‌رسد که هیچ سندی از ادوار پیش از اسلام، موجود نیست (نک. فصول دوم تا هفتم).

در مورد هزاره اول استیلای اسلام، منابع مکتوب و مصور، به طور کلی فراوان بودند، اما به همان اندازه مشکلات تفسیر و تطبیق آنها، حادث‌تر می‌نمود. نوشته‌ها کامکان بر حوادث تاریخی و موضوعات مورد علاقه مردان، متمرکز بود، و کوچکترین توجهی به جزئیات زندگی روزانه،

نشده بود. اطلاعات در مورد نحوه زندگی زنان، صرفاً به طور اتفاقی به دست می‌آید. علاوه بر این، ارزیابی اینکه چه میزان می‌توان به مستندات بصری اعتماد کرد، حتی احتیاط بیشتری را نسبت به ادوار پیشین می‌طلبد. نمایش شکل انسان اغلب به عمد با تصویری دوجنسی، ترسیم می‌شد[1]؛ بنابراین تشخیص لباس مردان از لباس زنان، بویژه در قرون پیش از حمله مغول، مشکل می‌شود.

نقّاشی ایرانی، ابتدا در قرن ۸ ق. / ۱۴ م. به‌عنوان گونه‌ای از یک هنر عالی نضج گرفت، و در قرن ۹ ق. / ۱۵ م. زمانی که صفحه‌های اشعار حماسی و غنایی با پیوستگی خاصی به تصویر کشیده می‌شد، به حدّ اعلای خود رسید (نک. فصل نهم). تا آن زمان، زنان به علت محدودیتهایی که از جانب قوانین و سنتهای مذهبی به آنان تحمیل می‌شد، حتی کمتر از دوران قبل از استیلای مسلمانان، در آثار هنری دیده می‌شدند. آنها از ترک خانه منع شده بودند و اجازه خروج از محفل خانواده و حضور در جمع را بدون پوشش تمام و کمال، و با بهره‌گیری از انواع و اقسام حجاب، نداشتند (نک. فصل هشتم). گرچه ظاهراً برخی از این گونه محدودیتهای در مورد شاهدگان ترک و مغول و زنان اشراف‌زاده، در دوران پس از حمله سلجوقیان به ایران (۴۲۹-۶۵۴ ق. / ۱۰۳۸-۱۲۵۶ م.) و مستعاقباً دوره ایلخانیان (۶۵۴-۷۵۴ ق. / ۱۲۵۶-۱۳۵۳ م.) و تیموریان (۷۷۱-۹۱۲ ق. / ۱۳۷۰ - ۱۵۰۶ م.) کاهش یافت، اما غالب زنان در جهان اسلام قابل رؤیت نبودند[2]. گرچه در همان ایام، لباس مردان با وضوح بیشتری از گذشته ترسیم می‌شد و تعیین پارچه‌های باقیمانده، امکان شناسایی البسه گروههای خاص اجتماعی را، نظیر اشراف‌زادگان، درباریان، روحانیان، جنگجویان، بازرگانان، خادمان، کارگران، دریانوردان، صحرانشینان، چوپانان، دهقانان، و مدّاحان رسمی، فراهم می‌سازد. حتی در برخی موارد، امکان مشاهده انواع لباس گروههای کوچکتر، در این دسته‌بندیهای گسترده وجود دارد. از باب مثال، در میان تصاویر مذهبی، انواع و اقسام درویشان، و عاظ و مدرّسین، از لباسشان بازشناخته می‌شوند. کودکان هم صرفاً گاهی، آن‌هم معمولاً در لباسی به سبک بزرگترهایشان، نشان داده می‌شوند.

هرچند با شروع دوره صفویّه، منابع خطّی و تصویری هنوز از اهمّیت برخوردار بودند، با وجود این می‌توانستند در کنار تن‌پوشهای واقعی برجای مانده، بویژه قطعات پوشاک سلطنتی که بخوبی در طی قرون نگه‌داری و جمع‌آوری شده بودند، به کامل‌تر شدن منابع کمک کنند. نوشته‌های موجود، نظیر گزارشهای جهانگردان غربی نیز، در خصوص کار و فعالیت در زندگی روزمره ایرانیان، اطلاعات جامع‌تری به دست می‌دهد. وانگهی از اواسط قرن ۱۳ ق. / ۱۹ م.، منابع بصری سنتی، به برکت وجود عکسها تکمیل شده‌اند (نک. فصول نهم تا یازدهم)[3].

تا اواخر همان قرن، برخی جهانگردان غربی و هیئتهای اعزامی، شروع به جمع‌آوری لباسها و زینت‌آلات آن دوره در ایران و همچنین در آسیای مرکزی نمودند. برخی از این مجموعه‌ها سر از موزه‌ها درآوردند. برای مثال می‌توان از موزه مردم‌شناسی^۱ برلین که اشیای اولیه آن را و ر. ریکمرز^۲ و هیئت اعزامی تورفان^۳ جمع‌آوری کردند [4]، موزه تاریخ برن (کلکسیون هنری موزرا^۴) و موزه ملی دانمارک، نام برد (نک. فصل چهاردهم). به علاوه چندین مؤسسه معاصر، بخصوص موزه سلطنتی اسکاتلند در ادینبورگ [5] و موزه مردم‌شناسی تهران [6]، تلاشهایی در خصوص جمع‌آوری مبسوط البسه بومی و ایرانی، چه از طریق مراکز فروش و چه از طریق جذب وقوف، نموده‌اند.

این مجموعه‌ها به افزودن ابعاد تاریخی تحقیقات گسترده‌ای که مردم‌شناسان و قوم‌نگاران، درباره لباس انجام داده‌اند، کمک می‌کند. این مطالعات میدانی، براساس مشاهدات مستقیم و گزارشهای شفاهی افراد جامعه تحت مطالعه بوده، و به جمع‌آوری اطلاعات ارزشمندی درباره ویژگیهای بارز انواع گوناگون تن‌پوشها و نیز ارائه تصویری دقیق و غنی از میزان سهم پوشاک و بازتاب آن در مناسبات پیچیده اجتماعی، در هر اجتماع، منجر گردیده است. جزئیات سربند، راهنمای اصلی این سرنخهای اجتماعی محسوب می‌شود، اما سایر تن‌پوشها نیز در این خصوص، نقشی ایفا می‌کنند. در نهایت بسیاری از این محققان با دیدی محافظه‌کارانه احتمال می‌دهند هنگامی که کار توصیف البسه پیشرفت بیشتری نسبت به آنچه هست حاصل نماید؛ استنتاجات روشن‌تری از پوشاک در برخی ادوار قدیمی‌تر تاریخ، امکان‌پذیر گردد. گرچه این موضوع همواره به تأمل بیشتری نیاز دارد.

تقسیم‌بندی

دومین مشکلی که محققان با آن مواجه‌اند، تقسیم‌بندی انواع پوشاک است. اغلب نویسندگان این فصول، چه باصراحت و چه بدون صراحت این تقسیم‌بندی کلی و پنج‌بخشی را که براساس موقعیت تن‌پوش در بدن صورت گرفته، پذیرفته‌اند: پوشش سر، تن‌پوشهای رویی، تن‌پوشهای زیرین، شلوار، و پای‌افزارها. این تقسیم‌بندی همه لباسها را دربر نمی‌گیرد و سایر گونه‌های پوشاک نظیر زیورآلات، کمربندها، دستکشها، زره و جنگ‌افزارها، عمدتاً به صورت جداگانه، تحت عنوان لوازم تزئینی، دسته‌بندی شده‌اند. در مورد زیرمجموعه‌های کوچکتر، روش یکسانی

1. für Völkerkunde.

2. W. R. Rickmers.

3. Turfan.

4. Henri Moser.

در پیش گرفته نشده است. برای مثال، باستان‌شناسان روس، تن‌پوشهای رویی را به دو دسته تن‌پوشهای آویزان از شانه و تن‌پوشهای آویزان از کمر، تقسیم کرده‌اند (نک. فصل پانزدهم). رویکرد ویژه مشترک، براساس ساختار تن‌پوش می‌باشد. یک تقسیم‌بندی جدید چهارقسمتی که از البسه تاریخی غرب مشتق شده عبارت است از:

اول: تن‌پوشهای آویزان که در آنها ظاهر لباس به ساختار لخت و اُفتان منسوجات بستگی دارد و معمولاً به صورت قطعات یکپارچه و صاف، روی بدن قرار می‌گیرند.

دوم: تن‌پوشهایی که دوخت راسته دارند و در آنها تکه‌هایی با اشکال هندسی خاص با درزهایی مستقیم به یکدیگر کوک می‌خورند.

سوم: تن‌پوشهای تکه‌دوزی شده که در آنها اجزای سازنده، به هم وصل شده‌اند، بنابراین حتی در بیرون از بدن، شکل خود را حفظ می‌کنند.

چهارم: تن‌پوشهایی که برپایه ظاهر از پیش تعیین شده پارچه، شکل می‌گیرند؛ مثل قطعات گلدوزی شده [7].

رویکردی دیگر به تقسیم‌بندی، تأکید بر شرایطی دارد که لباس در آن پوشیده شده است. یک‌چنین تقسیم‌بندی مثلاً در مورد تمایز بین لباس درباریان هخامنشی با لباس سواره‌نظام (نک. فصل دوم)؛ بین البسه شهری و روستایی و ایلیاتی؛ بین البسه گروه‌های مختلف شغلی؛ و نیز بین لباس روزمره و تشریفاتی؛ جاری است.

دامنه این تقسیم‌بندیها را نوع اسناد موجود، معین می‌کند. برای مثال، بررسی قانع‌کننده‌ای از لباس در یک دوره تاریخی مشخص، که عمدتاً بر اساس نقوش تصویری صورت گرفته، ممکن است به دلیل ماهیت این نقشها، نهایتاً به دسته‌بندیهای کلی‌تری درباره انواع تن‌پوشها، محدود شود؛ این درحالی است که به‌رغم این پیچیدگیها، احتمالاً مشخصه‌های پوشاک آن دوره را، عملاً در بر داشته است. وقتی که اسناد بسیار باشد، فی‌المثل بالنسبه در دوران اخیر، تقسیم‌بندیها بیشتر براساس سلیقه محقق تحمیل می‌شود. مثلاً، قوم‌نگاران تمایل دارند که بیشتر بر نقش اجتماعی پوشاک، تکیه داشته باشند.

چارچوب نظری

هر شماره از مجله پوشاک^۱، ارگان انجمن پوشاک لندن، که در این زمینه نشریه‌ای است پیشرو، با عبارت معنی‌دار زیر منتشر می‌شود: «پیشبرد مطالعات پوشاک و صیانت از نمونه‌های باارزش

تاریخی و معاصر. این سخن، نمونه‌های مستند به‌جا مانده و مطالعه توأمان هنرهای تزئینی و تاریخیچه لباس را، به‌علاوه منابع تصویری و ادبی، دربر می‌گیرد. چنین رویکردی عمیقاً ریشه در حقایق عینی اسناد برجای مانده داشته و بر این شعار تأکید می‌کند که: «مطالعات پوشاک، قائم به ذات می‌باشد» [8]. از سویی دیگر، بسیاری از فضلا به تاریخچه پوشاک از بُعد تاریخ اجتماعی نگاه کرده و ارزش آن را اساساً در آشکار ساختن دیدگاه‌های وسیع‌تر می‌دانند. حوادث شکفت‌انگیزی در تاریخ اجتماعی ایران، در خصوص پوشاک وجود دارد؛ مثل تکلیف ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق. / ۱۸۴۸-۱۸۹۶م.) بر زنان حرمش در تقلید از لباس بالرین‌های اروپایی (نک. فصل دهم)، ممنوعیت اجباری چادر (۱۳۰۷) در زمان رضاشاه پهلوی و برعکس آن، [ترویج]^۱ مجدد چادر توسط زعمای مذهبی پس از انقلاب [اسلامی] ۱۳۵۸ش. / ۱۹۷۹م. (نک. فصل یازدهم). چنین دگرگونی‌هایی گرچه در ارتباط با لباس زنان از شدت برخوردار بوده، لباس مردان را نیز متأثر ساخته است؛ مثل: اوניفورم‌های لشگری (نک. فصل دوازدهم) و لباسهای کشوری برای کارمندان رسمی به سبک اروپایی به فرمان رضاشاه (۱۳۰۴-۲۰ش. / ۱۹۲۵-۴۱م.). اما سبکهای غربی کلاً در میان روحانیون رواج نداشته و در اصل تغییرات بنیادین در پوشاک مردانه، جزئی از دستور کار انقلابی قرار گرفت.

اگرچه مطالعات بر روی پوشاک ایران هنوز به بحث در مورد اسلوب نپرداخته، اما می‌توان رهنمودهای مفیدی از تحقیقات صورت گرفته در پوشاک غربی، به‌دست آورد. در بحث جدیدی در مورد پوشاک اروپای مرکزی، وُلْفگانگ بروخنر^۲ تأکید دارد بر اینکه جهت‌گیریهای نظری محققان، در مسیر تحقیقات و روشهایشان تأثیر داشته و گاه حتی به آن دیکته شده است. وی مطابق موازین از قبل تعیین شده، به منظور مطالعات متناظر با انواع وطنی^۳، چهار مجموعه روش و نظریه را براساس اصول مبتنی بر جلوه تاریخی‌شان، شناسایی کرده است.

نظریه اول به نام «نظریه قومی» نامیده می‌شود که طی آن، انواع خاص لباس، به‌عنوان شناسه گروه‌های قومی، محلی و زبانی خاص، منظور می‌گردند. طبق نظریه دوم یا نظریه انتشاری، تن‌پوشهای فعلی را باید بازمانده برخی انواع بنیادین اولیه، در نظر گرفت؛ مثلاً پوشش ساده‌ای با یک سوراخ برای سر، ممکن است به‌عنوان صورت اولیه انواع گوناگون لباس چوپانی شناخته شده در سراسر جهان، قلمداد گردد. سومی، نظریه تاریخ توسعه نام دارد که مشتمل است بر تکامل درونی و همچنین تلفیق تأثیرات فرهنگی بیرونی. و سرانجام نظریات مربوط به عملکرد

1. reimposition.

2. Wolfgang Brückner.

3. house types.

اجتماعی است، که بروخنر آن را نظریه «تاریخ زدایی»^۱ می نامد [9] و شامل رویکردی است نمادین نسبت به لباس به عنوان زبانی از علایم که قابل رمزگشایی و بازخوانی باشد [10]. در واقع با چنین معیاری انتزاعی، تن پوشهای موجود و ملاحظات مربوط به آنها، به عنوان مدارک تاریخی، حداقل جذابیت را خواهند داشت [11]. می توان این گونه اظهار کرد که مطالعات پوشاک به منتهاالیه این تعبیر که «دایره این مطالعات، قائم به ذات است» رسیده است.

عناصر سه رویکرد اول را می توان در فصول بعدی یافت؛ مع الوصف، همچنان که اطلاعات انباشته می گردند، می بایست این چارچوب بنیادین، جهت کاربریهای ویژه ایران، افغانستان و انواع گروههای قومی که در آنجا زندگی می کنند، ویرایش و از نو نوشته شود. در واقع تمرکز اولیه پژوهشها و نظرات گوناگون در مطالعات پوشاک ایران، بر پایه یافتن نقش ویژه ای است که مردم ایران در گنجینه پوشاکشان، اعمال کرده اند [12]. مجموعه تمامی منابع، تقسیم بندیها و روشهای مشروحه در فوق، در پاسخ به این پرسش طرح شده است. به علاوه، نشانه های زبان شناسی، بشارت مساعدت بیشتر در این تحقیقات بنیادی را می دهند (نک. فصول بیست و هفتم و بیست و هشتم) [13]. درست به مانند مطالعاتی که در مورد گسترش تکنولوژی صورت گرفت؛ جمع آوری روشمند و تجزیه و تحلیل حساب شده اصطلاحات خاص پوشاک، ممکن است منجر به استنتاج قواعد معمول و مخصوص پوشاک ایرانیان شده و از طرفی به تشکیل یا تثبیت الگوهای تأثیرگذار دوجانبه، بین مردم ایران و سرزمینهای همجوار، کمک نماید.

گرچه هیچ یک از نویسندگان این فصول، رویکردی نمادین نسبت به پوشاک اتخاذ نکرده اند، با این حال بسیاری از آنها بر جوانب گوناگون عملکرد اجتماعی و اقتصادی پوشاک، همچون هدایای دیپلماتیک و یا گنجینه های دارالخلافه، تأکید داشته اند (نک. فصل دهم). سایرین بر روی انواع ظرفیت نمادگرایی اجتماعی که ریشه در روابط عمیق مشترک داشته، به عنوان تلاشی به منظور فهم و تبیین پویایی لایه های زیرین گروههای فرهنگی خاص، تکیه نموده اند. برای مثال، متانت رایج در لباس زنان متأهل، مقابله ای است با لباس شادتر دختران جوان در اجتماعات متعدد سنتی (مثلاً نک. فصول شانزدهم، هفدهم و بیست و دوم)، یا آنکه در میان مردان بختیاری، شکل شلوار، مشخص کننده اعضای شناخته شده طایفه از اجنبی ها می باشد (نک. فصل بیست و پنجم).

پی‌نوشتها

[1]. Ettinghausen, p. 53.

۲. نک. Lambton بویژه صفحات (۴۸۱-۴۸۳).

[3]. cf. Stein.

[4]. Westphal - Hellbusch and Soltkahn, pp 7-9.

[5]. Scarce.

۶. برای توضیح نمونه‌های مشابه نک. Shay.

[7]. Palmer.

[8]. Saunders, p. 2.

[9]. p. 17.

۱۰. مثلاً نک. Petraschek - Heim; cf. Lurie.

[11]. Brückner, p. 17.

۱۲. مثلاً نک. Moorey: Stillman and Stillman, p. 747.

۱۳. و نیز نک. cf. Stillman, pp. 740 - 42 idem and stillman.

مآخذ

- W. Brückner, "Kleidungsforschung aus der, Sicht der Volks kunde". in *mode. tracht. Regionale Identität*, cloppenburg, 1985, pp.13-22.
- R. Ettinghausen, *Arab Painting*, Geneva, 1962.
- C. Issawi, ed., *The Economic History of Iran 1800-1914*, Chicago, 1971.
- A. K. S. Lambton, "Al-Mar'a.3. In Persia a. Before 1900," in *ET² VI*, pp.481-85.
- A. Lurie, *The Language of Clothes*, London, 1981.
- P. R. S. Moorey, "The Iranian Contribution to Achaemenid Material Culture". *Iran* 23, 1985, pp. 21-37.
- A. Palmer, "The Royal Ontario Museum Costume and Textile Gallery, "Measure for Measure", *Costume* 24, 1990, pp. 114-16.
- I. Petraschek-Heim, *Die Sprache der Kleidung*, 2nd ed., Baltmannsweiler, 1988.

- J. E. Polak. *Persian. Das Land und seine Bewohner*, 2 Vols. Leipzig. 1865.
- A. S. Saunders, "Editorial," *Costume* 24, 1990, pp.1-2.
- J. Scare, *Middle Eastern Costume from the Tribes and Cities of Iran and Turkey*, Edinburgh, 1981.
- A. Shay, "Traditional clothing in Iran," *Ornament* 6/1, 1982, pp. 2-9, 42.
- D. Stein, "Early photography in Iran". *History of photography* 7/4, 1983, pp. 257-91.
- Y. K. Stillman, "Libäs i," in *EI²* V, pp. 732-42.
- Idem and N. A. Stillman. "Libäs iii." in *EI²* V, pp. 747-50.
- S. Westphal-Hellbusch and G.Soltkahn, *Mützen aus Zentralasien und Persien*, Berlin, 1976.

فصل دوم

دوران مادها و هخامنشیان

ع. شاپور شهبازی

(A. Shapur Shahbazi)

منابع

آنچه مربوط به پوشش مردم در دوران مادها و هخامنشیان است عمدتاً به لباس مردان منحصر شده و پوشش زنان به طور مختصر در انتهای فصل، توصیف می‌شود. منابع اطلاعاتی به دست آمده عبارتند از [1]: یکی آثار نویسندگان کلاسیک (مثلاً، هرودوت^۱ [2]، گزنفون^۲ [3]، دیودوروس^۳ [4])، و دیگری آثار مستند و با ارزش باستانی. این آثار را می‌توان به پنج گروه تقسیم کرد:

۱. حجاریهای بیستون (q.v.) [5] متعلق به دوران داریوش اول (q.v.)، ۵۲۱-۴۸۶ ق.م.).

۲. نقوشی که بیانگر ۳۰ ملت زیردست هخامنشیان بوده (شکل ۱) و بر مقبره داریوش در نقش رستم، نزدیک تخت جمشید [6] حجاری شده است، و نیز نقوشی که به تقلید از داریوش توسط جانشینانش برجای مانده است. نقوش موجود در نقش رستم با کتیبه‌های برجای مانده از پادشاهان هخامنشی شناسایی می‌شوند.

1. Herodotus.

2. Xenophon.

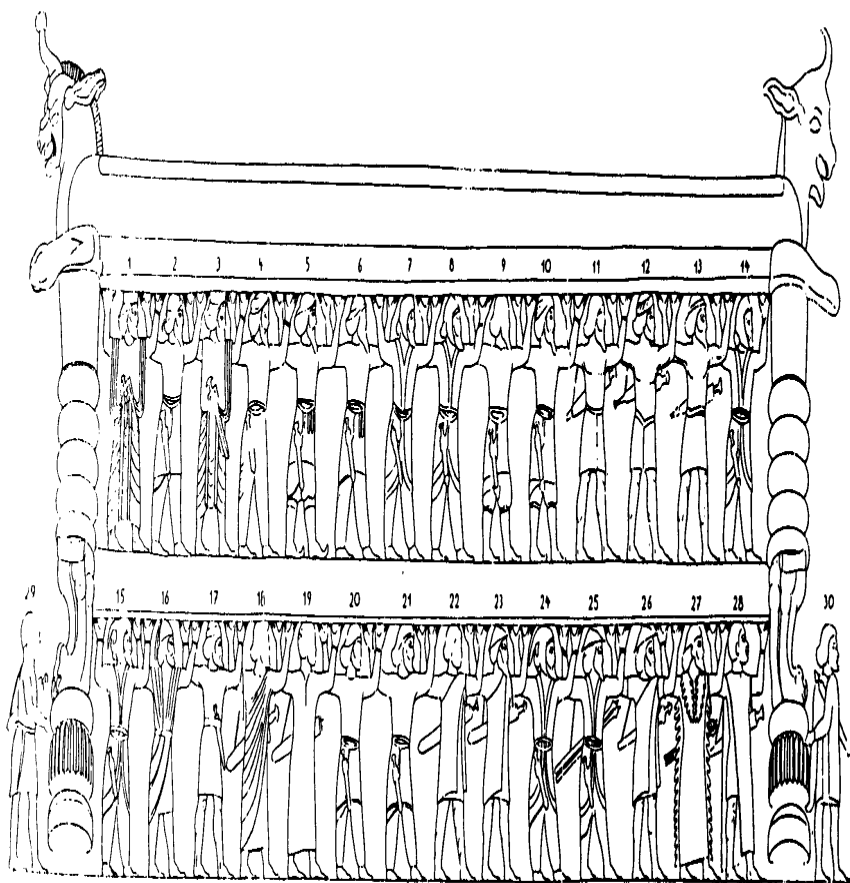
3. Diodorus.

۳. معماری منحصر به فرد تخت جمشید (q.v. ۹.۷) بویژه پلکان شرقی مشرف به کاخ آپادانا) که جنگجویان، اشراف و نمایندگان ملل مختلف زیردست را نشان می‌دهد [7]؛ آثار خشتی - لعابی شوش و تخت جمشید، که سربازها را در اونیفورم‌های متفاوت نمایان می‌کند [8] و پیکره‌های حک شده براساس تندیس مصری داریوش در شوش، که هم‌اینک در موزه ایران باستان در تهران، نگهداری می‌شود [9].

۴. نقوش متنوع، بویژه هنرهای دستی مثل: گلدانهای یونانی [10]؛ مسکوکات مصری هم‌دوره [11]؛ مهرهای یونانی - ایرانی [12]؛ نقاشیها، بویژه آن دسته که در مقبره کارابورون^۱ اول، نزدیک المالیه^۲، در ایالت قدیم لیسیه^۳، در جنوب غربی ترکیه کشف شده است [13]؛ مجسمه‌ها، بویژه آن دسته که از سیدون^۴ و لیسیه به دست آمده است [14]؛ «گنجینه جیحون»^۵ [15]؛ و مهم‌تر از همه، صحنه‌های نبرد و شکار که بر روی تابوت سنگی منسوب به اسکندر واقع در سیدون (کمی پس از ۳۲۰ ق. م.) [16] حک شده است؛ و موزائیک اسکندر [17] واقع در کف معبد فون^۶ در پمپئی^۷ (قرن اول ق. م. تقریباً هم‌دوره با تابوت سنگی اسکندر، برگرفته از یک نقاشی هلنی).
۵. آثار و بقایای لباسهای یافت شده در تپه‌های آلتای^۸، که با نقش مایه‌های هخامنشی آراسته شده‌اند [18].

از این گروهها، حجاریهای بیستون و مقبره داریوش اول ما را به شناخت دقیق نقشها و لباسهای آن دوره همانند اسناد تاریخی موثق، رهنمون می‌کند. مهر آرتیمس^۹ [19] و نقش اتوفرادات^{۱۰} (q.v.)، ساتراپ ایالت لیدیه^{۱۱}، بر روی یک بنای لیسایی (مقبره پایاوا^{۱۲}) نیز، اطلاعات روشنی به ما می‌دهد. در دوران مادها و هخامنشیان، تغییرات اندکی بویژه بر روی سبکها رخ داد، ولی در مجموع شکل لباسها ثابت باقی ماند. بنابراین پوشاک این دو دوره را می‌توان یکجا و با هم بررسی کرد. غنای این منابع موثق، تألیفات دامنه‌داری را در خصوص تاریخ لباس ایرانیان به همراه داشت، بویژه از سوی مؤلفینی چون جرج راولینسون^{۱۳}، ا. م. دالتون^{۱۴}، ا. س. ف. گا^{۱۵}، ارنست هرتزفلد^{۱۶}، هلموت شوپا^{۱۷}، ا. م. اشمیت^{۱۸}، س. ی.

- | | | |
|-----------------------|---------------------|--------------------|
| 1. Karaburun. | 2. Elmali. | 3. Lycia. |
| 4. Sidon. | 5. Oxus. | 6. Faun. |
| 7. Pompeii. | 8. Altai. | 9. Artimas. |
| 10. Autophradates. | 11. Lydia. | 12. Payava. |
| 13. George Rawlinson. | 14. O. M. Dalton. | 15. A. S. F. Gow. |
| 16. Ernst Herzfeld. | 17. Helmut Schoppa. | 18. E. M. Schmidt. |



1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14
Persian	Median	Elamite	Parthian	Arcian	Bactrian	Sogdian	Choresman	Zarangian	Arachosian	Sagarian	Gondarian	Hindu	Saka
													hauwvargi
15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28
Sakā	Babylonian	Assyrian	Arab	Egyptian	Armenian	Cappadocian	Lydian	Ionian	Overseas Saka	Studrian	Ionian	Lybian	Ethiopian
ngrazandi											wearing petasos		

29

Māka

30

Corian

شکل ۱ - طرحی از حاملین اورنگ پادشاهی که نمایانگر ملل مختلف می‌باشد. بر اساس حجاری مقبره داربوش بزرگ در نقش رستم. از روی اثر Walser. طرح کلیشه‌ای.

رودنکو^۱، جرالده والسر^۲، ا. ب. تیلیا^۳، آن روئز^۴، گئو وایدن‌گرین^۵، والتر هینتز^۶ و اشتفان بیتنر^۷ (نک. مآخذ این فصل).

ادیت پورادا^۸ تأکید می‌کند که: «در کل، در هنر خاور نزدیک، تفاوت میان مردم غالباً بر اساس لباسهایشان مشخص می‌شد» [20]. مردم قدیم خاور نزدیک تمایل به پوشیدن سبکهای گشاد و آزاد، متشکل از دامنه‌های چین‌دار، تن‌پوشهای رویی پیچیده شده به دور بدن و تونیک داشتند. احتمال می‌رود که در انتهای هزارهٔ دوم ق. م. ایرانیان مهاجر لباسی با خود آورده باشند که در اروپا - آسیا؛ جایی که آب و هوا نوسانات زیادی داشته و زندگی وابسته به گله‌داری و استفاده از اسب، بویژه در جنگها بوده، شکل گرفته است [21]. این لباس شامل کلاه‌های بلند، نیم‌تنه و شلوار چرمی تنگ و چسبان، یک بالاپوش آستین‌بلند و چکمه می‌گردید. ایرانی‌ها، پیراهن چین‌دار خاور نزدیک را پذیرفته و آن را اصلاح کردند [22] و به آن سربند یا کلاه شیاردار بلندی که احتمالاً از سربند پَر دار آشوری اقتباس شده بود، افزودند [23]. از این‌رو برخی اوقات محققان، این سبک را «لباس پارسی» و لباس برگرفته از آسیای میانه را «لباس مادی» نامیده‌اند [24]. این عناوین همواره درست نبوده‌اند، با این حال هرودوت گواهی می‌دهد [25] که «پارسیان» برحسب عادت لباس «مادها» را می‌پوشیدند. در نقش مَه‌ری که از تخت جمشید به دست آمده، کوروش اول (q.v.) حدود ۶۳۰ ق. م.) به صورت سوارکاری ملبس به جامه‌ای چسبان، نشان داده شده است [26]. آرتیمس^۹، شاهزادهٔ هخامنشی لیمیره^{۱۰} (عموزادهٔ کوروش کوچک q.v.) نک. مدخل ASTÖDĀN)، به طرز مشابه بر روی مُهرش (به تاریخ حدود ۴۰۱ ق. م.) به تصویر کشیده شده [27] و بر مقبرهٔ داریوش، «آسیاچانا» (q.v. یونانی: آسیاتین^{۱۱}) که حامل سلاح داریوش می‌باشد، همو که هرودوت [28] مشخصاً به عنوان «پارسی» معرفی کرده بود، لباس «مادها» را پوشیده است [29]. بنابراین، لباس به تنهایی نمی‌تواند به عنوان معیار ملیت تلقی شود و بهتر است که سبک پوشش گشاد و آزاد را «لباس دریاری» [30] و سبک پوشش تنگ و چسبان را «لباس سواره‌نظام» نامید [31].

1. S. I. Rudeňko.

2. Gerold Walser.

3. A. B. Tilia.

4. Anne Roes.

5. Geo Widengren.

6. Walter Hinz.

7. Stefan Bittner.

8. Edith Porada.

9. Artimas.

10. Limyra.

11. Aspathines.

لباس مردان

بطور کلی لباس مردان دوران هخامنشی را به پنج گروه می‌توان تقسیم کرد:

- ۱) «لباس درباری» (I) پارسیان و عیلامی‌ها.
 - ۲) «لباس سواره‌نظام» (II) ایرانیان و گروه‌های وابسته (مدها^۱، ارمنی‌ها^۲، کاپادوکی‌ها^۳، پارت‌ها^۴، بلخی‌ها^۵، آریس‌ها^۶، زرنگی‌ها^۷، آراخوزی‌ها^۸، سُغدی‌ها^۹، خوارزمی‌ها^{۱۰}، اسکودری‌ها^{۱۱} و سیتی‌ها^{۱۲}).
 - ۳) «سبک یونانی» شامل یک تونیک کوتاه و ردای گشاد جلو باز (که کاری‌ها^{۱۳}، لیدیایی‌ها^{۱۴}، جزیره‌نشینان یونان و ایونی‌ها^{۱۵} می‌پوشیدند).
 - ۴) «سبک هندی» شامل یک دامن مردانه با بالاپوش یا بدون آن (که هندی‌ها، گانداری‌ها^{۱۶}، ساگارتی‌ها^{۱۷} و ماکان‌ها^{۱۸} می‌پوشیدند).
 - ۵) «لباس جلگه‌نشینان» شامل یک روپوش بلند که تا زانو یا قوزک پا می‌آمد و یک عبا، می‌گردید (که عرب‌ها، آشوری‌ها، بابلی‌ها، مصری‌ها، لیبیایی‌ها^{۱۹} و نوبی‌ها^{۲۰} می‌پوشیدند).
- در اینجا تأکید روی دو گروه اول می‌باشد. در تمامی موارد مذکور، پنج بخش از پوشش بدن که شامل پوشش سر، تن‌پوش رویی، پیراهن یا تونیک، شلوار و پافزار می‌شود، قابل تشخیص است. قبل از بحث در مورد این بخشها، لازم به ذکر است که در رسوم باستانی ایرانیان، سه طبقه اجتماعی موجود، از طریق رنگ لباسشان، متمایز می‌شدند. جنگجویان، قرمز؛ موبدان، سفید؛ و روستاییان، آبی می‌پوشیدند [32]. رد پای رنگها بر روی لباس شخصیت‌های سلطنتی و تصاویر عالی‌مقامان در برخی بناهای هخامنشی، شناسایی شده است [33]. در یک نقاشی متعلق به اوایل قرن پنجم میلادی در اِمالی [34]، در صحنه ضیافتی رسمی تصویر یک «نجیب‌زاده با لباس و ظاهر و محیطی کاملاً ایرانی» [35] و همچنین تصویر یک مرد روی یک سنگ حجاری شده یونانی-ایرانی، هر دو ملبَس به لباس «مادها»، ترسیم شده است [36]. تعبیر شواهد بر این دلالت دارد که رسوم قدیم ایرانیان، تا حدی با لباس تشریفاتی هخامنشیان نشان داده

1. Medes.

2. Armenians.

3. Cappadocetans.

4. Parthians.

5. Bactrians.

6. Arcians.

7. Zarangians.

8. Arachosians.

9. Sogarians.

10. Choresmians

11. Skudrians.

12. Schythians.

13. Carians.

14. Lydians.

15. Ionians

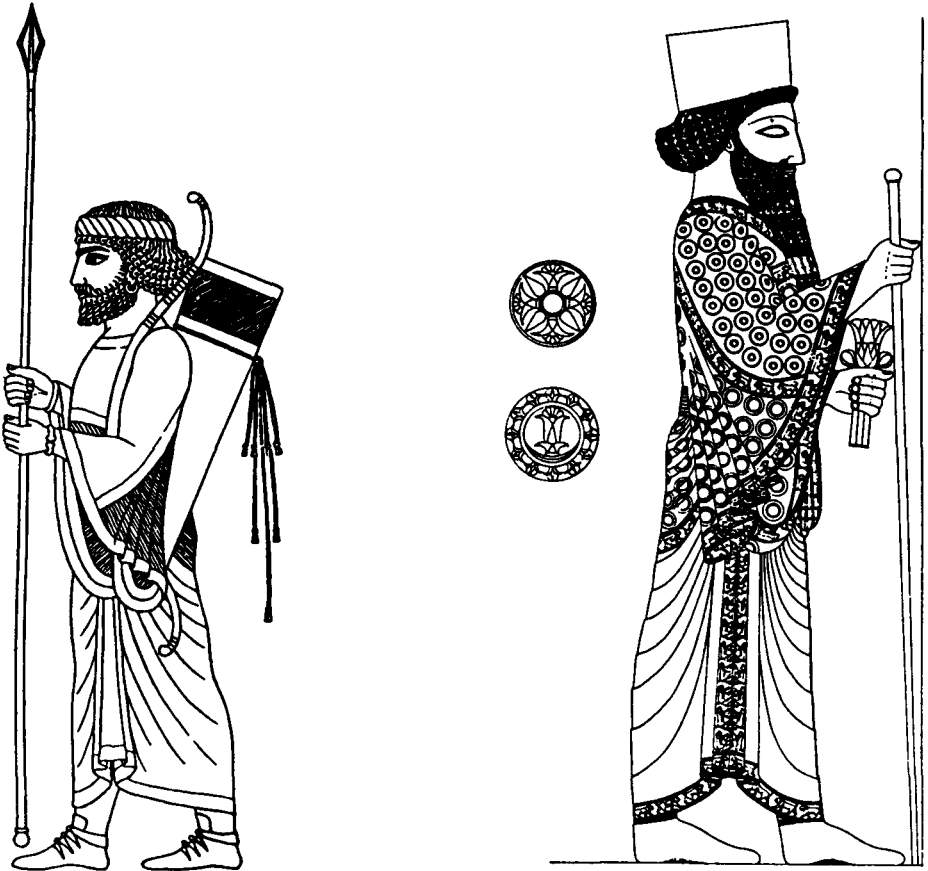
16. Gandarians.

17. Sagartians.

18. Makans.

19. Libyans.

20. Nubians.

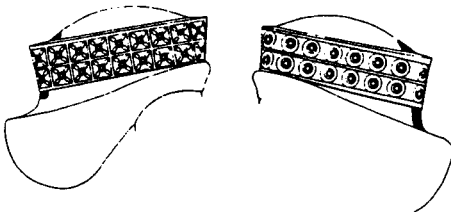


شکل ۲ - طرحی از یک کماندار، برگرفته از کتیبه خشتی لعابدار واقع در قصر سلطنتی در شوش که هم‌اکنون در موزه لوور می‌باشد. متعلق به قرن پنجم پیش از میلاد.

از روی: M. G. Houston, *Ancient Egyptian, Mesopotamian and Persian Costume and Decoration*, 2nd. ed., A&C Black (publishers) Limited, p. 164, fig. 155.

شکل ۴ - طرحی از خشایار. برگرفته از حجاری موجود بر سنگ قسمت غربی راهروی شمالی منتهی به سرسرای اصلی عمارت شبستان واقع در تخت جمشید.

از روی: A.B. Tilia, *Studies and Restorations at Persepolis and other sites of Fārs II* p.54 fig.6.



شکل ۳ - طرحی از پیشانی بندهای به کار رفته توسط نگهبانان سلطنتی. برگرفته از حجاریهای موجود بر سنگهای قسمت شرقی و غربی راهروهای منتهی به ایوان سرسرای اصلی عمارت شهبستان واقع در تخت جمشید.

از روی: A. B. Tilia, *Studies and Restoration sat: Persepolis and other sites of Fārs II* pp. 64 - 65 figs. 11 a - b.



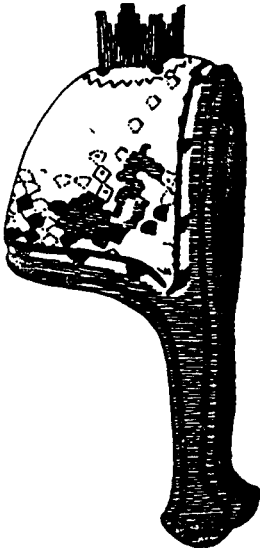
شکل ۵ - طرحی از کلاه شیاردار راهراه، به کار رفته توسط نگهبان پارسی. برگرفته از حجاری موجود در پلکان اصلی «قصر خشیایار» واقع در تخت جمشید. از روی: M.G. Houston, *Ancient Egyptian, Mesopotamian and Persian Costume and Decoration*, 2nd.ed., A & C Black (publishers) Limited, p.167 fig.159.



شکل ۷ - طرحی از جزئیات «تیاره» ایرانی، برگرفته از تابوت اسکندر. موزه باستان‌شناسی استانبول. متعلق به حدود ۳۱۲ ق.م. از روی: Dalton, p. xxii fig. 14



شکل ۶ - طرحی از جزئیات سرپوش «مادی» همراه با نشان عقاب، برگرفته از جامی نقره‌ای واقع در اربونی متعلق به حدود ۵۰۰ ق.م. موزه ایروان. از روی: Harper, p. 30 fig. 1a



شکل ۸ - طرحی از داریوش سوّم برگرفته از موزائیک اسکندر. موزه ملی ناپل. قرن اوّل پیش از میلاد. اصل آن متعلق به حدود ۳۱۷ ق.م. است.

از روی: Dalton, p. xxxi fig. 13

شکل ۹ - بازسازی سرپوش مردانه به دست آمده از کورگان ۳ در بازیریک. متعلق به اواخر قرن چهارم و اوایل قرن سوّم پیش از میلاد.

از روی: Rudenko, pl. 155 B



تصویر I - درشت‌نمایی بلخی‌ها (؟). برگرفته از حجّاری خراجگزاران واقع در ورودی پلکان آپادانا در تخت جمشید.

از: Deutsches Archäologisches Institut, Istanbul,

از روی: Walser, pl. 65

می شده است. پادشاه یک بافته تابانِ قرمز با رنگهای سفید و آبی به عنوان نماد اقتدارش بر سه طبقه اجتماعی مذکور می پوشید [37]. شوپا^۱ با تیزی هزمندانهای [38] که براساس اطلاعات یونانی است، ثابت کرده که «لباس سواره نظام» که در «آثار هنری کوچک یونانی - ایرانی»، با چینهای فراوان به تصویر کشیده شده، در تخت جمشید بدون هیچ گونه نشانی از پارچه، صرفاً با به کار بردن رنگهای متنوع در نشان دادن چینها و تزیینات ظریف، نمایش داده شده است. از طرفی، در همان جا، بند کفشهای سلطنتی تنها با خطوط رنگی نشان داده شده است [39].

پوشش سر

مستندترین بخش لباس مادها و هخامنشیان، پوشش سر می باشد [40]. هفت نوع آن به «لباس درباری» (I) مربوط است. نوع I/1، سربندی ساده و پیچیده شده می باشد که توسط نگهبانان سلطنتی پوشیده می شد (نک. شکل ۲). نوع I/2، به صورت نواریهای حلقوی یا باریک بود که توسط عیلامی ها و برخی سربازان «پارسی» پوشیده می شد و نوع I/3، نواریهای پهن تری داشت که توسط سربازان، پیشکاران سلطنتی و قهرمانان اسطوره ای اهریمن گش، پوشیده می شد. هریک از اینها می توانست با نقش مایه های گلدار، گلدوزی بر روی پارچه یا نمد، و یا به صورت تگه دوزی یا کار شده بر روی فلز، تزیین گردد؛ مانند سربند همراهان داریوش در بیستون و تخت جمشید (شکل ۳) [41]. نوع I/4، شالی بلند (بشمی، کتانی و احتمالاً ابریشمی) بود که به دور سر پیچیده می شد (مثلاً سربند فرد پارسی در تندیس مصری از داریوش)، و آن را دقیقاً دور سر و گردن می پیچیدند به طوری که فقط قرص صورت دیده می شد؛ همان گونه که حاملین حوله^۲ سلطنتی در «حجاری گنج خانه»، واقع در تخت جمشید [42]، «خادمین» در راه پله کاخ تاجار [43] و اعضای هیئت نمایندگی چهارم در راه پله آپادانا (احتمالاً پارتی ها یا آرین ها) [44]، به سر بسته اند. نوع I/5، کلاهی ساده و استوانه ای بود (شخصیتهای سلطنتی، نوع بلندتر آن را می پوشیدند، مثلاً در «حجاری گنج خانه». همچنین نک. شکل ۴)، و نوع I/6 و I/7، به ترتیب کلاههایی بودند با شیارهای کوتاه و بلند که عمدتاً به صاحب منصبان «پارسی» تعلق داشتند (شکل ۵). هر دو اینها، «میترا» نامیده می شد [45].

چهار نوع عمده سربند، با «لباس سواره نظام» پوشیده می شد (II). نوع II/1، عبارت بود از نواری ساده که دور موها پیچیده شده و در پشت گره زده می شد (تصویر I)؛ که توسط اعضای هیئت نمایندگی پانزدهم در راه پله های آپادانا، پوشیده شده است (احتمالاً بلخی ها) [46].

1. Schoppa.

2. towel.

آرین‌ها [47] یا پارت‌ها [48]). نوع II/۲، کلاه گرد ساده‌ای بود که اکثراً صاحب‌منصبان «ماد» می‌پوشیدند. این کلاه در مناطق فارس و بختیاری، برجای مانده و در عین حال خاستگاه آن را بین‌النهرین - یا دقیق‌تر، عیلام - دانسته‌اند [49]. جامی نقره‌ای با پایه‌ای به شکل حیوان متعلق به دوره هخامنشیان (در منطقه اربونی^۱ در ایروان از زیر خاک بیرون آمده است و هم‌اکنون در موزه‌ای در همانجا نگهداری می‌شود)، به تصویر سوارکار «مادی»، مزین شده است [50]، و دلالت بر آن دارد که این کلاه از پارچه‌ای سفت (احتمالاً نمد) بوده است. این کلاه در برخی موارد مزین به یک حفاظ فلزی خارجی است جهت استحکام بخشیدن به آن، همراه با حلقه‌ای در پشت، که زائده‌ای می‌توانست به آن متصل گردد (شکل ۶). تصویر عقابی که روی کلاه گلدوزی شده، به احتمال قوی، سنت معروف پارت‌ها و ساسانیان را در تزیین کلاه (و لباس)، توسط «ابزار» یا علایم نمادین، نشان می‌دهد [51]. نوع III/۳، کلاه بندداری با سه برجستگی در جلو و دنباله‌ای کوتاه مثل دم و نیز دو زبانه‌گوشی بوده است، که توسط اعضای هیئت نمایندگی سوم (ارامنه)، چهارم (کاپادوکی‌ها؟، تصویر II) و شانزدهم (ساگارتی‌ها)، واقع در روی پلکان جلویی آپادانا، پوشیده می‌شد. این نوع منشأ خارجی داشته و از نوعی کلاه قدیمی در آناتولی اقتباس شده بود [52]. نوع III/۴، نمونه‌ای است از کلاهی یونانی به نام «تیاره»، «کیداریس» یا «کیتاریس» (لاتین: سیداریس) و یا «کیرباسیا» (ترجمه فارسی کورپاسه Kurpāsa که ممکن است از کورزازا^۲ به معنای «کلاه» به دست آمده باشد) [53] که در واقع کلاه یا باشلقی بوده از جنس نمد [54]، چرم، ابریشم (همان‌گونه که در تصویر موزائیک اسکندر نشان داده شده، بافته‌های ابریشمی در یونان، از اواسط قرن چهارم پیش از میلاد، شناخته شده بوده است [55] و باور عمومی براین است که خاستگاه آنها از شرق بوده است) و یا پارچه‌های لطیف بود، که عمدتاً در میان اشراف رواج داشته است (چنانچه در نقوش سکه‌های ساتراپی و نیز مقبره سنگی اسکندر، دیده می‌شود). این کلاه؛ سر، گردن (با محافظی بلند به سمت گردن)، گوشها، گونه‌ها و چانه را (با زبانه‌های بسیار بلند در طرفین که در چانه یا دوسوی گردن، قابل زدن بود؛ نک. اشکال ۷ و ۸ و تصویر III)، می‌پوشانید. مغان، علاوه بر آن، دستمال سری (اوستایی: پیتی. دانه، فارسی: پَنام) را برای پوشانیدن بینی و دهانشان به منظور جلوگیری از آلودگی آتش مقدس در حین تنفس، به سر می‌کردند [56]. هروودوت به تیاره‌ای زربفت در میان هدایای خشایار به مردم آبدره^۳، به منظور جلب دوستی آنها اشاره کرده است [57]. گاه نواری به دور کلاه بسته می‌شد، همراه با دنباله‌ای که از پشت سر، پایین می‌افتاد [58]. به گفته گزنفون [59]، این نوار به منزله دیهیمی بود که

1. Erebuni.

2. Kur Zāzā.

3. Abdera.



تصویر II - حجاری حاملین خراج، کاپادوکی‌ها (؟). برگرفته از ورودی پلکان آپادانا در تخت جمشید.
عکس از: Judith Lerner



تصویر III - حجاری سینی‌ها یا کلاه‌های نوک‌تیز. کنیبه خراجگزاران، ورودی پلکان آپادانا در تخت جمشید.
عکس از: Judith Lerner

«خویشاوندان مرد» شاهنشاه به عنوان «نشانی از تماز»، دور تیاره‌های خود می‌بستند. کوئنتوس کورتیوس^۱، دیهیم داریوش سوم (۳۳۱-۳۳۶ ق.م.) را «ترکیبی از رنگ آبی و سفید» (*Caerulea*)، توصیف می‌کند [60]. سگه‌های تیزافرن^۲ [61] و فرنا بازو^۳ [62]، همانند مجسمه‌ای که از تخت جمشید به دست آمده [63]، حاکی از این است که ایرانیان سرشناس، گرهی در دیهیم خود در جلوی تیاره می‌زده‌اند [64]. در هر شرایطی تیاره مانند باشلق، نوکی داشت و داخلش اغلب با خز حیوانات گران‌قیمت، مفروش می‌شد و برحسب عادت به صورت پهن، به گونه‌ای بر سر گذاشته می‌شد که یا در جلو با اعمال فشار، سه برجستگی ایجاد کرده و یا در طرفین، چین بخورد. فقط شاهنشاه حق داشت که تیاره (کیرباسیا)ی خود را «راست» به سر بگذارد - با نوکی ایستاده که توسط قالبهایی از داخل، نگه داشته می‌شد [65]. یونانی‌ها با تمسخر، این نوع کلاه را با تاج خروس، مقایسه کرده‌اند [66]. از این رو «کراتر^۴ داریوش»، مربوط به اواخر قرن چهارم ق.م. در موزه ملی مردم‌شناسی ناپل، که شاهنشاه را با تیاره‌ای شبیه به تاج خروس، نشان می‌دهد [67] ارزش اسنادی ندارد [68]. آنچه مسلم است این نوع پوشش سر ایرانی، کاملاً در خاورمیانه رایج بوده است و توسط موبدان و راهبان پوشیده می‌شد، و از قلمرو تبت تا سرحدات هلنی - تحت نام «کلاه فریجی» - با اندک تغییراتی در فرهنگهای رومی و اروپایی، باقی ماند [69]. سربندهایی از این دست مربوط به سده‌های سوم و چهارم ق.م. در مقابر منجمد آلتای یافت شده است (مثلاً در پازیریک^۵). یکی از آنها که با نمذ سفت قهوه‌ای درست شده، در اصل کلاه بلندی با زیانه‌هایی پهن و حلقوی در اطرافش، بوده است [70] و در انتها با صفحاتی مفروش از طلا و آراسته با چرم از بیرون، لبه‌دار شده است [71]. نوع دیگر (شکل ۹)، از دو قطعه نمذ سفید که در حاشیه با چرم زینتی پوشانده شده، تشکیل شده، که در بالا یک «برجک کنگره‌دار»، متشکل از چهار تکه چرم زران‌دود که «تاجی» کنگره‌دار را شکل می‌دهد، ایجاد می‌نماید [72]. سیتی‌ها، آن چنان «کیرباسیا»ی بلندی به سر می‌کردند [73] که نوک آن به پشت خم می‌شد و گروهی نیز (شماره ۱۵) در حجاری آرامگاه و هیئت نمایندگی یازدهم در پلکان جلویی آپادانا؛ شکل ۱ و تصویر II)، کلاهی می‌پوشیدند که از فرط بلندی، ایرانیان آنها را «سیتی‌های کلاه نوک‌تیز یا تیزخود» می‌نامیدند [74]. نوک کلاهها که به عقب خم می‌شد، ستیغ تیاره «ایستاده» را به یاد نمی‌آورد، چراکه این تیاره (همان‌گونه که در موزائیک اسکندر و تندیسک طلایی واقع در «گنجینه جیحون» دیده می‌شود [75])، به طور عمودی می‌ایستاد، مضافاً اینکه، زیورآلات بسیاری به آن آویزان بود.

1. Quintus Curtius.

2. Tissaphernes.

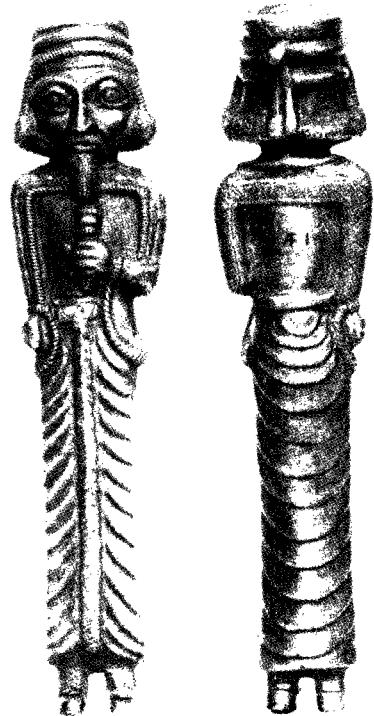
3. Pharnabazus

4. Krater.

5. Pazyryk.

تن پوشهای رویی

چندین نوع بالاپوش همراه با لباسهای درباری وجود داشته است. جلیقه (I/1) که داریوش بزرگ (در صحنه شکار بر روی مُهر استوانه‌های‌اش، واقع در موزه بریتانیا) [76]؛ قهرمان اهریمن‌کش تخت جمشید (تصویر IV) [77]؛ و حاملین پارسی و عیلامی سریر پادشاهی که در مقبره، به تصویر کشیده شده (شکل ۱)، آن را پوشیده‌اند. این جلیقه چینهای عمودی داشت و به منظور آزادی حرکت پوشنده‌اش، بی‌آستین بود. ظاهراً این موضوع توسط نقاشی موجود بر روی یک گلدان یونانی که جلیقه‌ای طرح‌دار و قرمز را همراه با نوارهای پهن و سفیدی در قسمت پایین



تصویر IV - حجاری «شکارچی حیوانات»
 (master of animals) واقع بر سنگ سمت غربی
 ورودی جنوبی، اتاق ۱۶ در قصر داریوش واقع در
 تخت جمشید.

عکس از: Judith Lerner

تصویر V - نمای قدیمی و خلفی تندیسک نقره‌ای
 از «گنجینه جیحون». احتمالاً متعلق به قرن پنجم
 پیش از میلاد. موزه بریتانیا، لندن. شماره 123901.
 با تشکر از تولیت موزه.

و جلوی‌ش نشان می‌دهد [78] و همچنین تندیسک نفره‌ای اسرارآمیزی که از «گنجینه جیحون» به‌دست آمده، تأیید می‌گردد (تصویر V) [79]. پژوهشگران صراحتاً در مورد ساختار ردهای چین‌دار (1/2) و آستینهای بسیار گشادشان اختلاف نظر دارند (شکل ۴). هر ترفلد [80] بر این امر تأکید دارد که آنها «قطعه مستطیل شکل ساده‌ای از پارچه نرم هستند که از جلو و عقب، از گردن تا قوزک پا می‌رسد، و عرض آن از یک میج تا میج دیگر امتداد داشته و در ناحیه بازوها گشاد و باز می‌شود و چاکلی نیز برای عبور سر از آن وجود دارد. این تن‌پوش از دو طرف باز بوده و تنها با



تصویر VI - مرد صاحب‌منصب پارسی. مهر
اسوانه‌ای اردشیر (سوم ۳). ارمنستان، لنین‌گراد.
عکس از روی: داند، ماژیف. pl. XV



تصویر VII - درشت‌نماهی از درباریان شاهنشاهی.
حجاری راه‌پایه‌ها، یادمان، تخت جمشید.
عکس از: Judith Lerner

کمربندی به کمر بسته می شده است». نظر وی تا حدی با استقبال شایانی مواجه گردید [81] (گرچه وی به تبعیت از راولینسون، آن را به غلط «کندیز» شناسایی کرده است). از طرفی، روتز، چنین استدلال می کند که این جامه دو تکه ای بوده، قسمت فوقانی آن ردا مانند و همراه با آستینهای گشاد و یک دامن چین دار بوده است. چنین ساختاری از سوی هینتز، در حوزه زبان شناختی، حمایت شده است [82]. با وجود این، از تصویر یک «مرد اشرافی» که روی مهر اردشیر حک شده (احتمالاً اردشیر سوم، ۳۵۹-۳۸ ق.م.) و اکنون در موزه آرمیتاژ سن پترزبورگ قرار دارد، مشخص می گردد که قطعه ای در میانه بدن وجود داشته است که با کمر بند پارچه ای پهنی، بسته می شده و در قسمت پایین در ردیفی از چینها قرار گرفته و به شکل «دامن» درمی آمده است (نک. تصویر VI). آستینهای گشاد و غیر عادی، با افزودن قطعات مجزایی در پشت، بزرگتر می شدند. آنها را می شد به منظور سهولت بیشتر در حرکت، به پشت شانها انداخت [83].

چینهای مضاعف به صورت صاف یا خوشه ای در طرفین، معمولاً باعث ایجاد حالت پف داری در لباسهای درباری می شد. سینه بخوبی پوشانده می شد، اما چنانکه هینتز براساس نقش «وهیازداته»^۲ در حجاری بیستون [84] ملاحظه کرده، پشت بدن، باز گذاشته می شده است. قسمت پایینی را می شد بالا یا توی کمر بند پهن، قرار داد. در تخت جمشید، داریوش بزرگ، خشایار اول (۴۸۶-۶۵ ق.م.) و اردشیر اول (۴۶۵-۲۵ ق.م.) همگی با ردایی سلطنتی و مشابه، و نیز یک تن پوش مجلل و چین دار، از پارچه قرمز یا ارغوانی با طرحهایی باشکوه مشتمل بر دوایر متحدالمرکز و غنچه های نیلوفر آبی، به تصویر کشیده شده اند (شکل ۴). نوارهای آبی در حاشیه ردا و لبه آستینها، الصاق شده و نیز نقشهایی از ردیف شیرهای در حال حرکت که در سرتاسر چینهای عمودی در «دامن»، با رنگ قرمز «گلدوزی» شده اند، دیده می شود [85].

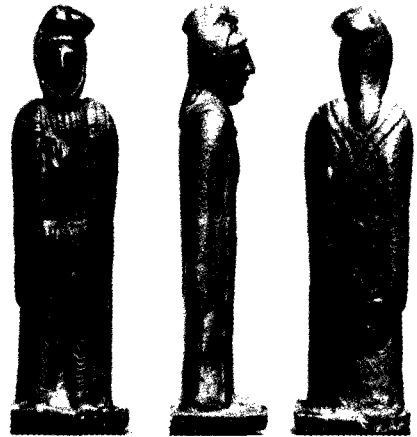
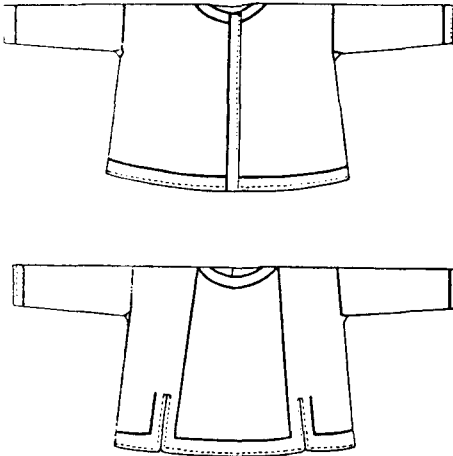
همراه «لباس سواره نظام»، «ردایی مادی» بود (II/۱) که آستینهایی کاذب، باریک و بلند داشت و روی شانها انداخته می شد (تصاویر VII و VIII). این تن پوش رویی غالباً «کندیز» نامیده شده است. در مورد معنای این واژه، تردید وجود دارد (در مورد ریشه یابی آن نک. مدخل «کندیز» در ضمیمه شماره ۳). همچنین در مورد تعیین هویت آن، بحث و جدل ادامه دارد [86]. پادشاهان ایرانی و اعیان، مکرراً این ردا را بر تن کرده اند [87]. اوتوفرادت، ساتراپ ایرانی لیدی، در ربع اول قرن چهارم ق.م، با چنین ردهای «مادی» در صحنه شرفیابی همایونی در مقبره «ایرانی - لیسایی»^۳ در پایاوا واقع در زانتوس^۴ باستان در لیدی، نشان داده شده است [88]. هرودوت [89] از

1. Hermitage.

2. Vahyazdāta.

3. Perso - Lycian.

4. Xanthus.



شکل ۱۰ - طرحی از پشت و روی خفثانی به دست آمده از کورگان ۳، پازیریک. Rudenko, p. 84 fig. 30 از روی:

تصویر VIII - سه نما از پیکره‌های نقره‌ای. با تشکر از موزهٔ Vorderasiatisches Staatliche Museen برلین. شمارهٔ VA 4852.

«ردایی بلند و رنگارنگ با ظاهری بسیار چشمگیر» نام برده که همسر خشایار، آمستریس^۱ «با دستان خود بافته بود» و به عنوان هدیه به شوهرش اهدا نمود. سایر منابع باستانی نیز، چنین نگرشی را ایجاد می‌کنند. گزنفون [90] چنین می‌نویسد: «کورش کبیر در بین اشراف خود زیباترین تن‌پوشها را همراه با سایر ردهای مادی...، انبوهی از خلعتهای مشکی، ارغوانی، زرشکی، نارنجی و سرخ توزیع کرده بود». سپس «کندیز تمام ارغوانی» کورش کبیر را توصیف می‌کند [91] و کوئینتوس کورتیوس [92]، کندیز داریوش سوم (۳۳۶-۳۱ ق. م.) را به صورت، «ردایی از پارچهٔ زرین، مزین به تصویر قرقیهای طلایی»، توصیف کرده است [93]. و بالاخره آنکه، دیودوروس [94] اشاره دارد به اینکه: «اسکندر تونیکی سفید (کیتون) را با شال و سایر اجزای لباس ایرانی به تن می‌کرده، مگر شلوار و کندیز را». ردایی بی‌آستین که تا زانو می‌رسید، از شانه‌ها آویزان شده و در جلو توسط ابزار^۲ کاملاً تزئین شده‌ای، درست زیر شانهٔ راست بسته می‌شد (II/۲). این ردا توسط هیئت نمایندگی نهم، در راه پل‌های آپادانا (احتمالاً کاپادوکی‌ها) [95] پوشیده شده و چه بسا خاستگاه آناتولی داشته است. سغدیان [96]، خوارزمی‌ها [97] و سکا‌های

1. Amestris.

2. fibula.

آموری^۱ [98] در حجاریهای مقبره، همانند هیئت نمایندگی هفدهم راه‌پله‌های آپادانا [99]، بالاپوشی تنگ و چسبان و آستین‌دار با برشی اریب در کنار، به‌منظور سهولت حرکت حین سوارکاری (II/۳)، پوشیده‌اند. این بالاپوش یا از جنس چرم با لبه‌های خزدار بوده و یا کلاً از خز یا پوست، درست می‌شد (مثل پوستینهای امروزی)، و رنگ و تزییناتش می‌توانست متغیر باشد [100]. این بالاپوش ایرانیان قسمت‌های شرقی، احتمالاً «گئونکه» نام داشته است [101]. وایدن گرین این اسم را از واژه اوستایی گئونه به معنای «رنگ» یا «مو»، مشتق می‌داند. چنانکه وی متذکر شده، سایر شواهد حاکی از آنند که این تن‌پوش «نام خود را از این بابت که بالاپوشی بسیار پُر مو بوده، گرفته است». و سرانجام اینکه، بالاپوشی کوتاه و آستین‌دار وجود داشته (خفتان، II/۴)، که از خز سمور یا از «نمد بسیار نازک و سفید دو لایه‌ای» دوخته می‌شد، و با چرمی ظریف که به وسیله صفحاتی طلائی پوشانده می‌شد، آراسته می‌گردید (شکل ۱۰) [102].

پیراهنها و تونیکها

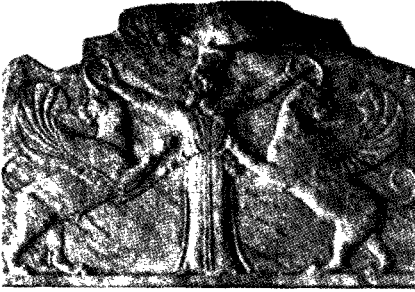
«لباس درباری» شامل تن‌پوشی است که به بهترین نحو در تندیسهای یونانی - ایرانی (مثل «یادبنای ساتراپ» از سیدن^۲ و «بنای تاریخی پایاوا»^۳) و بویژه در نمای قدامی تصویر یک شاهزاده یا اشراف‌زاده ایرانی (تصویر IX)، واقع در «ستون^۴ Kamini» [103]، ثبت شده است، که تصویری است ایستاده با بازوهای گشاده به سمت بیرون که به ظاهر، یک جفت حیوان را از شاخشان گرفته است. وی جامه‌ای به تن نکرده، تنها یک تن‌پوش بلند آستین‌بلند و یقه‌گرد که با کمر بسته شده، به تن دارد. هم بناهای اسکندر [104] و هم نویسندگان کلاسیک [105] بر پوشیدن تن‌پوشهای زیرین (کیتون) به عنوان قسمتی از لباس سواره‌نظام، گواهی می‌دهند. گزنفون [106]، پوشیدن کیتونی ارغوانی همراه با «لگه‌های سفید» را حق انحصاری شاهنشاه عنوان کرده است. کوئنتوس کورتیوس [107] نیز این امر را تصدیق کرده و این کیتون را به صورت «تونیکی با حواشی ارغوانی دور تا دور یک مرکز سفید» توصیف می‌کند. استرابون^۴ [108]، حتی گزارش داده است که فرماندهان ایرانی، کیتونی سفید، زیر یک کیتون رنگارنگ، به همراه سه عدد شلوار چرمی می‌پوشیدند. بناهای باستانی، بیانگر آنند که تونیک چرمی تنگ و چسبانی که تا زانو می‌رسد و کمر می‌خورد، در اصل قسمتی از لباس سواره‌نظام را تشکیل می‌داده است. سرانجام نوعی لباس آراسته‌تر با آستینهایی بلند و یقه هفت باز و پهنی پدید آمد که به بهترین وجه در

1. Amyrgian.

2. Sidon.

3. Stele.

4. Strabo.



تصویر IX - درشت‌نمایی «شکارچی شیردال» براساس طرحی از مهر استوانه‌ای هخامنشی به دست آمده از ستون سنگی واقع در کمینی (Kamini) در آتن، متعلق به اواخر قرن چهارم ق.م. که در گذشته در موزه ملی باستان‌شناسی آتن بوده اما امروزه مفقود گشته است.

عکس از روی: Perrot



تصویر XI - پیراهن مردانه به دست آمده از کورگان ۲، پازیریک اواخر قرن چهارم و اوایل قرن سوم پیش از میلاد.

عکس از روی: Rudenko, pl. 63



تصویر X - درشت‌نمایی سرباز پارسی، برگرفته از تابوت اسکندر. موزه باستان‌شناسی استانبول. شماره 370, ca. 312.

عکس از: W. Schiele انستیتو باستان‌شناسان آلمانی، استانبول.



تصویر XII - درشت‌نمایی آریان‌ها (یا آراخوزی‌ها)، حجاری خراجگزاران. ورودی پلکان آپادانا، تخت جمشید. با تشکر از انستیتو باستان‌شناسان آلمانی، برلین.

از روی: Walsler, pl. 50

موزائیک اسکندر و تابوت سنگی وی، ثبت شده است (تصویر X). این تونیک کم و بیش در بالا کمر می خورد و دامن می توانست در بالای کمر بند به منظور کارزار، حلقه شود. تونیکهای بی آستین که توسط ایرانیان پوشیده می شد، بر روی چند گلدان یونانی، به تصویر کشیده شده است [109]. پیراهنی آستین دار نیز در پازیریک پیدا شده است (تصویر XI) [110]. یونانی ها معمولاً از این تن پوشهای زیرین (پیراهن یا تونیک)، به عنوان کیتون یاد می کردند، اما لغت نامه نویسان آنها به واژه ای فارسی که آنها «ساراپیس» ترجمه اش کرده بودند، اشاره داشته اند [111]. نقل قولی است از پولوکس^۱ [112] مبنی بر اینکه کیتون ارغوانی «مادها» ساراپیس نامیده می شد و نیز هسیچ^۲ گفته است که: «ساراپیس نام فارسی کیتون می باشد». واژه باستانی ایرانی، به صورت «ساراپیش» [113] یا چیزی شبیه آن، بازسازی شده است.

شلوار

یونانیان همیشه شلوارهای چرمی ایرانیان را «آناکسی ریدیس»^۳ نامیده و به رنگین بودن آن اشاره داشته اند [114] و حتی به خاطر همین موضوع، آنها را به باد تمسخر می گرفتند [115]؛ به همین دلیل، اسکندر از پوشیدن آنها امتناع می کرد [116]. از واژه یونانی «sarābāra»، برای شلوارهای ایرانی و نیز واژه آرامی «šarbālā» [117] و پارسی «šalvār»، شکل باستانی این واژه به صورت «šaravāra» [118] یا چیزی شبیه آن، بازسازی شده است. در لباس دریاری دامنی بلند شبیه دامن مردانه اسکاتلندی وجود داشت و شلوار پوشیده نمی شد، اما لباس سواره نظام شامل چندین نوع شلوار می گردید. یک نوع از این شلوارها در میان هدایای اهدا شده توسط مدها، ساگارتی ها و سیتی های کلاه نوک تیز [119] دیده می شود که عبارت است از شلوار چسبان تا زیر زانو و چرمی که به کفشها ختم شده (تصویر III) و امکان پوشیدن پای افزارهای اضافی را به سوارکار می داد [120]. نوع دیگر در شرق ایران رواج داشت و بر اساس حجاریهای آپادانا، توسط هیئت نمایندگی چهارم (احتمالاً آرین ها) [121] و هفتم (احتمالاً آراخوزی ها) [122] پوشیده شده، که شلوار است کوتاه تر و پهن تر، که وقتی داخل قسمت فوقانی چکمه می شد، حالت «پف دار» به خود می گرفت (تصویر XII). ایرانیان در تابوت سنگی اسکندر، شلوارهایی با پارچه های زیبا به تن کرده اند، که محکم، پا و ساقهایشان را دربر گرفته و رنگهای آبی، زرد، بنفش و قرمز دارد و گاه نیز طرح دار یا مزین به نقش مایه های گلدار می باشد [123]. نوعی نیز توسط اعضای هیئت نمایندگی پانزدهم (احتمالاً پارت ها) [124] در پلکان جلویی آپادانا، و همچنین پارسها در برخی

1. Pollux.

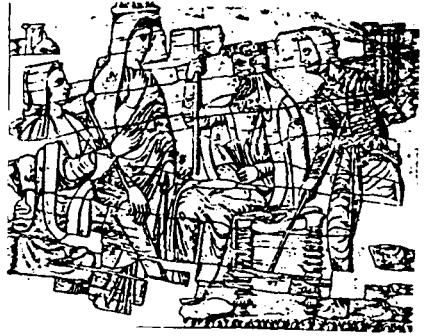
2. Hesychnius.

3. anaxyrides.



تصویر XIII - صحنه ضیافت. کنده شده بر صفحه‌ای از جنس عاج برگرفته از دمتریاس. در گذشته در موزه ملی آتن بوده اما امروزه مفقود گشته است.

از روی: Dentzer, p. 217 fig. 7



تصویر XIV - صحنه ضیافت. کنده شده بر صفحه‌ای از جنس عاج برگرفته از دمتریاس. در گذشته در موزه ملی آتن بوده اما امروزه مفقود گشته است.

از روی: Dentzer, p. 218 fig. 8



تصویر XV - درشت‌نمایی صحنه ضیافت، برگرفته از «تابوت سنگی ساتراپ». موزه باستان‌شناسی استانبول. شماره 367.

عکس از: W. Schiele. انستیتو باستان‌شناسان آلمانی. استانبول.

سنگهای قیمتی یونانی - ایرانی [125] و نیز اشراف‌زاده‌های ایرانی واقع بر لوح عاجی دمتریاس^۱ در مقدونیه (تصویر XIII) [126]، پوشیده شده که با چینهای افقی‌اش، نشان می‌دهد از پارچه‌های بسیار نرم - احتمالاً ابریشم - درست شده است.

پای‌افزار [127]

دو نوع کفش با لباس درباری پوشیده می‌شد. «پارسیان» کفشهایی کوتاه با پنجه‌ای ساده که با سه یا چهار بند یا تسمهٔ چرمی بسته می‌شد، به پا می‌کردند (شکل ۲ و تصویر IV). عیلامیان، چنانچه در آرامگاه اردشیر اول در نقش رستم [128] دیده می‌شود، گاه نیم‌چکمه‌هایی با پنجه‌های برگشته به بالا و بسته شده با بندها یا دگمه‌هایی در رویه و بالایشان، می‌پوشیدند. کفشها و بند کفشهای شاهان هخامنشی در تخت جمشید قرمز رنگ هستند [129]، درحالی‌که کمانداران که در معماریهای گیلویی، خشتی - لعابی^۲ شوش دیده می‌شوند، کفشهایی زرد به پا دارند [130]. علاوه بر کفشهای چرمی متصل به شلوار [131] (نک. مطالب قبلی)، چکمه‌های تا زانو با پنجه‌های «مستقیم» (آرین‌ها یا آراخوزی‌ها؛ تصویر XII) یا به بالا برگشته (تصویر XII) نیز، پوشیده می‌شد. چکمه‌ها در جلو بسته شده (مثلاً زرنگی‌ها در مقبرهٔ خشایار) [132]، لبه‌ای متمایز در قسمت فوقانی داشته و یا اینکه در سمت زانو، برگردانیده می‌شدند. این پاافزار خصوصاً برای ماهیگیران و ساکنین نواحی آب‌خیزی مثل اطراف دریاچهٔ هامون در سیستان، مناسب بود [133]. موبدانی که در لوحهای «گنجینهٔ جیحون» [134] و نیز آتشکدهٔ کاپادوکیه [135] به تصویر کشیده شده‌اند، چکمه‌هایی بلند با زیره‌ای ضخیم و پاشنه‌ای نسبتاً بلند پوشیده‌اند، که در گفتهٔ گزنفون از توصیف «لباس مادی» که توسط کوروش کبیر پوشیده شده است (برای نمونه «لباس درباری») [136]، این نکته خاطر نشان شده که «ایرانیان کفشهایی دارند که صاحبش می‌تواند بدون آنکه مشخص شود، براحتی چیزی در داخل کفش قرار دهد، برای همین معمولاً بلندتر از قدش نشان می‌دهد». گا^۳ [137] متذکر شده که «این کفش کاملاً به درد پاهای دوکی شکل می‌خورد».

لباس زنان

ابنیهٔ شناخته شدهٔ ایرانی، تصویری را از زنان ارائه نمی‌دهند. بدین لحاظ، شناخت بسیار کمی از جامهٔ آنان در دوران مادها و هخامنشیان وجود دارد. با وجود این، تصاویر قلیلی از آنان در آثاری نظیر: پارچه‌ای در پایریک (شکل ۱۱) [138]، مژه‌های یونانی - ایرانی (شکل ۱۲، تصویر

1. Demetrias.

2. Glazed- brick Frieze.



تصویر XVI - سنگ گوهر نشان از سنگ یمانی
آبی رنگ، موزه اشمولین، آکسفورد. شماره 2. 1921.
با تشکر از بازدیدکنندگان موزه.



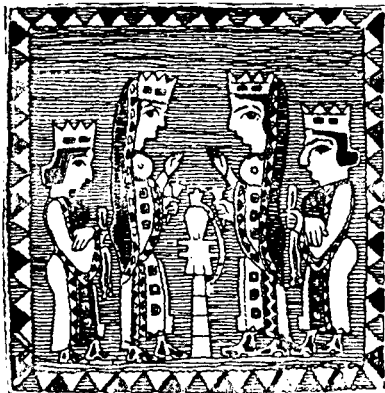
تصویر XVII - سرپوشی زنانه، تکه دوزی شده با
چرم، برگرفته از کورگان ۲، پازیریک. اواخر قرن
چهارم و اوایل قرن سوم پیش از میلاد.
عکس از روی: Rudenko, pl. 65c

اشیائی از جنس عاج (تصاویر XIV و XIII) [140]، «یادبنای ساتراپ» (تصویر
XV) [141]، ابنیهٔ ارگیلی^۱ در شمال غربی آناتولی (شکل ۱۳) [142] و گلدانهای فلزی کوچک (شکل
۱۴) [143]، به چشم می خورد. برخی اشارات نیز از سوی نویسندگان عهد کهن صورت گرفته، از
جمله آموزنده ترین آنها، اشارهٔ کتزیاس^۲ به جامهٔ «ساراپیس» پریزاد، مادر اردشیر دوم
می باشد [144]. هرودوت [145] شهادت می دهد که عروس خشایار از شاه خواسته که ردایی را که
توسط همسرش برای او بافته شده بود به او دهد و کوئینتوس کورتیوس اشاره دارد بر اینکه،
داریوش سوم «گرهی به سبک زنانه» با «کمربندی طلایی» [146]، زده بود. آنچه مسلم است اینکه،
نقوش زنان نشانگر آن است که آنها معمولاً «لباس درباری» چین دار و کیتون پُرحجم «ایونی»^۳ به
تن می کردند [147]. گاهی مواقع چنانچه در مجسمه های ارگیلی و «یادبنای ساتراپ» دیده
می شود، زنان بالاپوشی چون چادر (q.v.) امروزی که سر و گردن را می پوشانید به سر می کردند

1. Ergili.

2. Ctesias.

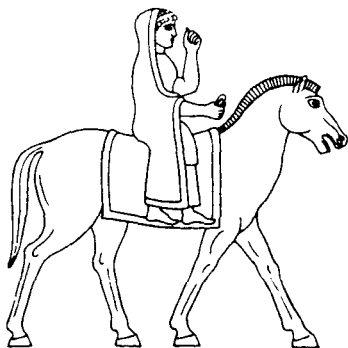
3. Ionic



شکل ۱۱ - طراحى از تصوير بانوان سلطنتى و ملازمين، برگرفته از بافته‌اى پشمى، كشف شده در كورگان ۵ واقع در پازيريك.
از روى: Rudenko, p. 297 fig. 139



شکل ۱۲ - طراحى از روى مهرى استوانه‌اى با تصوير بانوى نشسته همراه با ملازمين. قبلاً واقع در مجموعه le Clerq پاریس بوده است.
از روى: Dalton, p. xxiv fig. 9



شکل ۱۳ - طراحى از روى سنگى حجّارى شده در ارگيلی (Ergili) واقع در شمال غربى آناتولى.
از روى: M. G. Houston, *Ancient Egyptian, Mesopotamian and Persian Costume and Decoration*.
2nd ed., A. & C. Black (publishers) Limited.
p. 165 fig. 156.



شکل ۱۴ - طراحى از روى تصوير حكا شده زوج ايرانى در قسمت داخلى سرپوش جعبه‌اى استوانه‌اى و از جنس نقره. گفته شده كه در نزديكى ارزنجان (Erzincan) در تركيه پيدا شده است. حدود قرن پنجم پيش از ميلاد. موزه بریتانيا.
از روى: Dalton, p. xxxviii fig. 19



شکل ۱۵ - a: طرحی از شنل یا خفتانی زنانه، برگرفته از کورگان ۲، پازیریک.

از روی: Rudenko, p. 90 fig. 32

b: طرحی از آستین خفتان فوق‌الذکر.

از روی: Rudenko, p. 91 fig. 33

(شکل ۱۳ و تصویر XV). صورت در هرحال باز باقی گذاشته می‌شد. موها اغلب به صورت یک گیس بافته در پشت، رها می‌گردید (تصویر XVI). شایان توجه‌ترین مدرک به دست آمده در مورد لباس زنان در دورهٔ هخامنشی، البسهٔ واقعی پیدا شده در مقبرهٔ پازیریک است [148]؛ گرچه در آن منطقه دورافتاده، نفوذ هخامنشیان به طور چشمگیری کاهش یافته بود، و چه بسا مجدداً احیا شده باشد. البسهٔ بیرون آمده از زیر خاک، شامل شنل یا خفتانی است کوتاه (شکل ۱۵) از پوست سنجاب که داخلش با خز مفروش و لبه‌هایش با نواری از پوست سیاه کُره اسب، درست شده است و آستینهای باریکی دارد که با تکه‌های موزون چرم دباغی شده، آراسته شده‌اند [149]. از دیگر موارد باشلقی است (تصویر XVII) دو لایه از چرم ظریف که با پوست سیاه کُره اسب، پوشانده شده و توسط قطعات چرمی متوازی‌الاضلاع، تزیین شده است که بر روی شانه‌ها قرار می‌گیرد [150]. و سرانجام اینکه، دو جفت چکمه نیز پیدا شده است. یکی از آن دو، لبه و رویه‌ای از چرم ظریف و قرمز رنگ دارد که به زیره دوخته شده و سطح زیرین آن با نقوشی فوق‌العاده، تزیین شده است. دیگری چکمه‌ای است تا زانو با لبه‌ای پهن از پوست پلنگ، رویه‌ای چرمی و زیره‌ای سفت و کلفت از چرم، که سطح زیرین آن مزین می‌باشد [151]. این تزیینات شگفت‌انگیز، از آن جهت که «شخص به صورت چهارزانو نشسته و پاشنه‌هایش معلوم می‌شد»، چنانچه هنوز هم در آسیای مرکزی مرسوم است، بسیار به کار می‌آمدند [152].

[1]. Schoppa, pp.55-70.

[2]. 7. 61-80.

[3]. *Cyropaedia* 7. 13-143.

[4]. 17.78.5.

[5]. esp. pl. x.

۶. جزئیات بیشتر در Schmidt, III, pp. 88-90, Walser, p. 52.

[7]. Walser, pp. 68-103; Hinz, 1969, pp. 95-113; Schmidt, III, pp. 145-62.

[8]. Dieulafoy, pp. 280-94, Pls. IV-VII; Von Gall, 1972, pp. 264-65.

[9]. Porada, pp. 816-19 with references.

[10]. Bovon: Schoppa, pp. 28 ff.

[11]. Von Bissing.

[12]. Boardman, pp.3.8-58.

[13]. Starr, pp. 79-87; Mellink, pp. 222-23; Cook, p. 165, pl. 30, with references.

[14]. Kleemann, pp. 173-74; Borchhardt; Dentzer; Shahbazi, 1975, with references.

[15]. Dalton.

[16]. Von Graeve, pp. 95-100.

[17]. Winter.

[18]. Rudenko, pp. 83-98, 296-97, pls. 63-65, 151-57.

۱۹. شهیازی، ۱۹۷۵، ص. ۲۰، تصویر LXXV.

[20]. p.822.

[21]. Widengren pp. 228-41; Houston, p. 160; Goetz, p. 2228; Rudenko, p. 88 and passim.

[22]. Walser. p. 72; Hinz, 1969, pp. 70-79.

[23]. Gow, p. 144 n. 29; Barnett, in *Survey of persian Art*.

[24]. Schoppa, pp. 46-48.

[25]. 1. 135, 7. 61-62.

[26]. Hinz, 1976, p. 53 figs. 16-17.

۲۷. شهیازی، ۱۹۷۵، ص. ۱۲۰، تصویر LXXV.

- [28]. 3, 70.
- [29]. Schmidt, III, p. 86, pl. 24.
- [30]. Schoppa, p. 47. "جاشای ۵۵ یواند به عنوان پوئاسی در کتیبه سوری پوئاسی در کتیبه سوری".
- [31]. پورادا، پ. 815؛ ۱۹۹۱-۱۹۹۸، صص ۱۹۷۸، صص ۱۹۷۶، ۱۹۷۷، ۱۹۷۸، ۱۹۷۹، ۱۹۸۰.
- [32]. Hinz, 1979, p. 61, with references; cf. Widengren, p. 240.
- [33]. Schmidt, I, p. 116, III, p. 80; Lerner, 1971; idem, 1973. Thia, II, pp. 31-69.
- [34]. Mehinik, pp. 222-23; Starr, pp. 82-83.
- [35]. Cook, p. 165.
- [36]. Boyce, *Zoroastrianism* II, pp. 146-47.
- [37]. Hinz, 1979, p. 61.
- [38]. p. 48.
- [39]. Thia, p. 55 II, n. 1.
- [40]. Schoppa, p. 47; Calmeyer, pp. 173-78.
- [41]. Thia, II, pp. 58-66. "برای جزئیات بیشتر".
- [42]. Schmidt, I, pl. 121.
- [43]. Schmidt, I, pls. 133-34.
- [44]. Waiser, p. 76.
- [45]. Herodotus, I, 195, 7, 62, 2, 7, 90 et.
- [46]. Waiser, p. 90.
- [47]. Hinz, 1969, p. 104.
- [48]. Schmidt, III, pp. 148-49.
- [49]. Waiser, p. 104.
- [50]. Arakelyan; Harper, p. 30.
- [52]. Barnett, 1957, p. 69.
- [5۳]. در مورد این ابزار، Bivar, 1959، ۵۱.
- [54]. Strabo, 15, 3, 15.
- [5۵]. Gow, p. 144, n. 30; Pauly Wissowa, Suppl. XIV, cols. 792-95.
- [5۶]. در مورد اسلامی هم می‌توان رفته بود، ولی در مورد اسلامی هم می‌توان رفته بود، ولی در مورد اسلامی هم می‌توان رفته بود.

۵۵. نک. فصل سوم از: مدخل Abrišam منسوجات ابریشمی در ایران؛ و نیز نک.

Aristotle, 5.19; *De Animalibus*.

[56]. Strabo, 15. 3. 15; Boyce, *Zoroastrianism* II. p. 20 n. 44.

[57]. 8.120.

[58]. Dalton, pl. XIV. no 49; Ghirshman, p.93 fig. 121.a.

[59]. *Cyropaedia* 8.3.13.

[60]. 3. 3. 19; cf. 6. 6. 4.

۶۱. نک. مدخل [Čiorafamah].

[62]. Hinz, 1979, figs, 31, 12.

[63]. Hinz, 1976, fig. 34.

[64]. Hinz, 1976, p: 141, with reference.

[65]. Xenophon, *Anabasis* 2.5.23; Arrian, *Anabasis* 3. 25. 3; Plutarch, *Artaxerxes* 26, 28; idem,

Themistocles, 29.

[66]. Aristophanes, *Aves* 487; Dio Chrysostomus, 4.66.

[67]. Hinz, 1979, fig. 45.

[68]. Gow, p. 148.

[69]. Dalton, p. XXX.

[70]. Rudenko, p. 89.

[71]. Rudenko, p.90.

[72]. Rudenko, pp, 90-91.

[73]. cf. Rostovtzeff. pp. 55-57.

[74]. Saka *Tigraxaudā*; Kent, *Old persian*, p. 186; Shahbazi, 1982, pp. 216 ff, with reference.

[75]. Dalton, pl. XIII/2-2a.

[76]. Ghirshman, p. 268 fig. 329.

۷۷. همچنین نک. Schmidt, I, pl. 147; Hinz, 1969, p. 78 pl. 27.

[78]. Gow, pp. 146, 150 fig. 8.

[79]. Dalton pp.1 - 2. fig. 41, pl. II/I.

[80]. p. 259.

- [81]. Houston. p. 162; Walser. p. 69 n.5; Beck: cf. Schmidt, I. p.163. III. p. 80.
- [82]. 1969. p.70.
۸۳. پوشاک ویژه نک. Schmidt, I, pls. 114-16, 144-46.
- [84]. 1969, p. 72, pl. 26a.
۸۵. برای جزئیات بیشتر نک. Tilia, II, pp. 41 ff; 53 ff, esp. p. 54 fig. 6.
۸۶. مثلاً نک. Hinz, 1969. pp. 70-72.
۸۷. پوشاک ویژه نک.
- Xenophon, *Cyropaedia* 1.3.2.8.3.10.8.3.13; idem, *Anabasis* 1.5.8; cf. Bittner. pp.188-92.
۸۸. هم‌اکنون در موزه بریتانیا قرار دارد، شهبازی، ۱۹۷۵، صص. ۱۳۷-۷۰، تصویر IXX VIII.
- [89]. 9.109.
- [90]. *Cyropaedia* 8.3.3.
- [91]. *Cyropaedia* 8.3.13.
- [92]. 3.3.17.
۹۳. همچنین نک. Kantor, pp. 6-8. pl. XI.
- [94]. 17.77.5.
- [95]. Schmidt, I, pl. 35; Walser. pls. 16. 54.
- [96]. no.7.
- [97]. no.8.
- [98]. Saka, *haumavaragā*. no.14.
- [99]. Amyrgian saka; schmidt, III, pp. 112-13. 150.
- [100]. Walser. pp. 93-94.
- [101]. GK, *gaunakes*, with variants: Widengren p. 239 n.2; Schmidt, pp.462-63.
- [102]. Rudenko, pp. 83-87.
- [103]. Bivar, pl. 11970.
- [104]. Von Graeve, pp. 95-98.
- [105]. *Cyropaedia*. 8.3.13; idem; *Anabasis* 1.5.8; Diodorus, 17.77.5; Quintus Curtius, Xenophon, 3.3.17.
- [106]. *Cyropaedia*. 8.3.13.

[107]. 3.3.17.

[108]. 15.3.19.

[109]. Gow, pp.146-47.

[110]. Rudenko, fig 29. pp.83-85.

[111]. Gow, p. 146; cf; Widengren, p.238, n.2.

[112]. 7.61.

[113]. Widengren, p. 238 and n.2.

[114]. in Pauly - Wissowa, I/2 cols.2100-01 Xenophon, *Anabasis* 1. 5. 8; Herodotus, 1. 71, 7.

61, 7. 64; cf. references.

[115]. Aristophanes, *Aves* 1087.

[116]. Diodorus, 17.77.5.

[117]. Book of Daniel 3.21.

[118]. Widengren, p.238.

[119]. Walser, pls 8.18.68.

[120]. Widengren, p. 238; Walser, p. 69, Von Graeve, p.97.

[121]. Schmidt, III, p.149.

[122]. Schmidt, III, p.149; Walser, pls. 11.14.

[123]. Von Graeve, pp. 97-98; for patterned trousers, cf. Herzfeld, p. 205 fig.314 center;

Bovon.

[124]. Schmidt, III, p.148; Walser, pl.22.

[125]. Gow, pl. x/9-10.

[126]. Dentzer, p.216 fig.8.

.Schmidt, III, figs.33 ff; Von Graeve, p.97; cf. Pauly - Wissowa, II A/1, cols. 746-51. ۱۲۷. بویزه نکه.

[128]. Schmidt, III, fig 39/2.

[129]. Tilia, II, pp. 55-56.

[130]. cf. Von Gall, 1972, pp.264-65.

[131]. Walser, p.69.

[132]. Schmidt, III, fig. 42/9.

- [133]. Nöldeke, p.I.
- [134]. Dalton, pp.19-20, pls. XIV-XV.
- [135]. Bittel, pls. A-D.
- [136]. *Cyropaedia* 8. 1. 41.
- [137]. p.145 n.33.
- [138]. Rudenko, pp. 296-97, pl. 177c.
- [139]. Gow, pl. X / 1-6 ; Boardman , nos. 854 , 879891-92, 964.
- [140]. Amiet, pp. 173ff; Dentzer. pp.216 ff.
- [141]. Kleemann, pp.21-23.
- [142]. Akurgal;Bernard.
- [143]. Culican; Gow,p.137 and n.14.
- [144]. Hinz. 1969, p.74, with references.
- [145]. 9.109.
- [146]. 3.3.17.
- [147]. Gow, p.137; Dentzer, figs, 7-8, Dalton, pp. xxxiii-xxxiv, and nos. 89, 93, 103, 104.
- [148]. Rudenko, pp.91-98.
- [149]. Rudenko, pp. 91-92.
- [150]. Rudenko. pp. 96ff., pl.65A.
- [151]. Rudenko, pp. 93-96.
- [152]. Rudenko, p.96.

مأخذ

الف - فارسی

- شاپور شهبازی، علیرضا، شرح مصوّر تخت جمشید، تهران، ۱۹۷۶.

ب - لاتین

- E. Akurgal, "Griechisch-Persische Reliefs aus Daskyleion", *Iranica Antiqua* 6. 1966, pp.

147-56 .

_ P. Amiet, "Les ivoires achemenides de Suse", *Syria* 49, 1972, pp.167-91.

_ B.I. Arakelyan, "Klad serebryanykh izdelii iz Erebuni", *Sovetskaya Arkheologiya*, 1971/1 . pp.143-58, cited in P.O. Harper, *The Royal Hunter. Art of the Sasanina Empire*, New York, 1978. Art, pp. 2997-3007.

_ Idem. "Persepolis", *iraq* 19, 1957, pp.55-77.

_ P.Beck. "A Note on the Reconstruction of the Achaemenid Robe", *Iranica Antiqua* 9,1972,pp. 116-22.

_ P.Bernard, "Les basreliefs gréco-perses de Dascylon à la lumière de nouvelles découvertes", *Revue d'archeologie* 2,1969, pp. 17-28.

_ F.W. von Bissing, "Totenstele eines persischen Grossen aysus Memphis", *ZDMG* 84, 1930, pp.226-38.

_ K.Bittle, "Ein persischer Frueraltar aus Kappadokien", in *Satura*. Früchte aus der Antiken Welt Otto Weinreichzum 13.Marz 1951 dargebracht, Baden-Baden, 1952,pp. 15-29.

_ S. Bittner, *Tracht und Bewaffung des persischen Heeres zur zeit der Achaimeniden*, 2nd ed., Munich 1985.

_ A.D.H. Bivar. "Details and Devices; from the Sassanian Sculptures", *Oriental Art*, N.S.5/1, 1959,pp.11-14.

_ Idem, "A Persian Monument at Athens, and Its Conections with the Achaemeind State Seals", in M. Boyce and I. Gershevitch, eds., Gershevitch, eds., *W.B.Henning Memorial Volume*, London, 1970, pp. 43-61.

_ J. Boardman. *Greek Gems and Finger Rings*, London, 1970.

_ J. I. Borchhardt, "Epichorische, gräko-persisch beeinflusste Reliefs in Kilikien. Studien zur Kunst an den Satrapenhofen Kileinasiens", *Istanbuler Mitteilungen* 18,1968, pp.161-211.

_ A. Bovon, "La représentation des guerriers perses et la notion de barbare dans la lere moitié du Ve siècle", *Bulletin de corsponance hellénique* 87, 1963, pp. 579-602.

_ P. Calmeyer, "Vom Reisehut zur Kaiserkrone B. Stand der aechoalogischen Forschung zu den iranischen Kronen", *AMI*, N.F. 10,1977,pp.168-90.

- J.M. Cook, *The Persian Empire*, New York, 1983.
- W.Culican, "Syro-Achaemenian Ampullae", *Iranica Antiqua* 11, 1975, pp. 100-12.
- O.M.Dalton, *The Treasure of the Oxus*, 3rd. ed., London , 1964.
- M.A. Dandamaev, *Persien unter den ersten Achameniden* (6.Jahrhundert v. Chr.), tr.H.-D. Pohl, Wiesbaden, 1976.
- J.M. Dantzer. "Reliefs au banquet dans l'Asie Mineure de Vesiecle av.J.C.", *Revue d'archeologie* 2, 1969, pp. 194-224.
- M.Dieulafoy, *L'Acropole de Suse*, 2 vols., Paris. 1890-93.
- C.T. Edmonds, "A Tomb in Kurdistan", *Iraq* 1.1934, pp. 183-92.
- H. von Gall, "Persische und medische Stämme", *AMI*, N.F.5, 1972, pp. 261-83.
- Idem, "Die Kopfbedeckung des persischen Ornaments bei den Achämeniden", *AMI*.NF. 7,1947,pp.145-61.
- R. Ghirshman, *Persia from the Origins to Alexander the Great*, tr. S.Gilbert and J. Emmons. London, 1964.
- H. Goetz, "The History of Persian Costume", in *Survey of Persian Art*, pp. 2227-56.
- B. Goldman, "Origin of the persian Robe", *Iranica Antiqua* 4,1964,pp.133-52.
- A.S.F. Gow. "Notes on the Persae of Aeschylus", *The Journal of Hellenic Studies* 48, 1928,pp.133-58.
- V. von Graeve, *Der Alexandersarkophag und seine Werkstatt*. Berlin, 1970.
- P.O. Harper, *The Royal Hunter. Art of the Sasanian Empire*, New york, 1978.
- E.Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, London. 1941.
- W. Hinz, *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin, 1969.
- Idem, *Darius und die Preser*, 2 vols., Baden-Baden , 1976-79.
- M.G. Houston. *Ancient Egyptian, Mesopotamian and Costume and Decoration*. 2nd ed., London, 1954.
- H.J. Kantor, "Achaemenid Jewelry in the Oriental Institute", *JNES* 16, 1957, pp.1-23.
- I.Kleemann, *der Satrapensarkophag aus Sidon*, Berlin , 1958.
- E.R. Knauer". *Ex Oriente Vestimenta*. Trachtgeschichtliche Beobachtungen zu Ärmelmantel

und Armeljacke", *ANRW* II. XII/3, 1985, pp. 578-741, esp.p. 607.

- J.A. Lerner, "The Achaemenid Relief of Ahura Mazda in the Fogg Art Museum" *Bulletin of the Asia Institute of Pahlavi University (Shiraz)*, 2, 1971, pp. 19-35.

- Idem, "A Painted Relief from Persepolis", *Archaeology* 26, 1973, pp.116-22.

- Idem, "Some So-Called Achaemeind Objects from Pazyryk", *Source* 10/4. 1991, pp.8-15.

- H.Luschey, "studien zu dem Darius-Relife von Bisutun", *AMI*, N.F.1,1968,pp. 63-94.

- M. Mellink, "Anatolia", in *CAH2IV*, pp.211-33.

- P.R.S. Moorey, "The iranian Contribution to Achaemenid Material Culture" *Iran* 23, 1985,pp.21-37.

- T. Noldeke, "Zum Herodot", *Klio* 18, 1923, pp. 1-5.

- V. Pisani, "Altpers. -va-avest.anai-im,lats.ura", *ZDMG* 96, 1942, pp.82-83.

- E. Porada, "Classical Achaemenid Architecture and Sculpture" in *Camb. Hist. Iran* II, pp. 793-827.

- G. Rawlinson, *The Five Great Monarchies of the Ancient World IV*, London, 1867.

- A. Roes, "the Achaemenid Robe". *Bibliotheca Orientalis* 8. 1951. pp.137-41.

- P. Roos, "An Achaemenian Sketch Slab and the Ornaments of the Royal Dress at Persepolis", *East and West* 20, 1970, pp. 51-59.

- M. Rostovtzeff, *Iranians and Greeks in South Russia*, Oxford, 1922.

- S.I. Rudenko, *Frozen Tombs of Siberia. The Pazyryk Burials of Iron Age Horsemen*. tr. M.W. Thompson, Berkeley and Los Angeles, 1970.

- F. Sarre and E. Herzfeld, *Iranische Felsreliefs*, Berlin, 1910.

- E.F. Schmidt, *Persepolis*, 3 vols.. Chicago, 1953-70.

- R. Schmitt, "Perser und Persisches in der alten attischen Komodie". *Orientalia* J.Duchesne - Gulliemini Emerito Oblata, *Acta Iranica* 23, Leiden, 1984,pp.459-72.

- H. Schoppa, *Die Darstellung der Perser in der griechischen Kunst bis zum Beginn des Hellenismus*. Coburg, Germany, 1933.

- A.Sh. Shahbazi, *The Irano-Lycian Monuments*. Tehran, 1975.

- Idem. "New Aspects of Persepolitian Studies", *Gymnasium* 85, 1978,pp.487-500.

-
- Idem, "Darius in scythia and Scythians in Perepolis", *AMT*, N.F. 15, 1982, pp. 189-235.
 - C.G. Starr, "Greek and Persians in the Fourth Century B.C. A study in Cultural Contacts before Alexander", *Iranica Antiqua* 12, 1977, pp.49-115.
 - D. Stronach de "La Darius statue Grand decouverte a Suse", *CDAFI* 4, 1974, pp. 61-72. G. Thompson, "Iranian Dress in the Achaemenian Period . Problems Concerning the Kandys and other Garments", *Iran* 3, 1965, pp.121-26.
 - A.B. Tilia, Studies and Restorations at Persepolis and Other Sites of Fārs, 2 vols., *Istituto Italiano per il Medio ed Esterno Oriente*, Reports and Memotis 16,18, Rome, 1972-78.
 - G. Walser, *Die Völkerschaften auf den Reliefs von Persepolis. Historische Studien über den sogenannten Tributzug an der Apadanatreppe*, Berlin, 1966.
 - G. Widengren, "Some Remarks on Riding Cosume and Articles of Dress among Iranian People in Antiquity", in *Arcitica*, Studia Ethnografica Upsaliensia 11,1956, pp.228-76.
 - F. Winter, *Das Alexandermosaik aus Pompeji*, Strassburg, 1909.

فصل سوم

دوره اشکانیان

ترودی. س. قوامی

(Trudy S. Kawami)

در زمان پارت‌ها (حدود ۲۵۰ ق.م. تا ۲۲۴ میلادی)، زمانی که اشکانیان حکومت کرده یا دعوی حاکمیت داشتند، ایران در دورانی به سر می‌برد که شلوار و بالاپوشهای آستین‌دار، تن‌پوش مرسوم در سراسر خاور نزدیک محسوب می‌شد. این تن‌پوشها که اسلاف بلافصل لباسهای امروزی می‌باشد، مرزهای نژادی و سیاسی را کنار زده و از شمال هند تا سوریه پوشیده می‌شدند و از طرفی اسلوب شناخته شده هخامنشیان همچنان در پیش گرفته می‌شد (نک. فصل دوم). پیروزی اسکندر کبیر و حکومت سلوکیان که به دنبال آن بود، در لباس ایرانیان تغییری ایجاد نکرد. برعکس، سبکهای لباس ایرانی گسترش یافته و حتی در البسه یونانیان، تأثیر گذارد.

لباس مردانه

شناخته شده‌ترین تن‌پوش پارت‌ها، شلوار (Šalvār) است که از پارچه‌ای نسبتاً لطیف که به صورت چینهای بیضوی تا قوزک پاها می‌افتاد، تشکیل می‌شد [1] و در آنجا ممکن بود به نرمی بسته شود یا داخل چکمه‌ها قرار گیرد [2]. براساس تصاویری که از شلوارها به دست آمده، مثل

برخی مجسمه‌های پارسی نظیر پیکر مشهور برنزی به دست آمده از «شامی»^۱ واقع در خوزستان (عیلام باستان؛ نک. تصویر XVIII) به نظر می‌رسد که آنها همچون ساق‌پیچهای چرمی به منظور محافظت در حین سوارکاری، پوشیده می‌شده‌اند [3]. بی‌تردید شاهزاده «شامی» ساق‌پیچی از جنسی ناشناخته بر تن دارد که بر روی شلوار پوشیده شده است، نه به جای آن؛ هر چند که جنس نرم، لطیف و لخت آن، چرم را در ذهن تداعی نمی‌کند. نوع دیگر شلوار، دارای چینهای شاخص عمودی است [4]. ظاهر سفت و پهنای واضح چینها، دالّ بر پارچه‌ای پشمی، نخی یا کتان‌ی ضخیم می‌باشد [5]. نوع سوّم فقط در حجاری بردنشانده^۲ (نک. تصویر XIX) واقع در خوزستان دیده می‌شود که در آن چین و چروکهای عرضی بر روی شلوار، نشان داده شده‌اند [6]. نه شلوارهای دارای چینهای بیضوی و نه آنهایی که چینهای عمودی دارند، هیچ‌یک در حجاریهای هخامنشی واقع در تخت جمشید دیده نمی‌شود (نک. فصل دوم). اما شلوارهای نوع سوّم، به عنوان بخشی از لباس هیئت نمایندگی بلخ در حجاریهای آپادانا [7] به تصویر کشیده شده که احتمالاً خاستگاه شمال شرقی این تن‌پوش را می‌رساند.

دو نوع تن‌پوش آستین‌دار با شلوار

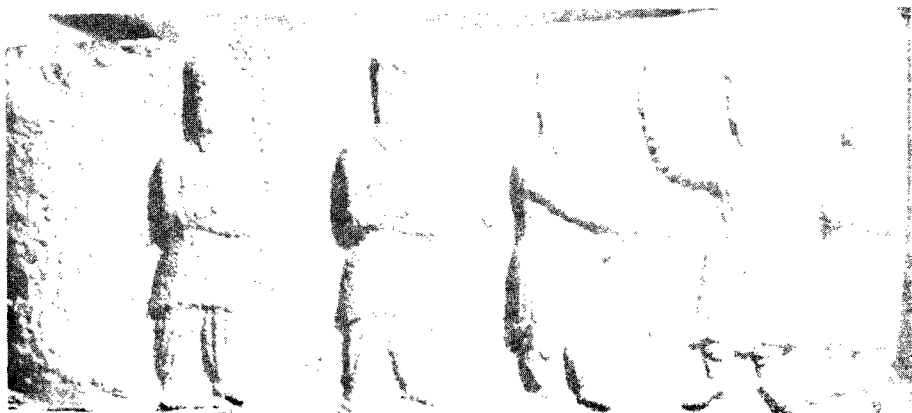


تصویر XVIII - مجسمه‌ای در اندازه واقعی با قالبی مفرغی از مردی صاحب‌مصعب، شامی (Šami)، خوزستان، هم‌اکنون در موزه ایران باستان در تهران می‌باشد.

عکس از روی: Vanden Berghe, pl. 92a

1. Shami. 2. Bard-i Neshandeh.

پوشیده می‌شد. یکی نیمتنه چسبانی بود که در جلو بسته می‌شد و دیگری تونیکی گشاد بود، بدون مدخلی قابل تشخیص، اما به هر حال با کمر بسته می‌شد. این تن‌پوشها در نقوش سلطنتی و غیرسلطنتی دیده می‌شوند. نوع قدیمی تر نیمتنه، مشابه نمونه‌های هخامنشی موجود در آشور، واقع در شمال بین‌النهرین، در اوایل قرن اول میلادی می‌باشد [8]. این تن‌پوش کوتاه، تا باسن بود و به طور مورب روی سینه پیچیده شده و کاربرد آن با استفاده از کمربندی باریک در ناحیه کمر مضاعف می‌شد، چراکه مناسب ورزشهای بدنی نظیر شکار با اسب - زمانی که چینه‌ها ممکن است مزاحمتی برای فعالیت فراهم آورند - بود. این نیمتنه در مجسمه‌های به دست آمده از خوزستان بر روی سکه‌های شاهان اشکانی و نیز نقوش غیر سلطنتی دیده می‌شود [9]. یک نوع مشابه آن نیز بالاپوشی است تا زانو که از سمت چپ در جلو، برای نمایاندن تونیک زیرین، باز شده و در بسیاری از نقوش هخامنشی دیده می‌شود. هرچند که در نقوش قدیمی تر، این بالاپوش همواره به صورت آزاد بر روی شانه‌ها افتاده و آستینهای خالی، از طرفین آن آویزان بودند. البته بالاپوشی با آستینهای بسیار تنگ از جنس خز مربوط به قرن ۵-۴ ق. م. نیز به دست آمده است [10]. نقوش پارسی در مورد بالاپوش مذکور تا اندازه‌ای نسبت به نقوش موجود از نیمتنه تنگ و کوتاه، جدیدترند. این بالاپوش در ایران تنها در بردنشانده دیده شده، جایی که هم شاه اشکانی و هم جانشینانش، آن را به تن کرده‌اند [11]. گرچه در خارج از ایران نیز، بخوبی در تصاویر سلطنتی، از هتره^۱ در بین النهرین گرفته تا قلمرو پادشاهی کوشانیان در پاکستان و افغانستان امروزی، دیده می‌شود [12].



تصویر XIX - سنگ حجاری شده از بردنشانده در خوزستان که هم‌اکنون در موزه ایران باستان تهران قرار دارد.

عکس از: T.S. Kawami

1. Hatra.

نوع اصلی دیگر از تن پوشهای آستین دار، تونیک بلندی بوده است که یا در زیر بالاپوشی باز پوشیده می شد یا آنکه غالباً آن را به تنهایی بر تن می کردند. در خارج از ایران، این تونیک گاهی تماماً با اشکال لوزی شکل طراحی شده است که می تواند شلووارها را نیز شامل شود. تونیکهای ایرانی با نوارهایی احتمالاً حاشیه دوزی یا بافته شده در مچها و حاشیه گردن، تزیین می شدند. گاهی نیز یک یا سه نوار تزیین شده، از جلوی تن پوش آویزان می شد که یادآور تونیکهای مزین در اواخر دوره هلنی^۱ بین النهرین می باشد [13]. این تونیک اکثراً با کمربندی به صورت شل در ناحیه پایین باسن بسته می شد. این کمربندها می توانست نوارهای ساده پهنی احتمالاً از جنس چرم و یا تصویری از پلاکها و مدالهای تزیینی گوناگون باشد. کمربندی تمام طلا با چنین طرحی در شمال افغانستان از زیر خاک به دست آمده است [14] و هر چند خارج از مناطقی که مستقیماً تحت کنترل پارتها یا اشکانیان بوده یافت شده، اما به آن دوره نسبت داده می شود. دو نوع تونیک از نیمه دوم دوران پارتها در نقوش موجود مشخص شده است. یک نوع با کمربندی پهن و مزین پوشیده می شد که حاشیه ای کلوش از پارچه احتمالاً سفت و صافی، مشابه برخی البسه کوشانیان [15] و سایر گروههای وابسته در شرق، داشت [16]. نوع دیگر با چینهایی نرم و لطیف و کمربندی باریک قابل تشخیص است که منتسب به البسه پالمیری در سوریه، در همان دوران می باشد [17]. هر دو نوع تونیک در خوزستان، محل تلاقی راههای تجاری شرق و غرب آسیا، دیده شده است. اختلاف عمده منطقه ای را می توان در جامه پارتها به این گونه بررسی کرد که در بیشتر مناطق غربی ایران، نیمتنه های کوتاه کمردار رواج داشته، در حالی که در خوزستان، تونیک چین دارتر و بلندتر رایج بوده است.

نکته دیگر اینکه در لباس اشکانیان، تکه پارچه تابیده، بلند و باریکی بر روی شانه چپ بود که تنها در خوزستان شناخته شده است. این تکه به طور منظم در تصاویر حکمرانان، بر سگه های عیلامی که توسط حکومت محلی «کامناسکیری»^۲ رواج یافته، به تصویر کشیده شده است (قرن اول ق.م. تا قرن اول م.) [18] و بعدها نیز در مجسمه های متعلق به همان منطقه، مشاهده شده است [19]. این تن پوش هرگز توسط شاهان اشکانی پوشیده نشد و تنها در یک مورد در خارج از خوزستان، یعنی بیستون (q.v.) ظاهر گردید [20]. از آنجا که این تن پوش معمولاً در تصاویر مذهبی به تصویر کشیده شده تا تصاویر غیر مذهبی، می تواند به عنوان نشانی از منصب مذهبی قلمداد شود. وجود سگه های کامناسکیری ممکن است بیانگر گزینش چنین منصبی، از برای خودشان باشد [21]. خاستگاه این پارچه لوله شده معلوم نیست. یک احتمال این است که این

1. Hellenistic.

2. Kamnaskirid dynasty.

پارچه اقباسی است از پارچه‌ای تابیده یا حلقه شده، که فردی منقوش در حجاری گنج‌خانه، واقع در تخت جمشید، درست پشت سر شخصیتی درباری، با خود به همراه دارد [22].

پای‌افزار این دوره چکمه‌هایی از چرم نرم است که ادامه همان نوع کلی شناخته شده در دوره هخامنشیان می‌باشد، اما در آثار آن دوره صرفاً توسط هیئتهای نمایندگی مناطق شمال شرقی حک شده در حجاریهای آپادانا، واقع در تخت جمشید، به کار رفته است [23]. بعدها تصویری از پافزار نشأت گرفته از مناطقی که اشکانیان از آنجا برخاسته بودند، کشیده شد. سبک ساده، اطلاعاتی از جزئیات مفید به دست نمی‌دهد و تنها به اختلافاتی نظیر بلندی چکمه و یا گاه استفاده از بندهایی سگک‌دار و مزین جهت محکم کردن پارچه شل واقع در قوزک، بسنده می‌کند [24]. مواردی از این سگک‌ها در نواحی پارتنی در تیلگه تپه^۱ واقع در شمال افغانستان از زیر خاک به دست آمده است [25] اما هیچ‌یک به طور تمام و کمال ایرانی محسوب نمی‌گردد. بندهای گوناگونی که در برخی آثار هخامنشی [26] دیده شده‌اند، در آثار پارتنی مشاهده نمی‌شوند.

لباس زنانه

زنان بندرت در حجاریهای پارتنی به تصویر کشیده شده‌اند. ظاهراً لباس اصلی آنها مرگب از تن پوشی است پر چین و بلند با کمر بندی در ناحیه کمر که بر روی قوزک پاها همراه با چینهای ظریف و فراوان، می‌افتاد. این جامه از تونیک گشاد مردانه، فقط از روی بلندی اش قابل تشخیص است. جزء دیگر جامه زنانه پوششی بود که عقب سر را می‌پوشانید. چنین پوششهایی در سرتاسر خاور نزدیک و کرانه اژه از دوره هخامنشی (نک. فصل دوم) تا دوره پارتها [27]، رواج داشته است. به احتمال قوی، پافزار آنان مشابه مردان بوده است، اما آثار شناخته شده چنان اندک و مختصرند که امکان استنتاجات منطقی‌تر را فراهم نمی‌سازد.

همچنین نک. مدخل «کمر بند» واقع در ضمیمه شماره ۲.

پی‌نوشتها

- [1]. Kawami, 1987, pl.11.
- [2]. Kawami, 1987, pls. 7.
- [3]. Godard, p.158.

[4]. Kawami, 1987, pls. 4.26.

۵. در مورد منسوجات پارت‌ها، نک. Kawami, 1989.

[6]. Kawami, 1987, pl.26.

[7]. Schmidt, I, p. 195, pl. 41 A-B.

[8]. Colledge, pl. 28b.

[9]. Kawami, 1987, pls. 7.11; *Camb, Hist, Iran*, III/1. pls. 4/1, 5/12, 6/1, 9/3.

[10]. Kawami, 1989, p.16 n.50.

[11]. Kawami, 1987, pl.26.

[12]. Ghirshman, p.89. fig. 100; Colledge, pl.14.

[13]. Trilling, pp. 47-49, Kawami. 1987. p. 142. pl. 4.

[14]. Sarianidi, no. 4. 2, pp. 150-54, 246-47.

[15]. Ghirshman, pp. 269, 279; Colledge, pl. 14 a-b.

[16]. Kawami, 1987, pp. 144-45.

[17]. Ghirshman, p.3 figs, 4-5, pp. 78-79.

[18]. *Camb, Hist, Iran* III/1, pls. 11/12, 12/1-2.

[19]. Kawami, 1987, pls. 26, 38, 59.

[20]. Kawami, 1987, pl.4.

[21]. Henning, p.165.

[22]. Schmidt, pl.121.

[23]. Schmidt, I, pls. 30B, 33B, 41 A-B.

[24]. Kawami, 1987, pl.31.

[25]. Sarianidi, no. 4.1, pp. 182, 246, 247.

[26]. Bittner, pls. 2-5a.

[27]. Macurdy.

مآخذ

- S. Bittner, *Tracht und Bewaffnung des persischen Heeres zur Zeit der Achaimeniden*, Munich,

- 1985.
- M.A.R. Colledge, *Parthian Art*, Ithaca, N.Y., 1977.
 - V.S.Curtis, *The Parthian Costume. Its Origins and Distribution*, Ph.D.diss., Institute of Archaeology, University of London, 1988.
 - R. Ghirshman, *Persian Art*, New York, 1962.
 - A. Godard, *The Art of Iran*, New York, 1965.
 - W.B. Henning, "The Monuments and Inscriptions of Tang-i-Sarvak", *Asia Major*, N.S.2, 1951, pp.151-78.
 - T.Kawami, *Monumental Art of the Parthian Period in Iran*, Acta Iranica 26, 1987.
 - Idem, "Archaeological Evidence for Textiles in pre-Islamic Iran", *Iranian Studies* 23, 1988, pp.10-25.
 - G.R.Macurdy, Johns Hopkins Studies in Archaeology 14, Baltimore, 1932.
 - V.Sarianidi, *The Golden Hoard of Bactria*, New York and Leningrad, 1985.
 - E.Schmidt, *Persepolis I-II*, Chicago, 1953-57.
 - J. Trilling, "The Roman Heritage. Textiles from Egypt and the Eastern Mediterranean 300-600 A.D.", *Textile Museum Journal* 21, 1982, pp.9-112.
 - L. Vanden Bergh, *Archéologie de l'Iran ancien*, Leiden, 1966.

فصل چهارم

دوره ساسانیان

السی ه. پک

(Elsie H. Peck)

لباس زنانه

محدودیت آثار به جا مانده از لباس زنان در دوره ساسانیان (۲۲۴-۶۵۱ میلادی) در قیاس با لباس مردان، تحقیق در این خصوص را با مشکل مواجه ساخته است.

جامه متعارف زنان

لباسی که توسط زنان غیردرباری و غیررئانی پوشیده می شد، شامل تونیک بلندی بود به اقتباس از کیتون یونانی (q.v.). این تونیک یا بدون کمربند بود و آستینهای بلندی داشت، یا اینکه بی آستین بود و در زیر سینه ها، با کمربندی بسته می شد. این جامه در آغاز پادشاهی شاپور اول (۲۴۱-۷۲ م.) در موزائیکهای بیشاپور [1] ظاهر گشت. پوششی که بر روی تونیک پوشیده می شد، روی اعضای پایین بدن انداخته شده و از روی شانه چپ، رد می شد [2] و در واقع خلف جامه چهارگوش یونانی (himation) بود که بعداً توسط زنان متشخص رومی پوشیده شد [3]. این پوشش در شانه گره خورده یا با عبور سر از داخل آن پوشیده می شد [4]. شکلی از این جامه که در



تصویر XX - ابریق نقره سیماب داده شده. ایران. قرن ششم و هفتم میلادی. موزه هنری متروپولیتن. شماره 67.1
 ابریق: Mr. and Mrs. C. Douglas Dillon Gift and Rogers Fund, 1967



تصویر XXI - درشت‌نمایی از حجاری شکار گراز. طاق بستان. قرن هفتم میلادی.
 عکس از: E. H. Peck

بیشاپور به تصویر کشیده شده، همان است که در مورد سلف بلافضلش به صورت تونیک بلندی و یک پوشش^۱، توسط زنان ثروتمند و بانفوذ در سده‌های دوم و سوم میلادی پوشیده می‌شد؛ چنانکه در ابنیه پارتی و پالمیری نشان داده شده است [5]. این جامه در سده‌های ششم و هفتم میلادی هنوز متداول بوده است (به استناد ظروف نقره‌ای مجموعه گنول^۲ و آرتور ساکلر^۳، که در آن پارچه‌ها به صورت حلقه‌های سه‌تایی، سه‌گوشه‌های نقطه‌نقطه و نقوش داربستی، طراحی شده‌اند) [6].

نوعی تونیک پوشش‌دار در مجموعه‌ای از گلدانها و ابریقهای نقره‌کاری شده دیده می‌شود که رقاصه‌هایی بر آن حک شده و عمدتاً مربوط به سده‌های پنجم و ششم میلادی می‌گردند. این

1. veil.

2. Guennol.

3. Arthur M. Sackler.



تصویر XXII - درشت‌نمایی از حجاری شکار
گراز. طاق بستان. قرن هفتم میلادی.

عکس از: E.H. Peck



تصویر XXIII - درشت‌نمایی از حجاری مراسم
تحلیف نرسی اول. نقش رستم. قرن سوم - چهارم
میلادی.

عکس از: E. H. Peck

شمایلها به طرق گوناگون تفسیر شده‌اند [7]. در این تصاویر پوشش به جای آنکه روی شانه را گرفته باشد، از باسن به پایین آویزان بوده و لبه‌هایش به دور بازوها پیچیده می‌شود، بنابراین به صورت تونیکی چسبان و بدن‌نما، با آستینهای بلند که گاهی توسط نقوش حلقوی یا خالهای سه‌تایی طراحی شده، نشان داده شده است (تصویر XX) [8]. سرشانه‌های یک تونیک نیز به صورت ردیفهای تکراری نقطه‌نقطه - طرحی که سابقاً در تن پوشهای مردانه رایج بوده - تزئین شده است [9]. پرودنس هارپر^۱، ردّ این لباس را از جامهٔ شرق مدیترانه متعلق به سده‌های دوم و سوم میلادی گرفته است [10]. رقاصه‌ها و سایر طبقات پایین اجتماع، گردنبندهای مهره‌دار نمی‌بستند، برعکس گردنبندهایی سنگین با یک، دو یا سه آویز را ترجیح می‌دادند (تصویر XX) [11].

1. Prudence Harper.

از روی نقش زنی چنگ‌نواز در حجاری شکارگراز واقع در طاق‌بستان، معلوم می‌شود که این تونیک و پوشش روی آن، هنوز در اواخر دوره ساسانیان، پوشیده می‌شد (سلطنت خسرو دوم، ۵۹۱ - ۶۲۸ م). این پوشش بر روی شانه چپ انداخته شده و انتهایش در پایین آویزان بود، یا آنکه روی شانه حلقه می‌گشت. در قسمت فوقانی رانها نیز با حلقه‌هایی از نقش گل، در حاشیه‌ای مزین به زیورآلات، آراسته می‌شد (تصاویر XXII و XXI) [12]. این تونیک با آذینهای گل سرخی نیز طراح‌ی می‌شد. بالاتنه در جلو بسته و در نتیجه نوارهای موازی در زیر پوشش، محو می‌شدند. یقه‌ای پهن نیز با اشکال دگمه‌مانند یا گلمیخی وجود داشت که احتمالاً بسته می‌شد (تصاویر XXI و XXII). چنگ‌نواز همچنین گردنبندی تابیده و ضخیم با آویزهای گل آذینی، به گردن دارد (تصویر XXI) [13]، که قابل قیاس با گردنبندهای ساده‌تر و چندرديفه مردان در دوره پارت‌ها می‌باشد [14]. دستبندهای پهن تزین شده با گلمیخها و پرندگان، الگوهای کلفت زنان پالمیری (منقش در حجاریهای مراسم تدفین متعلق به قرن سوم میلادی [15]) و همچنین سرآستینهای حاشیه‌دوزی شده و مرصع بالا پوشهایشان را، به یاد می‌آورد [16]. یقه‌های بلند با سنگ‌های مرکزی در سایر نقوش ساسانی دیده نمی‌شود و صرفاً قابل مقایسه با خفتان - بالا پوش آستین بلند تنگ - می‌باشد که در مجسمه شاهزاده‌ای کوشانی متعلق به قرن سوم در «سرخ کوتل»^۱ افغانستان، نقش بسته است [17].

از آنجا که تصویر چنگ‌نواز طاق‌بستان آسیب دیده، اطلاعات اندکی در مورد پوشش سر زنان طبقات پایین اجتماع در دوره ساسانیان به دست می‌دهد. اغلب آثار موجود، مربوط به الهه‌ها یا ملکه‌ها می‌باشد. دو تای این آثار (تصویر XXI) [18]، سربندی لطیف دارند که یادآور سربند زنان نوازنده قرن سوم میلادی، واقع در حجاری قندهاران^۲ پیشاور است [19]. دو چنگ‌نواز دیگر، دستارهایی مستطیل‌شکل با نوارهای پهن و آویزان از پارچه یا روبانهای حاشیه‌دوزی شده با قطعاتی از طرحهای تکراری، به سر کرده‌اند [20]؛ موهای آنها بافته شده و توسط مهره‌هایی بسته شده است، که آرایش موی موجود در تصویری کوچک بر روی یک بشقاب، در مجموعه «گنول» را به یاد می‌آورد [21]. سوم، کلاهی است مستطیلی‌شکل، ساخته شده از دو نوار نازک که در قسمت پشت به صورت کماتی به هم رسیده و حواشی آنها توسط روبانهایی آراسته می‌شد (تصویر XXI) [22]. کلاههایی مشابه این با روبانهای دراز و تزین شده توسط زنان منقوش در نقاشیهای دیواری سده‌های ۶ و ۷ میلادی در مینگ‌اوی^۳، نزدیک قیزیل^۴، واقع در ترکستان

1. Surkh Kotal.

2. Gandharan.

3. Ming Ōi.

4. Qizil.

چین، پوشیده شده است [23]. سربندهایی نیز همانند دستارهای گوناگون چنگ‌نوازان در شرق، یعنی قندهار و آسیای مرکزی - ترکستان چین - یافت شده است.

لباس سلطنتی

تونیک و پوشش موجود، همان‌طور که گیرشمن^۱ متذکر شده، صرفاً مختص زنان اشرافی، نوازندگان درباری و رقاصه‌ها بوده است [24]. ظاهراً لباس ترسیم شده زنان سلطنتی با لباس الهه‌ها در ایران ساسانی، متفاوت بوده است؛ گرچه محدودیت اسناد موجود، نتیجه‌گیری را مشکل می‌سازد. در نقش رجب، تصویری قدیمی از یک ملکه - احتمالاً دناگ^۲ (q.v.) همسر اردشیر اول (۲۲۴-۴۱ م.) - وجود دارد که ردایی ضخیم شبیه بالاپوش و مشابه آنچه در تن مردان است، به تن کرده است؛ گرچه در اندک زمانی نوعی دیگر از لباس سلطنتی، متداول گردید [25]. در حجاریهای بهرام دوم (۲۷۶-۹۳ م.) در سرمشهد، سراب قندیل (یا تنگ قندیل) و بَرَم دلک^۳ (q.v.)، تصویر زنی - احتمالاً ملکه شاپور دخت [26] - با ردایی لخت ترسیم شده است که بیانگر شیوه «پارچه‌نمدار»^۴ کلاسیک می‌باشد. مدل مو و پوشش سروی، در هر کدام از این حجاریها، فرق می‌کند. یک ردای آستین‌بلند و تن‌نما که توسط کمربندی روبان‌دار در کمر بسته می‌شود نیز وجود دارد. شینلی نازک و لخت از شانه‌ها تا زانو افتاده که در برخی موارد در ناحیه سینه با سگکی مرکب از دو حلقه و روبانهای چین‌خورده و آویزان، محکم بسته شده است. گردنبندی مهره‌ای دورتادور گردن قرار دارد. در حجاری ناتمامی که در نقش رستم است، تصویری که آن نیز احتمالاً شاپوردخت می‌باشد، ظاهراً ردایی مشابه همراه با گردنبندی از سنگهای گرد قیمتی، به تن دارد. این گردنبند مثل همانی است که در نیمتنه منقور وی بر جام نقره‌ای زرگوشی^۵ در موزه تاریخ و مردم‌شناسی تفلیس در گرجستان دیده می‌شود [27]. مُهر دناگ و سایرین که ممکن است چهره همسر شاپور اول را به تصویر کشیده باشند، نشانگر آن است که در آغاز حکومت ساسانیان، گردنبندهای متشکل از سنگهای گرد و بزرگ، هنوز جزئی از زینت‌آلات زنان سلطنتی بوده است [28]. گردنبند و شنل در دوران نرسی اول (۲۹۳-۳۰۲ م.) کماکان به عنوان نشانه‌ای از خاندان حکومتی به حساب می‌آمد و هر دوی آنها بر روی نیمتنه حک شده یک ملکه بر کاسه‌ای نقره‌ای واقع در موزه هنری متروپولیتن^۶ در نیویورک [29] و نیز گردنبندی برگردن زنی شاهوار که روی ظرفی واقع در موزه ایران باستان در تهران حک شده [30]،

1. Ghirshman.

2. Dēnag.

3. Barm-e Delak.

4. wet drapery.

5. Zargveshi.

6. Metropolitan Museum.

به چشم می‌خورد. هرچند که ردا و نیز تونیک بلند، نهایتاً ممکن است از الگوهای *اَوَلِيَّةُ هَلْنِي*، اقتباس شده و به شیوهٔ پارتی و سوری^۱ تغییرشکل داده باشند [31]، اما شکل و نحوهٔ بستن آنها، مشخصهٔ لباس ساسانیان است. در نقوش پالمیری گردنبندهای مهره‌ای، همواره همراه با سایر گردن‌آویزها، دیده می‌شود [32].

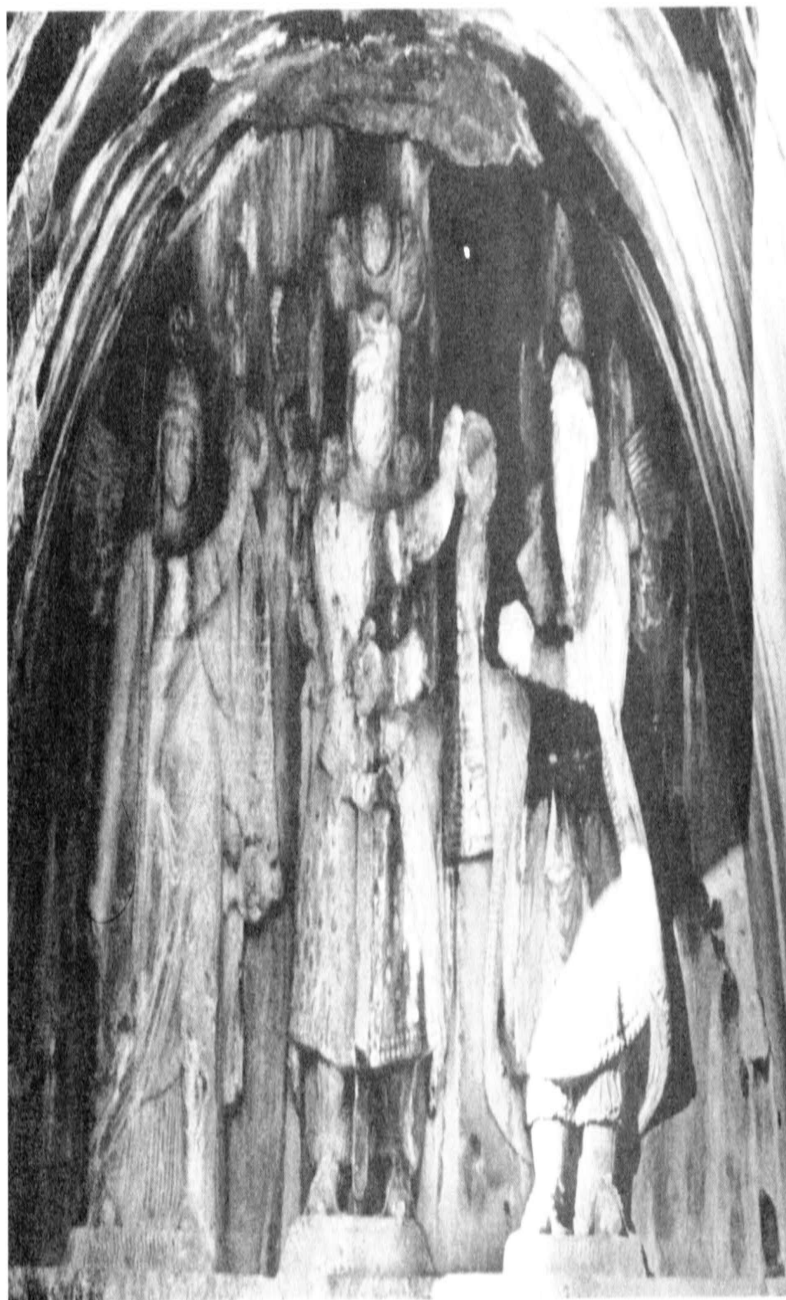
لباس ایزدی

رَبِّ النَّوْعِ اَنَاهِيْتَا (q.v.) لباسی همچون ملکه‌ای ساسانی، در مراسم تحلیف نرسی در حجاری نقش رستم، به تن دارد (تصویر XXIII) [33]. او ملبّس به تونیکی آستین‌دار و بسیار نازک است که توسط روبانی در کمر بسته شده است. ردایش توسط سگکی مرکب از دو حلقه و روبانهای چین‌دار، محکم بسته شده و گردنبندی از سنگهای گرد قیمتی دورگردنش آویخته است. در یک گچبری منحصر به فرد از چهرهٔ اناهیتا متعلق به قرن پنجم میلادی، به دست آمده از کیش^۲ در بین‌النهرین، نامبرده گردنبندی سنگین با آویزهای مشابه زنان طبقات پایین‌تر اجتماعی، آویخته است [34]. در انتهای دورهٔ ساسانی، نوع دیگری از لباس زنان مقدّس، در صحنهٔ تحلیف خسرو دوم در طاق بستان نمایان است. در آنجا رِبِّ النَّوْعِ اَنَاهِيْتَا، پوششی رویی که بر روی شانهٔ چپ به شیوهٔ لباس زن چنگ‌نواز قرار گرفته، در بر کرده است؛ که البته در اینجا برای اولین بار است که توسط یک شخصیت ربّانی پوشیده می‌شود (تصویر XXIV) [35]. دو رشته از مهره‌ها، گردن و مچهای ردا را دربر گرفته، از طرفی سبکهای قدیمی‌تر بهینه شده‌اند. به جای ردای سلطنتی با سگکهایش، بالاپوشی صاف و ضخیم با آستینهای بلند که همچون قبایی از شانه‌ها آویزان می‌شد، به سبک تصاویر مردان هخامنشی در حجاریهای تخت جمشید (نک. فصل دوم) و نقوش زنان در هنر سیتی‌ها [36]، جایگزین شده است. اناهیتا در دو کرسی متفاوت یکی در طاق بستان، ملبّس به ردای متداول همراه با راندلی^۳ بر روی شانه [37] و در کرسی دیگر، ظاهراً با بالاپوشی ضخیم، نمایش داده شده است [38]. احتمالاً این بالاپوش آستری از خز داشته و با دو ردیف منجوق و سنگهای قیمتی مربع شکل، تزیین شده و در سر آستینها و سر شانه توسط نوارهای چیده شده با طرح رگه‌دار، و صفحاتی جواهر مانند، آراسته شده است [39]. نوارهای چیده شدهٔ دورتادور راندل در سرشانه‌ها، مرکب از آذینهای گل‌دار پنج‌پر می‌باشد که تا حدّی طرحهای قدیمی‌تر سرشانه در ردای رُقاصه را [40] در ذهن متبادر می‌سازد و سطح آن توسط گل آذینهای مدور، هریک با چهار گلبرگ به شکل قلب، طرّاحی شده است [41]. جرجینا

1. Syrian.

2. Kish.

3. roundel.



تصویر XXIV - حجاری مراسم تحلیف خسرو دوم، طاق بستان، قرن هفتم میلادی.

عکس از: E. H. Peck

تامپسون^۱ به نقل از سرودهای اوستایی در مورد آناهیتا (نک. یشت پنجم؛ مدخل ABĀN YAŠT)، جامه فاخر وی را ساخته شده از پوست ۳۰۰ بیدستر، توصیف می‌کند [42]. رد پای بالا پوشهای ضخیم و مزین زنانه را می‌توان در پالمیرا و در قرن سوم میلادی یافت؛ جایی که این بالا پوشها به جای آنکه بر روی شانه‌ها انداخته شوند و با پوششی پوشانده شوند، به شیوه معمول و متداول، پوشیده شده‌اند [43]. گرچه حجاری دناگ در نقش رجب نشان‌دهنده این است که این بالا پوشها در اوایل دوران ساسانی پوشیده می‌شده‌اند، اما بزودی کنار گذاشته شده و تنها در اواخر آن دوره، مجدداً به کار بسته شدند.

در حجاری طاق‌بستان، ردای آناهیتا، مثل سایر تصاویر وی، پاهایش را نمی‌پوشاند و او را می‌توان با سرپایه‌های نرمی که رویه‌اش با جواهرات بیضوی و دوتایی آراسته شده، دید [44]. این زینت‌آلات نسبت به کنده‌کاریهای پارتی و پالمیری غنی‌تر هستند [45].

لباس مردانه

سده‌های سوم و چهارم میلادی

قدیمی‌ترین نقوش مربوط به لباس مردانه ساسانیان، به سلطنت اردشیر اول (۲۲۶-۴۱ م.) برمی‌گردد که در فیروزآباد، نقش رجب و نقش رستم، پیدا شده‌اند. پادشاه، ایزد و درباریان همراه، همگی تونیک صاف و ضخیم شبیه پالتو پوشیده‌اند که روی شلوار قرار گرفته و تا زانو می‌رسد [46]. جامه پادشاه در نقش رجب آستینهای کاملاً چین‌داری دارد (مدلی که منحصر به این حجاری است، تصویر XXV). این نوع تونیک ضخیم با اندک تغییری در سراسر دوره ساسانیان پوشیده می‌شد که در ایران و آسیای غربی سابقه‌ای طولانی دارد. این تونیک خَلَف‌کنندیز (q.v.) در زمان هخامنشیان (سده‌های ۶-۴ ق.م.) محسوب می‌گردد، که توسط گزنفون در سیروپدیاً^۲ [47] به صورت بالا پوشی مادی توصیف شده است که از شانه‌ها، همراه با آستینهایی آویزان، آویخته می‌شد، مگر مواقعی که سواره نظام، سان دیده می‌شد [48]. زمانی هم که همراه با تونیک کوتاهتر و شلوار پوشیده می‌شد، با یک قیطان یا لفافی شُل در ناحیه سینه، بسته می‌شد [49]. این سبک احتمالاً توسط مادها در پایان هزاره اول ق.م. به شمال غربی ایران آورده شده است (نک. فصل دوم) [50]. در قرن اول ق.م. در نیمرو دناغ^۳، نیاکان ایرانی آنتیوخوس^۴

1. Georgina Thompson. 2. Cyropaedia. (کوروش‌نامه)
3. Nimrud Dagh. 4. Antiochus.



تصویر XXV - حجاری مراسم تحلیف اردشیر اول، نقش رستم، قرن سوم میلادی.

عکس از: E. H. Peck

اول، ملبس به بالاپوشهای حاشیه‌دوزی شده با آستر خز و بدون آستینهای آویزان نشان داده شده‌اند که در ناحیهٔ سینه با روبان و دو سگک حلقوی گره زده می‌شد [51]. پارت‌های چادرنشین و کوشانیان، این لباس را در سده‌های دوّم و سوّم میلادی پذیرفتند [52]. پس عجیب نیست که ساسانیان در زمان خود آن را می‌پوشیده‌اند. قدیمی‌ترین تصاویر ساسانی در مورد این بالاپوش مربوط به دو تصویر دیواری در تخت‌جمشید از بابک (پاپک)، پدر اردشیر اول و سایر اشخاص سلطنتی است که ملبس به بالاپوشهای بلند آجیده‌ای هستند که در ناحیهٔ سینه توسط روبان بسته شده و در سرشانه‌ها به وسیلهٔ نقوش شعاعی ترنجی تزیین گردیده‌اند [53]. این‌گونه آراستن پوشاک، تاریخچه‌ای طولانی در لباس مردان و زنان ایران ساسانی دارد. نوع نازکتر این بالاپوش به صورت آزاد بر روی تونیکی بلند و ساق‌پیچها پوشیده می‌شد؛ هرچند که در ناحیهٔ سینه با گیره‌های حلقه‌ای و گاه با روبان بسته می‌شد. این بالاپوش مطلوب درباریان و شاهزادگان بود و در حجاریهای شاپور اول و بهرام دوّم و نیز آثار فلزی متعلق به قرن سوّم میلادی، دیده می‌شود [54]؛ گرچه به نظر می‌رسد در اوایل قرن چهارم میلادی از مُد افتاده باشد. بست آن شامل دو سگک حلقوی و روبان می‌شد که آن را مشابه بالاپوش موجود در نیمرو داغ، می‌بست [55]. رایج‌ترین سربندهای اشراف ساسانی، شاخصهٔ آنها در سالهای اولیّهٔ امپراتوری نیز بوده است. آنها کلاه بلند و گردی با حفاظ گردن یا بدون حفاظ که از سبک سلطنتی پارت‌ها اقتباس شده بود و نیز کلاه نرم «فریجی» با نوکی خم شده به جلو می‌پوشیدند که هر دوی آنها گاهی به وسیلهٔ نوارهایی باریک و بلند گره خورده یا توسط ابزاری حاکی از مرتبهٔ اجتماعی، آراسته می‌شد [56]. کلاه نوک‌تیز گاهی اوقات به سر یک پرنده یا یک حیوان منتهی می‌شد و اشراف و شاهزادگان (و ملکه‌ها) در حجاریهای صحنه‌های تحلیف و پیروزی، متعلق به دوره‌ای از سلطنت اردشیر اول تا شاپور دوّم (۳۰۹-۳۹۷ م؛ تصویر XXVI) [57]، آن را می‌پوشیدند. پیدایش این سربندها بر روی ظروف نقره‌ای «صحنهٔ شکار»^۱ و نیز تصاویر موجود بر مُهرها بیانگر کاربرد گسترده و ممتد آنها در دوره‌های بعدی ساسانیان می‌باشد [58]. نقوش مربوط به مردان سلطنتی و ایزدان مذکر، در آغاز حکومت ساسانیان، همانند ملکه‌ها و الهه‌ها، تقریباً همگی بدون تغییر، ملبس به ردایی نازک که در جلو با روبان و سگک محکم بسته می‌شد، به تصویر کشیده شده‌اند؛ که بوضوح با مراتب قدرت و اقتدار، توأم است. در نقش رستم، اردشیر اول و اهورا مزدا در قبایی از پارچهٔ نرم که محکم در ناحیهٔ سینه با روبانی بسته شده و روی بالاپوش سفتشان قرار گرفته است، نشان داده می‌شوند (تصویر XXVII) [59]. این قبا احتمالاً خلف ردای چهارگوش

یونانی [60] به نام «هیماسیون»^۱ می‌باشد. نوع کوتاه سنجاق شده در شانه راست توسط پالمیری‌های ممتول طی سده های دوم و سوم انتخاب شد [61]. هرچند که گئو وایدن‌گرین [62] سرخ قبا ساسانی را که در جلو با سگکی بسته می‌شد، از دوران هخامنشیان می‌داند؛ اما قبا پارت‌های عیلامی در اوایل قرن سوم میلادی که بلندتر و آراسته‌تر بود و در جلو با یک سگکی تزیین شده بسته می‌شد، آشناتر به ذهن می‌رسد (نک. فصل سوم) [63].

در سالهای اولیه حکومت ساسانیان، قبا سلطنتی با گردن آویزی مرصع همراه بود (هرمان^۲ آن را نشانه سلسله مراتب قدرت دانسته است) [64]. زیورات پهن و صفحه‌مانند آن، یادآور تزیینات پارتی در ناحیه گردن است که در نقوش دورا اروپوس^۳ در سده های دوم و سوم میلادی، به کار رفته است [65].

در حجاریهای مربوط به دوران سلطنت اردشیر اول تا اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳ م.) [66]، گردن آویز چه ساده و چه مزین، توسط شخصیت‌های الهی، سلطنتی و اشراف‌زاده، به کار برده شده است. با آغاز پادشاهی شاپور اول، این گردن آویز با گردنبندی از سنگهای گرد قیمتی یا الماس در بسیاری از نقوش سلطنتی در حجاریها، جایگزین شد (تصویر XXVIII)، و مبدل به نشان رایج خانواده سلطنتی، که توسط ملکه نیز آویخته می‌شد، گشت. موبد موبدان (کرتیر) در دوران شاپور اول تا وهرام دوم، در نقش رستم ملبس به گردنبندی است از الماس و قبایی بسته شده با دو سگک و روبانهای چین‌دار به گونه‌ای متفاوت، مختص شخصیت‌های ملوکانه و ملکوتی، که به عنوان نشانی از نیروی استثنایی وی، به تصویر کشیده شده است [67]. گردنبندهای مهره‌دار، کماکان تا سقوط سلسله، توسط خاندان سلطنتی استفاده می‌شد [68]. از پایان قرن پنجم، گاهی نیز یک گردن آویز درشت با دو ردیف مهره و یک آویز مرکزی، جایگزین آن می‌شد [69].

غیر از قبا و گردنبندهای مرصع، جامه شاه عبارت بود از تونیکهای کوتاهی که بالای شلوار در ناحیه کمر، از جنس پارچه بسیار نازک و چسبان بود و با روبانهای چین‌دار، جمع می‌شد. کمربندی نواری با گیره‌های مدور، تن‌پوش رویی را کامل می‌کرد. این نمونه اعلای جامه سلطنتی ساسانی، برای اولین بار در حجاریهای داراب‌گرد^۴، شناسایی شد [70] که در نقوش موجود، هم شاهان و هم ایزدان آن را به تن کرده‌اند و در روزگار شاپور اول رواج یافته و به صورت عرف درآمد و جامه رسمی سلطنتی در نقوش صخره‌ها و ظروف «صحنه شکار» در اواخر قرن چهارم به شمار آمد (تصویر XXVIII) [71].

1. himation.

2. Herrmann.

3. Dura Europus.

4. Dārābgerd.



تصویر XXVI - درشت‌نمایی از حجاری شاپور
اول و همراهان. نقش رجب. قرن سوم میلادی.
عکس از: E. H. Peck

تصویر XXVII - حجاری مراسم تحلیف اردشیر
اول. نقش رستم. قرن سوم میلادی.
عکس از: E. H. Peck



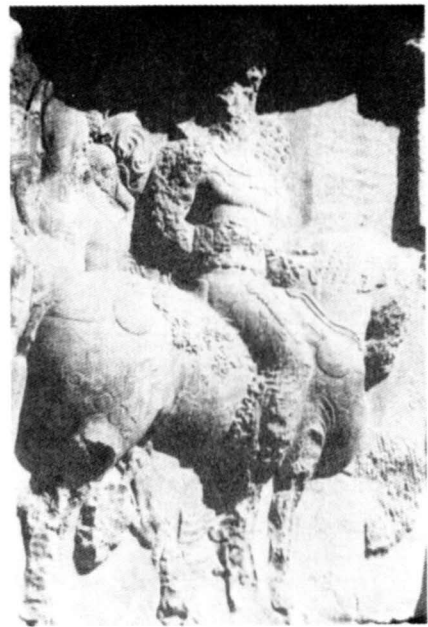
این تونیک نرم شبیه به پیراهنی است که نمونه اولیه آن، تونیکهای آویزان پارتی و پالمیری بوده که به طرز هوشمندانه‌ای با نمونه‌های هلنی جایگزین شده است [72]. شلواری که پادشاه می‌پوشید، ساق پیچی بود که در شلواری باریکتر فرو می‌رفت و در بالای ران با دگمه یا نواری در زیر تونیک در یک تسمه داخلی، محکم بسته می‌شد [73]. این ترتیب قرارگرفتن، بوضوح در حجاری شاپور اول مشاهده می‌شود (تصویر XXVIII) [74].

شلواری و ساق پیچ، تن پوش سنتی مردم بادیه‌نشین در آب و هوای خشن بوده و تا اوایل دوران هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ ق.م.) توسط عشایر شرق ایران پوشیده می‌شد [75]. هنری سیریگ^۱، «ساق‌بندی»^۲ را از دوره پارت‌ها توصیف کرده که به صورت لوله‌ای پهن از چرم یا پارچه بوده و از بالا باز و از جلو در یک تسمه داخلی، محکم بسته می‌شد [76].

ساق پیچهای پارتی و پالمیری عمدتاً در پشت یا پهلوها بسته می‌شدند [77]. این تن پوش در قرن دوم میلادی در پالمیرا منسوخ گردید ولی شلواری همچنان استفاده می‌شد [78]. در تمام دوره ساسانیان، ساق پیچها جزئی از تن پوش مردانه بوده و همراه با تونیک نرمی، هم در مراسم رسمی و هم غیررسمی، پوشیده می‌شدند. از آنجا که ساق پیچها در زیر تونیک قرار داشتند، همواره تشخیص آنها از شلواریها در نقوش مربوطه، امکان پذیر نبوده است. بر خلاف سبک جدیدتر «ساق‌بندهای» صاف در طاق‌بستان، سبک قبلی که از پارچه‌های لخت و موج بود، هرگز از بین نرفت و در حجاریهای صورت گرفته بعدی از مراسم تحلیف در همان محل، مشاهده می‌شود (تصویر XXIV) [79]. ساق پیچها و شلواری در میچ پا با نوارهایی جمع شده و در آنجا به دور پا با بندهایی موج، گره پایونی خورده و در میچ پا به وسیله سگکهای حلقوی بسته می‌شد. هرچند که هم اشراف و هم امرا آن را می‌پوشیدند، اما نوارهای بلند بیشتر مشخصه اعضای خاندان سلطنتی بود. ترتیب بندها و گره‌ها در حجاریها قابل مشاهده می‌باشد، اما بر روی ظروف «صحنه شکار» بخوبی به تصویر کشیده نشده است (تصاویر XXVIII و XXX) [80]. این سبک که مناسب مردم بادیه‌نشین است از تسمه‌های احتمالاً چرمی، که در دوران هخامنشیان چکمه‌ها و ساق پیچهای عشایر ایرانی را دربر می‌گرفت، اقتباس شده است [81]. در قرن اول ق.م. بندهای مشابهی بر روی حجاریهای آنتیوخوس اول در نیمرود داغ، دیده می‌شود [82]. چنین بندهایی در دوره پارت‌ها و کوشانیان در سده‌های دوم و سوم میلادی به منظور جمع کردن بالای چکمه‌ها و انتهای شلواریها، به کار برده می‌شد [83]. نوارهای بلند پارتی که روی پا گره می‌خوردند، الگوی روانهای سلطنتی ساسانی بودند [84].



تصویر XXVIII - درشت‌نمایی از حجاری شاپور
اول و همراهان. نقش رجب. قرن سوم میلادی.
عکس از: E. H. Peck



تصویر XXIX - حجاری مراسم تحلیف خسرو
دوم. طاق بستان. قرن هفتم میلادی.
عکس از: E. H. Peck

نوع دیگر لباس شاه، تونیکی است با لبه‌های مورب منجوق‌دار، که در حجاری شاپور اول در نقش رجب، روی مجسمه‌اش در دخمه بیشاپور و نیز در برم دلک روی حجاری بهرام دوم، نمایان است (تصویر XXVIII) [85]. پیراهنی که گریبانش در جلو روی هم قرار می‌گرفت، مورد توجه سیتی‌ها در قرن چهارم ق.م. بود و با نیمتنه‌های نمدی یا چرمی یافت شده در کورگان ۱۵ پازیریک (اواخر قرن چهارم و اوایل قرن سوم ق.م.) [86] مرتبط می‌شد. این سبک با پیراهن زیرین یابدون آن، در امپراتوری‌های پارتی و کوشانی، طی قرن دوم و ابتدای قرن سوم، پوشیده می‌شد [87]. تونیکی که گریبان مورب داشت، هرگز در زمان ساسانیان رایج نشد، هر چند که نقوش موجود بر سگه‌های ادوار پیشین، چنین تصویری را ارائه می‌کند [88]. دבורه تامپسون^۲ اعتقاد دارد که تصویر نقش بسته بر سگه‌های شاپور اول [89]، همین تونیک است نه زره سلطنتی. تغییر دیگر در جامه سلطنتی، در شکل ردا دیده می‌شود که همچون یک نیمتنه بوده و از پایین

1. Kurgan 5.

2. Deborah Thompson.

سگک به صورت آویزان قرار می‌گیرد. این تن‌پوش در حجاری بهرام دوم و همراهش در تنگ قندیل، مشاهده می‌شود [90]. به جز این تغییرات ناچیز، لباس سلطنتی عملاً تا پایان قرن چهارم بدون تغییر باقی ماند. تونیک کوتاه و ساق‌پیچها از جنس پارچه بسیار نازک به عنوان لباس متعارف شاهزادگان و اشراف محسوب می‌شد، و کمترین تغییرات بر آن عارض شد [91].

دسته‌ای از ظروف نقره‌کاری شده متعلق به اواخر قرن سوم تا قرن هفتم میلادی و حتی پس از انقراض سلسله ساسانیان، بیانگر آن است که جامه‌های سلطنتی، اغلب با نقاط سه‌تایی، حلقه‌ها و نوارهای خال‌خال، طراحی می‌شده است (تصویر XXX) [92]. نقشهای ترنجی حلقوی در حواشی، از حلقه‌های نقطه‌نقطه، شعاعهای پراکنده، دالبرها، نقطه‌چین و گل‌آذینهای ستاره‌ای تشکیل می‌شدند. نقش گل‌آذینها، راندل مذکور در بالاپوش آنها را در حجاری تحلیف واقع در طاق‌بستان، به خاطر می‌آورد. با پایان قرن چهارم، طراحیهای سرشانه‌ها از لباس مردان حذف شد، اما همچنان بر ردهای زنانه دیده می‌شد.

مهمترین نماد عضویت در خاندان سلطنتی منقش بر ظروف نقره‌ای، یراق پوشیده شده در بالاتنه توسط شکارچیان سلطنتی می‌باشد. این یراق تشکیل شده بود از نوارهای مورب‌شانه که به یک نوار افقی در گردگرد قسمت فوقانی سینه متصل می‌شد. محلّ تلاقی نیز در جلو، توسط یک قپّه مرکزی یا یک گل سینه، مشخص می‌گردید. هارپر خاطر نشان می‌کند؛ این نوارها که ظاهراً نشانی از مرتبه بالای طبقاتی فرد بوده، در اواسط یا اواخر قرن چهارم میلادی، جزئی از لباس سلطنتی شده است [93]. گرچه در دوتا از قدیمی‌ترین حجاریهای اردشیر اول، شاه نوارهای متقاطع با یک قپّه مرکزی به تن کرده است [94] (باید در نظر داشت که حجاری سلماس قدیمی‌ترین حجاری اردشیر بوده، آن را در اواخر حکومتش تعبیه کرده است)، اما در کارهای شاپور اول بر روی صخره، این یراق با ردای سلطنتی جایگزین شد، و دیگر یافت نشد، مگر در اواخر قرن چهارم میلادی در طاق‌بستان [95]. این یراق تا اوایل قرن چهارم میلادی، به شکلی مشخص یعنی به صورت تسمه‌های نواری و منجوق‌دار همراه با یک قپّه به شکل مهره یا گل‌آذین در قسمت مرکزی و محلّ تلاقی تسمه‌ها، روی ظروف نقره‌ای ترسیم شده است. یراق مذکور در پشت با دونوار باریک و بلند که به زیورآلات یا زنگوله‌ها ختم می‌شد، گره می‌خورد و همچنان به عنوان نشانی از طبقات بالای اجتماعی، حتی پس از انقراض سلسله، به شمار می‌آمد [96]. این یراق توسط پادشاه منقوش بر روی سگه‌ها پوشیده شده، گرچه تا مشاهده نمونه‌های بعدی، بخوبی تشخیص داده نشده بود [97]. چنانکه روی مژه‌های اواخر سده‌های چهارم و پنجم میلادی [98]، گچ‌بریهای قرن پنجم میلادی [99] و تصاویر نیمتنه‌های برنزی از



تصویر XXX - ظرف نقره‌ای سیماب داده شده. ایران.
 قرن پنجم میلادی. موزه هنری متروپولیتن
 با تشکر از: Harris Brisbane Dick Fund, no. 1970. 6



تصویر XXXI - درشت‌نمایی حجاری شکار گراز.
 طاق بستان. قرن هفتم میلادی.
 عکس از: E. H. Peck



تصویر XXXII - درشت‌نمایی حجاری شکار
 گراز. طاق بستان. قرن هفتم میلادی.
 عکس از: E. H. Peck

شاهان در سده‌های ششم و هفتم میلادی [100]، نیز دیده می‌شود. تجملی‌ترین شکل این یراق را می‌توان در حجاری تحلیف طاق‌بستان و در تمثال اردشیر دوم (۳۷۹-۸۳ م.)، شاپور دوم (۳۰۹-۷۹ م.)، شاپور سوم (۳۸۳-۸۸ م.) و خسرو دوم (۵۹۱-۶۲۸ م.) بوضوح دید. یراق خسرو با نوارهایی از منجوق و سنگهای قیمتی مربع‌شکل، گرانبهاترین آنها محسوب می‌گردد (تصویر XXIV)[101].

سده‌های چهارم تا هفتم میلادی

همان‌طور که در حجاریهای اردشیر دوم و شاپور سوم در طاق‌بستان دیده می‌شود، لباس سلطنتی در اواخر قرن چهارم میلادی، دستخوش تغییراتی گردید. به نظر می‌رسد که حاشیه تونیک در طرفین با روبان یا حلقه‌هایی جمع شده و قطعه‌ای گرد شبیه به یک پیش‌بند در جلو، ایجاد کرده است [102]. ظروف نقره‌ای متعلق به دوران یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۱ م.) و شاپور دوم در موزه هنری متروپولیتن نیویورک و موزه ارمیتاژ لنینگراد، بر رواج این تن‌پوش طی اواخر قرن چهارم و آغاز قرن پنجم میلادی در ایران، گواهی می‌دهد (تصویر XXX)[103]. نقوش موجود بر مهر بهرام چهارم (۳۸۸-۹۵ م.) و پشت سکه قباد اول (۴۸۸-۹۷ م.) و ۴۹۹-۵۳۱ م.) و خسرو اول (۵۳۱-۷۹ م.) [104]، نشان می‌دهد که این جامه از پایان قرن چهارم میلادی تا اواخر قرن ششم میلادی، کماکان رایج بوده است. تداوم رواج آن، به استناد ظروف ساخته شده پس از دوره ساسانیان، تأیید می‌گردد [105]. دامن تونیک یا به همین شیوه دوخته می‌شد و یا به احتمال قوی جهت سهولت در سوارکاری، بالا زده می‌شد [106]. دامن بلند آنتیوخوس اول در نیم‌رود داغ، با رشته‌هایی منشعب از کمر بند، به بالا کشیده شده است [107]. سیریک^۱، نیز تونیکی پارتی متعلق به اوایل قرن دوم میلادی را توصیف کرده، که در جلو گرد شده و از طرفین بالا کشیده می‌شده است [108]. نقوش فرعی در سمت راست حجاری شکارگراز در طاق‌بستان نیز تونیکی در بر دارند که به همین شیوه بالا زده شده است [109]. پذیرفتنی نیست که این نقوش تصاویر ایزدان باشند، چراکه آنان همواره در ردایی سنت‌گراتر و تونیکی ساده، نشان داده شده‌اند [110].

هر چه به اواخر دوره ساسانیان نزدیک می‌شویم، تمایل به سوی خفتانهای پراذین و گرانبها با استفاده از پارچه‌های پرچین و تیز کردن لبه‌ها در طرفین، به صورت دو لبه یا خمیده، گسترش می‌یابد. چنین ردهایی بر روی دسته‌ای از ظروف نقره و یک کاسه سنگی بلوری زرین به تصویر کشیده شده که توسط هارپر به اواخر حکومت ساسانیان و بلافاصله دوره پس از آن

نسبت داده شده است [111]. سَلَف چنین ردهایی که لبه‌هایشان را تیز می‌کردند، در زمان پالمیری‌ها، پارت‌ها و امپراتوری کوشانیان در قرن دوم میلادی، وجود داشته است [112]. نوع ساده‌ای از آن در اوایل سلطنت شاپور اول در بیشاپور دیده می‌شود، اما نوع مجلّل آن تنها در اواخر سلسله پدید آمد [113]. بر روی ظروف نقره‌ای، شاه و درباریان همراه، این ردا را با چکمه‌های بلند نوک‌تیز، پوشیده‌اند. این ترکیب همراه با خفتانهای تنگ و چسبان در حجاری شکارگراز، واقع در طاق‌بستان، که هم‌دوره ظروف مذکور می‌باشد، به تصویر کشیده شده است. اشراف فیل‌سوار، نوعی ردا با حاشیه‌ای عجیب از دالّبرهای گرد می‌پوشیدند که بسیار مرتبط با لباس اشراف موجود در تصویر موسوم به استرلکا^۱ [114] می‌باشد (تصویر XXXI) [115]. چه بسا این ترکیب بیانگر دامنی است که لبه‌اش از داخل به فواصلی می‌رسد که دارای ساختار درونی خاصی هستند؛ اما این محتمل‌تر است که این ترکیب دوخت حساب شده سبکی خاص از لباس سوارکاری باشد. این ردا با ساق‌پیچهای صاف و مزین، پوشیده می‌شد. فرّاشان ملبّس به چکمه‌های بلند تا زیر زانو بودند [116]. نزدیکترین هم‌تایان چنین خفتانهایی در نقاشیهای دیواری افراسیاب (q.v.) متعلّق به قرن هفتم میلادی، در مکانی باستانی نزدیک سمرقند، ترسیم شده است [117]. ساق‌پیچهای صاف مشابهی از جنس فلانل^۲، با نوکهای تیز در آنتی‌نوئی^۳ مصر، متعلّق به حول و حوش قرن هفتم میلادی، یافت شده است (قبل از جنگ جهانی دوم در برلین بود) [118].

نظیر چکمه‌های فرّاشان را، در نقوش اواخر دوره ساسانی یا پس از آن می‌توان دید [119]. چکمه که از واجبات سوارکاری است، از زمان امپراتوری پارت‌ها و کوشانیان در سده‌های دوم و سوم میلادی، دیده می‌شود [120]. مشخص‌ترین نمونه‌های همسان در نقاشیهای دیواری متعلّق به سده‌های ششم و هشتم میلادی واقع در مینگ‌اوی (نزدیک قیزیل)، دندان اولیق^۴ و بازاکلیک^۵ در آسیای مرکزی، ترسیم شده است [121]. چکمه‌های منقّش در بازاکلیک، از درون توسط نواری به یک تسمه متصل شده‌اند [122].

مقوله دیگر در اواخر سلسله، منحصر به حجاریهای شکارگراز و شکارگوزن در طاق‌بستان می‌شود که کلاهی است مربع‌شکل و کوتاه که توسط شاه و ملازمانش پوشیده شده است. کلاه شاه ساده یا آراسته به منجوق است و توسط نواری باریک، گره می‌خورد. این کلاه تا حدودی با کلاه بلند پارتی و فریجی که پوشش رسمی سر، ویژه اشراف در نقوش قدیمی‌تر بود، مشترکاتی

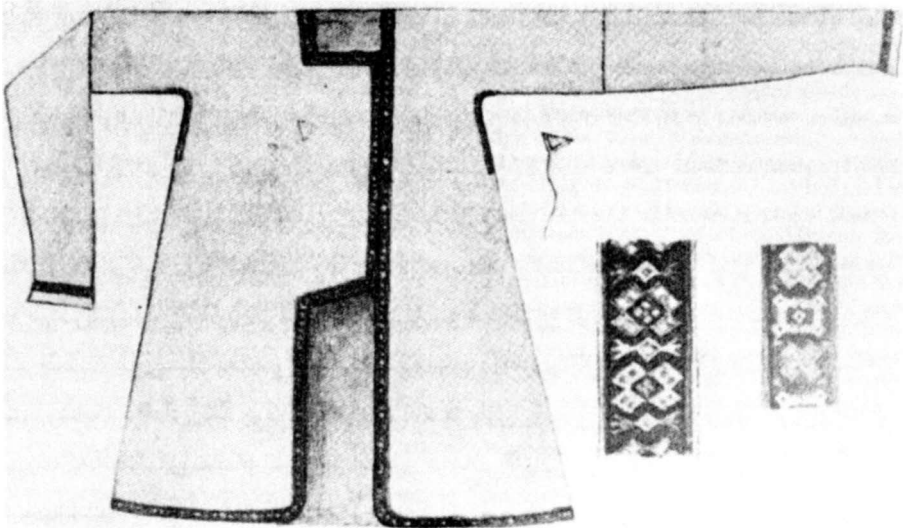
1. Strelka.

2. flannel.

3. Antinöe.

4. Dandan Oiliq.

5. Bázaklik.



شکل ۱۶ - طراحی از خفتانی پشمین به دست آمده از مقبره‌ای در مصر علیا، قرن ششم - هفتم میلادی. هم‌اکنون در موزه Ägyptologisches است. برلین.
از روی: Tilke, pl. 4 nos. 5-7

دارد. هارپر حدس می‌زند که این کلاه محصول بدیهی تاج خسرو دوم باشد که به صورت کلاهی کوتاه درآمده است [123]. تنها مورد مشابه این کلاه، کلاه جعبه مانند شکارچیانی است که با نوارهایی باریک گره خورده و دور ظرف نقره‌ای متعلق به قرن هفتم میلادی واقع در کودسکی گورو دک^۱، نقش بسته است [124].

پادشاه و اشراف همراه وی در حجاری شکارگراز، ملبس به تن پوشهای آراسته و سفت با گریبانهای بلند می‌باشند که در کمر توسط زناری چرمی و ایلپاتی یا کمربندی مرصع و آراسته به قطعات پارچه‌ای، بسته شده است. این تن پوشها امکان ارائه فرصتی جهت مطالعه بر روی البسه ایران در اواخر دوره ساسانیان را، درست پیش از انقراض این سلسله، فراهم می‌سازد (تصاویر XXXI و XXXII) [125]. لباس زمستانی ساسانیان که هوارت^۲ [126] آن را توصیف کرده، از ابریشم یا پشم بوده که با ابریشم زُمخت برای ایجاد گرما، لایه‌دار شده و دارای سطحی است سخت و خشک، همانند آنچه که در حجاریها نقش بسته است. تن پوش پادشاه در پایین و جلو مثل یک

1. Kodski Gorodok.

2. Huart.

بالاپوش بسته شده است که بالاپوش تنگ و چسبان مجسمه کانشیکا^۱، حکمران کوشانی، متعلق به اواخر قرن دوم میلادی را به یاد می آورد [127]. تن پوشهای منقوش سده های ۵ - ۷ میلادی، موجود در بامیان و قیزیل افغانستان، بسیار شبیه به این جامه می باشد که ظاهر سفت و آراسته ای دارند، اما در اینجا باز بوده و زبانه های پهنی در گریبان دارند [128].

خفتانهای اشراف نیز گریبان تنگ و سفت داشت، اما از جلو مدخلی نداشتند (تصاویر XXXI و XXXII) [129]. از طرفی نمونه های آسیای مرکزی و حتی هندی در نقاشیهای دیواری سده های هفتم و هشتم میلادی، تشابهات وافر را ارائه می دهند. اینها خفتانهای تنگ و چسبانی هستند که در سرآستینها، لبه ها و سرشانه ها کاملاً تزیین شده اند [130]. خفتانهای ساسانیان با گریبانهای بلند فقط در طاقستان به تصویر کشیده شده است (تصاویر XXXI, XXXII). تنها موارد شناخته شده مشابه، یراقهای نمدی قرن ۴ / ۳ ق. م، در پازیریک می باشد [131]. ایدن گرین، حدس می زند که اتصالیهای تسمه مانند به زبانه های گریبان خفتان که در نقاشیهای دیواری مینگ اوی کشیده شده، ممکن است دهانه یقه پیچ خورده ای باشد که به منظور ایجاد گریبانی بلند در حین بسته بودن این زبانه ها، تعبیه شده است [132]. هرچند به نظر نمی آید خفتانهای اشراف بسته باشند، اما شاید قطعات تزیین شده مستطیل شکل در شانه سمت چپ، یک سگک مخفی شده را می پوشانیده است، یعنی همان کاری که احتمالاً لفافهای منجوق دار در تونیکهای کوشانی و پالمیری، به عهده داشته اند (تصویر XXXII) [133]. شکل و سفتی خفتان تنگ و چسبان با آستینهای باریک واقع در حجاری شکارگراز، آشکارا در خفتانی پشمی متعلق به قرن هفتم میلادی که در مقبره ای واقع در مصر علیا، متعلق به قرن ۶ یا ۷ میلادی یافت شده، تقلید شده است (هم اکنون در موزه مصرشناسی^۲ برلین قرار دارد)، و این بیانگر آن است که در دوره ای این منطقه، تحت سلطه ساسانیان، اما نه به صورت کامل، بوده است. در هر حال این خفتان، تزیینات چندانی زیادی ندارد و به منظور بسته شدن، لبه های روی هم قرار می گیرند (شکل ۱۶) [134].

خفتان سلطنتی موجود در حجاری تحلیف می بایست در زمره تن پوشهای حجاریهای شکار باشد. این خفتان سطحی سخت و خشک دارد که به وسیله مهره ها و سنگهای قیمتی مرتب شکل و همچنین پراکندن سنگهای بیضوی که از مهره ها و پولکهای کوچکتر آویزان شده اند، تزیین شده است (تصویر XXIV) [135]. پایپچه های مفروش با زیورآلات، تسمه های قوزکها با منجوقهایی در لبه و نیز کفشها، این جامه باشکوه را کامل می کنند [136]. از سوی دیگر ایزد،

1. Kanishka.

2. Ägyptologixche Museum.

تونیک نرم سنتی را پوشیده است که در ناحیه کمر به وسیله نواری محصور در زیر یک قبا، همراه با دو سگک مدور نگاه داشته شده است (تصویر XXIV) [137]. خفتانهای شاه و اشراف همراهش با جواهرات و طرحهای زیادی از گل و پرندگان و حیوانات، پوشیده شده است. برخی از این طرحها در حاشیه دوزی و سایر کاربردها، به کار برده شده است. آمیانو مارسلینو^۱ که همراه سپاه روم در نبرد علیه شاپور دوم در نیمه دوم قرن چهارم میلادی بوده، با لباس باشکوه ساسانیان مواجه شده است. او در مورد این لباس می‌گوید: «مشعشع و رنگین می‌درخشد و از طلا، مروارید و سنگهای گرانبها پوشیده شده است» [138]. تا اواخر حکومت ساسانیان، لباس شاه و درباریان به علت آمیزش با تزیینات پرشکوه و سبکهای چشمگیری که بتازگی از شرق وارد شده بود، می‌بایست خیره‌کننده‌تر نیز باشد.

همچنین نک. مداخل «تاج»، «زره» و «کمر بند».

پی‌نوشتها

- [1]. Ghirshman. 1956, frontispiece and pls. VII/1, V/1.
- [2]. Ghirshman, 1962, p.142 fig.181.
- [3]. Ghirshman, 1956, p.66.
- [4]. Bieber, pp. 27, 29; Richter, p.91.
- [5]. Peck, p.107; Colledge, 1976, p. 149, pls. 61, 62, 85, 89; Mackay, pl.LVII/i; Ghirshman, 1962, p.95 fig. 106; Kawami, pls. 63, 64 Rosenfield, pls. 98, 98a Ingholt, 1957, pls. 189,310.
- [6]. Harper, 1981, pl. 38; idem, 1978, pl.25 برای مقایسه با لباس کوشانیان در همان عصر نک.
- [7]. Trever, 1967, p.126; Harper, 1971, p.508, idem, 1978; Grabar, pp. 63-68 Ghirshman, 1953, pp. 57-59; idem, 1957, p.77, Shrpheer, pp. 82-88; Carter, p. 161.
- [8]. Lukonin, pls.183, 185, 189; Harper, 1978, pl. 18; Trever, pl. XXVIII; Ghirshman, 1962, p.215 pls.fig. 256; Graber, pls. 19,20.
- [9]. Lukonin, pls.186-89.
- [10]. 1971, p.513.
- [11]. Graber, pls. 19, 20, 22 Lukonin, pls.181-89; Harper, 1978, pl. 18; Trever, pls. III;

Ghirshman, p. 215, fig. 256;XXV-XXV.

[12]. Peck, pls. IXb. X-XII; Fukai and Horiuchi; I, pls. LIX, LXIX.

[13]. Peck, pls. IXb, X, XI Fukai and Horiuchi, I, pls. LXIX, LXX a-b.

[14]. Ghirshman, 1962. pp.86 fig. 98,99 fig.100,94 fig. 105,99 fig. 110.

[15]. Mackay, fig. 6a, pls. LVII/2. LVIII.

[16]. Ingholt, 1928, pl. XVC.

[17]. Schlumberger, pl. VI.

[18]. Peck, pls. IXb, X; Fukai and Horiushi, I. pls. LXIX, LXX.

[19]. Ingholt, 1957, pl.38.

[20]. Peck, fig 2 ; Fukai and Horiuchi , I , pls. LIX, LXIX .

[21]. Harper , 1981 , pl. 38.

[22]. Peck, pl. XI; Fukai and Horiushi, I, pl.LXXI.

[23]. Le coq, 1924, p.19 pl.VIII.

[24]. 1956, p.65.

[25]. Herrmann, 1969, pp.68 fig. 3, 69, pl. III.

[26]. Harper, 1981, p. 34 n.36.

[27]. Ghirshman, 1962. p.175, fig. 217; Hinz, 1969, pls. 131, 135; idem, 1973, pls. 46, 48;Harper, 1981, p. 34 fig. 9; Frye, 1974, pls.II-IVa.

[28]. Ghirshman, 1962, p.169 fig. 212; Harper, 1981, p.30; Lukonin, pl.207.

[29]. Lukonin, p. 216, pl. 59; Ghirshman, 1962, p. 241 fig. 294.

[30]. Harper, 1981, p. 38, pl.5.

[31]. Harper, 1981 pp. 37, 39, pl. 7.

[32]. Colledge, 1976, pls. 63, 68, 91, 93.

[33]. Colledge, 1976, pls. 68, 86, 89, 91, 93.

[34]. Ghirshman, 1962, p. 176 fig. 218; Vanden Berghe, pl.32.

[35]. Harper, 1978, pl.42.

[36]. Fukai and Horiouchi II, s, pls. XX, XXI.

[37]. Knauer. figs. 13-15.

- [38]. Herzfeld, p. 330, fig. 413.
- [39]. Ghirshman, 1962, p. 292 fig.376.
- [40]. Fukai and Horiuchi, pls. XX, XXI, XXVII, XXX, XXX III b.
- [41]. Fukai and Horiuchi, II, pl. XXVII.
- [42]. Fukai and Horiuchi: II pls. XXVII. XXI.
- [43]. 1965 p. 121; cf.BEAVER.
- [44]. Colledge, 1976, pl. 92.
- [45]. Fukai and Horiuchi, II, pl.XXX III.
- [46]. Colledge, 1977, pls. 13b, 47; Ghirshman, 1962, pp. 78 fig.90, 95, fig. 106.
- [47]. Herrmann, 1969, pp. 68 fig. 3, 70 fig. 4, pls. II, III,IV.
- [48]. 1. 3. 2, 8. 1. 40, 8. 3. 10.
- [49]. G. Thompson, p. 122.
- [50]. Ghirshman 1964, pp. 157, 158 fig. 209; *Survey of persian art IV*, pl. 108 A-B.
- [51]. Knauer, p. 23.
- [52]. Knauer, fig. 18.
- [53]. Ghirshman, 1962, pp.78 fig. 90, 89 fig. 100 ; Kawami pl.26 Rostovtzeff1938, pl. pls. XX III 23; Rosenfield, pls. 2,23,94.
- [54]. Harper, 1978, p.123 fig. N. Herzfeld, p. 309 fig. 402.
- [55]. Ghirshman, 1962, pp.153-54, fig.196,169-70 fig.212 Herrmann,1969, pl.VIII; Harper, 1978. pl.88.
- [56]. Rosenfield, pl.152.
- [57].Ghirshman, 1962, fig. 102; Kawami, pls. 26,30; Colledge, 1977, pls. 13/a, 29,38/k 38/u, 38/w, 47/a;p.90.
- Ghirshman, 1962, pp.131, fig.167, 132 fig.168, 153-54 fig. 196, 158 fig. 200, 161 و نیز نک. ۵۸ fig. 205, 169-70 fig. 212, 172 fig. 214, 173 fig. 215, 176 fig. 218, 184 fig. 225; Herrmann, 1969, pls. III, VIII, XI, XIIA, XVI.
- [59]. Harper, 1981, pp. 50, 51, pl. 9; Frye, 1973, D. a, D. 2, D. 91, D. 93, D. 101, D. 103.
- [60]. Herrmann, 1969, p.70, fig.4, pl.IV.

- [61]. Houston, p.174.
- [62]. Colledge, 1976, pls. 61, 66.
- [63]. p.240.
- [64]. Vanden Berghe, pl. 15.
- [65]. 1969, p. 85, pls. XIIA, XIII, p. 84. fig.10; Vanden Berghe, pl. 22.
- [66]. Rostovtzeff, 1938, p.97, fig.10.
- [67]. Ghirshman, 1962, pp. 126 fig. 164, 127-30 fig. 165, 132 fig. 168, 153-54 fig. 196, 169-70. fig. 212, 176 fig. 218, 184 fig. 225, 190 fig. 233; Herrmann, 1969, pls. III, VIII, XI, XIIA.
- [68]. Ghirshman, 1962, p.161 fig.205.
۶۹. در مورد نقوش حجاریها، سگه‌ها و ظروف نقره، نک.
- Ghirshman, 1962, pp. 135, fig. 171, 155 fig. 197, 165 fig. 209, 167 fig. 211, 171 fig. 213, 174 fig. 216, 176 fig. 218, 190 fig. 233, 208 fig. 248, 246 fig. 309, 247. figs. 310-13, 250 figs. 315-19; fig. Harper, 1981, pls. 10, 15, 37.
- [70]. Ghirshman, 1962, pp. 224 fig 267, 225 fig. 269, 251 fig 329; Fukai and Horiuchi, II, VII, pls.XV; . Harper, 1978, pl. 41; idem, 1981, pls. 22, 27, 38.
۷۱. توسط هرمان 87 - 65, 83, 1969، به آخر پادشاهی اردشیراؤل نسبت داده شده؛ در مورد ویژگیهای مربوط به شاپور اؤل نک. p.65 nn. 11-13, 15.
- [72]. Herrmann, 1969, p. 75. fig. 8, pls. V, VIIA, VIIIA, X, XII; Ghirshman, 1962, pp. 155-56. fig. 197, 161 fig. 205, 167 fig 211, 169-70 fig. 212, 172 fig. 214, 173 fig. 215, 176 fig. 218, 184 fig. 225, 262 fig. 339; Harper, 1981, pls. 9, 10, 13-15, 17, 18, 23, 28, 38.
- [73]. Colledge, 1977, pls. 22. 28a, 47; Ghirshman, 1962, pp. 53 fig. 66, 104 fig. 119.
- [74]. Seyrig, pp. 11, 12.
- [75]. Ghirshman, 1962, p. 156 fig. 197; Vanden Berghe, pl.20; Herrmann, 1969, pl.V.
- [76]. Widengren; p. 261; *Survey of persian Art* IV, pls. 94 A-B, 97, 108 A-B; Ghirshman, 1964, pp. 189. fig. 236, 197 fig. 245, 235 fig. 283; فصل پنجم. نیز نک.
- [77]. pp. 6-10.
- [78]. Colledge 1976, pls. 32, 112; idem, 1977, pls. 12, 12b, 22; Ghirshman, 1962, pp. 88 fig. 99, 89 fig.100 fig.110.

- [79]. Godard, p. 295.
- [80]. Fukai, and Horiuchi, pl.XIII; idem, I, Pls, XXXIX, XLIII II.
- [81]. Herrmann, 1969, pls. VIIIA, X, XI, XIIA, XIII, p. 84 fig. 10; Vanden Berghe, pl. 21; Harper, 1981, pls. 9, 10, 13-32-38 p. 51. n. 62, citing. A. I. Barisov and V.G. Lukonin.
- [82]. Ghirshman,1964,pp.185 fig.232,196 fig.244,205-06 fig.255; فصل چهارم
- [83]. Ghirshman, 1962, pp. 66 fig. 79, 67 fig. 80.
- [84]. Kawami,pl.31;Ghirshman,1962, p.78fig.91;Rosenfield,pls.146,2,22,119,120.
- [85]. Ghirshman,1962,p. 86 fig.98, p.94 fig.105.
- [86]. Vanden Berghe,pl.20; Ghirshman,1962, pp.163-64 fig.208,65 fig.209;Frye, 1974. pl. VIII.
- [87]. Rice, p. 67 fig. 41, pls. 4. 12.
- [88]. Ghirshman, 1962,pp. 86 fig.120. 109 fig. 125; Sellwood, nos. 35. 4. 35. 8. 35. 14; fig.98,88 fig. 99, 105 Rosenfield. pls. 3. 48, 145.
- [89]. Göbl, pls. 2/21, 2/23, 3/36, 3/45.
- [90]. p.12.
- [91]. Frye. 1974. pls. II, III, IV b. Va.
- [92]. Ghirshman, 1962, pp. 169-70 fig. 212, 172 fig. 214, 173.
- [93]. Harper, 1981, pls. 1, 9, 13, 14, 16, 22, 38.
- [94]. Harper, 1981, p. 39.
- [95]. Herrmann,1969,pp.73-74 Hinz,1965,pls.XLVI - XLVIII. Ghirshman. 1962,p. 125 fig. 163.
- [96]. Ghirshman, 1962, p. 126 fig. 164; Fukai and Horiuchi, II, pls. LXV. LXXIV Hinz, 1965, pls. XLVI XLVII, LI.
- [97]. Harper, 1981, pls. 10,13 -17, 19- 22, 24, 27, 28, 33 -38.
- [98]. Ghirshman, 1962, pp.250 figs.316, 319,322 Gö bls, pls. 7/113 7/122 . 8/136, 8/139, 9/155,9/56.
- [99]. Ghirshman, 1962. pp. 240 fig. 293. 241 fig. 294c.
- [100]. Harper. 1978. pl. 41.
- [101]. Ghirshman, 1962. pp. 244 fig. 267, 225 fig. 269.
- [102]. Fukai and Horiuchi, II, pls. LXXXII. LXVI, III-VI.

- [103]. Fukai and Horiuchi, II, pls. LXVI, LXVIII LXX, LXXIV, LXXXI. LXXXVI.
- [104]. Harper, 1981, p. 83, pls. 16, 24, 29.
- [105]. Harper, 1981, p. 113; Ghirshman, 1962, p. 241 fig. 294c; Göbl, tablets X/3, XI/3, pls. 11/191, 12/199.
- [106]. Harper, 1981, p. 120, pl. 36;Ghirshman, 1962, p. 218 fig. 259.
- [107]. Peck, p. 110.
- [108]. Ghirshman, 1962, p. 66 fig. 79.
- [109]. Rostovtzeff, 1938, pl. XXII; Colledge, 1977, pl. 28b.
- [110]. Peck , pl.VIII.
- [111]. Fukai and Horiuchi; II, pls. LXXIV, LXXV,LXXXVIII.
- [112]. Harper, 1981,pp. 114-15, 120, 130, 132, pls. 19,27,33,36; Harper, 1978, pp. 74-76, pl. 25.
- [113]. Ghirshman, 1962, pp. 78 fig. 90, 79 fig. 91, 86 fig. 98 ,99 fig. 110; Rosenfield, pls.89,60a, 62,62a.
- [114]. Ghirshman, 1962, p. 153 fig. 196.
- [115]. Perm. U. S. S. R.
- [116]. Harper, 1981, pl. 19.
- [117]. Peck, p. 111, pl. VI; Fukai and Horiuchi, I, pls. XXXV, XXXIX, XLIII.
- [118]. Shishkin, p. 112.
- [119]. Pfister, pp. 231, 232; Widengren, pp. 254-55 fig. 20.
- [120]. Peck, pl. VI; Fukai and Horiuchi, I, pls. XXXV, XLIII.
- [121]. Kawami, pls. 29-31; Windengren, figs. 26, 29.
- [122]. Le Coq, 1928, p. 116; Bussagli, pp. 57, 59, 80.
- [123]. Le Coq, 1913, pl. 21.
- [124]. Peck, p. 121; pls.IV,XIV,XVIII XIX;Fukai and Horiuchi, II, pls. LXXXIX, XLVIII, LVII.
- [125]. Smirnoff, LVIII/92 pl.
- [126]. Peck, pls. XIII-XIX;Fukai and Horiuchi, I, pls. XLVIII, L, LVII, LXIV; LXVI, LXXIX, LXXXIX.
- [127]. p.165.

[128]. Rosenfield, p.12.

[129]. Peck, pls. XIII. XIV. XIX; Fukai and Horiuchi, I, pls. XLVIII, L. LXIV; Bussagli, pl. 80; Rowland, pl. 57.

[130]. Peck, pp. 115, 116, pls. LVII, LXVI, XV - XVIII; Fukai and Horiuchi, I, pls. XI.VIII.

و نیز نک. LXVII.

[131]. Belenitskii, pl. XXXVII, Shishkin, facing, p.62; Golubew, pl. LV.

[132]. Griaznov, pl. 56.

[133]. p. 272; Peck, p.117; Rice, pl 179.

[134]. Peck,p. 116-17; Rosenfield, pls. 67, 68; Colledge, 1976, pl.94.

[135]. Knauer, p.28 fig.23.

[136]. Fukai and Horiuchi, I,pls. III, VI, XII.

[137]. Fukai and Horiuchi, I,pl XIII.

[138]. Fukai and Horiuchi, II, pls. XIV, XV.

[139]. 23. 6. 84.

مآخذ

- A.M. Belenitskif et al., *Skulptura azhivopis' desvneho Pyandzhikenta*, Moscow, 1959.
- M. Bieber, *Entwicklungsgeschichte der griechischen Tracht von der vorgriechischen Zeit bit zur römischen Kaiserzeit*, Berlin, 1934.
- M.L. Carter in P.O. Harper, *The Royal Hunter. Art of the Sasanian Empire*, The Asia Society, New York, 1978. pp. 60-61.
- M.A.P. Colledge, *The Art of Palmyra*, London, 1977.
- Idem, *Parthian Art*, London, 1977.
- R.N. Frye, ed., *Sasanian Remains from Qasr-i Abu Nasr. Seals, Sealings and Coins*, Cambridge, Mass., 1973.
- Idem, "The Sasanian Bas-Relief at Tang-i Qandil", *Iran* 12, 1974, pp. 188-90.
- S. Fukai and K.Hiriuchi. *Taq-i- Bustan*. 20Vols., Tokyo, 1969-72.

- _ R. Ghirshman, "Notes iraniennes. V. Scenes de banquet sur l'argenterie sassanide", *Artibus Asiae* 16, 1953, pp.51-76.
- _ Idem. *Bichâpour II. Les mosaïques sasanides. Fouilles de Châpour*, Paris, 1956.
- _ Idem "L'argenterie d'un seigneur sassanide", *Ars Orientalis* 2, 1957, pp. 77-82.
- _ Idem, *Persian Art. The Parthian and Sassanian Dynasties*, New York, 1964.
- _ R. Göbl, *Sasanian Numismatics*, Brunswick, 1971.
- _ A. Godard, "Les statues parthes de Shami", *Athar-é Irân* 2/1, 1937, pp.285-305.
- _ V. Goloubew, *Documents pour servir à l'étude d'Ajanta. Les peintures de la première grotte*, *Ars Asiatica* 10, 1927.
- _ O. Grabear, *Sasanian Silver. Late Antique and early Mediaeval Arts of Luxury from Iran*, Ann Arbor, Mich., 1967.
- _ N.P. Griazonov, *L'art ancien de l'Altai*, Leningrad, 1958.
- _ P.O. Harper. "Sources of Certain Female Representation in Sasanian Art", in *La Persia nel Medioevo*, Accademia Nazionale dei Lincei Quaderno 160, Rome, 1971, pp.503-15.
- _ Idem, *The Royal Hunter, Art of the Sasanian Empire*, New York, 1978.
- _ Idem, *Silver Vessels of the Sasanian Period I. Royal Imagery*, New York, 1981.
- _ G. Herrmann, "The Dārābgird Relief - Ardashīr or Shāhpūr? A Discussion in the Context of Early Sasanian Sculpture", *Iran* 7, 1969, pp. 63-88.
- _ Idem, "The Sculptures of Bahrām II", *JRAS*, 1970/2, pp. 1655-71.
- E. Herzfeld, *Iran in the Ancient East*, New York, 1941.
- _ W. Hinz, "Das sassanidische Felsrelief von Salmās", *Iranica Antiqua* 5, 1965, pp. 148-60.
- _ Idem, *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin, 1969.
- _ Idem, "Das sassanidische Felsrelief von Tang-e Qandīl", *AMI*, N.S. 6, 1973, pp. 201-12.
- _ M. G. Houston, *Ancient Egyptian, Mesopotamian and Persian Costume*, 2nd ed, London, 1954.
- _ C. Huart. *Ancien Persian and Iranian Civilization*. New York. 1927.
- _ H. Ingholt, *Studier over palmyrensk skulptur*, Copenhagen, 1928.
- _ Idem, *Gandharan Art in Pakistan*, New York, 1957.

- T. S. Kawami, *Monumental Art of the Parthian Period*, Leiden, 1987.
- E. R. Knauer, "Toward a History of the Sleeved Coat. A Study of the Impact of an Ancient Near Eastern Garment on the West", *Expedition* 21, 1978, pp. 18-36.
- A. von Le Coq, *Chotscho*, Berlin, 1913.
- Idem, *Die buddhistische Spätantike in Mittelasien IV. Die Wandmalereien*, Berlin, 1924.
- V. G. Lukonin, *Persia II*, Cleveland and New York, 1967.
- D. McKay, "The Jewellery of Palmyra and Its Significance", *Iraq* 11, 1949, pp. 160-87.
- E. H. Peck, "The Representation of Costumes in the Reliefs of Taq-i Bustan", *Artibus Asiae* 31, 1969, pp. 101-24.
- R. Pfister, "La décoration des étoffes d'Antinoë", *RAA* 5, 1928, pp. 215-43.
- T. T. Rice, *The Scythians*, New York, 1957.
- G. Richter, *The Sculpture and Sculptors of the Greeks*, New Haven, Conn., 1930.
- J. M. Rosenfield, *The Dynastic Arts of the Kushans*, Los Angeles, 1967.
- M. Rostovtzeff, *Dura-Europos and Its Art*, Oxford, 1938.
- B. Rowland, *The Art and Architecture of India*, Baltimore, 1954.
- D. Schlumberger, "Le temple de Surkh Kotal en Bactriane", *JA* 270, 1952, pp. 435-53.
- D. G. Sellwood, *The Coinage of Parthia*, London, 1980.
- H. Seyrig, "Armes et costumes iraniens de Palmyre", *Syria* 8, 1937, pp. 4-31.
- D. G. Shepherd, "Sasanian Art in Cleveland", *The Bulletin of the Cleveland Museum of Art* 51, 1964, pp. 66-92.
- V. Shishkin, "Novye pamyatniki iskusstva Sogda", *Iskusstvo* 1, 1966, pp. 62-66.
- D. A. Smirnoff, *Argenterie orientale*, St. Petersburg, 1909.
- D. D. Thompson, *Stucco from Chal Tarkhan-Eshqabad near Rayy*, Warminster, Eng., 1976.
- G. Thompson, "Iranian Dress in the Achaemenian Period. Problems Concerning the *Kandys* and Other Garments", *Iran* 3, 1965, pp. 121-26.
- M. Tilke, *Kostümschnitte und Gewandformen*, Tübingen, 1948.
- C. Trever, "À propos des temples de la déesse Anahita en Iran sassanide", *Iranica Antiqua* 7, 1967, pp. 121-32.

- L. Vanden Berghe and E. Haerinck, *Reliefs rupestres de l'Iran ancien*, Brussels, 1983.
- G. Widengren, "Some Remarks on Riding Costume and Articles of Dress among Iranian People in Antiquity", *Studia Ethnographica Upsaliensia* 11, 1956, pp. 228.

فصل پنجم

دوره پیش از اسلام در شرق ایران

گردگروپ

(Gerd Gropp)

دانش امروزی در مورد لباس مردم شرق ایران از کتب ادبی و آثار باستانی قابل استخراج است، اما باید با احتیاط عمل شود. با آنکه تفاوتهای منطقه‌ای در کنار تحولات گوناگون اجتماعی در طی زمان وجود داشته، اما روی هم رفته پوشاک تقریباً به صورت متحدالشکل باقی ماند. در این میان اسناد مربوط به سالهای ۵۰۰ ق.م. و نیز سالهای ۲۰۰ و ۶۰۰ میلادی نسبتاً فراوان است. این اسناد امکان شناخت سه نوع عمده از پوشاک را فراهم می‌سازد. یعنی لباسهای رسمی مردان و زنان و جامه جنگجویان. لباس رسمی مردان عبارت بود از: انواع سربند، تن‌پوشی زیرین مشابه پیراهن، ردایی تا زانو که در جلو باز بود، یک کمربند، شلوار یا ساق‌پیچ، کفش و چکمه‌های بلند. لباس زنان به مرور زمان دستخوش تغییرات زیادی شد و طیفی وسیع را از یک ردای بلند، گشاد و آویزان از روی سر گرفته، تا پیراهنی بلند با مدخلی در ناحیه گردن، شامل می‌شد. جامه جنگجویان نیز شامل زرهی چند لایه یا زنجیری، با یک کلاه خود بوده است.

اوستا (بین سالهای ۱۰۰۰ تا ۵۰۰ ق.م.؟)

اطلاعات موثق اندکی از لابه‌لای سروده‌های اوستا دربارهٔ لباس مردم ایران به دست می‌آید (نک. مدخل AVESTAN PEOPLE). چندین مقوله از لباسهای رایج ذکر شده، اما اغلب اوقات در مورد آنها توضیحی داده نشده است. مثل: *vanhana* یا *vastra* به معنای «پیراهن»، *adka/at.ka* به معنای «ردا» [1]، *āθrauana* احتمالاً به معنای «ساق‌پیچ» [2]، *karana* احتمالاً به معنای «شلوار» [3]، *aθθra* به معنای «کفش» [4]، *aiBiiānhana* به معنای «کمربند» در نیرنگستان [5] البسه‌ای که مردم در مراسم قربانی می‌پوشیدند، توضیح داده شده است [6].

در سرود نیایش رب‌النوع آناهیتا [7] وی ملبّس به جامهٔ زیر توصیف شده است: «پیراهنی که در ناحیهٔ زیر سینه، روی آن کمر بسته شده (*uskāt yāstā*)؛ ردایی زرّین و آراسته با آستینهایی بلند [8]؛ گوشواره‌های مستطیلی شکل (*gaoṣāuara...ḥaθru-karana*)؛ گردنبندی طلایی (*minu-*)؛ تن‌پوشی رویی از خز بیدستر؛ و دیهیمی هشت‌ضلعی و مطلقاً (*Pusā-*) که با یکصد ستاره تزیین شده است. کفشهایش نیز با بندهای طلایی بسته شده‌اند (*zaraniīō urvīṣhana*)». در «آرد یشت» زنانی که منتظر بازگشت مردانشان به خانه هستند، مزین به سنجاقهای سینه (*anku-: fibula?*)، گوشواره و گردنبند، وصف شده‌اند [9].

فروشی‌های جنگجو ملبّس به زره و کلاه‌خودهای فلزی (*aiiah-:iron?*) و سپر توصیف شده‌اند [10]. و نیز «وایو» (*Vayū*) کلاه‌خود، تاج، گردنبند، پیراهن، کفش و کمربندی که همگی از طلا هستند به تن دارد [11]. با آنکه تاکنون هیچ تصویری کشف نشده است، اما چند کلاه‌خود و زرهی چند لایه و آهنی، در تخت جمشید پیدا شده است.

دورهٔ هخامنشیان (حدود سالهای ۵۰۰ - ۳۰۰ ق. م.)

مردم شرق ایران که بر روی حجاریهای آپادانا (q.v.) در تخت جمشید به تصویر کشیده شده‌اند را می‌توان براساس لباسشان به دو گروه تقسیم نمود. از یک سو نمایندگان مردم فلات شرقی ایران یعنی هراتی‌ها^۱ [12]، سیستانی‌ها^۲ (*Zranka*) و آراخوزی‌ها^۳ (*Harauvatiš*) هستند که ردهایی تا زانو همراه با شلوارهای فرو کرده در چکمه‌های بلند به تن دارند. آنها انواع پوشش سر را نیز بر سر کرده‌اند (مثلاً نک. هیئتهای نمایندگی چهارم و هفتم و پانزدهم. همچنین نک. فصل دوم؛ شکل ۱). از سوی دیگر، سکاها، بلخی‌ها، سغدی‌ها و خوارزمی‌ها هستند که شلوارهایی بلند می‌پوشیدند. این شلوار روی قسمت فوقانی چکمه‌هایشان را می‌پوشانید. آنها نوعی ردای بلند بر دوششان

1. Haraiva.

2. Drangiana.

3. Arachosia.

می‌آویختند که لبه‌ای مورّب در پشت داشت. خوارزمیان قطعه پارچه‌ای را به دور سینه پیچانده و بر روی شانه می‌انداختند. اینجا نیز کلاهها متنوّعند (مثلاً هیئتهای نمایندگی یازدهم، سیزدهم، هفدهم و بیست و یکم). یکی از اقوام سکاها کلاههای نوک تیز می‌پوشیدند [13].

هرودوت در توصیف ارتش ایران [14] گرچه عمدتاً رسته‌های نظامی و زره‌هایشان را وصف کرده، مقولات زیر از لباس برخی افراد شرقی را نیز ذکر نموده است: شلوار و کلاههای بلند و نوک تیز سکاها یا سیتی‌ها [15]، رداهای پوستی پکتی‌ها^۱ و خزری‌ها^۲، تن‌پوشهای رنگ‌شده و چکمه‌های جلوباز و تازانوی زرنگی‌ها [16].

اجزای اولیّهٔ پوشاک سکاها در چندین مقبرهٔ منجمد «کورگانها»^۳ واقع در اتحاد شوروی باقیمانده است (نک. فصل ششم). برای مثال در حفاریهای ایزیک کورگان^۴ نزدیک آلماتا، امکان بازسازی البسهٔ اولیّهٔ مدفون در زیر خاک، با توجه به موقعیت یک‌سری از پلاکهای کوچک طلائی که پیش از خاکسپاری به لباسها متصل بوده‌اند، مهیا بوده؛ هرچند که اثری از خود منسوجات به جای نمانده است. اصطلاحات اوستایی *zaraniio-pis* یا *zaraniio paesa* به معنای «طلاکاری شده» ممکن است اشاره به این موضوع داشته باشند. جنگجویی مدفون در یکی از این مقبره‌های منجمد، کلاهی نوک تیز، نیمتنه‌ای جلوبسته، یک کمر بند، ساق پیچ و کفش بر تن دارد [17]. در پایریک واقع در آلتای، جایی که کورگان‌ها به مدت بیش از دو هزار سال منجمد مانده بودند، لباسهای مدفون سالم باقی مانده عبارتند از: کلاهها، نیمتنه‌های آستین بلند و جلوبسته با گره، پیراهنهای آستین بلند با یقه‌های باز، کمر بندهای چرمی، ساق پیچها یا جورابهای ساق بلند و کفشهای نمدی. هرچند که پیوند نژادی این مردمان ناشناخته است، اما آنها مشخصاً تن‌پوشهایی به شیوهٔ ایرانیان شرقی بر تن دارند.

نقوش زنان متعلّق به این دوره تنها بر مقبره‌های سنگی ساتراپ‌های ایرانی داسیلیوم^۵ (q.v.)، واقع در اِریگلی^۶ آناتولی [18] و نیز در بافته‌ای به دست آمده از پایریک [19] دیده می‌شود. اینها دو تن پوش رویی لخت و بلند را مطابق با توصیفی که از آنها در تن آنها پیدا شده، نشان می‌دهند. یکی از آنها همچون قبایی بر روی سر انداخته شده و دومی ظاهراً با کمر بند بسته شده است. دیهیمی کنگره‌دار نیز دیده می‌شود. نتایج به دست آمده از مطالعه بر روی این نقوش، توسط برخی مکشوفات در پایریک تأیید شده‌اند؛ مثل: نیمتنه‌ای آستین‌دار از خز و قبایی بلند از سر تا پا که سالم باقی مانده‌اند و نیز سربندی لخت و بلند با دیهیمی مزین به تصاویر. ساق پیچها یا

1. Paktyans.

2. Caspians.

3. Kurgans.

4. Issyk Kurgan.

5. Dascylium.

6. Ergili.

جورابه‌های ساقه‌بلند و کفشها، گلدوزی شده است (اشکال ۱۱ و ۱۵ و ۱۶ و نیز نک. فصل دوم).

پوشاک حوالی سال دوم میلادی

در متون «کروراین»^۱ [20] از واژه‌های وارداتی خُنتی (نک. ادامه مقاله) مثل: *prahuni* یا *prahoni* به معنای «پیراهن» [21]، *kamanta* احتمالاً به معنای «شلوار» با *suj'inakirta* به معنای «حاشیه‌دوزی» [22]، *lastug'a* به معنای «قطعه‌ای ساخته شده از پارچه» [23]، در کنار واژه هندی «*cināmsuka*» به معنای «ابریشم چینی» نام برده شده است. این تن‌پوشها در مجسمه‌های به دست آمده از کاخی کوشانی واقع در خالشانین^۲ [24] دیده می‌شوند. مردان ردایی کمربنددار که در جلو بسته شده و بر روی پیراهنی با یقه باز قرار می‌گیرد و نیز شلوارهای بلند یا ساق‌پیچهایی بر روی چکمه‌ها، به تن دارند. کلاه مادی (نک. فصل دوم)، نوعی تاج (q.v.) سلطنتی به حساب می‌آید. لباس زنانه عبارت است از یک تاج یا نیمتاج و چندین پیراهن بلند تا کف زمین که بر روی یکدیگر پوشیده می‌شد، و نیز کفشها. اغلب هم مردان و هم زنان، قطعاتی پارچه‌ای که بر شانه‌ها قرار گرفته در بردارند. در یک حجاری، یک دست زره، احتمالاً آهنی، به نمایش گذارده شده است. بر مبنای این مجسمه‌ها امکان بازسازی تن‌پوشهای مدفون در مقبره یک جنگجو و پنج همسرش در تیلیه تپه^۳ افغانستان [25] وجود دارد. اینجا نیز به یمن نحوه قرارگیری پلاکهای طلایی کوچک که زمانی به لباسها دوخته شده بوده‌اند، این بازسازی عملی است. منسوجات بافته شده واقعی را به طور سالم می‌توان در گورهای منجمد اقوام ایلپاتی آسیای مرکزی در نونین اول^۴ [26] و همچنین بقایای اجساد موجود در نواحی بیابانی لولان و نی‌ایا^۵ (احتمالاً قلمرو پادشاهی سکاها در کروراین واقع در شرق ترکستان [27]) دید. این تن‌پوشها شامل ردا، پیراهن، ساق‌پیچ، کفش و کلاههای پشمی، کتانی، ابریشمی که برخی نیز با گلدوزی ایرانی تزیین شده‌اند، می‌باشند.

سغدی‌ها و خنتی‌ها، سال ۶۰۰ میلادی

متون سغدی اشارات اندکی به مقوله پوشاک کرده‌اند (نیمتنه زربفت *zrynwfē qwty* و کمربند "r'n'kh" ذکر شده اما متون خنتی در این خصوص وضوح بیشتری دارند [28]). متون بودایی اشارات متعددی به تن‌پوشها (*prahauna*) داشته و سایر متون از موارد زیر نام برده‌اند: *thauna* «پارچه»،

1. Krorain.

2. Khalchayan.

3. Tillya Tepe.

4. Noin Ula.

5. Loulan and Niya.

یا چکمه». یافته‌ها نیز از جنس: *kapāysa* «پنبه»، *kāmha* «کنف»، *namata* «نمد»، *pe'ma* «پشم» و *saci* «ابریشم» (برگرفته از واژه چینی "xian - chi" به معنای «ابریشم سفید») بوده‌اند.

براساس نقوش موجود در دیوار نگاره‌های ختن^۱ و قیزیل در شرق ترکستان و پنجیکنت^۲ و همچنین افراسیاب در غرب ترکستان، ردا از ابریشم طرح‌دار دوخته شده و گریبانه‌ایش در زیر گردن مثل نیمتنه‌های امروزی اروپایی روی هم قرار گرفته و نیز کمربندی روی آن قرار می‌گرفته است. شلوار یا بیرون از چکمه‌ها و یا توی آن گذاشته می‌شد. جنگجویان دیهیم یا کلاههای نمدی به سر می‌کردند.

لباس زنانه در متون این دوره توصیف نشده است، اما در دیوار نگاره‌های ختن و قیزیل [29]، زنان ملبس به لباسهای کاملاً بلند با گریبانه‌های باز و آستینهای بلند، نشان داده شده‌اند. در منابع ختنی از جامه جنگجویان به صورت: *[30]āysira*، *[31]nyūra*، *batha* احتمالاً به معنای «زره چند لایه» [32] یاد شده است. نقوش مربوط به این زره‌ها بویژه در صحنه‌های نبرد منقوش در پنجیکنت، پیدا شده است [33].

از آنجا که در این دوره، اغلب ایرانیان به ادیان بزرگ رهایی‌بخش اعتقاد داشتند، گورهایی با اشیای تدفین شده که بتوان در آن تن‌پوشهای سالم یافت، وجود ندارد.

پی‌نوشتها

۱. یشت. بند ۱۲۶.۵؛ نیرنگستان ۹۲: *atka*. *olnd*.

۲. وندیداد. بند ۲۳.۸، نیرنگستان ۸۶.

۳. وندیداد. بند ۲۴.۸.

۴. یشت. بند ۷۸.۶۴.۵؛ وندیداد باب ۲۷.۶.

۵. ۹۱-۹۶.

[6]. text and tr. in Waag, pp. 92-96. discussion. pp. 129-37.

۷. یشت. بند ۷۸.۶۴.۵ و ۱۲۵-۱۲۹ و نیز نک. مدخل *ĀBĀN YAŠT*.

[8]? *frazuš*-, Gershevitch, p. 220n., but doubted by Kellens. p. 86.

۹. یشت. بند ۱۰.۱۷.

۱۰. یشت. بند ۴۵.۱۳.

۱۱. یشت. بند ۵۷.۱۵.

- [12]. Herat; see ARIA.
- [13]. the Saka *tigraxaudā*, cf. Herodotus 7. 64; Hinz, - p. 98, pls. 26a. 39.
- [14]. 7.61-80.
- [15]. 7. 64.
- [16]. 7.67.
- [17]. Akishev, pp. 24. 27.
- [18]. Borchardt, pls. 40, 45; Akurgal, p.170.
- [19]. Rudenko, 1970a, p.269, p1.177.
- [20]. ed. Boyer and Senart; tr. Burrow. 1940.
- [21]. Bailey, *Dictionay*, p. 225.
- [22]. Luders p.31.
- [23]. Burrow,1935, p.786.
- [24]. Stawiski, p. 96.
- [25]. Sarianidi.
- [26]. Mongolia; Rudenko, 1970b, p. 36.
- [27]. Sylvan.
- [28]. cf. Bailey;1960; idem, 1982, pp.15-1.
- [29]. Le coq; Gropp.
- [30]. Bailey, *Dictionary*, p. 21, s.v. āysira.
- [31]. Bailey, *Dictionary*, p. 265.
- [32]. Bailey, *Dictionary*, p. 266.
- [33]. Belenizki.

- E. Akurgal, *Die Kunst Anatoliens von Homer bis Alexander*, Berlin, 1961.
- H. W. Bailey, "Västa" in J. P. Asmussen and J. Læssøe, *Iranian Studies Presented to Kaj Barr*, Acta Orientalia 30, Copenhagen, 1966, pp. 25-43.
- Idem, *The Culture of the Sakas in Ancient Iranian Khotan*, New York, 1982, pp. 15-16, 39, 42.
- A. M. Belenizki, *Mittelasien. Kunst der Sogden*, Leipzig, 1980.
- J. Borchhardt, *Epichorische, gräko-persisch beeinflusste Reliefs in Kilikien*, Istanbulcr Mitteilungen 18, 1968, pp. 161-211.
- A. M. Boyer and E. Senart, *Kharosthī Inscriptions I*, Oxford, 1920.
- T. Burrow, "Iranian Words in the Kharosthī Documents from Chinese Turkestan-II", *BSOS* 7, 1935, pp. 779-90.
- Idem, *A Translation of the Kharosthī Documents from Chinese Turkestan*, London, 1940.
- W. Geiger, *Ostiranische Kultur im Altertum*, Erlangen, 1882, pp. 224-28.
- I. Gershevitch, *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge, 1959.
- G. Gropp, *Archäologische Funde aus Khotan, Chinesisch Ostturkestan*, Bremen, 1974, pp. 82-92.
- M. Gryaznow, *Drevnee iskusstvo Altaya*, Leningrad, 1958.
- G. Hanyu, *Soeries de Chine*, Paris, 1987.
- J. Kellens, *Les noms-racine de l'Avesta*, Wiesbaden, 1975.
- A. von Le Coq, *Bilderatlas zur Kulturgeschichte Mittelasiens*, Berlin, 1925.
- M. Lombard, *Les textiles dans le monde musulmane du VIIe au XIIe siècle*. Etudes d'économie médiévale 3, Paris and the Hague, 1978.
- H. Lüders, *Textilien im alten Turkistan*, APAW, phil-hist, Kl. 3, Berlin, 1936.
- S. I. Rudenko, *Drevneishie v mire khudozhestvennye kovry i tkani*, Moscow, 1968.
- Idem, *Frozen Tombs of Siberia*, Berkeley, 1970a, pp. 83-101.
- Idem, *Die Kultur der Hsiung Nu und die Hügelgräber von Noin Ula*, Leipzig, 1970b.
- V. I. Sarianidi, *Baktrisches Gold aus den Ausgrabungen der Nekropole von Tillja-Tepe in Nordafghanistan*, Leningrad, 1985.

- E. F. Schmidt, *Persepolis*, 3 vols., Chicago, 1953-73.
- F. Spiegel, *Eranische Alterthumskunde*, III, Leipzig, 1878, pp. 659-60.
- B. Stawiski, *Mittelasien, Kunst der Kuschan*, Leipzig, 1979.
- V. Sylvan, *Woollen Textiles of the Lou-lan People*, The Sino-Swedish Expedition, Reports, 15=7/2, Stockholm, 1941.

فصل ششم

پوشاک سُغدیان

الکساندر نایمارک

(Aleksandr Naymark)

اندک آثار به جا مانده از جمعیت سُغدیان متعلق به قرن پنجم ق.م. و پیش از آن، اطلاع چندانی در خصوص پوشاک آنها به دست نمی‌دهد، مگر این که پوشاکشان جزئی از مجموعه کلی و تاریخی البسه خاورمیانه، بویژه گروه لباسهای مردم استپ‌نشین آسیای مرکزی بوده است [1]. داده‌های موجود در این خصوص طی قرن پنجم تا اواسط قرن هشتم میلادی، با تکیه بر نقوش موجود در نقاشیهای دیواری پنجیکنت، افراسیاب (q.v. منطقه‌ای از سمرقند قدیم)، وَرخشه^۱ و دیگر مناطق، پربارتر هستند [2].

رایج‌ترین نوع از تن‌پوش رویی مردانه خفتانی بوده است (تصویر XXXIII/2) با آستینهای بلند و باریک‌شونده، یقه گرد و چاکهایی در طرفین دامن. دور یقه، گریبان، سرآستین، لبه خفتان، و کناره چاکها با پارچه‌ای که از طرحی دیگر بود، تزیین می‌شد. خفتان با کمر بند بسته شده و در گردن احتمالاً تنها با یک دگمه بسته می‌شد. نوع کمبایی از این جامه، از سینه عبور کرده و گریبانی به شکل «V» در گردن ایجاد می‌کرد. برخی مواقع آستینها بسیار پر چین بود و چینهای

1. Varakhsha.



۱۳۰۹۱

تصویر XXXIII - ۱ - ۵ = طراحیهای انجام گرفته از روی نقاشیهای دیواری پنجیکنت. ۶ = طرحی از روی نقاشی دیواری افراسیاب. ۷ = طرحی از روی نقاشی دیواری پنجیکنت. ۸ = طرحی از روی نقاشی دیواری قصر وَرخشنه. ۹ = طرحی از روی استودان موجود در Krasnaya Rechka. ۱۰ - ۱۴ = طرحهایی از نقاشیهای دیواری پنجیکنت. ۱۵ = طرحی از استودان Uzkishlak. ۱۶ = بازسازی صورت گرفته از روی نقاشی دیواری پنجیکنت و استودان دورمن - تپه. ۱۷ - ۱۸ = طرحهایی از روی نقاشیهای دیواری پنجیکنت. ۱۹ = طرحی از روی استودان خرمن تپه. ۲۰ = طرحی از روی چکمه چرمی به دست آمده از غاری در کوه سرخ. ۲۱ = طرحی از کفش چرمی به دست آمده از Yakka - Parsan. ۲۲ - ۲۳ = طرحهایی از نقاشیهای دیواری پنجیکنت.

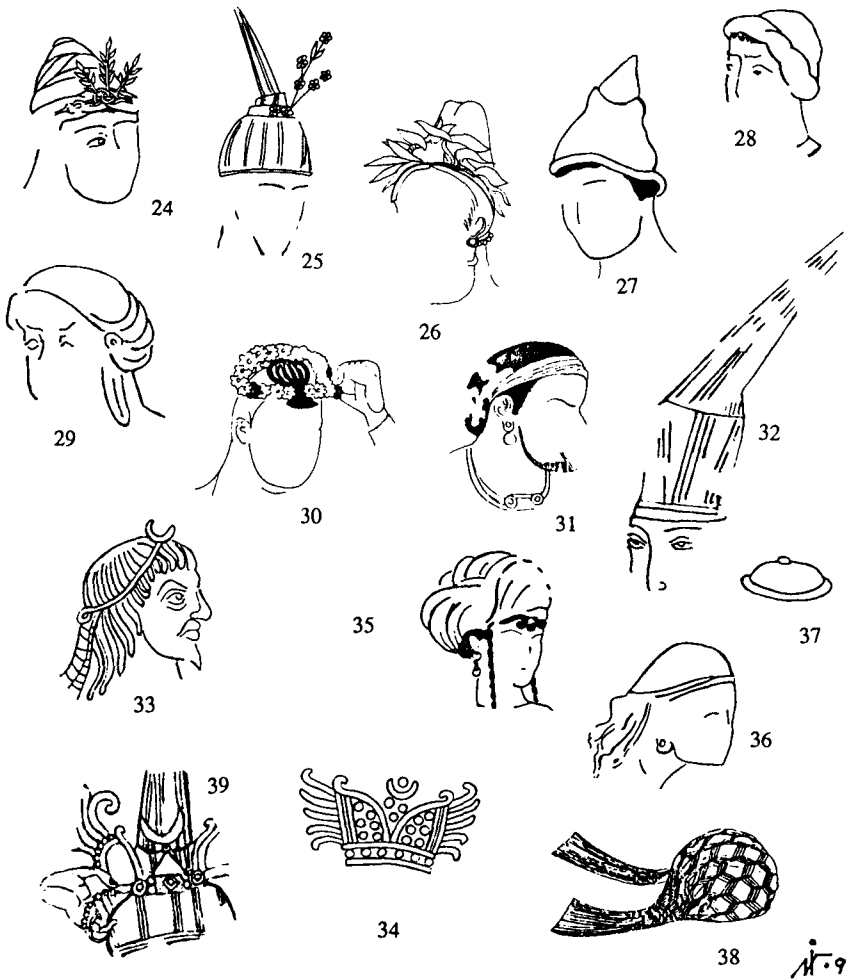
فراوانی بالای آرنج ایجاد می‌کرد (تصویر XXXIII/1). در قرن ششم میلادی، خفتان نوعاً کوتاه بوده است (تصویر XXXIII/3) اما بعدها تا میانه ساقها امتداد یافت. نوع خاصی از خفتان، آستین کوتاه بود و مانند اشارپ روی زره پوشیده می‌شد (تصویر XXXIII/4)؛ نوع دیگری از آن، در جلو هیچ مدخلی نداشت، و از بالای سر پوشیده می‌شد (تصاویر XXXIII/5, 6, 12) یعنی با ایجاد چاکهایی در امتداد شانه‌ها و عریض ساختن مدخل گردن، باعث سهولت کار پوشیدن می‌شد. اینجا هم کلیه حواشی با پارچه‌ای متضادّ تزیین می‌شد، از جمله چاکهای شانه و بعدها اِپُلْهای^۱ زینتی که جایگزین آنها شد. در مراسم مذهبی، ردایی با گریبانهای بزرگ و مثلثی شکل روی خفتان پوشیده می‌شد (تصویر XXXIII/7).

در زیر انواع خفتان ممکن بود تن پوشهای زیرین پوشیده شوند و یا پوشیده نشوند. شلوارها همیشه داخل چکمه‌های بلند قرار می‌گرفت (تصویر XXXIII/3)، اما گاهی بیرون انداخته می‌شد و ممکن بود که لبه و حاشیه درزها (یا محتملاً کناره چاکها) با خز یا منگوله تزیین شود (تصاویر XXXIII/19, 23). در یک نمونه، یک نفر ساق پیچی از پوست پلنگ پوشیده است (تصویر XXXIII/18).

رایج ترین شکل سر بند مردان، کلاهی نرم و نوک تیز (تصاویر XXXIV/25, 27, 32) و همچنین انواع عرقچین بود (تصویر XXXIII/1) که گاهی با نواری از خز یا پارچه‌ای تابیده، لبه دار می‌شد (تصویر XXXIV/28). گاهی نیز عمامه یا پیشانی بند (تصاویر XXXIV/24, 29, 31) پوشیده می‌شد. در جشنها، سر را با حلقه‌ای از گل می‌پیچیدند (تصویر XXXIV/30). نقوش سکه‌ها نشان می‌دهد که پیش از قرن پنجم میلادی، نماد اصلی قدرت ملوکانه، دیهیمی ساده با روبانهای مواجی در پشت بود. در بخارای قرن پنجم میلادی یک هلال ماه در بالای آن افزوده شد (تصویر XXXIV/33). در قرن هفتم میلادی تاجی بالدار که الگوهای ساسانی را به یاد می‌آورد در نقوش سلطنتی کاملاً رواج داشت (تصویر XXXIV/34 و نیز نک. فصل چهارم)، اما به کلی جای کلاههای نوک تیز قدیمی را نگرفت. در واقع ترکیبی از هر دو سبک در تصاویر حکمران در پنجیکنت دیده می‌شود (تصویر XXXIV/39).

زنان، خفتان یا ردهایی مشابه مردان می‌پوشیدند (تصاویر XXXIII/14, 15). یکی از تن پوشهای اصلی زنانه، شالی بود که از روی شانه‌ها آویخته می‌شد و در زوایای مقابلش آویز یا سنگهایی داشت (تصویر XXXIII/17). الهگان ملبس به بلوزی آستین کوتاه هستند که احتمالاً روی تونیکی کمردار با دامنی از پارچه سبک، در داخل انبوهی از چینها قرار می‌گرفت، یا آنکه

1. epaulettes.



تصویر XXXIV - ۲۴ - ۳۰ = طرّاحیهای انجام گرفته از روی نقاشیهای دیواری پنجیکنت. ۳۱ = طرحی از روی نقاشی افراسیاب. ۳۲ = طرحی از روی نقاشی دیواری پنجیکنت. ۳۳ = طرحی از روی سگّه حاکم بخارا مَوک (MR'Y mw'k). ۳۴ = طرحی از روی سگّه چیردمیش (cro'myš MR'Y)، حاکم Ustrushana. ۳۵ = طرحی از روی نقاشی دیواری پنجیکنت. ۳۶ = طرحی از روی گچ کاری قصر وُرخشه. ۳۷ = طرحی از روی نقاشی دیواری پنجیکنت. ۳۸ = طرحی براساس دسته موی (hairnet) کشف شده در قلعه مونت موگ (mount mug). ۳۹ = طرحی از روی نقاشی دیواری پنجیکنت.

یک تن پوشی بود یکدست و کاملاً بلند، متشکل از چندین تکهٔ مجزاً که به هم دوخته شده بودند (تصویر XXXIII/16). آستینها به طور مورّب در آرنجها برش خورده است. روسریهای پشت‌نما، قسمتی از پوشاک رقّاصان یا سایر نقش‌بازان زن را تشکیل می‌داد (تصویر XXXIII/15).

مرسوم‌ترین سریند زنانه که به تصویر کشیده شده، کلاهی است تنگ و چسبان و کوچک (تصویر XXXIV/36). دختران جوان موی خود را به صورت پنج‌گیس بافته شده می‌آراستند (تصاویر XXXIII/14, 15) که دو تای آن در هر طرف و یکی در پشت قرار می‌گرفت. اما در مورد آرایش موی زنان بالغ، اطلاعات کافی در دست نیست. ظاهراً از دستارهای پیچیده شده، به روشهای مختلف استفاده می‌شد (تصویر XXXIV/35). چندین تور سر نیز در مونت موگ^۱، از زیر خاک به دست آمده است (تصاویر XXXIV/38).

بای‌افزار معمول در هر دو جنس عبارت بود از چکمه‌ای بلند و بدون پاشنه. دو مورد از آنها در حفاریهای مونت موگ^۳ و کوه سرخ (تصویر XXXIII/19)^۴ پیدا شده است. کفشهایی با پنجه برگشته در دیوارنگاره‌های یکه‌پارسان^۲ دیده می‌شود (تصویر XXXIII/21)^۵. یک جفت نیز از گنجینهٔ «شوسوین»^۳ در ژاپن، به دست آمده است. همچنین صندلهایی مجلّل و آراسته به مروارید، سگک و روبان، در این نقاشیها دیده می‌شود (تصویر XXXIII/22). براساس اسناد به دست آمده از مونت موگ، معلوم می‌شود که یک جفت کفش حدّاقّل دو دراخما ارزش داشته است^۶. از سوی دیگر در میان غنایم به دست آمده از بخارا خاتون، متعلّق به سال ۵۴ق. / ۶۷۴م. کفش و جورابی از «طلا» و مرصّع یافت شد که حدوداً ۲۰۰/۰۰۰ درهم برآورد شده است^۷.

به نظر می‌رسد که اعضای طبقات بالای جامعهٔ سغدیان، بدون در نظر گرفتن منشأ قومی یا منطقه‌ای، اساساً جامه‌ای یکسان به تن می‌کردند و تفاوت‌های مشخصی در ترکیب یا دوخت لباسهایشان وجود نداشته است. علاوه بر این، ظاهراً همهٔ طبقات اجتماع از البسه‌ای مشابه استفاده می‌کردند. موقعیت اجتماعی بیشتر با منسوجات به کار رفته در لباسها، نشان داده می‌شد. مردم عادی معمولاً از پارچه‌های ساده استفاده می‌کردند، درحالی‌که یک تاجر یا یک اشراف‌زاده ممکن بود از ابریشم گرانبها و گاه در سه یا چهار طرح مختلف استفاده کند. منسوجات نیز تحت تأثیر تغییرات سبک بود. چنانچه در دوره‌های قبلی، حتی طبقات بالای جامعه از منسوجات تک‌رنگ استفاده می‌کردند؛ اما در قرن هفتم میلادی این پارچه‌ها جای خود را به ابریشمهای نقش‌دار با رنگهای درخشان همراه با رانلد^۴هایی مرواریددوزی شده، مشابه

1. Mount Mug.

2. Yakka-Parsan.

3. Shosoin.

4. roundels.

آنچه در نقوش دوره ساسانیان دیده می‌شود، دادند (تصویر XXXIII/13 و همچنین نک. فصل چهارم). در قرن هشتم میلادی گل آذینهای بزرگ با حاشیه‌های دوتایی یا سه‌تایی و گل آذینهایی پیچیده‌تر با خاستگاه چینی، رواج داشت [8]. نشانه بارز موقعیت اجتماعی افراد، کمر بند (q.v.) بود. اشراف کمربندهایی متشکل از پلاکهای طلایی می‌بستند (تصویر XXXIII/8). گاهی این پلاکها از مس بود که با روکش طلا مفروش می‌شد [9]. افراد طبقات پایین اجتماع، زناری نرم که در کمر گره می‌خورد، می‌بستند (تصویر XXXIII/10). قیطانی سه‌لا، «کوستیک»^۱ زرتشتیان را به‌خاطر می‌آورد و رو بندی (padān) بر قسمت پایین صورت، مشخصه روحانیون بود. مهمتر از همه، سلاح یا ایزاری بود که به کمر بند بسته می‌شد. مثلاً در مورد اشراف، شمشیر (تصاویر XXXIII/4, 6)؛ در مورد تجار، خنجری بزرگ و مزین (تصویر XXXIII/8) و در مورد زارعین چاقویی ساده با تیغه‌ای یک لبه بوده است.

با دانش موجود، ارائه یک گزارش دقیق در خصوص تأثیر پوشاک خارجیان برالبسه کهن سفدیان، غیر ممکن است. بخصوص که پوشاک مناطق همجوار آنها، حتی نسبت به پوشاک خود سفدیان، ناشناخته‌تر مانده است. با وجود این، تشابهات بسیار بین پوشاک سفدیان و ایرانیان در زمان ساسانیان از یک سو (نک. فصل سوم)، و سفدیان با مردم ترکستان شرقی از سوی دیگر - جدای از جزئیات کمربندها که از اقیانوس اطلس تا دریای سیاه، مشترک بود - قابل مشاهده است (همچنین نک. مداخل «کمر بند» و «زره»).

پی‌نوشتها

[1]. Gorelik. pp. 32-33.

[2]. Al'baum; Azarpay et al; Bnlensitkii, 1973; idem, 1980; Bentovich, 1980; Lobacheva;

Shishkin; *Skulptura i zhivopis, Zhivopis*.

[3]. Vasil, ev, p. 25.

[4]. *Drevnosti Tadzhikistana*, p.249 no.598.

[5]. Nerazik; p.16 fig.8/13.

[6]. Livshits, p. 182.

[7]. Narvsaki, p.53.

1. Kūstig (کُستی).

[8]. Belenitskii and Marshak.

[9]. Belenitskii and Raspopova.

مآخذ

- L. I. Al'baum, *Zhivopis Afrasiaba* (The Paintings of Afrāsiāb), Tashkent, 1975.
- A. Arzhantseva, *Poyasa na rospisyakh Afrasiaba* (Belts in the Afrāsiāb paintings), *Istoriya Material'noi kul'tury Uzbekistana* 21, Tashkent, 1987.
- G. Azarpay et al., *Sogdian Painting*, Berkeley and Los Angeles, 1981.
- A. M. Belenitskii, *Monumental'noe iskusstvo P'andzhikenta* (The monumental art of Panjikant), Moscow, 1973.
- Idem, *Mittelasien. Kunst der Sogden*, Leipzig, 1980.
- Idem and B. I. Marshak, "Voprosi khronologii zhivopisi rannesrednevekovogo Sogda" (Chronological investigations of early medieval Sogd), *Uspekhi sredneasiatskoi arkheologii* (Progress report on Central Asian archeology). Leningrad, 1979, pp. 32-37.
- A. M. Belenitskii and V. I. Raspopova, "Sogdiiskie 'zolotie poyasa'" (Sogdian gold belts), *Strani i narodi vostoka* (Moscow) 22, 1980, pp. 213-18.
- I. B. Bentovich, "Pletenie uzdeliya iz raskopok na gore Mug" (Wicker articles from the excavations at Mount Mug), in *Kratkie soobshcheniya o dokladakh i polevikh issledovaniyakh Instituta istorii Material'noi Kul'turi* (Moscow) 61, 1953, pp. 65-69.
- Idem, "Odezhda rannesrednevekovogo Srednei Asii" (The clothing of early medieval Central Asia), *Strany i Narody Vostoka* (Moscow) 22, 1980, pp. 196-213. *Drevnosti Tadzhikistana. Katalog vystavki* (Ancient Tajikistan. Catalogue of the exhibition), Dushanbe, 1985.
- M. V. Gorelik, "Skifskii muzhskoy kostyum v sisteme kompleksa odezhdi iranoyazychnykh narodov drevnosti" (Scythian male costume within the system of dress of the ancient Iranian-speaking peoples), in *III. Vsesoyuznyayakonferentsiya iskusstvo i arkheologiya Irana i ego svyaz's iskusstvom narodov SSSR s drevneyushchikh vremen* (Third joint conference on the art and archeology of Iran and its connections with the art of the peoples of the U.S.S.R. in ancient

times), Moscow 1973, pp. 32-33.

- [V. A. Livshits,] *Yuridicheskie dokumenty i pisma. Chtenie i kommentarii V. A. Livshitsa sisteme kompleksa odezhd i iranoyazychnykh narodov* (Juridical documents and letters. Readings and commentary by V. A. Livshits), *Sogdiiskiy dokument s gori Mug 2*, Moscow, 1962.

- N.P.Lobacheva, "Sredneasiatskii kostyum rannesred-nevekovoï epokhi" (Central Asian costume of the early medieval period), in *Kostyum narodov Srednei Asii* (Costume of the people of Central Asia), Moscow, 1979, pp. 18-49.

- E. E. Nerazik, *Raskopki Yakke-Parsana* (The excavations at Yakka-Parsan), *Materialy Khorezmskoi Ekspeditsii 7*, Moscow, 1963.

- V. A. Shishkin, *Varakhsha*, Moscow, 1963.

Skulptura i zhivopis drevnego P'andzhikenta (The sculpture and Paintings of ancient Panjikant), Moscow, 1959.

- A. P. Vasil'ev, "Sogdiiskii zamok na gore Mug" (the Sogdian castle on Mount Mug), in *Sogdiiskii sbornik*, Leningrad, 1934, pp. 18-32.

- Yu. Yakubov, *Pargar v VII-VIII vekakh nashei eri* (Pargar in the 7th-8th centuries of our era), Dushanbe, 1979.

- *Zhivopis drevnego P'an-dzhikenta* (Paintings of ancient Panjikant), Moscow, 1954.

فصل هفتم

پوشاک طوایف ایرانی مقیم استپ‌های دریای سیاه و قفقاز

س.ا. یاتسنکو

(S.A. Yatsenko)

بیشترین توجه کسانی که در مورد ایرانیان مقیم استپ‌های شرقی اروپا مطالعه کرده‌اند، بر روی سریند و خفتانهای اشرافیت، متمرکز است. همان طور که از جزئیات نقوش برجای مانده پیداست، تزیینات فراوان و طلایی پوشاک، بیشتر مربوط می‌شود به سیتی‌های اوکراین در قرن چهارم ق.م. و همچنین آلن‌ها^۱ (q.v.) در سده‌های اول و دوم میلادی. یعنی دو دوره‌ای که این مردم چادرنشین در تماس نزدیک با مهاجران یونانی، در اطراف دریای سیاه بوده‌اند.

سیتی‌ها و اقوام وابسته

خاستگاه آسیای مرکزی سیتی‌ها همان طور که هرودوت اشاره کرده است [1] از طریق موارد مشابه در پوشاک سیتی‌های غربی و نیز سکا‌های^۲ «هئومه‌ورگا»^۳ و «تیگراکسودا»^۴، و همچنین

1. Alans.

2. Saka.

3. haumavargā.

4. tigraxaudā. (سکا‌های آن سوی آبها)

بلخی‌ها و سغدی‌های سده‌های ۴-۶ ق.م. قابل اثبات است (نک. فصول دوم، پنجم و ششم). لباسهای گوناگون مردانه سیتی‌های غربی که هر یک متعلق به یکی از گروههای سه‌گانه جمعیت آنهاست («سیتی‌های دریاری»، «چادرنشینان» و «کشاورزان» [2])؛ تنها از طریق نحوه تزئین شلوارها و سبک سربندها، در البسه متمایز می‌شوند. نمونه‌های مشابه با پوشاک آسیای مرکزی، صرفاً در میان «سیتی‌های دریاری» یعنی شرقی‌ترین و با نفوذترین گروه (که در شرق کریمه و سواحل شمالی دریای آزوف^۱ متمرکز بودند)، یافت شده است.

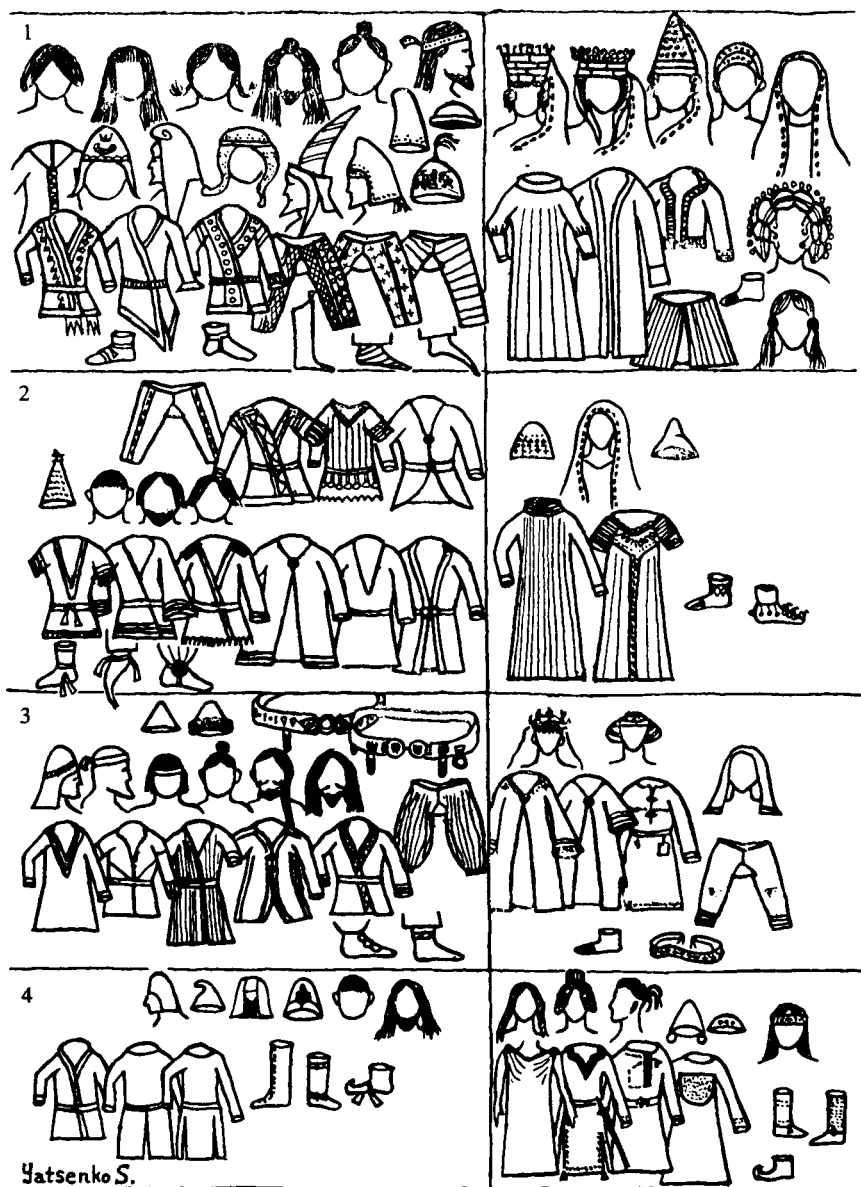
هم مردان و هم زنان خفتناهایی جلو باز (*Kurta*)، شلوار و تونیکی یقه‌گرد و جلو باز با چاکهایی در پهلو که جهت سوارکاری مناسب بوده است، به تن می‌کردند. خفتان سیتی‌ها از دو قطعه پارچه که در شانها، پهلوها و لبه‌ها به هم دوخته می‌شد، شکل می‌گرفت. این خفتان از جلو معمولاً بسته نمی‌شد، اما گریبانش روی هم و در سمت چپ قرار می‌گرفت. در نوع خاصی، لبه خفتان به دو رأس عمودی در جلو ختم می‌شد. خفتان احتمالاً از پارچهٔ پشمی، بافته‌های کنفی، پوست گوزن و یا نمذ ضخیم، درست می‌شد. در قرن اول میلادی، ابریشم رومی به کار می‌رفت و در قرن چهارم میلادی، کتان مرسوم شد. گریبان و لبه‌ها اغلب با منگوله، ردیفی از پلاکها یا منجوقهای طلایی و پس از آشنایی با ابریشم، نوارهای زریفت ابریشمی، تزئین می‌شد. گاهی خفتانها و گاه شلوار با نوارهای باریکی از پارچه آجیده می‌شد. قبا‌های زمستانی (یونانی: *Sisima*) از پوست گوسفند و یا پوست نوعی موش صحرائی ساخته می‌شد و با خز روباه، سمور و بیدستر، آراسته می‌گردید. در سده‌های اول و دوم ق.م. سبک بستن خفتان در شانها با استفاده از نوعی ابزار^۲ باب شد. چکمه‌های بلند با نوارهایی که دور ساقها پیچیده می‌شدند، بسته شده و کفشها از یک یا دو قطعه چرم که با بند بسته می‌شد، دوخته می‌شدند. دیگر مشخصهٔ سیتی‌ها، گرهی کوچک در مرکز و جلوی سر و یک جفت طرهٔ حلقه شده بود که در یک یا دو طرف صورت قرار می‌گرفت.

نقوش اشراف بیشتر از روی شکل خاص سربندها و زیورآلاتی مثل گردنبندهای تابیده، دستبندها و کمربندهای ساخته شده از طلا یا کاملاً تزئین شده با آن، قابل شناسایی است. نقشهای تزئینی مورد علاقه عبارت بودند از صحنه‌های نبرد حیوانات، هیولاهای شستونی^۳ و «درخت زندگی». «سیتی‌های دریاری»، سربندهای نیمکره‌ای زرانمود شده که با مضامین اسطوره‌ای آراسته می‌شد، به سر می‌گذاشتند. رنگ قرمز مخصوص اشرافیت نظامی بود و در تمام اجزای پوشاک جنگجویان به چشم می‌خورد.

1. Azov.

2. fibulae.

3. chthonic.



تصویر XXXV - البسهٔ سیتی‌ها و اقوام ایرانی وابسته واقع در استپ‌های دریای سیاه و قفقاز. ۱ = سیتی‌های قرن چهارم پیش از میلاد. ۲ = سارمانی‌های قرن سوم تا اول پیش از میلاد. ۳ = آلان - «سیتی»‌های قرن اول و دوم میلادی. ۴ = آلان - «ماسازت»‌های قرن دوم و چهارم میلادی.

معمولترین سربند زنان سیتی عبارت بود از قالبی سفت که به وسیلهٔ پلاکهای طلایی و مزین به نقش مایه‌های تصویری پوشانده می‌شد. این «کالاتوز^۱ سیتیانی» (یونانی: *Kalathos*) نوعی سبد به شکل گلدان که روی سر می‌گذاشتند، و نیم تاج و سربندی مخروطی و بلند، همواره همراه با یک روسری لخت با آویزهایی طلایی در شقیقه‌ها، پوشیده می‌شد. دامنی بلند و جلو باز نیز مرسوم بود. نوع غیر معمول ردا، کندیز (q.v.) بود که در داشتن آستینهای گشاد و عریض با نوع ایرانی آن، تفاوت داشته است.

از اوان نوزادی، پوشاک کودکان توسط منجوقها و پلاکهای طلایی پوشیده شده و تعداد زیادی تعویذ به لباسشان وصل می‌شد. مرده نیز در تن پوشهای تشریفاتی جدیدی، دفن می‌گردید. در گور برخی زنان اشرافی، دو تا چهار دست لباس کامل تشریفاتی جهت اعمال عبادی گوناگون، یافت شده است.

در سده‌های ۴-۵ ق. م. سبکهای سیتی‌ها بر پوشش اشرافی قبایل ساکن جنگلها و نواحی استپی اوکراین، همچون مایوت‌ها^۲ [3] در منطقهٔ کوبان^۳، تأثیر بسزایی داشته است.

سارماتی‌ها و اقوام وابسته

هم «سارماتی‌های^۴ قدیمی» (از آخر قرن چهارم ق. م. تا اواسط قرن اول میلادی) و هم «سارماتی‌های جدید» (از اواسط قرن دوم میلادی تا آخر قرن چهارم میلادی) با ماساژت‌ها^۵ و داهه‌ها^۶ (q.v.) در سواحل شرقی دریای خزر خویشاوند بودند. در طی این دوران، اجزای لباس، مشابه پوشاک سیتی‌ها، و نیز تا حدودی پارت‌ها و بلخی‌های باستان بود که به طور گسترده‌ای رواج داشتند. قبا‌های کوتاه، خفتانهای جلو باز، شلوارهای گشاد و سربندهایی با یک یا دو صفحه بر روی پیشانی، از جمله آنهاست. سارماتی‌ها گاهی نیز لباسهای حاضر و آماده را از تجار یونانی می‌خریدند [4]. سارماتی‌های جدید، چکمه‌های بلند و ساق‌پیچهای چرمی و کفشهای پنجه برگشته یا چکمه‌های نم‌دی بلند می‌پوشیدند. در پایان قرن دوم میلادی، پیراهنی بی‌آستین که در هر شانیه با ابرازی^۷ خاص بسته می‌شد، توسط زنان پوشیده می‌شد. هم زنان و هم مردان، بدن خود را خالکوبی می‌کردند [5] و کودکان نیز در دوران نوزادی خالکوبی می‌شدند [6]. رگه‌هایی از رنگ قرمز از اجساد زنانه در چندین حفاری به دست آمده است.

1. calathos.

2. Maeotae.

3. Kuban.

4. Sarmatians.

5. Massagetae.

6. Dahae.

7. fibulae.

در همان زمان امواج متعددی از تازه‌واردان از قلب آسیای مرکزی، سرازیر شدند. ایشان همانهایی هستند که نویسندگان باستان از آنها به عنوان آلن‌ها (q.v.) نام برده‌اند و نباید آنها را با سارماتی‌ها اشتباه کرد. گروه اول به رهبری فردی به نام آناوسی^۱ در امتداد رودخانه کوبان در آغاز قرن اول پیش از میلاد، ساکن شدند، و به دنبال آنها آلانو-سیتی‌ها^۲ در قرن اول و ابتدای قرن دوم میلادی در قسمت سفلی دُن^۳، مستقر شدند. گروه‌های کوچک بعدی به هون‌ها^۴ پیوستند که از اقوام کوه‌های سایان^۵ و آلتای^۶ بوده و یوژی‌های^۷ بلخ نیز [7] در نواحی غربی تر قرار گرفتند.

اجزای مشترکی در پوشاک این چهار جمعیت مهاجر دیده می‌شود. مردان پیراهنی دوخته‌شده از پارچه‌ای یک‌تکه، با یقه‌ای بزرگ و مثلثی شکل و نیز خفتانی سنتی و جلو باز که ظاهراً با پوششی از رشته‌های منجوق دار طلایی بر روی تسمه‌های چرمی، تکه‌دوزی شده بود، می‌پوشیدند. ردا در شانه راست بسته می‌شد. زنان پیراهنی تا زیر زانو با آستینهای بلند و باریک و چاکلی در روی سینه‌ها، شلوارهای حجیم آراسته با ردیفهای عمودی منجوق و بالاپوشهایی در اندازه‌های مختلف، بر تن می‌کردند. بر خلاف مردان، آنها ردایشان را در سمت چپ می‌بستند. این جامه، جیب نداشت و اشیا از کمر بند و در غلافهایی ویژه، آویزان می‌شدند. موها معمولاً به صورت دو گیس بافته، آراسته می‌شد.

شکل لباس سارماتی‌ها و آلن‌ها و سبک کلی آرایش آنها، تأثیر بسزایی بر همسایگانشان، نظیر یونانیان، مایوت‌ها و سیتی‌های جدید داشته است. رد آن را می‌توان در تمام طبقات اجتماعی دنبال کرد. برخی جنبه‌های این پوشاک، توسط آلن‌ها در سده‌های میانی و اخلافشان یعنی اوست‌های^۸ جدید، حفظ شده بود.

پی‌نوشتها

[1]. 4.11.

[2]. [georgoi]. Strabo, 7. 4, 6. 11. 2; cf. CIMMERIANS.

[3]. Strabo 5. 195, 5. 201.

[4]. Strabo, 11. 2.3.

1. Anavsi.

2. Alano-Scythians.

3. Don.

4. Huns.

5. Sayan.

6. Altai.

7. Yuezhi.

8. Ossetes.

[5]. Pliny, *Hiotoria. Naturalis* 22.2.

[6]. Sextus.Empiricus, 3.202.

CHINESE-IRANIAN RELATIONS i, IN PRE ISLAMIC TIMES. نك. مدخل .v

مآخذ

- E. V. Cernenko, *The Scythians 700-300 B. C.*, London, 1983.

- M. B. Gorelik, "Ketnicheskoj identifikatsii personazhej, izobrazhennikh na predmetakh Amydar'inskogo klada" (On the ethnic identification of the personages depicted on objects from the "Oxus treasure"), in V. G. Lukonin, ed., *Khudozhestvennie pamyatniki i problemi kul'turi Vostoka* (Artistic monuments and problems in the culture of the east), Leningrad, 1985, pp. 36-46.

- L. S. Klochko, "Skifskie nalobnye ukrasheniya" (Scythian forehead ornaments), in V. D. Baran, ed., *Novye pamyatniki drevnej i srednevekovoj khudozhestvennoj kul'turi* (New monuments of ancient and medieval artistic culture), Kiev, 1983, pp. 37-58.

- T. V. Miroshina, "Skifskie kalafi" (The Scythian calathos), *Sovetskaya Arkheologiya*, 1980/1, pp. 30-45.

- Idem, "Nekotorye tipy skifskikh zhenskikh golovnykh uborov IV-III vv. do n.e." (Some types of Scythian women's headdress in the 4th-3rd centuries B.C.E.), *Sovetskaya Arkheologiya*, 1981/4, pp. 46-69.

- S. A. Yatsenko, "O drevnikh prototipakh muzhskoj plechevoj odezhdii Osetin" (The ancient prototypes of the Ossetic men's shoulder garment), in V. A. Kyznetsov, ed., *Arkheologiya i traditsionnaya etnografiya Severnoj Osetii* (Archeology and traditional ethnography of the Northern Ossetes), Ordzhonikidze, 1985, pp. 25-36.

- Idem "Diademy stepnikh kochevnikov Vostochnoj Evrope v sarmatskuyu epokhu" (Diadema of the steppe nomads in eastern Europe in the Sarmatian period), in *Kratkie soobshcheniya Instituta arkheologii Akademii nauk SSSR* (Moscow) 186, 1986, pp. 14-20.

- Idem, "K rekonstruktsii zhenskoj plechevoj odezhdii Sarmatii" (On the reconstruction of the female shoulder garment of the Sarmations), *Sovetskaya Arkheologiya* 1987/3, pp. 166-76.

فصل هشتم

پوشاک در ایران از استیلای عرب تا تهاجم مغول

السی ه. پک

(Elsie H. Peck)

دورهٔ امویان (۴۱-۱۳۲ق. / ۶۶۱-۷۵۰م.)

تحقیقات در زمینهٔ پوشاک دورهٔ امویّه به علّت فقدان آثار به جای مانده، با مشکل روبه‌رو است. وانگهی بسیاری از آنچه که باقی است، صرفاً نمادین بوده و بیانگر آنچه که حقیقتاً پوشیده می‌شده، نیست. فی‌المثل تمام کسانی که در نقّاشی دیواری «فُصیرِ عَمْرَه» در اردن متعلّق به قرن ۲ق. / ۸م. به نام «شاهان جهان» نامیده شده‌اند، ردهای بیزانسی به تن کرده‌اند [1]. به همین نحو، کنده‌کاریهای گچی واقع در چال ترخان عشق‌آباد نزدیک ری^۱، متعلّق به همان زمان، شاهی را در حال شکار گراز، در جامهٔ تمام رسمی ساسانی به تصویر کشیده [2] و احتمالاً لباس شاهزادگان آن دوره را دقیقاً نشان نمی‌دهد، بلکه به احتمال زیاد بیانگر پذیرش همه‌جانبهٔ نمادهای اقتدار ساسانیان می‌باشد.

مع‌هذا شواهدی هست مبنی بر آنکه از شیوهٔ پوشش اواخر دوران ساسانیان در ایران برای مدّت زمانی پس از ورود اسلام، کماکان استفاده می‌شد. برای مثال لباس بهرام گور در یک

1. Ray.

حجاری در همان جا، احتمالاً بیانگر جامه مردی از طبقات بالای اجتماع می باشد که شامل تونیک است صاف و چسبان همراه با کمربندی مرصع در ناحیه کمر، دامنی گشاد تا پایین زانو با لبه ای آراسته به زیورآلات و آستینهایی کپک که به سرآستینهایی مدور یا دستبندهایی در ناحیه میج ختم گردیده و روی شلواری صاف که با مروارید تزیین شده، قرار گرفته است [3]. دبوره تامپسون^۱ این جامه را با آنچه که خسرو پرویز دوم (۵۹۱-۶۲۸ م.) در حجاریهای تحلیف و شکار گراز واقع در طاق بستان (نک. فصل چهارم) پوشیده، مقایسه می کند. نبود سگک میانی در جلو لباس، دقیقاً مشابه ردای موجود در صحنه تحلیف و نیز لباسهای درباریان در حجاری شکار گراز می باشد [4]. خفتانهای سفت و چسبان آراسته (رداهای کاملاً مرتین بلند و ضخیم با آستینهای بلند و کمربند) و شلواری صاف، تنها در دوره ساسانیان، در قرن هفتم میلادی ظاهر شد و تا دوره های پس از آن نیز ادامه یافت. این موضوع در حجاریهای طاق بستان و ظروف نقره ای منسوب به سده های اول و دوم ق. / هفتم و هشتم م.، دیده می شود [5]. کلاهی پهن با نواری منجوق دار که بهرام گور می پوشید، نظیر کلاههایی است که شاه و برخی درباریان در حجاری شکار گراز سر کرده اند [6]؛ و همان طور که پروندس هارپر^۲ متذکر شده، این کلاه که مشخصه لباس ساسانیان نیست، ممکن است توسط خسرو دوم معرفی شده باشد، چرا که در نقش سگه های او، در ترکیب سربندهای سلطنتی اش به چشم می خورد [7].

به نظر می رسد که تمایل به خفتانهای کاملاً آراسته، در سراسر قلمرو امویان، گسترش داشته است. بقایای پیکره گچی معروف به «خلیفه ایستاده» مربوط به کاخ ناتمام خرباط المفسر در قرن دوم ق. / هشتم م.، واقع در شمال اریکو^۳، که احتمالاً طی خلافت هشام ساخته شده (دوره حکومت ۱۰۵-۲۵ ق. / ۷۲۴-۴۳ م.)، تن پوشی صاف و چسبان با دامنی گشاد و آستینهایی باریک را نشان می دهد که با کمربندی مرصع بسته شده و روی شلواری پف دار و چکمه هایی نرم قرار گرفته است (تصویر XXXVI) [8]. نحوه بستن تن پوش با یک سگک میانی، بالا پوش پادشاه را در حجاری شکار گراز واقع در طاق بستان به خاطر می آورد که در آنجا با شلواری حجیم پوشیده شده است [9]. این نوع بالا پوش ضخیم تاریخچه ای طولانی در ایران دارد (نک. فصل پنجم). گرچه این بالا پوش در اوایل دوران ساسانی پوشیده شده [10] اما شکل آن در خرباط المفسر بیشتر شبیه نقوش اواخر دوره ساسانیان در طاق بستان است که دقیقاً مشابه تن پوشهای منقش در دیوار نگاره ها و مجسمه های سده های ۵-۸ میلادی در آسیای مرکزی و مناطقی از افغانستان مثل

1. Deborah Thompson.

2. Prudence Harper.

3. Jericho.

بامیان (q.v.)، قیزیل، بلالیک تپه^۱، فندوز (فندوقستان) و پنجیکنت می باشد (نک). فصول پنجم و ششم [11]. بالاتنه باقیمانده از مجسمه خلیفه ایستاده به قدری هست که بتوان حدس زد این بالاپوش از روی سینه به صورت مورب از سمت راست به چپ، بسته می شده است. این گونه بستن بالاپوش، تونیکهای قرن چهارم و اوایل قرن سوم ق. م. و نیمته‌های پیدا شده در نواحی سبیریایی و پازیریک را به یاد می آورد؛ همچون برخی موارد نادر در زمان پارت‌ها و ساسانیان (نک). فصول سوم و چهارم). خفتانی که توسط خلیفه ایستاده پوشیده شده احتمالاً زیانه‌هایی در گریبان، مشابه تن پوشهای موجود در گچ‌بریهای کوچکتر خراباط‌المفجر داشته است [12]. این ویژگی بیشتر با خفتانهای آسیای مرکزی مرتبط است، تا آنچه در طاق بستان به تصویر کشیده شده. سگک، لبه‌ها و چاکهای عمودی در طرفین دامن به وسیله مروراید تزئین شده و لبه‌های دو طرف نسبتاً تیز می شد. شکل دامن و چاکهایش که مناسب بالاپوش سوارکاری بوده، در نقوش اواخر دوره ساسانی و پس از آن، شناخته شده بود [13]. شلوارهای گشاد که در مچها جمع می شدند، نشان از شیوه پوشش ساسانی که از زمان پارت‌ها و کوشانیان، در قرن دوم ق. م. تداوم داشته، دارد.



تصویر XXXVI - «خلیفه ایستاده»، گچبری ورودی ایوان منتهی به تالار مدعوین واقع در قصر خراباط‌المفجر. حدود ۱۰۵ - ۵۲ ق. / ۷۲۴ - ۴۳ م. عکس از روی: Ettinghausen, 1972, pl. XXII

لباس «خلیفه ایستاده» که به نظر می‌رسد از مدل‌های ساسانی و آسیای مرکزی الهام گرفته، مشابه خفتانی است از جنس ابریشم و به رنگ سبز یا آستر خز که با نقش سیمرغ (موجود افسانه‌ای که عموماً در هنر آن دوره به تصویر کشیده می‌شد و ترکیبی بود از هیکل چهارپایان با بالها و دم‌های طاووسی شکل) تزیین شده است. این خفتان متعلق به اواخر قرن ۲ ق.م/۸. و اوایل قرن ۳ ق.م/۹. است که در ناحیه «موشچو وایا بالکا»^۱ در شمال غربی قفقاز از زیر خاک به دست آمده است، و هم‌اکنون در موزه ارمیتاژ لنینگراد قرار دارد [14] احتمالاً روی این خفتان کمر قرار گرفته و روی یک تونیک نازکتر، شلوار و کفشهای چرمی نرم، پوشیده می‌شده است [15]. این کشف نه تنها شواهدی را در مورد ساختار خفتانهای اولیه، بلکه نحوه بستن آنها به دست می‌دهد. گریبان این خفتان که بیشتر عمودی است تا مورب، از راست به چپ با زبانه‌هایی کوچک، و به شیوه ایرانی مثل نقوش خریباط‌المفجر بسته می‌شد (شکل ۱۷). ا. اورشلیم کایا^۲ [16] اشاره کرده که تن‌پوشهای چینی که در جهت عکس پیچیده می‌شد و گریبانش در سمت چپ قرار می‌گرفت، مشخصه بربرها^۳ بوده است. بالاپوش به صورت قرینه توسط سه یا چهار جفت بند به تگه پارچه‌ای تزیینی^۴ در سمت راست، بسته می‌شد. پوششی برای دگمه‌ها و نیز جادگمه‌ایهایی به منظور همسان ساختن مجموعه دگمه‌های تگه تزیینی سمت چپ نیز وجود داشت. دگمه‌ای مخفی کمر آن را محکم می‌کرد، اما دامن گشاد که از چندین تگه پارچه تشکیل شده بود، در جلو بسته نمی‌شد و به جهت سهولت در حرکت، چاکهایی در طرفین داشت. اورشلیم کایا [17] شکل و تزیینات این تن‌پوش را به خفتانهای سلطنتی نشان داده شده در حجاری شکار گراز در طاقستان و نمونه‌های موجود در آسیای مرکزی نسبت می‌دهد. تنها اختلاف آن، آستینهای گشاد بود که جداگانه تهیه و به جاستینی تن‌پوش دوخته می‌شد. سالمترین این تن‌پوشهای مردانه که از موشچو وایا بالکا بر جای مانده، این حدس را ایجاد می‌کند که آستینها عموماً از دستها بلندتر بوده است. هرچند که از لحاظ دوخت، مشابه خفتان «سیمرغ» بودند و از پارچه‌های نامرغوب و آسترهایی از بریده‌های ابریشم و یا کرپاس، دوخته شده‌اند.

استمرار اسلوب پوشاک ساسانیان در طی خلافت امویان با استناد به نقش گچبری شده حاکمی واقع در قصر «الحیرالغربی» در سوریه، که احتمالاً آن نیز متعلق به دوره هشام می‌باشد، مشخص می‌گردد. یک تونیک که از جلو تا پایین و در حاشیه‌ها با ردیفی از مروارید و در زانو‌ها با گل آذینهایی، تزیین شده، روی شلواری حجیم قرار می‌گیرد که با چند ردیف از زیورآلات از

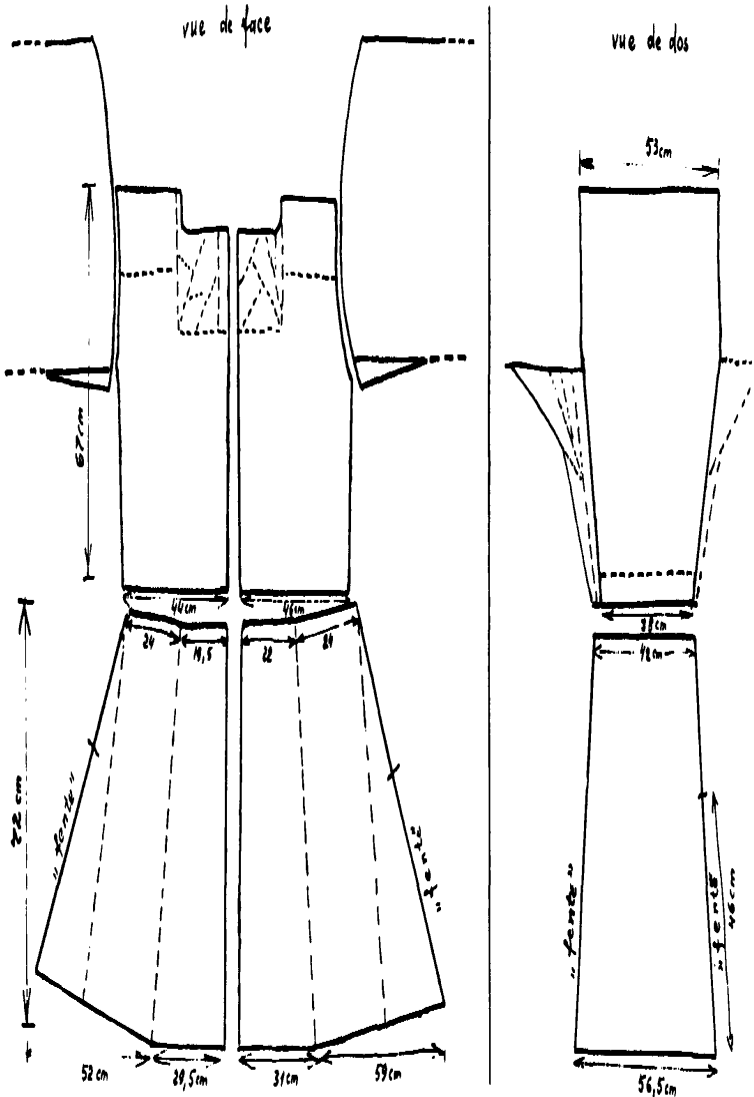
1. Moshchevaya Balka.

2. A. Jeroussalimskaja.

3. barbarians.

4. Panel

قسمت جلو تا پایین آراسته شده است [۱۸]. لبه تورنیک در طرفین احتمالاً به واسطه نوارهایی



شکل ۱۷. طرحی از نحوه برش «خفتان سیمرغ» به دست آمده از مقبره‌ای در Moshchevaya Balka، قرن هشتم و نهم میلادی.

از روی: Jeroussalimskaja, pl. XIII fig. 17

محدود شده و به صورت حاشیه‌هایی در دو طرف تن‌پوش، نشان داده شده است [19]. این جزئیات، دامن پیش‌بنددار ساسانیان را که اولین بار در حجاریهای قرن چهارم میلادی در طاق بستان دیده شد و همچنین تصاویر منقور بر آثار فلزی ایرانی در طی قرن ۲ ق.م/۸. را در خاطر زنده می‌کند [20]. سبک ساسانیان در اصل باید از پوشاک پارت‌ها اقتباس و باب شده باشد، چرا که تونیک بلند مناسب سوارکاری بود (نک. فصل چهارم). شلوارهای مرصع نیز توسط ساسانیان از سبکهای مرسوم پارتی و پالمیری گرفته شده بود [21]. سربند گچبری موجود در قصر الحیر الغربی، توسط دانیل شلومبرژه [22] به صورت یک کلاه پهن با پیشانی‌بندی فلزی که محافظ جواهری است مرکزی، با یک جفت بال در کنارش توصیف شده است. این شکل، کلاههای نقش بسته در حجاری شکارگراز طاق بستان و نیز حجاری «بهرام‌گور» در چال ترخان عشق‌آباد را به یاد می‌آورد؛ اما بالها از تاجهای سلطنتی ساسانی اقتباس شده‌اند.

اندک تصاویری از مردان غیر درباری در دوره امویان بر جای مانده، اما آنچه مربوط به اواخر قرن ۲ ق.م/۸. بوده و از موشچو و ایابالکا در شمال غربی قفقاز به دست آمده است، شواهدی به دست می‌دهد مبنی بر اینکه مردان طبقات پایین‌تر اجتماع، احتمالاً تن‌پوشایی نظیر حکامشان، می‌پوشیدند [23]. در گچبریهای دیگری از خراباط‌المفجر، سوارکاران دون مرتبه، تونیکهای سفت بر روی شلوارهای پف‌دار که داخل چکمه‌ها می‌شد، به تن کرده‌اند و این جامه کاملاً شبیه لباس «خلیفه ایستاده» است [24]. چکمه‌های ساده، بارزترین تصویر ارائه شده از پوشاک امویان می‌باشد، هرچند که در چال ترخان عشق‌آباد، نمونه‌ای از یک چکمه با پنجه‌ای برگشته به بالا، دیده می‌شود [25]. تصاویری از افراد طبقات پایین اجتماع در نقاشیهای قُصیر عمره دیده می‌شود که پاها و ساقهایشان برهنه است و تونیکهای ساده آستین کوتاه یا آستین بلند، پوشیده‌اند [26]. این تونیک‌ها در اصل از کیتون یونانی اقتباس شده و با کمربندی محکم کشیده شده و چین می‌خورد، که تونیکهای پوشیده شده ملازمان منقوش در حجاری گراز طاق بستان را به یاد می‌آورد؛ که آن نیز، احتمالاً اقتباسی است از تن‌پوشهای ملازمان منقوش در حجاریهای پالمیری [27]. پیکرهای مردان در حال شکار بر روی اسب و یا در حین سلاخی گورخرها، ملتس به رداهای بلندتری است با آستینهای گشاد و لبه‌های برگردانده شده جهت آزادی بیشتر در حرکت [28]. این لباسهای بدون کفش یا چکمه، ظاهراً منعکس‌کننده رسوم هلنی هستند تا ساسانی. لباسهای آراسته‌تر توسط دو چتربان خلیفه، در دو سوی مسندش پوشیده شده است [29]. آنها کفشهای نرم، رداهایی بلند با یقه‌های منجوق‌دار و عباهایی با آسترهای

پرنقش و نگار، به تن دارند.

این لباس کاملاً شبیه لباس نی نوازِ منقّش در تالار راه پله‌های قصر الحیرالغربی است [30] که در آن نامبرده شلواری حجیم و فرو شده در داخل چکمه پوشیده است که در زیر یک خفتان مخملی بلند آستین تنگ که با کمر بند بسته شده، قرار دارد. سرآستینها و یقه قرمز رنگ یک تونیک از زیر پیداست و روی تمامی اینها، ردایی قرمز و پشت‌نما پوشیده است. روبانهای برافراشته و شال‌گردنی جواهر نشان، لباس را کامل می‌کند [31]. شلومبرژه [32] عقیده دارد که این لباس بیانگر اسلوب ساسانی است که در حجاریهای طاق بستان و بر روی ظروف نقره دیده می‌شود؛ هر چند که در آثار هنری ساسانی، فقط شخصیت‌های مقدّس و سلطنتی، ملبّس به ردا نشان داده شده‌اند (نک. فصل چهارم). تن‌پوشهای مزین پوشیده شده توسط چتربانان در نقاشی قُصیر عمّره و نیز نی نواز قصر الحیرالغربی، احتمالاً در میان زنان و مردان پایین‌رتبه، پس از انقراض سلسله ساسانیان، اشاعه داشته است.

واضح‌ترین نقاشی تالار قصر الحیرالغربی، یک شکارچی را نشان می‌دهد که تونیکی چسبان با آستینهای بلند شبیه آنچه که در حجاری بهرام گور دیده می‌شود به تن کرده است؛ با این تفاوت که از زیر کمر به منظور نشان دادن شلوار فرو شده در چکمه، باز می‌باشد [33]. شکل ردای او به سبک ساسانیان است و همچنین روبانهای گره‌دار و برافراشته در پشت سر و شال مرصع آویزان با کمر بندی احتمالاً چرمی، دیده می‌شود. از آنجا که شکار یک تفریح از برای خاندان سلطنتی بوده است، چه بسا این تصویر متعلّق به یک شخصیت سلطنتی باشد.

تصاویر باقی مانده از لباس زنان در دوره امویان حتّی از لباس مردان هم کمتر است. در گچبری «بهرام گور و آزاده» واقع در چال‌ترخان عشق‌آباد، دختر برده ملبّس به تونیکی تنگ و چسبان با گردن‌بند، دست‌بند یا سرآستینهای حلقوی، شلواری حجیم و دمپاییهایی کوچک، نشان داده شده است. لباس پرچین و شکن وی، حکایت از پارچه‌ای نرم و بدن‌نما دارد، برخلاف جنس سفّت خفتان بهرام گور. بی‌تردید هنوز تمایل به پوشیدن ردهای تنگ، چسبان و تن‌نما بوده است، درست مثل دوره ساسانیان که در تصاویر ملکه‌ها و الهگان نقش بسته بر حجاریها و دختران رفاص منقّش بر ظروف نقره‌ای دیده می‌شود [34]. پوشیدن شلوار توسط زنان در دوران ساسانیان معلوم نشده است، گرچه در اوایل دوره اسلامی، به تبعیت از پوشاک مردان باید معمول شده باشد. زنان شلوارپوش، روی بشقابهای نقره‌ای پس از دوره ساسانیان، به تصویر کشیده شده‌اند [35].

جامه‌ای کاملتر تقریباً متعلّق به همان دوران، در تصویر زنی بریط نواز در نقاشی موجود در

تالار قصر الحیرالغربی، نمایان است که شامل ردایی است سفید و بلند با آستینهای باریک و یک رودامنی کوتاه که بر روی تونیکی سبز و بلندتر پوشیده شده است. این جامه را شنلی مخمل و کفشهایی نرم کامل می‌کند [36]. لباس اصلی، یادآور نمونه‌های ساسانی است [37]. ردای بلند و دامنه‌های متعدّد که تازه مد شده بود نیز توسط زنان نوازنده، حک شده بر بشقابی متعلّق به عصر پس از ساسانیان، واقع در موزه ارمیتاژ به چشم می‌خورد [38].

سربند یک زن که روی قطعه‌ای باقیمانده از نقاشی دیواری قصر الحیرالغربی دیده می‌شود، شامل دستاری است پارچه‌ای و کوتاه که با پارچه‌ای دراز دور تا دور صورت پیچیده شده است، که می‌توانست در موقع لزوم نقش حجاب را ایفا کند [39]. یافتن نمونه‌های مشابه و قدیمی‌ترین دستار به علت کمبود تصاویر زنان ساسانی، بجز ملکه‌ها و الهگان، مشکل است. به نظر می‌رسد که دو چنگ‌نواز واقع در حجاری شکارگراز، دستارهای لطیفی به سر کرده باشند، ولی آسیبی که به سطح این نقوش رسیده، جزئیات آن را از بین برده است (نک. فصل چهارم و تصاویر XXI و XXII) [40]. دستار پیچانده شده یا عمامه (نک. مدخل عمامه واقع در ضمیمه ۵) به سربند مشخصه مردان در جهان اسلام مبدّل شده و این نشان می‌دهد که حتّی در اوایل دوره امویان نیز به کار برده می‌شده است [41].

در دیوار نگاره‌های قُصیرِ عمره، پیکر زنان به صورتهای مختلف پوشیده و یا لُخت کشیده شده است. یک زن نی‌نواز تن‌پوشی آستین‌بلند با طرحهای گلدار، لوزوی و پنج‌برگی به تن دارد [42] که نشانگر سنت آراستن تن‌پوشهای زنانه در اواخر و پس از دوره ساسانیان می‌باشد [43]. رقاصه‌ها یا آراسته به زیورآلات فراوان اما برهنه نشان داده شده‌اند [43] و یا ملبّس به بلوزهای لُخت یا پیراهنهای بلند کمردار و بی‌آستین همراه با رودامنی کوتاه، به تصویر کشیده شده‌اند؛ که هر دو جامه، بیانگر پوشاکی دیرینه است [44]. اندام «فورتونا»^۱ نیز ملبّس به شیوه‌ای است هلنی، یعنی ردایی لُخت و یک روبنده که روی سرش کشیده شده [45] و این در حالی است که الهه «باکانت»^۲ به صورت برهنه در ناحیه کمر، اما آراسته به گردن‌آویز، کمربند و دستبند، به تصویر کشیده شده است [46]. چنین البسه و سوسه‌انگیزی در سایر نقوش درباریان و رقاصان دوره اموی تکرار شده است. گچبریه‌های کاخ خرباط‌المفجر و قصر الحیرالغربی، تصاویر برهنه در ناحیه کمر را همراه با آویزهای تابیده پر زرق و برق، دستبندها، مچ‌بندها و گل‌سرها به نمایش می‌گذارند. دامنه‌ها در ناحیه باسن با یک نوار تابیده، به منزله کمربند، بسته شده و دارای نقوش مفصلی است که یا چین خورده یا مثل لُنگ به دور بدن پیچانده شده است [47]. هرچند که هیچ‌یک از این نقوش

1. Fortuna.

2. bacchante.

در مجسمه‌های ایرانی آن دوره باقی نمانده است، اما شلومیرزه [48] آنها را با اشیای نقره‌ای دوره ساسانی و پس از آن مقایسه می‌کند. بی‌شک آنها رقاچه‌های آراسته به زیورآلات را که یا برهنه بوده یا با ردهایی تن‌نما و چسبان، روی بعضی از ظروف نمایش داده شده‌اند، تداعی می‌کند [49]. اما سبک دامن آنها در نقوش ساسانی دیده نشده و به نظر می‌رسد که مخصوص دوره اموی و اوایل عباسیان باشد. در زمانهای بعدی، رقاصان در لباسهای معقولتری نمایش داده شدند، مگر استثناهایی چون تصویر یک رقاچه لُخت در یک نقاشی (از دوره مصر فاطمیّه، احتمالاً قرن ۶ق./۱۲م.) [50].

از قرار معلوم در دوران خلافت امویان، بخش وسیعی از لباسهای مردانه و زنانه از اسلوب ساسانیان و ادوار پس از آن و همچنین آسیای مرکزی اقتباس می‌شدند، با این حال مقولات جدیدی نظیر شلوار و دامنهای مرکب زنانه نیز پدید آمدند. لباس حکام در مجسمه‌های به دست آمده از قصر الحیرالغریبی و کاخ خرباط‌المفجر، نوعی اقتباس از جنبه‌های قدرت و اقتدار امپراتوری مغلوب شده را، در ذهن تداعی می‌کند.

اوایل دوره عباسیان (۱۳۲- حدود ۴۲۲ ق./ ۷۴۹-۱۰۳۱ م.)

گرایش‌های موجود در دوره امویان همچنان تا قرون اولیّه حکومت عباسیان البتّه با تحولاتی تدریجی در ایجاد سبکهای جدید ادامه داشت. در قطعاتی از دیوارنگاره‌ها و نیز کوزه‌های سرامیکی شراب، که در کاخ «جوسق الخاقانی» واقع در سامره، در بین النهرین مرکزی (۲۷-۲۱۸ ق./ ۴۲-۸۳۳ م.) یافت شده است، مردان در خفتانی ضخیم و مزین همراه با آستینهای تنگ و کوتاه و لبه‌های تیز در طرفین و نیز شلوارهایی مزین و حجیم که در مچها و بالای چکمه‌هایی ساقه کوتاه جمع می‌شد، ترسیم شده‌اند (تصویر XXXVII). خفتان آستین کوتاهی که سبک جدیدی بود و روی تونیک آستین بلند پوشیده شده است، تداعی‌کننده تن پوشهای مردانه و زنانه منقش در نقاشیهای دیواری قیزیل، احتمالاً طی قرن هفتم میلادی می‌باشد [51]. رنگهای برّاق سبز، قرمز و صورتی، ظاهراً گفته معروف ابوالطیب محمد و شاع (۲۴۶-۳۲۵ ق./ ۸۶۰-۹۳۶ م.) را تصدیق می‌کند که مردان بلندمرتبه می‌باید از رنگهای ناب استفاده کرده و از مایه‌های «زننده» در پوشاکشان، اجتناب ورزند [52]. همراه با خفتان اشراف و جنگجویان منقش در سامره می‌توان کمربندی چرمی را دید که یا دامن‌آویزهایی دارد یا تسمه‌هایی کوتاه از آن آویزانند [53]. این کمربند همچنین در حجاریهای شکار گراز و شکار گوزن در طاق بستان که در اصل سبکی بیگانه و وام گرفته از اقوام چادرنشین بوده، مشاهده می‌گردد [54]. ظاهراً نخستین



تصویر XXXVII - «شکارچی» برگرفته از دیوارنگار یافت‌شده در قصر جوسق‌الخاقانی. شماره.

۲۱۸ - ۲۲۷ ق. / ۸۳۳ - ۴۲ م.

عکس از: Herzfeld, 1927, pl. LXIX

نمونه‌ها از حفاریهای آوارس^۱ در مغولستان و جنوب سیریا، متعلق به قرن ۵-۶ میلادی، به دست آمده است. از طرفی بستن دو کمربند مرسوم بوده که بالایی به عنوان نشانی از مقام اجتماعی و پایینی به منظور آویزان کردن جنگ‌افزارها، به کار گرفته می‌شد [55]. کمربند با دامن‌آویز در آسیای مرکزی و طی سده‌های ۶-۸ میلادی متداول بود و در نقاشیهای دیواری، اشیا و جنگ‌افزارهای کوچک با تسمه‌هایی از کمربند، آویزان شده است [56].

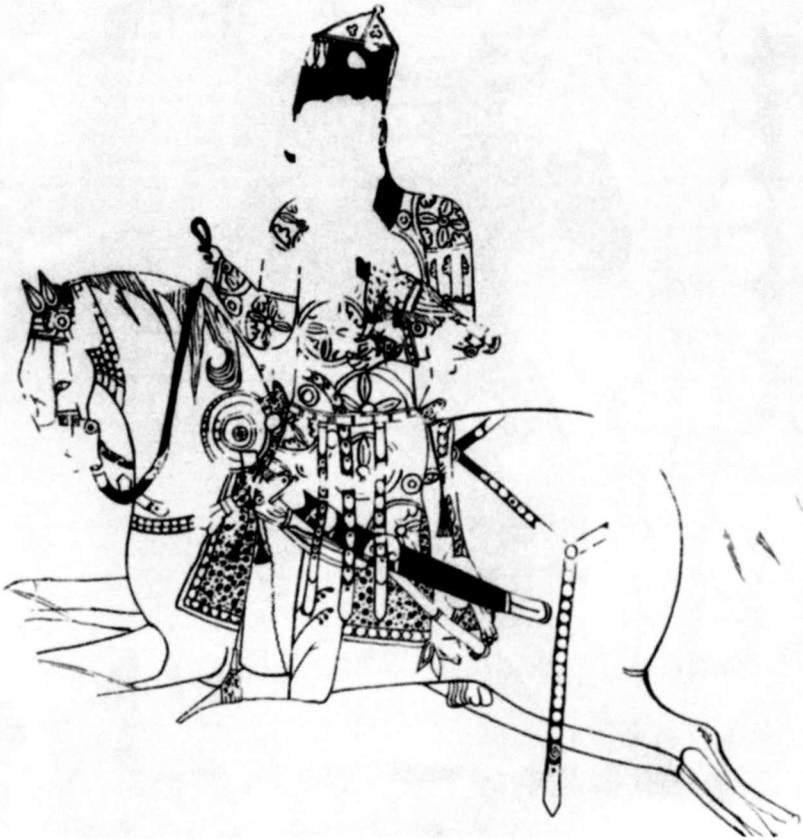
کمربندی با سه آویز بلند که دو شمشیر از آن آویزان است، به طوری که به یک سو منحرف شده، در نقاشی دیواری کاخ سبزپوشان، واقع در نیشابور به چشم می‌خورد (شکل ۱۸) [57]. سوارکاری نیز ملبس به خفتانی است سفت و آراسته، با آستینهای تنگ و شلواری مزین (یا ساق‌پیچهایی که پاشنه‌ها را پوشانیده) همراه با چکمه‌ای بلند و نوک تیز. در بالای آستینهای خفتان، نوارهای «طراز» (سوزن‌دوزی شده) از خط شبه کوفی که مقوله رابیع لباس در اوایل دوره اسلامی است، وجود دارد. چارلز ویلکینسون^۲ اعتقاد دارد که روکشهای ساده و نوشته نشده بازوها که در اوایل قرن ۳ ق.م/۹. در ایران پوشیده می‌شد، درست همان است که در تن پوشهای نقاشیهای دیواری، موسوم به «ایرانیان» تقریباً در دوره بازاکلیک، دیده می‌شود [58]؛ گرچه به احتمال زیاد آنها تصاویر اهدایی از آسیای مرکزی هستند. با آنکه این تناظر بر نفوذ سبکهای آسیای مرکزی در پوشاک ایران تأکید دارد، اما به نظر می‌رسد که روکشهای نوشته شده بازوها یک بدعت ناب اسلامی در پوشاک باشد. طبق نظر ویلکینسون، سربند پوشیده شده توسط سوارکار منقش در سبزپوشان، احتمالاً کلاه خودی است از ابریشم و چرم، که وی آن را در شکل، منحصر به فرد می‌داند [59]. بعد از تصویر سوارکار، تصویری است آسیب دیده ملبس به یک بالاپوش سفت گلدوزی شده که ظاهراً باید همچون یک رودوشی باشد؛ همراه با شلواری حجیم و تزیین شده و نعلین کوچکی مشابه نعلین امویان [60]. سربند، عمامه‌ای است پیازی شکل احتمالاً از ابریشم آراسته، همراه با خطوط شبه کوفی و یک برجستگی ته‌مناری در انتها که سبکی جدید بود و در واقع اشکال ابتدایی سربندهای اسلامی ترسیم شده در نقوش آتی محسوب می‌گردد. تنها قسمت ته‌مناری سربند، نمونه‌هایی مشابه از قبل، در نقاشیهای قرن ۷-۸ م. واقع در پنجیکنت داشته است [61]. با این وصف، احتمالاً عمامه پیش‌زمینه‌هایی در دوره امویان داشته است، مثل کلاهی مخروطی شکل در نقاشی دیواری قُصیر عمه متعلق به اواخر قرن دوم هجری / اوایل قرن هشتم میلادی که پارچه‌ای به دورش پیچانده شده است [62].

سرامیکهای پوشانده شده با چرم گاو از دوره سامانی در نیشابور، که عمدتاً به سده‌های ۳-۴

1. Avars.

2. Charles Wilkinson.

ق. ۱۰۰۹/۱. منتسب هستند نیز گواهی می دهند که تن پوشهای برگرفته از دوران ساسانیان و نیز آسیای مرکزی، در اوایل دوره عباسی در ایران پوشیده می شده است. خفتانهای مردانه مزین، با دامنهای سفت و گریبان موزب (معمولاً از سمت چپ به راست) و زبانه‌هایی در گریبان، بر روی شلوارهای گشاد و چکمه‌ای نوک تیز با نوک برگشته، پوشیده می شد (تصویر XXXVIII) [63]. گاه یک رودامنی و یک لباس زیرین نیز وجود داشت. این جامه شباهت نزدیکی با نقاشیهای دیواری قیزیل دارد [64]. چکمه‌های نوک تیز عجیب و غریب، شبیه چکمه سوارکار منقش در سبزپوشان و نقشی قدیمی در چال ترخان عشق آباد، دیده می شود [65]. می توان مثال مقبول دیگری از قرابت این چکمه‌ها با چکمه‌های آسیای مرکزی عنوان کرد و آن کفشی است نوک برگشته از جنس چرم و نمد، واقع در مزار تاق^۱، در شرق خُتن که به اواخر سده‌های ۲-۳ ق. ۸۰۹ م. نسبت داده شده است [66]. تصویری منحصر به فرد از لباس مردانه که بر روی چرم گاو در نیشابور ترسیم شده، شامل آستینهایی است با پوششی دو شاخه و به شکل بال که در انتها تیز شده و به جامه متصل می باشد (تصویر XXXVIII) [67]. نتیجه گیری از مشاهده ظروف سرامیک معلوم می کند که پیراهنهای مزین چسبان و شلوارهای تزین شده گشاد در نیشابور رایج بوده است. گاهی نیز از مچ پا تا زانو توسط ساق پیچهای محکمی پوشانده می شد [68]. ساق پیچها یکی از مؤلفه‌های مشخص پوشاک ایلیاتی بود که ابتدا توسط اقوام ایرانی در دوران هخامنشی و سپس ساسانیان، پوشیده شد (نک. فصول دوم و چهارم). نوع محکمی که بر روی ظروف سرامیک ترسیم شده است، دقیقاً مشابه تصاویر ارائه شده در نقاشیهای دیواری قیزیل می باشد [69]. نقوشی گرچه کمیاب از سربند اولیة عباسیان، جدا از کلاه‌های مذکور، موجود است که اغلب تشخیص مدل موی سر از کلاه در آنها مشکل می باشد. گرچه ظاهراً پوشش سر دراز، نوک تیز و تزین شده در نیشابور که برخلاف کلاههای نوک تیز با زبانه‌های گوشه همراه بود و با بالا پوشهای سفت و نیز چکمه در بین‌النهرین پوشیده می شد، رایج بوده است [70]. تعدادی سربند نیز بر روی مدلهای طلا و نقره دوره عباسیان متعلق به سده‌های ۳-۴ ق. ۱۰۰۹ م. یافت شده است. حاکم ممکن است با چیزی شبیه به تاجی کنگره دار یا کلاهی مدور با لبه منجوق دار که در طرفین با نوار گره خورده است، نشان داده شود. این نوار گره خورده، نشانی است از اسلوب ساسانیان [71]. از طرفی یک ساریان کلاهی مخروطی شکل و بلند دارد و یک عودنواز کلاهی کوچک، لبه دار، و نوک تیز به سر گذاشته است [72]. تا قرن ۵ ق. ۱۱ م. حاکم بدون کلاه یا تاج و فقط با عمامه‌ای مزین و به شکل گل لاله ترسیم می شد [73]. گزارشهای تاریخی و ادبی،



شکل ۱۸ - طرحی از سوارکار منقوش بر نقاشی دیواری
قصر سبزهپوشان، نیشاپور، قرن ۳ - ۴ق. / ۹ - ۱۰م.
از روی: Wilkinson, 1986, p. 207 fig. 240



تصویر XXXVIII - قدح فلزی جلادار - (buff ware)، به دست آمده از نیشاپور، قرن ۳ - ۴ق. / ۹ - ۱۰م.
- موزه هنری متروپولیتن، نیویورک، شماره
38. 40. 290 موزه هنری متروپولیتن، Rogers
Fund, 1938

اطلاعات بیشتری در مورد لباس مردانهٔ اوایل حکومت عباسیان ارائه می‌دهد. و شاع، پافزاری مد روز را که مردان بلندمرتبه می‌پوشیدند، به صورت کفش و چکمه‌هایی از چرم قرمز یا سیاه و آراسته با خز، توصیف می‌کند. او استفاده از ابریشم ظریف و پیراهنهای آستردار را همراه با ردا و باشلق، تحسین کرده، اما انتخاب تن‌پوشهای زعفرانی‌رنگ و آغشته به مشک و عنبر معطر را که بیشتر مناسب دختران رفاص و پیشخدمت بود، تقبیح می‌نماید [74]. ابن قتیبه دینوری (۲۱۴-۷۶ ق. / ۸۲۸-۸۹۰ م.)، راجع به ردهای بصره (بُرد) در جنوب بین‌النهرین از یک راوی عرب روایت می‌کند که: «از شکوفه‌های بهاری دوخته شده‌اند، چنانکه چشم را خیره می‌نمایند» [75]. چنین وصفی، تن‌پوشهای مفضلاً زینت داده‌شدهٔ منقوش در سامره و نیشابور را در ذهن تداعی می‌کند. نمای سفتی که از بسیاری خفتانهای نخستین به تصویر کشیده شده ممکن است به وسیلهٔ گفتهٔ ثعالبی (در گذشته به سال ۴۱۲ ق. / ۱۰۲۱ م.) توجیه گردد که اظهار داشته: «در زمستان، ردهای ابریشمی (خز) با ابریشم، آستردار (مُبطَّن) و با ابریشم خام، آجیده می‌شده است» [76].

بر روی چند کوزهٔ شراب نقاشی شده و رنگارنگ، در کاخ جوسق الخاقانی، تصاویری از شیخها و مُلایان دیده می‌شود [77]. لباس مذهبی آنان شامل دوش‌اندازی راه‌راه یا عبایی است که روی ردهای بلند و آراسته پوشیده شده است، به انضمام باشلقلی شبیه «بالاکلاوا»^۱ که سر و گردنشان را می‌پوشاند. قبای منقوش بر کوزه‌های جلادار در بین‌النهرین، ردایی است بلند با باشلقلی نوک‌تیز همراه با پوششی بلند که معتقدند باید متعلق به یک زاهد باشد [78]. از طرفی وجود گوشواره در تصویر احتمالاً نشانگر زن بودن صاحب تصویر است (شکی نیست که تصویر نقش بسته بر روی جام جلاداری در مصر فاطمیّه متعلق به حدود اوایل قرن ۶ ق. / ۱۲ م.)، یک روحانی است که ردایی بلند و آراسته با آستینهای گشاد و باشلقلی نوک‌تیز پوشیده است [79].

منبع فوق‌العاده باارزشی در مورد پوشاک ایران در این دوران، دستنوشته‌ای است متعلق به عبدالرحمن بن عمر صوفی (q.v.) که در سال ۳۵۵ ق. / ۹۶۵ م. برای عضدالدوله بویه (q.v.) نوشته و توسط پسرش در سال ۴۰۰ ق. / ۱۰۰۹ م. به نام کتاب صور الكواكب الثابتة (رساله‌ای در ثوابت) رونوشت شده است. در تصاویری که مظهر صور فلکی می‌باشد، لباس زنانه و مردانهٔ اوایل قرن ۵ ق. / ۱۱ م. با جزئیات دقیق ترسیم شده است. تن‌پوش اصلی مردان تونیک‌ی مشابه خفتان بود که گریبانی موزب از راست به چپ، همراه با زبانه‌هایی داشت. این تونیک از زیر کمر به منظور نمایاندن شلوارهای تا زانو، یا نشان دادن شلوارهای بلند و گشادی که روی پاشنه‌ها می‌افتاد، باز بود. تونیک را روی پیراهنی با آستینهای بلندتر می‌پوشیدند (تصویر XXXIX) و با خفتان آستین

1. balaclavas.

کوتاهتر و گشادتری که از پارچه لطیف درست می‌شد، تفاوت داشت [80]. رایجترین سربرند مردانه که در این نسخه ترسیم شده، عمامه لطیف، پهن و سایه روشنی است که به صورت مستقیم بالای سر گذاشته شده است [81]؛ از طرفی نماد صورت فلکی قیفاووس^۱، کلاهی بلند به سر دارد، که در بالا گرد شده و طرحی مشبک دارد (تصویر XXXIX). این کلاه احتمالاً نشانگر «قلنسوه طویله» (نوعی سربرند) می‌باشد. ریچارد اتینگهاوزن^۲ «قلنسوه» را نوعی سربرند رسمی خلفای اموی و اوایل عباسی با استناد به منابع ادبی و تاریخی می‌داند [82]. هرچند که تصاویر قدیمی تری بر جای مانده؛ اما با استثنائاتی می‌توان کلاه بلند و گرد شده‌ای را بر سر یک شتربان، روی مدال نقره خلیفه المتوکل (۲۳۲-۴۷ ق. / ۸۴۷-۶۱ م.) دید. اتینگهاوزن منشأ قلنسوه را از «کیرباسیا»^۳ در دوران هخامنشیان می‌داند (نک. فصل دوم). در طول قرن اول ق. م، کلاه‌های نوک تیز «کماجنی نیمرود داغ»^۴ واقع در جنوب شرقی ترکیه و نمونه‌های پارتنی، یعنی کلاه‌های بلند و گرد شده در دوره ساسانیان، رواج داشته است [83]. تا آغاز قرن ۵ ق. م. «قلنسوه» را مردانی که مقام‌های سلطنتی نداشتند و حتی غیر مسلمانان، می‌پوشیدند. نوع بلندتری وجود داشت که احتمالاً از جنس ابریشم بود و روی چارچوبی از نی قرار می‌گرفت. درحالی‌که نوعی کوتاهتر مشابه نیز امروزی وجود داشت که بیشتر اوقات به دورش عمامه‌ای پیچیده می‌شد. استفاده از «قلنسوه طویله» در نسخ مصور مربوط به اواخر سده‌های ۸-۹ ق. م. ۱۴-۱۵ م.، به ثبت رسیده است (نک. فصل نهم) [84]. نقوش لباس زنانه در سده‌های ۳-۵ ق. م. تنوع کمتری نسبت به لباس مردانه دارند. با این حال سبکی از آنها در نقاشی‌های دیواری کاخ جوسق الخاقانی واقع در سامره دیده می‌شود. در یک مورد مشخص و کاملاً واضح (تصویر XL)، دو دختر رقااص ملبس به تونیک‌هایی آستین‌بلند هستند که تا باسن می‌رسد و دامنه‌های بلند و کفشهایی نرم به تن دارند. تونیکها در ناحیه باسن با دو ردیف منجوق، تزیین شده و شال‌گردنهایی در سر تا سر جلوی بدن بر روی بازوان افتاده است. آن دو، کلاهی گرد با دیهیمی طلایی به سر کرده و رشته‌های مروارید در گیسهای بلند و بافته آنها، و گوشواره‌های مروارید در گوشه‌هایشان دیده می‌شود. تن‌پوش صورتی رنگ سمت چپ با نقوش «۷» طراحی شده و ردای آبی رنگ سمت راست، یقه‌ای پهن و والان‌دار دارد. این تصاویر آراسته در کنار شال‌گردنها و رداهای چسبانشان، یادآور رقااصهای منقور بر ظروف نقره‌ای ساسانی می‌باشند (تصویر XX و نیز نک. فصل چهارم). یقه پهن و تونیک تا باسن، گونه‌های جدید به حساب می‌آیند؛ هرچند که احتمالاً از لباس زنان هنور، همچون

1. Cepheus.

2. Richard Ettinghausen.

3. Kyrbasia.

4. Commagenian Nimrud Dag.

صُورَةُ قَيْنَاوَسَ بْنِ عَلِيٍّ فِي الْكُرَّةِ



المنقولة بالحسن المعانيه بالسواد من الصور جميعاً هي الصور والنقطة بالسواد
 العلتان بطيخهما خارجاً الصور والنقطة بالسواد لاهلته هي التي لم يذكرها بطيخ

تصوير XXXIX - تصوير صورت فلکی قیناوس، از کتاب صور الكواكب الثابتة «صوفی» به تاریخ

اشکالی که بر یک بشقاب واقع در موزه ارمنی‌ناژ متعلق به دوران پس از ساسانیان نقش بسته، اقتباس شده است [85]. یقه‌هایی مشابه نیز در تصاویری از مردان بر روی بشقابهای نقره‌ای متعلق به دوران بعد از ساسانیان دیده می‌شود [86]. کلاه رقااصه‌های سامره یادآور سربندهای گرد و نواری است که مردان منقوش بر ظرفی دیگر در موزه ارمنی‌ناژ به سر کرده‌اند [87]. رقااصه‌های دیگری نیز در دیوار نگاره‌های سامره دیده می‌شوند. آنها کمرشان برهنه است و دامنه‌هایی رنگی و درخشان که در ناحیه باسن با شالهایی قیطانی بسته شده، به تن دارند [88]. لباس آنها پوشاک به تصویر کشیده شده در گچبریهای امویان در کاخ خرباط‌المفجر و قصر الحیرالغربی را به خاطر می‌آورد (نک. مطالب قبلی). لباس زنانه دیگری که در سامره ترسیم شده تونیکی است تنگ و چسبان با انواع طرحها و آستینهایی کوتاه و باریک که روی تن پوشهای زیرین آستین بلند پوشیده می‌شد که باز هم مشابه برخی از پوشاک مردانه در آن زمان می‌باشد [89]. این نوع تونیک، تقریباً در دوره‌های پیشین آسیای مرکزی هم توسط مردان و هم توسط زنان، پوشیده می‌شد [90].

به غیر از نقاشیهای سامره، نقوش مربوط به زنان در جهان اسلام طی سده‌های ۳-۴ق./۹-۱۰م. بسیار کمیاب است. بر روی جامی متعلق به دوره ساسانیان، دوزن مثل همراهان مردشان، ملبّس به خفتانهای ضحیم و کمردار با آستینهای تنگ و تن پوشهای زیرین ساده، ترسیم شده‌اند. این خفتانها به طور مورّب از سمت راست به چپ بسته شده و زبانه‌هایی در گریبان دارند [91]. مشابه این خفتانها بوضوح در نقاشیهای دیواری قیزیل، در تن زنان دیده می‌شود [92]. در دستنوشته صوفی، تصاویر صورت فلکی زن بیشتر به شکل دخترهای رقااص، ترسیم شده است. دو سبک مشخص از پوشاک به تصویر کشیده شده است: یکی تونیکی است بلند و لطیف که گریبانی مورّب داشته و با کمربندی مرصع بر روی شلواری پف‌دار بسته می‌شود. شکل این تونیک همچون تونیکهای مردانه ترسیم شده در همان دستنوشته، تا حدی مشابه خفتانهای قدیمی تر است، اما از جنس پارچه‌ای لطیف بود و همراه با یک تن پوش زیرین که آستینهای بلند و احتمالاً دامنی آراسته داشت، پوشیده می‌شد [93]؛ هر چند که این تونیک فاقد زبانه‌های گریبانی بود که معمولاً در نوع مردانه دیده می‌شد. اشکال زنانه بکرات در سبکی پیچیده‌تر به تصویر کشیده شده است. این سبک عبارت است از: تونیکی تنگ و چسبان با حاشیه و آستینهای کوتاه و دالبردار، روی پیراهنی آستین بلندتر که تا قوزک پا امتداد دارد. دامن سومی نیز که کوتاه و جلو باز است و شالی بافته شده دور آن قرار می‌گیرد، دیده می‌شود. گاه شلواری تنگ و مزین در زیر پیراهن، پوشیده می‌شد [94]. تمام زنان در دستنوشته مذکور، با زیورآلات، دیهیمهایی با جواهرات تکی در جلو، گردن‌بند، دست‌بند، گوشواره‌های حلقوی و خلخال ترسیم



تصویر XL - رقاصه‌های موجود در قطعه‌ای از دیوارنگاره قصر جوسق الخاقانی. سامره
۲۱۸ - ۲۷ق. / ۸۳۳ - ۴۲م.

عکس از روی: Herzfeld, 1927. pl. 11

شده‌اند. جواهرات دیهیم صورت فلکی امرأة‌المسلسله^۱ به صورت گل آذینهایی است که یک
هلال را تشکیل می‌دهند و در واقع از تزئینات تاجهای ساسانیان، اقتباس شده است [95]. اگرچه
این جواهرات و دیهیمها در مجموع مشابه زیورآلات رقاصه‌های منقور در دوره ساسانیان و پس
از آن، روی ظروف نقره‌ای هستند [96]، اما پیراهن آنها جدید بوده و ممکن است بیانگر تن‌پوش
اصلی زنان هنرور در دربار آل‌بویه باشد.

دوره سلجوقیان و پس از آن

خفتان آراسته، خود را به عنوان یک تن‌پوش مردانه در خلال قرن ۵ ق.م/۱۱ م. همچنان حفظ نمود و می‌توان آن را در نقاشیهای دیواری یکی از کاخهای غزنویان واقع در «لشکری بازار» در مرکز افغانستان که احتمالاً توسط سلطان محمود اول (۴۲۱-۳۲ ق.م/۱۰۳۰-۴۱ م.) ساخته شده، مشاهده کرد. وجه داخلی ستونهای شاه نشین که بایک کتیبه و نقوشی از البسه مجلل اشرافی آراسته شده است، در واقع شصت تن از اشراف را نشان می‌دهد که ملبَس به بالاپوشهای ضخیمی هستند که به طور مورب از سمت راست به چپ بسته شده و در سمت راست گریبان خود فقط یک زبانه دارند. این زبانه تکی در بلالیک تپه^۱، احتمالاً در اوایل سده‌های ۵-۶ میلادی، در سغدینا^۲ پدید آمده و متعاقباً به صورت زبانه‌های جفتی مجاور هم، در قیزیل یافت شده است [97]. به نظر می‌رسد که این سبک از آسیای مرکزی، در لشکری بازار تداوم داشته است. این خفتانها بر روی تن‌پوشهای زیرین و مزین پوشیده می‌شد و با حاشیه‌ای از خطوط «طراز» در قسمت فوقانی بازوها، آراسته می‌گردید [98]. تسمه‌های چرمی که اشیای کوچکی از آنها آویزان می‌شد، به دور خفتان بسته می‌شد. شلوارهای حجیم و چکمه‌های بلند، مکمل این لباس بود. شلومبرزه [99] حدس می‌زند که این تن‌پوشهای خطاطی شده، خلعت‌هایی بودند که از سوی حکام مسلمان به ملتزمین خود و یا هم‌پیمانان مهمشان اهدا می‌شد. با توجه به جزئیات خفتانها، کمربندها و چکمه‌ها، آنها ظاهراً از ترکستان چین وارد می‌شدند و نامبرده نتیجه گرفته [100] که این تصاویر، نشانگر محافظین ترک سلطان غزنوی هستند. سربندی نرم، یادآور عمامه موجود در دیوار نگاره اتاق چهارم همان کاخ می‌باشد [101] که نظیرش در آسیای مرکزی و در یک دیوار نگاره واقع در بازاکلیک، متعلق به قرن هشتم یا نهم میلادی، دیده می‌شود [102].

تعداد معدودی از قطعات برجای مانده از البسه مردانه و زنانه، احتمالاً به بعد از ظهور سلسله سلجوقیان (۴۲۹ ق.م/۱۰۳۸ م.) در ایران و اوایل قرن ۶ ق.م/۱۲ م. تعلق دارد. تصاویر موجود در نسخه رساله صوفی به سال ۵۲۵ ق.م/۱۱۳۰-۳۱ م. [103] بوضوح برخی تغییرات جدید در سبک لباس مردانه را در طی یک قرن و ربع، از زمانی که نسخه آل‌بویه رونویسی شده بود، مشخص می‌کند. هرچند که شکل اصلی عمامه و تونیک دست نخورد، اما کمر بند تسمه‌داری به منظور آویزان کردن سلاح اضافه شد [104]. زیورآلات نقره کمر بند یافت شده در گنجینه سلجوق واقع در نهاوند [105] گواهی می‌دهد که این نوع تن‌پوش هنوز در آخر قرن ۶ ق.م/۱۲ م. پوشیده می‌شد. تداوم سبکهای لباس در طی تحریر دو نسخه رساله صوفی می‌تواند بر مبنای آثار سفالینه،

1. Balalyk Tepe.

2. Sogdiana.

عاجی، دیوارنگاره‌ها و خراطیهای موجود در مصر فاطمیّه، این تصوّر را ایجاد کند که تن پوشهای ایرانی نظیر عمامه‌های پهن، نفوذی بسزا داشته‌اند [106]. این موضوع مشخصاً در سفالینه‌ای جلادار نشان داده می‌شود که طی آن خفتان مرسوم با بازوبندهایی آراسته شده و روی چکمه قرار گرفته است. این تن پوشها از نمونه‌های اولیه ایرانی خود متفاوت هستند و با وجود ترکیب و آستینهای گشادشان، و وجود یقه‌های چند ضلعی، بیانگر سبک و ویژه مصر فاطمیّه می‌باشد [107]. تمایل به ردهای گل و گشاد با آستینهای عریض، ظاهراً در ایران سابقه‌ای نداشته، گرچه آثار به‌جا مانده در این زمینه ناکافی است. شکارچیان و کارگران در هنر فاطمیّه یا تونیکهای کوتاه‌ترین شده همراه با نوارهایی در آستین و زیردامنیهای کوتاه به تن دارند و یا ردهایی بلندتر که به جهت آزادی بیشتر در حین حرکت بالا زده می‌شود، پوشیده‌اند [108]. این پوشاک در سبکهای منقوش در دستنوشته صوفی، یعنی اوایل قرن ۴ ق. / ۱۱ م. قابل ردیابی است. مجموعه‌ای از نقاشیهای موجود بر سقف کاپلا پالاتینا، واقع در پالموی سیسیل^۲، مورخ سال ۵۳۴ ق. / ۱۱۴۰ م. نیز بر تداوم سبکهای پیشین لباس مردانه دلالت دارد، یعنی عمامه‌های گرد شده و ردهای بلند آستین‌دار با بازوبند که روی شلوارهای حجیمی پوشیده شده‌اند؛ درست مشابه همانها که در فاطمیّه دیده شد [109]. تاجی سه ترک به شکل یک قلب وارونه چندین بار نشان داده شده است که یادآور تاجهای مجلل منقوش بر دیوارنگاره‌های پنجیکنت می‌باشد [110].

نقوش زیادی نیز از زنان ایرانی بر روی سفالینه‌های جلادار و نقاشیهای دیواری در مصر فاطمیّه، دیده می‌شود. ایشان دینهمهایی مرصع و سربندهایی به اقتباس از تاجهای سلطنتی ساسانی بر سر دارند یا نوارهایی باریک مشابه با سربند رقاصه‌های منقور بر ظروف نقره‌ای، به دور سر خود پیچیده‌اند [111]. این زنان ردهای مزین و گشاد با آستینهای عریض که با نوارهای «طراز» تزیین شده و یقه‌های چند ضلعی، مشابه ردای مردان به تن دارند. این ردها ممکن بود با کمربندهای مرصع بسته و بر روی شلوارهایی گشاد پوشیده شوند [112].

تعداد تصاویر برجای مانده در رابطه با پوشاک از اواخر قرن ۶ ق. / ۱۲ م. تا اوایل قرن ۷ ق. / ۱۳ م.، یعنی دوره حکومتهای کوتاه متعاقب سلجوقیان، بسیار زیادتر است. این امر بویژه در مورد زنان و مردان بلند پایه صادق است. تصاویر موجود بر روی سرامیکها و کارهای فلزی و نیز دیوارنگاره‌ها، آثار مینیاتور و مجسمه‌های گچبری شده، امکان توصیفی مبسوط از پوشاک درباریان را فراهم می‌سازد که در آن سبکهای جدید که احتمالاً توسط سلجوقیان معرفی شده، در ترکیب با سبکهای قدیمی‌تر، به کار رفته است.

1. Cappella Palatina.

2. Palermo in Sicily.

مشخص‌ترین جامه برای مردان بلندمرتبه، خفتان سفت و مزینی بود که به طور موّزب از راست به چپ بسته می‌شد. د.ک. رایس^۱، این تن‌پوش را به عنوان یک «قبا» معرفی کرده است (نک. فصل بیست و هفتم) [113] و ل.ا. مایر^۲ حدس می‌زند که عبور گریبان از سمت راست مخصوص ردای ترکی است و بر عکس، بستن آن از سمت چپ، چنانکه وی اعتقاد دارد، مخصوص ردای «تاتاری»^۳ یا مغولی می‌باشد [114]. در حقیقت بسته شدن از سمت راست، خاصّ خفتانهای ایرانی بوده که همراه با چکمه‌های بلند از دهه‌های آخر سلطنت ساسانیان تا اوایل سده‌های اسلامی، پوشیده می‌شد و نمونه‌هایی مشابه نیز در آسیای مرکزی داشته است (نک. مطالب قبلی). در دوران ترک‌ها مهم‌ترین تن‌پوش مردانه، تنها نوعی بود با آستینهای باریک و دامنی گشاد. این تن‌پوش در اوایل قرن ۷ ق.م/۱۳ م. در نسخه ورقه و گلشاه توسط عیوقی (q.v.) به تصویر کشیده شده و نیز بر روی یک سفالینه متعلق به همان زمان، بدون هیچ‌گونه تزیینات، مگر نوارهایی طلایی در بازو که ظاهراً بسیار متداول بوده‌اند، دیده می‌شود [115]. گاهی به صورت عمودی از جلو بسته می‌شد و حاشیه‌های مرصع با بازوبندهایی داشت که روی آنها کلمه «المؤمنین» یا عباراتی نظیر آن نوشته می‌شد و گاهی نیز تزییناتی بر روی شانه‌ها شبیه به اپل^۴ داشت (تصویر XLI) که تزیینات ساسانیان و آسیای مرکزی موجود در طاق بستان و پنچیکنت را به خاطر می‌آورد [116].

با این‌همه، مهم‌ترین وجه مشخصه پوشاک مردان در اواخر دوره سلجوقی و پس از آن وجاهت طرح و نقشهای این تن‌پوشها بوده است. بر روی ظروف سفالی، طرحهای ساده نقطه‌نقطه یا سه نقطه‌ای (که طرحی مرسوم در پوشاک منقور بر ظروف نقره‌ای دوران ساسانی است) وجود دارد و همچنین طرحهای پیچیده از طومارها یا اسلیمی‌هایی مشابه پنجه دست یا بوتۀ پیچ امین‌الدوله دیده می‌شود که حتی برخی از آنها اشکال درهمی هستند [117]. انواع نوارها و طرحهای کلی هندی نیز رواج داشتند [118]. اینکه این طرحها صرفاً به عنوان نقوش خاصّ از برای آثار سفالین ارائه نشده است، بوضوح از پوشاک ترسیم شده در بقایای دیوارنگاره‌ها و تصاویر رونوشت کتاب ورقه و گلشاه که قبلاً به آن اشاره شد و نیز طرح پشت جلد مجلدات کتاب الاغانی به تاریخ ۶۱۴-۱۶ ق.م/۱۲۱۷-۱۹ م. نوشته ابوالفرج اصفهانی و دو رونوشت از کتاب التریاق (کتاب نوشدارو) به تاریخ ۵۹۶ ق.م/۱۱۹۹ م. نوشته گالن دروغین^۵ [119] که به ترتیب به ربع دوم قرن ۷ ق.م/۱۳ م. نسبت داده شده‌اند، مشخص می‌شود. هر سه دست‌نوشته آخر به شمال

1. D. C. Rice.

2. L. A. Mayer.

3. Tartar.

4. epaulettes.

5. Pseudo-Galen.

بین‌النهرین منسوب است. در آن نشان داده شده که بالاپوش سفت با گریبانی مورّب و نوارهای بازو، از پایان قرن ۶ق./۱۲م. در آن منطقه نیز پوشیده می‌شده است. طرحهای موجی شکل در برخی از تن‌پوشها، بیانگر سنت محلی در ترسیم چینها است. چنین تن‌پوشی روی اثری فلزی و گوه‌ر نشان متعلّق به همان منطقه، نقش بسته است [120]. نوعی از این بالاپوش با آستینهای عریض، مشابه رداهای معروف مصر فاطمیّه و سقف کاپلا پالاتینا می‌باشد. انواع دوخته شده با پارچه‌های تزیینی و نوارهای «طراز» بر روی سفالهای ایرانی همان عصر و تصاویر دستنوشته ورقه و گلشاه ترسیم شده است [121]. این تن‌پوشها همچنین در آثار فلزی اواخر قرن ۶ق./۱۲م. ظاهر شده [122] که در ناحیه گردن باز بوده و دو زبانه گریبان دارند. هرچند که این تن‌پوشها از پارچه‌های غیر تزیینی دوخته شده است، اما با نوارهای بازو آراسته شده‌اند. لباس مردان بلندمرتبه شامل انواع پوششهای سر است که برخی یادآور سبکهای قدیمی تر و مابقی بوضوح تقلیدی از ترکان سلجوقی بود. عمامه که بارزترین سربند مردان مسلمان از دوران امویان محسوب می‌شد، کماکان توسط مردان والا مقام، پوشیده می‌شد. اندازه بزرگتر و قسمت فوقانی پهن شده و سایه روشن منحصر به فرد آن، تقلیدی است از عمامه‌های منقوش در دستنوشته صوفی، متعلّق به اوایل قرن ۵ق./۱۱م. (نک. مطالب قبلی). عمامه‌هایی درست شده از پارچه‌های طویل ساده یا آراسته، روی سفالینه‌ها و آثار فلزی اواخر قرن ۶ق./۱۲م. و اوایل قرن ۷ق./۱۳م. به تصویر کشیده شده است. به نظر می‌رسد که این نوع بیشتر در کشورهای عرب زبان که در آنجا با گذر زمان حجیم‌تر هم شده، رواج داشته است. با وجود تداوم استفاده از عمامه در ایران در پایان قرن ۶ق./۱۲م. و اوایل قرن ۷ق./۱۳م.، اما در میان مردم ایران، بر خلاف مردم سوریه و شمال بین‌النهرین، چندان رواج نیافت. در نسخ موجود هم‌دوره در مناطق مزبور، انواع گوناگونی از سبکهای ناشناخته در ایران ترسیم شده است [123].

در هنر ایرانیان، درباریان با تاجهای بالدار نیز نمایش داده شده‌اند. این تاجها در اصل از سربندهای تشریفاتی و سلطنتی ساسانیان اقتباس و متعاقباً توسط حکام اموی پذیرفته شدند (مثلاً نک. به گچبری موجود در قصر الحیرالغربی). تاج تا اواخر قرن ۶ق./۱۲م. مفهوم ضمنی سلطنتی خود را از دست داد و تبدیل به سربندی تزیینی از برای اشراف گردید. هم در آثار سفالی و هم در گچبریها، این تاج به صورت یک جفت بال در کنار جواهری به شکل یک غنچه نیلوفر آبی نشان داده شده، یا آنکه در بالای نوارهایی مرصع قرار گرفته است (تصویر XLI) [124].

در میان سبکهای جدید سرزند، در این دوره انواعی از کلاه و کلاهکها در اشکال و اندازه‌های متفاوت وجود داشت که طیفی وسیع را دربر می‌گرفت که عبارت بود از: کلاههای کوچک

تزیینی چین‌دار یا مضرّس [125]، کلاهکهای پهن با قپه‌های مرکزی یا بدون آن [126]، و کلاههایی که لبه‌های خز داشتند یا اینکه کلاً از خز درست شده بودند [127]. کلاههای پهن شکاری که با خز آراسته می‌شد در نقاشیهای دیواری سلجوقیان واقع در نیشابور دیده می‌شود [128]. سایر سربندها بلندتر و تا حدودی مخروطی شکل بود، که لبه‌هایی بیشتر شبیه به «فز»های امروزی، البته همراه با زواید ته مناری داشت [129]. کلاههای کوچک مشابهی با قپه و لبه‌های برگشته در دیوارنگاره‌ها [130] و دست‌نوشته ورقه و گلشاه [131] ترسیم شده است که در آن کلاههای مخروطی تزیین شده با خز (تصویر XLIII) و سربندی بلند و شاخه‌شاخه به شکلی عجیب [132] نیز دیده می‌شود. کلاههای گرد با تزیینات تاج خروسی در طرفین یا در جلو نیز توسط درباریان در تصویر پشت جلد کتاب الاغانی بدست آمده از شمال بین‌النهرین، پوشیده شده است [133]. این موضوع که سبکهای جدید سربند در طرحهای کلی نظیر: گرد، نوک تیز، مخروطی و لبه‌دار، توسط ترک‌ها معرفی شده است از آثار قدیمی‌تر موجود در مناطق آسیای مرکزی نظیر قیزیل^۱، دندان اویلیق^۲، بازااکیلیک^۳ و پنجیکنت^۴، مشخص می‌گردد [134].



تصویر XLII - گچ‌کاری منقوش و رنگین از یک مقام بلندپایه ترک، اوایل قرن ۷ ق. / ۱۳ م. .
عکس از: انستیتو هنرهای دیترویت. شماره 25.64

1. Qizil. 2. Dandan Öiliq.
3. Bāzāklik. 4. Panjikant.



تصویر XLIII - تصویر صورت فلکی ممسک الاعنه از کتاب دستنویس صوفی به نام صورالکواکب الثابتة. به تاریخ ۶۴۷ق. / ۵۰ - ۱۲۴۹م. در Topkapi Sarayi. استانبول. اباصوفیه 259.
از روی: Wellesz, pt. 19 fig. 48

بارزترین سربند پوشیده شده توسط حکام و درباریان، کلاهی مخروطی با نواری پهن از خز بود که پلاکی فلزی، بلند و گرد در جلوی آن قرار می‌گرفت (تصویر XLIV). این کلاه در سفالهای لعاب‌دار و بی‌لعاب ایران و شمال بین‌النهرین به تصویر کشیده شده است [135]. از سوی دیگر در دستنوشته ورقه و گلشاه، پلاک، بسیار بلندتر از آنچه روی سفالینه‌ها ترسیم شده، می‌باشد و حتی خود کلاه نیز بلندتر و مشابه «قلنسوه طولیه» می‌باشد (نک. مطالب قبلی) [136]. این کلاه در شمال بین‌النهرین و سوریه همان‌طور که در پشت جلد کتاب الاغانی و نیز در رونوشت کتاب التریاق که قبلاً ذکرشان رفت، نشان داده شده و نیز در چندین نسخه از مقامات (محافل) نوشته «حریری» در همان دوران، به صورت کوتاه و گرد که در پشت پلاکی بلندتر پنهان شده است، دیده می‌شود [137]. د. ک. رایس [138] آن را تحت عنوان «شربوش» معرفی کرده که مورد توجه «زنگی‌ها»^۱ یعنی ترکانی که بر بخشهای شمالی بین‌النهرین و سوریه حکمرانی می‌کردند (۵۲۱-۶۱۹ ق. / ۱۱۲۷-۱۲۲۲ م.) و جانشینانشان [139] بوده است. یافتن تاریخچه این کلاه مشکل است. کلاههایی با پلاکهای مستطیل شکل در جلو و عقب که ممکن بود با خز تزئین شوند [140]، در نقاشیهای دیواری بازاکلیک متعلق به قرن ۳ ق. / ۹ م. به تصویر کشیده شده است و ممکن است انواع قدیمی تر «شربوش» ترکی باشند.

سرانجام آنکه، سبک مشخصه حکام و مردان بلندپایه در اواخر قرن ۶ ق. / ۱۲ م. و اوایل قرن ۷ ق. / ۱۳ م. چکمه‌های بلندی است که انتخاب بدیهی مردم چادر نشین، به عنوان پای‌افزار بوده و رسمی دیرینه در ایران از دوره هخامنشیان به بعد محسوب می‌گردد (نک. فصل پنجم). تشخیص شکل چکمه‌ها از آثار دوران پس از سلجوقیان دشوار است، چرا که در اغلب موارد سر آنها در زیر لبه خفتانها مخفی شده است. آنها باریک و خوش ترکیب با پنجه‌هایی کمی نوک‌تیز و احتمالاً ساخته شده از چرمی نرم هستند (تصویر XLIV). در سفالینه‌ها آنها در رنگهای گوناگونی نظیر سیاه، قهوه‌ای، قرمز، آبی و سبز نشان داده می‌شوند [141]. ظاهراً برخی از آنها طرحهایی به شکل طومار، گل آذین یا ماریچ دارند [142]. در مواردی محدود، امکان افکندن نظری اجمالی بر این چکمه‌ها فراهم است که به طور یکدست تا زانو بالا آمده‌اند [143] که به نوعی، چکمه‌های پوشیده شده توسط ملازمان در حجاری شکارگراز ساسانیان واقع در طاق بستان را به ذهن متبادر می‌سازد [144]. چنین سبکی بر ظروف نقره‌ای دوران پس از ساسانیان هم ترسیم شده است [145]. چه بسا آنها از نمونه‌های آسیای مرکزی همچون آنچه که در قیزیل، دندان اولیق، فندوقستان^۲، بازاکلیک و پنجیکنت ارائه شده [146] و نیز در ظرفی نقره‌ای از دوره سغدیان ترسیم شده [147]، اقتباس شده باشند.

1. Zangids.

2. Fondukistan.



تصویر XLIII - ورقه و گلشاه در مکتب. برگرفته از دستنویس عیّوقی به نام ورقه و گلشاه. اوایل قرن ۷ ق. /
 ۱۳ م. Topkapi Sarayi، استانبول، Hazine 841.
 عکس از روی: Ipsiroğlu, fig. 13



تصویر XLIV - «حملة غیر مترقبه». برگرفته از دستنویس عیّوقی به نام ورقه و گلشاه، اوایل قرن ۷ ق. / ۱۳ م.
 Topkapi Sarayi، استانبول، Hazine 841, fol. 41.
 از روی: Ipsiroğlu, fig. 17

در دو قطعهٔ سرامیکی، قسمت فوقانی یک چکمهٔ نوک‌تیز، چنان ترسیم شده که همچون یک تسمه، گویا به یک سری نوار داخلی، به شیوهٔ ساق‌پیچهای پارتنی و ساسانی، متصل است (نک. فصل پنجم) [148]. این موضوع که چکمه‌های منقوش در دستنوشتهٔ ورقه و گلشاه به این شیوه

متصل شده، از تصاویر صحنه‌های نبردی مشخص می‌شود، که طی آن در اثر کنار رفتن بالاپوش، تسمه‌ای پهن و چرمی را می‌توان دید که از زانو به یک تسمه داخلی امتداد یافته است (تصویر XLIV) [149]. این طریقه محکم ساختن چکمه‌ها قطعاً منشأ آسیای مرکزی داشته و در مجسمه‌های قرن ۶-۷ م. در فندوقستان و نقاشیهای دیواری قرن ۸-۹ م. در بازاکلیک، به تصویر کشیده شده است [150]. با آنکه تقریباً همیشه خفتان مردان با شلوارهای توزده در چکمه‌ها پوشیده می‌شد، اما دستنوشته ورقه و گلشاه شلوارهای گشاد را که از چکمه بیرون افتاده‌اند، نشان می‌دهد [151]. تصویر مردان طبقات پایین‌تر اجتماع با خفتان و چکمه همراه نمی‌باشد. در دستنوشته ورقه و گلشاه، قصاب و نانوا پا برهنه و تا کمر لخت هستند و تنها شلواری گشاد سفید به تن دارند [152]. پای سربازان و نگهبانان پیچیده در ساق پیچ یا شلوارهای گشاد همراه با نیمتنه‌های کوتاه و بی‌آستین، نشان داده شده است [153]. خود «ورقه» پس از اسارت فقط شلواری گشاد که ظاهراً جامه معمول زندانیان بوده، به تن کرده است [154]. در دستنوشته کتاب التریاق به سال ۵۹۶ ق. / ۱۱۹۹ م. کارگران و باغبانان شلواری تا زانو با بالاتنه‌ای لخت دارند، یا تونیکهایی کوتاه بدون شلوار پوشیده‌اند [155]. در آثار فلزی متعلق به همان دوره و همان منطقه، این افراد شلوارهایی کوتاه با تونیکهایی بالا زده تا کمر به تن دارند [156]. هرچند این کارگران اغلب سر برهنه هستند؛ اما انواع کلاه را نیز پوشیده‌اند از جمله: کلاههای بنددار بلند مخروطی با لبه‌های برگشته [157]، کلاههای نوک‌تیز کوچک، و کلاههای پلکانی [158]. نوعی سر بند مشخص که ظاهراً منحصر به شمال بین‌النهرین بوده، کلاهی است بلند و نوک تیز با لبه‌ای پهن که از نظر محافظت صورت از تابش آفتاب مناسب می‌باشد. این کلاه ظاهراً در تصاویر کارگران و باغبانان، چه بر آثار فلزی مرصع و چه بعدها در دستنوشته کتاب التریاق ترسیم شده است [159]. در همین نسخه



تصویر XLV - فدحی با تزیینات رنگین لعابدار. ایران. قرن ۷ ق. / ۱۳ م. موزه هنری متروپولیتن. شماره 57، 61، 16. مجموعه Henry G. Leberthon تقدیمی خانم و آقای Wallace Chauncey

نیز کلاه‌های سفری توسط سوارکاری بلندپایه همراه با خفتانی مزین پوشیده شده [160] که همان را یک شکارچی، در تصویری بر روی یک ابریق مرصع، به دست آمده از آناتولی، به سر دارد [161]. نقوشی نیز ملبس به شلوارهای تنگ یا گشاد از نوعی گرانبه‌تر هستند که با طرح‌هایی آراسته شده و همراه با تونیک‌های کوتاه مزین پوشیده شده‌اند. این نقوش شامل دشمنان شکست‌خورده و موجودات بالدار خیالی [162] و مردانی درگیر در فعالیت‌های مبهم فیزیکی مثل رقص یا بندبازی می‌باشد [163].

نقوش زنان در قرن ۶ ق.م/۱۲ ق.م و اوایل قرن ۷ ق.م/۱۳ ق.م. گرچه از لحاظ تعداد بیشتر از دوره‌های قبلی است، اما گاهی تشخیص آنها از جوانک‌های بی‌ریش، دشوار می‌باشد. چرا که آنها نیز خفتانهای سفت مزین با آستینهای باریک و گریبانهای مورب که از راست به چپ بسته می‌شد، می‌پوشیدند [164]. این خفتانها به همان شیوه مردان همراهشان تزیین می‌شد، یعنی با نوارهای بازو و طرح‌های نقطه‌نقطه، طوماری، هندسی، و اشکال تصویری. رداها با آستینهای عریض، نمونه‌های فاطمیّه را به‌خاطر می‌آورد (تصویر XLV) که ظاهراً در میان زنان از رواج بیشتری برخوردار بوده تا مردان [165]. البته تمامی زنان در دستنوشته ورقه و گلشاه آن را پوشیده‌اند و این در حالی است که تقریباً همیشه آستین مردان، باریک بوده است (تصویر XLIII) [166]. این رداها گاهی اوقات در زیر بالاپوشهای طرح‌دار با آستینهایی عریض پوشیده می‌شد [167]. خفتان زنان گاهی اوقات از پایین کمر باز بود که شلوارهای گشاد سفید یا پیژامه‌های راه‌راه یا پیچازی در زیر آن دیده می‌شود (تصاویر XLIII و XLV) [168] که اولین جامه مقبول زنان در سالهای اولیه دوران امویان شمرده می‌شود (نک. مطالب قبلی).

زنان درباری در دستنوشته ورقه و گلشاه با نعلینی نوک‌تیز و کوچک به تصویر کشیده شده‌اند (تصویر XLIII) [169]. بر روی سفالینه‌ها ممکن است این نعلین به صورت یک لنگه پوشیده شده باشد، درحالی‌که پای دیگر برهنه است و با حنا یا خالکوبی نقاشی شده و نیز یک خلخال به دور قوزک پا بسته شده است [170]. چکمه بندرت در نقوش زنان ترسیم شده، هرچند گاهی بر روی برخی سفالینه‌ها دیده می‌شود [171].

زنان درباری انواع تزیینات مو مثل تاجها و کلاهها را به کار می‌بردند. شاید بارزترین سربند بر روی سفالینه‌ها، آثار فلزی و تصاویر نسخ دستی، دیهیم مرصعی باشد که در جلو با یک غنچه نیلوفر آبی گرد می‌شد یا یک جواهر برگ شبدری آن را می‌آراست و گاهی با روبانهایی بلند بسته می‌شد [172]. چنین زینت‌آلاتی برای زنان در دستنوشته ورقه و گلشاه [173]، پشت جلد کتاب الاغانی و در کتاب التریاق به سال ۵۹۵ ق.م/۱۹۹ ق.م. ترسیم شده است [174]. اینها بسیار شبیه به

نقوش صور فلکی زنانه در دستنوشته صوفی متعلق به اوایل قرن ۵ ق. / ۱۱ م. می باشد (نک. مطالب قبلی) [175] و در اصل از دیهیمهای رقاصه‌های منقور بر ظروف نقره‌ای متعلق به اواخر دوران ساسانیان اقتباس شده است [176].

کلاهی پهن و کوچک با یک جواهر یا پلاک در جلو، یا گره خورده با روبان نیز سبک متداول زنانه بوده است [177]. سایر سربندها مشابه مردان بود؛ از جمله کلاههای گرد، کلاههای پهن با قُپه‌های مرکزی و «فر»ها. وجود تشابه در جزئیات، تشخیص نقوش مردانه و زنانه را از هم مشکل کرده است [178]. تنها زمانی که تصویری با گوشواره‌های مشخص حلقه‌ای یا پلکانی نمایان می‌شود، قطعاً صاحب آن تصویر زن می‌باشد (تصویر XLIII) [179]. این کلاهها که پیدایش آنها به آسیای مرکزی برمی‌گردد به وسیله زنان منقش در دیوارنگاره‌های قیزیل، پوشیده شده است [180]. زنان بلندپایه، تاج بالدار را که از الگوهای ساسانی تقلید شده استفاده می‌کردند. این تاج روی سفالها و تصویر پشت جلد کتاب التریاق متعلق به قرن ۷ ق. / ۱۳ م. و ترجمه فارسی متن صوفی دیده می‌شود (تصویر XLV) [181]. در نسخه صوفی صورت فلکی‌ای که تاج بالدار به سر دارد، امرأة‌المسلسله است که به صورت یک رقاصه و یا بازیگر دربار، ترسیم شده است. وی ملبس به تونیکی است چسبان که از راست به چپ توسط یک شال بسته شده، همراه با شلوارگی گشاد و موج، نعلین نوک تیز و گنجینه‌ای از جواهرات؛ که شامل یک گردنبند با آویز، گوشواره، دو دستبند در هر معج و خلخالهای قوزک پا می‌شود. غنای زیورآلات وی، این تصویر را به رقاصان منقور بر ظروف نقره‌ای دوران ساسانیان و پس از آن، و همچنین نقوش دوره اموی و اوایل عباسی مرتبط می‌کند؛ هرچند در اواخر قرن ۶ ق. / ۱۲ م. و اوایل قرن ۷ ق. / ۱۳ م. این رقاصان، لباسهای حجیم‌تری به تن می‌کردند.

تصاویر بالدار که بر سر حکام چترگشوده‌اند یا همراه با شخصیت‌های مهم می‌باشند، مانند رقاصه‌های درباری لباس پوشیده‌اند. بر روی سفالها، آنها معمولاً ملبس به دیهیمی مرصع، نعلین، شلوارهای گشاد و تونیکهای مزین، نشان داده شده‌اند [182]. در پشت جلد کتاب التریاق به سال ۵۹۶ ق. / ۱۱۹۹ م.، این تصاویر در تونیکهایی به رنگهای براق که در جلو به منظور آزادی بیشتر در حرکت، با شالهایی گره خورده است، نشان داده می‌شوند. این تونیک به وسیله نوارهای بازو و طرحهای طوماری آراسته شده، که روی شلوارهایی گشاد با دمپاهای موج و نیز پارچه‌هایی از طرحهای متضاد قرار گرفته است [183]. این تصاویر همراه با زیورآلات مفصلی هستند. تصویر فرد نشسته‌ای که در مرکز تصویر پشت جلد کتاب التریاق ترسیم شده به همین سیاق لباس پوشیده، به اضافه آنکه بالاپوشی گشاد و مزین و حداقلاً لباس زیرین را در بردارد. در

کتاب الاغانی اشکال بالدار مشابهی، با تونیکها و شلوارهای مجلل ترسیم شده است [184]. در این دوران گاهی زنان با اشارپ‌هایی که دور سرشان پیچیده شده و روی شان‌هایشان افتاده، به تصویر کشیده شده‌اند. چنانچه در تصویری از صورت فلکی ذات‌الکرسی^۱ در دست‌نوشته صوفی به سال ۶۴۷ق. / ۱۲۴۹-۵۰م. [185] و نیز در ورقه و گلشاه - که به نظر می‌رسد مشخصه مادر گلشاه و کلاً زنان مسن‌تر باشد - دیده می‌شود [186]. در تصاویر موجود بر روی سفالینه‌ها، این اشارپ ممکن است مثل حجابی روی نیمه پایینی صورت، بویژه در حین سفر کشیده شود [187]. در مینیاتوری از کتاب التریاق متعلق به قرن ۷ق. / ۱۳م. زنان شتر سوار مسافر، با حجابشان که با پیشانی‌بندهایی محکم شده است، نشان داده شده‌اند [188]. از این مثالها بوضوح می‌شود فهمید که لباس ایرانیان در شش قرن اول حاکمیت اسلام، به طرز خیره‌کننده‌ای سنت‌گرا بوده است. گو آنکه سبکهای جدید بویژه پس از ظهور ترک‌ها معرفی شدند. سبکهای ابتکاری نیز در سربندها و زیورآلات تزئینی در زمان سلجوقیان، گونه‌های اصلی لباس ایرانیان را بندرت تغییر داد. از طرفی یک گرایش محرز به سوی مردانه‌تر کردن سبک لباسها وجود داشت. چنانچه در سده‌های ۶ق. / ۱۲م. و ۷ق. / ۱۳م.، خفتان اغلب توسط مردان و زنان پوشیده می‌شد و زنان البسه جانبی که سابقاً متعلق به مردان بود، نظیر چکمه‌ها و برخی سربندها را به تن کردند. با وجود این، علی‌رغم این جا به جایی، ساختار سنتی پوشاک ایرانی، در اساس بدون تغییر باقی ماند. خفتان سفت و مزین، همراه با شلوار و چکمه، باقیمانده از سبکهای اواخر دوران ساسانیان و نیز آسیای مرکزی، کماکان توسط مردان و زنان بلند مرتبه در ایران، تا ظهور مغولان و حتی پس از آن، پوشیده می‌شد (نک. فصل نهم).

پی‌نوشتها

[1]. Ettinghusen, p.190 fig.2.

[2]. Thompson, pl.II/1-2.

[3]. Thompson, pl.II/3-4.

[4]. Fukai and horiuchi, I, pl.v; Peck, 1969. pls.XV-XVII.

[5]. Fukai and horiuchi, I, pls. XXXV, XXXIX; Harper, 1981, pls.19, 21, 27, 23, 36, idem,

- [6]. Fukai and Horiuchi, I, pls. XLVIII, LVII.
- [7]. Peck, 1969, P.121.
- [8]. Hamilton Pl.Lv/1. و نیز نک.
- [9]. Fukai and Horiuchi, Pl.XLV.
- [10]. Herzfeld,1941, p.309 fig.402.
- [11]. Rowland, pl. 57; T. T. Rice, figs. 83, 97, 157, 179; Belenitsky,. 1983, fig. 143. و نیز نک.
- [12]. Hamilton, pl.XXXV I/6.
- [13]. Fukai and Horiuchi, I. pls. XXXV, XXXIX, Harper 1981. pls. 19, 27, 36.
- [14]. Jeroussalimskaja, pls. I, XIII.
- [15]. Jeroussalimskaja, p. 186.
- [16]. p.205.
- [17]. pp.203-06.
- [18]. Schlumberger, 1939 pl. XLV/3.
- [19]. Schlumberger, 1939 p.353.
- [20]. Fukai and Horiuchi, II pls. LXVI, LXVIII, LXX; Harper, 1981, pls. 16, 19, 24,29, 36.
- [21]. Ghirshman. 1962, pp. 47 fig. 60, 56 fig. 70, 79. fig. 91; Harper 1981, pls. 13, 14, 16, 38.
- [22]. 1939, p. 328.
- [23]. Jeroussalimskaja, p. 203.
- [24]. Hamilton, pl. VII/2. 3. 7.
- [25]. Thompson,p. 44 pl. Ix/1.
- [26]. Almagro et al, pp. 182-86, pls. XXXIV- XXXV III.
- [27]. Fukai and Horiuchi, I, pl. lxxiv;peck, pp 104-105.
- [28]. Almagro et al, pp. 133, 178, 180, pls. XXX, XXXII.
- [29]. Almagro et al, pp. 158, 159, Pls. Xb, XI.
- [30]. Schlumberger, 1946-48, p. 89 fig. 4, pl. b.
- [31]. Schlumberger, 1946-48, p. 89 fig. 4.Pl.B.
- [32]. 1946-48, p. 96.
- [33]. Schlumberger 1940-48, P. 91 fig. 5 Pl. B; Harper, 1981, pls. 10, 13, 15.

- [34]. Ghirshman, 1962, pp. 173 fig. 215, 178 fig. 218. 215 fig. 256; Harper, 1978, pp. 60 fig. 18, 77 26
- [35]. *Survey of Persian Art* 230B Iv, Pls. 229A qa, مثلاً
- [36]. Schlumberger, 1946-48, p. 89 fig. 4 pls. B.XXV.
- [37]. Ghirshman, 1962, p. 218 fig. 259 Peck, 1969, pls. X, XI.
- [38]. *Survey of Persian Art*. IV, pl. 208A.
- [39]. Weiss, P. 433 no. 258.
- [40]. Peck, 1969, pls. IXb, X و نیز
- Ettinghausen, 1972, p. 30; Serjeant, p. 67 ۶-۷ صص. ۴، جلد ۴، به کوشش پلات، مسعودی، مروج،
- [42]. Almagro et al, p. 154, Pl. VIb.
- [43]. Fukai and Horiuchi, I, Pls. LIX, LXIX, LXX, Ghirshman, 1962, pp. 215, fig. 256, 218. fig. 259.
- [44]. Almagro et al., p. 175, pl. XXVIIc.
- [45]. Almagro et al., pp. 154, 190, pls. V, XLIIc.
- [46]. Almagro et al., p. 157, pl. IXb.
- [47]. Almagro et al., p. 157, pl. IXa.
- [48]. Schlumberger, 1939, p. 354 fig. 25; Hamilton, pl. LVI/6-9.
- [49]. 1939, p. 354.
- [50]. Ghirshman, 1962, pp. 215-17 figs. 256-58; Grabar. pls. 19-23.
- [51]. Guest and Ettinghausen, pl. 12/43: و نیز
- [51]. Le Coq, 1926, p. 116 Herzfeld, 1927, pls. XVI, LXV, LXIX.
- [52]. Serjeant, 1972 p. 214.
- [53]. LXVIX Herzfeld, 1927, p. 88 fig. 65 pls. LXV, LXVI.
- [54]. LXXXIX Fukai and Horiuchi, I, pls. XXXV, XXXIX, L, LVII.
- [55]. Ghirshman, 1953, p. 69; idem, 1963, pp. 305-06 fig. 13.
- [56]. Le Coq, 1924, pls. 14, 15, 17; Grünwedel, 1920, p. 128 fig. 14; Bussagli, p. 59;
- Belenitsky, 1973, pls. 9, 11, 122, در دوران پارتها و ساسانیان. «کمر بند»، ضمیمه شماره ۲،
- [57]. Wilkinson, 1986, pp. 206-07 figs. 2. 39-40.
- [58]. Le Coq, 1926, pl. 20 Wilkinson, 1986, p. 211.
- [59]. 1986, p. 209.

- [60]. fig 2.40 Wilkinson, 1986. p.207.
- [61]. T.T. Rice, p. 108. fig. 91; Azarpay, p. 66 fig. 31.
- [62]. Almagro et al., p. 162. pl. XIVb.
- [63]. Wilkinson, 1973, pl. 2; *The arts of Islam*, p. 35, pl. 4.
- [64]. Le Coq, 1926 p. 116; Wilkinson, 1973, pl. 2.
- [65]. Wilkinson, 1973, pl. 2/62a; Thompson. p. 44, pl. IX/1.
- [66]. Whitfield, pl. 84.
- [67]. Wilkinson, 1973, p. 47 fig. 64,pl. 2; *The arts of Islam*. p. 35, pl.,4.
- [68]. Wilkinson, 1973, pp. 45 fig 62 47, fig 64.
- [69]. Le Coq, 1913, pl. IV; T.T. Rice, p. 190 fig. 180.
- [70]. Grube, 1976, p. 77 fig, 38 *Arts of, Islam* p. 35, pl. 4; Atil,p. 18 fig. 3.
- [71]. Sourdell-Thomine and Spuler, pl. 154 d-e.
- [72]. Sourdell-Thomine and Spuler, pls. 155b, 204c.
- [73]. Sourdell-Thomine and Spuler pl. 267b.
- [74]. Serjeant, 1972, p. 214.
- [75]. ed. Guirgass, I, p. 300; Serjeant, p. 90.
- [76]. Serjeant, p.68 Gorar, p. 710.
- [77]. Herzfeld, pls. LXI, LXIII.
- [78]. Atil, pp. 20-21, no. 4.
- [79]. Lane, pl. 26a.
- [80]. Wellesz, pls. 2/3-4, 3/5, 4/7-8, 5/9.
- [81]. Wellesz, pls. 2/4, 4/8, 5/9, 7/14.
- [82]. 1972, pp. 30-33.
- [83]. Ghirshman, 1962, pp. 153-54 fig. 196, 169-70f fig. 212.
- [84]. Ettinghausen, 1972, fig. 89.
- [85]. Survey of persian Art IV, pl. 208 A.
- [86]. pls. 208 A, 218.
- [87]. pl. 207B.

- [88]. Herzfeld, 1927, XX-XXI pls.
- [89]. Herzfeld, 1927, pl. xVI.
- [90]. Le coq, 1926, p. 116.
- [91]. Atil, p. 24 no. 6.
- [92]. 1924, pl. I; idem, Le coq, 1926, p. 116.
- [93]. Wellesz, pls. 3/6, 7/13.
- [94]. Wellesz, pls. 5/10, 6/11-12.
- [95]. Wellesz, p. 14, pl. 6/12.
- [96]. Ghirshman, 1962, pp. 215-17 figs. 256-58.
- [97]. T.T. Rice, pp. 101 fig. 83, 97 fig. 112, 180 fig. 190.
- [98]. Schlumberger, 1952 pls. XXI, XXII/1.
- [99]. 1952, p. 264.
- [100]. 1952, p. 267.
- [101]. Schlumberger, 1952, pl. XXXII/2.
- [102]. Bussagli, p. 110.
- [103]. Topkapi Sarayi Istanbul, Ahmet III 3493.
- [104]. Wellesz, pl. 18/45.
- [105]. Gray, p. 75, pl. XXXII.
- [106]. Lane, pl. 26B; Atil, p.128 no. 57; kühnel 1971, p. 229 fig. 194; Ettinghausen, 1942, p. 123 fig. 23; Jenkins, fig.
- [107]. Ettinghausen, 1942, fig. 23 Lane, pl. 26B; Atil, p. 128 no.57.
- [108]. Kühnel, 1971, p. 229 fig. 194; idem, 1929, p. 408 fig.404.
- [109]. Ettinghausen, 1942, figs. 7-8; idem, 1962, p. 45.
- [110]. Ettinghausen, 1962, p.45 idem, 1942, fig. 7; Belenitsky, 1968, fig.142.
- [111]. Grube, 1968, p. 13 fig. 4; Philon, pl. XXIIA; D.T. Rice, p. 127 fig. 93.
- [112]. Robinson, pl.3/1.7; D.T.Rice, p.127 fig.93 Grube 1968, p.13 fig. 4; .Philon, pls. XXIIA, XXV.
- [113]. 1953, p. 133.

[114]. p.21.

[115]. Ates, pls. 1/2-3, 5/13,15; Atil, pp. 82 no. 35, 92 no 40, 100 no. 44.

[116]. Fukai and Horiuchi, I, pl. LXVI;T.T. Rice, p.108 fig 91.

[117]. *Survey of Persian Art* V, pls. 640 B, 642, 643 A-B, 651, 653, 673 B; Atil, pp. 68 no. 28, 72 no. 30,78 no 33, 102 no. 45, 104 no 46.

[118]. Lane, pl. 68; *Survey of Persian Art* v pls. 652, 654, 656 A, 657 A, 666-68;Atil, pp78 no. 33, 84 no , 36, 96 no. 42.

[119]. *Survey of persian Art*-v, pl. Ettinghausen, 554A-B; Ates, pls. 1/3, 6/16, 18; D.S. Rice, 1953,figs 14-19;1962, pp. 65, 85, 91.

[120]. Du Ry, pp. 116-17; Guest and Ettinghausen, figs. 11-16.

[121]. Atil,102 no. 45; *Survey of persian Art* V, pls. 641 B, 687; Ates, pls. 6/18, 10/27 Lane, pls. 55A, 58B, 68A.

[122]. Baer, figs. 3-4.

[123]. Ettinghausen, 1962, pp. 75-77, 79, 87, 97, 106-07,113-14, 116, 118-19.

[124]. Atil, pp. 188 no. 52, 120 no. 53; *Survey of Persian Art* V. pls. 687, 707 C.

[125]. Atil, p. 68 no. 28.

[126]. Atil, 94 41; no. Atil, pp. 78 35.

[127]. Atil, p.94 no. 41: *Survey of persian Art* V, pl. 653.

[128]. Wilkinson, 1986, fig. 28.

[129]. *Survey of Persian Art* v, pl.643 B, 646 A, 688 A; Atil, p. 110 no. 50.

[130]. *Survey of Persian Art* V, Pl. 554.

[131]. Ates,fig. 27.

[132]. Ates, pl. 1/3; Ipsiroğlu, fig. 16.

[133]. Ettinghausen, 1962, p. 65.

[134]. Whitfield, pl. 69; Belenitsky, 1968, Grünwedel, 1920, pls. XXVII, XLIX; Le Coq, 1926, pl. 20; fig. 144; Seyrig, pl. II.

[135]. Lane, pls. 37B, 63A, 64B, 68A, 78A; Atil, p. 96 no. 42;*Survey of Persian Art* V,pls.651, 672, 675, 651, 672, 675, 688, 708.

- [136]. Ates, pls. 13/36, 14/39 و نیز؛
- [137]. Ettinghausen, 1977, pp. 65, 91; D.S. Rice, 1953, figs.16-19; Buchthal, fig. 6.
- [138]. 1953, p. 133.
- [139]. cf. Mayer, p. 28.
- [140]. Le Coq 1926, pl. 20.
- [141]. *Survey of Persian Art V.* pls. 668 D, 686, 687, 705; Atil. p. 100 no. 44.
- [142]. *Survey of Persian Art V.* pl. 653, 651.
- [143]. *Survey of Persian Art V.* pl. 705.
- [144]. Fukai and Horiuchi, I, pls. XXV, XLIII.
- [145]. Harper, 1981, pls. 19, 27, 36.
- [146]. Le Coq, 1928, pp. 116; Bussagli, pp 430; 80; Ghirshman, 1962, p. 32 fig, Belenitsky, 1968, figs, 143-44.
- [147]. T.T. Rice, p. 115, fig. 101.
- [148]. *Survey of Persian Art V.* pls. 672, 686.
- [149]. Ates pls. 1/2, 2/4, 4/11, 5/13, 9/24; İpsiroğlu fig. 17; Melikian-Chirvani, opp. p. 99 fig.38.
- [150]. Ghirshman, 1962, p. 321, fig. 430; Le Coq, 1913, pl. 22.
- [151]. Ates, pl. 11/32.
- [152]. Ates, pl. 1/1.
- [153]. Ates pls. 8/21, 15/42.
- [154]. Ates, pl. 4/11; *Survey of Persian Art V.* pl. 692 B; Grube, 1976, pl. 142.
- [155]. Ettinghausen 1962, pp. 84, 85.
- [156]. D. S. Rice. 1949, p.338 fig D; idem, 1957, fig. 11.
- [157]. Rice, 1949, p. 338 fig. D D. S.
- [158]. Ettinghausen, 1962, p. 85.
- [159]. Ettinghausen, 1962, p. 91; D. S. Rice, 1949, p. 338 fig. D.
- [160]. Ettinghausen, 1962, p. 91.
- [161]. Allen, pl. 7, detail, p. 60.
- [162]. Atil, p. 112 no. 50; Lane, pl. 69A.

- [163]. *Survey of Persian Art* V, .pl. 712.
- [164]. *Atil*, pp. 99no. 41, 96. no. 42, 104 no. 46, 120 no. 53; *Survey of Persian Art* V, .pl.672, 689.
- [165]. *Survey of Persian Art* V, pls.641 B, 653, 693.
- [166]. Ates, pls. 1/2-3, 5/15, 6,17-18, 7/19, 9/25-26, 10/28-29 و نیز
- [167]. *Survey of Persian Art* V, pls. 651, 691A, 720A.
- [168]. Ates, pls. 1/2-3, 5/15, 7/19, 10/28 - 29, 11/31, 14/39 and 41, 15/43; *Survey of Persian Art* V, pls. 652, 664, 672.
- [169]. Ates, pls. 1/2-3, 7/19, 10/28, - 29 11/31, 15/43.
- [170]. *Survey of Persian Art* V, pls. 651, 652, 653.
- [171]. *Survey of Persian Art* V, pl. .641, 672. *Atil*, p. 10, no. 53.
- [172]. *Atil*, p. 94 no. 41, 104 no. 46; Lane, pls. 56B, 84A; *Survey of Persian Art* V, pls. 641B, 646B, 651, 693; Grube, 1976, p.183; DuRy, p.116 *Survey of Persian Art* V, pls. 641 B, 646 B, 651, 693; Grube, 1976, p. 183; Du Ry, p. 116 *Atil*, pp. 94 no. 41, 104 no. 46; Lane, pls. 59 B, 84 A.
- [173]. Ipsiroğlu, fig. 16; Ates, pls. 1/3, 13/38.
- [174]. D. S.Rice, 1953, fig. 17-19; D.T. Rice, 1965, pl. I. opp. frontispiece.
- [175]. Wellesz 3/6, Pls. 6/11-12 5/10.
- [176]. pls. 19-22 Grabar, 1967.
- [177]. *Survey of Persian Art* V, pls. 653, 672; Lane, pl. 68A; *Atil*, p. 96 no.42.
- [178]. *Survey of Persian Art* V, pls. 641, B. 664, 666, 688, 703; *Atil*, pp. 120 no. 53,121.
- [179]. *Survey of Persian Art* V, pls. 641, 646, 652, 690, 691.
- [180]. Grünwedel, 1920, pl. XXVII.
- [181]. *Atil*, p. 120 no. 53; *Survey of Persian Art* V, pl. 687; D.T. Rice, 1965, pl. I opp, frontispiece, Wellesz, pl. 20/49.
- [182]. *Survey of Persian Art* V, pl. 686.
- [183]. D.T. Rice, 1965, pl. I, opp. frontispiece.
- [184]. D.S. Rice, 1953, figs. 16-19.
- [185]. Wellesz, pl. 20 fig. 51.
- [186]. Ates, pls. 9/26, 10/29.

[187]. Lane, pl. 62B.

[188]. Ettinghausen, p. 91.

مآخذ

- j . w. Allen, *slamic metalwork*. the nuhad es-said collection, London, 1982.
- M. Almagroet al., *qosayr amraresidencia ybanosen el desierto de jordana*, Madrid, 1975
- the arts of islam masterpieces from the metropolitan museum of Art, New York,1982.
- A. Ates,Un vieux poeme romanesque persan.Recitde warqahet
Gulshah. *ars orientalis* 4, 1961,pp. 143-52.
- E Atil, *ceramics from the world of islam*, Washington.D.C. 1973.
- E. Baer, An islamic inkwell in the metropolitan museum of Art, in R. Ettinghausen.
ed..islamic Art in the metropolitan museum of Art. New York, 1972.
- M. belenitsky. *central asia*. cleveland, 1968.
- idem, *monumental, noe iskusstvo pyandzihikenta*, Moscow, 1973.
- H. Buchthal, hellenistic, miniatures in Early Islamic Manuscripts, *Arts Islamica*7, 1940,pp.
125-33.
- M. Bussagli, *painting of central Asia* , Geneva, 1963.
- J. Du Ry, *Art of Islam*, New York, 1970.
- R. Ettinghausen,painting in the fatimid period. A Reconstrion, *Arts islamica*9, 1942, pp.
112-24.
- Idem, *Arab painting*, Geneva, 1962.
- Idem *form, byzantium to sasanian iran and the islamic world*, Leiden,1972.
- S, Fukai andk. Horiuchi, *Taq-i-Bustan*, 2vols., Tokyo, 1969-72.
- R. Ghishman, notes iraniennes V. scenes de Banquet sur Iargenterie iraniennes V. scenes
de banquet sur Iargenterie sassanide, *Artibus Asiae* 16,1953,pp. 51-76.
- Idem, *Persian Art. The parthian and sassanian Dynasties*, New York, 1962.
- Idem, notes iraniennes XIII. trois epees sasanides. *Artibus Asiae* 26. 1963,pp. 293-311.

- O. Grabar, *Sasanian silver. late Antique and Early mediaeval Arts of luxury from iran*, ann Arbor, mich., 1967.
- B. Gray, Aseljuk Hoard from persia, *the British museum Quartely* 13, 1939, pp. 73-79.
- E. J. Grube. *The classical style in islamic painting*, New York 1968.
- Idem, *Islamic pottery of the 8 th to the 15 th century in the keir collection*, London, 1976.
- A. Grunwedel, *Altbudhistische kultstätten in chinesisches-turkistan*, Berlin, 1912.
- Idem, *alt-kutscha*, berlin, 1920.
- G.D. Guest and R. Ettinghusen, the iconography of kashan luster plate, *Arts Orientalis* 4, 1961, pp. 25-64.
- R. W. H. amiltol, *Khribet al mafgar. An Arabian mansion in the gordan walley*, Oxford, 1959.
- P. O. Harper, *The royal hunter. Art of theth sasanian empire*, New York, 1978.
- Idem, *silver vessesl of the sasanian period I. Royalimagery*, New York, 1981.
- E. Herzfeld, *Die Ausgrabungen von Samarra III. Die Malereien von Samarra*, Berlin, 1927.
- Idem, *Iran in the Ancient East*, New York, 1941.
- M.S. Ipsiroglu, *Das Bild im islam*, Vienna and Munich, 1971.
- M. Jenkins, An 11th-century Woodcarving from a cairo Nunnery, in R. Ettinghausen, ed., *Islamic Art in the Metropolitan museum of Art*, New York, 1972.
- A. Jeroussalimskaja, Le cafetan aux simourghs du tombeau de Mochtechevaja Balka (Caucase septentrional), *Studia Iranica* 7, 1978, pp. 183-211.
- T.S. Kawami, *Monumental Art of the Parthian period*, Leiden, 1987.
- E.R. Knauer, Toward a History of the sleeved coat. A study of the Impact of an Ancient Near Eastern Garment on the West, *Expedition* 21, 1978, pp. 18-36.
- E. Kuhnel, *Die islamische kunst*, Leipzig, 1929.
- Idem, *The Minor Arts of islam*, New York, 1971.
- A. Lane, *early Islamic pottery*, New York, 1948.
- A. von Le Coq, *Chotscho*, Berlin, 1913.
- Idem, *Die buddhistische spatantike in Mittelasien IV. Die Wandmalereien*, Berlin, 1924.
- Idem, *Buried Treasures of chinese Turkestan*. London, 1926

- L. A. Mayer, *Mamluk cotume*, Geneva, 1952.
- A. Melikian- chirvani, leroman de varqe et Golsah, *Arts Asiatiques* 22, 1970, pp. 1-262.
- E.H. peck, the Representations of costumes in the Reliefs of taq- iBustan, *Aribus Asiae* 31, 1969, pp. 101-46.
- H. philon, *Benaki museum Athens. Early islamic cermics, 9th to late 11th centuries I*, Westertham, Eng., 1980.
- D.S. Rice, The oldest Dated Mosul candlesitk A. D. 1225, *the Burlington Magazine* 91, 1949, pp. 334-40.
- Idem, The Aghani miniatures and Religious painting in islam, *the Burlington Magazine* 95, 1953, pp. 128-34.
- Idem, Inlain Brasses from the Workshop of Ahmad al - dhaki al Mawsili, *Ars orientlis* 2, 1957, pp. 2583-326.
- D.T. Rice, *Islamic Art*, New York, 1965.
- T.T. Rice, *Ancient Arts of central cetral Asia*, New York 1965.
- B.W. Robinson et al. *the keir collection. islamic paintine and the Arts of the Book*, London, 1976.
- J.M. Rosenfield, *the Dynastic Arts of the Kushans*, Los Angeles, 1969.
- B. Rowland, *the Art and Architecture of india*, Baltmore, 1954.
- D. schlumberger, les fouilles de Qasr el-heir el-Gharbi (1936-38), *syria* 25, 1946-48, pp. 86-102.
- Idem, le palais ghaznevide de lashkai Bazar, *syria* 29, pp. 251-70.
- R.B. serjenant, *Islamic Textites. material for a History up to the Mongol conquest*, Beirut, 1972.
- H. seyrig, Armeset costumes iraniens de palmyre, *syria* 18, 1937, pp. 1-53.
- J. sourdel-thomine and B. spuler, *Die Kunst des Islam, propylaen Kunstgeschichte*, N.S. 4, Ber lin, 1973.
- D. thompson, *stucco from chal Tarkhan-Eshqabad near Rayy*, Warminster, Eng, 1976.
- H. weiss, ed., *Ebla to Damascus. Art and Archaeology of Ancient syria*, Washington, D.C., 1985.
- E. Wellesz, An Early Alsufo Manuscript in the Bodleian li-brary in oxford. A study in Islamic

constellation Images, *Ars Orientalis* 3, 1959, pp. 1-25.

- R. Whitfield, *The Art of Central Asia The Stein Collection in the British Museum*, London, 1985.
- C.K. Wilkinson, *Nishapur. Pottery of the Early Islamic Period*, New York, 1973.
- Idem, *Nishapur, Some Early Islamic Buildings and their Decoration*, New York 1986.

فصل نهم

دوره مغول و تیموریان

الینور سیمز

(Eleanor Sims)

هرگونه بحث قاطع و مطمئن راجع به لباس در دوره ایلخانیان و تیموریان مشکل است. چراکه در واقع از این دوران پوشاک و منسوجات بسیار کمی به جا مانده است. در اینجا به یراقهای ارتشی و نظامی پرداخته نمی‌شود.

منابع معاصر

متون عربی و فارسی معاصر اطلاعات محدودی به دست می‌دهند. معمولاً از منسوجات و پارچه‌ها بدون توصیف پوشاکی که از آنها تهیه می‌شده، نام برده شده است. در بیشتر این منابع به رداها (خلعه) و کمربندهایی (کمر) اشاره شده است که در مناسبت‌های گوناگون به عنوان تشرّف و گرامیداشت، اهدا می‌شدند» [1]. منابع اروپایی تا حدّی ذهنیت ما را روشن می‌سازد. طبق گفته «روی گونزالس دُکلاویخو»^۱ (q.v.) فرستاده هنری^۲ سوّم نزد تیمور از کاستیل و لئون^۳ در

1. Ruy Gonzalez de Clavijo.

2. Henry.

3. Castile and Leon.



تصویر XLVI - «شهزاد» پسر طهماسب، نشسته بر تخت.

از روی: شاهنامه «دموته». حدود ۷۳۰ - ۴۰ق. / ۱۳۳۰ - ۴۰م. آبرنگ مات، جوهر و طلا روی کاغذ.

40.2 x 29.cm

با تشکر از گالری M. Sackler، انستیتو Smithsonian، واشنگتن دی. سی.، 0107. 1986 s



تصویر XLVII - نیمه راست ورقی از یک کتاب. Hazinc 2153. fol. 148 v, Tabriz, ca. 700/1300. استانبول، Topkapi Sargyi.

ربیع‌الاول ۱۸۰۷ ق./ اکتبر ۱۴۰۴ م.، و تصادفاً در همان موقع که توسط «شرف‌الدین» اشاره شده است [2]، خود تیمور، او و تعداد دیگری از سفیران را با اهدای رداها، پیراهنهای همسان و کلاههای درباری (kincob)، گرمی داشته است (camocas در میان سایر انواع، ترجیحاً به *kamkāb* برگردانده شده و به عنوان پارچهٔ زربفت، شناخته شده است) [3]. کلاویخو همچنین از ابریشم، پشم و لباسهای کتان و خز حیواناتی نظیر قاقم، ذله، روباه، سمور و نیز لباسهای چین‌دار و حاشیه‌دوزی شدهٔ مخملی و آجیده و همچنین ژاکتی یقه بسته با یقه‌ای از پوست سمور، نام برده است [4]. او تیمور را در اولین ملاقاتش با ردای ابریشمی ساده بدون هر نوع حاشیه‌دوزی و... کلاه سفید بلندی که روی تاج آن چند یاقوت سرخ جلوه می‌کرد، توصیف کرده است [5]. هفتهٔ بعد نیز نوع تیمور، پیر محمد را دیده که به شیوهٔ تاتارها لباس پوشیده بود؛ یعنی ردای ابریشمی آبی با حاشیه‌دوزی طلایی که از پشت و جلو، سینه و شانه‌های او را می‌پوشاند و تاروی آستینها ادامه می‌یافت [6]. مشخصاً یک یقهٔ شبدری شکل^۱ برگرفته از الگوهای چینی وجود داشت، که در ایران دورهٔ تیموری و ایلخانی از یک نقش مایهٔ پهن با چهار چین سه لبه که گردن تن‌پوش را می‌آراست و از جلو و عقب، تاروی شانه‌ها ادامه داشت، تشکیل می‌شد. این یقه با به طور مجزا بر روی تن‌پوش قرار می‌گرفت، یا مستقیماً به تن‌پوش لبه‌دوزی می‌شد [7]. نامبرده همچنین در همان ایام، لباس اعیاد رسمی «خانم بزرگ» را بدین گونه شرح می‌دهد: «ردایی رویی از ابریشم قرمز، با حاشیه‌دوزی زربفت، یقهٔ کیپ و بی‌آستین، یک دنبالهٔ خیلی بلند که نیاز به همراهی پانزده ندیمه داشت و یک روبندهٔ نازک سفید متصل به یک روسری قرمز مجلل و زربفت، سرشار از طلا، مروارید، فیروزه، یاقوت و پره‌های زینتی آراسته» [8]. سایر جهانگردان اروپایی، بخصوص فرستاده‌های ونیزی نزد «اوزون حسن آق قویونلو» در دههٔ ۸۷۰ ق./ ۱۴۷۰ م.، بمراتب اطلاعات کمتری نسبت به کلاویخو داده‌اند؛ گرچه به این نکته توجه داشته‌اند که برخی منسوجات در چه مناطقی تولید شده است. اسامی منسوجات الزاماً از آنچه مورخان امروزی به طور قطع در نظر دارند، مشتق نشده است [9]. یک بازرگان گمنام ونیزی لباس مردمی را که در تبریز در دوران حکمرانی اوزون حسن دیده بود اینگونه توصیف می‌کند [10]: «... آنها مثل همیشه لباسهایی می‌پوشیدند - لباس سنتی ایرانی - که در قسمت سینه باز بود و سینه‌هایشان دیده می‌شد... همهٔ زنان ایرانی بالأخص در تبریز رداهای مردانه را از روی سر می‌پوشیدند که تمام اندامشان را می‌پوشانید. اینها رداهایی بودند از جنس ابریشم، انواع پارچه‌های جگری، پارچه‌های پشمی، مخمل و پارچه‌هایی از طلا...».



تصویر XLVIII - تصویر سلطان حسین میرزا، جوهر و طلا روی کاغذ. هرات (؟) حدود سال ۵۰۰ ق./ ۹۰۰ م. .
با تشکر از موزه Arthur M. Sackler، دانشگاه هاروارد. کمبریج، ماساچوست. شماره 59. 1958.
اهدایی: John Goelet

لباسها و منسوجات برجای مانده

اندک پوشاک باقیمانده از دوره مغول و تیموریان تقریباً همگی از گورها به دست آمده است. آنها نوعاً نمایانگر جنس، بافت، طرح و رنگ می‌باشند، تا طرز دوخت. برای مثال نوعی پارچه گلدان از ابریشم و طلا به نام «طراز ابوسعید» که برای تدفین رُدولف^۱ چهارم استفاده شد [11]، قبل از آنکه به غرب صادر شود تبدیل به لباس نشده بود. طرح آن (مرگب از نوارهایی از نقش ترنج راست و چپ، لوزی و ردیف حیوانات، به طور متناوب با نوشته‌های عربی) حاکی از آن است که به احتمال قوی برای تهیه لباسی خاص در نظر گرفته شده بود؛ نظیر آنچه که در تن پادشاهی نشسته بر صندلی، در یک نقاشی که از یک دستنوشته پراکنده شاهنامه، متعلق به سالهای حدود ۷۷۰ق./۱۳۷۰م. به دست آمده، دیده می‌شود [12].

منسوجاتی که در گور «کانگراند دلا اسکالا»^۲ ی اول (در گذشته به سال ۱۳۲۹ م.) در ورونا^۳ پیدا شد، به مناطقی از چین تا خاورمیانه نسبت داده می‌شود [13] و پنج عدد از این لباسها (A, D, E, G, H) [14] که اخیراً مورد آزمایش و تجزیه فنی قرار گرفته است، آنها را در زمره گروهی از منسوجات که در آسیای مرکزی [15] بافته شده و سپس در غرب تبدیل به لباس می‌شدند (بالاپوش H=، تونیک E=، کلاه D=) قرار می‌دهد. به همین خاطر درست مثل «طراز ابوسعید» اطلاعاتی راجع به لباسهایی که از چنین پارچه‌های فاخری در ایران یا مرکز آسیا دوخته می‌شد، به دست نمی‌دهند. از البسه ایرانی قرن ۹ق./۱۵م.، فقط تکه پاره‌های پوشاک مدفون تیمور، شاهرخ، آغ‌بیگ و میرانشاه باقی مانده است. با آنکه آغ‌بیگ با لباسی دفن شده که با همان کشته شده بود، اما این لباسهای مدفون شده بهتر از لباسهای دیگران به جای مانده است. دستار دارای بافتی ظریف و نفیس است. پیراهنی مرگب از ابریشم و کتان، که خیلی دراز بود، از پشت و طرفین، داخل شلواری با «دوخت ازبکی» قرار می‌گرفت و از جلو تا زانوهای پایین آمده و در ناحیه کمر با یک نوار پهن ابریشمی مزین به طرح پیچازی سفید و آبی کمرنگ، محکم می‌شد [16]. سرانجام آنکه سرشانه‌ای^۴ فراخ، چهار لایه و حاشیه‌دوزی شده را دوباره به شکل اصلی یک یقه شبدری با طرحهایی از فرشته‌های بالدار روی زمینه گلدان بازسازی کرده و به عنوان پوشش دوره تیموریان به مردم معرفی نموده‌اند [17].

1. Rudolf.

2. Cangrande della Scala.

3. Verona.

4. yoke.

نسخ تصویری

حدسهایی که در مورد پوشاک مردم ایران در دوره مغول و تیموریان، بر پایه منابع موثق و لباسهای باقیمانده از آن دوران زده می‌شود، احتمالاً با کمک سایر منابع تجسمی مثل طراحیهای ماشینی معاصر و یا نقاشیهایی که توسط هنرمندان در هنرکده‌های سلطنتی (کتابخانه‌ها) کشیده می‌شد، به حقیقت نزدیک می‌گردد. پوشاک بر خلاف قالی و قالیچه، با دوخت، ترکیب پارچه‌ها، بافت، طرحها و رنگها، تعریف می‌شود. البسه ایرانی به‌جا مانده از دوره صفویه و پس از آن [18] و لباسهایی که در آثار منقش صفویان نمایان شده [19]، من حیث المجموع از لحاظ اشکال اصلی دوخت و نه لزوماً از لحاظ طرح و رنگ [20]، شبیه لباسهای منقوش در نقاشیها هستند [21]. طرحهای واقعی برای تزئین لباس توسط هنرمندان هنرکده‌ها (کتابخانه‌ها) خلق شده و برخی از نقاشیهای آنان نیز برجای مانده است [22].

مع‌هذا، این نقاشیها همانند فرشهای همان دوره (نک. فصل هفتم از مدخل «فرش» (CARPET) به عنوان دقیق‌ترین معیار کیفی، هدف و مخصوصاً سوژه مورد استفاده در نقوش مغول و تیموری محسوب شده و باید به منزله راهگشای دوره‌ای از تاریخ پوشاک ایران که حقیقتاً نمونه‌های بسیار اندکی از آن بر جای مانده است، مورد استفاده واقع گردند [23].

مآخذ تصویری دوره مغول

- نیمه سمت راست صفحه‌ای دوتایی از یک کتاب، تبریز، حدود سال ۷۰۰ق. / ۱۳۰۰م. .

Topkapi Sarayi Library, Istanbul . H. 2153, fol. 148v, Grube et al . pl.8 (تصویر XLVII)

- رشیدالدین، جامع‌التواریخ، تبریز، ۷۰۶ق. / ۱۳۰۶م. .

Edinburgh University Library, Arab 20, fols. 122r, 139v. 117r, Rice and Gray, pp.142, 170,178.

- بیرونی، الآثار الباقیه، تبریز، ۷۰۷ق. / ۱۳۰۷-۱۳۰۸م. .

Edinburgh University Library, Arab 161, fol.158 v, Gray. p.27.

- فردوسی، شاهنامه [«دموته» شاهنامه، ورقهای پراکنده]، تبریز، ۷۳۰-۴۰ق. / ۱۳۳۰-۴۰م. .

Sackler Gallery of Art, Washington, D.C., nos.S86.0100, S86.0102, S86.0107, S86.0105, Lowry and Nemazee, pp.78-85 nos. 8-11, and The Freer Gallery of Art. Washington, D.C., no. 38.3. p.32 (تصویر XLVI Gray).

- کلیله و دمنه، تبریز (۴)، حدود سال ۷۶۰ق. / ۱۳۶۰م. .

Istanbul University Library, F.1422, fols.117. 11V 24r, Gray, pp.38-39.

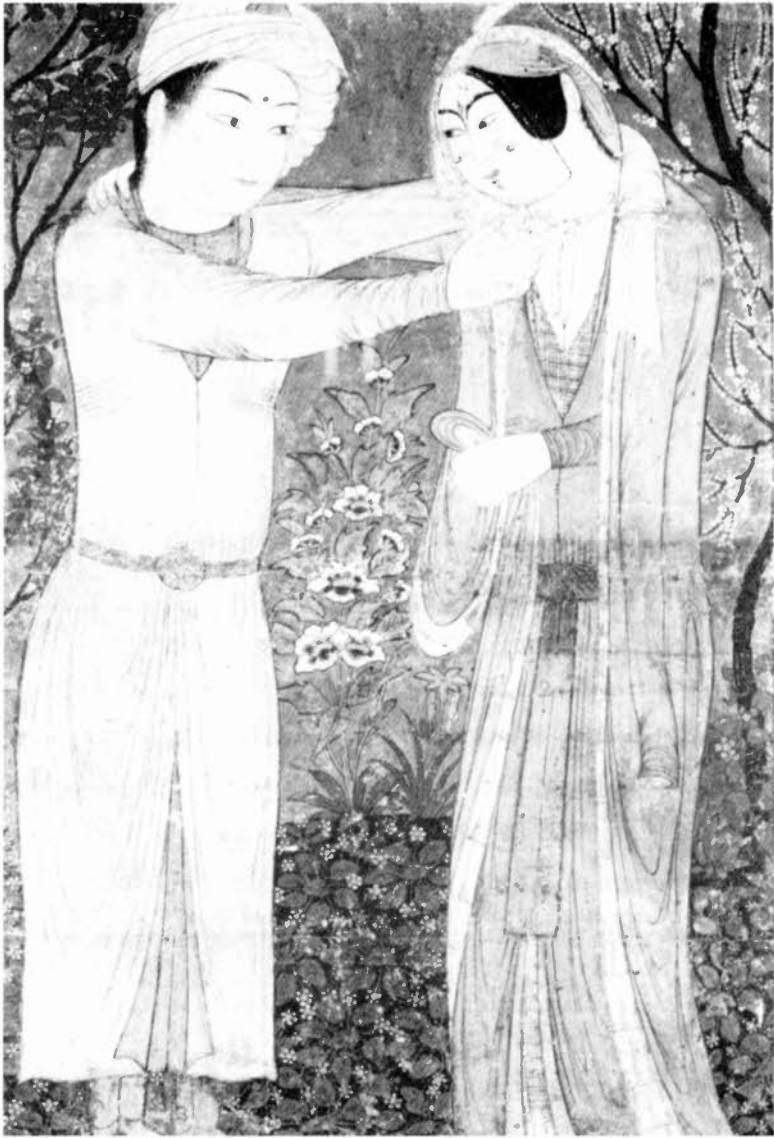
- ورق پاره‌هایی از شاهنامه، تبریز (۴)، حدود سال ۷۷۰ق. / ۱۳۷۰م.

Topkapi Sarayi Library, Istanbul, H. 2153, fol. 65 v. Gray, p.42.

- یک نقاشی منفرد، بغداد، حدود سالهای ۷۸۰-۸۰۰ق. / ۱۳۸۰-۱۴۰۰م.

The Metropolitan Museum of Art, New York, no.57.51.20, Grube, 1968, pl.14.

از لباسهای باقیمانده، نوشته‌ها و نقاشیهای معاصر، می‌توان نتیجه گرفت که مردها در دوره مغول قبا (qabā) می‌پوشیدند که شامل یک بالاپوش بلند بسته شده با کمربند یا شال بود که در جلو پیچیده و زیر بازوی راست محکم شده و یا از وسط با لفافی بسته می‌شد (هر چند که تصاویر ارائه شده از این بالاپوشها، همواره ایرانی نیستند [24]). این قبا یا آستین‌بلند بود یا آنکه آستین‌هایش تا سر آرنج می‌رسید. قبا روی لباده یا پیراهنهای آستین‌بلند (پیراهن یا قمیص) پوشیده می‌شد و شلوارها را توی چکمه یا کفشهای ساقه کوتاهشان می‌کردند. لباسهای رویی شامل بالاپوش یا عبا، گاه با آستر خز و گاه با آستینهای چاک‌دار می‌شد. ممکن بود یک پیچازی تزیینی روی سینه لباس رویی یک مرد صاحب‌منصب دیده شود و همچنین ممکن بود بازوها و شانه‌های قبا، تزیین شوند. رواج این سنت در نقاشی اوایل دوره ایلخانیان دیده می‌شود [25]. این سؤال که آیا پیچازی تزیینی نشانگر یقه شبدری بوده است یا نه [26]، چیزی نیست جز مثالی از مشکلات تکیه بر سبکهای نقاشی، در تفسیر تغییرات اسلوب. پوشش سر در حال تغییر به نظر می‌رسد [27]. کلاه مغول‌ها اشکال زیادی دارد و اغلب با پر آراسته شده است. به احتمال قوی آنها بعد از انقراض دودمانشان در ۷۳۶ق. / ۱۳۳۶م. از مد افتاده‌اند. انواع متمایز دیگر عبارتند از: کلاههایی با لبه‌های بلند و چاکهایی در کنار به منظور انعطاف؛ تاجهایی با طول و شکل متنوع؛ کلاهکهای تزیینی و گاه با لبه‌های خردار؛ کلاههایی با تاج کوتاه و لبه‌های مسطح و کم‌عمق؛ دستارهای بلند درهم پیچیده در کلاهی رنگی (cap)؛ یا عمامه‌هایی در اندازه‌های متوسط. با استناد به نقاشیها، تن پوشها می‌توانست در تبااین با رنگها یا طلا طراحی شود و تضاد بین قبا و پیراهن نیز مد روز بوده است؛ هر چند که معلوم نیست اینها تا چه حد از واقعیت را می‌رساند. زنان نیز باتن پوشهای بلندی که جلویش تا پایین پا آمده، دیده می‌شوند؛ با آستینهایی که برش و اندازه آنها متغیر است و حداقل یک لایه یا شاید هم بیشتر از یک پوشش بر روی آن قرار گرفته است. نزدیکترین تن پوش به بدن، پیراهن نامیده می‌شد. گاه بالاپوشهای زنان هم با یقه‌های شبدری یا پیچازی و یا سایر تزیینات روی سینه و شانه‌ها نشان داده می‌شود. بسته به پیش‌زمینه و



تصویر XLIX - «همای و همایون در بوستان». ورقه‌ای جداشده از دست‌نوشته رشیدالدین به نام جامع‌التواریخ شماره 57.51.20، رنگ و اندود زر روی کاغذ. موزه هنری متروپولیتن. مینیاتورهای ایرانی و سایر هنرهای ایرانی متعلق به مجموعه Cora Timken Burnett. شماره 57.51.20. میراث نامبرده. 1956.

موقعیت اجتماعی، سر با یک حجاب ضخیم سفید یا شفاف که تا پشت بدن، پایین می افتاد، یا به شیوه باشلق و کلاه بارانی، یا شالی سبک تر با رنگ تیره که به دور سر، گردن و شانه ها پیچانده می شد، پوشانیده می گردید. زنان مشخص مغول یک روسری بلند به نام بُغطاق (boğtaq) می پوشیدند که ساختاری از نمد و چوب بید (چوب یا پوست درخت) پوشیده از زینت آلات، داشت [28]. جای کنجکاوای است (و این ناشی از دردسرهای استناد به نقاشیهاست - مادامی که لباسی واقعی وجود ندارد) که این روسری که حتماً وجود داشته، چرا در نقاشیهای شاهنامه «دموته»^۱ دیده نمی شود. علی رغم تفسیر اخیر گرابر و بلیر^۲ از این نسخه به عنوان نسخه دربار ایلخانیان، توصیف صریح کلاویخو هیچ شکی بر جای نمی گذارد، که آن روسری هنوز در آسیای میانه، طی اوایل قرن ۹ق. / ۱۵م.، در زمان تیموریان پوشیده می شده است.

مآخذ تصویری دوره تیموریان

- یک نقاشی بر روی ابریشم، سمرقند یا هرات، حدود ۸۱۰ق. / ۱۴۱۰م. .
The Metropolitan Museum of Art, New York, no.57.51.24, Grube, 1968, pl.16III (XLIX تصویر).
- منتخبات اسکندر سلطان، شیراز، ۸۱۳ق. / ۱۴۱۰-۱۱م. .
Calouste Gulbenkian Musume , Lisbon, no. LA 161, p.125, Gray, p.75.
- کلیات تاریخی، هرات، ۸۱۸-۱۹ق. / ۱۴۱۵-۱۶م. .
Topkapi Sarayi Library, Istanbul, no.B.282, fol. 16r, Grube et al., p.72.
- منتخبات بای سغزو، ۸۳۰ق. / ۱۴۲۷م. .
Berenson Collection, I Tatti, Settignano (Florence), fol.26 v, Gray, p.86.
- کلیله و دمنه، هرات، ۸۳۳ق. / ۱۴۲۹م. .
Topkapi Sarayi Library, Istanbul, no. R.1022. fol. 45r, Grube et al., p.76.
- نظامی گنجوی، خمسه، هرات، ۸۴۹ق. / ۱۴۴۵-۴۶م. .
Topkapi Sarayi Library, Istanbul, no. H. 781, fols. 48v, 62r, Grube et al., p.80, and Grube, 1980. pl. 31.
- ظفرنامه، هرات، ۸۷۲ق. / ۱۴۶۷-۶۸م. (با مینیاتورهایی متعلق به بیست سال بعد).
Johns Hopkins University , Eisenhower Library , Baltimore, fols. 82 v-83r, Lentz and Lowry, pp.264-65.

- عطار نیشابوری، منطق الطیر، هرات، ۸۹۲ق. / ۱۴۷۸ م..

The Metropolitan Museum of Art, New York, no.63.210.28 , fol. 28r, Lents and Lowry, 279.

- سعدی، بوستان، هرات، ۸۹۳ق. / ۱۴۸۸ م..

Egyptian National Library, Cairo. 22 ادب فارسی, fols. Iv. 2r, Lentz and Lowry pp. 260-61.

- نظامی گنجوی، خمسه، هرات، ۹۰۰ق. / ۱۴۹۴-۹۵ م..

British Library, London, Or. 6810, fol. 39 v, lentz and Lowry p.277.

- چهره سلطان حسین میرزا، هرات (؟)، حدود ۹۰۰ق. / ۱۵۰۰ م..

Harvard University Art Musume, Arthur M. Sackler Museum, Cambridge , Mass, no. 1958.59.

Lentz and Lowry. p.243(XLVIII تصویر).

تا اندازه‌ای که نقاشیها تغییرات مد در عصر تیموریان را نمایان می‌کند، قبای مردان به میزان کمتری الگوسازی و طراحی شده است. آنها گاهی اوقات در قسمت پایین و جلو، دگمه شده و اغلب به جای شال با کمربندهایی از جنس چرم و عناصر فلزی، نشان داده می‌شوند. گه‌گذاری نیمتنه‌ها با شلوارهای پرچین و پف‌دار که داخل چکمه یا کفشها شده‌اند، دیده می‌شود. پوشش سر به صورت یک کپی با تاجی بلند و مقطّع و لبه ترک‌دار دیده می‌شود. تاجهای کوتاه و پهن‌تر، این کلاه را آراسته‌اند. عمامه‌ها بیشتر به رنگ سفید نشان داده شده است. گاهی نیز به صورت راه‌راه روشن، که رنگ کلاه نیز از زیر آن دیده می‌شود، هستند. بارها دیده شده که هم مردان و هم زنان اغلب یک عبا روی دوششان انداخته‌اند که گاه از آستر خز بوده و بیشتر در قسمت زانو و همچنین از ناحیه شانه تا پایین، تزیین می‌شده است. زنان ممکن بود بالاپوشهای آستین‌دار هم بپوشند. این بالاپوشها جلو باز بودند و گاهی یقه‌برگردانهای کوتاه و صاف و آستینهایی که اندازه‌هایشان متفاوت بود، داشتند؛ که روی پیراهن پوشیده می‌شد. با این توصیف، آن‌گونه که پیداست این پیراهنها به بدن چسبیده و یقه‌ای بلند داشتند که ظاهراً بعضی اوقات چاک‌کی در فاصله بین سینه و گردن داشته است. کمربندها و شالها لباس رویی را در کمر محکم می‌بستند. لباس رویی خیلی بلند بود و دنباله‌هایی مواج در چین و شکنی پرتجمل داشت. استفاده از روبنده‌های شفاف و باشلقها روشی بود برای کاستن از پوششهای حجیم سر. اما گاهی اوقات یک شال اضافی نشان داده شده، که به صورت دستمال‌گردنهای سفید یا رنگی در پشت سر بسته شده و تا پشت پاها می‌افتاد یا آنکه ظاهراً توسط یک قطعه منجوق یا جواهر در زیر چانه محکم می‌شد. بعضی وقتها نیز نوعی روسری بادبزنی‌شکل، که ظاهراً در جلو گره می‌خورد

و سپس روی گردن می افتاد، دیده می شود. بسختی می توان پذیرفت شمار زنانی که با تاجهای طلایی به تصویر کشیده شده اند – با توجه به تعدادشان – با حقیقت منطبق باشد. واقعیت امر آنکه، بسیاری از روایاتی که در این نقاشیها به تصویر کشیده شده اند، برداشتی است از زنان خاندان سلطنتی.

پی نوشتها

۱. برای مثال نک. ابن بطوطه، سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه و تصحیح س. ذفرمری و ب. ز. سنگینی، متن کتاب به زبان عربی و ترجمه آن، پاریس، ۱۸۵۷، ج ۳، ص ۱۹. ترجمه گیب، ج ۳، ص ۵۴۹. و شرف الدین، ج ۲، ص ۴۲۶، جلد ۲. صص ۱۶-۱۷، ترجمه چکستون، ص ۹۳. و نیز نک. فصل بیست و هفتم.

[2]. II, P. 426, II. 16-17; tr, Thackston. p. 93; Clavijo. p. 236.

[3]. Pelliot. I. pp. 145-50: Wardwell, esp. p.96 and n.6.

[4]. p. 276.

[5]. p. 220.

[6]. p. 254.

[7]. see Cammann, 1951, and idem, 1972. p.39.

[8]. pp/258-259.

[9]. cf. Serjeant, p.56; Bier, p.5.

[10]. Grey and Roy, p.172.

[11]. Dom-und Diözesanmuseum, Vienna, *Survey of Persian Art*, pp. 2049-50, 2056, p1. 1003;

Wardwell, pp. 108-09, fig. 45.

[12]. Topkapi Sarayi, Istanbul, H.2153, fol. 55r: Grube. 1980. p1. 10.

[13]. Sangiorgi, 1922: *Stoffe*.

[14]. *Stoffe*, pp. 45, 76-91, 100-23, 130-62.

[15]. Wardwell, Passim and Appendix I.

[16]. Tashkent.Gerasimov, p. 143; said to be kept in the Navoi Literature Museum of the

Uzbek Academy of Sciences.

[17]. Lentz and Lowry, pp. 216-17 no.116.

- [18]. Bier, pp. 41-45. *Survey of Persian Art*, pp. 2069 ff.1060, and 1088; Spuhler, pp. 163-64; Pls. 1024, 1034.
- [19]. *Survey of Persian Art*, pp. 2078-2108 passim.
- [20]. pace Scarce, p. 36.
- [21]. cf-*Persian and Mughal Art*, nos. 55; 138; 142 iV, Lii, V, or X.
- [22]. Grube, 1974, fig, 127; Lentz and Lawry, pp.194-97 nos. 95-98, 216-18 nos. 114-16
- [23]. *Survey of Persian Art*, pp. 2044-55, 2061-68. نمونه‌ها را باید با احتیاط فراوان بررسی کرد.
- [24]. Schroeder, p. 124.
- [25]. Rice and Gray, pp. 142, 168, 170, 172; Lowry and Nemazee, pp. 84-85 no.11.
- [26]. Lowry and Nemazee, pp. 82-83 no.10.
- [27]. Schroeder. pp. 120-21.
- [28]. Doerfer, I, pp. 210-12.

مآخذ

الف - فارسی

- شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه، به تصحیح و ترجمه محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۶ش./۱۹۵۷م.

ب - لاتین

- C. Bier, ed., *Women from the Soul, Spun From the Heart. Textile Arts of Safavid and Qajar Iran, 16th-19th Centuries*. Washington, D.C., 1987.
- S. R. Cammann, "The Symbolism of the Cloud Collar Motif". *The Art Bulletin* 23, 1951, pp. 1-9.
- Idem, "Symbolic Meanings in Oriental Rug Patterns. Part II". *Textile Museum Journal* 3/3, 1972. pp. 5-41.
- R. González de Clavijo, *Embassy to Tamerlane, 1403-1406*, tr. G. Le Strange, London, 1928.
- M. M. Gerasimov, *The Face Finder*, tr. A. H. Brodrick, New York, 1971.
- O. Grabar and S. Blair, *Epic Images and Contemporary History. The Illustrations of the Great*

Mongol Shahnama, Chicago, 1980.

- B. Gray, *Persian Painting*, Geneva, 1961.

- C. Grey and S. A. Roy, trs., "The Travels of a Merchant in Persia", in *A Narrative of Italian Travels in Persia in the 15th and 16th Century*, London, 1873, pp. 139-207.

- E. J. Grube, *The Classical Style in Islamic Painting*, n. p. [New York], 1968.

- Idem, "Notes on the Decorative Arts of the Timurid Period", in *Gururājamānjariḳā*. Stud in onore di Giuseppe Tucci, Naples, 1974, pp. 233-80.

- Idem, *Lapittura dell'Islam*, Bologna, 1980.

- Idem, F. Çağman, and Z. Akalay, *Islamic Painting. Tapkapi Sarayi Collection*, Tokyo, 1978.

- T. W. Lentz and G. D. Lowry, *Timur and the Princely Vision*, Los Angeles, 1989.

- G. D. Lowry and S. Nemazee, *A Jeweler's Eye. Islamic Arts of the Book from the Verver Collection*, Washington, D. C., 1988.

- P. Pelliot, *Notes on Marco Polo*, I, Paris, 1959.

- *Persian and Mughal Art*, London, 1976.

- G. Sangiorgi, "Le stoffe e le vesti tombali di Cangrande I della Scala", *Bolletino d'arte del Ministero dell' P. I.*, April 1922; repr. in *Contributi allo studio dell'arte tessile*, Milan and Rome, n.d., pp. 33-57.

- J. M. Scarce, "Vesture and Dress. Fashion, Function, and Impact", in C. Bier, ed., *Woven from the Soul, Spun From the Heart. Textile Arts of Safavid and Oajar Iran, 16th-19th Centuries*, Washington, D.C., 1987, pp. 33-56.

- E. Schroeder, "Ahmed Musa and Shams al-Din. A Review of Fourteenth Century Painting", *Ars Islamica* 6, 1939, pp. 113-42.

- R.B. Serjeant, "Material for a History of Islamic Textiles up to the Mongol Conquest", *Ars Islamica* 9, 1942, pp. 54-92.

- F. Spuhler, *Islamic Carpets and Textiles in the Keir Collection*, tr. G. and C. Wingfield-Digby, London, 1978.

- Y. K. Stillman and N. A. Stillman, "Libās iii. Iran 2. The İlkhānid and Tīmūrid Periods" *EI²* III, pp. 748-49.

- Le Stoffe di Cangrande. *Ritrovamenti e ricerche sul 300 veronese*, Verona, 1983.

- D. Talbot Rice and B. Gray, *The Illustrations to the "World History" of Rashid al-Din*, Edinburgh, 1976.

- W. M. Thackston, *A Century of Princes. Sources on Timurid History and Art*, Cambridge, Mass., 1989.

- J. Vollmer, "Technical and Ethnic Considerations of Costume Depictions in the Istanbul Albums H. 2153 and 2160", *Islamic Art* 1, 1981, pp. 136-44.

- A. E. Wardwell, "Panni Tartarici. Eastern Islamic Silks Woven With Gold and Silver (13th and 14th Centuries)", *Islamic Art* 3, 1988, pp. 95-173.

- L. Wooley, "Medieval Textiles Excavated at Ghubayra", *Iran* 27, p. 1989, pp. 51-56.

فصل دهم

دوران صفویان و قاجاریان

لیلا سوداور دیبا

(Layla S. Diba)

در اواخر قرن پانزدهم میلادی نظام‌الدین محمود قاری (نظام قاری)، شاعر یزدی، منظومه‌ی کاملی را به موضوع لباس اختصاص داد، به نام دیوان البسه [1]. افزایش روز افزون اهمیت پوشاک را طی این دوران، از روی حجم مدارک قابل استناد دوره‌های صفوی و قاجاریه، نسبت به ادوار پیشین، می‌توان دریافت. برخلاف تغییر و تبدیلات متداول در سبک و مد، رویکرد اساسی نسبت به لباس و اجزایش، براساس سنن اجتماعی و فرایض مذهبی، تنظیم می‌شد. برای مثال خلعت «Kal'at» (عربی: Kel'a؛ نک. فصل بیست و هفتم)، عمامه و چادر (Čādor) (q.v) در ایران تا به امروز باقی مانده است.

منابع

منابع بایگانی شده و مکتوب همان دوران، نقاشیها، اسناد تصویری اواخر قرن نوزدهم، و پوشاک به جای مانده، در کنار یکدیگر، ویژگیهای اصلی پوشش آن دوران را بیان می‌کند. منابع



تصویر ۱- «شب‌نشینی در قصر» منسوب به میر سید علی. برگرفته از نسخه دستنویس خمسة نظامی برای شاه طهماسب. سال ۹۴۶-۵۰ ق. / ۵۳۹-۴۳ م. آبرنگ مات بر روی کاغذ. 28.3x 20cm.
 با تشکر از موزه آرتور م. / اسپکلر. دانشگاه هاروارد، کمبریج، ماساچوست. شماره 1958.76.
 اهدایی: John Goelet. پیش از آن متعلق به مجموعه Louis J. Cartier بود.

فارسی، شامل متون تاریخی، ادبی و اسناد دربار، اطلاعاتی در مورد خلعت، عمامه، واژه‌های به کار رفته برای منسوجات و پوشاک، مراکز تولید لباس، تأثیر و دامنه سبکها و نیز اجناس اروپایی، در اختیار می‌گذارد. خصوصاً در مورد دوره قاجاریه، اطلاعات شایانی در زمینه پیشینه سیاسی و اجتماعی، جهت فهم اهداف واقعی پوشاک و تحولات در سبک، موجود است. گزارشهای ناظران اروپایی که اطلاعات حاصله از منابع فارسی را غنی تر می‌سازد، توصیفات و جزئیات دقیقی از لباس مردان و زنان، به دست می‌دهد. به علاوه، گذشته از تأکید اروپایی‌ها بر علاقه ایرانی‌ها به تنوع سبک پوشاک و بهایی که بابت تأمین آن می‌پرداختند؛ منابع پراکنده‌ای نیز در خصوص طبقه‌بندی اجتماعی لباس وجود دارد که دیدگاههای ارزشمندی درباره جنبه‌ای از تاریخ اجتماعی ایران که کمتر ثبت شده، فراهم می‌آورد.

دامنه محدود پوشاک برجای مانده (در مقایسه با تعداد و تنوع قالبها و سایر منسوجات همدوره) مخصوصاً از دوره صفویه، تا حدی نتیجه مندرس شدن [2] طبیعت فرسودنی ابریشمهای ظریف و پنبه‌ها، عادت به سوزاندن پوشاک سلطنتی به منظور یافتن طلا و نقره به کار رفته در آنها [3] و بویژه نابودی صندوقخانه دربار صفویه طی غارت اصفهان در سال ۱۱۳۵ ق. / ۱۷۲۲ م.، می‌باشد. ظهور سبکهای اروپایی و پیامد بی‌اعتنایی نسبت به پوشاک سنتی در محافل سلطنتی نیز، در کمبود پوشاک به جای مانده سهمیم است. علاوه بر این، تاریخ پوشاک به جای مانده، اغلب به این دلیل که بعضی مواقع رداها مجدداً برش داده می‌شد و زربفتهای ظریف آن دوباره مورد استفاده قرار می‌گرفت، مغشوش شده است. از جمله بهترین نمونه‌های به دست آمده، رداها و شالهای مردانه دوره‌های مختلف، بخصوص قرن هفدهم میلادی، و نیز نیمتنه‌های زنانه و زینت‌آلات و جواهرات زنانه و مردانه قرن نوزدهم میلادی می‌باشد. این لباسها به عنوان هدایای سلطنتی برای شاهزادگان اروپایی فرستاده می‌شد، یا آنکه در قرن ۱۹ م. توسط مأموران محلی و نمایندگان سیاسی قدرتهای اروپایی جمع‌آوری می‌گردید؛ برای همین عمدتاً در مجموعه‌های اروپایی یافت می‌شوند. موزه‌های ایرانی و مجموعه‌های خانوادگی، از دیگر منابعی هستند که تا به حال استفاده چندانی از آنها نشده است [4].

منابع مصور دوران صفویه و قاجاریه، شرح مبسوطی را از انواع پوشاک فراهم می‌سازد و تا آنجا که به خاطر می‌آید، نقاشی ایرانی همواره ابزار دقیق و مناسبی برای محققان بوده است (نک. فصل نهم). مع الوصف، معمولاً دقت نظر جهت ارائه دقیق جزئیات زینتی در این دوره‌ها، ضرورت خواهد داشت. نقاشیها، علاوه بر آنکه جهت مستند ساختن البسه در دوره‌هایی که نمونه‌های کمی از آنها برجای مانده، اهمیت ویژه‌ای دارند، در نشان دادن چگونگی پوشیدن

قسمتهای گوناگون لباسها نیز، مفید فایده می‌باشند؛ چرا که لباس ایرانی متشکل از لایه‌های مفصل و اجزای گوناگون، بوده است. تعبیر دقیق و اغلب صریحی که از لباس خانگی زنان شده حائز اهمیت است چون که معمولاً زنان در ملاء عام مستور بوده و تعداد قلیلی از ناظران (حدّ اقل) تا اواخر قرن نوزدهم میلادی) مستقیماً قادر به توصیف لباس آنها شده‌اند. وانگهی اهمیت عکسهایی که گزارش کاملاً دقیقی از پوشاک را از نیمه قرن نوزدهم میلادی فراهم می‌کند، نمی‌توان نادیده گرفت.

دوره صفویّه (۹۰۷-۱۳۵۰ ق. / ۱۵۰۲-۱۷۲۲ م.)

پوشاک صفویان در قرن ۱۶ م. را به طور کلی می‌توان متشکل از تن‌پوشهایی چند لایه و دوخته شده از پارچه‌های مجلل دانست. این تن‌پوشها کوتاه بودند، در میان تنه تنگ شده و سپس به سمت خارج، همراه با چینهایی موج، باز و گشاد می‌شدند. انواع پوشش سر، جواهر، زینت‌آلات و سایر تزیینات نیز همراه با آن بود. آن‌طور که ژان شاردن^۱ یک قرن پس از بازدید از ردهای تیمور (۷۷۱-۸۰۷ ق. / ۱۳۷۰-۱۴۰۵ م.) موجود در صندوقخانه سلطنتی ذکر کرده، لباسها در اوایل دوره صفویّه هنوز هم سبک تیموری را تداعی می‌کردند (نک. فصل نهم). پوشاک اصلی مردان و زنان تا حدودی قابل تعویض بود؛ مگر سربندها، عمامه‌ها، و کلاههای مردان و روبندهای زنان. به استثنای طبقاتی نظیر مهتران و درویشان، بیشتر اطلاعات موجود، مربوط به پوشاک طبقه‌های بالاتر می‌شود. با وجود این می‌توان گفت که سبک اصلی لباسی که طبقات مختلف می‌پوشیدند، با درجات مختلفی از ساده‌پوشی همراه بوده است.

گزارشهای زیادی در متون صفوی، سرنخایی را از جایگاه اجتماعی و تمول نابرابر در پوشاک درباریان به دست می‌دهد. مثلاً: تاج (taj) زربفت یا طلاکاری شده (کلاه دوازده ترک، نماد دوازده امام تشیع)؛ خلعتی که شاه اسماعیل (۹۰۷ - ۳۰ ق. / ۱۵۰۱ - ۲۴ م.) برای امیر ترکمن عراق (Bārik Beg) فرستاد؛ و خلعتها و ردهای زربفت، مانند چهار ذرعی‌هایی (ردهایی که چهار ذراع طول دارند) که محمد خدابنده (۹۸۵-۹۹۶ ق. / ۱۵۷۸-۸۸ م.) به امیرخان ترکمن که در سال ۹۸۸ ق. / ۱۵۸۰-۸۱ م. با دخترش ازدواج کرد [5]، داده است. منابع عثمانی تجملات پوشاک درباری ایران را که در لباس فرستادگان شاه طهماسب در مراسم تاجگذاری سلیم^۲ دوم در سال ۹۷۴ ق. / ۱۵۶۶ م. مشاهده شده، تأیید می‌کند. آنجا ۱۲۰ نماینده، ملبّس به لباسهای ابریشمی، مخملی و بافته‌های طلایی حضور داشتند و مابقی، ردهای رسمی رنگارنگ گلدوزی شده با

نقش پرندگان، گلها و حیوانات، به تن کرده و عمامه‌ها نیز از پارچه زرین بودند. در سال ۹۸۲ ق. / ۱۵۷۴ م.، نمایندگان طهماسب برای تاجگذاری سلطان مراد سوم، لباسهای ابریشمی با طرحهای شیر، ببر، اسب و تصاویر انسان پوشیده بودند [6]. آنتونی جنکینسون^۱، بازرگان انگلیسی در سفری به ایران در سال ۹۶۹ ق. / ۱۵۶۲ م.، لباس مجلل خان شماخی (Shemakha) در قفقاز را توصیف کرده که شامل ردای ابریشمی زربفت و حاشیه‌دوزی شده با مروارید و جواهرات، و همچنین تاج ابریشمی زربفت «*tolipan*» (ترکی: دولبنت یا تولبنت^۲). فارسی: دولبند^۳) با نیم یارد طول و کلاهی پر طاووسی (جغه) و لعاب داده شده با طلا بوده است [7].

بازسازی پوشاک صفویان در قرن شانزدهم میلادی که در اینجا مطرح می‌شود، براساس تعداد قلیلی از البسه بر جای مانده و از همه مهمتر، دستنوشته‌های متعدّد مذهب و گرانبهای متعلق به این دوره می‌باشد (تصویر ۱). نمونه لباس مردان، پیراهن ابریشمی بی یقه، سفید یا رنگی است که روی شانه راست دگمه می‌شود، و شلوارهای گشادی که در ناحیه قوزک پا تنگ می‌شوند. با اینکه اطلاعات اندکی در مورد جزئیات تن پوشهای زیرین وجود دارد، ولی به احتمال قریب به یقین این تن پوشها همانند لباسهایی هستند که در قرن بعدی پوشیده می‌شد (نک. ادامه مقاله). اسکندر بیگ منشی (q.v.) توضیح داده که شاه اسماعیل قبل از نبرد دیاربکر در سال ۹۱۳ ق. / ۱۵۰۷ م.، زیر زره خود یک خفتان آجیده (*kaltān*) (تونیک) به تن کرده بود [8]. پیراهنی با نقوش طلسم گونه رنگی که هم اکنون در مجموعه خصوصی لندن قرار دارد، به شاه اسماعیل نسبت داده شده است [9]. روی پیراهن و شلوار، نیمتنه یا ردای بلندی پوشیده می‌شد، که یا از قسمت جلو تا پایین باز می‌باشد یا زیر بغل دگمه می‌خورد [10]. کمر بند چرمی یا مخمل باریکی، با گلمیخهای جواهر نشان و یا شال باریک مشابهی به دور کمر بسته می‌شد. گاهی نیز شال دیگری در اولی حلقه می‌گردید. آخر سر، ردای بلند دیگری که یا از جلو باز، یا یقه هفت بود، روی کل لباسا پوشیده می‌شد. این ردای خارجی دو نوع بود: یکی با آستینهای گشاد که تا آرنج ادامه داشت و دیگری که مثل عبا پوشیده می‌شد، با آستینهای بلند گشاد و آویزان که بتدریج تنگ می‌شد، همراه با چاکهایی در ناحیه شانه که دستها از آن می‌گذشت. پاها با جورابهای ساقه بلندی که تا زانو بالا می‌آمد و با بند محکم می‌گردید، پوشانده می‌شد. دهقانان نواریهای پارچه‌ای که به دور ساقها پیچیده می‌شد، به پا می‌کردند. پافزارها شامل کفشهای تخت نوک تیز، نعلین، پوتینهای کوتاه یا چکمه‌های سوارکاری بود. پوتینها احتمالاً همانند قرن هفدهم میلادی از چرم ساغری قرمز رنگ یا سبز درست می‌شدند [11].

1. Anthony Jenkinson.

2. dülbent یا tülbent.

3. dülbänd.

در لباسهای سلطنتی، رداها عمدتاً از پنبه یا ابریشم ساده یا زربفت و به رنگهای روشن بودند (سیاه بندرت پوشیده می‌شد [12]) و حاشیه‌دوزی زرّین در یقه‌های دالبری، به عنوان تزئینات اطراف یقه یا تزئین قسمت باز جلوی لباس، به کار می‌رفت. تا دهه ۹۴۰ ق. / ۱۵۳۰ م. طرحهای ماهرانه‌ای از حیوانات و پیکره‌ها برای تزئین منسوجات به کار برده می‌شد (تصویر LI). پوشاک مردانه به دست آمده، شامل ردای ابریشمی مجلّل آستین بلند و جلو بازی است (جبه) که مربوط به اواسط قرن ۱۶ م. می‌باشد. طرح آن تکرار تصویر مرد جوانی است که تخته سنگی را به طرف اژدهایی پرتاب می‌کند [13]. نقش مایه‌های مشابه ولی نه عیناً یکسان، از نقاشیهای دستی آن دوره به دست آمده است [14]. نمونه دیگری که تقریباً متعلق به همان زمان است، طرح بافته شده‌ای از تصاویر مردان و زنانی که رداهای چند لایه آن زمان را پوشیده‌اند، دارد. شلوارهای حاشیه‌دوزی شده زنان (šalvār) از مشخصه‌های آن دوره می‌باشد [15]. این تن‌پوشها سطح بالای هنر طراحی را در کارگاههای سلطنتی که به عنوان مدل در اختیار بافندگان منسوجات تصویری قرار می‌دادند، نشان می‌دهد. بالا پوشهایی با قیطان زرّین در سرتاسر سینه و دگمه‌هایی با پوشش طلا و نقره نیز پوشیده می‌شد. رداها و بالا پوشها می‌توانستند با منسوجات مختلف، هم به‌منظور گرم کردن و هم زیبایی، دو لایه یا آستردار شوند. رداهای رویی با خز آستردار شده، و عباهای پوست گوسفندی، در زمستان پوشیده می‌شد.



تصویر LI - درشت‌نمایی نقاشی محمد هروی.
تصویر شاهزاده‌ای ملبس به قباي زربفت. قزوین.
اواسط قرن شانزدهم میلادی. رنگ و طلا بر روی
کاغذ. 19.5 × 10.5cm.
بسا تشکر از گالری هنر Freer. انسیتیتو
Smithsonian. واشنگتن دی. سی. شماره 37.8.

ترکیبهای پرتاووسی (جغه) با رشته‌های طلایی به عمامه‌ها وصل می‌شد. گاهی نیز گل‌هایی در بین چین‌ها قرار می‌گرفت. بازوبند و کمربندهای جواهرنشان بسته می‌شد و قلمدانها، خنجرها، شمشیرها، دستمالها، کیفها، نشانها و حلقه‌ها، به کمربند آویخته می‌گردید. مهارت استادانه در این زیورآلات را، در کمربند مخمل مطلقاً میناکاری شده و نظریگری که برای شاه اسماعیل ساخته شده بود و همچنین یک بازوبند تکی به همان سیاق که امضای صنعتگری به نام نورالله بر آن حک شده بود، می‌توان دید [16].

بی‌تردید مشخص‌ترین مقوله از پوشاک مردان، سرپند بود که نه تنها بر جنسیت مردانه آنها دلالت داشت بلکه موقعیت سیاسی و مذهبی ایشان را نیز مشخص می‌نمود [17]. سر همواره تراشیده می‌شد. اگرچه مردان جوان یک دم اسبی نگه داشته و پازلفی مختصری داشتند و مردان مسن‌تر ریش و سبیل پرپشت آراسته‌ای می‌گذاشتند. عمامه‌اوایل دوره صفویه (مندیل) معمولاً دور یک کلاه زربفت (تاج) یا نمدهی دوازده ترک با یک آرایه‌ته مناری بلند و نوک تیز پیچیده می‌شد [18] که زیر آن عرقچین صافی (araqčîn) می‌پوشیدند. کلاه در اکثر موارد قرمز بود ولی گاهی رنگهای دیگری برای تطابق با کل پوشاک پوشیده می‌شد. گاهی مواقع این کلاه فقط با رشته‌های طلایی یا پره‌های زینتی، آراسته می‌گشت؛ ولی معمولاً با عمامه‌ای پوشانده می‌شد. این عمامه عبارت بود از شال سفید بلندی که به طرزی فاخر پیچانده شده و به یک نشان پرخروسی مثل بادبزن، منتهی می‌گردید. جنس این شال گاهی از ابریشم یا نخ لطیف ساده با طرحهایی در انتها و گاهی نیز سراسر، پوشیده از گلدوزی ظریفی بود. گاهی نیز زربفتهای راه‌راه یا بافته‌های رنگین ترجیح داده می‌شد. زیباترین حالت در نقطه جذابی بود که آرایه‌ته مناری تجلی می‌کرد، اما در بیشتر موارد انواع کروی پوشیده می‌شد. عمامه‌های گرد و کوتاه، کلاه‌های نوک تیز و مدور با آسترهای خز و کلاه‌هایی با لبه‌های پهن و درزدار نیز، پوشیده می‌شد [19]. نقاشیهای مینیاتور، تمام ظرافتهای بانوی صفویه را در خلوت اندرونی (q.v.) برای مورخان معاصر آشکار می‌سازد. در قرن ۱۶ م، پوشاک او از لایه‌هایی مشابه پوشش مردان، درست می‌شد. مشخص‌ترین آن، پیراهن بلند گشادی بود که از جلو تا کمر باز بوده و با بافته‌های متضادی لبه‌دوزی شده و با یک گل سینه بسته می‌شد. در بعضی مینیاتورها، یقه بسیار باز این لباس که از آن برای شیر دادن استفاده می‌شد، بوضوح از زیر ردای بلندی که با دو یا سه گره در قسمت جلو و پایین بسته می‌شد، یا از زیر ردای یقه هفت، دیده می‌شود (تصویر LII). شلوارها معمولاً از پارچه راه‌راه اریب بود که حاشیه‌دوزی یا بافته‌شده، بودند. تصویر یک شاهزاده خانم در نیمه قرن شانزدهم م. بوضوح آستینهای نازک لباس زیر، یقه گلدوزی شده و رنگهای مکمل قسمتهای



تصویر LI - میرسیدعلی، «اردوگاه ابلیاتی». برگرفته از نسخه دستنویس خسته نظامی برای شاه طهماسب. به سال ۹۴۶ - ۵۰ ق. / ۱۵۳۹ - ۴۳ م. آبرنگ مات روی کاغذ. 27.8 x 19.3cm.
 با تشکر از موزه آرتور م. سیکلر. دانشگاه هاروارد، کمبریج، ماساچوست، شماره - 1958. 75. اهدایی John Goelet. پیش از آن متعلق به مجموعه Louis J. Cartier بود.

مختلف لباسش را در کنار جواهرات و نیم تاج، نشان می‌دهد (تصویر LIII).

به هر حال تفاوت عمده مشاهده شده با پوشاک مردان، در سریند و لباس بیرون از خانه می‌باشد. سر را با توره‌های ظریفی می‌پوشاندند که اغلب به منظور جذابیت بیشتر، تکرده یا آهار می‌زدند، یا آنکه در زیر چانه گره می‌خورد. طول تورها یا باید تا شانه می‌رسید یا روی سینه را کاملاً می‌پوشانید. آنها با استفاده از گل سینه یا سنجاق به کلاه‌های کوچکی که به یک گوشه کج می‌شد، متصل شده یا به وسیله یک تکه بافته باریک، سر جای خود قرار می‌گرفتند. تاجهای پرتاووسی، نیم تاجها، جغه‌ها، گردنبندهای مروارید یا سنگی که با فاصله زیادی از چانه بسته می‌شد؛ گوشواره‌ها، انگشترها و النگوها، پوشاک را کامل می‌کرد. موها به صورت گیسهای بلند بافته به عقب کشیده شده و چند طره در اطراف صورت رها می‌گردید. گیسهای بافته شده گاهی با رشته‌های تزینی، روبانها و مروارید تزین می‌شدند که از پشت آویزان بود. لوازم آرایشی (q.v.) شامل سرمه برای چشمها و حنا برای دست و پا بود. سینه و دستها با نقوشی در اندازه‌های کوچک، خالکوبی می‌شد. لباس بیرون عبارت بود از یک چادر سفید بلند که تا زمین می‌رسید و تمام اندام را می‌پوشانید که با روبنده سفید یا نقابی سیاه، بافته شده از موی اسب، هم حجب و حیا را می‌رساند و هم تنگ را امکان‌پذیر می‌ساخت [20].

دوران سلطنت شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ ق. / ۱۵۸۸-۱۶۲۹ م.) مقارن بود با یکی از باشکوه‌ترین سده‌های تاریخ ایران، که لباسهای مجلل، خود بیانگر آن است. اطلاعات به دست آمده از منابع مکتوب، بیشتر و دقیق‌تر است. برای مثال گزارشهای شاهدان عینی، توصیفهایی را در مورد لباسهای زیر در اختیار می‌گذارد که پیش از آن دست یافتنی نبود. هم زنان و هم مردان انواع زیرپوشهای راه‌راه یا چهارخانه نازک، به تن می‌کردند. مردها آنها را تا روی زانو کشیده و داخل زیرشلواری می‌کردند که جورابهای ساقه‌بلند گشادی (چاقشور)^۱ به آن متصل می‌شد. آنها همچنین زیرردا، جلیقه‌ای نخی (ارخالق)^۲ می‌پوشیدند [21]. زنان پیراهن را با زیرشلوارهای ساده یا راه‌راه جذب که تا زمین می‌رسید، می‌پوشیدند و گاهی یقه‌ها با مروارید، حاشیه‌دوزی می‌گردید [22].

نگارگریهای ایرانی در این دوره، در کنار مجموعه تمثالها و آثار نقاشی محلی، دیوار نگاره‌ها (مثلاً نک. به چهل ستون اصفهان) و همچنین طرحهای ترسیم شده توسط سیاحان خارجی، همگی منابعی هستند مؤید انواع نوآوریها در سبک پوشاک آن دوره. لاقیدی آشکار و افزایش چشمگیر شهوانیت در پوشش این دوره که توسط برخی پژوهشگران به آن اشاره شده، بیشتر به



تصویر LIII - «شاهزاده خانم نشسته». منسوب به میرسیدعلی. به سال ۹۴۷ ق. / ۱۵۴۰ م. آب رنگ مات روی کاغذ. 24.5 × 17cm.
با تشکر از موزه آرتور م. سیکلر. دانشگاه هاروارد. کمبریج. ماساچوست، شماره - 1958.60.
اهدایی John Goelet. پیش از آن متعلق به مجموعه Louis J. Cartier بود.



تصویر LIV - بالاپوش. مخمل با زمینه زربفت. ایران. حدود سال ۱۷۳۰ م.
عکس از: موزه قورخانه سلطنتی. استکهلم. شماره: 3414.

جهت تأکید در سبک مینیاتور است، تا تغییرات واقعی اسلوب پوشاک [23].
لباس درباری مردان در قرن ۱۶ م. کاملاً مجلل بود. در سال ۱۰۳۸ ق. / ۱۶۲۹ م. محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی، یکدست خلعت سلطنتی را در حکومت شاه صفی اول (۱۰۳۸-۵۲ ق. / ۱۶۲۹-۴۲ م.)، خلف شاه عباس، توصیف کرده که عبارت بود از: یک ردای رویی مخمل حاشیه‌دوزی شده با طلا و بالاپوشی از پوست سنجاب (پوستین سمور ابره و مخمل

رداها و سایر تن پوشهای رویی بافته شده از طلا و نقره و ابریشم (قبا و بالا پوش زربافت طلا باف و نقره باف و دارایی باف)؛ عمامه زربفت (منذیل تمام زر) و پارچه ابریشم ساده یا زربفت برای چهار ذرعی [24]. یکی از پوشاک به دست آمده احتمالاً جزو هدایای گران قیمتی است که شاه صفی در سال ۱۶۳۰ م. به دربار روسیه اهدا کرده است. این لباس، بالا پوشی است کوتاه و چسبان (نیمتنه) که در پهلو دگمه شده و با نقوش تصویری از جنس مخمل روی زمینه میلیله دوزی شده مطلاً، تزیین شده و توسط میشل^۱ در سال ۱۶۴۴ م. به ملکه کریستینا^۲، ملکه سوئد، پیشکش شده است. این نیمتنه هم اکنون در قورخانه سلطنتی استکهلم می باشد (تصویر LIV). عیناً به همین سیاق، یک ردای سلطنتی ابریشمی و آستین بلند است (قبا) با طرح گلدار (تصویر LV). ژان - بابتیست تاورنیه^۳، اجزای یکدست خلعت سلطنتی را که شاه سلیمان (۱۰۷۷-۱۱۰۵ ق. / ۱۶۶۶-۹۴ م.) به او داده بود و نیکلاس لارجیلیه^۴ در تمثالی از او، آن را به طرزی گویا به تصویر کشیده، ثبت نموده است. این تصویر در حال حاضر در موزه هرزوغ آنتوان اولریخ^۵ در برانچویگ^۶ آلمان می باشد [25].

در ادامه قرن هفدهم میلادی، انواع جدیدی از لباسهای اصلی ارائه گردید (تصویر LVI). رداها و بالا پوشهای مردان بتدریج کوتاهتر می شد. چشمگیرترین تغییر در دوخت ردا بود که پوششی بود در بالاتنه چسبان و در ناحیه باسن و سراستینها محکم آجیده شده، همراه با دامنی کلوش و چتری شکل در پایین. آستینها مچهای نوک تیزی داشتند [26]. هربرت^۷، جهانگرد انگلیسی، در توصیف پوشاک سلطنتی مرسوم در سال ۱۰۳۵-۳۶ ق. / ۱۶۲۶-۲۷ م. ذکر کرده که «بالا پوشهای کیپ تقریباً تا ساق پا می رسید و گرد می ایستاد» [27]. سید حسین بن مرتضی حسینی استرآبادی، در اواخر قرن ۱۸ م. بدعتهای خاصی را به سلطنت شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۷۷ ق. / ۱۶۴۲-۶۶ م.) نسبت داد، از جمله: معرفی چاقچور (شلوار) با پارچه های عریض انگلیسی؛ رداهای دامن دار (قبای دامن دار) با یقه های گرد یا نواری (قلمه «صاف») یا یقه های برگشته [28]. جزئیات بیشتر جامه توسط مسافران اروپایی که از ایران در زمان سلطنت شاه عباس دوم و سلیمان دیدن کرده اند، تهیه شده است (تصویر LVII). شاردن^۸ ردایی به طول سه چارک (کبئی = قبا) و دو نوع ردای رویی را توصیف کرده: یکی نیمتنه بی آستین کوتاهی که شبیه جلیقه است (کوردی = کُردی) [29] و دیگری نیمتنه ای آستین بلند (کدبی = کتبی = کاتبی) [30]. نوعی نیمتنه کوتاه

- | | | |
|-------------------------|--------------------------------------|-------------------------------|
| 1. Micheal. | 2. Quean Christina. | 3. Jean - Baptiste Tavernier. |
| 4. Nicolas Largillière. | 5. Herzog - Anton - Ulrich - Museum. | |
| 6. Braunschweig. | 7. Herbert. | 8. Chardin. |

آستین‌دار که در اوایل قرن هفدهم میلادی رفته رفته رواج می‌یافت، جایگزین جبّه (jobba) بلند شد که سرتاسر سینه را می‌پوشانید و در طرفین دگمه می‌شد [31]. اگرچه به نظر می‌رسد که این تغییرات از زمان سلطنت شاه عباس اول به وجود آمده، اما غالباً تا پس از اواسط قرن در نقاشیهای مینیاتور و آلبومها دیده نمی‌شود [32].

تعدادی از نمونه‌های مجلل از تافته یا ابریشم نقره‌بافت و زربافت در مجموعه‌های موزه‌های غرب^۱ موجود است. برخی نیز با منجوقهای طلایی و نقره‌ای تزیین شده است. بافته‌ها با طرحهای تکراری راه‌راه یا گلدار در رنگهای خوش‌رنگ ملایم مشخص شده‌اند. حاشیه‌ها با نوارهای نخی منقوش (قلمکار) و زربفت ابریشمی گلدار، آراسته می‌شد. این نمونه‌ها شامل یک ردای ابریشمی بود با طرح گل میخک که با پارچه‌هایی به رنگ متضاد تزیین شده است [33]. نمونه دیگری نیز در موزه ویکتوریا و آلبرت^۲ است، که طرحی مرکب از گیاه پروانه‌های درهم‌بافته با کلمه رسول دارد [34]. سومی نیز نقره‌بافت، با طرح مکرر گل‌های میخک زرد، در قالب نقوشی مشبک می‌باشد [35]. همواره از خز برای تهیه ردهای آستردار و نیمتنه‌ها و روکش یقه‌های برگشته،



تصویر 1.7 - قیای زربفت ابریشمین. ایران. قرن هفدهم میلادی.

با تشکر از هیئت مدیره موزه ویکتوریا و آلبرت.

لندن. شماره: 1906 - 280.

1. Western.

2. Victoria and Albert Museum.



تصویر LV1 - رضا عباسی. «پرنده و صحنه عشق بازان و ملازم». سال ۱۶۲۹ - ۳۵ م. رنگ و طلا روی کاغذ

34.5 x 22.2cm. موزه هنری سیاتل. سیاتل. Wash شماره 50.111. اهدایی آقای Donald E. Frederick.

عکس از: Paul Macapia

استفاده می‌شد. پوست سمور و قاقم از روسیه وارد می‌شد. خز روباه و پوست گوسفند نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت [36].

تعداد دیگری از تن پوشهای فاخر از نیمه دوم دوره صفویه برجای مانده است. این تن پوشها گاه براساس طرحهای تکراری و کوچک‌اندازه، در منسوجات و آسترها، همچنین کیفیت بالای زربفتها، و عللی از این دست، به قرن هجدهم میلادی منسوب شده‌اند. در واقع ممکن است آسترها در تثبیت دقیق‌تر تاریخ پوشاک صفویان، ادله سودمندی به شمار آیند. در تمام این دوره از نخ استفاده می‌شد، که در قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی کاملاً زمخت و بی‌نقش و نگار بود. در قرن هجدهم میلادی و سده‌های بعدی، طرح بوته‌های گلدار (گل و بوته) و راه‌راه به طور روزافزونی مرسوم گشت، و از آن به میزان بسیار زیادی در آستینها و چاک دامنهای تن پوشهای رویی استفاده می‌شد. بیان این مطلب که آیا این نوع آسترها قبلاً معمول بوده‌اند یا خیر، هنوز ممکن نیست. بالاپوش مردانه زربفت که طولش تا باسن می‌رسد (گردی) با طرحی از یقه به سبک قرن هجدهم میلادی و یقه‌ای برگشته که احتمالاً قرار بوده با آستر خز پوشانده شود، تنها نمونه موجود از این دست می‌باشد [37] (تصویر LVIII). همچنین دو نوع نیمتنه کوتاه از قرن هجدهم میلادی موجود است؛ یکی از ابریشم شرابی است با طرح نیلوفرهای آبی بزرگ روی ساقه‌های پربرگ، که با ابریشم روشن و طلا و نقره گلدوزی شده، و بازتابی است از لباسهای سلطنتی جواهرنشان آن دوره [38] (تصویر LIX). دیگری نیمتنه‌ای مخمل است که به سبک دوره‌های بعد دوخته شده و یقه سه لبه نقره بافت و گلدار به سبک البسه قرن هفدهم میلادی دارد. نمونه‌ای از آن واقع در مجموعه‌ای خصوصی [39]، از پارچه‌های گرانبها، منجوقها و دگمه‌های نقره‌ای که در منابع توضیح داده شده، دوخته شده است. نیمتنه‌های تا باسن یا کمی بلندتر که یا در جلو بسته می‌شد یا با یک تکه^۱ اضافی در پهلو پیچیده و محکم می‌گشت [40]، کلاً جزو پوشاک سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی قرار می‌گیرد. البته بالاپوشهای بلندتر هم پوشیده می‌شد [41].

کمربندهای پهن‌تر و بلندتری تا ۸ متر پوشیده می‌شد که در جلو گره می‌خورد. این کمربندها از بافته‌های گرانبها نظیر نقره بافت و زربافت، با طرحهای گلدار یا نوارهای راه‌راه بودند [42]. برخی اوقات کمربند دوم هم اضافه می‌شد [43]. برگزیدگان شهری کفشهای نخی سبک (گیوه)، نعلین، کفشهایی در رنگهای متنوع با پاشنه‌های میخی یا آهنی، و چکمه به پا می‌کردند [44]. دستارها پهن‌تر بوده و شل‌تر بسته می‌شدند و آرایه تهناری کلاه (تاج) خیلی به چشم



تصویر LVII - پوشاک ایرانیان در قرن هفدهم میلادی.
از روی: Chardin, pl. 22



تصویر LVIII - بالاپوش زربفت ابریشمی و
بی آستین. ایران. قرن ۱۷-۱۸ م. موزه
für Islamische Kunst, Staatliche Museen zu
Berlin - Preussischer Kulturbesitz شماره ۱. 8 / 69



تصویر LIX - نیمتنه ابریشمین فلادوزی شده.
ایران. قرن ۱۷-۱۸ م.
با تشکر از هیئت مدیره موزه ویکتوریا و آلبرت.
لندن. شماره 1886 - 1935

نمی خورد. با وجودی که رنگ سفید تا مدتی مُد بود، ولی تا اواسط قرن زربفتهای رنگی مزین به گل‌های بافته شده در انتها، جایگزین آن گردید. دستار به دور سبک جدیدی از تاج با یک برآمدگی در جلو، پیچیده شده و چین می خورد [45]، یا آنکه در لوله‌ای ضخیم چرخیده و حلقه می‌گشت [46]. گاهی اوقات کلاه زیرین به جای نم‌سنتی از چرم درست می‌شد. انواع متنوع سربندهای دیگر نیز معمولاً در اشکال بزرگ و نوک‌تیزتر نسبت به قرن گذشته پوشیده می‌شد. نوعی کلاه متمایز که هم مردان و هم زنان به سر می‌گذاشتند، لبه پهنی داشت و بخوبی پشت‌سر را دربرمی‌گرفت [47].

بحث سبکهای متنوع عمامه و اصطلاحات خاص آن نیاز به توضیح بیشتر دارد. تعدادی از سیاحان درباره تنوع عمامه و کمربندها که هریک به گروه اجتماعی متفاوتی ارتباط دارد، اظهار نظر کرده‌اند [48]. نویسندگان ایرانی، برخی از عمامه‌های مرسوم در دربارها را نامگذاری کرده‌اند. مثلاً «میرزا سمیعا» نویسنده تذکره الملوک در باب مبانی حکومت صفویه، که برای فاتحان افغان در اوایل قرن هفدهم میلادی نوشته شده [49]، سربنده خاصی را توصیف می‌کند تحت عنوان «زربفت زریا» که شاه به امیرانش اعطا می‌کرد [50]. «محمد هاشم» به عمامه‌های «خلیل خانی» که مأموران عالی‌رتبه دربار شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۳۵ ق. / ۱۶۹۴-۱۷۲۲ م.) [51] می‌پوشیدند، اشاره کرده است. تحقیقات معاصر، سبک امروزی عمامه را به اوایل سلطنت شاه عباس اول نسبت می‌دهد [52]. البته به نظر می‌رسد ربط دادن نمونه‌های تجسمی خاص با توضیحاتی که در منابع مکتوب آمده، کمی عجولانه باشد.

پوشاک سلطنتی زنان نیز دستخوش تغییراتی مشابه با پوشاک مردان شد (تصویر LX). ردای کوتاه‌تری همراه با چکمه‌های کوتاه زربفت یا مخمل حاشیه‌دوزی شده پوشیده می‌شد که تا ۱۰۸ سانتیمتر بالای قوزک پا قرار می‌گرفت (تصویر LXI) [53]. سربندها عبارت بودند از کلاه زربفت استوانه‌ای بدون لبه و کوچک (قوطی شکل) و نیم‌تاجی مثلثی شکل با بافت زربفت که با انواع روبنده‌ها پوشیده می‌شدند. انواع جدید چادر نیز به وجود آمد؛ یک نوع مانند کیسه در بالا گره می‌خورد [54]، نوع دیگر روبنده توری (روبند) داشت که به دو طرف پیشانی وصل می‌شد [55].

جو جهانشمول اصفهان در نیمه قرن ۱۷ م. [۱۷ م.] بوضوح در پوشاک تجلی می‌کرد. برخی ردهای مردانه به سبک گرجی دوخته می‌شد که در جلو باز بود، همراه با دگمه‌ها و حلقه‌هایی بر آن [56]. کفشهای جدید (kaš) به سبک اروپایی و گرجی بود (به کار فرنگ) که در بازار ساخته می‌شد [57] و شلوارها، رداها و جورابها از پارچه‌های ظریف انگلیسی دوخته می‌شد [58]. حتی صنف



تصویر LX - پوشاک زنان ایرانی. قرن هفدهم میلادی.
از روی: Chardin, pl. 23



تصویر LXI - buskin چکمه زنانه زربفت ابریشمین.
ایران. قرن ۱۷-۱۸ م.
با تشکر از هیئت مدیره موزه ویکتوریا و آلبرت. لندن.
شماره 1889 - 962.

خاصی از خیاطان و فروشندهگان «پارچه لندنی» نیز وجود داشت [59]. شیک پوشان به سبکهای اروپایی لباس می پوشیدند (تصویر LXII) و زنها در خلوت حرم، تن پوشهای تنگ، یقه باز و بی آستین (دکولته) و چین دار که از زیر آستینهای بلند دیده می شد، به تن می کردند (تصویر LXIII). شلوارهای چسبان در زیر دامنه های پلیسه دار پشت نما که به سبک هندی بود، توسط نقاشان مینیاتور به تصویر کشیده شده، اما در جایی دیگر تأیید نشده است [60].

منسوجات به کاررفته در دوخت ردهای کشیشی در جوامع ارمنی و اروپایی و شالهای دوخته شده به منظور صدور به کشورهای لهستان و هند، در محل، تقلید و الگوبرداری

می‌شد [61]. یک ردای زنانه زربفتِ گلدار با طرح مشبک، گواه تأثیر پوشش‌های اروپایی بر دوخت لباس‌های برگزیدگان در اواخر عصر صفوی می‌باشد. چه بسا این لباس به یک بانوی ارمنی یا گرجی تعلق داشته است [62].

رافائل دومن^۱ [63] توصیف دقیقی از پوشاک روستایی در نیمه قرن هفدهم میلادی کرده که اساساً عبارت بود از پوشاک نخی ضخیمی که به سبک شهری دوخته می‌شد. در زمستان روستاییان قبای نمدی کلفت و بالای پوشش‌هایی از پوست بره می‌پوشیدند. آنها پابرهنه راه می‌رفتند یا پاهایشان را با نوارهای کتانی می‌پیچیدند و کفش‌های تخت با زیره‌های چرمی سبزرنگی که به آنها بندهایی متصل بود به پا می‌کردند (چاژق).

به دلیل اهمیت اقتصادی ابریشم و تولیدات پوشاک در اقتصاد و اجتماع ایرانی، تولید منسوجات و پوشاک دربار اصفهان در بازارهای این شهر و مراکز استانی، بکرات در منابع ذکر شده است. میرزا سمیع [64] اطلاعات ارزنده‌ای را درباره تولید لباس مورد استفاده دربار صفوی در اصفهان به دست می‌دهد. او صندوقخانه سلطنتی و خیاطی‌های حکومتی و درباری را توصیف کرده است. این خیاطی‌ها، مسئول سفارش بافته‌ها - گاه از مراکز استانی، دوختن منسوجات جهت البسه سلطنتی، و تهیه خلعت سلطنتی برای اعطای آن به امیران بودند. شواهدی نیز از شهرهای دیگر برای تولید منسوجات وجود دارد [65]. دومن [66] به واردات پنبه از گلکند^۲ هند توسط بازرگانان هلندی به منظور تهیه پارچه عمامه اشاره کرده است. میرزا محمد طاهر وحید، شاعر آن دوره، مجموعه شعر دیوان رضوان را به سبک «شهر آشوب» (شعرهایی راجع به شاگردمغازه‌ها) سروده، که در واقع از فعالیت‌هایی که در بازارهای اصفهان دیده بود الهام گرفته است. وی به اجزای متشکله پوشاک همچون چاقچور، چسبان‌قبا (ردای تنگ)، پوستین خز، کفش و جُرفی چون سُقرلاطدوز (دوزنده ردهای گلی‌رنگ)، جوراب‌دوز و تاج‌دوز (دوزنده عمامه) [67] اشاره کرده است. منابع دیگر اسامی دیگری ارائه می‌دهند مانند شعراباف (بافنده زربفت، شامل بافنده‌های چادرهای مجلل) [68]. طومار شاه سلیمان که در کتابخانه انگلستان نگهداری می‌شود عبارت است از فهرست بخش‌های مختلفی از بازار که در آنجا لندره «landara»، ردهای پوست بره (پوستین) از خراسان، پارچه‌های ابریشم برای شال و عمامه (متدیل) از یزد، و پارچه روبنده‌های زنان از اردستان، به معرض فروش گذاشته می‌شد [69]. وقایع اوایل قرن هجدهم میلادی و انقراض سلسله صفویه که به گسیختگی داد و ستدهای تجاری انجامید، تنها از سوی تعداد اندکی از سیاحان خارجی ثبت شده است. از همه مهم‌تر نقاش هلندی کورنلی لو

1. Raphaël Du Mans.

2. Golconda.



تصویر LXII - معین مصور. «مرد جوان در لباس اروپایی». قرن هفدهم میلادی. آبرنگ و طلا روی کاغذ. 20.5 × 10cm. مجموعه دو فن (Dauphin) عکس از روی: Treasures, p. 120 no. 90



تصویر LXIII - معین مصور. «زن جوان و سبک لباس اروپایی». آبرنگ و طلا روی کاغذ. 20.5 × 10cm. مجموعه دو فن. عکس از روی: Treasures, p. 121 no. 91

بروین^۱ بود که در سال ۱۱۱۵ق./۱۷۰۴م. در ایران به سر می‌برد. وی در مورد تبعیضات آشکاری که در پوشاک متجلی بود ابراز شگفتی کرده و نارضایتی فوق‌العاده‌ای مبنی بر تجمل بیش از اندازه پوشاک برگزیدگان، بیان نموده است. در مورد زنان نیز توصیف دقیق او از پارچه‌روسیها که مزین به جواهرات و مروارید بودند و بسته به مقام اجتماعی آنها متفاوت بوده، از ارزش بالایی برخوردار است [70]. در حقیقت پوشاک زنان و مردان از زمان سلطنت شاه سلیمان تغییر اساسی نکرده، مگر آنکه بمراتب زینتی‌تر و مرصع‌تر شده بود. در نیمه قرن هجدهم میلادی طی حکومت کریمخان زند (۱۱۶۳-۹۳ق./۱۷۵۰-۷۹م. نک. ادامه مقاله)، «محمد هاشم

1. Cornelis Le Bruyn.

أصف» معروف به «رستم‌الحکما»، پوشاک درباریهای والا مقام را در یک مراسم تشریفاتی در زمان سلطنت آخرین پادشاه صفوی، یعنی سلطان حسین [71]، توصیف کرده است. برای به دست آوردن چنین جلال و جبروتی حتماً باید بهای گزافی پرداخت شده باشد؛ بهایی که عاقبت باعث ورشکستی دولت صفویه گشت.

دوران افشاریه (۱۱۴۸-۱۱۶۱ق./۱۷۳۶-۱۷۴۸م.) و زندیه (۱۱۶۳-۱۲۰۹ق./۱۷۵۰-۱۷۹۴م.) براندازی حکومت صفویه توسط نیروهای افغان و متعاقباً ناهنجاریهای تجاری و تأسیس حکومت محلی کوچکی در شیراز، تحت تسلط زندها در اواخر قرن، تنها در معدودی از منابع ثبت شده است. پوشاک به جای مانده نادرند و تمایز بین سبکهای صفوی و سبکهای دهه‌های بعدی کاری دشوار است (نک. مطالب قبلی). مهم‌ترین مدارک، نقاشیها و در درجه اول آثار مرّقع و کارهای لاک الکل طی نیمه اول قرن و نقاشیهای رنگ روغن کشیده شده در شیراز طی نیمه دوم قرن می‌باشد.

می‌توان گفت که سبک پوشاک دوره‌های افشاریه و زندیه تفاوت اندکی با اواخر دوره صفویه داشته است، اما در مجموع از تجمّلات کمتری برخوردار بوده‌اند. یک ناظر علاقه‌مند، یونس هانوی^۱ انگلیسی که از ایران در سال ۱۱۵۷-۵۸ ق./۱۷۴۴م. بازدید کرده، این سبک را مناسب، جذّاب، زیبا و در عین حال ساده توصیف کرده است [72]. جهانگرد فرانسوی ژان اوتر^۲ که در سال ۱۱۴۸ق./۱۷۳۶م. در ایران بود نیز در مورد دوخت زیبای پوشاک مردان با ذکر شباهت آن به پوشاک اروپایی‌ها و مقایسه آن با ردهای گشاد بلند ترک‌های عثمانی، اظهار نظر نموده است [73]. تغییر مجدد سربند در واقع شاخصی است از تغییر یک سلسله. نادر شاه (۱۱۴۸-۶۰ق./۱۷۳۶-۴۷م.) که یک سُنی بود، کلاه چهار ترک جدیدی (کلاه نادری) طرح کرد که معمولاً به رنگ قرمز و نشانی از چهار خلیفه اول اسلام بود. یک شال ابریشمی یا یک روسری پشمی زریفت ظریف که در کرمان دوخته می‌شد، اغلب به دور آن می‌پیچیدند (تصویر LXIV) [74]. طبق نظر هانوی [75] کلاه نادری به بلندی ۱۰-۱۲ اینچ و در برابر سرما کاملاً مقاوم و نفوذناپذیر بود. او همچنین فایده شال پشمی گرانبهای کرمان را که به دور این کلاه پیچیده می‌شد ذکر می‌کند. این شال بدون پیچیدن هم پوشیده شده و با جواهرات و جغه، آراسته می‌شد. کریمخان زند کلاه نادری را با کلاه بلند استوانه‌ای شکلی که دور آن گاهی با پارچه‌های عمامه پیچیده می‌شد، جایگزین کرد [76] (تصویر LXV).

1. Jonas Hanway.

2. Jean Otter.



تصویر LXIV - مردی ملبس به کلاه نادری.
اواسط قرن ۱۸ م. آبرنگ روی کاغذ. 12.5cm x
26. موزه تاریخ و هنر. ژنو. شماره 107/106-1971.
عکس از: Y. Sisa



تصویر LXV - تصویر شاهزاده‌ای زند. سال ۱۲۰۸ ق.
۱۷۹۴/م. رنگ و روغن روی بوم.
142 x 68cm. موزه نگارستان. تهران. شماره
75.1.1

عکس از روی: Falk, pl. ۱

به‌رغم افول کلی کیفیت فرآورده‌های نساجی و محصولات ابریشمی، البسه سلطنتی مردان کماکان فاخر بود. «محمد کاظم» [۱۷۷۱] و «میرزا محمد مهدی استرآبادی» [۱۷۸۱]، مورخان آن دوره، انواع پارچه‌های گرانبهای استفاده‌شده در خلعتها را که در تاجگذاری نادرشاه توزیع شد، توصیف کرده و آنها را به تعداد ۱۰۰۰/۰۰۰ دست تخمین زده‌اند که بی‌شک مبالغه‌ای بیش نیست. «ابوالحسن غفاری»، کاتب رسمی و درباری کریمخان زند، توصیفی رسا در مورد ردهایی که

حاکم به امیران سرشناس در آذربایجان اعطا کرده بود، ارائه داده است. او چنین وصف کرده: «آنها به زیبایی زمانی هستند که یک باغ با پوششی از گل‌های شکفته فرش می‌شود» [79]. ردهای ابریشمی زربفت با پارچه‌های کم‌کارتر نسبت به گذشته، در بافتی ساده با طرح‌های گلدار و ترکیبات کوچکتر، هنوز مزین به پوستهای خز بودند و با دگمه‌های بادامی شکل وزین، ساخته شده از رشته‌های فلزی گرانبها، بسته می‌شدند. بالاپوش بیرونی، کوتاه بود و آستر خز داشت. از طرفی ردهای آستین بلند و نوک تیز همچنان پوشیده می‌شد. پارچه‌های نخی و ابریشمی آجیده، کماکان برای پوشاک زیر، به کار برده می‌شد [80].

نوآوری‌هایی در سبک نیز به چشم می‌خورد. تا اواخر قرن هجدهم میلادی یک لبه مثلثی شکل در سرتاسر ردا یا نیمتنه ادامه می‌یافت. جلیقه نیز با چاکهای حاشیه‌دوزی شده در جلو و پارچه‌ای طرح‌دار مشخص می‌شد. پوشیدن ردای ابریشمی یا نیمتنه کوتاه منقش به گل‌های کوچک در خانه، یک سنت بود. این ردا روی پیراهنی از چیت موصلی^۱ سنتی پوشیده می‌شد [81]. تغییر در کیفیت تولید با افزایش روزافزون ارزش شالهای پشمی زربفت کشمیر و کرمان (تومه)، مشخص می‌شود. این منسوجات بخوبی جای ابریشمهای طرح‌دار را به عنوان پارچه‌های فاخر در صنعت پوشاک، گرفتند (نک. مطالب قبلی). لوازم تزئینی، قلمدانها و خنجرها در شال کمری جای می‌گرفتند. گاهی قلمدان را در جیبی زیر بازو می‌گذاشتند [82]. بهترین بازوبندها جواهرنشان و لعاب داده‌شده با طلا بودند که عموماً با ردهای طرح‌دار یا ساده پوشیده می‌شدند.

اگرچه نشانها و لباسهای تشریفاتی دربار صفویّه در طی تاراج افغان‌ها از بین رفت، اما غلبه نادر شاه بر هند در سال ۱۱۵۱ ق. / ۱۷۳۸-۳۹ م.، موجودی بی‌سابقه‌ای از مرواریدها و سنگهای قیمتی برای تزئینات سلطنتی وی و جانشینانش، مهیا کرد. دو جغه از یشم، الماس و مینا که در هند ساخته شده و شاه آنها رابه عنوان هدیه به ملکه روسیه آنا یانوا^۲ در سال ۱۱۵۴ ق. / ۱۷۴۱ م. پیشکش کرده بود، موجودند [83]. نادرشاه در تصاویر، مزین به جواهرات فراوان نشان داده می‌شود و جانشینش عادل‌شاه نیز که فقط یک سال سلطنت کرد (۱۱۶۰ - ۶۱ ق. / ۱۷۴۷-۴۸ م.)، به همین گونه ترسیم شده است [84]. بنابر گفته هانوی، سنگهای زینت‌بخش ردهای سلطنتی اغلب بدون برش بوده، یا به نظر وی در طرحی مناسب چیده نشده بودند [85]. امکان‌ات تزئینی جواهرات در سده‌های آتی در دوره قاجارها بهینه گردید (نک. ادامه مقاله).

پوشاک زنان در قرن هجدهم میلادی همچنان سبکهای اصلی اواخر صفویّه را با تغییراتی در

1. Muslin.

2. Anna Yannova.



تصویر LXVI - «بانویی با خرگوش و طوطی». رنگ و روغن روی بوم. دوره زندیه. تهران.

عکس از روی: Falk, p. 29 pl. 10

اسلوب دنبال می‌کرد. پزشک انگلیسی جان کوک^۱ [86] گزارش کامل و مفیدی از زیرپیراهنهای ابریشمی زنانه داده است: «این لباسها از نقطه‌ای دقیقاً زیر ناف به سمت پایین با تصاویر طلایی یا نقره‌ای، گلدوزی شده‌اند که مثلث بزرگ نوک تیزی را شکل می‌دهد». به نظر می‌رسد این جزئیات مطابق با تزئینات دسته‌ای از پوشاک به دست آمده باشد که معمولاً مربوط به قرن هفدهم میلادی هستند. از جمله این پوشاک، پیراهنهای گشاد تا کمر یا کاملاً بلند ابریشمی کنانی است که با طرحهای گلدار، بافته یا گلدوزی شده‌اند [87].

نیمتنه کمر تنگی که به سمت باسن کلوش می‌شد و یک قرن قبل از آن مرسوم بود، با منجوقها و نوارهای بمراتب بیشتری تزئین می‌شد. چاکهای زیر بازو گاهی با نوار توری طلایی یا چینه‌های لوله‌وار متضاد، برای جلوه بخشیدن به آن، حاشیه‌دوزی می‌شد (تصویر LXVI). تا نیمه قرن مزبور، پوشیدن ردای بلند سنتی یا نیمتنه سه ربعی روی شلوارهایی که به پایین تنگ می‌شدند، جایگزین لباس راحت تری شد که شامل شلواری گشاد بود از پارچه‌ای آهار خورده و حاشیه‌دوزی شده، یا بافته شده در طرحهای گلدار مورّب، که روی پیراهنی پشت‌نما (پیراهن) که در قسمت ناف باز بود، قرار می‌گرفت. این لباس همراه بود با نیمتنه‌ای کوتاه، آستین بلند و گشاد که طرح مکمل گلدار یا راه‌راه داشت [88]. بانوان خوش‌پوش (همچون مردان) سراسنهای نیمتنه خود را عقب می‌زدند، تا آسترهایی را که با سلیقه زیادی انتخاب شده بود نمایان سازند. شالهای بافته ساده یا راه‌راه، روی یکی از شانیه‌ها یا پشت انداخته می‌شد. روسریهای سرشار از ریزه کاری یا کلاههای تو دل برو، مزین به جواهرات، به منظور دلفریبی طره‌های کوتاه دوست‌داشتنی و چتری مو، به سر گذاشته می‌شد. هانوی [89] جزئیاتی از به کار بردن حلقه‌های بینی و تعویذهای طلایی، که با رشته‌های طلایی و مروارید به روسری وصل می‌شد، ارائه می‌دهد.

دوره قاجاریه (۱۱۹۳-۱۳۴۲ ق. / ۱۷۷۹-۱۹۲۴ م.)

حکومت قاجار توسط آقا محمدخان (۱۱۹۳-۱۲۱۲ ق. / ۱۷۷۹-۱۸۰۷ م.) تأسیس گردید. ولی تفاخر و ابهت لباسهای سلطنتی صفویه، در زمان سلطنت جانشین وی، یعنی فتحعلی شاه (۱۲۱۲-۱۲۵۰ ق. / ۱۷۹۷-۱۸۳۴ م.) دوباره رواج یافت. احیای صنعت ابریشم، بافته‌های مجللی را برای دربار به ارمغان آورد، به انضمام پشم لطیف کرمان که در قرن پیش از آن بسیار پرطرفدار بود. پشم کرمان جای کالاهای وارد شده از کشمیر را گرفت [90]. ناظران خارجی بشدت تحت تأثیر پوشاک سلطنتی باشکوه مردان قرار می‌گرفتند و توصیفات دقیقی ارائه می‌دادند [91] که کاملاً

1. John Cook.

با نقاشیهای دیواری و نقاشیهای رنگ روغنی که حاکم برای کاخهای جدیدش سفارش می‌داد، تأیید می‌شوند [92] (تصویر LXVII). جیمز موریه^۱، لباس مردان ایرانی در سال ۱۲۲۲ ق. / ۱۸۰۷ م. را با معرفی واژگانی رایج مانند زیرجامه (لباس زیر)، تکمه (دگمه)، اویمه (شاید ترکی: *oyma*، نوعی گلدوزی) و بارونی (بارانی) توصیف می‌کند. وی همچنین راههای گوناگون به سر گذاشتن کلاه اجباری قاجار را، یعنی کلاه پشمی آستراخانی سیاه و بلندی که در بالا گوشه‌دار بود و در امتداد گوشه‌ها با پارچه راه‌راه پوشانیده می‌شد، توضیح می‌دهد [93]. یک دهه بعد یا شاید بیشتر، رابرت کرپورتر^۲ جلوه‌های چشمگیر لباس سلطنتی قاجار را که به دوره صفویه شباهت داشت، توصیف کرده است. گزارش او مبنی بر اینکه قاجارها معمولاً رنگهای تیره می‌پوشیدند [94] با شواهد حاصل از نقاشیها و تن‌پوشهای به دست آمده، تناقض دارد. علاوه بر کلاه، عمده‌ترین پوشاک مردان عبارت بود از: ردای بلندی که تا مچ پا بود و روی جلیقه آستین‌کوتاه، زیر نیمته‌ای سه ربعی پوشیده می‌شد؛ استفاده از زربفتهای کشمیر و بافته‌های بدلی محلی برای کمربندها و پیچیدن به دور کلاه؛ و همچنین بازوبند



تصویر LXVII - مهرعلی. تصویر فتحعلی شاه در لباس شاهی. سال ۱۲۲۸ ق. / ۱۸۱۳ م. رنگ و روغن، ۱۲۵ × ۲۴۶. موزه نگارستان، تهران. شماره: 75.1.15 عکس از روی: Falk, pl. 15



تصویر LXVIII - جوراب مردانه، بافته شده از ابریشم (یک لنگه) همراه با نوشته‌هایی. ایران. قرن نوزدهم میلادی. موزه بروکلین. بروکلین، نیویورک. شماره 34.1030b.

1. James Morier.

2. Robert Ker Porter.

جواهرنشان [95]. شاه و نجیب‌زادگان وابسته به او ریش و سیل‌های پر و آراسته‌ای که به دقت آنها را سیاه می‌کردند، می‌گذاشتند [96].

تن‌پوشها از ابریشم‌های گلدار متنوعی در طرحهای «بوته»^۱ ای^۱ بزرگ یا طرحهای مشبک و گلدار دوخته می‌شد. نمونه‌های به دست آمده کمیابند، ولی ردای زربفت ابریشمی و آبی تیره با طرح بوتۀ بزرگ و لبه‌ای سه‌گوش از یقه به سمت حاشیه، مدرکی است دالّ بر تکامل تدریجی این سبک [97]. ردهای ساده همچون گذشته با حاشیه‌دوزی و منجوق یا قیطان تزئین می‌شد. ترکیب چینهای لوله‌ای با پشم راه‌راه رنگی کرمان، در حواشی لباس دیده می‌شود؛ مخصوصاً در سرآستینها، منافذ زیر بازو، جیبها و منافذ پهلویی. تعدادی پیراهن مردانه با نقوش طلسمی منقوش به دست آمده است، که با آنکه تا به حال در منابع بصری یا ادبی ثبت نشده‌اند، اما روی هم رفته به سده‌های ۱۷-۱۹م. نسبت داده می‌شوند (نک. مطالب قبلی)؛ هر چند که این موضوع مستلزم تحقیقات بیشتری است [98]. در میان وسایل مردان، جورابهای پشمی یا ابریشمی لطیفی دیده می‌شود که با عبارات خطاطی شده یا انواع گلها، طراحی شده است. این جورابها داخل نعلین سنتی با پاشنه‌های بلند، می‌شد. تعدادی از این پاافزار به جای مانده است [99] (تصویر LXVIII).

پوشاک زنان نیز در این دوره بسیار مجلل بود. وقتی لیدی اوسلی^۲ همسر سفیر انگلستان، شهبانوی فتحعلی شاه را ملاقات کرد، مشاهده نمود که روسری و عمامۀ زنانه وی به قدری جواهرنشان است که هنگام حرکت دچار مشکل می‌شود [100]. لباس زنانه، شامل پیراهن پشت‌نمای حاشیه‌دوزی شده با مروارید و جواهرات – و حالا اغلب با دو چاک در جلو – می‌شد. ناف معمولاً معلوم بود و این برای ناظران خارجی جذاب و گاهی شرم‌آور می‌نمود. ولی همان‌گونه که قبلاً ذکر گردید، کاربرد اصلی این چاک آسان کردن شیر دادن بوده است. این لباس را با شلواری حجیم [101] یا دامنی پف‌دار و لخت که در کمر چین می‌خورد، می‌پوشیدند (تصویر LXIX). این تن‌پوشها معمولاً از پارچه‌ای با طرحهای بزرگ گلدار یا مشبک و یا از جنس مخمل یا نخ‌ی گل‌دوزی شده، دوخته می‌شد. گاهی نیز از طرحهای ساده استفاده می‌شد و شال پهنی به دور آنها بسته می‌شد. بعضی وقتها برای نشان دادن طرح «بوته» در جلو گره می‌خورد و گاهی هم کمربندی جواهر نشان می‌بستند. شلواری راسته نیز زیر دامنها پوشیده می‌شد (نک. فصل بیست و هفتم زیر عنوان dāman). نیمته اغلب چسبان بود، آستینهای آراسته تا آرنج داشت، یا آستین بلند بود و به سرآستینهای ساده یا نوک‌تیز ختم می‌شد. آستینهای این نیمته هم به عقب

1. būta.

2. Lady Ouseley.



تصویر LXIX - دختر رفاصه با فاشقکهایش. به سال ۱۸۴۰ میلادی. رنگ و روغن. ۱۲۷ × ۷۹ cm. موزه نگارستان، تهران. شماره ۷۵.۱.۴۵.
عکس از روی: Falk, pl. 45

برگردانده می‌شد تا سرآستینهای موج پیراهن و سرآستینهای گلدوزی شده و جواهرنشان لباس زیرین نمایان شود (تصویر LXX). نوع آستین کوتاهتر برای این هدف مناسبتر بود. انواع متنوعی از این نیمتنه در کلکسیونهای غربی نگاه داشته شده است [102] (تصویر LXXI). یکی از نوآوریهای عمده در پوشاک زنان این دوره، سینه‌بند گلدوزی شده‌ای بود [103] که زیر یا روی زیرپیراهن (pirāhan) پوشیده می‌شد. لباس بیرون زنان، چادر سفید با روبنده بود، همراه با شلوار گشاد (چاقچور) یا بدون شلوار. مع‌هذا تا نیمه‌های قرن مزبور، چادرهای تیره‌تر به رنگ سیاه یا آبی تیره و اغلب با گلدوزی طلایی استفاده می‌شد [104].

تمول ایران در زمان فتحعلی‌شاه، چه از لحاظ عینی و چه از لحاظ نمادین در پوشاک جواهرنشان و مرواریدنشان مجلل مردان و زنان، از جمله در رداها، آویزهای مروارید، بازوبندها، یقه‌ها و حاشیه‌های پوشیده از جواهر، هویدا بود. حتی کوسنها و فرشها آن‌گونه که در نقاشیهای این دوره نشان داده شده، به این سبک تزئین می‌شدند. جواهرات زنان عبارت بود از: گردنبندهایی (عقد رو) که درست زیرچانه بسته می‌شد [105] (تصویر LXXII)، گوشواره‌های آویزان از جنس مینا، جواهر و طلا (پیاله زنگ)، زینت آلات مو و انگشتریها [106]. یک مجموعه بزرگ از جواهرات تاج سلطنتی متعلق به قرن ۱۸-۱۹م. تقریباً دست نخورده در بانک مرکزی تهران موجود است. این مجموعه شامل تاج سلطنتی، جغه (jeqqa)، بازوبندها و کمربندهاست [107]. همچنین در این مجموعه تعداد زیادی مروارید، هم به صورت جداگانه و هم به صورت نصب شده، وجود دارد. پولکهای طلا یا آب طلا همراه با مرواریدها به شکل گلابی و گل سرخ چیده می‌شدند. یا آنکه در امتداد لبه‌های منحنی شکل همراه با حلقه‌های سرتاسری قرار داده می‌شدند. این مجموعه می‌توانست به پارچه دوخته شود، که به آن «فین» مرواریددوزی یا سنگ‌دوزی گفته می‌شد [108] (تصویر LXXIII). قابهای قرآن و نظرقربانی از جنس مینای جواهرنشان، یا استیل خاتم‌کاری شده با طلا و سنگهای قیمتی، در سایر مجموعه‌ها (کلکسیونها) پیدا می‌شود [109].

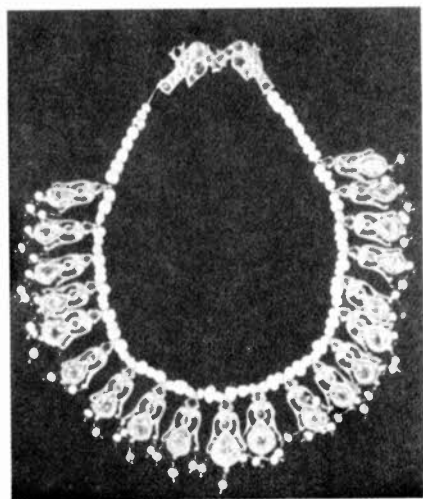
رویکرد ساده‌تر به سبک لباس، خصوصاً برای مردها که مشخصه نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی است، تا حدی به دلیل تنزل شرایط اقتصادی و تا حدی نیز تأثیر سلیقه غربی در دوره ناصرالدین شاه و جانشینانش بود. رسم اعطای خلعت در دربار همچنان ادامه داشت. همین سنت در مورد منسوجات و رداهای مرسوم، عمدتاً از پشم زربفت کشمیر و کرمان که در قرن گذشته ارزش یافته بود، اعمال می‌شد [110]. برخی بلندپایگان درباری همچنان جبّه (jobba)



تصویر LXX - «زنان در اندرونی». تصویر برگی از دستنوشته هزار و یک شب. 1861-63، کتابخانه گلستان. تهران، شماره 2240.



تصویر LXXI - نیمتنه زنانه. ترکیبی از ابریشم و آستر نخی. ایران. اواسط قرن نوزدهم میلادی. موزه بروکلین، بروکلین، نیویورک. شماره 18.11.



تصویر LXXII - گردنبند. از طلا و مروارید و سنگ. ایران. اواسط قرن نوزدهم میلادی. موزه نگارستان. تهران. شماره 75.4.1.

آستین‌بلند پشمی زربفت می‌پوشیدند. آستینهای این جبه گشاد و به عقب برگشته بود که دلیل آن راک، ج. ولز^۱ توضیح داده است [111]. با وجود این کلاً در البسه درباری تن‌پوشهای رنگی و باشکوه دوران فتحعلی‌شاه جای خود را به پیراهنهایی گاه با کراوات [112]، بالاپوشهای تیره‌رنگ با دوخت نظامی یا شخصی اروپایی (کلیجه؛ نک. فصل یازدهم) و شلوارهای صاف و گشاد، گاهی حتی با راه‌راههای نظامی روی درزه‌ایش، داد. تا سال ۱۳۱۱ ق. / ۱۸۹۳ م. کت فراق رایج شده بود، ولی سبک تنگ و چسبان اروپایی به نظر ناشایست می‌آمد [113]. بنابراین نوع ایرانی لباس براساس مدل‌های ترکی با چینهایی در کمر و آستینهایی گشادتر شکل گرفت [114]. ی. ا. پولاک^۲ نقش خیاطان اروپایی در دوختن پوشاک اروپایی برای مشتریان ایرانی را عنوان کرده است [115]. پالتوی پشمی زربفت که شبیه کت فراق دوخته شده بود را با آستر خز یا بدون آن می‌شد پوشید [116] (تصویر LXXIV). افراد سرشناس، کلاه‌پوست آستراخانی استوانه‌ای و بی‌لبه‌ای (قوطی شکل) به سر می‌گذاشتند و مویشان را به سبک اروپایی کوتاه می‌کردند، درحالی‌که طبقات مذهبی و پایین‌تر همچنان رداها و عمامه‌های سنتی به تن می‌کردند. شاهان همچنان از جواهرات گرانبها استفاده می‌کردند. یک مجموعه کامل شامل جغه‌ای از مینا و الماس، کمربند فلزی با روکش طلا و صفحات میناکاری شده، و گل سینه الماس درگالری هُتری والترز^۳ در بالتیمور^۴ موجود است [117] (تصویر LXXV).

ناظران اروپایی در اواخر قرن نوزدهم م. نسبت به پیشینیان خود، درک بهتری از اسلوب زندگی ایرانی داشتند و در مجموع تساهل بیشتری در رابطه با منطق دوخت و منسوجات سنتی ایرانی از خود نشان دادند. مثلاً «پولاک» بخش مفصلی از کتاب خود را به جامه مردان اختصاص داده است، که علاوه بر زینت‌آلاتی که قبلاً توضیح داده شد، شامل کمربندهای چرمی مرصع، ساعتها، انگشترها، طلسمها، دستمالها و تسبیحها (مهره‌های دعا) می‌شود.

جامه زنان در اواخر قرن نوزدهم میلادی توسط پولاک و ولز، دو پزشکی که به «اندرون» دستیابی داشتند، توضیح داده شده است. زنان در خانه همچنان پیراهنهای پشت‌نما با دامنی تا زیر کمر (جامه) می‌پوشیدند و حتی بیشتر بالاتنه بصورت برهنه پیدا بود. نیمتنه‌های تنگ (کلیجه) [118] با لباس زیر زنانه (زیرجامه) یا بدون لباس زیر، پوشیده می‌شد. این زیرجامه‌ها درست مثل زیر دامنیهایی^۵ است که نویسندگان دوره ویکتوریا^۶ به طرزی بدیع به آنها اشاره کرده‌اند. در نیمه قرن مذکور نوآوری قابل توجهی ایجاد شد. دامنه‌های کوتاه (شلیته) با

1. C. J. Wills.

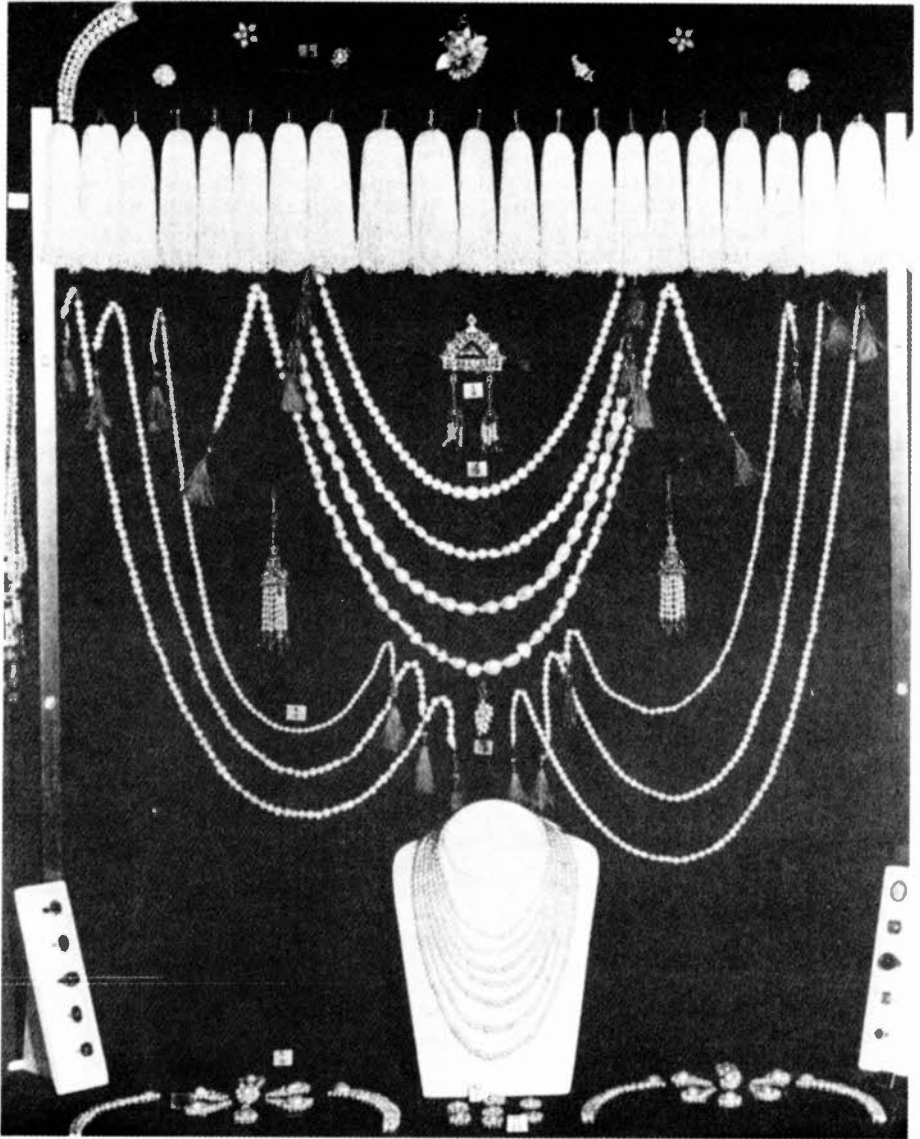
2. J. E. Polak.

3. Walters Art Gallery.

4. Baltimore.

5. Pantalettes.

6. Victorians.



تصویر LXXIII - زیورآلات لباس، طلا و مروارید. ایران. قرن نوزدهم میلادی. جواهرات تاجهای سلطنتی
ایرانی. تهران.

عکس از روی: Mcen and Tushingam, p. 70



تصویر LXXIV - عکس ناصرالدین شاه. موزه هنری متروپولیتن. نیویورک.
اهدایی Charles Wilkinson، 1977. شماره 22، fol. 40، 683، 1977.

زیردامنیهای چند لایه با پاهای لخت، یا با جورابهای سفید پوشیده می‌شد. دامنها در طی قرن نوزدهم رفته‌رفته کوتاهتر می‌شد، ولی این نوع افراط ظاهراً از دامنه‌های بالترین‌هایی الهام گرفته شده بود که توجه ناصرالدین‌شاه را طوی سفرهای اروپا پیش به خود جلب کرده بودند. این جامه باز با روسری سفید ساده‌ای که سینه را می‌پوشانید، پوشیده می‌شد [119] (شکل LXXVI). شلوارهای گلدوزی‌شده فوق‌العاده زیبا که از مد افتاده بود، تگه‌تگه شده و به مجموعه‌داران فروخته شدند [120]. از سبکهای انگلیسی نیز در اندرون تقلید می‌شد. س. ج. و. بنجامین^۱ که در سال ۱۸۸۰م. در ایران بوده، چادر کمرداری را [121] در مقابل نوع عادی لخت آن، که با شلوار چین‌دار (چاقچور) پوشیده می‌شد، توصیف کرده است. چادر، حتی از دید خارجی‌ان بادرایت، به میزان کمی درک می‌شد. ولز^۲ زن ایرانی را که چادر پوشیده به [جنبنده‌ای اندر لفاف^۳] تشبیه نموده است [122] (تصویر LXXXI).

علاوه بر تن‌پوشهای اروپایی رایج در دربار، لباس سنتی ایرانی همچنان در قرن بیستم میلادی پوشیده می‌شد. زنان ممکن بود که در خانه تن‌پوشهای اروپایی به تن کنند، ولی وقتی بیرون می‌رفتند باید آنها را زیر چادر می‌پوشاندند [123]. توضیحات دقیق پوشاک پوشیده شده توسط طبقات مختلف اجتماعی در اواخر دوره قاجار را می‌توان در منابع ایرانی معاصر پیدا نمود. «کلانتر ضرابی» [124] پوشاک را که روحانیون، اعیان و اعضای طبقات پایین‌تر اجتماع در کاشان می‌پوشیدند، توصیف کرده است. اثر وی منبع مهم اطلاعاتی در زمینه‌ی واژگان خاص پوشاک و منسوجات در اواخر قرن نوزدهم میلادی می‌باشد. ولیکن در خصوص دوخت، جزئیات اندکی ارائه می‌دهد. در متنی سرشار از ضرب‌المثلها، حکایتهای تاریخی و فکاهی و تک‌خالهای حکم عامیانه که با عکسهای فراوانی از همان عصر مصور شده است؛ مقولات اصلی پوشاک مرسوم مردان و زنان پایتخت در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، توسط «جعفر شهری» توصیف می‌شود [125]. این منبع غنی، اطلاعاتی در خصوص تولیدات، قیمتها و سبکهای انواع سربندها (کپی‌های نم‌دی، کلاهها، دستارها)، ردهای حاضری و ردهای سفارشی، کت‌های فراک، کت و شلوارهای مردانه، چادر، چاقچور، پیچه (روبنده) و لباس عروس که زنها می‌پوشیدند و همچنین کفش و گیوه، در اختیار می‌گذارد. یک گزارش آماری در سال ۱۳۰۱ ش. / ۱۹۲۲م. جزئیات هشت نوع سربند و استفاده محدود از کلاه کپی، کت‌های فراک و کت و شلوارهای سبک اروپایی را به دست می‌دهد [126].

1. S. G. W. Benjamin.

2. Wills.

3. living bolster.



تصویر LXXV - جغه پرتاوسی و کمر بند مزین. میناکاری شده با طلا و سنگ بر روی زمینه ابریشمین. ایران. اواخر قرن نوزدهم میلادی. گالری هنری والترز. بالتیمور. شماره‌های 84، 882، 57.



تصویر LXXVI - اسماعیل جلایر، «زنان به دور سماور». اواخر قرن ۱۹ میلادی. رنگ و روغن. با تشکر از هیئت مدیره موزه ویکتوریا و آلبرت. لندن، شماره 1941 - 56. p.

پی‌نوشتها

۱. نک. فهرست اسامی لباسهای آن عصر در صفحات ۱۹۵-۲۰۶.
- [2]. Du Mans, p. 191; Chardin, p.2.
۳. محمد هاشم، ج ۲، ص ۲۱۲.
- [4]. Ashmolean, pp. 28-30.
۵. اسکندر بیگ، ترجمه ساوری، ج ۱، صص ۵۴ و ۳۸۴.
- [6]. Martin, p. 12.
- [7]. pp.367-68.
- [8]. tr. Savory, I.P. 51.
۹. کریم‌زاده، صص ۱۴۵۵، ۱۵۵۹، تصویر ۷۳.
۱۰. برای بازسازی چنین تن‌پوشهایی نک. Scarce, 1987a, p. 36;
- [11]. Le Bruyn, p.214; Chardin, p.51, cf-81.
- [12]. Herbert, pp.232-33.
- [13]. State Armory Museum, Moscow, no. TK2845; Hayward Gallery, p. 107 no. 75; *Survey of Persian Art*, pls. 1024-25.
۱۴. در مورد تن‌پوشهای به جای مانده از مخمل و طرحهای قابل مقایسه نک.
- Bier, pp. 198-99 no.33, 250-52 no 60, 252 no.61 *Treasures*, p.88 no. 56.
۱۵. برای جزئیات بیشتر نک. *Survey of Persian Art*, pl. 1028; State Armory Museum, Moscow.
- [16]. Topkapi Saray, Istanbul, nos. 1842, 1843; Rogers, p. 206 nos. 115-16.
۱۷. نک. Schmitz, p.110.
۱۸. در مورد ساختار عمامه نک. Scarce, 1987a, p.37;
۱۹. نک. *Treasures*, p.110 no.76.
- [20]. Scarce, 1975a. p.2.
- [21]. Du Mans, pp. 101 - 02.
- [22]. Herbert, PP. 232-33; cf. Chardin, p.50.
- [23]. Pace Housego, p.208 fig. 6; Stillman and Stillman, p.749.
۲۴. صص ۴۶-۴۷؛ با ارجاع به س. بابایی.
- [25]. Schuster-Walser, 1971. p. 131; cf. Herbert, pp. 232-33.

۲۶. در مورد ظرافت دوخت و خیاطی ایرانی نک. شاردن، ص ۸۵ (متن اصلی).

[27]. pp.232-33.

[28]. p.134.

[29]. kordi = courdy.

[30]. cadebi = katebi, p. 50. cf. Du Mans. p. 101: katteby.

[31]. portrait of Sir Anthony Sherley; Wheelock et al., pp. 154-55 no.28; cf. Treasures, no. 95.

[32]. Ivanov et al.. 1962. pls.98-100.

[33]. Victoria & Albert Museum, London no. 331-1920, Royal Academy. p.82.

[34]. Los Angles no. 128.

[35]. Musee du Louvre, p. 49 no. 25 and facing illustration. Museum. Philadephia no. 67
30-48; Musée Historique des Tissus, Lyons.- no. 31517.

[36]. Chardin, p.50 no.67 30-48.

[37]. Musuem für Islamische Kunst, Berlin. no. I. 8/69; Hauptmann von Gladiss and
Kröger.pp.277-78 no. 609.

[38]. Victoria & Albert Museum, no. 1935-1886.

[39]. *Testile Design*, p. 18, no. 39 *Islamic*.

[40]. Museum of Islamic Art, Cairo no. 1772, Zaki p.78 Textile Museum, Washington, D.C..
nos. 1985. 5. 1, 1985. 3. 93, 1985. 3. 149, Bier. pp. 214 no. 41.218-19 nos 44-45.

[41]. Hauptmann von Gladiss and Kröger, no. I. 8/73. pp. 279-80 no. 428; Textile Museum,
nos. 3.94, 3.112, Bier, pp. 214 no. 42, 217 no. 43; Los Angles County Museum of Art, no. L2100.
132.57-4, p.65 no.146; Fundacao Gulbenkian, nos. 85-88.

۴۲. در مورد نمونه‌های بر جای مانده نک. *Survey of Persian Art*, pls. 1073-74.

[43]. Du Mans, p.102.

[44]. Herbert, pp. 232-33; Chardin, pp. 50-51.

۴۵. محمد طاهر و حید، ذیل کیوانی، ص ۲۹۳.

[46]. *Treasures*, p.127 no. 100.

[47]. Housego, p.209 fig.7.

[48]. Herbert, pp. 232-33; Du Mans, p.101; Chardin,p.51.

۴۹. دانش‌پژوده، ص ۴۷۶.

۵۰. تاج وکھاج از زربفت بوم زر، به تصحیح مینورسکی، ص ۶۶، پانوشت ص ۱۳۶.

۵۱. کیوانی، ص ۸۳.

[52]. Schmitz. p.106.

[53]. Chardin, p.6: Le Bruyn, p. 301.

[54]. Herbert, p.48.

[55]. Chardin, p. 52.

[56]. Chardin, p. 50.

۵۷. کیوانی، صص. ۵۱ و ۲۶۷.

۵۸. در مورد توضیح پارچه‌های موسوم به «لندرد»، نک. کیوانی، ص ۵۷، ش ۱۴.

۵۹. کیوانی، صص ۲۲۰-۲۲۱.

[60]Titely, p.120. pl. 20.

۶۱. برای مثال نک. Textile Museum, no. 82.1: Bier, p.233 no. 50.

۶۲. همچنین نک. تصویر لیدی شبرلی "a Circassian" اثر ون دیک؛

Victoria & Albert Wheelock et al., pp. 154-55 no. 29. Museum, no. 1060-1906.

unpublished.

[63]. p. 247.

[64]. pp. 65-66.

۶۵. کیوانی، ص ۸؛ دُلا والله، ج ۳، ص ۱۶۳ (متن اصلی).

[66]. p.103.

۶۷. کیوانی، صص ۲۶۳-۹۵.

۶۸. نک.: کیوانی، صص ۲۳۶-۳۸.

۶۹. کیوانی، صص ۲۳۶-۳۸.

[70]. pp.299-301.

۷۱. کیوانی، ص ۸۳.

[72]. I. pp. 228-29.

[73]. I.p. 39.

[74]. Otter, I. p. 39; Cook, I. p. 444.

[75]. I, pp. 227-28.

[76]. British Library ms.no. 4938 no.1, Browne, Lit. *Hist. Persia* IV, pl. V, facing, p. 142.

[77]. II. p. 448.

[78]. p. 167.

[79]. fols. 110-16.

[80]. Hanway, I,p 228.

۸۱. در مورد نمونه‌های آبی و قرمز بزاق نک. Falk, pls. 5,7.

[82]. Hanway, I, p. 228.

[83]. State Hermitage Museum, St. Petersburg, nos. V3-443-44; Ivanov et al., 1984, p. 212 nos.

90-92.

[84]. Godard, pp.239-40 no. 45, 241 fig. 94; Bier, p. 91 fig. 4.

[85]. I, p. 173.

[86]. I, p. 444.

[87]. Victoria & Albert Museum, nos. T 333-1920, T 332-1920, unpublished; cf. examples in the Art Institute of Chicago and Musée des Arts Décoratifs, *Survey of Persian Art*, pls. 1086 and color pl.1086.respectively.

۸۸. برای تصاویر اوایل دوره قاجار نک. Falk, pls. 5,7.

[89]. I, p. 230.

[90]. Morier, 1812, p. 246.

[91]. Ker Porter, I, pp. 324 - 26; Morier, 1812, pp. 192-214.

۹۲. مثلاً نقش فتحعلی شاه و خدمه‌اش: Bier, pp. 253-55. A Soudavar Collection;

[93]. 1812,pp. 245-46.

[94]. p.439; cf; Morier, 1812, p. 243.

[95]. Morier, 1812, p. 214.

[96]. Morier, 1812. p. 247.

[97]. Victoria & Albert Museum, no. 962-1889,unpublished; cf Textile Museum, 1974.24. 3,

Bier, p.266 no. 69.

[98]. Victoria & Albert Museum, nos. 943-1889. T 59-1935. 281-1884, all unpublished; cf.

Islamic Textile Design, p. 18 no. 29; *Calligraphy*, p. 29.

[99]. The Brooklyn Museum, no. 34, 1030 AB; Hanway, p. 228.

[100]. cf. Morier, 1818, p. 175.

[101]. e.g., National Museum of Scotland, no. 1890. 407, described in Scarce, 1987a, p. 52; cf. idem, 1987 b, p. 166 pl. 115.

[102]. 18.11., Victoria & Albert Museum, nos. 730-1-884, 286-7-1884, unpublished; Textile Museum, nos. 1964. 26. 1975.3.2, 1983.68.5. Bier, pp.260-61 nos. 64-65, 264 no. 67; The Brooklyn Museum, nos. x 653.4.

[103]. National Museum of Scotland, no. 1890. 409; Scarce, 1975 b.

[104]. Falk, pl.17; Tseasuses, p. 196. no. 185.

۱۰۵. موزه نگارستان، تهران، ش. ۷۵. ۱۰۴.

[106]. State Hermitag Museum, St. Petersburg, nos. V3-976, V3-406, V3-731, V3-836, V3-422, V3-839, Ivanov et al., pp.211-12, nos.60, 80-82, 84, 86.

[107]. Meen and Tushingham, nos. 72-73, 78-83, 117, 126-27, 130.

[108]. Meen and Tushingham, pp. 76-77.

[109]. The Chester Beatty Library, Dublin; Regemorter, pl. 40.

[110]. Polak I, p. 153.

[111]. pp.318-19.

[112]. Polak, I, p. 143.

[113]. Sykes, p. 65.

[114]. Wills, p. 31.8

[115]. I, p. 155.

۱۱۶. برای مثال نک. Anon, p.16; Victoria & Albert Museum, no. TN1955 - 2; unpublished.

[117]. nos. 57-882-84.

[118]. Polak, p. 160.

۱۱۹. برای توضیحات بیشتر نک.

Wills, p. 324; Scarce, 1987a, pp. 55-56; idem, 1987b, pls. 119-20; Bishop, I, p. 215.

[120]. Benjamin, p.332.

- [121]. pp. 198-99.
 [122]. p. 42.
 [123]. Bogdanov, p. 292.
 [124]. pp. 248-50.
 [125]. pp. 16-18, 455-603.

۱۲۶. بلدیہ، ص ۸۸.

مآخذ

الف - فارسی

- آصف، محمدحسن (رستم‌الحکما)، رستم‌التواریخ، ترجمه ب. هافمن، ۲ جلد، برلین، ۱۹۸۶م.
 - استرآبادی، میرزا محمد مهدی‌خان، تاریخ نادری، بمبئی، ۱۸۴۹م، بلدیہ (تهران)، ۱۳۰۱ش/۱۹۲۲م.
 - جبینی استرآبادی، مرتضی، از شیخ صفی تاشاد صفی، به تصحیح، ا. اشراقی، تهران، ۱۳۶۴.
 - خواجگی اصفهانی، محمد معصوم، خلاصه‌السیر، به تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۸ش/۱۹۸۹م.
 - ذکاء، یحیی، لباس زنان ایران، تهران، ۱۳۳۶ش/۱۹۵۷م.
 - رجیبی، پرویز، «لباس و آرایش ایرانیان، در سده دوازدهم هجری»، هنر و مردم، شماره ۱۰۵ سال ۱۳۵۰ش/۱۹۷۱م، صص ۳۸-۴۰.
 - شهری، جعفر، (شهری‌یاف)، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، جلد ۲، تهران، ۱۳۶۹ش/۱۹۹۰م.
 - غفاری کاشانی، ابوالحسن، گلشن مراد، لندن، ش ۳۵۹۲.
 - کریم‌زاده، م. ع.، احوال و آثار نقاشان قدیم ایران، ۳ جلد، لندن، ۱۹۹۱م.
 - کلانتر ضرابی، عبدالرحیم (سهیل کاشانی)، تاریخ کاشان (مرآت القاسان)، به تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۶ش/۱۹۷۷م.
 - مروی، محمدکاظم، تاریخ عالم آرای نادری، به تصحیح، م. ا. ریاحی، ۳ جلد، تهران، ۱۳۶۴ش/۱۹۸۵م.
 - نظام قاری، محمد، دیوان‌السه، به کوشش م. مشیری، تهران، ۱۳۵۹ش/۱۹۸۰م.
 - مستوفی، ع.، شرح زندگانی من.

ب - لاتین

- Ashmolean Museum, *Iran in the 19th Century. The Private World of the Qajars*, Oxford, 199.
- S. G. W. Benjamin, *Persia and the Persians*, Boston, 1896.
- C. Bier, ed., *Women from the Soul, Spun from the Heart. the Arts of Safavid and Qajar Iran, 16th-19th Centuries*, Washington, D.C., New York and London, 1891.
- L. Bogdanov. "The Home and Life in Persia". *Islamic Culture* 5. 1931. pp. 407-21: 6. 1932. pp. 290-306. 468-85. *Calligraphy and the Decorative Arts of Islam*. London. 1976.
- J. Chardin, *Voyages de Monsieyr le chevalier Chardin, en Perse. et autres lieux del. Orient II*, Amsterdam, 1711.
- P. Chelkowski, *Mirror of the Invisible Word. Tales from the Khamseh of Nizami*, New York, 1975.
- J. Cook. *Voyages and Travels through the Russian Empire, Tarary, and part of the Kingdom of persia*. 2 vols.. Edinburgh, 1770.
- M. Dal Farra". A `Satavid ` Coat in the Collection of 'The Royal Ontario Museum". unpublished ms., Tpronto, 1984.
- P. Della Valle. *Viaggidi Pietrodella Valle il pelegrino descritti da lui medesimo in lettere familiari*. 3vols., Rome, 1658.
- E. B. Donnell, "Costumes of Isfahan". *Internationa Studio* 80, February 1925, PP. 358-62.
- R. Du Mans. *L`estat present de la perse en 1660*. ed. C. Schfer, paris, 1890:repr. Westmead. Eng., 1969.
- S. J. Falk, *Qajar paintings*. London, 1972.
- Fundacao Calouste Gulbenkian, *L`art de l`Orient islamique*. Lisbon. 1963.
- Y. A. Godard, "Un album de portraits des princes timurides de l`Inde". *Athar-e Iran* 2/2, 1937, pp. 179-275.
- H. Goetz. "The History of Persian Costume". *Survey of Persian Art*, pp. 2227-56.
- J. Hanway. *An Historical Account of the British Trade over the Caspian Sea*. 2nd ed., 2 vols., London, 1754.
- A. Hauptmann von Gladiss and J. Kröger. Berlin. Staatliche Museen Preussischer Kulturbesitz. *Museum für Islamische Kunst* II. Metall. Stuck. Holz. Elfenbein. Stoffe. Mainz. 1985.

- Hayward Gallery, *The Arts of Islam*, London, 1976.
- T. Herbert, *Travels in Persia, 1627-29*, New York, 1919.
- J. Housego, "Honour Is According to Habit. Persian Dress in the Sixteenth and Seventeenth Centuries", *Apollo* 93, March 1971, pp. 204-09.
- *Islamic Textile Design*, London, 1983.
- A. A. Ivanov, T. V. Grek, and O. F. Akimushkin, *Al'bom indiiskikh i persidskikh miniatur XVI-XVIII vv.* (Album of Indian and Persian miniatures, 16th-18th centuries), Moscow, 1962.
- A. A. Ivanov, V. G. Lukonin, and L. S. Smesova, *yvelimye izdeliya Vostoka. Drevnii srednevekovyi periody*. Kolleksiya osoboĭ kladovoĭ omdela Vostoka Gosudarstvennogo Ermitazha (Jewelry from the East. Ancient and medieval periods. Collection of the special treasury, Oriental department, State Hermitage). Moscow, 1984.
- A. Jenkinson, A Compendious and Briefe Declaration of the Journey from London into the Land of Persia, in Richard Hakluyt. *The Principal Navigations, Voyages, Discoveries and Traffiques of the English Nation etc.*, London, 1589; repr., Cambridge, Eng., 1965.
- R. Ker Porter, *Travels in Georgia, Persia, Armenta, Ancient Babylonia ... 1817-1820*, 2 vols., London, 1821-22.
- M. Keyvani, *Artisans and Guild Life in the Later Safavid Period. Contributions to the Social Economic History of Persia*, Berlin, 1982.
- C. Le Bruyn, *Travels into Muscovy, Persia, and Part of the East Indies ...*, 2 vols., London, 1737.
- Los Angeles County Museum of Art. *Woven Treasures of Persian Art. Persian Textiles from the 6th to the 19th Century*, Los Angeles, 1959.
- T. Mankowski, "Influence of Islamic Art in Poland", *Ars Islamica* 2, 1935, pp. 93-117.
- F. R. Martin, *Die persischen Prachtstoffe im Schlosse Rosenberg in Kopenhagen*, Stockholm, 1901.
- V. B. Meen and A. D. Tushingham, *Crown Jewels of Iran*. Toronto, 1968.
- J. Morier, *A Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor ... 1808 and 1809*, London, 1812.
- Idem, *A Second Journey through Persia ... 1810 and 1816*, London, 1818.
- Musée du Louvre, *Arabesques et jardins de paradis*, Paris, 1990.
- J. Otter, *Voyage en Turquie et en Perse*, 2 vols., Paris, 1748.

- J. E. Polak, *Persien. Das Land und seine Bewohner*, 2 vols., Leipzig, 1865.
- B. van Regemorter, *Some Oriental Bindings in the Chester Beatty Library*, Dublin. 1961.
- M. Rogers et al., *The Topkapu Saray Museum. The Treasury*, Boston, 1987.
- N. Rohani, *A Bibliography of persian Minianure painting*, n.p. (Cambridge, Mass.). 1982.
- Royal Academy of Arts, persian Art. *An Illustrated Souvenir of the Exhibition of Persian Art*. London 1931.
- M. Roschanzamir, *Die Zand- Dvnastie, Geistes - und Sozial - wessensch aftliche Dissertationen* 8. Hamburg 1970.
- G. M. Scarce, "The Development of Women's Veils in Persia and Afghanistan", *Costume* 9, 1975 A. pp. 4-14.
- Adem "A Persien Prassiere". *Art and Archeogy Research Papers* 7. Gune 1975b. pp. 15-21.
- Adem. "Vesture and Dress. Fashion. Function. and Impact." in C. Bier. ed., *Women from the Soul Spun from the Heart*
- The Arts of *Safavid and Qajar Iran*, 16th-19th Centuries, Washington, D. C., 1987a. pp. 33-56.
- Idem. *Women's Costume of the Near and Middle East*, London. 1987b.
- B. Schmitz. "On a Special Hat Introduced during the Reign of Shah Abbas the Great", *Iran* 22. 1984, pp. 103-12.
- S. Schuster Walser. *Das safavidische Persien in Spiegel europaischer Reiseberichte* (1502-1722), Baden Baden and Hamburg. 1970.
- Idem."Ein Ehrengewand von Safavidem Shah". *Der Islam* 54. 1977, pp. 126-32.
- Y. K. Stillman and N. A. Stillman, "Libas iii." *ET²* V, pp. 747-50.
- E. C. Sykes, *persia and Its people*, London, 1910.
- N. M. Titley. *Persian Miniature Painting*, Austin. Tex.. 1983.
- *Treasures of Islam*, Geneva, 1985.
- J. M. Upton. "Notes on Persian Costumes of the Sixteenth and Seventeenth Centuries". *Metropolitan Museum Studies* 2. 1929-30. pp. 206-30.
- E. S. Waring, *A Tour to Shiraz ...*, London. 1807.
- J. Wearden, "A Synthesis of Contrasts," *Hali* 59, 1991, pp. 102-11.

- S. C. Welch, *Royal Persian Manuscripts*, London, 1976.
- A. Wheelock et al., *Anthony Van Dyck*, New York, 1990.
- C. J. Wills, *In the Land of the Lion and Sun ... 1866 to 1884*, London, 1891.
- H. M. Zaki, *Moslem Art in the Fouad I University Museum*, 2 vols., Cairo, 1950.

فصل یازدهم

دوره پهلوی

علی اکبر سعیدی سیرجانی

(‘Ali-Akbar Sa‘idi Sirgāni)

پوشاک ایرانی‌ها طی سالهای اولیّه سلسله پهلوی، به طور کلی شبیه پوشاک دوره قاجار بود که اختلافات میان اقوام، روستاها، مناطق و نیز طبقات اجتماعی را منعکس می‌ساخت. در اواخر قرن نوزدهم میلادی تلاشهای شایانی جهت تغییر پوشش از سوی مقامات حکومتی صورت گرفت [1]. مخصوصاً پس از انقلاب مشروطه (q.v.؛ ۱۳۲۴-۲۷ق. / ۱۹۰۶-۱۹۰۹م.) که بسیاری از مردان به خارج سفر کرده بودند، پوشش اروپایی و پوشیدن کت و شلوار، پاپیون و کراوات را پذیرا شدند. بیشتر این مردان در پایتخت و تعدادی از شهرهای بزرگ در شمال و شمال غربی زندگی می‌کردند و گروه بزرگی را تشکیل نمی‌دادند. در ۲۹ بهمن (دلو) ۱۳۰۱ ش. / ۱۸ فوریه ۱۹۲۳ م.، مجلس لایحه‌ای را تصویب کرد که همه کارکنان خدمات شهری، اعضای کابینه و نمایندگان مجلس را ملزم به پوشیدن پوشاک دوخت ایران در طول ساعات کار می‌کرد. این دستورالعمل در اول میزان ۱۳۰۲ ش. / ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۳ م. بنا بر حکم وزیر جنگ، سردار سپه (رضا شاه آینده)، شامل پرسنل نظامی نیز می‌شد [2].

کارمندان ادارات و دیگر ساکنان شهری که طرفدار تجدد بودند، رفته‌رفته «سرداری» (کت

فراکی که تا زیر زانوها می‌رسید)، شلوار و حتی گاهی کت و شلوار غربی را پذیرفتند. در میان اروپایی‌هایی که از مراسم افتتاح سرویس تلگرام (بی‌سیم پهلوی) در تهران، در تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۰۵ ش. / ۲۹ آوریل ۱۹۲۶ م. عکسبرداری کردند، زنانی بودند که به کت، دامن و کلاه ملبَس بوده و نیز مهندسانی که کلاه‌های لبه‌دار به سر گذاشته بودند [3]. ایرانی‌هایی که در مراسم شرکت جستند، سرداری، شلوارهای اروپایی و کلاه‌های بی‌لبه تخم‌مرغی شکل (کلاه تخم‌مرغی) پوشیده بودند. هیچ‌کس ملبَس به عبا سَنّتی (q.v.) دیده نمی‌شد.

در ۴ مهر ۱۳۰۷ ش. / ۲۶ سپتامبر ۱۹۲۸ م.، کابینه مقرر کرد که تمام مردهای ایرانی به طور یکدست و به سبک غربی لباس بپوشند. تن‌پوش‌های بیرونی سَنّتی مانند شالها (šāl)، قباها (qabā)، سرداریها، لبادها (بالاپوش‌های نم‌دی یا آجیده) و عباها، با کت جایگزین شد و شلوارهایی (تنبان) که به طور سَنّتی از پارچه سیاه جناغی (دبیت (dabit) یا مشابه آن دوخته می‌شد و در کمر با قیطان بسته می‌شد (بند تنبان، نیفا (nifā)، با شلوار و کمر بند غربی؛ و از طرفی پافزارهایی مانند گیوه، ملکی (انواع سرپایه‌های پارچه‌ای) و چارق (صندل چرمی)، با کفش چرمی پاشنه‌دار، جایگزین شدند. تمام کارمندان دولت و دانش‌آموزان پسر، کلاه‌های لبه‌دار استوانه‌ای (معروف به کلاه پهلوی، شکل LXXIII) را به جای کلاه‌های خز مرسوم، عمامه‌ها و کلاه‌های بیضوی، به سر کردند. فقط روحانیون، شامل استادان مدارس، طلاب دینی و زُعمای سایر مذاهب به رسمیت شناخته شده، از این حکم که در روز اوّل فروردین ۱۳۰۸ ش. / ۲۱ مارس ۱۹۲۹ م.، در شهرها و یک سال بعد در دهات و مناطق روستایی اجرا گردید، معاف بودند [4].

تحمیل کلاه پهلوی و منع بستن سریند سَنّتی، مخالفت شدیدی، مخصوصاً از جانب دو گروه برانگیخت. گروه اوّل شامل سنت‌گراها که عمامه را نشانه امتیاز می‌دانستند و سران قوم که هویت خود را براساس سبک و رنگ سریندشان باز می‌شناختند، و گروه دوّم که مالکان کارخانه‌های نساجی بودند که به خاطر وضع مقرّرات جدید به مرز ورشکستگی رسیدند. علاوه بر این، حقوق‌دانان تعلیم دیده و همین‌طور مردان تحصیل کرده، به مقرّرات جدید، به این دلیل که مجازات‌های اعمال شده توسط کابینه برای افراد خاطی، شامل جریمه‌های نقدی و بازداشت تا یک هفته را غیرقانونی می‌دانستند، اعتراض کردند. در نتیجه روز ۶ دی ۱۳۰۷ ش. / ۲۷ دسامبر ۱۹۲۸ م.، مجلس هفتم قانونی از تصویب گذراند که حکم کابینه را تصویب و مقرّرات پوشاک را قانونی و اجباری می‌کرد [5].

مردان رفته‌رفته به کلاه پهلوی عادت کردند. از آنجا که همچنان صدای مخالفت روحانیت



تصویر LXXVII - مردی با کلاه پهلوی. حدود سال ۱۹۳۰ میلادی.
عکس از هایده سهیم (Haideh Sahim)

مسلمانان که اغلب در امور محلی نفوذی بسزا داشتند، خصوصاً در بین طبقات عامه اجتماع بیش از پیش به گوش می‌رسید، سرانجام دولت تصمیم به جلب رضایت روحانیون والامقام در قم گرفت؛ با استناد به این تدبیر که حرمت و عزت عمامه نباید با بستن آن از سوی افراد نالایق و بی‌سواد به خطر افتد [6].

در خرداد الی تیر ماه ۱۳۱۳ ش. / ژوئن الی ژوئیه ۱۹۳۴ م.، رضاشاه از ترکیه دیدن کرد و در آنجا عمیقاً تحت تأثیر برنامه‌های کمال آتاتورک برای مدرنیزه کردن قرار گرفت. او مصمم شد که ایرانی‌ها هم، چون اروپایی‌ها لباس بپوشند [7]. رضا شاه در ترکیه دستوری خطاب به نخست‌وزیر وقت صادر کرد که مقرر می‌داشت از آن پس تمام کارگران ایرانی کلاههای لبه‌دار به سبک اروپایی، بر سر بگذارند و توجیه او این بود که لبه پهن کلاه، کارگرانی را که در هوای آزاد کار می‌کردند از آفتاب سوختگی حفظ می‌کند. در ۱۶ تیر ۱۳۳۴ ش. / ۸ ژوئیه ۱۹۳۵ م.، حکم کابینه، به سر گذاشتن این کلاه را برای تمام مردان اجباری ساخت و به این ترتیب جای کلاه پهلوی را گرفت. این دستور که به شدت اعمال می‌شد، مقاومت‌های زیادی را، خصوصاً در استانها برانگیخت. در یک واقعه مشهور، گروهی از مسلمانان به رهبری ملای صریح اللّه‌جه‌ای به نام شیخ تقی بهلول، در مسجد گوهرشاد مشهد، بست (۹.۷) نشستند که در آنجا مورد حمله نیروهای امنیتی قرار گرفته و تعدادی از مردم کشته شدند [8]. چنین مقاومت‌هایی صرفاً عزم شاه را جزم

می‌کرد[9]. با وجودی که کلاه لبه‌دار کماکان تا سالهای آخر سلطنت رضا شاه پوشیده می‌شد، مردان ایرانی علی‌رغم دیدگاه سنتی ایرانی که ظاهر شدن در مکان عمومی بدون پوشش سر را ناشایست می‌دانست، رفته‌رفته پوشیدن سربندها را بکلی کنار نهادند[10]. در میان مردان شهری، فقط پرسنل نظامی و نیز روحانیون - که پوشش سر را مستحب می‌دانستند - به پوشیدن سربند ادامه دادند.

پیش از واقعه گوه‌رشاد، رضاشاه شخصاً به تغییر در لباس زنان الزام و اجباری نکرده بود. برخی زنان تحصیل‌کرده پیشاپیش در فعالیتهای خصوصی به جای حجاب از کلاه استفاده می‌کردند[11]. بعضی اعضای دربار که در خارج تحصیل کرده بودند، با منسوخ کردن کامل حجاب موافق بوده و بر حضور زنان در فعالیتهای اجتماعی تأکید داشتند. یکی از حامیان چنین دیدگاهی، وزیر قدرتمند دربار، عبدالحسین تیمورتاش بود که در جلسه کابینه در سال ۱۳۱۲ ش. / ۱۹۳۳ م.، واردات کلاههای زنانه از خارج را قانونی کرد[12].

سرانجام در سال ۱۳۱۴ ش. / ۱۹۳۶ م.، رضاشاه سنت حجاب را منسوخ کرد. وی اولین حکمران منطقه بود که چنین کاری انجام می‌داد (آتاتورک حجاب را ممنوع نکرده بود)[13]. شاه به محض اطمینان از قدرت خود پس از شکست شورش بهلول، با همسر و دخترانش که بدون حجاب بودند، در مراسم فارغ التحصیلی مدرسه دولتی (دانشسرای مقدماتی) در ۱۷ دی سال ۱۳۱۴ ش. / ۸ ژانویه ۱۹۳۶ م. ظاهر شد. وی در سخنرانی خود خطاب به اکثریت حضار زن که به آنها دستور داده شده بود بدون حجاب شرکت کنند، به آنها فرمان داد که از این پس به سبک اروپایی لباس بپوشند[14]. این مناسبت در همه شهرها و بویژه تهران جشن گرفته شد و به تمامی پرسنل لشکری و کشوری فرمان داده شده بود که همراه زنانشان، بدون حجاب در مراسم شرکت کنند.

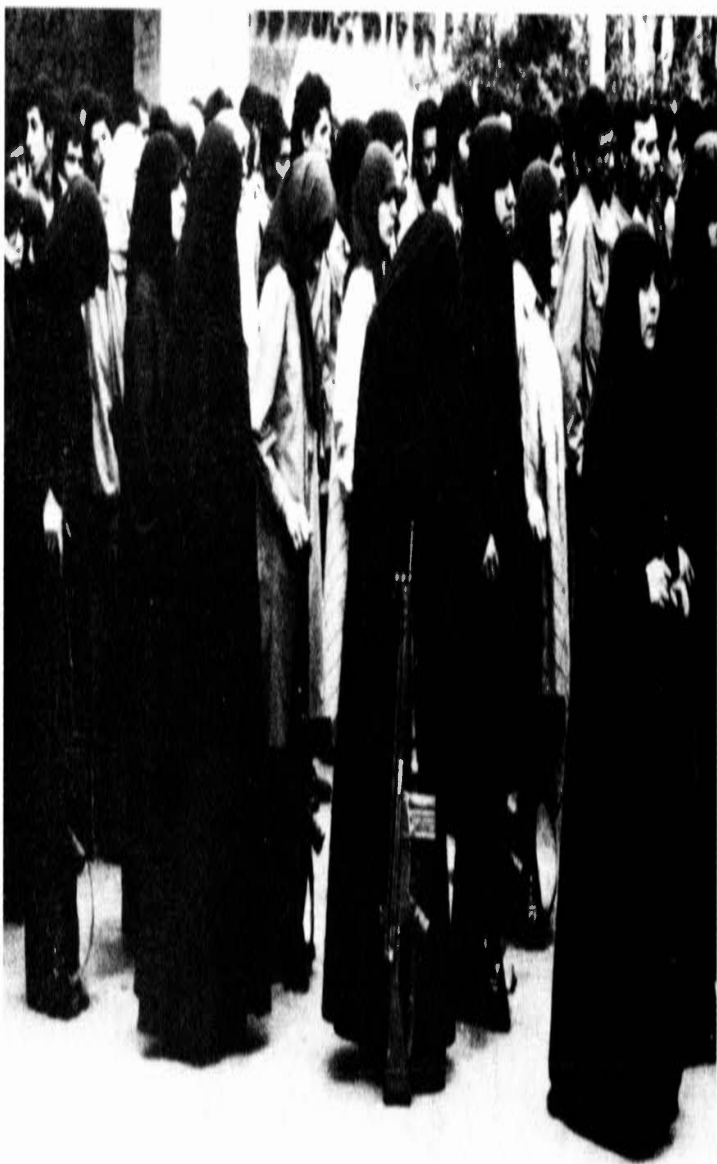
این اعمال نیز با مقاومت و اعمال زور مواجه شد. اکثریت قریب به اتفاق زنان ایرانی به گونه‌ای تربیت شده بودند که حجاب را واجب می‌دانستند و معتقد بودند آشکار ساختن سر و گردن گناه است. وانگهی، مردان ایرانی کنار نهادن حجاب را آشکارا نشان بی‌عفتی می‌دانستند. سواد در میان مردان به بزرگ‌دگانی جداافتده و روحانیون محدود می‌شد، درحالی‌که بی‌سوادی در میان زنان تقریباً عمومیت داشت. حتی تعداد کمی هم که به مدارس سنتی (مکتب) رفته بودند، فقط می‌دانستند چگونه دعاها و قرآن را حفظ کنند و بسختی قادر به نوشتن بودند. یک چنین جامعه مردسالار و سنتی، بسختی پذیرای تحریم ناگهانی چادر که محبوب زمان بود، می‌شد. از طرفی فشار پلیس نیز اجتناب‌ناپذیر بود. آنها زنان را کتک می‌زدند، چادرها و

روسریهایشان را کشیده و پاره می‌کردند و حتی خانه‌هایشان را بزور می‌گشتند [15]. اغلب مأموران به بهانه اجرای این قانون به مردم آزار می‌رساندند و به زور از آنها باج می‌گرفتند. هرچند رفته‌رفته مقاومت عموم فایق آمد، اما تا سه یا چهار سال آخر سلطنت رضاشاه، زنها با لباسهای بلند ساده (یا کت و دامن در پایتخت)، جورابهای کلفت و کلاههای حصیری لبه‌پهن، در اجتماع ظاهر می‌شدند. در برخی روستاها و شهرهای کوچک، زنان بسادگی خانه‌هایشان را ترک نکردند، تا آنکه رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ ش. / سپتامبر ۱۹۴۱ م. مجبور به کناره‌گیری شد.

پس از کناره‌گیری رضاشاه، زنان بسیاری دوباره از حجاب استفاده کردند، ولی بیشتر تحصیلکرده‌ها این کار را انجام ندادند. در حقیقت آنها که با حضور گسترده خارجیها در ایران و روابط نزدیکتر با جهان بیرون به هیجان آمده بودند، به طور فعالانه‌ای سبکهای مطابق روز غربی را، مخصوصاً طی دو دهه آخر سلطنت محمد رضا شاه پهلوی (۱۳۲۰-۵۸ ش. / ۱۹۴۱-۷۹ م.) دنبال کردند. علاوه بر این مردها نیز با افزایش شکوفایی صنعت نفت، با اشتیاق بیشتری اقدام به پذیرش سبکهای غربی نمودند و بنابراین بخش بزرگی از درآمد خانواده، هزینه پوشاک سبک روز می‌گردید.

پی‌نوشتها

۱. اعتماد السلطنه، ص ۱۵۴؛ آدمیت، صص ۴۵۱-۵۲ و نیز نک. فصل دهم همین کتاب.
۲. مسعودی، صص ۴۴؛ شفا، ج ۱، صص ۲۳ و ۲۶ و ۲۷؛ یغمایی، صص ۳۲۶-۲۷ و ۵۵۷.
۳. محبوبی، مؤسسات، ج ۲، ص ۲۳۱؛ یغمایی، ص ۲۱۶.
۴. ادیب هروی، ص ۲۶۲؛ یغمایی، ص ۵۵۸.
۵. مسعودی، صص ۴۳-۴۴؛ شفا، ج. ۱ ص ۷۳.
۶. هدایت، ص ۳۸۲.
۷. هدایت، ص ۴۰۷، کاظمی، ص ۳۴۳.
۸. شفا، ج ۱، صص ۱۲۷-۲۸؛ دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۴۳۱؛ صدیق، صص ۳۰۷-۳۰۸؛ ادیب هروی، ص ۲۶۱ و نیز 166-67, Wilber, pp. 160.
۹. مسعودی، ص ۱۳۹.
۱۰. در مورد دوره قاجار نک. مثلاً: شهری، صص ۲۲۸-۲۹.
۱۱. دولت‌آبادی، حیات یحیی، ج ۴، صص ۴۳۲-۳۴؛ مسعودی، صص ۱۴۵-۴۶.



تصویر LXXVIII - زنان ملبوس به جادر در تهران طی انقلاب ۱۳۵۸ ش./ ۱۹۷۹ م.
درشت‌نمایی عکس از ج. رستمی (J. Rostami)
از روی: یادنامه اولین سالگرد انقلاب اسلامی ایران، ۲۲ بهمن ۱۳۵۸ ش.، واشنگتن دی. سی، ۱۹۸۰ م.

۱۲. هدایت، صص ۳۷۹، ۴۰۷.

۱۳. نک. Keddie, pp. 108-09.

۱۴. هدایت، ص ۴۰۸؛ صدیق، صص ۳۱۰-۳۱۴؛ شفا، ج ۱، صص ۱۳۱-۱۳۲ و نیز Wilber, pp. 173-74; Savory, pp. 97-98.

۱۵. فاطمی، ص ۱۷۸.

مآخذ

الف - فارسی

- آدبیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار، تهران، ۱۳۵۱ش./۱۹۷۳م.
- آذری، ع، تاریخ مصوّر رضاشاه کبیر، تهران، ۱۳۴۵ش./۱۹۷۶م. (از تصاویر آن استفاده شده است).
- ادیب هروی، م. ح، حدیقه الرضویه، مشهد، ۱۳۲۷ش./۱۹۴۸م.
- استارک. ف، سفرنامه الموت، لرستان و ایلام، ترجمه ع. م. ساکی، تهران، ۱۳۶۴ش./۱۹۸۵م.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، چهل سال تاریخ ایران در دوره پادشاهی ناصرالدین شاه، جلد اول، المآثر والآثار، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۳ش./۱۹۸۴م.
- ژوزف، ا، «رکن الدین مختار...»، رهاورد، س ۷، ش ۲۳، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م، صص ۲۷۴-۲۷۵.
- سیفپور فاطمی، ن، «رضاشاه و کودتای ۱۲۹۹»، رهاورد، س ۷، ش ۲۳، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م. صص ۱۸۰-۱۶۰.
- شفا، شجاع الدین، گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، جلد اول، بی تا، بی نا.
- شهری، جعفر، گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی تهران قدیم، جلد اول، تهران، ۱۳۵۷ش./۱۹۷۸م.
- صدیق، عیسی، یادگار عمر، جلد دوم، تهران، ۱۳۴۵ش./۱۹۶۶م.
- فرّخ، م. (معمّم السلطنه)، خاطرات سیاسی فرّخ، به کوشش پ. لواسانی، تهران، ۱۳۴۷ش./۱۹۶۸م. صص ۳۸۸، ۳۹۱، ۳۹۵.
- کاظمی، ک، روزگار و اندیشه‌ها، تهران، ۱۳۵۰ش./۱۹۷۱م.
- مخبرالسلطنه هدایت، م، خاطرات و خطرات، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۴ش./۱۹۶۵م. ص ۴۰۷.
- مسعودی، ع، اطلاعات در یک ربع قرن، تهران، ۱۳۵۰ش./۱۹۷۱م.
- یغمایی، ا، کارنامه رضاشاه کبیر، تهران، ۱۳۵۵ش./۱۹۷۶م، صص ۱۷۰، ۱۷۸، ۲۱۶، ۴۹۹.

ب - لاتین

- N. Keddie, *Roots of Revolution An Interpretive History of Modern Iran*, New Haven, Conn., 1981.
- R.M. Savory, "Social Development in Iran During the Pahlavi Era", in G. Lenczowski, ed., *Iran under the pahlavis*, Stanford, Calif., 1978, pp. 85-127.
- D. Wilber, *Riza Shah Pahlavi. the Ressurection and Reconstruction of Iran*, Hicksville, N.Y., 1975. c.

فصل سیزدهم

پوشاک در افغانستان

نانسی هاج دوپری

(Nancy Hatch Dupree)

ترکیب جمعیت‌های قومی و قبیله‌ای افغانستان، عمدتاً در مناطق و بخش‌های روستایی، دهکده‌ها و سکونتگاه‌های بدوی تقسیم می‌شود. تنها ۵ درصد از مردم افغانستان، شهرنشین هستند. پوشاک سنتی، این گوناگونی زیستی و جغرافیایی را نشان می‌دهد. از طرفی این پوشاک بیانگر هویت گروهی و فردی، وضعیت اقتصادی و اجتماعی، شمایی از چرخه زندگی، و روند متغیر اجتماعی - سیاسی است؛ که خود اسلوب‌های جدید و تنوع سبک پوشاک را به دنبال دارد [1]. علی‌رغم گستردگی دایره واژگان خاص برای هر مقوله از البسه افغانی، نقش محوری لباس در فرهنگ افغان از این حقیقت آشکار می‌گردد که تهیه تن‌پوش‌های تازه برای جشن‌های موسمی و مذهبی و خانوادگی، برای ایشان یک ضرورت است.

پوشش سر

بارزترین مشخصه پوشاک در افغانستان، پوشش سر است و حتی عمامه مرسوم (فارسی: *dastār, langōtā* پشتو: *pagri, patkay*) که می‌تواند از ۳ تا ۶ متر طول داشته باشد، بسته به نحوه

کمرنگ ترکیب شده، ترجیح می دهند (اشکال LXXX و LXXIX). گذشته از جنس پارچه، هرچه عمامه طویل تر باشد شخص خوش لباس تر به حساب می آید. هر پسر جوانی، مرد شدن خود را با پوشیدن تشریفاتی عمامه نشان می دهد. کلاههای پوشیده شده در زیر عمامه با شکلهای ساده و طرحهای تزینی خاص خود (فارسی: kolāh؛ پشتو: kōlay)، شاخصه های ویژه ای محسوب می شود. کلاههای استوانه ای حاشیه دوزی شده با ابریشم، مشخص کننده تاجیک ها و ازبک ها می باشد (نک. فصل پانزدهم)؛ عرق چینهای رنگارنگ و بزاق آجیده (برک)^۱، مشخصه هزاره ها است (نک. فصل چهاردهم)؛ و کلاه مشهور استوانه ای شکل حاشیه دوزی شده با رشته های طلا و نقره (گلابتونی)^۲ بیانگر پشتونهای قندهار می باشد. در قندهار کلاههایی چین خورده، مزین به مهره های شیشه ای رنگی و درخشان (marīdārā) بافته می شوند [3]. بلوچ ها تگه های گرد آینه (شیشه)^۳ را در طرحهایشان به کار می برند (نک. فصول هجدهم و نوزدهم). کلاههای کرکی مخروطی شکل (druzaw kōlay) در میان مردم «شینواری» پشتون شرقی بی نظیرند؛ اینها کلاههای نمدی گرد و



پشتون های شرقی.
عکس از: Josephine Powell.

پیچاندنش، مشخصه های ویژه ای را به خود می گیرد [2]. نخ سفید معمول ترین نخ برای پارچه عمامه است. ولی برخی گروه های پشتون عمامه های اصیل ابریشمی و سیاه را که با رنگهای خاکستری، قهوه ای و صورتی

1. barrak. 2. golābatūnī.

3. šīša.

کوچکی هستند که در کوههای مرتفع شمال شرقی یافت می‌شود. سایر پوششهای سر مردانه عبارتند از: کلاههایی بافته شده از پوست گوسفند، مانند کلاههای بلند پوستی نظامی در انگلستان (tūpak) که ترکمن‌ها به سر می‌گذارند [4]؛ کلاههای پوستی تزیین شده گرد، و کلاههای نخی با لبه‌های تاشو تا روی گوش، که فرقی‌ها سر می‌کنند [5]؛ کلاههای پشمی سر صاف با لبه‌های برگشته که در نورستان پوشیده می‌شود (عموماً pakōl، در کامویری: qarakoī) [6]؛ و کلاه استوانه‌ای تغییر فرم داده شده‌ای که از پوست بره ایرانی درست شده و از آغاز قرن بیستم مشخصه همه افراد تحصیلکرده شهری بوده است [7]. این کلاه در حال حاضر از مد افتاده است.

در اسلام، پوشانیدن سر و مو بر تمام زنان واجب است. از این رو اغلب زنان در جوامع سنتی افغانستان، انواع روسریهای کوچک یا بزرگ مستطیل شکلی را که عموماً به آنها چادر (ēādar) گفته می‌شود (نک. چادر) با کلاههای کوچکی مشابه کلاه مردان و یا بدون این کلاهها، به سر می‌گذارند. جنس چادر از نخ لطیف است و اغلب، ولی نه همیشه، تک‌رنگ می‌باشد. چادر در میان زنان برخی قبیله‌های پشتون، ردایی است که تا قوزک پا ادامه دارد و مانند شنلی است که با گلدوزی زرین، حاشیه‌دوزی شده است [8]. در کنار چادر، چادری (ēādari) است، که سربندی است تنگ و از جنس ابریشم رنگی با چینهای ظریف، یا آنکه از جنس ابریشم مصنوعی و لخت می‌باشد. چادری بدن را می‌پوشاند و صرفاً یک روزنه توری دار گلدوزی یا قلابدوزی شده برای دید چشمها دارد [9]. نوعی دیگر با روبنده‌ای مجزا بر روی صورت قرار می‌گیرد که به اسامی «بُقرا» (درهات، همان واژه عربی برقع) و «پَرَنجی» (در گندوز)، نامیده می‌شود. تمام چادریها اساساً تن پوشهای شهری هستند [10]. جالب‌ترین سرپوشها را زنان ترکمن می‌پوشند. هرچند که شکل این سرپوشهای بلند (تا ۴۵ سانتیمتر) (ترکی: bojmaq، فارسی: qasabā) از طبقه‌ای به طبقه دیگر متفاوت است، با وجود این استفاده از اشاریهای ابریشمی، دگمه‌های نقره و زیورآلات تزیینی که آنها را می‌آراید، همگی بیانگر سطوح بالای زندگی پوشندگان آنها می‌باشد. لباسهای شاد و سرزنده که تازه‌عروسها می‌پوشند، پس از مادر شدن با لباسهای باوقارتر جایگزین می‌شود. پس از یائسگی نیز تمام زینت‌آلات نقره را بکلی کنار می‌نهند [11]. سربندهای بلند عروسهای ازبک اگرچه شبیه ترکمن‌هاست، ولی به آن حد تجملی نمی‌باشد [12]. خلاقیت‌های فردی نیز در تزیین کلاههای بنددار بچه‌گانه، با کثرت منگوله‌ها، پرها، بدلیجات و منجوقها، نشان داده می‌شود.



تصویر LXXX - صحنه‌ای از بازار آق کُپروک، نزدیک مزار شریف در غرب افغانستان.
عکس از: Josephine Powell

تن پوشها

جنس جامه اصلی مردان، زنان و کودکان از پنبه سبک است و شامل پیراهنهایی است آستین بلند و گشاد. این پیراهنها روی شلوارهای گشاد (فارسی: تنبان، ازار، پشتو: پرتوگ) که با بندی کشی جمع می شود (ازار بند) ، پوشیده می شود. بلندی پیراهنهای مردانه (perān, korta) که مشخصاً بی یقه هستند و روی یکی از شانه ها دگمه می شود [13] در مناطق مختلف، از زانو تا وسط ساق پا و حتی کوتاهتر از آن، متفاوت است. گلدوزیهای ظریف جلو پیراهنهای قندهاری (gara, ganda) دارای شهرت می باشد.

جلیقه هایی (waskat) که محبوبیت عمومی دارند، از جنس مخمل است به رنگ قرمز که با نواری طلایی یا سوزن دوزی تزیین می شود. این جلیقه ها در قندهار (به نام سدری) و در میان برخی چادر نشینان پشتون یافت می شود؛ ممکن است جنس جلیقه ها از پارچه های محلی همچون بَرک (نک. مدخل BARAK) باشد که در هزاره جات تولید می شود. بسیاری از مردان جلیقه های غربی را ترجیح می دهند که همراه باکت و ژاکت غربی، از بازارهای لباسهای دست دوم فروشی می خرند. انواع بومی تن پوشهای رویی نیز پوشیده می شود. از جمله آنها بالاپوشهای دوخته شده با پوست گوسفند است که داخل آن از پشم گوسفند بوده و آستین دارد (پوستین) یا آنکه بی آستین (پوستین چه) است و اغلب حاشیه دوزی می شوند. این بالاپوشها مختص ناحیه پشتون نشین در اطراف غزنه می باشد. در امتداد خط شمالی، ردهای بی یقه و یکسره یا آجیده و راه راه رنگارنگ پوشیده می شود. این ردها، آستینهای بلندی دارد که تا روی انگشتان را می پوشاند (به ترتیب jilak و čapan) و جنس اینها از ابریشم و پنبه دستباف (کرباس) است [14] و همراه با یک شال پارچه ای (کمر بند) بسته می شود. بالاپوش در زردار از یک نوعی مخصوص است از جنس پنبه قهوه ای یا قرمز تیره که از سر پوشیده شده و در یک سمت گردن بسته می شود (gopiča). پشتون های پکتیا «Paktiā»، بالاپوشهای نم دین آستین کوتاهی که به طور استادانه ای گلدوزی شده (kūsay)، می پوشند. دوش اندازهای پشمی نیز (چادر، پشتو: پتو^۲) در میان مردان در زمستان رایج است.

لباسهای نورستانی مشخص ترین البسه در افغانستان هستند. مردها شلوارهای پشمی سفیدی که درست تا زیر زانو می رسد (ویط) [15]^۳ و روی ساق بندهای بلند سیاه مثل پایچ قرار می گیرد (pātau)، می پوشند. اینها در کنار جورابهای پشمی و ساقه بلند بافتنی که با طرحهای محلی هزاره تزیین شده، تنها ساق پوشهای بافته شده در افغانستان به شمار می رود. کمر بندهای

1. ezārband.

2. patū.

3. viṭ.



تصویر LXXXI - زن کدخدای ده. مرکز افغانستان.
جنوب «تای واره» در استان «قور».
عکس از: Josephine Powell.



تصویر LXXXII - زن ایللیاتی از طایفه «تره خیل»
از پشتون‌های شرقی.
عکس از: Josephine Powell.

مرصع اعلا (mālāa ništē) برای خنجرها (kātra) نیز در نورستان منحصر به فرد هستند [16]. زنان نورستانی گاهی زیر دامن یا ردهای بلند و گشادشان (bāzūi)، ساق‌بند می‌پوشند. کمربندهای به هم تابیده (ništē) دور کمر ردا قرار می‌گیرد. این رداها از پشت در سرتاسر شانها تا آستینها، با طرحهای چهل تکه حاشیه‌دوزی شده سیاه و قرمز که در هیچ جای دیگر افغانستان دیده نمی‌شود، تزیین می‌شود [17].

از طرفی اگرچه سبکهای لباسهای زنانه همچون مردان از الگوهای یکسانی پیروی می‌کند، اما تفاوت در قد و قواره لباس مثل برش، دوخت، چین شلوارهای حجیم (تا ۲۰ متر)، پهنای آستینها در میچ و عرض شلوارها در قوزک، و نیز بافته‌های پرنقش و نگار، جنس تار و پود و انواع تزیینات، موضوعات بسیار مهمی از دید زنان محسوب می‌شود (اشکال LXXXI و LXXXII). برخلاف لباسهای مردانه که عموماً در بازارها دوخته می‌شوند، بیشتر لباسهای زنانه در خانه با دست یا چرخ خیاطی دوخته می‌شود. مخصوصاً در میان پشتون‌های شرقی، بالاتنه لباسهای زنانه بلند است، که از آرنج تا سرآستین، کلوش می‌شود و لبه‌های دامن حاشیه‌های گودی دارد، که شامل ۱۲ متر پنبه یا مخمل گلدار با گلدوزی عالی است. مخملهای سبز و قرمز و ارغوانی سیر، مورد علاقه چادرنشینان متمول (مالدار) می‌باشد.

در شهرها بویژه در بین طبقات متوسط و بالای تحصیلکرده، سبکهای غربی تفوق داشته است، بخصوص در اوایل قرن بیستم م. زمانی که این سبکها به عنوان بخشی از تلاش دولت برای نوسازی جامعه معرفی شد [18]. پس از انقلاب چپی سال ۱۳۵۷ ش. / ۱۹۷۸ م. و طی سالهای متعاقب اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی، لباس غربی در کابل قبول عام یافت. از سوی دیگر آوارگان افغانی در پاکستان، چه زن و چه مرد، لباسهای سنتی را به عنوان مظهر تبعیت آنها از فرهنگ افغان و اسلام بر تن می‌کردند.

پای‌افزار

کفشهای پلاستیکی در هر رنگ و مدل در همه جای افغانستان رایج است، ولی انواع صندلهای چرمی کلفت (چپلی^۱، پشتو: ĉaplay) معمولاً با زیره لاستیکی که از تیرهای قدیمی بریده شده درست می‌شود، در بسیاری از مناطق پوشیده می‌شود. صندلهای حصیری (ĉaplay mazari) در پکتیا «Paktiā» پوشیده می‌شود. همچنین شمالیهای ترک زبان، مشخصاً کفشهای ساخته شده از چرم خاص نورستان را که تا قوزک پا ارتفاع دارد (vācō) و نیز چکمه‌های تا زانو و چرمی

پاشنه‌دار [19] (چموس)^۱ یا بی‌پاشنه تخت (ماسی)^۲ به پا می‌کنند. روکش‌های محکم پلاستیکی (kalawš) که برای محافظت ماسی در بیرون از خانه به کار می‌رود، اغلب به تنهایی پوشیده می‌شود (شکل LXXIX).

جواهرات

جواهرات، مخصوصاً نقره مهم‌ترین چیزی است که در صندوقچه هر زن افغان پیدا می‌شود. مقدار زیادی منجوق، پولک، سکه، دگمه و سگک و طلسمهای (تعویذ) نقره‌ای، روی لباسها دوخته می‌شود. در میان بعضی چادرنشینان، بویژه پشتون‌های شرقی، این زینت‌آلات نقره‌ای نوعاً با آئینه‌کاری، تارها و نوارهای زر و نقره و منجوقهای بسیار باشکوه، به اضافه حاشیه‌دوزی ظریفی که در بالا توضیح داده شد، همراه است.

پی‌نوشتها

- [1]. L. Dupree. pp. 238-47.
- [2]. L. Dupree. pp. 71. 162.
- [3]. N.H. Dupree. 1977, p.286.
- [4]. L. Dupree, p. 182. فصل بیست و ششم. و نیز نک.
- [5]. Dor and Naumann.
- [6]. Šukokuř Michaud, 1980. ill.91.
- [7]. Charpentier, 1977.
- [8]. Michaud. 1980, ill. 67.
- [9]. Nicod, ill. 57, 59.
- [10]. N.H. Dupree, 1978.
- [11]. Stucki, 1978.
- [12]. P. Centlivres.
- [13]. N.H. Dupree. 1977. p. 388.
- [14]. N.H. Dupree. 1977. p. 341.

[15]. *vir.* in *kāmvrī*, spoken in *kāmedē*.

[16]. L. Dupree. p.143.

[17]. L. Dupree, p.23.4

۱۸. رحیمی، ۱۹۷۷ م.

[19]. Nicod, ill. 29.

مآخذ

- M. and P. Centlivres, "Calottes, mitres et toques", *Bulletin annuel du Musée et Institut d'Ethnographie de la Ville de Genève* 11, 1968, pp. 11-46.
- P. Centlivres, "Les Uzbeks du Qattaghan", *Afghanistan Journal* 2/1, 1975, pp. 28-36.
- C-J. Charpentier, "The Making of Karakul-Caps", *Afghanistan Journal* 4/2, 1977, pp. 76-78.
- R. Dor and C. Naumann, *Die Kirghisen des afghanischen Pamir*, Graz, 1978.
- L. Dupree, *Afghanistan*, Princeton, N. J., 1980, pp. 238-47.
- N. H. Dupree. *An Historical Guide to Afghanistan*. Kabul, 1977.
- Idem, "Behind the Veil in Afghanistan", *Asia* 1/2, 1978, pp. 10-15.
- Idem, "Victoriana Comes to the Haremsarai in Afghanistan", in P. Bucherer-Dietschi, ed., *Bauen und Wohnen am Hindukush*, Liestal, Switz., 1988, pp. 111-49.
- J. Graham and H. Sandys, *The Decorative Arts of Central Asia*, London, 1988.
- A. Janata, "Ikat in Afahanistan", *Afghanistan Journal* 5/4, 1978, pp. 130-39.
- C. M. Kieffer and G. Redard, "La fabrication des chaussures á Bamyán", *Acta Orientalia* 31, 1968, pp. 47-53.
- A. Legat, "Changes and Continuities in Women's Status and Clothing in Urban Afghanistan", in D. G. Hatt, ed., *Ethnicity. The Role of Group Identification in Social Change*, Calgary, Can., 1978.
- A. Leix, "Trachten der Nomaden Turkestans", *CIBA-Rundschau* 54, Basel, 1942, pp. 1986-2001.
- R. and S. Michaud, *Caravans to Tartary*, London, 1978.

-
- Idem, *Afghanistan*, London, 1980.
 - M. L. Nabholz and P. Bucherer-Dietschi, eds., *Textilhandwerk in Afghanistan*, Liestal, Switz., 1983.
 - M. R. Nicod, *Afghanistan Innsbruck*, n.d.
 - F. Rahimi, *Women in Afghanistan*, Liestal, Switz., 1986.
 - K. E. Seraj and N. H. Dupree, *The KES Collection of Vintage Photographs*, New York, 1979.
 - A Stucki, "Horses and Women", *Afghanistan Journal* 5/4, 1978, pp. 140-49.

فصل چهاردهم

پوشاک طوایف هزاره

کلاوس فردینان

(Klaus Ferdinand)

پوشاک طوایف هزاره به روش علمی بررسی نشده است. تنها می‌توان مدارک پراکنده‌ای در ادبیات، عکسها و مجموعه‌های موجود در موزه‌ها، پیدا کرد. بسیاری از اطلاعات ارائه شده در این مقاله بر پایه تحقیقات قوم‌شناسی نگارنده در میان هزاره‌ها طی سالهای ۱۹۵۳-۵۵ میلادی و نیز بررسی آثار موجود در موزه ملی دانمارک طی سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۳-۵۴ میلادی می‌باشد.

قرن نوزدهم میلادی

آن‌گونه که پیداست، تحقیقات مونت استوارت الفینستون^۱، پدر قوم‌شناسی افغان، قدیمی‌ترین منبع اطلاعاتی در خصوص پوشاک هزاره‌ها است. او تصویری [1] (تصویر LXXXIII) همراه با شرحی کوتاه منتشر کرد با این توضیح: «از مشخصه‌های لباس مردان ... پارچه‌ای است که به دور پاهایشان می‌پیچند، مثل ازبک‌ها؛ و زنها فراک‌های بلند از پارچه پشمی و چکمه‌هایی از پوست

1. Mountstuart Elphinstone.

نرم گوزن که تا زانوهایشان می‌رسد به تن می‌کنند» [2]. در سال ۱۸۳۰م. الکساندر برنز^۱ گزارش کرد که زنهای بلندمرتبه هزاره، بدون روبنده و با دو یا سه پارچهٔ لنگی (lungies) مانند نیمتاج بر روی سر، بیرون می‌رفتند [3]. و اضافه می‌کند که هزاره‌ها، بافته‌ای به نام بَرک (burruk) (نک. BARAK) از پشم گوسفند تولید می‌کردند.

ژنرال امریکایی، جوزیا هارلن^۲ که در دههٔ ۱۸۳۰م. در افغانستان بوده، جزئیات بیشتری ارائه می‌دهد. طبق گفتهٔ او تولید بَرک (berrick) در سراسر کوه‌های پاروپامیسوس^۳ و در میان اقوام روستایی آسیای مرکزی رواج داشته، ولی بهترین نوع آن در دای زنگی^۴ در قسمت جنوبی هزاره‌جات ساخته می‌شد [4]. او بویژه راجع به هزاره گزارشی داده [5] مبنی بر اینکه: «پوشاک طبقهٔ فقیر یا کارگر عبارت است از فراک بلند ساخته شده از «berrick i burrie» و شلواری از همین جنس که نزدیک قوزک پا، تنگ و چسبان می‌شود. آنها پاهایشان را با نوارهایی از همان جنس به پهنای حدود ۲/۵ اینچ... که از قوزک شروع می‌شود، می‌پیچند... که عموماً چاپارها و دیگر فرّاشان که ضرورتاً به سفرهای طولانی می‌روند از آن استفاده می‌کنند... پاهای آنها معمولاً با صندل‌های حصیری محافظت می‌شود و طبقات بالاتر اجتماع از کفشهای دوخت کابل یا بلخ استفاده می‌کنند... هنگام زمستان... تاتارها تمایل دارند که از پوتین یا به زبان ترکی از مَشی (maši) استفاده کنند. اما در زمستان برای پیمودن مسیرهای پیاده، چه مسیرهای کوتاه و چه بلند، از پای افزار و کفشی به نام سوخلی (sokli «پوست بره») استفاده می‌کنند؛ زیرا که مفیدترین کفش برای محافظت از سرما و یخبندان و برف است و قیمت مناسب و مقرون به صرفه‌ای دارد. کفش سوخلی از پوست تازهٔ اسب، گاو نر یا شتر نیز درست می‌شود... سوخلی‌ها باید با بند محکم بسته شوند... به هر حال سوخلی به طور کلی از پوست تازه و بیشتر در مواقعی که به آن نیاز است... مثلاً به منظور پیاده روی در کولاک و برف، جفت و جور شده و ساخته می‌شود... اغلب مردم پوشش سر ندارند، بجز طبقهٔ متوسط که یا از کلاه لایه‌دار نخی رنگارنگ و بَرّاقی کاملاً تنگ استفاده می‌کنند، یا آنکه انواع پوست گوسفندی و خراسانی عمامه را به سر می‌گذارند. سربند مطابق با فصول سال تغییر می‌کند. زنان مانند مردان لباس می‌پوشند و موهایشان را با قیطانی بلند و گیره‌هایی آویزان، می‌بندند».

هارلن در اشاره به «رهبران بزرگ و طرفداران قابل اعتمادشان»^۵ توضیح می‌دهد که لباس آنها

1. Alexander Burnes.

2. Josiah Harlan.

3. Paropamisus. (در حوزهٔ هندوکش)

4. Dāy Zangi.

5. the leading chiefs and their confodential followers.

با ازبک‌ها یا ایرانی‌ها همسان است [6]. متعاقباً توصیف دقیقی از قبای ایرانی و لنگهای نخ‌ی بلندی که به دور لگن پیچیده و به دور سر حلقه می‌شوند، ارائه می‌دهد. رؤسای هزاره عمدتاً پیراهن نمی‌پوشیدند (به رسم ازبکها). آن عده هم که پیراهن می‌پوشیدند، قمیص (qamis) نخ‌ی یا ابریشمی ایرانی را ترجیح می‌دادند. خارجی‌ترین لایه، به نام چوخا، قبا‌ی بلند آستین‌دار و نوعی خفتان ترکستان بود.

قرن بیستم

پوشاک هزاره از زمان هارلن تغییرات بسیار کمی کرده است. هزاره‌جات پذیرای تأثیرات فرهنگی بیگانه بوده‌اند اما سبکهای خاص خود را نیز، محفوظ داشته‌اند. دو عکس منحصر به فرد که در ۱۷-۱۹۱۶ میلادی گرفته شده، توسط اسکارفون نیدرمایر^۱ و ارنست دیاز^۲، منتشر شد. در یکی [7] چهار مرد هزاره از ناحیه کوهستانی مرکزی دیده می‌شود که کلاههای پارچه‌ای مخروطی شکل که با پوست گوسفند لبه‌دار شده، بر سر دارند. یکی از آنها پیراهن به تن ندارد ولی دو خفتان برک، یکی بر روی دیگری پوشیده است. دو تا از آنها پیراهنهای نخ‌ی پوشیده‌اند. یکی از آنها جلیقه برک و خفتان برک کوتاه و دیگری خفتان برک بلندی که گوشه‌های جلو آن در کمر بند پارچه‌ای اش قرار داده شده، به تن دارند. یک یا دو تن از آنها شلوارهای نخ‌ی و بقیه احتمالاً شلوارهای پشمی پوشیده‌اند. دو یا سه نفر کفشهای مخصوص هزاره (کاپی)^۳ با زیره‌ای سنگین و وصله‌ای یک تکه یا دو تکه، که در امتداد رویه به هم دوخته شده، پوشیده‌اند، و یک نفر کفش چرمی نرم «موکاسین»^۴ از چرم دباغی نشده (čarāk soqli، نک. ادامه مقاله) که با نوارهایی محکم به دور قوزک و پنجه پا پیچیده شده، به پا دارد. دو نفر شلوارهایشان را زیر زانوهایشان بسته‌اند (در جایی که ساق پیچها شروع می‌شوند)؛ حالتی که در هیچ جای دیگر دیده نمی‌شود. تصویر این هزاره‌های کوهستانی، بسیاری از مشخصه‌هایی را که هارلن توضیح داده بود و نگارنده شخصاً در سال ۱۹۵۰ م. مشاهده کرده بود، نشان می‌دهد. عکس دوم [8]، دو باربر هزاره از کابل را به تصویر می‌کشد. آنها با دستارها و کفشهای سنتی‌شان با پنجه‌های برگشته به بالا، به مردم شهر نشین شبیهند. هر دو شلوار نخ‌ی به پا دارند و یکی از آنها ساق پیچ دارد. آنها پیراهنهای نخ‌ی با یقه‌های باریک به تن دارند. برونو مارکوفسکی^۵ آنها را پرسی‌وان^۶ و هزاره معرفی کرده است [9].

1. Oskar von Niedermayer.

2. Ernst Diez.

3. kăpi.

4. moccasins.

5. Bruno Markowski.

6. Parsiwān.

در سال ۱۹۵۰ م.، پوشاک کلیّۀ افراد خانواده توسط زنان هزاره دوخته می‌شد. آنها روی دار بافندگی افقی، از نوع مرسوم در افغانستان، برک می‌بافتند. پنبه در بخش گرم‌تر جنوبی هزاره‌جات کشت می‌شد. برای مثال در «شهرستان» (Sepāy سابق)، در «دای زنگی» و جنوب‌تر در «اروزگان» و «جاغوری»، بافندگان حرفه‌ای مرد، پارچهٔ نخی سنتی به‌نام کرباس را روی نوعی دار بافندگی که به طور گسترده در آسیای غربی و جنوبی یافت می‌شد، درست می‌کردند [10].

در ۱۹۵۴ م.، نگارنده در هزاره‌جات مرکزی دو مرد را دید که لباس سنتی شهرستان (Sahrestān) را به تن کرده بودند. این لباس عبارت بود از کلاه پوستی [11]، شلوار، جلیقه (waskat) و بالاپوشی (mačew) شبیه به فراه‌های نظامی انگلستان، همگی از جنس برک، با پیراهنی نخی و کاپی (kāpi) سفت هزاره. با وجودی که فصل تابستان بود و ارتفاع زمین در آنجا ۲۶۰۰ پا بالاتر از سطح دریاست، این مردها خیلی گرم‌تر از حدّ لازم، لباس پوشیده بودند. لباس معمولی تابستان یک کشاورز عبارت بود از پیراهن (perān, perō) و شلوار (پیژامه، تمبان؛ هزاره: ازار، تمبو^۱) از جنس کرباس محلی یا پارچهٔ نخی وارداتی، جلیقهٔ برک، صندلهای پلاستیکی وارداتی (čapli-e robbar) و کلاه استوانه‌ای شکل عجیبی (kollā) با تاجی از ۴ یا ۸ تکهٔ آجیده (چار یا هشت ترک) که قسمت پایینی آن (gerd-e kollā) با دالبرها (palta) لبه داده می‌شد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت هزاره‌های جنوب - مرکزی، اغلب کلاه و جلیقه می‌پوشیدند و وقتی شرایط آب و هوایی ایجاب می‌کرد، خفتان کوتاه برک (چکمن čakman) و فراک به تن می‌کردند. کمربند (هزاره: کمری یا میمند)^۲ یا شالی پارچه‌ای اغلب دور کمر می‌بستند. از وقتی جورابها در حدود ۳۰ سال پیش، از جاغوری وارد شد، ساق پیچها (پای پیچ) در «شهرستان» دیگر پوشیده نمی‌شدند. قشر متمول که بیشتر تحت تأثیر سبکهای کابل بودند، پوشاک وارداتی را ترجیح می‌دادند. آنها همواره روی کلاه، دستار (هزاره: لُنگوته^۳؛ فارسی: دستار^۴) بسته و دوش انداز یا شالی نخی (šal) و یا پارچهٔ پشمی پفی نرمی (شال هزارگی)، بسته به فصل سال، می‌پوشیدند. هنگام سفر نیز، شال عموماً انداخته می‌شد.

لباس مردان در میان هزاره‌های شمالی، «شیخ علی» و سایر نواحی در درهٔ قُربند علیا، و نیز در نزدیکی گذرگاه شَبَر (šebar) طی سالهای ۱۹۵۰ م.، هنوز کاملاً سنتی بود. خفتانهای برک کوتاه و بلند، مرسوم بود و معمولاً شلوارهای پشمی، ساق پیچها و کاپی، پوشیده می‌شد. در زمستان

1. ezār, tambō.

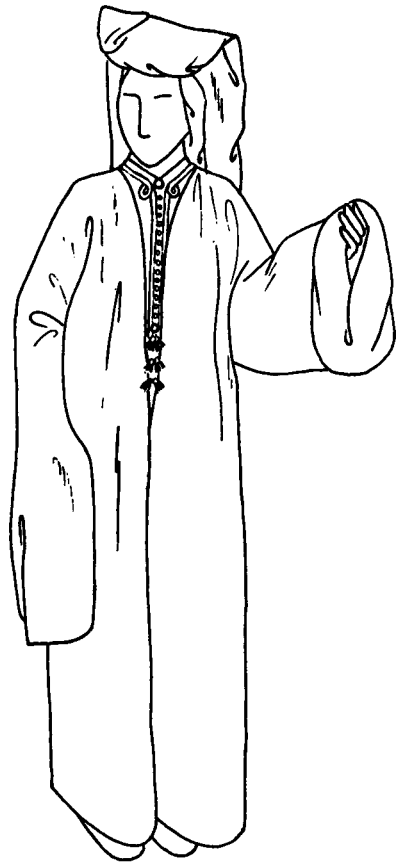
2. memand, kamari.

3. lungota.

4. destār.



تصویر LXXXIII - «یک هزاره». اوایل قرن
نوزدهم میلادی.
از روی: Elphinstone, pl. XII, facing p. 483



شکل ۱۹ - زن هزاره از شهرستان. با لباسی نادر و
قدیمی. ژوئیه ۱۹۵۴م، آستینها و پوشش سر، سنتی
می‌باشند. طراح از هایده سهیم (Haideh Sahim)
از روی: Ferdinand, p. 27 fig. 10

مردان دستار به سر کرده و شالهای پشمی را دور گردن و صورت خود برای محافظت از سرما می‌پیچیدند.

در میان زنان بندرت عناصر لباس سنتی که هارلن توصیف کرده، باقی مانده بود. نگارنده در کل، هیچ خفتان زنانه‌ای ندید. در هنگام سرما تنها پوششی که برای کار بیرون (مثلاً کار بافندگی در قُرباند) پوشیده می‌شد، سرپوشهای بلند یا شالهای کوتاهی (چادر)^۱ بودند که منحصراً از پارچه‌های وارداتی دوخته می‌شد. لباسها ساده و بدون زینت بود. معمولاً جامه‌های آبی تیره یا قرمز بلند یقه‌دار جلو باز (هزاره: پرو^۲؛ فارسی: پیرن > پیراهن^۳) و دگمه‌دار روی شلوارهایی (هزاره: تمبو^۴) به همان رنگ و گاهی همراه جلیقه‌های کوچک، پوشیده می‌شد. بر حسب عادت کلاهی (kollā) با دستاری تیره رنگ روی آن، به سر گذاشته می‌شد. کفش بندرت پوشیده می‌شد، که یا کاپی (kāpi) بود یا از کابل وارد می‌شد.

جامه‌های زنانه قرمز روشن، در مقابل جامه‌های سنتی با آستینهای پفی بلند و بسیار گشاد در قسمت مچ (شکل ۱۹) [12] که سرآستینهای تنگی داشت و در امتداد لبه‌های درز جلو، حاشیه‌دوزی شده بود، لباس روز و مدرن به حساب می‌آمد. سربند در بالشتکی صاف و کلفت در بالای سر پیچیده می‌شد که انتهای آن به شکل نوعی روبنده بود و همچنین پشت گردن را می‌پوشاند. این سربند احتمالاً «تیاره» توصیف شده توسط برنز^۵ می‌باشد [13].

پوشاک کودکان از طرحهای پوشاک بزرگسالان پیروی می‌کرد. پسرها کلاه، پیراهنهای نخی، شلوار، جلیقه‌های برک و صندلهای پلاستیکی می‌پوشیدند. دخترها لباسهای رنگارنگ، اغلب جامه‌های قرمز بلند و شلوار قرمز، با کلاه و صندل به تن می‌کردند. کودکان خیلی کوچک، چه دختر چه پسر، زیر پیراهن یا جامه‌های بلندشان شلوار نمی‌پوشیدند. معمولاً در تابستان کودکان یابره‌نه بودند. دخترها در سن بلوغ شروع به پوشیدن سربند می‌کردند. در «دای زنگی» جنوبی، کلاهی بالای سربند پوشیده می‌شد تا از آن محافظت کند.

در مجموعه موزه ملی دانمارک^۶ در کپنهاگ موارد زیر از پوشاک هزاره‌ها موجود است:

- E.1432 a-b: کفشهایی بازیره محکم (چراخ هزاره‌جات)، پنجاب، هزاره‌جات، 1948.

- E. 1433 a-b, 1434, 1435: کفشهایی از چرم نرم و دباغی نشده‌گاو (چراخ سوخلی)، قسمت

مودار این چرم به سمت بیرون قرار گرفته، و نوارهایی در امتداد لبه‌ها برای بستن به دور پا دارد.

(cf. Harlan, above) کابل و هزاره‌جات، 1948.

1. cādor.

2. perō.

3. pēran < pērāhan.

4. tambō.

5. Burnes.

6. Danish National Museum.

- 1647 E: بالشتک حجیم و پشمی، هزاره جات، 1948.
- 1795 E: کلاه مردانه (کُلا)، شهرستان، 1953.
- 1796 a-b E: کلاه دخترانه (کُلا)، با آویز نقره‌ای، شهرستان، 1953.
- 1797 a-b E: کلاه زنانه (کُلا)، با آویز، شهرستان، 1953.
- 1800 E: جامهٔ محلی زنانه دوخته شده از پارچهٔ نخی به سبک «مدرن» با سرآستینهای باریک و حاشیه دوزی، شهرستان، 1953.
- 1837 E: خفتان مردانهٔ کوتاه از جنس برک (چکمن)، منطقهٔ قُربند و شبر، 1954.
- 1838 E: خفتان مردانهٔ بلند (چکمن)، منطقهٔ قُربند و شبر، 1954.
- 1839 a-b E: کفشهای زیره چرمی مردانه (کاپی)، منطقهٔ قُربند و شبر، 1954.
- 1840 E: جامهٔ زنانه، منطقهٔ قُربند و شبر، 1954.
- 1841 E: کلاه زنانه، منطقهٔ قُربند و شبر، 1954.
- 1842 E: کلاه دخترانه، منطقهٔ قُربند و شبر، 1954.
- 1843 a-b E: کفشهای زنانه (؟) زیره چرمی (کاپی)، منطقهٔ قُربند و شبر، 1954.
- 1847 E: شلوارهای پشمی مردانه و سفید رنگ، منطقهٔ قُربند و شبر، 1954.
- 1848 E: کلاه مردانه، منطقهٔ قُربند و شبر، 1954.
- 1849 a-b E: جورابهای بافته شدهٔ پشمی، منطقهٔ قُربند و شبر، 1954.
- 1850 a-b E: ساق‌بند (پاپیچ)، منطقهٔ قُربند و شبر، 1954.
- 1851 E: کلاه بچگانه، منطقهٔ قُربند و شبر، 1954.
- به دلیل ضبط ناقص پوشاک هزاره‌ها، تنها ارائهٔ نظری اجمالی برای توسعهٔ تاریخی و خصایص موجود آن، ممکن می‌باشد. نکتهٔ قابل ملاحظه اینکه ظاهراً بیشترین تغییرات در مقایسه با شواهد قوم شناسی گروه‌های دیگر، مربوط به زنان است. شگفتا که تغییرات لباس در میان هزاره‌های شمالی که در منطقهٔ سهل الوصولتری زندگی می‌کنند، حداقل بوده است. پیشرفتهای رخ داده در هزاره‌جات احتمالاً مدیون فعالیت‌های تجاری منفعت‌بخش چادرنشینان پشتون، می‌باشد.

پی‌نوشتها

[1]. Elphinstone, pl. XII, facing p.483.

[2]. p.483.

- [3]. p.175.
 [4]. p. 116.
 [5]. pp. 128-30.
 [6]. p. 131.
 [7]. pl. 185.
 [8]. pl.186.
 [9]. the same type in Ferdinand. p. 31, fig. 12 table XXV, fig, 21a; cf.
 [10]. Wulff, *Crafts*, p. 201. fig. 280.
 [11]. as in Niedermayer and Diez.
 [12]. Ferdinand, p. 27 fig-10.

۱۳. همچنین در مورد رداهای تیره با سرآستینهای تنگ نک. Ferdinand, p. 29, fig. 11.

مآخذ

- _ A. Burnes, *Cabool. A Personal Narrative of a Journey to, and Residence in That City in the Years 1836-7, and 8*, 2r ed., London, 1842; repr. Lahore, 1961.
- _ M. Elphinstone, *An Account of the Kingdom of caubul and its Dependencies in persia, Tartary, and India*, 2 vols., London 1815; repr. Graz, 1969.
- _ K. Ferdinand, *Preliminary Notes on Hazāra culture (The Danish Scientific Mission to Afghanistan, 1953-55)*, Danske Videnskabernes Selskab, Historisk Filosofiske Meddelelser 37/5, Copenhagen, 1959.
- _ J. Harlan, *Central Asia Personal Narrative of General Josiah Harlan 1823-1841*, ed.F.E. Ross, London, 1939.
- _ B. Markowski, *Die materielle Kultur des kabulgebietes*, Leipzig, 1932.
- _ O. von Niedermayer and E.Diez, eds., *Afganistan*, Leipzig, 1924.

فصل پانزدهم

پوشاک در تاجیکستان

گوزل مایتدینوا

(Guzel Maitdinova)

لباس زنان

رایجترین تن‌پوش سنتی تاجیکها، لباسی صاف است که در پایین گشاد شده و روی شلوار پوشیده می‌شود. آستینهای گشاد بلند عموماً دستها را می‌پوشاند. با وجود این در برخی نواحی کوهستانی، آستینها چسبیده به مچها و کیپ است. نوع دیگر، لباسی با دوخت راسته است، همراه با سرشانه و آستینهای متصل. زنان مسن لباس بسیار بلند با یقه بلند می‌پوشند، درحالی‌که زنان جوان، نوع تنگ و کوتاهتر با یقه‌ای کیپ‌تر به تن می‌کنند. اگرچه زنان معمولاً فقط یک لباس می‌پوشند، ولی در هوای سرد، ممکن است لباسهای بیشتری یکی بر روی دیگری به تن کنند. حتی هنگام جشنها هفت لباس مختلف با آستینهایی در اندازه‌های متفاوت، که امکان نمایان شدن لبه‌های حاشیه‌دوزی شده همه آنها فراهم است، می‌پوشند (تصاویر LXXXIV و LXXXV). تن‌پوش زیرین رایج، پیراهن سفید کوتاهی است با یقه بلند و سرآستینهای دگمه‌دار [1]. شلوارهای زنان ساکن در نواحی کوهستانی بلند و صاف است، و لخت-گونه دور قوزک پا می‌افتد. تا این اواخر زنان نواحی کوهستانی، تن‌پوشهای بیرونی را لازم

نمی دانستند و ترجیح می دادند به جای آن، چندین لباس پشمی بر روی هم بپوشند. اما امروزه بالاپوشهای آجیده در بیرون از خانه، پوشیده می شود [2]. در حقیقت در آغاز قرن اخیر، خفتانهای آجیده در سراسر سرزمینهای مرتفع تاجیکستان مرسوم شد [3]. زنان جلگه نشین، شلوارهای کوتاه که در پایین تنگ تر می شود، می پوشند. جامه بیرون از خانه، شامل انواع متنوعی از خفتان است که اغلب، خفتان نازک تر زیر خفتان ضخیم تر پوشیده می شود. این خفتان شامل بالاپوشی است بلند و چسبان که تا کمر ادامه دارد و به سمت دامن گشاد و چین داری، کلو ش می شود؛ همراه با آستینهایی متصل که به سمت مچ تنگ می گردد. نوعی دیگر بالاتنه تنگ و چسبانی دارد که به یک دامن منتهی می شود که در دو سمت چین می خورد. این نوع نیز آستین بلندی دارد که به سمت مچ تنگ می شود. در اواخر قرن نوزدهم میلادی، پوشاک نواحی مرکزی و جنوبی - دروازا^۱، قره تجین^۲، کولاب^۳، کاراتاژ^۴ و بخارا - معمولاً مزین به سوزن دوزی است، درحالی که در قسمت علیای دره زرافشان و دشتهای شمالی، بدون تزئین می باشد [4].

روسی سنتی، دستمال سر بزرگی است. نوعی که در دشت پوشیده می شود (سمرقند، بخارا، خجند)، به شکل مربع یا مستطیل بزرگی است (تصویر LXXXIV)، درحالی که در کوهستان (کولاب، درواز)، بیشتر به شالی با لبه های حاشیه دوزی شده شباهت دارد (تصویر LXXXV). اخیراً زنان جوان و میانسال قره تجین و درواز، هنگام جشنها دستمال سر را روی شب کلاه می بندند [5]. گاهی در دشتهای زنان مسن نیز شب کلاه (توبی)^۵، با توریهایی که برای نگاه داشتن موی بافته شان استفاده می شود به سر می گذارند. آنها روی این پوششها، دستمال سر و گاهی دستاری، می بندند [6]. به علاوه زنان جوان، بخصوص در روزهای اول ازدواجشان، پوششهای مخصوصی بر سر می گذارند، و در درواز و پامیر^۶، نوارهای حاشیه دوزی شده ای را روی دستمالهای سر، می بندند. در کولاب و قره تجین، تاج نقره ای ساخته شده از پنج پرها و آویزها به طور یک در میان، رایج است (تصویر LXXXIV). در بخارا، نوارهای حاشیه دوزی شده با الیاف طلایی به پیشانی می بندند. زنان در اورا - تپه^۷، خجند و سمرقند، تاجی کنگره دار و مزین به نوارهای فیروزه ای، با آویزهای معلق و متعدد و سرشار از سنگهای بدلی، می پوشند [7] (تصویر LXXXV).

پافزار زنان متنوع است. از نظر تاریخی رایجترین نوع، یک گالش چوبی بود که اغلب پنجه

1. Darvāz.

2. Qarategin.

3. Kolāb.

4. Karatag.

5. tuppi.

6. Pamirs.

7. Ura - Tyube.



تصویر LXXXIV - مجموعه‌ای از تن‌پوشهای
به‌کار رفته از سوی زنان مسن‌تر خُجند.
عکس از: G. Maitdinova.



تصویر LXXXV - مجموعه‌ای از تن‌پوشهای
به‌کار رفته از سوی زنان جوان «کولاب».
عکس از: G. Maitdinova.

آن بالا می آمد و به طور راه راه رنگ شده، یا گاهی با دوده سیاه می شد [8]. امروزه زنان جلگه نشین در بیرون از خانه، چکمه های بلند از چرم نرم، به پا کرده و شلوارشان را در آن می کنند. گاهی نیز گالشهای چرمی به پا می کنند. در خانه نیز، کفشهای پاشنه کوتاه می پوشند. مرغوبترین کفش از این نوع، با طلا و ابریشم قلاب دوزی شده یا به طور کامل از چرم رنگ شده ساغری، ساخته می شود. زنان در نواحی کوهستانی، کفشهای چرمی یا چوبی که بر روی سه گلمیخ چوبی قرار می گیرد، به پا می کنند. همچنین در زمستان چکمه های بلند نرم از چرم دباغی نشده می پوشند. مشخصه های سنتی دوخت و انتخاب پارچه، دست کم در لباسهای تشریفاتی که بیانگر طیف وسیعی از باورهای مردمی است، حفظ شده است؛ مثلاً لباس عروسی تشکیل شده از سه ترکیب مجزا، که نمادی است از سه مرحله گذر از دوشیزگی به تأهل. جامه مراسم عروسی، لباس سفید ساده ای است بدون جواهرات. عروس هنگام راهی شدن به خانه داماد، دستمالهای سر و ردهای زنانه متعددی می پوشد، تا اینکه کل اندامش از دید غریبه ها محفوظ بماند. سرانجام عروس برای مدت چند روز، در خانه جدیدش میهمان می پذیرد و از بهترین لباسها و جواهراتش استفاده می کند. این مراحل با تغییرات عمده ای، مثلاً در شکل یقه، مدل مو، پوشش سر، سبک آرایش و نوع جواهرات، مشخص می شود.

بجز دروازه، قره تاجین، کولاب و برخی نواحی دره ای زرافشان، لباس عزا در همه جا پوشیده می شود. این لباس معمولاً از پارچه نخی آبی تیره یا کمرنگ و یا سیاه است که به سبک سنتی تر، نسبت به آنچه اکنون در پوشاک روزانه رایج است، دوخته می شود. این لباس را بدون جواهرات می پوشند. حتی در آن مناطق که لباس عزای خاصی مد نظر نیست، حزن و اندوه، با کنار گذاردن جواهرات و لوازم آرایش، ابراز می شود [9].

لباس مردان

پوشاک سنتی مردان تاجیک نسبت به پوشاک زنان، از تنوع کمتری برخوردار است. تن پوشهای زیرین شامل شلوازی گشاد و پیراهنی است که روی آن انداخته می شود و هر زمان که بدون لباس رویی پوشیده شود، با کمر بند بسته می شود. جزئیات یقه و تزیینات آن در هر منطقه متفاوت است. مثلاً چاک یقه می تواند افقی (در امتداد شانه)، عمودی، گرد و پوشیده، باشد. در پامیر، پیراهن یقه بلندی پوشیده می شود که در گوشه بسته شده و در واقع نمونه شناخته شده آسیای مرکزی در روزگاران کهن می باشد (نک. فصول پنجم و ششم).

مردان روی پیراهن، گاه در یک زمان به دور خود چندین خفتان می بپنجد. ویژگیهای جزئی



تصویر LXXXVI - مجموعه‌ای از پوشاک مردان
«شُجند».

عکس از: G. Maitdinova



تصویر LXXXVII - مجموعه‌ای از پوشاک مردان
تاجیک در پامیر (Pamirs).

عکس از: G. Maitdinova

خفتانها بیانگر هر منطقه و ناحیه از تاجیکستان است. نوعی که تاجیک‌های «فرغانه» می‌پوشند، باریک و چسبان است که آستینهای باریک دارد و معمولاً از پارچهٔ سبز، آبی یا سیاه دوخته می‌شود. در «حصار» و درهٔ زرافشان، خفتان پُرچین است و آستینهای گشادی دارد (تصویر LXXXVI). مردان سمرقند، حصار و کولاب، منسوجاتی با رنگهای درخشان را ترجیح می‌دهند. بخارایی‌ها با ردهای راه‌راه سیاه و صورتی‌شان متمایز هستند. مقامات عالی‌رتبه‌ای که در خدمت امیران سابق بخارا بودند، خفتانهای حاشیه‌دوزی شده با طلا می‌پوشیدند [10]. این منسوجات در نواحی دشتی از جنس نخ و ابریشم و گاهی ترکیبی از هر دو است. زیرفتها، مخملها و ابریشمهای بافته، پُرطرفدار هستند. مردان نواحی کوهستانی لباسهای پشمی که براحتی تهیّه می‌شود را ترجیح می‌دهند و بندرت لباس نخی می‌پوشند (تصویر LXXXVII).

تاجیک‌ها برای تهیّهٔ پوشاک از کتان استفاده نمی‌کنند.

کلاهی که مردان به سر می‌گذارند نیز از نظر شکل و تزیینات در هر منطقه متفاوت است. تاج در میان تاجیک‌های شمالی اغلب صاف، جعبه‌ای یا مخروطی است؛ درحالی‌که ساکنین کوهستان و جلگه‌نشینهای جنوب شرقی، شب‌کلاه به سر می‌گذارند. در زمستان مردان به دور کلاه‌هایشان عمامه‌های کوچک می‌پیچند، یا آنکه کلاههای خردار می‌پوشند [11].

به دور پیراهنها و روپوشها شالهای باریک یا دستمالهای تابیده با گوشه‌های حاشیه‌دوزی شده حلقه می‌شود. گاه دو شال بسته می‌شود که یکی از آنها جایگاه لوازم شخصی محسوب می‌شود. بیشتر، شاهزاده‌ها و مردان متمول، کمربندهای پهن گلدوزی شده یا تزیین شده با سگکهای بزرگ می‌پوشیدند. پافزار شبیه است به آنچه که زنان می‌پوشند؛ یعنی چکمه‌های بلند چرمی با زیره‌های نرم و رویه‌های چرمی، یا چکمه‌های مشابهی که پاشنه‌دارند. دهقانان چکمه‌های تویی‌دار یا نوعی کفش نرم به پا می‌کنند که از چرمی یک تکه ساخته شده است. این چرم یک تکه از وسط برگردانده شده و با بندی که از میان سوراخهای بند در لبه‌ها رد می‌شود، به هم گره خورده و دور قوزک پا بسته می‌شود. در کوهستان و تپه‌ماهورها نیز، مردان کفشهای چوبی که بر روی سه گلمیخ چوبی قرار گرفته‌اند، به پا می‌کنند. در سرزمینهای کم‌ارتفاع، کفشها و چکمه‌ها با ساق‌پیچها یا جورابهای ساقه بلند، پوشیده می‌شود. در کوهستانها جورابهای ساقه بلند پشمی و رنگی، مرسوم است. مردها در پامیر، پیش از آغاز سفرهای طولانی، ساق‌پایشان را با نوارهای بلند پارچه‌ای، می‌بندند.

پوشاک اقلیتها در تاجیکستان

لباس سایر گروههای تاجیک‌زبان، کمی از آنچه توضیح داده شد، متفاوت است. کولیهای آسیای مرکزی (لولی) عمدتاً لباسهای اروپایی می‌پوشند، ولی تا همین اواخر، اهالی ناحیه «کشکه - دریا»، با عمامه‌های بسیار بلندی (dorra)، متمایز می‌شدند. زنان عموماً خالکوبی می‌کنند و لباسهایی با رنگ روشن و جواهرات فراوان را می‌پسندند.

ایرانی‌های بخارا و سمرقند، قوم محسوب نمی‌شوند، ولی اقلیت مذهبی شیعه هستند. زنان، خفتان یا شال تاجیک (لچک) یا عمامه (salla) نمی‌پوشند، بلکه صرفاً یک دستمال سر (پیشانی‌بند) و یک دستار رویی (سربند) به سر می‌گذارند. بارزترین مشخصه لباس مردان، عمامه سیاه است (salla) و احتمالاً به این دلیل که بسیاری از گونه‌های لباس سنتی در میان این گروه از بین رفته است، این مردمان پذیرای سبکهای جدید، مانند کت آستین‌دار و جلیقه بی‌آستین شده‌اند [12].

پوشاک یهودیان بخارا در مجموع مشابه تاجیک‌ها است - البته با چند استثنا. پیش از سال ۱۹۱۱ م، یهودیان توسط حکومت امیر، ملزم به پوشیدن خفتانهای نخی به رنگ قهوه‌ای تیره یا سیاه که با نوار ساده‌ای بسته می‌شد، بودند. آنها در تابستان نوع خاصی از کلاه مخملی و استوانه‌ای‌شکل و در زمستان، کلاهی مخروطی‌شکل از خز آستراخانی یا مخمل، به سر می‌گذاشتند. یهودی بخارا، عمامه‌ای که به دور یک شب‌کلاه پیچیده می‌شد را فقط یک بار در زندگی، آن هم در مراسم ازدواجش می‌پوشید. دخترهای یهودی نیز نوع خاصی سربند، یعنی کلاه حاشیه‌دوزی شده با طلا (تویی، تاس)^۱ را به سر می‌کردند. زنها، شالهایی که پلاکهای فلزی به آنها دوخته می‌شد، می‌پوشیدند [13].

پی‌نوشتها

- [1]. Ershov and Shirokova, pp. 11-12.
- [2]. *Narody Srednei Azii i Kazakhstana*, p. 599.
- [3]. Shirokova, 1976, p. 46.
- [4]. Shirokova, 1976, p. 145.
- [5]. Tadzhihi, p. 170.

- [6]. Ershov and Shirikova, p.8.
 [7]. Ershov and Shirokova, pp. 8-9.
 [8]. Tadzhihi, p. 170.
 [9]. Shirokova, 1976, p. 148.
 [10]. Goncharova.
 [11]. Ershov and Shirokova, p. 11.
 [12]. Lushkevich, 1989.
 [13]. Lushkevich, 1989; Kalantarov.

مآخذ

- N. N. Ershov and Z. A. Shirokova, *Al'bom odezhdy tadzhikov* (Album of Tajik clothing), Dushanbe, 1969.
- P. A. Goncharova, *Zolotoe shit'ye Bokhari* (The gold embroidery of Bokhara), Tashkent, 1986.
- F. D. Lushkevich, *Etnograficheszes kaya gruppy ironi. Zanyatiya i byt narodov Srednei Azii* (The Ironi ethnographic group. Occupitions and way of life of a people of Central Asia), Trudy Instituta Etnografii 97, Leningrad, 1971.
- Idem, "Odezhda tadzhikskogo naseleniya Bukharskogo oazisa v parvoi polovine XX v" (The clothing of the Tajik inhabitants of the Bukhara oasis in the first half of the 20th century), Sbornik Muzeya Antropologii i Etnografii 34, 1978, pp. 123-45.
- Idem. "Odezhda etnicheskikh grupp naseeniya Bukharskogo oazisi i prilegashchikh k nemu raionov. pervaya polovina SSv." (Clothing of ethanix groups amnog the population of the Bukhara oasis and naighboring ragions. First hilt of the 20th century), in *Traditsionnaya odezhda narodov Srednei Azii i Kazak hastana* (Traditionla clothing of the peoples of Central Asia and Kazakhstan), Moscow, 1989.
- G. Maïtdinova, *Kostyum rannesrednevekovogo Tokharistana po pamyatnikam iskusstva i arkeologii* (The costume of early medieval Tokharistan, as shown in monuments of art and archeology), Ph. D. diss., Dushanbe, 1991.

- A. K. Pisarchik, "Materialy k istorii tadjhikov Nurata. Starinnye zhenskie plat'ya i golovnye ubory" (Material for the study of the Tajiks of Nur-ata. Traditional women's dresses and headdresses). in *Kostyum narodov Srednej Azii* (Costume of the peoples of Central Asia), Moscow. 1979, pp. 119-22.

- Z. A. Shirokova, "Traditsionnye zhenskie golovnye ubory Tadjhikov. Yug i sever Tadjhikistana" (Traditional women's headdresses of the Tajiks. Southern and northern Tajikistan). in *Traditsionnaya odezhda narodov Srednej Azii i Kazahstana* (Traditional clothing of the peoples of Central Asia and Kazakhstan), Moscow. 1969, pp. 182-203.

- Idem, *Traditsionnaya i sovremennaya odezhda zhenshin gornogo Tadjhikistana* (Traditional and contemporary dress of the women of mountain Tajikistan), Dushanbe, 1976.

- Idem, "Traditsionnui kostyum zhenikha u gornykh Tadjhikov" (The traditional bridegroom's costume among the mountain Tajiks), in *Kostyum narodov Srednej Azii. Samarkand* (vtoraya polovina XIX v-khachlo XX veka) (Costume of the peoples of Central Asia. Samarkand [first half of the 19th-beginning of the 20th century]), Moscow. 1979, pp. 123-27.

- O. A. Sukhareva, "Opyt analiza pokroev 'tynikoobraznoj sredneaziatskoj odezhdy v plane ikh istorii i evolyutsii" (An attempt at analysis of the shapes of the "basic tunic" in Central Asian dress from a historical and developmental point of view) in *Kostyum narodov Srednej Azii*, Moscow. 1979, pp. 77-103.

- Idem, *Istoriya sredneaziatskogo kostyuma. Samarkand* (vtoraya polovina XIX v-nachalo XX veka), Moscow. 1982.

- "Tadjhiki" in *Narody Srednej Asii i Kazahstana* (The peoples of Central Asia and Kazakhstan) I, Moscow. 1962, pp. 599-604.

- *Tadjhiki Karategina i Darvaza* (The Tajiks of Qarategin and Darvaz), 2nd ed., Dushanbe, 1970.

فصل شانزدهم

لباس کردی در ایران

شیرین محسنی

(Shirin Mohseni)

کردها با ترکیب خاص لباسهایشان، براحتی قابل تشخیص هستند. هرچند که بین نواحی و طبقات اجتماعی مختلف، تنوعات قابل توجهی وجود دارد (نک. فصل هفدهم). جمعیت کردهای ایران در چهار منطقه اصلی متمرکز شده است [1]: آذربایجان غربی (نک. فصل بیست و یکم)، کردستان، کرمانشاه و خراسان (نک. فصل بیستم).

لباس زنان

در آذربایجان غربی، مهاباد، مرکز اصلی شهری برای کردهاست (تصاویر LXXXVIII و LXXXIX). زنان شلوارهای بادکنکی شکل (darpe) به پهنای ۴-۶ متر می پوشند، که در ناحیه قوزک تنگ می شود و یک پیراهن بلند پُرچین (کِراس)^۱ به پهنای ۴-۵ متر، یقه گرد و آستین بلند، به تن می کنند که آستینها به زوائدی مثلثی شکل (سُرانی)^۲ که حداقل یک متر طول دارد، ختم شده و دور میج دست پیچیده می شود. نیمتنه کوتاهی (kavā) روی پیراهن پوشیده می شود و

1. kerās.

2. sorāni.



تصویر LXXXVIII - لباس کردی مهاباد، که لفاف «دسمال» را نشان می‌دهد. مدل فوق بر روی قالیچه‌ای کرک‌دار ایستاده.
عکس: از ش. محسنی (S. Mohseni)



تصویر XC - لباس کردی سنندج با جلیقه.
عکس از: س. اسماعیل‌زاده (S. Esmā'ilzāda)



تصویر LXXXIX - لباس کردی مهاباد؛ با «سُرانی»‌های گره‌خورده از پشت به دور گردن و «تاس‌کلاو» پیچیده در دُسمال.
عکس از: ش. محسنی (S. Mohseni)



تصویر XCI - مرد کرد ملیس به «کوا». یک سُرانی باز شده و دیگری در شکل معمول خود به دور دست گره خورده است.
عکس از: ش. محسنی (S. Mohseni)

شالی نخ (peštand) به درازای ۳-۶ متر به صورت شُل و آزاد دور باسن، پیچیده می‌شود. بالاخره آنکه نوعی کلاه مقوایی و استوانه‌ای شکل (تاس - کلاو)^۱ وجود دارد که با مخمل پوشانده شده و روسری مثلثی بلندی (دسمال)^۲ روی آن پیچانده می‌شود. «دسمال» اغلب از پارچه طرح‌دار یا مزین به سوزن‌دوزی باالیاف طلائی و پولک می‌باشد.

در سمت جنوبی تر کردستان که شهر اصلی آن سنندج است، لباس اصلی زنان تا حدودی از آنچه در آذربایجان [غربی] می‌پوشند، متفاوت است (تصویر XC). شلوارها فقط در حدود ۳ متر پهنا دارند و زیر پیراهن کلوش بلندی پوشیده می‌شوند که پهنای آن ۳-۴ متر است و یقه گرد بوده و آستینهایش به «سرانی» ختم می‌گردد. نیمتنه به همان شکل است ولی با بالاپوش بلندی (sāya) که در جلو باز است کامل می‌گردد. پوشش سر سنتی در این منطقه کلاغی (kalāgi) است که کلاهی است آراسته به پولک، و با دو یا سه روسری پیچانده می‌شود. در سالهای اخیر، دختران جوان شهری، پوشیدن این سربند را کنار گذاشته، یا روسریها را برداشته و تنها کلاه را نگه داشته‌اند.

بازهم دورتر، در جنوب، یعنی کرمانشاه، زنان شلوار را در زیر پیراهن بلند و چین‌داری که دوخت صاف با یقه باز دارد، بدون «سرانی» در آستینها، می‌پوشند. روی پیراهن نیمتنه یا جلیقه‌ای تا کمر و بالاپوشی بلند (قبا) که در بالاتنه بسته است، ولی از کمر تا قوزک پا باز می‌باشد، می‌پوشند. کلاهی پولک‌دار با یک یا چند روسری، پیچیده می‌شود.

در قوچان، شهری در خراسان با جمعیتی کرد، جامه کردی کاملاً از جامه سایر مناطق کردنشین متفاوت است. عناصر اصلی آن شامل پیراهن تا زانوی یقه گرد با آستینهای بدون «سرانی» است که زیر تونیکی تا باسن همراه با یک دامن (شلیته) پوشیده می‌شود. جورابهای ساقه بلند ضخیم و روسری مربع شکلی در حدود ۱/۵ متر مربع، پوشش را کامل می‌کند.

لباس مردان

جامه مردانه کردی بجز نواحی قوچان در خراسان، از منطقه‌ای به منطقه دیگر، کمی متفاوت است. در آذربایجان، کردستان و کرمانشاه، مردهای کرد در مجموع، پیراهنی (کراس) یقه گرد با آستینهایی که در مچها سُرنانی دوزی شده است و همچنین کت دگمه‌داری به شکل اونیفورمهای نظامی (کوا، kavā، تصویر XCII) یا نوع بی دگمه یقه باز (چوکه، čūka، تصویر XCIII) به تن می‌کنند. آن را با شلوار گشاد (پانتول، pāntol) که در ناحیه قوزک تنگ می‌شود، می‌پوشند.

1. taš - kelāw.

2. dasmāl.



نصویر XCII - مرد کرد ملبس به «چوکه» و «پشتند».
عکس از: ش. محسنی (S. Mohseni)



نصویر XCIII - لباس کودکان کرد مهاباد.
عکس از: ش. محسنی (S. Mohseni)

گشادی انتهای شلوارها از مهاباد تا کرمانشاه کم می‌شود. شالی نخ‌ی (پشتند *peštand*) به پهنای ۷۰-۶۰ سانتیمتر و طول ۳-۴ متر از درازا به دو نیمه تا شده و محکم دور بالاتنه، از کمر تا زیر سینه، پیچیده می‌شود. سربند معمولی شامل عمامه‌ای (یچ *pač*) به طول ۲-۳ متر است که - بجز یک نوع که از جنس چیت موصلی^۱ و به نام «آقا بانو» است، بقیه معمولاً از پارچهٔ منگوله‌دار می‌باشد. این سربند به دور کلاهی (کلاو، *kelāw*) پیچیده می‌شود که بدون عمامه نیز می‌توان آن را پوشید.

پوشاک مردان قوچان کاملاً متفاوت است. این پوشاک عبارت است از: پیراهن بدون یقه سفید یا قرمز با آستینهای بدون «سُرانی»؛ شلوار تنگ؛ بالاپوشی تا زانو؛ نوعی ساق‌پیچ (پتاوه)^۲ به پهنای ۲۰ سانتیمتر و طول یک متر؛ کمربند چرمی باریک و کلاهی از خز یا نم.

1. muslin.

2. patāva.

تنوعات

در پوشاک کردی، تنوع مختصری وجود دارد که آن هم بیشتر بیانگر تفاوت‌های سنتی، طرح دوخت برای موقعیتهای خاص، یا تطابق با تغییر فصول می‌باشد. مثلاً جوانان تمایل دارند که رنگهای روشن‌تر و درخشان‌تری بپوشند. همچنین پوشاک آنها نسبت به بزرگترهایشان حجم کمتری دارد. در مهاباد، طول شال «peštand» برای دخترها ۳ متر و برای زنان مسن‌تر ۶ متر است. تاس - کِلَاو^۱ که سربند سنتی مهاباد است، امروزه فقط توسط زنان مسن‌تر پوشیده می‌شود. مابقی «دسمالی» ساده روی سرشان می‌بندند، یا آن را به دور شانه‌هایشان می‌پیچند. دخترها برای «دسمال» بافته‌های ظریف‌تری را انتخاب می‌کنند، درحالی‌که اکثریت زنان مسن، بافته‌های ضخیم‌تری به رنگ سفید می‌پوشند.

به هر حال، همه برای مراسم عزا، رنگهای تیره، با درخشندگی کمتری انتخاب می‌کنند. از سوی دیگر برای جشنها، درخشان‌ترین و شادترین رنگها انتخاب می‌شود؛ بافته‌ها ظریفتر بوده و نسبتاً گران‌قیمت هستند. یک عروس باکره در مراسم عروسی، تور بسیار ظریف قرمز رنگی (تارا، tāra) که نماد پاکدامنی است می‌پوشد و یک زن بیوه وقتی دوباره ازدواج می‌کند، تور سفید و یا زرد به سر می‌گذارد. به هنگام بازگشت از زیارت مکه، هم زنان و هم مردان، اشارپی نارنجی (کشیده، kašida) بر خود می‌اندازند.

سبک پوشاک معمولاً بر طبق فصول سال تفاوتی نمی‌کند، ولی وزن آنها بر حسب دمای هوا متغیر است. مردان طایفه «هرکی» (Harki) در آذربایجان غربی، کت و شلوار تابستانی که شامل شلوار راسته گشاد و یک کت یقه‌باز است، می‌پوشند. بچه‌ها به طور سنتی انواع کوچک شده لباس بزرگسالان را به تن می‌کنند (تصویر XCIII).

پی‌نوشت

۱. ضیاء پور، ص ۱۳.

لباس کردی کرمانشاه

پ. ا. اندروز

(P. A. Andrews)

در استان کرمانشاه، کردهای مناطق جنوبی به سمت مرز عراق، معمولاً از لغات و اصطلاحات خاصی برای پوشاک استفاده می‌کنند. بنابراین لباس زنانه نه تنها به کراس (kerās) معروف است، بلکه به «گرواس»^۱، «شو»^۲ و «شوی»^۳ نیز خوانده می‌شود. شلواری که در قوزک دگمه می‌شود به «شوال جافی»^۴ و لباسهای زیر کوتاهتر به «ژر-شوال»^۵، «شوال-کُل»^۶، «تَنکَه»^۷ یا «تنکه»^۸ و جلیقهٔ مخمل ساده که با نوار تزئین شده به «جلزقه»^۹ یا «سُخمه»^{۱۰}، مشهور است. نیمتنهٔ مخملي معمولاً سیاه رنگ هنگام زمستان روی جلیقه پوشیده می‌شود، که آستینهای راسته، یقه برگشته کوچک، جیبهای جلو در کمر و درزهایی در پهلو دارد و نام آن «سَلته»^{۱۱} یا «یَل»^{۱۲} است. بالاپوشی بلند، آستین دار و آستر دار با نوارها یا سگه‌هایی که یقه را زینت می‌دهد در زمستان روی آن پوشیده می‌شود که «کوتر»^{۱۳} یا «قوا»^{۱۴} نام دارد. نوع دیگری از بالاپوش که احتمالاً روی اولی پوشیده می‌شود، از مخمل سیاه است که کمر آن تنگ بوده و روی سینه، زیر یقه‌های برگشته دگمه می‌گردد و به آن «کوا»^{۱۵}، «زبون»^{۱۶}، «زَون»^{۱۷} و یا «کمرچین»^{۱۸} می‌گویند. سربند زنانه روی یک کلاه نیمکره‌ای قرار می‌گیرد («کلاو»، «کَلو» یا «کِلو») که برای زنان جوانتر و دخترها حاشیه‌دوزی شده و برای زنان مسن‌تر از مخمل ساده می‌باشد. هر دو زنجیری از سگه‌های نقره دارند که در یک طرف دوخته شده و از زیر چانه رد و در سمت دیگر قلاب می‌شود. خانمهای مجرّد، روسری توری سفید «دسمال»^{۲۰} تا طول ۲ متر به سر می‌کنند. زنان متأهل موهایشان را می‌بافند و آن را روی کلاه حلقه کرده و اطراف صورت را آزاد می‌گذارند، یا آنکه از پشت روی شانها ریخته می‌شود. پارچهٔ مستطیلی شکل از ابریشم تیره را تا کرده، به عنوان پیشانی‌بند (sarūvayn, sarvan) روی پیشانی قرار می‌دهند. دو طرف آن از پشت سرگه خورده، سپس آن را برگردانده و مجدداً روی پیشانی گره می‌زنند. روی این پیشانی‌بند

1. korvās.

2. šev.

3. šovi.

4. šovāl jafi.

5. žer - šovāl.

6. šovāl - kol.

7. toneka.

8. tanka.

9. jelezqa.

10. sojma.

11. salta.

12. yal.

13. koter.

14. qevā.

15. kavā.

16. zebuñ.

17. zavūñ.

18. kamarč'in.

19. kelāw, kolū, kelū

20. dasmāl.

دستمال سری بلند، رنگی (گُل وَنِی، golvani) و منگوله دار، دور سر از راست به چپ پیچیده می شود، به طوری که منگوله ها گرداگرد آن آویزان گردند. در بعضی نواحی، از دستمال سر دیگری استفاده می شود که به آن «دستمال سر»^۱، «مشکی»^۲ یا «بویمه»^۳ گویند. وقتی زن ها بیرون می روند، یک شال ابریشمی سیاه و مستطیل شکل (ماشته، māšta) روی شانه هایشان انداخته و آن را زیر گلو، گره می زنند. در این ناحیه، شال بخش لازم لباس روزانه به شمار نمی رود. در اواسط دهه ۱۹۶۰ م، جوراب های ساقه بلند (jūro) هنوز عمدتاً توسط زنان تحصیل کرده و متمول پوشیده می شد. با وجود این کفشها تقریباً به سبک شهری بود. زنان به طور سنتی هنگام خواب لباسشان را عوض نمی کردند و آن را در نمی آوردند. مگر آنکه دستار را از سر باز کرده و سر خود را با پارچه ای ببوشانند. جامه مردانه در همین ناحیه، اطراف قصر شیرین و شاه آباد غرب، لغات و اصطلاحات بسیار مشابهی دارد. بنابراین «گرواس»^۴، «شو»^۵ یا «شوی»^۶، پیراهن بی یقه مردانه با سه دگمه در جلو لباس و درزهایی در پهلو است، یا «ژر - گرواسی»^۷، «ژر کراس»^۸ یا «ژر - شوی»^۹، نوعی زیر پیراهن بوده و «شلوار جافی»^{۱۰}، شلوارهای گشادی است که در قوزک پا تنگ می شود. تن پوشهای رویی شامل جلیقه زیر ساده (شخمه) با دوخت شهری، نیم تنه مایل به قهوه ای زیر (سلته) یا نیم تنه ای بی یقه و ساده (زبون) که جلو آن باز و بدون دگمه است، می شود. آستینهای آویزان (فقیانه، fagyāna) که از پیراهن جدا است، چنانچه قبلاً گفته شد، به طور کلی یک متر طول داشته و از ابریشم یا آستر سفید می باشد که بین مچ و آرنج پیچیده می شود. شال نیز (شال - پشت (šāl-pešt) با چندین گره در جلو پیچانده می شود. سر بند «کلاو» است و پارچه عمامه (sarvan) از ابریشم سیاه و سفید می باشد که به طور مورب بسته شده و چندین مرتبه از راست به چپ دور سر گردانده می شود، تا اینکه یک سر آن از گوشه ای آویزان و سر دیگر در پیچها، پنهان گردد. منگوله هایی آویزان نیز گرداگرد آن، همانند سر بند زنان دیده می شود. به طور سنتی هیچ تمایزی بین پوشاک روز و شب مردان وجود ندارد.

1. dastmāl-sar.

2. meški.

3. boyama.

4. korvās.

5. šev.

6. šovi.

7. žer - korvāsi.

8. žer - kerās.

9. žer - ševi.

10. šalvār jāfi.

مآخذ

الف - فارسی

- افشار سیستانی، ایرج، مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، دو مجلد، تهران، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م.
- بهنام، عیسی، «لباس کردها»، نقش و نگار، س ۳، ش ۷، تهران، ۱۳۳۹ش./۱۹۶۰م، صص ۵-۱۱.
- تابانی، حبیب‌الله، بررسی اوضاع طبیعی، اقتصادی و انسانی کردستان، چاپ دوم، مهاباد، ۱۳۵۸ش./۱۹۷۹م.
- تسوحدی، کلیم‌الله، حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران، دو مجلد، مشهد، ۱۳۵۹-۶۴ش./۱۹۸۰-۸۵م.
- حسنی فرد سیّد، الف، لباس در کردستان، تهران، ۱۳۵۶ش./۱۹۷۷م.
- شریفی، الف، کردستان مکرری و مهاباد، مهاباد، ۱۳۵۴ش./۱۹۷۵م.
- صمدی سیّد، م، آداب و رسوم در مهاباد، مهاباد، ۱۳۶۴ش./۱۹۸۵م. (دست‌نوشته).
- ضیاءپور، جلیل، پوشاک ایلها و چادر نشینان، تهران، ۱۳۴۶ش./۱۹۶۷م.
- تمام اطلاعات ارائه شده در خصوص آذربایجان غربی، براساس تحقیقات میدانی مؤلف بوده است.

ب - لاتین

- T. Bois and Minorsky, "Kurds, Kurdistan", in *ET*² v, pp. 438-79.
- W. Eagleton, *The Kurdish Republic of 1946*, London, 1963.
- H. Hansen, *The Kurdish Woman's Life. Field Research in a Muslim Society, Iraq*, Copenhagen, 1961.
- V. Minorsky, "Sāwdj-Bulāk", in *ET*¹ IV pp.186-92.
- J. de Morgan, *Mission Scientifique en perse II/2. Études géographiques*, ed. E. Leroux, Paris, 1895.
- B. Nikitine, *Les Kurdes. Études Sociologique et historique*, Paris, 1956.
- Z. Sewket, *L'habillement des kurdes*, Paris, 1935.

و نیز:

- صدیق، م، «پوشاک زنان و مردان شاه‌آباد غرب و قصر شیرین»، هنر و مردم، ش ۲۱، ۱۳۴۳ش./۱۹۶۴م، صص ۲۲-۲۷.
- کلکی، ب، «دهکده چغازرد»، هنر و مردم، ش ۵۱، ۱۳۴۵ش./۱۹۶۶م.

فصل هفدهم

لباس کردهای کلیمی

آرا شوارتز بیری

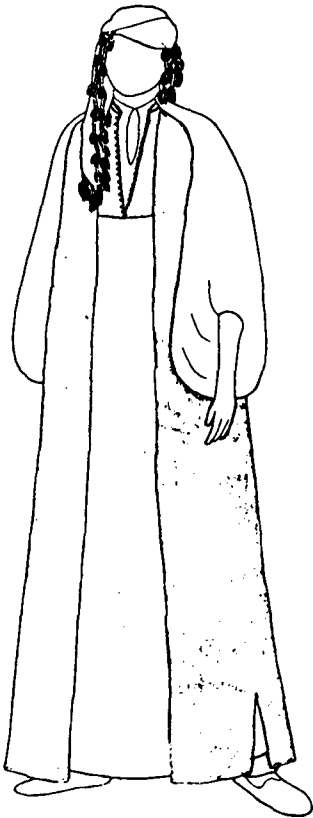
(Ora Shwartz Beeri)

توصیف زیر از پوشاک که از آغاز این قرن توسط کلیمی‌های کردستان ایران و عراق پوشیده می‌شد، براساس مشاهدات میدانی، مصاحبه‌های انجام شده در میان جامعه مهاجر در اسرائیل و بازدید که از نواحی شمالی ایران طی سالهای ۱۹۷۴-۷۹ میلادی به عمل آمده، صورت پذیرفته است [1].

به طور کلی کلیمی‌های کردستان، پوشاکی را که بقیه جامعه می‌پوشیدند، به تن می‌کردند (نک. فصول شانزدهم و بیست و یکم). محدودیتهای اعمال شده بر یهودیان در کشورهای مسلمان در سده‌های پیشین و نمود آن بر لباس ایشان تا قرن حاضر، همچنان ادامه داشت. از آنجا که شرایط اقتصادی یهودیان، اغلب از بیشتر اهالی مجاورشان بهتر بود، عمدتاً تن‌پوشهایی با کیفیت بالاتر می‌پوشیدند.

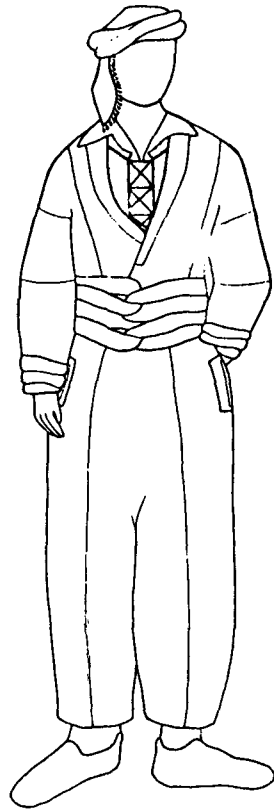
بافته‌ها

پوشاک روزمره مردان از پشم دستباف گوسفند (آمره، amra) درست می‌شد. کت و شلوارهای



شکل ۲۰ - لباس سنتی زنانه کلیمیان کردستان عراق.

طرح از: Gayle Weiss



شکل ۲۱ - لباس سنتی مردانه کلیمیان کردستان عراق.

طرح از: Gayle Weiss

مراسم عروسی و سایر جشنها از موهر^۱ دستباف (مَرَّز، mar'az) بود. این کت و شلوارها مزین به حاشیه‌دوزی بودند و سالهای سال پوشیده می‌شدند. با استناد به منابع خبری، بافته‌های دستباف و گرانبهای زنان و کودکان از جنس ابریشم طبیعی بود. این ابریشم از کرمهای ابریشمی که از درختان بلوط منطقه تغذیه می‌کردند، به دست می‌آمد [2]. لباسهای روزمره از جنس نخ بود. پس از جنگ جهانی اول، منسوجات کارخانه‌ای حاصل از الیاف طبیعی، در منطقه راه یافت و

1. mohair.

عمدتاً منسوجات کارخانه «Aleppo via Mosul»، کم‌کم جای بافته‌های دستباف محلی را گرفت. از جنگ جهانی دوم به بعد، بافته‌های مصنوعی جای بافته‌های طبیعی را در بازارها گرفت. زنان به طور سنتی، پوشاک خود و خانواده‌شان را می‌دوختند. مع‌هذا با ظهور چرخ خیاطی، خیاطان مرد این کار را به عهده گرفتند.

لباس: جامهٔ زنان در کردستان عراق (شکل ۲۰) متشکل از چهار بخش اصلی بود که روی هم رفته در سراسر ناحیه به یک شکل بود. درحالی‌که فرعیات مانند دستمال سرها، کمربندها و نیمتنه‌ها برحسب منطقه، متفاوت بود. تن‌پوشهای اصلی عبارت بودند از: در وهلهٔ اول جامهٔ زیرین گشاد و بلند (سودره)^۱، با آستینهای بلندی که به سمت مثلث بزرگی در مچها گشاد می‌شد. این مثلثها تا شده و ادامهٔ آنها در پشت گردن به هم گره می‌خورد. لباس مشابهی در سوریه پیدا شده است. این لباس به خاطر گشادبودنش برای احتیاجات یک زن در تمام مراحل زندگی مناسب بود. دوم، جلیقهٔ بی‌آستین تنگ و کوتاهی بود (هَلکَه)^۲ که روی آن بالاپوشی تنگ و بلند (کورتک)^۳، با آستینهایی تنگ پوشیده می‌شد. این لباس‌ها با شلوار گشاد و بلندی که زیرشان پوشیده می‌شد، کامل می‌گردید. ترکیبات مشابهی در یک منطقهٔ وسیع از لحاظ جغرافیایی که از آسیای مرکزی به سمت ایران، ترکیه و خاورمیانه گسترده می‌شد، شناخته شده است. زنان جوان رنگهای روشن، مخصوصاً بنفش و سبز را ترجیح می‌دادند، ولی زنان مسن‌تر سیاه می‌پوشیدند. زنان روی سرشان روسریهایی با منگوله‌های آویزان که به روشهای متنوعی گره زده می‌شد، می‌بستند.

در کردستان ایران، لباس مخصوص زنان کرد کلیمی برخلاف سبک کلوش معمولی که توسط سایر زنان کرد پوشیده می‌شد (نک. فصل شانزدهم) در کمر تنگ می‌گردید. دامن، چین‌دار و بالاتنه، جلو باز با یقه‌ای برگشته، و نیز دگمه‌دار بود. آستینها بلند و تنگ بودند. پارچه‌ها از جنس ابریشم یا نخ و مشخص‌ترین رنگ، بنفش بود. شلوارهای بسیار گشاد (شَرِواله، *šarwāla*) از زیر لبهٔ دامن معلوم می‌شد. نیمتنهٔ مخمل و کوتاه راه‌راه در رنگهای متعدد روی لباس پوشیده می‌شد که در امتداد آن کمر بند نخی یا ابریشمی پهنی بسته می‌شد. در قسمت جنوبی منطقه، زنان مسن‌تر کلیمی هنوز جامهٔ سنتی به تن می‌کنند؛ یعنی لباسهای تیره‌رنگ بدون حاشیه‌دوزی و قبای سیاه مربع‌شکلی، که روی شانهایشان قرار می‌گیرد. آنها دو دستمال سر نیز به سر می‌کنند. یکی که انتهایش در پشت و دومی که دور پیشانی گره می‌خورد. از سوی دیگر، در منطقهٔ شمالی به سر گذاشتن نوعی تاج حاشیه‌دوزی شده با نوار طلایی که از روی آن، دستمال پشت‌نمایی

1. sudra.

2. helake.

3. kurtak.

روی شانه‌ها می‌افتاد و با سنگکی فلزی زیر چانه بسته می‌شد، رایج بود. در کردستان عراق، مردها نوعی کت و شلوار (شَلَّه شَپیکته، šalla šappikta) که شامل دو قسمت بود، می‌پوشیدند. کت کوتاه و شلوار گشاد بود که به رنگهای طبیعی سفید، سیاه و قهوه‌ای و از جنس پشم بودند (شکل ۲۱). در زمستان و تابستان، پوشاک همانندی پوشیده می‌شد ولی در مناطق سردسیر، بالاپوشی پشمی (عَبَّیّه، 'abayye) اضافه می‌گشت. مردان نیز مانند زنان، سرخود را با به سرگذازدن کلاههایی که دور آن دستاری مانند عمامه پیچیده می‌شد، می‌پوشاندند. در شهرها کفشهای چرمی پوشیده می‌شد، ولی در روستا - اگر اصلاً کفشی به پا می‌شد - دست‌ساز بوده است، با زیره‌هایی ساخته شده از چندین لایه پارچه و رویه‌ای پارچه‌ای یا بافته شده.

در کردستان ایران، بیشتر مردان کلیمی، شلوارهای گشاد را صرفاً در خانه می‌پوشیدند. نوع متداول کمربند، از پارچه‌ای بود که در چندین رنگ به طول ۶ متر بافته شده و چندین بار به دور کمر پیچیده و در جلو از هم رد می‌شد. جامه مقبول در بیرون از خانه کت و شلوار با دوخت جدید غربی بود.

پی‌نوشتها

[1]. Showartz-Beeri, pp.71, 96, 147.

[2]. cf. Hyde.

مآخذ

- N. Hyde, "Silk-The Queen of Textiles", *The National Geographic*, January 1984, pp.3-48.

- O. Shwartz-Beeri, *Yehudei Kurdistan, orah hayim, masoret Veomanut* (The Jews of Kurdistan, daily life, customs, arts, and crafts), Jerusalem, 1982.

فصل هجدهم

پوشاک بلوچ در ایران

۱. لباس گلدوزی شده سنتی بلوچ

ایران علا فیروز

(Iran Ala Firouz)

منطقه‌ای که به طور سنتی به بلوچستان (q.v.) معروف است، بخش وسیعی از جنوب شرقی فلات ایران و بخشهایی از جنوب غربی افغانستان و غرب پاکستان را دربر می‌گیرد. مردم بلوچ عمدتاً چادرنشینند و در جوامع روستایی، ساکن می‌باشند. شهرت این منطقه بیشتر به خاطر سبک منحصر به فرد جامه زنانه گلدوزی شده و فاخری است که هنوز هم در روستاهای این ناحیه رایج است. گلدوزی به طور سنتی از صنایع دستی روستاییان به شمار می‌رود. حتی حالا به رغم تغییرات اجتناب‌ناپذیر مخصوصاً در ترکیبات رنگی، سوزن‌دوزی، یکی از صنایع دستی معروفی است که بازار پررونقی دارد.

روی هم رفته، تن پوشهای اصلی، مشخصه‌های متنوع قومی و سنتی پوشاک را در ایران نشان می‌دهند، از جمله: ردای گشاد بلند و یقه گرد، با چاک‌کی از وسط بالاتنه که رو به پایین ادامه دارد و آستینهای گشادی که به سمت مچها تنگ می‌شوند (تصویر XCIV). این ردا روی پیراهن و شلوار گشادی که در قوزک پا تنگ می‌شود، همراه با بندی کشی در کمر، قرار می‌گیرد. پارچه‌ای که



تصویر XCIV - لباس سوزن دوزی شده سنتی
بلوچ
عکس از: ا.ع. فیروز (I. A. Firouz)



تصویر XCV - درشت‌نمایی جلوتنه
سوزن‌دوزی شده بلوچ
عکس از: ا.ع. فیروز (I. A. Firouz)

امروزه استفاده می‌شود، ماشینی است و ممکن است ساده باشد یا آنکه سرتاسر آن با طراحی، منقوش شده باشد. سیاه یا رنگهای براق یکدست، مثل قرمز، ارغوانی سیر و نارنجی، پس‌زمینه مناسبی را برای جلوۀ گلدوزیهای رنگی و بسیار ظریف، مهیا می‌سازند. از آن روی که عرض بافته‌های موجود کم است، برای دوخت پیراهن گشادی که در زیر پوشیده می‌شود، درزهای متعدّد که به‌طور ماهرانه‌ای به هم وصل شده، لازم است. گاهی لباس با تکه‌های پهن ساتن، در رنگهای متنوع که به‌صورت راه‌راه و منظم به هم وصل است، دوخته می‌شود. روسری مستطیل شکل بلندی از پارچه پشت‌نما و معمولاً سیاه‌رنگ، با حاشیه‌دوزی رنگارنگی در گرداگرد آن، پوشش لباس را کامل می‌کند.

گلدوزی بلوچ بر روی پارچه‌ای از قطعات شل بافته شده از نخ، که سوزن‌دوزی ظریف را آسان می‌سازد، انجام می‌شود. قطعات گلدوزی‌شده طوری روی لباس دوخته می‌شوند که بالاتنه مربع‌شکل گشاد را به‌طور کامل بپوشاند (تصویر XCV). زی^۱ قطعه بلند مستطیل‌شکلی است (جیب) که از پایین تا وسط جلو دامن و از بالا تا محل اتصال با بالاتنه می‌رسد. بالأخص سرآستینها و دمپاهای شلوار، با نوارهای پهن گلدوزی شده، تزیین می‌شوند؛ هرچند که امروزه پارچه‌های شلوار به‌طور کلی با نقش ماشینی ساده‌ای، حاشیه‌دوزی می‌گردد. درزهای عمودی

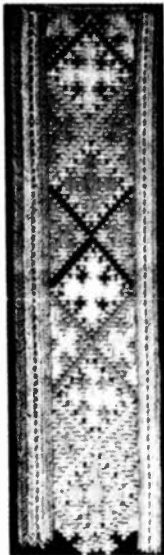
1. zi.



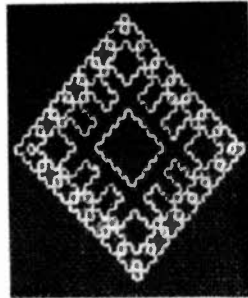
تصویر XCVI - پوشاک سنتی مردان بلوچ.
آبرنگ از: Loubof Kasminsky



تصویر XCVII - پوشاک سنتی سوزن‌دوزی شده
زنان بلوچ.
آبرنگ از: Loubof Kasminsky



b



a

تصویر XCVIII - a = «سیاحکار» اولتیه که به
پشت پارچه می‌دوزند.
b = سوزن‌دوزی پایان یافته در
طرح معروف «پنجه پلنگ».
عکسها از: م. جهانبانی (M. Jahānbāni)

رداها می‌توانند با نوارهای باریکی از نقشهای ماشینی یا یک حاشیه زری، تزیین شوند. ترکیبی غیرمعمول شامل وصله مربع شکلی متشکل از چهل تکه حاشیه دوزی شده بر پشت شانه‌ها، قرار می‌گیرد. لبه‌های یقه، سرآستینها و لبه بالانه، در نهایت سلیقه با سبکی خاص، پرداخت می‌گردند. در برخی نواحی بلوچستان، آئینه کاری با سوزن‌دوزی ادغام می‌شود و قطعات آئینه با دوختن جادگمه‌ای به آنها، محکم سر جایشان قرار می‌گیرند. از طرفی پولکها به طور یک در میان، بر روی گلدوزی پخش می‌شوند - و این سبکی از تزیین است که در بلوچستان و پاکستان محبوب همه می‌باشد (نک. فصل نوزدهم).

گلدوزی در طرحهای گوشه‌دار و هندسی مکرر و بدقت تقسیم‌بندی شده، انجام می‌شود. اختلافات سلیقه‌ای در نقشها و طرحها بیانگر تفاوت‌های جغرافیایی در محدوده استان است. نقش مایه‌ها ممکن است به شکل‌های گل و گیاه، در آورده شود.

ممکن است زینتهای رنگی و باشکوه لباس بلوچ، پاسخی به محیط خشن اطراف باشد. گلدوزی سنتی، با الیاف نخ‌پودا پرداخت شده و براق، صورت می‌گیرد و طیفی فراگیر را از سایه‌های ارغوانی، قرمز و نارنجی که به طور چشمگیری در کنار سبز تیره، عنبی، آبی سیر و خال‌خالهای سفید و سیاه جلوه‌گر می‌شود، شامل می‌گردد. امروزه الیاف نایلونی به‌طور کلی جایگزین این الیاف شده است. خود گلدوزی، بسیار ظریف، پیچیده و دقیق می‌باشد. دوختها عبارتند از: دوختهای دوتایی پشت‌دوزی شده (صرافی دوزی)؛ نواردوزی دوبل برای شکل دادن به لبه‌ها؛ برودری دوزی؛ دوختهای طولی؛ دوختن جادگمه‌ای؛ دوختهای نردبانی؛ شورون‌دوزی^۱ با ساتن (ظریف دوزی)؛ ضربدر دوزی ظریف (پریوار دوزی)؛ تکه دوزی با ساتن و ایجاد اشکال هندسی (بلوچی دوزی).

بجاست درباره جواهرات سنتی که زنان بلوچ همواره با جامه گلدوزی شده خود می‌پوشند مطلبی اضافه شود؛ مچها با النگوهای جفتی پهن نقره و طرحهای برجسته، زینت داده می‌شود. ممکن است سینه‌ریزها متشکل باشد از گویچه‌های طلایی با برجستگیهای دانه‌دانه که بر روی آن به‌طور یک در میان سنگهای فیروزه‌ای و قرمز، تعبیه شده و دور آن با دو ردیف منجوقهای طلایی پلاستیکی احاطه شده است. کل این مجموعه روی نواری از پارچه سیاه، دوخته می‌شود. انبوهی از حلقه‌های نقره مختلف در انگشتان و سوراخ بینی، زیورات آنها را کامل می‌کند.

مردان برخلاف زنان، پوشاک سفید ساده‌ای شامل پیراهنهای بسیار گشاد بلند روی شلوارهای

بسیار گشاد (حدوداً پهنای ۲/۲ متر)، که به صورت چین دار بین دو پا می افتد و فقط در قوزکها تنگ می شود، به تن می کنند. سربند عبارت از دستاری سفید با لبه های بیرون افتاده است.

۲. پوشاک بلوچ و گلدوزی در زمان حال

مهرمنیر جهانبانی

(Mehremonir Jahānbāni)

بلوچ امروزه درحالی که سبکهای سنتی پوشاک خود را حفظ می کند، با حوزه وسیعی از بافته ها و الیاف طرح دار و رنگارنگ تجاری سر و کار دارد. تقاضای محلی به طور روزافزون از طریق گلدوزیهای ماشینی تولید شده توسط مردانی که بافته های پیچیده و نقش مایه های جدید را ارائه می دهند، برآورده می گردد. تقاضای روزافزون از سوی کارشناسان و خارجیها برای گلدوزیهای دستی که تولید آنها ماهها طول می کشد، زنان را به پیدا کردن تخصص در این کار، برای بازار تجارت سوق داده است.

جامه سنتی مردانه

جامه سنتی مردان بلوچ، معمولاً از نخ خاکستری روشن، خاکی، کرم یا سفید، دوخته می شود. شلوارها بی نهایت گشاد و با چینهای آویزان در بین پاها هستند (تصویر XCVI). آنها با کمربندی بسته شده و در قوزکها، تنگ می شوند.

پیراهن گشادی که روی شلوار پوشیده می شود، به زانو و حتی پایین تر می رسد. سبک قدیمی تر، یقه گرد بوده و درز دگمه داری روی یکی از شانه ها دارد. نوع جدیدتر مشخصاً یقه دار است؛ از جلو تا کمر باز بوده و دگمه دارد. تا دهه ۱۹۲۰م. مردان در نواحی سردتر، نیمتنه های سراسر گلدوزی شده ای را روی این جامه اصلی، به تن می کردند. پارچه لباس را خود مردان می بافتند که از پشم بره یا موی بز بود و حداکثر ۴۰ سانتیمتر عرض داشت. زنان این پارچه ها را در دوخت نیمتنه ها به کار می بردند، که بعداً با رنگها و نقش مایه های سنتی، گلدوزی می شد. سربند مردان شامل قطعه پارچه ای بود که مانند عمامه پیچیده می شد. این دستار رفته رفته عمومیت خود را از دست داده است.

جامه سنتی زنانه

زنان ردای گشاد صافی از جنس نخ یا پشم سبک که تا وسط ساق پا می‌رسد، می‌پوشند. این ردا یقه‌ای گرد و ساده دارد که از جلو تا استخوان سینه، چاک می‌خورد. آستینها بلند و گشادند و قدری در میچ تنگ می‌شوند. این ردا روی شلوار گشادی به رنگ دیگر که در انتها تنگ می‌شود، پوشیده شده، در کمر با بندی کشی چین خورده و در قوزک پا تنگ می‌گردد (تصویر XCVII).

قابل توجه‌ترین منظر جامه زنانه، گلدوزی دستی است که جلوی لباس و سرآستینها و پاچه‌های شلوار را می‌پوشاند. این تکه‌های گلدوزی شده به طور جداگانه آماده و بعداً روی لباسها دوخته می‌شود. تکه جلوی بالاتنه (زی) مربع شکل است و سرتاسر این قسمت را از شانه‌ها تا کمر دربر می‌گیرد. تکه مستطیل شکل دیگری (کُپتان)^۱ از کمر تا حاشیه لباس امتداد می‌یابد و در بالا نوک تیز می‌شود. اطراف این تکه در حدود ۳۰ سانتیمتر دوخته نمی‌شود تا بتوان از آنها به عنوان جیبهای بزرگ استفاده نمود. دو تکه دوزنقه‌ای به عرض ۲۵ سانتیمتر و طول ۴۵ سانتیمتر به عنوان سرآستین بر روی آستینها دوخته شده و دو تکه مشابه ولی کمی کوچکتر، زینت بخش لبه‌های شلوار است.

یک قرن پیش، الیاف ابریشم برای این سوزن‌دوزیهای ظریف به کار برده می‌شد. زنان، شخصاً کرمهای ابریشم را پرورش داده، الیاف را در محل ساخته، سپس با رنگهای گیاهی رنگ می‌کردند.

با این حال در خلال قرن گذشته، الیاف پنبه برای این منظور عمدتاً از ولایات همسایه در هند و متعاقباً از پاکستان وارد می‌شده است. رنگهای سنتی به کار برده شده در سوزن‌دوزی به شش رنگ محدود می‌شد، که مهم‌ترین آنها، رنگهای قرمز (جگری تیره و شنگرف روشن‌تر یا نارنجی) و سیاه و سفید بودند که با درجات کمتر همراه با سبز و آبی، به کار برده می‌شد. پارچه این تکه‌های گلدوزی شده، معمولاً از بافت ساده تیره‌رنگی بود که الیاف تار و پودش، بوضوح دیده می‌شد.

روش گلدوزی سنتی همان‌گونه باقی مانده است. در ابتدا طرح کلی هر نقش مایه، پشت پارچه دوخته می‌شود که به این مرحله «سیاهکار» می‌گویند. سپس این طرحها با رنگهای متنوع که هریک جایگاه ویژه خود را در نقشه دارند، پر می‌شود. تمام قطعه از سمت پشت، کار می‌شود، که مرحله‌ای طاقت‌فرسا و طولانی است. وقتی این مرحله پایان می‌یابد، گلدوزی به طور کامل سطح پارچه را می‌پوشاند (تصویر XCVIII).

در حدود ۵۰ تا ۷۰ نقش مایه در گلدوزی بلوچ وجود دارد (چَکَن بلوچی)^۱، که هریک دارای نامی مخصوص می‌باشد. با وجود این، این اسامی ممکن است در نواحی مختلف، کمی متفاوت باشند. انواع ساده‌تر نقش مایه با نامهای مناطقی که در آنجا ساخته شده، مشخص می‌شود. در ایران این سبک گلدوزی صرفاً توسط زنان بلوچ انجام شده و هنوز در میان جمعیت‌های مستقر در بلوچستان ایران، خصوصاً روستاهای نواحی مرکزی و کوه‌های آهوران (Āhorrān)، بسیار رایج است. در سی سال گذشته، روشهای مبتکرانه و حدود ۳۹۰ رنگ جدید، معرفی شده است.

تا این اواخر سربند زنان به طور ساده از تکه‌ای مستطیل شکل و از پارچه‌ای نازک، تشکیل می‌شد (سَرُوک)^۲ که لبه‌هایش با طرح ساده‌ای، حاشیه‌دوزی شده و دقیقاً تا بالای زانوها از پشت، می‌افتاد. از انقلاب سال ۱۳۵۷ ش. / ۱۹۷۹ م. زنان توسط حکومت جدید [تشویق] به پوشیدن چادر شدند، که پوشاک گلدوزی شده زیبای آنها را، به طور کامل می‌پوشاند.

با وجودی که شرایط اقتصادی در بلوچستان نامطلوب است، جواهرات توسط زن و خانواده‌اش به عنوان ثروتی قابل جلوه، جمع‌آوری می‌گردد. بیشتر این جواهرات از نقره است که به‌طور غیرماهرانه‌ای شکل داده می‌شوند. با این وصف، طلا نیز توسط کسانی که از عهده تهیه آن برآیند، استفاده می‌شود. زنان معمولاً با سنگهای نه چندان قیمتی، شیشه، یا حتی بدلهای پلاستیکی، خود را می‌آرایند. جواهرات که به جواهرات زنان ترکمن و پاکستانی شباهت دارد، شامل پیشانی‌بند، آویز، گردن‌بند، النگو و گوشواره، به سبکهای مختلف، و زینت‌آلات بینی، می‌شود.

[نویسنده این مقاله در ابتدا به هنرهای نساجی بلوچستان در سال ۱۹۶۰ م. علاقه‌مند شد. سپس ضمن سفرهای متعدّد به آن ولایت، با گلدوزی سنتی زنان بلوچ آشنا شد. وی حامی این هنرگشت و برای شناخت بهتر و بیشتر آن در خارج از بلوچستان، تلاش فراوان نمود. او همچنین مناطقی را مشاهده کرد که در آنها گلدوزیها می‌توانستند برحسب تنوع رنگها، طرحها و پارچه‌ها، جذابتر انجام شوند. بسیاری از زنان بلوچ با همکاری وی توانستند بازارهای جدیدی برای کارشان در تهران و خارج از کشور پیدا کنند.]

مآخذ

- این مقاله براساس مشاهدات مؤلف، نگاشته شده است؛ همچنین نک.

- I. A. Firouz, "Needlework", in J. Gluck and S. Gluck, eds., *A Survey of Persian Handicraft*, Tehran, 1977, pp.256-58.

- Idem, "Countering the Anonymity of Daily Routine. Embroidery in Iran", *Asian Culture* 34, 1983, p.22.

فصل نوزدهم

پوشاک بلوچ در افغانستان و پاکستان

پاملا هانت

(Pamela Hunte)

برخلاف چشم‌انداز خشک و بی‌روح بیشتر مناطق جغرافیایی در افغانستان و پاکستان (q.v.)، پوشاک بلوچ با طرح‌های گلدوزی‌شده رنگارنگ مشخص می‌شود، که به عنوان نشانه‌های قومی جهت متمایز کردن بلوچ‌ها از پشتون‌ها (Pathans)، پنجابی‌ها، سندی‌ها و سایر گروه‌های قومی، در این نواحی که بشدت قوم‌گرا هستند، کمک‌کننده است (نک. فصل هجدهم).

جامه ویژه براهویی (q.v.)، قوم دیگری از بلوچستان مرکزی، تقریباً از لباس ویژه بلوچ، همسایه نزدیکشان، غیرقابل تشخیص است. با وجودی که آنها از نظر زبانشناسی کاملاً تفاوت دارند - براهویی یک زبان دراویدی و بلوچی یک زبان ایرانی (نک. مدخل Baluchistan iii, Baluchi Language and Literature). به شمار می‌آید - این دو گروه در سالهای اخیر از نظر سیاسی و اقتصادی و سایر حوزه‌ها، به منظور رقابت بیشتر با پشتون‌های شمال بلوچستان پاکستان و جنوب افغانستان، که از حیث نفر غالب هستند، با هم متحد شده‌اند.

لباس بلوچ که گشاد است و در انتها تنگ شده و از چندین متر پارچه سبک‌وزن دوخته می‌شود، بخوبی با شرایط کوهستانی و صحرائی نامساعد و هوای غبارآلود، که بلوچ در آن



شکل ۲۲ - پوشاک بلوچ امروزی. کوئته (Quetta)، شمال بلوچستان، پاکستان.

طرح از: P. Hunte

سکونت دارد، مناسب است. تأکید ما در این مقاله ابتدا بر جامه خاص بلوچ پاکستانی است، که در استان بلوچستان (Balochistan) در غرب پاکستان زندگی می‌کنند، و به میزان کمتری به بلوچ افغانی، که در بخش وسیعی از جنوب غربی افغانستان ساکن هستند، می‌پردازیم. اقوام عمده ساکن در پاکستان «رند»^۱، «رخشانی»^۲، «ماری - بوگتی»^۳، «منگال»^۴، «لاشاری»^۵ و «گیچکی»^۵ و در

1. Rend.

2. Marri-Bugti.

3. Mangal.

4. Lashari.

5. Ghitchki.

افغانستان، «مددخان»، «مشکل»^۱، «شوراوک»^۲، «ادرسخان»^۳، و «موشواری»^۴ می‌باشند. تمامی این اقوام پیشینه ایلپاتی داشته و امروزه درصد بالایی از آنها، روش زندگی بدوی را ادامه می‌دهند - هرچند که اکثریت بلوچ‌ها کشاورزند یا در شهرهای کوچک ساکنند.

میان اقوام تفاوت‌هایی در البسه، بویژه در طرحهای خاص گلدوزیها و اسامی به کار رفته برای این طرحها و نیز تن‌پوشها وجود دارد. اختلافات جزئی جغرافیایی نیز به چشم می‌خورد. اقوام جنوبی، هم در پاکستان و هم در افغانستان، پوشاک ضخیم‌تری به‌منظور محافظت از سرما می‌پوشند. با این حال علی‌رغم این اختلافات، سبک اصلی پوشاک به عنوان پوشاک بلوچ امروزی مشخص است (شکل ۲۲). تنها چند دهه قبل، پیراهنهای مردانه و زنانه (پشک، pašk) به طور چشمگیری پُرچین بود و تا قوزک پا می‌رسید. شلوارهای گشاد یا پیژامه‌ها (پادک، pādak) نیز بلندتر بود و موی مردها کوتاه نمی‌شد [1]. این سبک را هنوز هم می‌توان در افغانستان و در نواحی روستایی و دورافتاده بلوچستان پاکستان، خصوصاً در میان «ماری - بوگتی»‌ها دید. با وجود این، به دلیل افزایش ارتباط با مراکز شهری و اقامت در شهرها، این سبکهای سنتی در حال تغییر می‌باشد. با این حال در این دوره، هم رقابت سیاسی و هم اقتصادی بین گروههای نژادی مختلف در منطقه، شدت گرفته، به طوری که گروه قومی یک شخص از طریق لباس سنتی وی به آسانی تشخیص داده می‌شود.

روشها و طرحهای گلدوزی

شاخصه اصلی لباس بلوچ، گلدوزی زیبا و پیچیده آن است و این موضوع با ساده باقی ماندن بافت پارچه بلوچ، کاملاً در تناقض است [2]. طرحها بسیار متنوع است و عمدتاً تشکیل شده از اشکال هندسی که گلها و برگها را تداعی می‌کنند و در الگوهای قرینه چیده می‌شوند. لباسهای زنانه و کلاههای مردانه بهترین نمونه برای بافته‌های دستی که به دقت انجام شده، می‌باشد. رنگ صورتی تند و سبز مغز پسته‌ای، رایج‌ترین رنگها برای منسوجات زنان و مردان و گلدوزیهای آن می‌باشد. برخی از طرحهای خاص گلدوزی در پاکستان بسیار رواج دارد، مثل: هپت‌رنگ^۵ (هفت‌رنگ، شکل ۲۳ a)، کورتو^۶ (خانه یک طبقه، شکل ۲۳ b)، میرچوک^۷ (فلفل، شکل ۲۳ c) و خام‌کار/زوررتو^۸ (خام‌کار، شکل ۲۳ d). استفاده از تک‌نقش، مرسوم‌ترین حالت است. با وجود

1. Mashkel.

2. Shorawak.

3. Adraskhan.

4. Mushwari.

5. hapt-rang.

6. kōrtō.

7. mirčūk.

8. kām-kār/zūrratō.

این گاهی اوقات روی تن پوش، بیش از یک نقش زده می شود. یکی از معروف ترین ترکیبات گلدوزی «طرح ساختمانی» [3] است که در آن نقوش ترنج یا گلها (پول، pull) به شکل پیچیده، بعضی کامل (طیک، tik) و بعضی ناقص (کپ، kapp)، فضای مستطیل شکل معینی را در زمینه و لبه ها پر می کند (شکل ۲۳ e و d). طرحهای ساختمانی مشابه بر روی قالیچه های کرکی با بافت نازک بلوچی (نک. مدخل Baluchistan V. Baluch Carpets) به اندازه قالیچه های کلاسیک ترکمن، در قسمتهای شمالی افغانستان رواج دارد.

در بعضی قطعات گلدوزی شده، صرفاً الیاف پنبه در رنگهای متنوع استفاده می شود. درحالی که گاهی، آئینه های گرد کوچک (شیشه) نیز در طرحها قرار می گیرد (شکل ۲۳ a و f). این عمل میان بلوچ ها جزئی از سنت باستانی محسوب می شود و پیش از به وجود آمدن شیشه آئینه ای نازک، از تکه های کوچک میکا^۱ استفاده می شد. آئینه کاری پیچیده، همچنین در ولایت مجاور یعنی سند پاکستان و منطقه مجاور رجستان^۲ مرسوم است. روی هم رفته، طرحهای اقوام «ماری - بوگتی» (شکل ۲۳ e) - جمعیت منزوی در بخش شرقی حوزه - ظریف ترین طرحهای گلدوزی بلوچ به شمار می رود. بلوچ های افغانی نسبت به بلوچ های پاکستانی از نقوش پرکار و برجسته تری استفاده می کنند [4] که هم در رنگ و هم در دوخت، تأثیر همسایگان پشتون قدرتمند و متعدّدشان، متجلی است. در حقیقت جامه ویژه بلوچ، اغلب تحت تأثیر جامه گروه های همسایه، به ویژه همسایگان جنوبی می باشد. در این ناحیه یعنی نواحی مجاور سند، طرحها با هم تداخل می یابند [5].

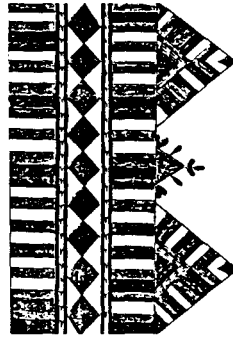
بیشتر زنان بلوچ گلدوزی کردن را بلدند، ولی برخی از مهارت بیشتری برخوردارند و علاقه بیشتری به این کار نشان می دهند. آنها از نقشه و طرحهای راهنما استفاده نمی کنند، ولی به جای آن طرحهای بی نهایت پیچیده ای از ذهن خود و اغلب با مشورت افراد خانواده و همسایگانشان، خلق می کنند. بیشتر زنان پس از اتمام وظایف خانگی روزانه خود، چندین ساعت از بعد از ظهر را به گلدوزی به صورت فردی یا گروهی، اختصاص می دهند. تقریباً همه از سوزنهای صاف و الیاف تجاری و تولید شده در پاکستان استفاده می کنند، اما برای برخی نمونه ها، سوزنهای فلّابدار لازم است. پارچه زمینه ممکن است تکرنگ یا منقش باشد. بعضی پارچه ها در پاکستان تولید شده، بعضی نیز از ژاپن و دیگر کشورها وارد می شود. به محض آنکه گلدوزی تمام شد، تن پوش توسط یک خیاط محلی یا خود زن، در صورتی که به اندازه کافی برای داشتن یک چرخ خیاطی خوش اقبال باشد، دوخته می شود. لباس دوختن علاوه بر اینکه احتیاجات مهم خانواده

1. mica.

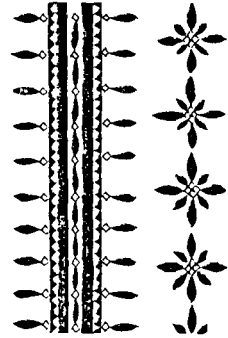
2. Rajasthan.



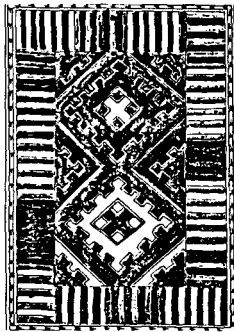
a



b



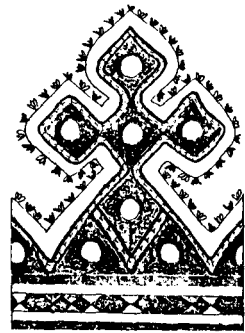
c



d



e



f

شکل ۲۳ - طرحهای قلابدوزی با الیاف نخی در البسه زنان بلوچ. a = «هیبت رنگ»، آبی، صورتی، سبز، زرد، قرمز، مشکی و سفید همراه با شیشه کاری. قسمتی از طرح قالب از ابریشم فیروزه‌ای است. کوئته (Quetta)، شمال بلوچستان. پاکستان. b = «کوئرو»، آبی، سبز، قرمز، ارغوانی، سفید و مشکی بر روی نخ سبز تیره. مستانگ (Mastung)، شمال بلوچستان. پاکستان. c = «میرچوک»، مشکی بر روی ابریشم مصنوعی چایی و سفید و صورتی. سیبی (Sibi)، بلوچستان مرکزی. پاکستان. d = «خام - کار» / «زورتو» با حاشیه «کوئرو»، قسمتی از یک طرح در رنگهای آبی، صورتی، سبز، زرد، قرمز، مشکی و سفید بر روی ابریشم مصنوعی نخودی رنگ. کوئته (Quetta). e = طرح «ماری - بوگنی» قسمتی از یک طرح به رنگهای آبی، سبز، نارنجی و ارغوانی بر روی نخ سفید، شرق بلوچستان، پاکستان. f = «مددخان»، زرد، قرمز، سبز، ارغوانی، نارنجی، مشکی و سفید همراه با شیشه کاری روی ابریشم. جنوب غربی افغانستان.

طرحها از: P. Hunte

را برآورده می‌کند، باعث لذت و تفریح زنانی است که به صنایع دستی خود بسیار مغرورند و آن را جوهرهٔ بلوچ می‌دانند. اغلب زنان برای تهیهٔ جهیزیهٔ دخترشان (جاز، جهاز، داج)^۱ سالها با مشقت و ظرافت، گلدوزی می‌کنند. دختران کوچک از سنین ۶ یا ۷ سالگی شروع به آموختن طرحها و دوختهای ابتدایی می‌کنند. دوزندگان بسیار حرفه‌ای و آنهایی که فقیرند ممکن است کار خود را به سایر اعضای طایفه بفروشند. قیمت کار آنها بر مبنای دشواری نقش و سایر عوامل به طور قابل ملاحظه‌ای (مثلاً از ۱ تا ۷۵ دلار) متغیر است. پولی که از این داد و ستدها به دست می‌آید، معمولاً به عنوان بخشی از بودجهٔ شخصی زن باقی مانده و برای مخارج خانه یا کودکش هزینه می‌شود [6].

پوشاک زنان

لباسی که با گلدوزی ظریف پوشانده شده، جامهٔ روزمرهٔ زن بلوچ به حساب می‌آید (شکل ۲۲). زن بلوچ دست‌کم دو دست لباس و پیژامه‌ای که همخوانی دارند می‌پوشد، تا زمانی که واقعاً نخ‌نما شوند. پشت لباس بلوچ افغانی، اغلب از جنس نخ ارزان و گلدوزی نشده است که اگر پاره شد بدون هدر دادن گلدوزی جلو لباس، بتوان آن را عوض کرد. زن می‌تواند برای عروسی‌اش جامهٔ مخصوص بدوزد، که با گذر زمان لباس کار روزانهٔ او خواهد شد. تکه‌های گلدوزی شدهٔ لباس، معمولاً شامل بالاتنهٔ کاملاً گلدوزی‌شده (جیگ، جگ، jig/jēg) با نواری طرح‌دار در وسط (تویی، tōi)، آستینهای گلدوزی‌شده (بانزاری، bānzāri) و جیب بزرگی (لاس، پَدو، پندول، (lās. paddō. pandōl)) که به دامن لباس دوخته شده و از کمر تا حاشیهٔ جلو ادامه دارد، می‌شود. این جیب شاخص عمدهٔ قومیت لباس زن بلوچ است و در واقع جایی کارآمد برای زن ایلیاتی و اخیراً نیز، برای مردم ساکن در شهرها، می‌باشد. این جیب معمولاً نخهای گلدوزی، پول خرد، انقبیه (nāswar)، داروها و امثال آن را در خود جای می‌دهد. دامن در کمر از هر دو طرف چین می‌خورد. بر طبق اصول اساسی اسلام، زنان باید موهای سرشان را بپوشانند. زن بلوچ روسری بلندی (cādar/sarēg) که معمولاً از پنبهٔ سبک و چیت گلدار است، به سر می‌کند. احتمالاً به خاطر تاریخچهٔ ایلیاتی آنان، روبندهٔ ضخیم (پرده) در میان بلوچ‌ها مانند پشتون‌ها رایج نیست. ولی بیشتر زنان بلوچ، وقتی مردان بالغ غریبه در نزدیکی آنها هستند، گوشه‌های دستمال سرشان را روی صورت خود می‌کشند. اغلب زنان بلوچ امروزه صندلهای پلاستیکی‌ای را که از ایران وارد و در هر شهر و بازاری در پاکستان به فروش می‌رسد، می‌پوشند. با این حال، در چند دههٔ گذشته،

1. j[ah]āz,dāj.

همان کفشهایی را می‌پوشیدند که مردان می‌پوشند. این کفشها از چرم ضخیم یا تایرهای کهنه ماشین، و در نواحی جنوبی و گرمتر، از برگهای نخل درست می‌شود (نک. ادامه مقاله).

مکمل جامه روزانه زنان بلوچ جواهراتی است که مشخص‌کننده وضعیت اقتصادی آنهاست. مشخص‌ترین و برجسته‌ترین جواهرات، گوشواره‌ها هستند که نوعاً از ۱۳ یا ۱۴ حلقه کوچک تشکیل شده، که در امتداد کنار هر گوش از بالای آن تا انتهای نرمه گوش، داخل می‌شود (کاری، *kāri*). وزن این حلقه‌ها باعث می‌شود که قسمت بالایی گوش به سمت جلو بیفتد، که نشانی از زیبایی محسوب می‌گردد. گوشواره‌ها اغلب از نقره می‌باشند، مع‌هذا فلزات بدل و طلا نیز استفاده می‌شود. این گوشواره‌ها توسط نقره‌کار (زرگر)های بلوچ، تولید می‌شود. گوشهای یک نوزاد دختر، معمولاً برای این سری گوشواره‌های کوچک، کمی پس از تولد سوراخ می‌شود. زن پس از ازدواج می‌تواند گوشواره‌های بزرگ ساخته شده از تکه‌های سنگین طلا (تنگ) ^۱، که همسرش به وی هدیه داده را اضافه کند. علاوه بر این، حلقه‌های بینی (بول) ^۲ و سنجاقهای بینی (گله‌ها، پولی) ^۳ همانند گردنبندهای سنگین (*tawk*) و انگوها (دسته‌کنگرها) ^۴ بسیار معمول است. این قطعات معمولاً از فلز بوده که عموماً عقیده بر این است که ماده‌ای است «قوی» و مفید جهت دفع ارواح شیطانی (جن). به علاوه، همه زنهای بلندشان را می‌بافند و انتهای هر گیس را با یک منگوله رنگارنگ (ساقی، *sāgi*) که از صدها منجوق شیشه‌ای کوچک و آویزهای تابنده درست شده، می‌بندند.

پوشاک مردان

با وجودی که پوشاک مردان نسبت به زنان کمتر رنگی است، اما با ترکیبات ویژه‌ای که سریعاً هویت پوشنده را به عنوان بلوچ نشان می‌دهد، مشخص می‌شود. مهم‌ترین جزء این پوشاک کلاه است (توپی) ^۵، که شکل قالبی مشخصی با برشی دالبری در جلو دارد که برای عبور هوا می‌باشد (شکل ۲۲). زنان با به کار بردن الیاف قرمز، نارنجی یا صورتی روشن و رشته‌های طلا یا نقره، این کلاهها را برای شوهران و پسرانشان گلدوزی می‌کنند. همچنین چندین تکه کوچک زراندود از آئینه در این طرحهای پیچیده جا داده می‌شود. پسرها و مردان جوان فقط همین کلاهها را بر سر می‌گذارند، در صورتی که مردان مسن‌تر دستارهای بزرگ سفیدی (پاق، *pāg*) را که هریک پارچه نخی سبکی به طول چندین متر است، به آن اضافه می‌کنند. روش خاص پیچیدن این دستارها در

1. tong.

2. būl.

3. pulli.

4. daste kangar.

5. topi.

گذشته به منظور تمایز اقوام از یکدیگر، صورت می گرفت.

مردان علاوه بر پیراهن و پیژامه گشاد، جلیقه چسبانی (giddi, jēkat) را که معمولاً با طرح خام-کار/زور تو روی لبه های جلو و جیبها حاشیه دوزی شده است، به تن می کنند (شکل ۲۳ d). گلدوزی به طور معمول با دست انجام می شود؛ اگرچه جلیقه «ماری - بوگتی» به رنگ سیاه، قهوه ای یا آبی تیره، که سراسر آن طرحهای گل و پیچک دارد، با ماشین گلدوزی می شود. از لحاظ تاریخی، در گذشته تنها پیراهن و پیژامه سفید پوشیده می شد؛ اما امروزه تن پوشها از لحاظ رنگ و دوخت، با آنهایی که پشتون ها می پوشند یعنی رنگهای یکپارچه کدری چون خردلی روشن، سفید یا طوسی که با جلیقه گلدوزی شده رنگی، تضاد شدیدی ایجاد می کند، هیچ فرقی ندارد. با این حال ممکن است مردان جوان، تن پوشهای سبز یا آبی روشن به تن کنند.

احتمالاً صندلهای ضخیمی (ēbbaw) که مردان در صدها مغازه کوچک در سراسر بلوچستان تولید می کنند، شناخته شده ترین پافزار بلوچ می باشد. رویه های کفش از چرم ضخیم و زیره ها از تاپیرهای کهنه اتومبیلها بریده می شود که برای پیاده روی در دشت ناهموار یا زمین کوهستانی، عالی بوده و از طرفی در شهر نیز راحت است. ترتیب قرار گرفتن تسمه ها و نوارها در مناطق مختلف، بسیار متفاوت است. در ناحیه گرم جنوب، پافزار سنتی ساخته شده از ساقه های نخل - با آنکه دیگر مرسوم نیست - هنوز دیده می شود.

پوشاک اطفال

نوزادان از روز تولد تا سن ۶ ماهگی، در تکه های بزرگ پارچه (بندومی، بندوک)^۱ محکم قنداق می شوند که با نوارهای بافته رنگی (چط، çüt) که زنان با دست درست می کنند، گره می خورد. مثلث توپر و بزرگ گلدوزی شده رنگارنگی در طرح خام - کار (شکل ۲۳ d) و یا طرحی دیگر به انتهای این نوار، همچون تکیه گاهی محکم، متصل می گردد. گفته می شود که قنداق باعث می شود نوزاد گریه نکند و همچنین او را گرم نگه می دارد. سر نوزاد با کلاه بنددار بچگانه رنگارنگ که لبه هایش حاشیه دوزی فوق العاده زیبایی دارد، پوشانده می شود. بچه های تازه راه افتاده دختر و پسر اجازه دارند که با پوشیدن فراک هایی بدون پیژامه، در نزدیکی خانه گردش کنند. طبق قانون، پسر بچه ها را پیش از آنکه شروع به پوشیدن شلوار کنند - این معمولاً در سنین ۳ یا ۴ سالگی است - نمی توان در خصوصتهای قبیله ای به قتل رساند [17].

پوشاک کودکان بزرگتر، در واقع نوع مینیاتوری جامه بزرگسالان است. مثلاً به محض آنکه

دختر بچه‌ای ۶ ماهه می‌شود، فراک کوچکی با گلدوزی فراوان که جیب بزرگی در جلو دارد به تن او می‌کنند. پسر بچه‌ها صندل‌های کلفتی به سبک پدرانشان به پا می‌کنند. طلسمها (تعویذ) به طور عمومی برای همه نوزادان و کودکان جهت مصون ماندن از ارواح شیطانی، استفاده می‌شود. این طلسمها ممکن است بسته‌های کوچک چرمی باشد که در آنها آیه‌هایی از قرآن، رشته‌هایی از مهره‌های فیروزه‌ای، تیغهای ماهی و امثال اینها قرار دارد. این طلسمها به دور گردن کودکان انداخته می‌شود.

پی‌نوشتها

۱. جان محمد، ص ۵۳.
- [2]. Konieczny, p.11.
۲. آزادی و بسیم، ص ۶۳.
- [4]. Yacopino, p. 32.
۵. جان محمد، ص ۵۴.
- [6]. Hunte and Sultana.
۷. بلوچ، ۱۹۷۷ م ..

مآخذ

- S. Azadi and A. Besim, *Teppiche in der Belutsch-Tradition/Carpets in the Baluch Tradition*, Munich, 1986.
- M.S.K. Baluch, *A Literary History of the Baluchis*, Quetta, 1977.
- P. Hunte and F. Sultana, *Women's Income Generating Activities in Rural Baluchistan*, Quetta, 1984.
- A. Jamldini, "Baloči doč"/"Balochi Embroidery", in J. Elfenbein, *An Anthology of Classical and Modern Balochi Literature I. Anthology*, Wiesbaden, 1990, pp.410-19.
- Jān mahmad, *The Baloch cultural Heritage*, karachi, 1982.
- M.G. Konieczny, *Textile of Baluchistan*, London, 1979.
- Yacopino, *Threadlines Pakistan*, Islamabad, 1977.

فصل بیستم

پوشاک در خراسان

حسین علی بیهقی

(Hosayn-'Ali Beyhaqi)

استان خراسان به سبب نواحی اقلیمی مختلف و اقوام گوناگون با انواع بسیاری از سبکهای پوشاک، به لحاظ طرح، رنگ و زینت، متمایز می‌گردد. اگرچه در حال حاضر، پوشاک جدید و متأثر از غرب، خصوصاً در شهرها و روستاهای مجاورشان، جای لباسهای محلی و سنتی را گرفته است، اما در گذشته نه چندان دور و حتی امروزه، در روستاهای دور افتاده‌تر، یافتن پوشاکهای قدیمی، امکان‌پذیر بوده است. در بخشهای مختلف استان، هم پوشاک و هم لغات و اصطلاحات مربوط به آن (نک. فصل بیست و هشتم) تحت تأثیر نواحی و جوامع مجاور خود هستند. مثلاً در شمال خراسان تأثیر قوم ترکمن بر پوشاک سایر اقوام کاملاً آشکار است [1].

شمال خراسان

کردها

کردهای خراسان معروف به «گرمانج» در بخش شمالی این استان زندگی می‌کنند [2]. جامه

شاخص مردان، شامل یکی از انواع سربند است به قرار زیر: کلاه سیاه منگوله دار که دور آن شالی پیچیده می‌شود؛ باشلق سیاه از پشم بره (شکل ۲۴) که سر را از بالای ابروها تا گردن می‌پوشاند؛ باشلق سفری که صورت را پوشانده و روزنه‌ای برای چشمها دارد؛ و کلاه گرانمایی دوخته شده از پوست بره. پیراهن سنتی مردان از ابریشم سفید یا قرمز است که بی یقه و جلو باز است، یا اینکه چاک بر روی شانه دارد که با دگمه و سگک بسته می‌شود. روی این پیراهن یک نیمتنه (نیوتنه^۱)، پنجک) پوشیده می‌شود. شلوار از چلوار یا نخ دیگری است که با خشتک دوخته می‌شود. بالاپوش رویی (مُچخ)^۲ تا قوزک پا طول دارد، یقه پهن و جلو باز است و از پشم بره سیاه یا قهوه‌ای دوخته می‌شود. مردها جورابهای پشمی به پا می‌کنند و قوزک و ساقهایشان را با نوارهایی (پتاهه)^۳ به طول ۱/۵-۲ متر و عرض ۲۰ سانتیمتر می‌پنجند. کفشهای ظریفی (چارخ) از چرم مرغوب قرمز، ساخته می‌شود که با بند بسته و با منگوله تزیین می‌گردد. کفشهای معمولی (چارخ خام) از پوستهای پرداخت نشده سرگاوها، ساخته می‌شود.

در میان زنان، چهار گروه قومی با لباس خاص خود، مشخص می‌باشند. ابتدا کردهای مرزی، خصوصاً کردهای چناران، دره گز و شمال قوچان، شیروان و بجنورد تا مرز روسیه می‌باشند. زنان این گروه روسری بلندی (چارقد، گون، شار یا شارل)^۴ دور سرشان می‌پنجند که یک سر آن از وسط صورت رد می‌شود تا دهان را بپوشاند و سر دیگر از عقب تا قوزک پاها می‌افتد. دستمال سر ابریشمی رنگینی که سگه‌هایی در حاشیه‌هایش دوخته شده، دور سر، روی این روسری بسته می‌شود. لباس سنتی از ابریشم قرمز و طرح‌دار با رنگهای دیگر، و همچنین سه دگمه روی سینه، بسته می‌شود. دامن برای سهولت در حرکت، در کناره‌ها چاک دارد و آستینهای بلند با قیطان در سر آستینها، آراسته می‌شوند. زنان در خانه، شلوار گشادی مشابه آنچه مردان می‌پوشند، به پا می‌کنند که اغلب تا ۱۲ متر چلوار زبر آبی‌رنگ، پارچه لازم دارد. زنان در بیرون، شلوار بلندتری با نقوش گلدار می‌پوشند. این شلوار آنقدر گشاد است که بیشتر به دامن شباهت دارد؛ لبه‌های آن با نوعی بند که به آن «مداخل» یا «جک» می‌گویند، تزیین می‌شود. به‌طور معمول نیمتنه نمدی یا مخمل ساده‌ای با آستینهای جداگانه (یل)، بیشتر در رنگهای آبی، قرمز یا سیاه، روی لباس، پوشیده می‌شود. نوع زینتی‌تر (کُلجه، کُلّه)، در جلو از گردن تا کمر با سگه‌ها، پولکها و زینت‌آلات نقره پوشیده می‌شود. زنان روی این نیمتنه «جلزقه» می‌پوشند که دوخت آن مانند «یل» است. ولی بی‌آستین و جلو باز می‌باشد. جورابهای بافته شده از ابریشم نرم سفید که با

1. nivtana.

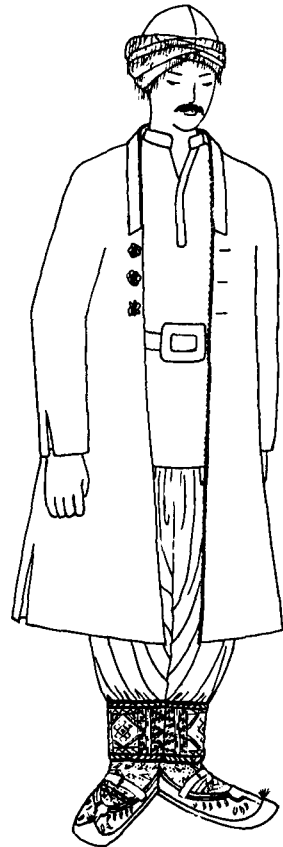
2. čok.

3. patāva.

4. čārqađ, gavn, šar[ʃ].



شکل ۲۵ - لباس زنان کرد، قوچان، شمال خراسان. طرح از هایده سهیم (Haideh Sahim).
از روی: Ziā'pūr, fig. 53 (ضیاءپور)



شکل ۲۴ - لباس مردان کرد، قوچان، شمال خراسان. طرح از هایده سهیم (Haideh Sahim).
از روی: Ziā'pūr, fig. 87 (ضیاءپور)

رنگهای گوناگون رنگ آمیزی شده، تا حدی از جورابهای مردانه، بلندتر است. کفشهای زنان (چارخ) از تکه‌های یکسره پوست گوساله درست می‌شود که پنجه‌هایش به سمت بالا برگشته و باریشه‌های ابریشمی و سگکی بر نوک آن، تزیین می‌شود. زنان در خانه نوعی دمپایی می‌پوشند که به آن کُمُخت «komokt» می‌گویند.

کردهای قره‌مانی^۱ در جنوب قوچان، بین تپه‌های شاه‌جهان، بینالو و کوه‌های آلاداغ و ناحیه

1. Qaramāni.

اسفراین و سبزوار، زندگی می‌کنند. پوشاک زنان این قوم، بخصوص شلوارهایشان، با زنان اقوام مرزی متفاوت است؛ به طوری که به جای زیرشلواری، شلوارکی کوتاه (تنکه) می‌پوشند و شلوار رویی که گلدار است فقط تا زیر زانو می‌رسد. لباسها معمولاً گلدوزی می‌شوند. دستمال سری (شامی) که روی چارقد بسته می‌شود، سیاه است.

گروه سوّم، کردهای دشت در حوالی قوچان هستند که در فاروج و جنوب شیروان زندگی می‌کنند. این گروه بسیار نهیدست بوده، بنابراین لباسهایشان از لحاظ پارچه و دوخت ساده است. زنان زیرشلواری بسیار گشادی که شبیه دامن است و به زانو نمی‌رسد - نوعی شلوارک کوتاهتر (دَریه) به رنگ سیاه یا آبی که در لبه‌ها تنگ می‌شود - می‌پوشند (شکل ۲۵).

زنان کرد لایینی^۱، دوروسری بزرگ، که قرمز روی سیاه قرار می‌گیرد، سر می‌کنند. دنباله آنها از پشت تا پاها می‌افتد. روی روسریها روبان نقره کاری شده پهنی به نام «روسر» می‌بندند که دور سر و زیر چانه، قرار می‌گیرد. «کُلْجَه لایینی» سنتی، آستینهای گشادی دارد و از ابریشم درست می‌شود و سگه‌هایی جلوی آن دوخته می‌شود. پیراهن زنانه، که آن هم از جنس ابریشم است، از پیراهن سایر زنان گرمناج بلندتر است و به جای «یَل»، نیمتنه بدون تزئین کوتاهتری (نیوتنه) از جنس نمد یا مخمل می‌پوشند. شلوار، شبیه به شلوار زنان کرد مرزنشین است.

دره گز

شهر «دره گز» در شمال شرقی قوچان، نزدیک مرزهای ازبکستان و ترکمنستان قرار دارد. سریند شاخص مردان دره گز، کلاه پوست بره تخم مرغی شکل است (شُپورمه، بُروک، šöpürma, borük). کلاه دیگری از جنس پارچه یا مخمل سیاه (قزاقی، بخارایی) با تزئیناتی از پوست بره قهوه‌ای یا سیاه در حاشیه، ساخته می‌شود. گاهی مردان، شال سفید، زرد یا سبز پهنی (سیدهای نسل محمد اص) دور عرقچین می‌بندند. دور نیمتنه مشخص مردان (دُن)^۲ نیز شالی پیچیده می‌شود. روی این نیمتنه بالاپوش گشاد و بلندی می‌پوشند. شلوار گشاد از نخ آبی یا پارچه جناغی سیاه، دوخته می‌شود. آنها کفشهای چرمی، یا بیشتر مواقع صندلهای (چارخ) ساخته شده از چرم یک تنگه قرمز را که تا شده و با تسمه‌های چرمی به هم بند می‌شود با بستن به دور قوزک پا می‌پوشند. مورد دوّم برای کار کشاورزی و چرانیدن دامها مناسبتر است. جامه با ساق پیچها (پالیک) و خرقة کلفت و بلندی (چوخوا) از پشم زبر یا موی بز که روی شانها انداخته می‌شود، کامل می‌شود.

1. Lāyeni.

2. don.

جامه سنتی زنان دره گز، پیراهنی است تا زانو (کُونک، kovnak) که لبه و یقه آن با سکه و روبان قرمز یا سیاه، تزیین می‌شود. آنها روی این جامه، نیمتنه (یل، کولچه)^۱ و زیر آن شلوارهای چین‌دار تا قوزک، یا زیردامنیهای (شلیته) از نخ بَرّاق گلدار، چلوار یا سایر پارچه‌های نخی، می‌پوشند. روسری (یالِق، باشلق) یا شال از پارچه منقوش گلدار است. دستمال سر ابریشمی سیاهی (یاشماق) دور سر و زیر چانه بسته می‌شود که نوک آن عقب می‌افتد. کفشهای پوست خام دباغی شده، پنجه‌های برگشته دارد، و نوک آنها با الیاف ابریشمی سبز، سیاه، زرد و قرمز گلدوزی می‌شود. جورابها از نخ یا پشم گلدار دوخته می‌شوند. وقتی زنان بیرون می‌روند، بر روی کُل لباس بیرون خود، چادری از نخ بَرّاق سیاه، یا پارچه نخ‌ریس خانگی، با طرح چهارخانه‌های کوچک آبی، می‌پوشند.

تربت‌جام و تایباد

پوشاک این مناطق، خیلی بیشتر به پوشاک منطقه همجوار، یعنی افغانستان شباهت دارد (نک. فصول سیزدهم و چهاردهم)؛ بویژه پیراهن مردان که بی‌نهایت گشاد بوده و برای دوخت آن در حدود ۵ متر پارچه نیاز است. این پیراهن معمولاً به رنگهای سفید و آبی بوده و با دو چاک در پهلو، تا زانوها می‌رسد. یک نوع آن (چلتلیز، çelteliz) در بالاتنه چسبان است و در پهلوها و قسمت پایین در پشت، چینهای لختی دارد (تلیزه، تَرک)^۲. پیراهن روی سینه دگمه می‌شود و سرآستینهای دگمه‌دار با «تلیزه» و «سوزن‌دوزی» تزیین می‌شود. این نوع را مردان مسن‌تر می‌پوشند، درحالی‌که مردان جوان‌تر پیراهنهای بدون چین به تن می‌کنند. شلوار که در بالاگشاد است و روبه قوزک پاها تنگ می‌شود، وقتی به دمپای حاشیه‌دوزی شده منتهی می‌شود، به ۶-۷ متر پارچه نیاز دارد. شلوار با کمری از نخ ریسیده (لیفند)^۳ در ناحیه کمر بسته می‌شود. کلاههای مخمل (قرص) با حاشیه‌دوزی و آیینه‌کاری، تزیین می‌شود. کلاههای نمدی نیز به سر گذاشته می‌شود. مردان روی کلاه، شال منگوله‌داری به درازای ۷-۱۰ متری می‌پیچند. سابقاً کفشها از پوست گوسفند یا چرم گاو، به صورت یک تکه ساخته می‌شد، ولی بعدها از پلاستیک برای زیره کفش استفاده شد. امروزه کفشهای چرمی به سبک غربی پوشیده می‌شود.

زنان این ناحیه، شالی راکه گاهی ریش‌ریش است زیر دستمال سر سیاهی که به طور مورّب تا شده و حاشیه‌های سبز و قرمز دارد، به سر می‌کنند؛ این شال بالای کلاه پارچه‌ای کوچکی

1. yal, kùlaja.

2. teliza, parak.

3. lifand.

(سریزه)^۱ که رشته‌هایی از پولک و سگه‌های نقره به دور آن بسته شده است، پیچانده می‌شود. پیراهنهای زنان تا حدودی شبیه پیراهنهای مردانه است که در کمر تنگ بوده و روی شلوار یا دامن پوشیده می‌شود. بالاتنه‌ها با حاشیه‌دوزی یا پولک تزیین می‌شوند و آستینها دگمه‌دار و تا مچ دست می‌باشند. شلوارها شبیه شلوار مردان است که پاچه‌هایش با الیاف طلایی و پولک، تزیین و گلدوزی می‌شود. دامن‌ها بسیار پرچین است و تا قوزک پا می‌رسد، هریک از این دامن‌ها در حدود ۲۰ متر پارچه نیاز دارد. دامن‌ها در کمر با نواری جمع می‌گردند. قسمت پایینی هر دامن با نوار و روبان تزیین می‌شود.

سبزوار

در قسمتی از خراسان، در جوار سمنان، مردان پیراهنهای ساده و اغلب نخ‌ی و یقه‌گردی را زیر جلیقه‌های یقه‌هفت و بی‌آستین، به تن می‌کنند. شلوارهایشان (تمبو)^۲ گشاد بوده و به سمت قوزک پاها، تنگ می‌شود. در زمستان آنها عباهایی از پنبه کلفت یا پارچه‌های دیگر می‌پوشند، که در پهلوها و زیر بازوها برای آزادی حرکت، چاک‌دار است. آنها روی این عبا، به دور کمرهایشان و نیز اغلب به دور سرشان، شال (متدیل) می‌پیچند. کفشهای سنتی (چارق)، از چرم یک تکه گران‌قیمت ساخته می‌شوند و همین گرانی باعث شده نعلین نخ‌ی دستباف (گیوه) و کفشهای پلاستیکی، جای آنها را بگیرد. کشاورزان و رمداران، کلاه نم‌دی به سر می‌گذارند. در هوای سرد، ردهای نم‌دی بزرگ (کَپَنک)^۳ با آستینهایی که به صورت یک تکه روی شانها دوخته شده، می‌پوشند. آنها قوزک پایشان را با نوارهای پشمی (پی‌توه)^۴ به طول ۱ متر و عرض ۱۰ سانتیمتر می‌پیچند.

زنان روسریهایی از پارچه نخ‌ی و گاهی ریش‌ریش به سر می‌کنند، و روی آن دستمال سر ابریشمی سیاه کوچکی (سیا - دیسمال) که دو گوشه‌اش در پیشانی بسته می‌شود، می‌پیچند. یک نوع چادر (چرشو، çerşaw) از پارچه چهارخانه آبی دوخته می‌شود؛ نوع دیگر به دور لبه مدور، حاشیه‌ای دارد. مرکز لبه صاف این چادرها، روی سر قرار می‌گیرد. پیراهن تا زانوی ساده، آستینهای بلندی دارد که در پهلوها، چاک می‌خورد. این پیراهن یقه‌ای گرد دارد و در قسمت سینه، جلو باز و دگمه‌دار می‌باشد و شلوارها نیز همان‌گونه است که مردان می‌پوشند. در هوای گرم، جلیقه بی‌آستینی (جلیقه‌قه)، روی پیراهن پوشیده می‌شود. وقتی هوا سردتر است، به جای

1. sarriza.

2. tembū.

3. kapank.

4. peytava.

آن، نوع آستین‌داری که لبه و مچهایش با لیاف ابریشمی حاشیه‌دوزی شده‌اند، پوشیده می‌شود. زنان جوانتر، جلیقه‌های قرمز رنگ می‌پوشند؛ درحالی‌که زنان مسن‌تر، نوع سیاه‌رنگ و یقه‌هفت به تن می‌کنند. نیمتنه (یل) اغلب از مخمل است، دو جیب دارد، و در سرآستینها و گریبان، حاشیه‌دوزی می‌شود. دامن از نواری پارچه‌ای و پهن درست می‌شود که به باسن می‌چسبد و در جلو با دو دگمه بسته شده و کل آن به تکه بسیار پرچین دیگری که تا زانو می‌رسد، دوخته می‌شود. چینها حدود ۱۰ متر پارچه نیاز دارد. زنان هر اندازه که پا به سن می‌گذارند، تمایل بیشتری به پوشیدن دامنهای بلندتر دارند. آنها در زمستان جورابهای پشمی با طرحهایی در قوزک و پاشنه و کفشهای چرمی نوک‌تیز و منگوله‌دار (doqqi) به پا می‌کنند. گالشهای پلاستیکی (gales) هم می‌پوشند.

خراسان جنوبی و مرکزی

لباس زنان و مردان، با تفاوت‌هایی مشابه لباس سبزواری است. مثلاً در گناباد، مردها کلاه نمدی که گاه با شال سفیدی پیچیده می‌شود، به سر می‌کنند. پیراهنها گشاد است و تقریباً تا زانو می‌رسد؛ به جای یقه، روی شانه‌ها، درزهای دگمه‌دار وجود دارد. شلوارها (تنبان) با حدوداً ۵ متر پارچه آبی نخ‌ی که محصول محلی است، دوخته شده و با بندی در کمر جمع می‌شود. تن‌پوش رویی متعارف، عبای گشادی است که در پهلوها، چاک می‌خورد. زنان روسریهای بسیار نازکی از پارچه‌های محلی به سر می‌کنند (یک - نخ‌ی). پیراهن روزمره معمولاً کوتاه است و روی شلوارهای گشاد پفی و بلند، پوشیده می‌شود (قَدَک)^۱. با این حال زنان در میهمانیها و جشنها، شلوارهای تنگ (نظامی)، لباسهای چیت کوتاه رنگارنگ که با پولکها تزین شده، و دامنهای پُرچین کوتاه و براق (شلیته) می‌پوشند. چادر که به «اَفندی» معروف است، نوعاً از پارچه نخ‌ی دوخته می‌شود.

در بیرجند، در رأس جنوبی خراسان، مردها عرقچین یا کلاههای نمدی که دور آنها شالهای سیاه و زرد یا سفید (لمبوته)^۲ پیچیده می‌شود، بر سر می‌گذارند. شالها زیر چانه و بالای سر بسته می‌شوند. پیراهن بلند و گشادی، زیر جلیقه (جلیسقه) و روی این جلیقه کتی بی‌یقه، پوشیده می‌شود. شلوارهای مردان و زنان، مشابه است. جورابها (jorow) از پشم در رنگهای مختلف بافته می‌شود و ساقها مثل هرجای دیگر استان، با نوارهایی پیچیده می‌شوند. هنگام کار، تکه‌ای پارچه (مچ‌پیچ) دور مچها بسته می‌شود. کفشها از چرم یا پلاستیک است و کفشهای

1. qadak.

2. lambūta.

پلاستیکی به «چپلیت» یا «چپت» معروفند. کفشهایی با زیره‌های پشمی (کتراک)^۱ در مزارع پوشیده می‌شود.

زنان روسریهایشان را زیر چانه گره می‌زنند، یا با سنجاقهایی در زیر دستمال سر ابریشمی می‌بندند؛ پیراهنشان را که از نخ ساده رنگ شده است و دقیقاً تا بالای زانوها می‌رسد، روی دامنه‌های بسیار بلند می‌پوشند. این دامنه‌گاهی هم روی زمین کشیده می‌شود. زنان در مراسم عروسی و سایر جشنها، کفشهایی به نام «أرسی» به پا می‌کنند.
در مورد پوشاک ترکمنهای خراسان نک. فصل بیست و ششم.

پی‌نوشتها

همچنین نک. فصل بیست و ششم. [1]. Lukasheva, PP.42-43, 64-77.

۲. نک. «آلبوم کرمانجی» در توخدی، ج ۳، صص ۴۵۶-۴۶۴.

مآخذ

- این مقاله براساس مشاهدات و مصاحبه‌های انجام شده از سوی مؤلف، تدوین شده است. همچنین نک.
- توخدی، کلیم‌الله، حرکت تاریخی کرد به خراسان، ده مجلد، مشهد، ۱۳۶۴ش./۱۹۸۵م.
- شاکری، رمضانعلی، اترک‌نامه، تاریخ جامع قوچان، تهران، ۱۳۶۵ش./۱۹۸۶م.
- شکورزاده، عقاید و رسوم عامه مردم خراسان، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۵ش./۱۹۸۶م.
- ضیاءپور، جلیل، پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پیش، تهران، ۱۳۴۶ش./۱۹۶۷م.
- لوکاشوا، ب.ر.، ترکمنهای ایران، ترجمه س. ایزدی و ح. تحویلی، تهران، ۱۳۵۹ش./۱۹۸۰م.
- میرنیا، سیدعلی، ایلات و طوایف دره گز، مشهد، ۱۳۶۲ش./۱۹۸۳م.

فصل بیست و یکم

لباس کردها و ترک‌ها در آذربایجان

پ. ا. اندروز و م. اندروز

(P. A. Andrews and M. Andrews)

به‌طور کلی در آذربایجان، چه در سرزمینهای شوروی [سابق] و چه در ایران، جامه سنتی که امروزه به‌طور گسترده‌ای بر سیاق قومی پوشیده می‌شود، همان شکلی را که در اواخر قرن ۱۹ م. داشته، حفظ کرده است. این سنت عمده‌تاً توسط زنان حفظ شده و بیشتر در میان کردها جاری است تا ترک‌ها. مردان، مبادی اصلاحات رضا شاه را در پوشاک روزمره خود حفظ کرده‌اند (نک. فصل یازدهم).

لباس ترکی

آذری‌ها: لباس ترکی در آذربایجان با پوشاک قفقاز، اشتراکات زیادی دارد. لباس زنان شامل پیراهن آستین‌گشادی است (کونیک)^۱ که شانه‌هایش دوخت راسته دارد و درز سینه با سگکی بسته می‌شود. این پیراهن روی تن پوش زیرین گشادی که به زمین می‌رسد، پوشیده می‌شود. تن پوش زیرین یا زیرشلوارهای بسیار گشادی است (تومن، جوت - تومن، tuman, jüt-tuman) که

1. köynäk.

از ۶ لایه پارچه تشکیل شده و همچون دامنی می‌باشد که با یک خشتک جدا، و با بندی کشی، جمع می‌شود؛ و یا آنکه از زیرشلواریهای بسیار تنگ‌تری (دربَلَق، darbaiaq) که دوخت راسته دارد، تشکیل می‌گردد؛ بنابراین به لباسهای زیر «تومن - کوینک» می‌گویند. روی این زیرشلواریها یک یا چند دامن گشاد (تومَن) با دوخت و بلندی یکسان پوشیده می‌شود. ممکن است ۴ یا ۵ زیردامنی (آره تومَنی، ara tumani)، هریک از پارچه‌ای با عرض ۱۰-۱۲ متر پوشیده شود. دامنها در ناحیه «نخجوان - آردوباد»، فقط تا ساق پا هستند. پوشاک معمولی با نیمتنه‌ای که در شانها با درزهایی صاف و مضاعف دوخته می‌شود، تکمیل می‌گردد. «چپکان» که تماماً آستر دار است، در کمر چسبان بوده و برآمدگی گردی روی باسنها (čapiq) ایجاد می‌کند و چاکی به سمت پایین تا لبه، حدود ۲۰ سانتیمتر زیر کمر، به وجود می‌آورد. آستینها که تنها قسمت فوقانی آنها به حلقه آستین متصل است، پشت بازوها، مانند وصله‌های آزاد، تا مچها آویزان می‌گردند (گاه دگمه دار است). این آستینها به انتهای بیلچه‌شکلی (الچک) ^۱، که دستها را می‌پوشاند، ختم می‌شوند. دو طرف «چپکان» برای آنکه مانند «۷» در کمر به هم نزدیک شوند، بریده می‌شود. در گذشته «آرخلیق» یعنی متداولترین شکل نیمتنه (نک. فصل بیست و هفتم)، آستینهایی واقعی با دوخت ساده و معمولی داشت که تا آرنج ادامه می‌یافت و سپس به صورت چاک‌دار تا مچ، یا به سبکی که به آن «لوفار» (فارسی: نیلوفر) می‌گویند، کشیده می‌شد. این آستین از آرنج مانند کاسه گل سوسن، آویزان می‌شد و با ۴ سانتیمتر آستر اضافی از داخل، تزئین می‌گردید. پهلوهایی نیمتنه عموماً به گونه‌ای برش می‌خورد که درز پهنی در سینه برای نمایان کردن پیراهن ایجاد شود. نیمتنه در کمر دگمه می‌شد. اما، گاهی نیز از گردن به پایین دگمه می‌شد. در بیشتر موارد، دامن کوتاه «ارخلیق»، چین‌دار یا پلیسه است. ولی برخی از آنها ساده بوده و برجستگیهای گرد همسانی در باسن دارند. مدل‌های دیگر سابقاً به «نیمتنه»، «دُن» و «زیوین» معروف بود. همه آنها با کمر (kāmār)های معمولاً پلاتانشان یا چرم نقره‌بافت یا زری، بسته می‌شد. گاهی اوقات «ارخلیق» چونان بالاپوش کاملاً بلندی دوخته می‌شد. میزان پارچه‌های استفاده شده، اعتبار صنعت نساجی در آذربایجان را در خصوص پشم، ابریشم و پنبه در گذشته نشان می‌دهد. گاهی نیمتنه و دامن رویی دارای زربفتی هماهنگ، و مابقی البسه، در رنگهای متضاد با آنها بودند. مخمل برش خورده (گولومخمر)، پارچه‌های زرکش (زرخره) و پارچه‌های جناغی پشمی راه‌راه (تیرمه)، نشانه تن‌پوشهای مرغوبتر است، که همگی با نوارهای تزئینی (بافته) و اغلب با توربهای طلا و نقره (زنجیره، شاه‌پسند) در سرآستینها تزئین می‌شوند. مخمل هنوز هم برای بافت نیمتنه‌ها،

مورد پسند عامه است. با وجود این لورکس^۱ و سایر ابریشمهای مصنوعی، جای پارچه‌های زربفت و ساتن را گرفته است.

بالاپوشهای اصلی که تا زانو می‌رسد شکل‌های گوناگونی دارند؛ البته امروزه بندرت پوشیده می‌شوند. «کولجه» که از پارچه جنافی یا مخمل است، در کمر، جایی که دامن کلوش چین می‌خورد، تکه‌دوزی می‌گردد. آستینها صاف و کامل هستند، اما در زیر بغل باز می‌باشند. دگمه‌ای وجود ندارد، ولی دو طرف صاف گریبان که در جلو باز می‌ماند و همچنین در سرآستینها و لبه‌ها، با نوار طلایی و حاشیه ضخیمی از سوزن‌دوزی با طرحهای گلدار، تزیین می‌گردد. «کتیبی» از نظر داشتن آستینهای گل و گشاد و «الچک»، با «چپکان» همسان است، ولی بالای دامن کلوش، با دگمه‌ای در کمر بسته می‌شود. یقه ممکن است با خز، تزیین شود. گاهی اوقات «چوخه» که بالاپوشی با آستینهایی تا آرنج است، پوشیده می‌شود. «بخاری»، مشابه چوخه ولی کوتاهتر و بی دگمه بود که داخلش آجیده و اغلب به طور مفروطی با رشته‌های طلایی و حاشیه‌دوزی، زران‌دود می‌شد. «لباده» حتی کوتاهتر بود که بزحمت تا زیر کمر می‌رسید؛ همراه با برجستگیهای گرد بر روی باسن و چاکهایی در پهلو، آستینهای کوتاه و گریبانی باز از جلو، که در کمر بسته می‌شد. لباده هم از داخل آجیده می‌شد و به طرز فخر تزیین می‌گردید. «اشمک» بسیار مشابه آن است ولی آستر خز دارد. درحالی‌که «کوردو» که آن هم آستر خز دارد، صرفاً جلیقه بی آستین و گشادی می‌باشد. جورابه‌های بافته پشمی (جُرَاب، فارسی: جوراب)، مشخصاً در دور تا دور پا، چین می‌خورد. این جورابها تا قوزک یا ساق پا می‌رسند و تنوع زیادی از نقش مایه‌های رنگارنگ دارند. پیش از ظهور کفشهای با تولید انبوه، پافزار شاخص، نعلینی (بَشْمَق) بود با زیره‌ای به شکل 8 که قسمت جلویی آن سرتاسر گلدوزی، یا با منجوق پوشیده می‌شد و دور حلقه‌ای می‌چرخید و به بالا منتهی می‌گردید. چکمه‌ها (اوزون بُغاز چکمه، uzun boğaz čäkmä) پاشنه‌های کوتاهی داشتند و رویه آنها از چرم پرداخت شده یا ماهوت همراه با گلدوزی بود. ماندگارترین تن‌پوش سنتی آذری، سربندی است (kalağay، فارسی: کلاغی) که از ابریشمهای مخصوصی بافته می‌شود. کلاغی گاهی روی عرقچین (araqçin) سرصاف و کوتاهی (۶ سانتیمتر) با مختصر حاشیه‌دوزی طلایی پیچانده شده، یا آنکه روی کلاه بندداری (täsäk) پیچانده می‌شود. سابقاً باشلق لوله‌مانندی (چوتقو، çütqu) برای پوشش سر و گیسها پوشیده می‌شد.

شاهسون و قره داغی

در میان اقوام شاهسون (Şahsevan) (تصویر XCIX) و قره داغی (Qarādāği) ایران، این شیوه پوشش اندکی متفاوت است. «کوینک» پیراهنی با حدود ۱۵۰ سانتیمتر طول است که پشت و جلو آن یکدست و به عرض ۶۰ سانتیمتر بوده و شانه‌ها بدون درز می‌باشد، که با اضافه کردن چهارفاق مثلثی در زیر بغل، گشاد می‌شود. یک نوار مستطیلی شکل تزئینی ممکن است یقه کوچک و راست را بپوشاند. تن پوشهای پایینی صرفاً مجموعه‌ای از دامنهای چند طبقه (تومن) هستند که حدود ۹۰ سانتیمتر طول و ۹۰۰ سانتیمتر محیط دارند. زنان معمولی ایل، سه تا پنج، و زنان خانواده «بیگ‌ها» پنج تا هفت عدد از این دامن‌ها را همراه با پیراهنی بر روی آنها، می‌پوشند. زیردامنی از چیت نرم است و لباس دیگری زیر آن پوشیده نمی‌شود. نیمتنه (کُت) دارای سرشانه، یقه‌های برگشته و آستینهای تکه‌دوزی شده است که فقط تا کمر رسیده و دگمه و دو جیب کوچک دارد. سربند سفید (چارگت) که با پیشانی‌بندی (یغلیق)^۱، سر جای خود می‌ماند، از تکه ابریشم مربع‌شکلی است که به طور مورب تا خورده و در پشت بسته می‌شود. امتداد راست پارچه را می‌توان از روی دهان به عنوان «یشمق»^۲ (روبنده)، گذراند. این لباس تا اواسط دهه ۱۹۷۰م. رایج بود.

درحالی‌که جامه زنان چنین تفاوت‌های محلی و زیاد را نشان می‌دهد، لباس مردان که سابقاً پوشیده می‌شد، نسبتاً متحدالشکل بود. پس از تحمیل اصلاحات رضاشاه از این لباسها دیگر استفاده نشد. یک پیراهن چلوار یا از جنس نوعی پنبه دیگر (کوینک)، با یقه راست کوتاه و شانه‌های راسته، یا در قسمت جلو، باز بود، یا اینکه به سمت راست آمده و دگمه می‌شد. شلوارها از پارچه پشمی، اغلب با «شُل» – دستباف خانگی – در ناحیه کمر و نشیمنگاه، نسبتاً به طور گشاد، دوخته شده و در پاها تنگ می‌شد. خشتکهایی بین دو پاچه شلوار و منگوله‌های تزئینی روی کمربندی، وجود داشت. این شلوارها روی زیرشلوارهایی (تومن، دیزلیک)^۳ پوشیده می‌شد. جورابها (jorab) مانند جورابهای زنانه بود که در شهرها، با کفشهایی ساخته شده از چرم خام موکاسین (چاریق) همراه با شبکه‌ای توری از حلقه‌های تاییده روی پاها پوشیده می‌شد، و یا با نعلینهایی ساده (باشماق) که پنجه‌هایش کاملاً به بالا برمی‌گشت، پوشیده می‌شد. کفشهای خانگی زیره نرم چسبان (mäst) به منظور اجتناب از شستن پی در پی پاها در مواقع عبادت، پوشیده می‌شد. روی پیراهن، تونیک (ارخلیق) پوشیده می‌شد، که از گلو تا کمر دگمه می‌شد. این تونیک یقه‌ای صاف و کوچک و آستینهایی کاملاً بلند داشت که در شانه‌ها تکه‌دوزی

1. yağliq.

2. yaşmaq.

3. tuman, dizlik.

می‌شد. زیر مچها و گاهی زیر بغل، به صورت ساده یا باز باقی می‌ماند. دامنه‌های کلوش و لختی که در کمر چین می‌خورد زیر آن قرار می‌گرفت. این تونیک احتمالاً از ماهوت (mahud)، کشمیر، ساتن، یا نخ بود. «چوخه» مشخص‌ترین تن‌پوش قفقازی، از ماهوت ضخیم‌تری دوخته می‌شد، با دامنه‌ایی که تا زانو می‌رسید. «وزنلی چوخه» آستینهای ساده بلندی داشت و روی هر سینه، مجموعه‌ای از هشت جافشنگی قرار می‌گرفت، و «چارکزی چوخه» آستینهایی کاذب و بلند، گاهی با ردیفی از دگمه تا پایین، چاکها و جیبهایی در دسترس داشت. چوخه‌ها به طور معمول فقط با چند دگمه در کمر بسته می‌شد، تا یقه هفت و گودی تشکیل شود. برای زمستان می‌توانستند پالتوی پوست گوسفند ساده‌ای (کورک)^۱ را با تویی پشمی بلندی در آن، که در یقه دگمه می‌شد، بپوشند. نوع دیگر «خوراسان کورکو» است که به طور افراطی با نقوشی در ابریشم، گلدوزی می‌شود. چوپانان ممکن است قبای نمدی (پینجه) بپوشند^۲. کلاه مشکی استوانه‌ای از پوست گوسفند و گاهی آستراخانی که به آن «پتق» می‌گویند، روی عرقچین (araqçin) پوشیده می‌شود. در قرن نوزدهم میلادی کلاه، شکل بلند قاجاری داشت (نک. فصل دهم). شب‌کلاههای بلند (şäbküläh) با چهارگوشه مثلثی حاشیه‌دوزی شده، مشخصه آذربایجان بود. بالاپوش رویی با کمر بند چرمی نقره‌کاری شده (قیش)^۳ و اغلب با بندهای چرمی یا نقره آویزان (کمر)؛ یا در مورد مردان مسن، با کمربندی (فورشتق)^۴ متشکل از نواری پارچه‌ای به طول ۴-۶ متر که تا می‌شد و با گره‌ای مخصوص محکم می‌گردید، بسته می‌شد. استفاده از حاشیه‌دوزی برای مواردی چون قابهای ساعت (qabi Saat)، کیسه‌های تنباکو (tänbäki kisäsi)، جلدهای طپانچه (tapanja qabi)، جافشنگیها (patrondaş) و حتی گره‌های سبیل (بیغ بیغی)^۵، به منظور استفاده در شب، رواج داشت. از طرفی مردها به غیر از کمر بند و خنجر بلند، مگر برای «وزنلی چوخه»، و ردیفی از فشنگدانهای نقره با قطارهای متقاطع در شانه‌ها، از زینت‌آلات دیگری استفاده نمی‌کردند.

زبورآلات زنان عبارت بود از: طیف و وسیعی از کمربندها (کمر)، صفحات متصل به هم توسط یک سگک گل‌آذینی، مليله کاری سیمهای نقره‌ای و قابل انعطاف، انگشترها (اوزوک)، گردنبندهایی از مروارید کوچک؛ و مجموعه بزرگ قابل ملاحظه‌ای متشکل از زنجیر مطالایی با یک آویز هلالی بزرگ، آراسته به یک ستاره، یا یک آویز برجسته مرکزی مزین به چهار مدال بزرگ کناری و متصل به هم. طرح هلال و ستاره، طرح مورد علاقه برای گوشواره‌ها نیز بود (sirgä). در قره‌باغ یقه باز و بسیار کوتاه «ارخلیق» با مجموعه‌ای از آویزهای برگ‌مانند، تزئین می‌شد.

1. kürk.

2. yapinja.

3. qayış.

4. qurşaq.

5. biğ bağı.

زنان در مناطق شهری فقط در صورت پوشاندن خود با چادر (q.v.) که به آن «چارشَب» (فارسی: چادرشَب) می‌گفتند و تا قوزک پاها می‌رسید، می‌توانستند بیرون بروند؛ به آن گاهی اوقات روبنده‌ای (روبند) از تور نخی ظریف حاشیه‌دوزی شده و روزنه‌ای از الیاف مشبک، اضافه می‌گردید. پاها با ساق‌پیچهای (چاخچور) ابریشمی پهنی که حتی پنجه‌ها را هم می‌پوشانید، پوشانده می‌شد. با وجودی که تن‌پوشهای رویی از دههٔ ۱۹۶۰ م. کم‌کم جای خود را به ژاکتها و بارانیها داده‌اند، روسریها و زیورآلات، ماندگارترین پوشش به حساب می‌آید. گرچه دامنه‌های چین‌دار نیز هنوز در برخی روستاها پوشیده می‌شود.

لباس کردی

دست‌کم از اوایل قرن نوزدهم میلادی، لباس کردی به خاطر رنگهای زنده و گاه متضادش و داشتن نوعی شباهت به لباس آذری که در بالا توضیح داده شد و البته با برخی تفاوتها در جزئیات و اسامی و اصطلاحات، مورد توجه بوده است. این لباس تا اواسط دههٔ ۱۹۷۰ م. کاملاً متمایز بود.

میلان

در میلان (تصویر C) بین ماکو و خوی، پیراهن زنان (کیراس، گیراس، kirās, girās)، همانند پیراهنهای شاهسون دوخته می‌شود؛ به اضافهٔ پارچه‌ای چین‌دار و پهن در سطح قوزک پا، ردیفی از جادگمه‌ایهای کمکی در سطح کمر، آنجا که وصله‌های جانبی به نوارهای پشتی و جلویی متصل می‌گردد؛ و خشتکهای زیر بازو. این پیراهن از چیت یا زربفت ابریشمی، دوخته می‌شود. دو یا سه تا از پیراهنها همزمان پوشیده می‌شوند. زیری‌ترین آن (girās-i-bani) در مچ با آویزهای باریک‌شوندهٔ بسیار بلند (الچک، کیلچیک، elček, kilçik) که به دور مچهای بالاپوشهای رویی پیچیده شده، و سپس در پشت با یک جفت دگمه در جای اصلی‌اش بسته می‌شود، محکم می‌گردد. شلوارهای گشاد (darpi, haval kiras) از دو لایه پارچه دوخته می‌شوند که هرکدام شامل دو قواره است، که با خشتک جداگانه‌ای در وسط پاچه‌ها، با هم آجیده شده و در قوزکها، چین می‌خورند. تن‌پوش رویی (در، der)، بالاپوش آستین‌بلندی است تا قوزک پا، با دامنی بسیار پُرچین، که از شش قواره پارچه دوخته می‌شود و با ایجاد چینهایی (پور - pur) در کمر، جمع می‌گردد. لبه‌های هر دو طرف در سینه آجیده شده و زیر بغلها به اندازهٔ ۵ سانتیمتر باز گذاشته می‌شود. تا ۴ یا ۵ عدد از این لباسها، بسته به فصل سال و هدف پوشنده، ممکن است همزمان پوشیده شوند. آنها نوعاً از مخمل هستند (دری مخمر، der-i makmer) و رویی‌ترین آنها،



تصویر XCIX - دو زن از طایفهٔ Geyikli، موغان،
در لباس شاحسون.
عکس از: P. Andrews, 1970

جاسینه‌ای دولایه داشته و بقیهٔ پهلوهای راسته‌ای دارند که در جلو باز می‌ماند. جلیقه‌ای (eylāk) که دو جیب روی هر سمت آن قرار می‌گیرد، از جلو به یک سمت، دگمه یا بسته می‌شود و روی سینه با سگه (پَرا، parā)، تزیین می‌شود. یک مربع زربفت (šal-pišt)، به‌طور مورب تا شده و همچون شالی به دور کمر بسته می‌شود، و پیش‌بندی (میزَر، mizār) از آن، با بندهایی که در جلو گره می‌خورند، آویزان می‌گردد.

زنانی که به کودکانشان شیر می‌دهند، پیش‌بندی که با یک سینه‌بند به دور گردن بسته می‌شود، می‌پوشند. پوشش سر زنان روسری (دسمال) هایی است از جنس ابریشم منقوش که منگوله‌های رنگی در کنارشان آویزان شده و به شکل مثلث تا می‌شوند. در صورتی که وسط مثلث روی پیشانی قرار گیرد، دنبالهٔ سمت راست به چپ آورده شده و به دور دنبالهٔ سمت چپ می‌چرخد، و سپس هردو گوشهٔ روسری در جهت عکس هم، دور سر چرخیده و داخل پیچهای ایجاد شده، می‌شوند. این روسری ممکن است با کلاهی (کوفی) پوشیده شود. دختران جوان اصولاً همین پوشاک را می‌پوشند ولی ممکن است بدون پوشش سر باشند. موهایشان را به

صورت گیسهای می‌بافند که ممکن است تا شش برابر عرض شانها، طول داشته باشد. وضعیت اجتماعی آنها بر تعداد و کیفیت پوشاکشان مؤثر است. در همین رابطه دو مثال جداگانه ارائه می‌شود: مثلاً زن یک ایلخان، پیراهن مخمل ارغوانی روشن با سراسرآستینهای سبز بر روی ابریشم ارغوانی تیره، پیش‌بند مخمل آبی روشن، جلیقه سیاه، بدلیجات طلایی و روسری سیاه و زرد می‌پوشد. درحالی‌که یک زن ایلیاتی معمولی، پیراهنی از لورکس^۱ خرمایی مایل به قرمز و نقره‌ای بر روی چیت گلدار، همراه با پیش‌بند سبز مغز پسته‌ای تزیین شده با قرمز، جلیقه مشکی با سکه‌های نقره، و روسری سبز ساده‌ای به تن می‌کند. هر دو زن، گردنبندهای بزرگ از مهره می‌اندازند، و زن ایلخان چندین دستبند مهره‌ای و یک انگشتری بزرگ از جواهر، به دست می‌کند. بیشتر زنان متأهل جوان، روسری قرمز با منگوله‌های زرد را ترجیح می‌دهند.

جامه «جلالی» نیز مشابه این جامه است. مردان صرفاً کت و شلوار و پیراهن غربی می‌پوشند. موقعیت اجتماعی با پیراهن سفید، جلیقه و کلاه نمدی غربی، به جای کلاه موهر^۲ بافته محلی، نشان داده می‌شود. بیشتر زنان کفشهای پلاستیکی می‌پوشند، و مردان مرقه، کفش چرمی به پا می‌کنند.

زرزا

در مناطق جنوبی تر آذربایجان غربی، در ناحیه اُشنویه، زنان «زرزا»، پیراهنی می‌پوشند (کیراس) که در آن درز بین بالانته تنگ و دامن پرچین‌گشاد، بخوبی در زیر کمر، به چشم می‌خورد. این پیراهن، آستینهای گشادی با آویزهای بسیار بلند دارد که در استفاده روزمره، پشت کتفها گره می‌خورد، ولی هنگام رقصیدن و عبادت، باز شده و پایین می‌افتد. شلوارهای گشاد (درپه، derpe) به وسیله یک بند به قوزکها می‌چسبند.

نیمتنه (الخالق)^۳ آستینهایی تا آرنج داشته و جلوی باز، رها می‌گردد. معمولاً جنس آن از مخمل ساده است. شال نرم پهنی (پشت پند) که تا ۲۰ متر طول دارد، شل‌گونه پیچیده می‌شود تا روی باسن تکیه کند. کلاه استوانه‌ای شکلی (تاس‌گلا) از مخمل ارغوانی سیر یا قرمز، روی چارچوبی مقوایی که با مثلثهای قرینه‌گلدوزی شده است، درست می‌شود. شال مثلثی شکلی (دژمال) که روی این کلاه قرار می‌گیرد، در دو سمت بیرونی خود ریش‌ریش می‌شود و تا زیر شانها آویزان می‌شود. دو گوشه دیگر یک‌بار روی سینه گره خورده و به عقب برگردانده می‌شود و یک‌بار دیگر برای آنکه از روی گره اولی در پشت گردن آویزان شود، گره می‌خورد. سپس

1. lurex.

2. mohair.

3. alkāloğ.



تصویر C - زنان و مردان کرد در جشن عروسی، میلان، ناحیه ماکو.
عکس از: P. Andrews, 1974



تصویر CI - دو زن با لباس کردی مهاباد.
عکس از: P. Andrews, 1970



تصویر CII - دو مرد و یک زن با لباس کردی «هرکی»، نزدیک مرز ایران با عراق و ترکیه. مرد سمت چپ لباسی در سبک «پیشمرگه» و دیگری در سبک «شال شپیک» به تن دارد. زن، پوشش سری بلند و غیرمتعارف به سر دارد.
عکس از: P. Andrews, 1974

روسری سیاهی (هوری) با نقش مایه‌های سفید و قرمز و اندازه ۳-۱۲ متر طول در ۴۰ سانتیمتر عرض، به دور شال و کلاه، هر دو با هم، پیچیده شده و با نوار ابریشمی مشکی ریشه‌داری که با سنجاق به کلاه وصل شده، تزئین می‌گردد. کفشها از جنس سبکی به نام «کاله شیرازی» هستند. کفشهای چرمی موکاسین^۱ نیز که پوششهای کشیاف به آنها متصل است، توسط مردان پوشیده می‌شود. پیراهن چلووار سفید مردانه (کیراس)، بی‌یقه بوده و دگمه‌ای برای قسمت جلو و بازش دارد. این پیراهن نیز دارای آویزهای بلندی است در ناحیه آستین، که به دور سرآستینهای بالاپوش، پیچانده می‌شوند. شلووارها (پاتتور) بسیار گل و گشاد هستند، به گونه‌ای که خشتک، بین دو پاچه تا وسط کشاله ران می‌افتد، ولی از زانوها به بعد تنگ می‌شوند. این شلووارها از پارچه‌های دستباف خانگی هستند. کت تقریباً نظامی (کَوا، kovā) در گردن با دو ردیف دگمه بسته می‌شود و دو جیب روی سینه، آستینهای تگه‌دوزی شده و پایین تنه‌ای تا وسط ران، هرچند که داخل شلوار می‌رود، دارد. این کت امروزه با کتی معمولی شبیه کت‌های نظامی غربی، جایگزین شده است. جلیقه‌ای نمدی (پستک)^۲ روی کت قرار می‌گیرد و تا باسن می‌رسد. این جلیقه سفت است و از جلو باز می‌باشد. شالی دارد (پشت بند) که بر خلاف شال زنان، نسبتاً محکم به دور کمر بسته می‌شود. سربندی (شَدّا)^۳ که در امتداد هر دو حاشیه‌اش ریشه‌ریشه است، دور عرقچین سرفافی که گاهی با سواران و تصاویر دیگر گلدوزی شده، بسته می‌شود.

کردهای مهاباد

لباس زنان متأهل کرد، ساکن در شهر مهاباد (همچنین نک. فصل شانزدهم)، شبیه به هم می‌باشد (تصویر CI). این لباس عبارت است از: پیراهن (kirās)؛ شلووارهای گشاد (drapé) دوخته شده از ۶ متر پارچه؛ شالی (پیش‌بند) به طول ۸ متر؛ اشارپی (دستمال) به طول ۳ متر که از حریر یا توری با نقشهای مورب درست شده و برای شکل دادن یک مثلث، تا شده و مجدداً دوخته می‌شود؛ کلاه (kilāw) حاشیه‌دوزی شده زربفت که قطعه‌ای طلایی واقع در حلقه‌ای در هر شقیقه، از آن آویزان است، و نیز زنجیری آویزان با قطعاتی کوچکتر که تا زیر چانه می‌رسد، و گاهی اوقات با گردن‌بندی طلایی و آویزها و گوشواره‌های پر زرق و برقی دوپزه‌ای، همراه است. دستاری وجود ندارد، در نتیجه کلاه در معرض دید است. دخترها حتماً روسری سر می‌کنند. ممکن است جلیقه سیاهی (کَوا، kavā) آراسته با پولک و قطعات طلایی کوچک، یا کت گشاد و ساده آستین‌داری پوشیده شود. به طور کلی پوشاک زنان مسن‌تر، تیره‌تر و مثلاً از مخمل آبی و چیت با

1. moccasins.

2. pastak.

3. šaddā.

زمینهٔ تیره می‌باشد. آنها ممکن است شال گلدار تیره‌ای روی شانه‌هایشان بپندازند. لباس تابستانی مردان می‌تواند کت و شلواری از پارچهٔ موهر راه‌راه سنتی باشد با عرض ۱۶ سانتیمتر که از وسط تا می‌خورد، و هنوز هم با چرخ ریسندگی پدالی بافته می‌شود. این لباس با شلواری‌های راسته‌ای که به شکل پیژامه هستند (رانک، rānk)، و چینهای فراوان و نیم‌تنهٔ یقه هفت آستین‌دار (چقه، çoğa) با دوخت زینتی، کامل می‌شود. با این حال در دههٔ ۱۹۷۰م. هجوم مهاجران کرد از عراق باعث رجحان جامه «پشم‌رگه» (جنگجویان استقلال‌طلب) گردید که لباسی است هماهنگ از نیم‌تنه (کوا، kavā) و شلوار (پانتل، pāntol) به رنگ سیاه یا قهوه‌ای. این لباس مشابه کت و شلوار «زرزا» است که با شالی رنگی پوشیده می‌شود. سرپند «پچ» از چیت تیرهٔ ریشه‌ریشه است و به‌طور مورب تا می‌شود تا مثلثی در پشت سر ایجاد کند.

هرکی

«هرکی»^۱ ها در نزدیکی مرز عراق، لغات و اصطلاحات متفاوتی برای پوشاک به کار می‌برند. پیراهن (گراز) با چندین ردیف حاشیه‌دوزی دور چاک یقه، آویزهایی برای آستین دارد (لواند)^۲ که دور بازوهای ردای ابریشمی و گشادی (کورتک)^۳ با لبه‌های حاشیه‌دوزی شده و چاکهای کوتاه در پهلو و همچنین یک نیم‌تنهٔ آستین کوتاه (گتک)^۴، پیچیده می‌شود. سرپند به شکل کلاهی است (گولو، gulow) سیاه‌رنگ، به بلندی ۲۰ سانتیمتر که با گلمیخ (تَبلیخ)^۵ و سنجاق زرین، تاجدار می‌گردد. این سرپند فوق‌العاده زیبا و چشمگیر می‌باشد. گاه سرپند با چهار هلال زرین خمیده (گول)^۶ در جلو، پس از اینکه با روسری ابریشمی پیچیده شد (بن پوشی)^۷ و یک‌بار در جلو و سپس در پشت با دنباله‌های آویزان گره خورد، آراسته می‌شود. عبای سیاهی (جاروق) را پشت شانه‌ها می‌اندازند که با رشتهٔ پهنی از بندهای آبی‌رنگ تزئین و در نقاط تقاطع، سوزن‌دوزی شده و در شانه‌ها، گل‌سینه‌های چند پر و رنگارنگ دارد. مردان یاکت و شلوار موهر (شال شپیک) و یاکت و شلوار نظامی جدیدتری می‌پوشند که هر دو با شالی همراهند که در حلقه‌های پی در پی در جلو پیچیده می‌شود؛ و نیز دستاری متداول به سر می‌کنند.

1. Harki.

2. lavānd.

3. körtak.

4. gotak.

5. tabelik.

6. gul.

7. ben puşi.

کردهای ایروان

کردها در شمال آذربایجان - ولایت سابق ایروان - جامه‌ای به تن می‌کردند که در سبک و شیوه نامگذاری، بیانگر خاستگاه عثمانی آن بود. مردان روی پیراهن زیرین (کیراس)^۱، از جنس چلوار سفید، نیمتنه ماهوت دگمه‌دار (گِجَلِیک، gejalik) و روی آن نیز نیمتنه‌ای (چکمن)^۲ با آستینهای کاذب می‌پوشیدند. شلوارهای ماهوت (šalvār) با خشتکی بسیار پهن دوخته شده و همراه چکمه‌های چرمی شورو و قرمزرنگ (جیزما)، پوشیده می‌شدند. هم نیمتنه‌ها و هم شلوارها آراسته شده و به میزان زیادی به صورت «تافته»^۳ و به رنگهای متضاد تزئین می‌شدند. شال (کورشاخ)، از جنس شال همیشگی بود. قبای سفید یا خفتان از موی شتر، که به هر دو عبا می‌گفتند، گاهی روی این لباسها پوشیده می‌شد. سربند نوعاً فینه (اوزون فز) بلند نمدهی قرمز رنگی بود که روی کلاه نمدهی کوچکی (کولا) قرار می‌گرفت و عمامه‌ای متشکل از روسریهای ابریشمی (چلمه، çalma) دور آن پیچیده می‌شد. هر سال به تعداد این روسریها افزوده می‌شد. بالاپوش آستین‌بلندی نیز وجود داشته است. در دهه ۱۸۴۰م. لباس متشکل بود از: نیمتنه‌ای کلوش (گوبور چکمن، gubur çekman) روی نیمتنه نخ‌ی آستین‌بلندی (goksu yelek) که با ظرافت آجیده شده و در جلو تا پایین، دگمه می‌شد. این نیمتنه روی پیراهن یقه‌کوتاه (gisa exteri) با جاسینه‌ای دولایه که کمی هم آجیده شده بود، پوشیده می‌شد. شلوارها خشتکهای داشتند که تا چاکهای قوزک پا می‌رسید (همچنین نک. فصول شانزدهم و هفدهم).

مآخذ

الف - فارسی

- کلاتری، م، «ایل میلان»، هنر و مردم، ش ۴۳، ۱۳۴۵ش. / ۱۹۶۶م.، ص ۲۹.
- مجیدزاده، ی، «ایل زرزا»، هنر و مردم، ش ۸، ۱۳۴۲ش. / ۱۹۶۳م.، صص ۱۴-۱۶.

ب - لاتین

- P. Ä. Äzizbäyov, ed., *Azərbaycan tiknäləri*, Moscow, 1970.
- Idem. *Azərbaycan milli keyimləri*, Moscow, 1972.

- T.D. Ravdonikas, "kurdkii muzhskoi kostyum", in *Iz Kul'turnogo naslediya narodov Rossii*, Sbornik Muzeya Antropologii i Etnografii (Leningrad) 28, 1972, pp.237-56.

- A.G. Trofimova, "The Garments of the Present-Day Azerbaidzhan Population. Traditional and Modern Elements", in J.M. Cordwell and R.A. Schwartz, eds., *The fabrics of culturel*, Paris and the Hague.

فصل بیست و دوم

پوشاک مردم حوزه دریای خزر

کریستین برومبِرژ

(Christian Bromberger)

لباس سنتی (گیلگی: لباس؛ طالشی: خلا)

لباس در گیلان و مازندران در بسیاری جنبه‌ها، تشابهات ساختاری با لباس دیگر مناطق روستایی ایران دارد. این لباس از لایه‌های متوالی و اغلب از تکه‌های مشابه که روی هم قرار می‌گیرند، مانند دامنهای زنانه یا پیراهنهای مردانه در زمستان تشکیل می‌گردد. لباسی مطلوب است که بیشترین قابلیت را در پوشانیدن سر، بالاتنه و بویژه پشت، داشته باشد [1]. کودکان جامه خاصی ندارند، ولی پوشاکی مشابه پوشاک بزرگسالان، البته در انواع مختلف، به تن می‌کنند. تن پوشهای راسته متشکل از تکه‌های چهارگوشی است، با لبه‌های به هم دوخته شده و تکه‌های مکمل سه گوش متصل به آن، که همراه با تن پوشهای چسبان تکه‌دوزی شده، پوشیده می‌شود. بیشتر این تن پوشها از مدل‌های اروپایی اقتباس شده‌اند. ابتدا، تونیکها، دامنهای چین دار و خرقة‌های چوپانی پوشیده می‌شد، ولی از اوایل قرن اخیر خفتانها (قبا) با لبه‌های روی هم آمده، و نیز جلیقه‌ها و نیمتنه‌هایی به سبک اروپایی، به عنوان لباس روزمره مورد استفاده قرار گرفت. مع‌ذلک، علاوه بر مشخصات مشترک، لباس سنتی خزر بیانگر خلاقیتی است بکر که

بخوبی نمایانگر روش متمایز زندگی در این ناحیه کناری از ایران می‌باشد [2]. در بسیاری از جوامع فلات ایران، رفتار فرهنگی مردم تحت تأثیر سبک زندگی محصورشده‌ای است که در آن، خانه‌ها به منظور محافظت از دید و مزاحمت بیگانگان، با دیوارهای بدون مدخل احاطه می‌شود؛ زنان تنها و منزوی در اندرونی زندگی می‌کنند (اندرون q.v.)؛ و در حضور بیگانگان یا سایر مردان (نامحرم) یا هنگام بیرون رفتن از خانه، حجاب (چادر q.v.) به سر می‌کنند. اما در امتداد سواحل دریای خزر، سبک زندگی مردم غالباً آزادتر است. خانه‌ها با دیوار محصور نمی‌شود، تفکیک جنسی در محیط خانوادگی کم است و چادر صرفاً برای سفر به شهرهای بزرگ و مراسم مذهبی، پوشیده می‌شود. نبود حجاب که حتی در میان گالش‌ها و طالش‌های کوهستان، نسبت به گیلانی‌ها و مازندرانی‌های دشت، بیشتر به چشم می‌خورد، در تمام دوره‌ها، جهانگردان را غافلگیر کرده است. مثلاً یونس هانوی^۱ [3] نوشته: «زنان روستایی اغلب بدون حجاب در انظار ظاهر می‌شوند» و کیت آبوت^۲ [4] اظهار کرده: «زنان روستایی در این بخش از کشور، صورتهایشان را نمی‌پوشانند». مورخان جدید منطقه [5] و قوم‌شناسان [6] این گزارشها را تأیید می‌کنند. همانند سبک کلی لباس، ترکیبات و روش دوخت تن‌پوشهای مردم ناحیه خزر، آنقدر متمایز هست که این مردم را بخوبی بشناساند. مقوله‌های قابل ملاحظه در این رابطه، عبارت است از: «شال» (نوعی پارچه)، جورابهای بسیار کلفت (جوراب، گوراوه)، کفشهای چرم گاو (چوموش) و چادرشب (تکه پارچه‌ای که زنان دور کمرشان می‌بندند).

«شال» پارچه‌ای زیر از پشم گوسفند با بافت ساده است (که در آن هر پود به نوبت از رو و زیر یک تار واحد، می‌گذرد)، که یا روی چرخ ریسندگی افقی با یک میله تارکش و یا روی چرخ ریسندگی پدالی با دو میله تارکش بافته می‌شود [7]. سپس با شدت در آب صابون مالش داده شده تا خصوصیات و ظاهر پارچه لُدن^۳ اروپایی را به خود بگیرد. در میان طالش و گالش، قسمتهای اصلی جامه مردان (شلوار، جلیقه، نیمتنه و کلاه) از این پارچه دوخته می‌شود. «شال» از زمانی که اعضای جنبش انقلابی جنگل که طی سالهای ۱۳۳۳ق. / ۱۹۱۵م. تا ۱۳۳۹ق. = ۱۳۰۰ ش. / ۱۹۲۱م. (نک. مدخل کمونیسیم) بر منطقه تسلط پیدا کردند و اونیفورمهای دوخته شده با آن را پوشیدند، از سوی مردم ولایات خزر، بیشتر مورد توجه قرار گرفت. طبق عکسها [8] و گزارشهای شاهدان عینی [9]، میرزاکوچک خان، رهبر جنبش، بیشتر اوقات جامه سنتی خزر را که از شال دوخته می‌شد، به تن می‌کرد. در واقع یک تعاونی جنگلی، پارچه‌ها و اونیفورمها را تولید می‌کرد.

1. Jonas Hanway.

2. Keith Abott.

3. Ioden.

کفشها و جورابهایی که تا همین اواخر مردان گالش و طالش می پوشیدند، مختص این ناحیه بود. جورابهایی پشمی به رنگهای ساده یا رنگارنگ، با پنج میل بافتنی، بافته می شد. بالأخص چوپانان، آنها را می پوشیدند. کفشهای سنتی (چوموش، چاروخ) متشکل از زیرههایی بود از جنس چرم گاو. این زیره برای پوشانیدن قسمتهای پایینی و پنجه پاها، به بالا برمی گشت (شکل ۲۶). چرم پس از کشیده شدن، خشک شدن، و نمک سود شدن، به شکل پا بریده می شد. لبه های این زیره (زُل)^۱ با ایجاد منافذی سوراخ می شد، که از میان آنها تسمه ای چرمی (شیری) تو و بیرون رفته و پس از آن برای محصور کردن پا، به بالا بر می گشت. سپس تسمه چرمی دیگری در جهت عکس از میان سوراخها می گذشت، تا به ثابت ماندن زیره چرمی در جای خود، کمک کند. سرانجام دو طرف لبه ها توسط نوارهای چرمی یا پشمی از روی پا، به هم می رسد [10]. سبک خاص دیگری از کفش نیز قابل توجه است: کتله (یا پا - کتل)^۲ [11]، لژ چوبی ساده ای بود که با سگکی بین دو انگشت اول پا، یا با نواری چرمی بر روی پا بسته می شد. به نظر می رسد که جورابهایی کلفت، کفشهای چرمی بدون رویه و پشت باز و کفشهای چوبی، خصوصیات هنری مشترکی در مناطق مختلف قفقاز داشته باشند [12].

مشخص ترین جامه زنان در ناحیه خزر «چادرشب» (نیز به نامهای چارشب و چارشو) می باشد که تکه پارچه ای مستطیلی شکل است که به شکل سه گوش تا می خورد و با جایی در پشت، که برای کار روزمره تعبیه می گردد، دور کمر گره خورده، یا برای حمل نوزاد بر پشت، به دور سینه پیچیده می شود. چادرشب در بخش شرقی گیلان از نوار (تخته) های پارچه ای بافته شده از کرک ایریشم، روی ماشین ریسندگی با دو تارکش، بافته می شود. این نوع چادرشب با چهارخانه های رنگارنگ، مقوله مشخص جامه زنان قاسم آباد در جلگه شرقی خزر می باشد که به غلط نمونه پوشاک سراسر منطقه، پنداشته شده است [13].

علاوه بر این مقوله های مشخص، اینک موارد اصلی پوشاک خزر، به ترتیب قسمتهای بدن که از بالا به پایین پوشیده می شوند، معرفی می گردد. یعنی: سر، شانه ها، رانها و پاها [14].

پوشاک زنان (تصاویر CVI تا CIII)

زنان در محیط خانوادگی روسری (سردباد^۳، لاجک^۴، لچک^۵، پیشاسر^۶) سر می کنند، که معمولاً فقط بالای سر را می پوشاند. بنابراین صورت، گوشها و گردن، بدون پوشش رها می شود، که این

1. zol.

2. pā-kettel.

3. sardabād.

4. lāčak.

5. leček.

6. pišāsar.



شکل ۲۶ - طرحی از «چوموش» با بندهای بسته شده به دور ساق.



تصویر CIII - زنان نواحی کوهستانی گیلان، که روسریهای سیاه (لچک) و شالهای سفید (دستمال سفید، کولڈباد)، تونیکهای بلند (پیرهن) و دامنه‌های چین دار (تومان) به تن دارند. زنان مسنّ تر نیمتنه و جواترها جلیقه (چلیز) به بر کرده‌اند.

عکس از: C. Bromberger

دلیل بر حدّاقلی تفکیک زنان در میان گروههای اجتماعی ناحیه خزر می باشد. رنگ روسری و روش آراستن آن، با منطقه و سنّ پوشنده تغییر می کند. در عمارلو، منطقه دیلمان و جلگه شرقی گیلان، پارچه سیاهی که به شکل سه گوش تا می خورد (۱۸۵ سانتیمتر طول و ۷۰ سانتیمتر عرض) به روشهای متعدّدی پوشیده می شود. این سربند گاهی دور پیشانی پیچیده می شود و گاهی در پشت گره خورده و امتدادهای آزادش، طرّه ها، گیسهای بافته، یا موی گوجه شده روی سر را می پوشاند (تصویر CIII). گاه گیسهای بافته را بالا می آورند و روی روسری، گره می زنند. رایج ترین روش بستن روسری به سر، دستاری است که دو گوشه آن روی پیشانی گره می خورد، یا گاهی دور گیسهای بافته پیچیده شده و به پشت می افتد (تصویر CIII، دوّمین و چهارمین نفر از چپ). در جای دیگر، یعنی سرزمینهای کم ارتفاع خزر، روسری که بندرت به رنگ روشن است، به صورت سه گوش تا خورده و سپس دور سر در بالای گوشها پیچیده می شود. دو امتدادش از بالای پشت گردن رد شده و معمولاً روی سر، گره می خورد و سرش به طور آزاد، افتاده یا دور سر، پیچیده می شود.

زنان، خارج از خانه، شالی سفید رنگ (دستمال سفید، کولدباد، یا یایلیخ، در نواحی ترک زبان طالش) و مربّعی شکل می پوشند که به صورت سه گوش تا شده و گره می خورد، یا اینکه به سادگی از زیر چانه، رد می شود. لبه های آن روی شانه ها موجدار می شود (تصویر CIII)، یا آنکه دور گردن پیچیده، یا روی سر بسته می شود (مثلاً وقتی زنان در مزارع، برنج نشا می کنند). در گیلان شرقی این شال روی لچک پوشیده می شود، درحالی که در نواحی ساحلی و در میان مردم طالش، شال جای لچک را می گیرد. شیوه هایی که لچک یا دستمال را تزین می کنند، نشان دهنده سنّ، مقام و شرایط پوشنده آن است. دختران جوان لچک را بسیار عقب تر، روی سر می بندند، تا قسمتی از مویشان معلوم باشد. زنان متأهل و مسنّ تر، آن را جلوتر بسته و تقریباً تمامی مویشان پوشیده می شود. زنان در مناطق خاصّی (مخصوصاً طالش شمالی)، قسمت پایین صورت را با امتدادهای لچک یا دستمال، می پوشانند که از زیر چانه رد شده و در امتداد آن در بالای گوشها، به هم گره می خورد (تصویر CIV). برای مراسم عروسی، لچکها با سگه مزین می شود، و دستمالهای ریشه دار با نقوش گلدوزی شده ترجیح دارد (تصویر CV).

همان گونه که توضیح داده شد، زنان چادر را فقط در شرایط استثنایی به سر می کنند. مثلاً در زیارتها، طیّ مراسم محرّم و صفر، و در عروسیهای خودشان. طالشی ها مثلی دارند که می گوید: «زنان ما فقط زمانی چادر سر می کنند که ازدواج کنند و از خانه پدر به خانه شوهر بروند». موقع ازدواج، عروس جوان در روبنده ای پیچیده می شود که چونان ناقوسی به روی صورتش افتاده و



تصویر CV - زنی از نواحی ترک‌نشین «طالش»، نزدیک «هشتپر»، که تونیک بلندی (köynak)، قطعه پارچه‌ای به نام سارق (نوعی چادرشب) به دور کمر و دامنی چین‌دار (تومان) و نیز یک شال سفید (yaylik) که قسمت پایین صورت را می‌پوشاند، به تن دارد.

عکس از: C. Bromberger



تصویر CIV - زنی از نواحی دشتی گیلان مرکزی، که چادرشبی بر روی تونیک (پیرهن)، یک جلیقه (جلز)، زیردامنی (کفلی) و شلوار (شلوار) در بر دارد.

عکس از: C. Bromberger

کَل صورتش را می پوشاند. طبق گفته محمود پاینده لنگرودی [15]، عروسهای جوان در کوههای شرقی گیلان، از زمان امضای عقدنامه (عقد) تا رفتن به خانه شوهر، از نواری پارچه‌ای (یاسماق) که دهان را می پوشاند، استفاده می کنند. قطعاً کلاه بنددار بچگانه‌ای که نوزادان چه دختر و چه پسر، تا زمانی که از شیر گرفته شوند، به سر می گذارند، باید جزو سرپوشها محسوب شود. این کلاه، گوشها را می پوشاند و با بندی در زیر چانه محکم می شود.

جزء اصلی لباس زنانه، تونیک بلندی (پیرهن، طالش: شی^۱؛ نواحی ترک زبان طالش: کوینک) است که آن را از سر می پوشند و تا رانها یا زانوها (در گیلان شرقی و مازندران) و گاهی حتی تا قوزک پاها (در طالش) می رسد. دو چاک در پهلوها، باعث گشادی بیشتری در پایین تونیک می گردد (تصاویر CVI و CV و CHH). بالاتنه تونیک، یقه توری صاف و باریکی با چاک در جلو، برای شیر دادن به کودک دارد. این چاک با دگمه‌ها و جادگمه‌های تزیین شده با قیطان و روبان، یا مشخصاً با دسته‌های روبان‌های چهل تکه، آراسته می شود. به طور کلی تونیک، آستینهای نسبتاً باریک و بلندی دارد که در مچها تنگ می شود. در تابستان، زنان آستینها را تا آرنج بالا می زنند (تصویر CV). با وجود این گاهی در سرزمینهای کم ارتفاع، ممکن است تن پوش آستین کوتاهی، جایگزین تونیک شود. ارکان اصلی جامه زنانه، معمولاً از پارچه چیت دوخته می شود (q.v. ÷it) که نقش مایه‌های گلدار در آنها غالب است. رنگهای ساده برای مناسبتهای شاد، اولویت دارند. تونیک سفید برای عروس، آبی یا قرمز روشن برای زنانی که در عروسی شرکت می کنند (تصویر CVI) و سیاه برای عزاداری استفاده می شود. طرح ویژه ناحیه قاسم‌آباد، قیطان رنگارنگ (پاره، päre) در قسمت پایین تن پوش، می باشد.

معمولاً تونیک با دامن پوشیده می شود (تصاویر CHH و CV و CVI)، ولی گاهی پیراهن (شلیته)، جای این ترکیب را می گیرد. پیراهن شامل بالاتنه‌ای است که به دامن چین‌داری دوخته شده، تقریباً کوتاه بوده و همواره روی شلوار پوشیده می شود. این لباس، بی شک، رد پای است محلی از سبک شهری، که در اواخر قرن گذشته، توسط ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ق./ ۱۸۴۸-۱۸۹۶م). معرفی شد، که اقتباسی بود از دامن بالرین‌هایی که نامبرده در سفرهای اروپایی اش دیده و خوشش آمده بود و زنان دربارش را به پوشیدن آن ملزم کرده بود. می بایست این سبک جدید، متعاقباً در سراسر کشور، پذیرفته شده باشد [16].

زنان بر روی تونیک یا بالاتنه لباس، جلیقه (جِلِزْ^۲، جلیقه^۳؛ طالش: جِرِقه^۴) و گاهی نیمتنه

1. šey.

2. jelez.

3. jeliqe.

4. jerqa.

راسته جلوبازی که در اصل از لباس مردان اروپایی اقتباس شده است، می‌پوشند. انتخاب جلیقه یا نیمتنه، در تمایز نسلها از همدیگر کمک‌کننده است؛ یعنی زنان جوان تمایل بیشتری به پوشیدن جلیقه دارند، و زنان مسن‌تر، نیمتنه به تن می‌کنند (تصویر CIII). جلیقه‌ای که به طور روزمره پوشیده می‌شود، سیاه است. ولی برای مراسم ویژه، رنگهای روشن با زیورآلات، انتخاب می‌شود. جلیقه‌ای که برای مراسم عروسی پوشیده می‌شود ممکن است با سگه لبه‌دوزی شود (سگه، تصویر CVI). نیمتنه‌ها به عنوان پوشش روزمره معمولی، تیره رنگ و کدر هستند ولی برای مراسم ویژه، از مخمل قرمز استفاده می‌شود.

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، چادرشب، تن‌پوش محلی مشخصی است و بنابر سنت، چندین نمونه از آن برای جهاز (jahāz) در نظر گرفته می‌شود. چادرشب اغلب اوقات به دور بالاتنه، در رو یا زیر جلیقه و یا نیمتنه، گره می‌خورد که هم به عنوان محافظ قسمت پایین کمر و هم به عنوان کمربند تونیک بلند، عمل می‌کند (تصاویر CIV و CV). این نقش به عنوان شال، با اسامی به کار رفته برای تن‌پوشهای کناره‌های گیلان، که همگی شامل کلمه کمر (کمربند) به عنوان جزئی از لباس هستند، تأیید می‌شود؛ مثل: کمرشال و کمردابنزار در طالش جنوبی و امثال آن.

دامن (تومان)، بلند، گشاد و چین‌دار است و با تونیک، لباس زنانه اصلی گیلان محسوب می‌شود (تصاویر CIII و CV و CVI). این دامن با لیفی که از وسط کمربندی (تومان قوژه^۱؛ طالشی: لیفه^۲)، جهت چین دادن به پارچه کشیده می‌شود، محکم بسته می‌شود. فشردگی چینها (čīn)، مانند درازا و رنگ دامن، بیانگر سن و سال پوشنده آن می‌باشد. دختران و زنان جوان، نسبت به مادران و مادر بزرگهایشان، پارچه بسیار بیشتری برای تهیه دامنهایشان به کار می‌برند. در نتیجه چینها بسیار فشرده، جالب و دیدنی می‌شوند. همچنین طول دامن می‌تواند بسته به سن تغییر کند، که اغلب در میان زنان جوان تا ساق پا رسیده، ولی در میان مسن‌ترها تا انگشتان پا می‌افتد. ولی این رنگ دامن است که آشکارترین وجه تمایز نسلها، محسوب می‌گردد. پارچه‌های چیت با زمینه قرمز (رنگ نمادین پوشاک زنانه که حاصلخیزی ناحیه خزر را می‌رساند)، یا سفید با نقش مایه‌های متضاد گلدار در رنگهای روشن، مورد پسند زنان جوان است (تصاویر CIII و CV) و دامنهایی که زنان مسن‌تر به تن می‌کنند، به‌طور کلی زمینه تیره داشته و سراسر آن با نقش مایه‌های کوچک، طراحی می‌گردد.

زنان اغلب دو یا سه دامن، یکی روی دیگری می‌پوشند (در قرن نوزدهم میلادی حتی هفت یا هشت عدد پوشیده می‌شد) [17]. جدیدترین دامن بر روی دامنهایی که بارها پوشیده شده یا

1. tūmān qūže.

2. lifa.



تصویر CVI - مراسم ازدواج در ناحیه دیلمان. زنان در حال پایکوبی، تونیکهایی (پیرهن) با رنگهای روشن ساده بر روی دامنهای طرح گلدار (تومان)، شالهای گلدوزی شده (دستمال سفید، کولدآباد) و جلیقه‌های (چلزی) حاشیه‌دوزی شده با سگه به تن دارند.

عکس از: C. Bromberger

رنگ و رو رفته هستند، پوشیده می‌شود. گاه دامن و زیردامنی متفاوت هستند. به زیردامنی «کفلی» می‌گویند که کوتاهتر است و از پارچه‌ای یک‌تکه با روبانی پرچین به دور قسمت پایینی‌اش، دوخته می‌شود (تصویر CIII). دامنهای چند طبقه به این سبک، چین قسمت پایینی جامه را، چشمگیر و حجیم‌تر می‌کند. زنان زیر دامنهایشان، شلوارهای چسبان سیاه تا قوزک پا (شلوار)، و یا در خانه نوعی پیژامه (bijama) با پاچه‌های گشاد به پا می‌کنند. پارچه شلوارها، همچون پارچه بقیه جامه، به کیفیت پارچه‌های قرن نوزدهم میلادی نیست. ک. برسفورد لاوت^۱ [18]، این کاهش کیفیت را به دهه ۱۸۶۰م. نسبت می‌دهد؛ یعنی زمانی که بحران تولید ابریشم ایران از بخش «پیراین»^۲ حاصل شد (نک. مدخل Abrišam) و واردات انبوه «بافته‌های ارزان روسیه با طرح و رنگهای زرق و برق‌دار» بر این بحران دامن زد. سابقاً شلوارهای خانگی از

1. C. Beresford Lovett.

2. pébrine.

جنس «ابریشم آبی پردوام، یا ابریشم پونچو^۱ بود» [19].

زنان کشاورز به طور سنتی پابره‌نه بودند. گیلک هنوز هم به خود می‌بالد که: «زنان ما از هنگام تولد تا مرگ نمی‌دانند کفش چیست» [20]. امروزه اکثریت زنان کفشهای پلاستیکی قالبی و گالاش (گالاش از گالوشا «پلاستیک» روسی) که در آغاز این قرن از ریگا^۲ و سن پترزبورگ به ایران وارد شد، می‌پوشند (تصویر CVI) [21]. بنابراین روی هم رفته، پوشاک زنان در حوزه شهری خزر، با هماهنگی خاصی مشخص می‌شود که مخصوصاً در مورد چادرشب، دامن چین‌دار، پارچه‌گلدار و رنگهای روشن، قابل توجه است. تفاوت‌های کوچکی در میان مناطق، می‌تواند در مورد برخی جزئیات ذکر شود - مثل نوارهای رنگارنگی که به تونیک و دامن جامه قاسم‌آبادی دوخته می‌شود، لچک سیاهی که در شرق سفیدرود پوشیده می‌شود و مواردی از این قبیل - ولی به اندازه‌تمایز واضح در نواحی دیگر دنیای کهن (مثلاً اروپای مرکزی) نمی‌باشد. اختلافات سنی از سبک و سیاق لباس معلوم نمی‌شود، بلکه تقریباً در جزئیات (همچون رنگ و بلندی دامن و انبوهی چینها) مشخص می‌گردد. تفاوت‌های اجتماعی عمدتاً در کیفیت پارچه‌های استفاده شده و دفعاتی که تن‌پوشها عوض می‌شوند (به طور کلی زنان در ایام نوروز، پوشاک جدید می‌خرند)، و میزان پذیرش سبکهای اروپایی، متجلی می‌شود. بنابراین زنان فقیرتر که بندرت از عهده خریدن پوشاک جدید برمی‌آیند، پاسداران ناخرسند سنن قومی محسوب می‌شوند. سرانجام اینکه، هیچ تفاوت اساسی بین البسه زمستانی و تابستانی وجود ندارد. تنها تفاوتها در ترکیب و تعداد لباسهای روی هم پوشیده شده است. مثلاً ممکن است در گرمای زیاد تابستان، یک زن در سرزمینهای کم‌ارتفاع، شلوار گشاد - احتمالاً به اضافه دامن و تونیک - بپوشد (تصویر CV) و در طول زمستان، ترکیبی از شلوارها، دامنها، لباسهای پشمی و کت یا جلیقه به تن کند؛ اما زنان تن‌پوش زمستانی خاصی (مانند پالتو) ندارند. نحوه پوشیدن لباس در ناحیه خزر، کاملاً متغیر و قابل تطابق با شرایط است. فی‌المثل زنان دامنهایشان را بالا می‌زنند و هنگام نشا و وجین کردن مزارع برنج، آنها را داخل چادرشبهایشان فرو می‌کنند.

پوشاک مردان (تصاویر CVII تا CIX)

در میان مردان، تضاد بین جامه رمه‌داران کوهستانی و دهقانان سرزمینهای کم‌ارتفاع، بسیار بیشتر از زنان است. چوپانان طالش و گالاش تن‌پوشهای برش‌خورده و دوخته‌شده از «شال» بافته

1. ponceau.

2. Riga.

محلّی، توسط خبّاط (kayyāt) نزدیکترین دهکده را، می‌پوشند (تصاویر CVII و CVIII)؛ در صورتی که کشاورزان دشتهای گیلان و مازندران، لباسهای سبک اروپایی و خریداری شده از بازار (q.v.) را، به تن می‌کنند. بنابراین، پوشاک درست شده از «شال» برای مشخص کردن گروه قومی، و همزمان برای نشان دادن موقعیت در جامعه کوهستانی، به کار می‌رود (تصویر CIX). تقریباً همانند همه جای ایران از نظر مردم‌شناسی، تنوع وسیعی در سربند مردان وجود دارد. فرمهای غالب از اواسط قرن نوزدهم میلادی، زمانی که وقایع نویسان، مردان ناحیه خزر را با پوشیدن کلاههای بلند مخروطی یا نیمه مخروطی توصیف کرده‌اند، به غایت تغییر کرده است [22]. چارلز فرانسیس مکنزی^۱، یادآور شده است که این کلاهها به شکل «گلدانهای وارونه» بودند و پولاک [23] اشاره کرده که مدلهای سیاه مخروطی که خاستگاه تاتار^۲ دارد، از زمان ظهور قاجارها در ناحیه گسترش یافته است. این کلاهها از نمد یا از لفافی کاغذی با آستر چلوار که با پوست گوسفند، پوست بز، یا پارچه نخی پوشیده می‌شد، درست می‌شدند. دهقانان در زمستان چنین کلاههایی به سر می‌گذاشتند، ولی در تابستان فقط از یک عرقچین ساده استفاده می‌کردند. بلندی کلاهها در طول قرن رفته رفته کاهش یافت و سبک مخروطی بتدریج با نوع استوانه‌ای و بلند از جنس نمد و تاجی گرد بر آن، جایگزین شد. پس از جنگ جهانی اول کلاههای بلند به کلاههای استوانه‌ای شکل کوتاهتر و مخصوصاً به عرقچینهای تنگ و چسبانی (börk و kolā, kolā) در نواحی ترک‌زبان تالش که یا از نمد و یا از چهار تکه «شال» به هم دوخته شده، درست شده بود، مبدل گشتند (تصاویر CVII و CIX). کلاه نوع دوم در شرق سفیدرود، رایج تر بود. دهکده‌ای به نام شَوک^۳ در اشکورات، در تولید این کلاه زیانزد است. پیشه‌وران (کُلامال) با استفاده از قالبهای چوبی (قالب) و به طولهای مختلف، نمد (namad) را سخت تحت فشار قرار داده، به آن شکل می‌دهند.

در میان تن‌پوشهایی که سر را می‌پوشاند، شال‌گردنها (کُلاگوش) و شنلهای (باشلخ) از جنس «شال» که چوپانان و هیزم‌شکنهای مسن‌تر در طول فصل سرما به دور خود می‌پیچند، توضیح داده می‌شود. آنها کلاه گوشها را دور سرشان پیچیده و کلاه شنلهایشان را، روی آن می‌کشند (تصویر CVII). در نتیجه، سبک پوشش سر، نشانه خوبی برای موقعیت اجتماعی در میان مردان می‌باشد. رمه‌داران کوهستانی و دهقانان سرزمینهای کم ارتفاع، عرقچین؛ ساکنان جنگلی فقیرتر و مسن‌تر، کلاه گوش و شل از جنس «شال»؛ کشاورزان متمول دشت و اجتماع طبقه متوسط

1. Charles Francis Mackenzie.

2. Tartar.

3. šavak.



تصویر CIX - مردان طالشی. نفر سمت چپ به سبک اروپایی لباس پوشیده و نفر سمت راست شلوارهای سنتی، ژاکت و عرقچینی از جنس شال به بر کرده است.
عکس از: ا. کریمی (A. Karimi)



تصویر CVII - چوپانی طالشی که ردایی (بشلاخ) از جنس شال به دور خود پیچیده و کفشهای لاستیکی (گالش) به پا دارد.
عکس از: C. Bromberger



تصویر CVIII - چوپانان نواحی کوهستانی نزدیک رودبار. نفر سمت چپ ردایی نم‌دین (شولا) به تن دارد.
عکس از: C. Bromberger

شهرها، کلاه لبه‌دار (کلاه پهلوی)؛ و تاجران بازار، کلاه شاپو به سر می‌گذارند... و قس علی ذلک. در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم میلادی [24]، پیراهنهایی به سبک اروپایی تولید شد و شهرت آنها، پیوسته طی دهه‌های اول قرن بیستم میلادی افزایش یافت. پیش از آن مردان تونیکهای کوتاه (پیرهن، طالش: شنی) از جنس ابریشم خام یا پارچهٔ نخی و آبی‌رنگ (رنگ ویژهٔ لباس سنتی مردان) که تا ناف می‌رسید، می‌پوشیدند. پارچه‌هایی که برای دوختن این تونیکها استفاده می‌شد، در خانه بافته می‌شد [25]. مردان، بسته به آب و هوا، روی تونیک، یک جلیقه (جلیقه، جلزقه) یا نیمتنه‌ای خاص (الخالق)، یا قبا که تن‌پوشی است آستین‌بلند با دوخت راسته، می‌پوشیدند. که قبا را یا باز می‌گذاشتند، یا گریبان آن تا اندازه‌ای روی هم آمده در کمر به دامنی مواج و تا زانو می‌چسبید. بازرگانان، صنعتگران و ساکنین شهرها، عمدتاً قبا می‌پوشیدند [26]، درحالی‌که رمه‌داران کوهستانی، الخالقی از جنس «شال» یا نمده که لبه‌هایش در شلواریها فرو می‌رفت، به تن می‌کردند [27]. کت (کوت، kūt) سبک اروپایی که به طور کلی جای قبا و الخالق را گرفت، هنوز هم در میان طالش و گالش، از «شال» سیاه دوخته می‌شود (تصاویر CVII و CIX). در طالش جنوبی، همواره به آن شوکا (šakā) می‌گویند. جلیقه‌ها هم اگرچه کوتاه‌تر و چسبانتر از سابق است، هنوز با پارچهٔ سنتی «شال»، دوخته می‌شود. چوپانان روی این تن‌پوشها، شنل‌گشاد (شولا، شولا) ^۱ بی‌آستین، یا آستین‌حلقه‌ای می‌پوشند. این شنل از یک تختهٔ تاشدهٔ نمدهٔ ساده، درست می‌شود، که در جلو باز بوده و امتداد لبه‌های بالایی، به هم بند می‌شوند. بندها در دو گوشه روی شانها گره خورده و سفت کشیده می‌شود، که تا حدودی به شنل، شکل مدور می‌دهد. رایج‌ترین نوع، به رنگ طبیعی و تا زانو می‌باشد (تصویر CVIII). سبک کوتاه‌تر به نام کلک (kalak) نیز در کوهستانهای مازندران یافت می‌شود [28]. این شنل که پوشش مؤثری در برابر سرما است، معمولاً دارای شخصی نیست و گفته می‌شود که به «خلق الله تعلق دارد»؛ یعنی چوپانان به نوبت آن را پوشیده و وقتی برای خوابیدن دراز می‌کشند، خود را در آن می‌پیچند.

توصیفهای مسافران از قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، شامل وصف دو نوع شلواری (šalvār) است. یکی را دهقانان سرزمینهای کم‌ارتفاع در تابستان می‌پوشیدند و از نخ آبی روشن بود که تا ساق پا می‌رسید و با بندی به کمر بسته می‌شد [29]. دیگری که در سرزمینهای کم‌ارتفاع و صرفاً در زمستان پوشیده می‌شد، از پشم زبر (شال) یا در مازندران از پنبه (قدک) دوخته می‌شد. این شلواری تا قوزکها می‌رسید و شبانان کوهستانی آن را در تمام طول سال

می پوشیدند [30]. از زمانی که شلوارهای سبک اروپایی و یک شکل، جای انواع سنتی شلوار را در شهرها، اماکن روستایی و قریه‌های کوهستانی گرفت، تنها چوپانان طالبش و گالش هستند که همچنان شلوارهای سنتی را (شال، شلوار؛ تصاویر CVII و CIX) می پوشند.

پیژامه بخش اصلی لباس مردانه است که به عنوان لباس زیر در زمستان پوشیده می شود و در طول سال، لباس استاندارد خانه برای استراحت و آرامش می باشد. دادن پیژامه به غریبه‌ای که با لباس بیرون از راه می رسد، هنوز هم نوعی مهمان نوازی از سوی مردم منطقه محسوب می شود. سابقاً شلوارها و گاهی تن پوشهای رویی (مثل قبا) با کمربندی (kamarband) به کمر بسته می شد، که به تشخیص موقعیت اجتماعی فرد کمک می کرد. طالشی، کمربندی چرمی می بست که از آن قمه‌ای (خنجر صاف بلند) [31] آویزان بود. در سرزمینهای پست، «خدمتکاران کمربندهایی از پلاکها، مردم عادی شالی از چیت موصلی^۱ و ثروتمندان شالهایی از کشمیر که گاه بسیار ارزشمند بود، می بستند» [32]. هنوز هم دو قشر شالهای پارچه‌ای می پوشند. برخی از سیدها (که خود را از نسل محمد [ص] می دانند)، شال پارچه‌ای سبز می بندند. در واقع سبزه رنگ منسوب به پیامبر و اهل بیتش است. از طرفی، گاهی دهقانان برای محافظت قسمت پایینی کمر خود از سرما، شال پشمی بافته شده‌ای را (šāl) که حدود ۲۰ سانتیمتر پهنا دارد، می بندند. ساق پیچها - یعنی نوارهای پارچه‌ای (پاتوه)^۲ که روی شلوار تا زانوهای پیچیده می شود - ترکیب مشخص جامه مردانه سنتی در ناحیه خزر می باشد. این ساق پیچها، بیشتر توسط مردان ساکن جنگل، برای محافظت از خراشیدگی با بوته‌های خاردار بسته می شد. از طرفی این ساق پیچها نمادی بود از عضویت در سازمان چریکهای جنگلی [33]. کاپیتان ا. نوئل^۳، که توسط جنگلی‌ها در سال ۱۳۳۶ ق. / ۱۹۱۸ م. اسیر شده بود - حین تلاش برای فرار - به خاطر نداشتن «پاتوه» دچار زحمت شده بود. او می گوید: «قبل از آنکه شلوارم کاملاً با خارها پاره شود و پاهایم به گوشتی خون آلود تبدیل شود، راه کمی را رفته بودم» [34]. با آنکه «پاتوه» دیگر وجود ندارد، اما حفاظت از پاها به عهده جورابهای ضخیمی (جوراب، گورابه) است که روی شلوار تا وسط ساق پاکشیده شده، یا آنکه داخل آنها می شود (تصاویر CVII و CVIII). در مثال قبلی، بندهای چرمی کفش (چوموش، نک. مطالب قبلی) به دور جورابها، به منظور نگه داشتن آنها در جایشان، پیچیده می شود. در مورد دوم قسمتهای پایین شلوار. با دگمه‌ها و مادگیهایش، یا اخیراً با زیپ بسته می شود تا دور جورابها محکم بچسبد. امروزه پوتینهای پلاستیکی (چکمه) به طور رایج توسط روستاییان طالبش و گالش (تصاویر CVII و C) و همچنین دهقانان سرزمینهای پست، هنگام کار

1. muslin.

2. pātave.

3. E. Noël.

در مزارع برنج - که سابقاً پابرهنه در آن کار می‌کردند - پوشیده می‌شود. سرانجام آنکه، دستکشهای پشمی بافتنی (دستکش) به رغم شهرتشان حتی در سردترین شرایط، بندرت پوشیده می‌شوند. چوپانان دستهای لختشان را زیر شنلها یا دوش‌اندازهای کلاه‌دار خود، پنهان می‌کنند.

به استثنای تن‌پوشهای اخیر که بخصوص جهت فصول سرد طراحی شده، هیچ‌گونه تفاوت ساختاری بین البسه تابستانی و زمستانی وجود ندارد. تفاوتها بیشتر در کیفیت و کمیت تن‌پوشهای متعدد است، تا در سبک دوختشان. مردان در تابستان وقتی به بازار یا قهوه‌خانه می‌روند (قهوه‌خانه، نک. مداخل (Çay, Coffehouses) شلواری از پارچه نازک، پیراهن، و گاهی کت، به تن می‌کنند. در زمستان آنها، چندین تن‌پوش اضافی می‌پوشند؛ مثل پیژامه، شلواری از پارچه کلفت، زیرپیراهنی، دو یا سه پیراهن، جلیقه و ژاکت. به تغییر لباس در جشن یا مراسم مهم اجتماعی (مانند نوروز، سیزده به در، عید قربان، عروسی، کوچ به سوی چراگاههای تابستانی) در قیاس با زنان، کمتر توجه می‌شود. مردها برای این موقعیتها - حتی دامادها در مراسم عروسی شان - همان شکل پوشاکی را که هر روز می‌پوشند، به تن می‌کنند؛ هرچند که این لباس نو بوده و کمتر آن را پوشیده‌اند (تصویر CVI). مردان فقط یک جامه برای مناسک مذهبی دارند و آن همان است که در سراسر ایران، در دسته‌های بزرگ عزاداری محرم و صفر، پوشیده می‌شود. این جامه هم برای پسران جوان و هم مردان، پیراهنی است سیاه با دو چاک بزرگ در پشت، تا ضمن زدن خود با زنجیر (Zanjir)، به پوست لختشان آسیب برسد.

پارچه‌ها و کاربردهایشان

اختلافات کلی در پوشش ناحیه خزر، مشخصه‌های ویژه و تفاوت‌های فرهنگی را آشکار می‌سازد. پارچه‌هایی که این لباسها با آنها دوخته می‌شود، دلالت بر تنوع منسوجات موجود و نفوذ ناموزون پارچه‌های صنعتی در بخشهای مختلف ناحیه دارد. پشم هنوز برای دوخت خانگی در مناطق روستایی و کوهپایه‌ای کاربرد عمومی دارد. تقریباً پنبه در مازندران برای تهیه لباس از رده خارج شده است. در نواحی تولید ابریشم (مخصوصاً گیلان شرقی) کرک حاصل از پيله‌های خراب، برای دوختن چادرشب، به کار می‌رود. کاربرد منسوجات صنعتی که از نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی بسرعت گسترش یافت، در سراسر سرزمینهای پست مرسوم است، ولی استفاده از این منسوجات در کوهستانها که مردم در انتخاب پوشاک مانند بسیاری از جنبه‌های دیگر

فرهنگی محافظه کارترند، محدودتر است. علاوه بر تضادهای عمده بین سرزمینهای پست و کوهستانها، تفاوتهای برجسته بسیاری نیز، بین شرق و غرب منطقه وجود دارد. مثلاً انواع لچکهای که زنان می‌پوشند، به طور قابل توجهی از نظر رنگ و کاربرد در دو سوی سفید رود متفاوت است، و چادر شب در مناطق شرقی دورتر که به سمت مازندران می‌رود، بسیار کمتر پوشیده می‌شود. این تفاوت‌های جزئی، مشخصات اصلی پوشاک ناحیه خزر را مبهم نمی‌سازد. ساختار ساده و تزیینات اندک و کاربری آسان لباسها؛ نشان دادن موقعیت شغلی و اجتماعی افراد با انواع متنوع لباسهایشان؛ عدم مرزبندیهای عرف‌شده از لحاظ سنی و جنسی؛ انعطاف‌پذیری در لباس روزانه به جای ضوابط خشک و دست و پاگیر؛ و نیز تضاد بین رنگهای روشن پوشاک زنان با رنگهای تیره و ساده پوشاک مردان؛ در کنار تمایل کمتر زنان به پوشانیدن صورت خویش، نسبت به هرجای دیگری از کشور؛ همه و همه انفکاک کمتر جنسی در محیط و نیز سبک آزادانه زندگی در این حاشیه شمالی از ایران را اثبات می‌کند.

پی‌نوشتها

۱. در مورد این تمایل در سراسر ایران نک. Polak, I, p.138.
- [2]. Bromberger, 1989, pp. 21, 24.
- [3]. I. p. 185.
- [4]. fol-34.
۵. مثل: فخرانی، ۱۳۵۴ ش. / ۱۹۷۵ م، ص. ۱۸۶.
۶. مثل: Vil'chevskii, p. 233.
۷. برای توضیح و طبقه‌بندی انواع چرخ ریسندگی نک: Bazin and Bromberger, pp.68-72.
۸. فخرانی، ۱۳۴۴ ش. / ۱۹۶۵ م، صص ۱۱۵، ۲۴۲.
- [9]. Edmonds, fol. 12.
۱۰. در مورد روش دیگر ساختن چوموش نک. Vil'chevskii, p. 235.
- [11]. Mackenzie, fol.24.
۱۲. در مورد ارمنستان مثلاً نک. Lisic'yan' pl.LXX.
۱۳. مثلاً نک. بهنام، ص ۳۴.
۱۴. در مورد اصول این طبقه‌بندی نک. Leroi-Gourhan, p.214.

۱۵. صص ۷۵-۷۶.

۱۶. بهنام، ص ۳۵.

[17]. Guiliny, p.91.

[18]. p.1072.

[19]. Fraser,p.361; Chodzko, p.202.

[20]. Vil'chevskii. p.236.

[21]. Rabino, 1910. p.9.

[22]. cf. Fraser. p.147; Chodzko, p. 202; Lovett, p. 1071; Orio, fig. 1.

[23]. I, p.140.

[24]. cf. Polak, I, p.144.

[25]. Lovett, p. 1071.

۲۶. فخرائی، ۱۳۵۴ ش. / ۱۹۷۵ م.، ص ۱۸۸.

[27]. Fraser, p.147.

۲۸. پورکریم، ص ۵۰.

[29]. Rabino, 1915-16. p. 28 Chodzko. p. 202; Guilliny, p. 90.

[30]. Abbott, fol.16; p. 35; Holmes. p. 35; Rabino, 1915-16. p.28; Fraser. p.147.

[31]. Fraser. p. 147; Holmes, p. 55.

[32]. Guilliny. p. 90.

۳۳. عکسهای متعدّد از فخرائی، ۱۳۴۴ ش. مثلاً صص ۸۶، ۹۹، ۱۹۰.

[33]. cf. numerous photographs in Faḵrā'i, 1344, e.g. pp. 86, 99, 190.

[34]. F.O. archives 248 1203, 1918, fol.2.

مآخذ

الف - فارسی

- فخرایی، سردار جنگل میرزا کوچک خان، تهران، ۱۳۴۴ ش. / ۱۹۶۵ م.

- همو، گیلان در گذرگاه زمان، تهران، ۱۳۵۴ ش. / ۱۹۷۵ م.

- پاینده لنگرودی، م، آئین‌ها و باورهای مردم گیل و دیلم، تهران، ۱۳۵۵ ش. / ۱۹۷۶ م.

- پورکریم، ه. «دهکده سما»، هنر و مردم، ش ۹۸، س ۱۳۴۹ ش. / ۱۹۷۵ م.، صص ۴۵-۵۶.

ب - لاتین

- K. E. Abbott, Narrative of a Journey from Tabriz along the Shores of the Caspian Sea to Tehran, 1843-1844 (ms), *Foreign Office archives* 60/108, London.
- M. Bazin and C. Bromberger, *Gilan et Azarbâïyân oriental. Cartes et documents ethnographiques*, Paris, 1982.
- I. Behnam, "Larégion méridionale de la Mer Caspienne", *Objets et mondes* 11/1, 1971, pp. 27-48.
- C. Bromberger, *Habitat, Architecture and Rural Society in the Gilan Plain (Northern Plain)*, Bonn, 1989.
- A. Chodzko, "Le Ghilan ou les marais Caspiens", *Nouvelles annales des voyages et des sciences géographiques*, 5th ser. 6, 1850, pp. 200-09.
- C. J. Edmonds, Report, March 7, *Foreign Office archives* 248/1292, XIX, London, 1920.
- J. B. Fraser, *Travels and Adventures in the Persian Provinces on the Southern Banks of the Caspian Sea*. London, 1826.
- E. Guilliny, "Essai sur le Ghilan", *Bulletin de la Société de Géographie* 11. 1866, pp. 81-104.
- J. Hanway, *An Historical Account of the Trade over the Caspian Sea with a Journal of Travels from London through Russia into Persia and Back Again through Russia, Germany and Holland*, 4 vols., London, 1753.
- W. R. Holmes, *Sketches on the Shores of the Caspian. Descriptive and Pictorial*, London, 1845.
- A. V. W. Jackson, *From Constantinople to the Home of Omar Khayyam*. New York, 1911.
- A. Leroi-Gourhan, *Milieu et techniques, Evolution et techniques* 2, Paris, 1945.
- S. Lisic'yan, *Zangezuri hayer*, Yerevan, 1969.
- B. Lovett, "Report by Consul Lovett on the Trade and Commerce of the Province of Asterabad for the Year 1881", *Reports from Her Majesty's Consuls ... during the Year 1882*, London, 1883, pp. 1066-74.
- C. F. Mackenzie, Narrative of a Journey from Resht in Gilan through Mazandaran to Asterabad during the Winter and Spring of 1858/59 (ms.), *Foreign Office archives* 60/245. London. 1859.

- C. Orio, "Della epizoozia bomicina. Osservazioni e proposte del D. Carlo Orio, membro della Sezione Scientifica della R. Missione Italiana in Persia", *Bolletino consolare* 1, 1863, pp. 769-802.

- J. E. Polak Persien. *Das Land und seine Bewohner. Ethnographische Schilderungen*, 2 vols, in 1, Leipzig, 1865.

- H. L. Rabino, "Trade of the Persian Caspian Provinces (Consular District of Resht and Astarabad). Report from 1907 to 1909", *Diplomatic and Consular Reports. Persia, annual ser.* 4398, *Foreign Office*, London, 1910.

- Idem, Les provinces caspiennes de la Perse. Le Guilân, RMM 32, 1916-17. A. Tual, "Variations et usages du voile dans deux villes d'Iran", *Objets et mondes* 11/1, 1971, pp. 95-116. O.

L. Vil'chevskii, "Gilyaki i galeshi, talyshi", in *Narody Perednei Azii*, Moscow, 1967, pp. 225-41.

فصل بیست و سوم

پوشاک مردم کرانه خلیج فارس

شهناز نجم‌آبادی

(R. Shahnaz Nadjmabadi)

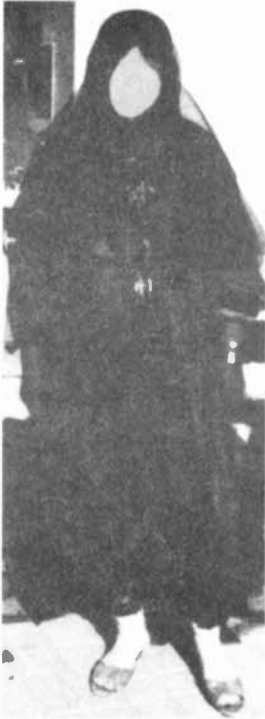
سواحل خلیج فارس، در میان سه استان خوزستان، بوشهر و هرمزگان تقسیم می‌شوند، که هر استان سبک لباس مخصوص به خود را دارد. در اینجا پوشاک مردم استان هرمزگان بررسی می‌شود.

پوشاک زنان

پوشاک زنان شامل چهار بخش اصلی است. پوشش سر، پیراهن، شلوار و کفش. پوشش سر معمول، روسری سیاه مستطیل‌شکلی (۷۰×۲۰۰ سانتیمتر؛ تصویر CX) از ابریشم نازک (مکنّا)^۱ است که دور سر پیچیده شده و در بالا با سوزنی فلزی (جُلابه) که سابقاً گاهی از طلا بوده است، بسته می‌شود. تن‌پوش اصلی، پیراهنی از نخ رنگی است که دور باسن می‌افتد (گُون)^۲، یا به طور گشاد دوخته می‌شود (ذراع). زنان مسن‌تر، روی آن لباس گشادی (جومه / جامه) از پارچه نازک با یقه (یقه جومه، گریبون / گریبان) حاشیه‌دوزی شده از الیاف زر (خوس)، به تن می‌کنند. زنان

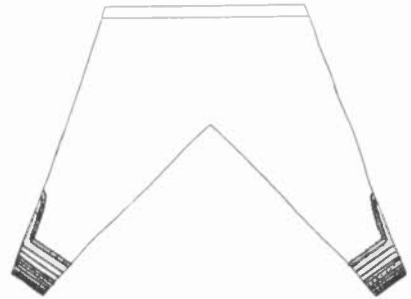
1. maknā.

2. gavan.



تصویر CXI - شلوار زنانه با دمپاهای
سوزندوزی شده. هرمزگان، ۱۹۹۲.
عکس از: ر. ش. نجم‌آبادی (R. Sh. Nadjmabadi)

تصویر CX - لباس معمول زنان هرمزگان، ۱۹۹۲.
عکس از: ر. ش. نجم‌آبادی (R. Sh. Nadjmabadi)



شکل ۲۷ - شلوار زنانه.
طرح از: هایده سهیم (Haideh Sahim)



تصویر CXII - زنی با بطّوله قطری و چادر.
هرمزگان، ۱۹۹۲
عکس از: ر. ش. نجم‌آبادی (R. Sh. Nadjmabadi)



شکل ۲۸ - بطّوله.
طرح از: هایده سهیم (Haideh Sahim)

زیر این تن پوشها، شلوارهای گشادی (شکل ۲۷ و تصویر CXI) که در قوزک پا تنگ می شود، به پا می کنند (شلوار). سرآستینها در طرحهایی که از ناحیه ای به ناحیه دیگر متفاوت است، حاشیه دوزی (بدله، badle, badla) می شوند و اسمهایشان را از محلّهای پیدایش خود می گیرند. مثل بنگلادشی، بستکی^۱، بندری، و دوی^۲، تی بندری^۳. کفشها سابقاً از چرم سبز درست می شد (kowš-e sabz) که پنجه هایش به سمت بالا برگشته بود. ولی امروزه زنان دمپاییهای سبک غربی، به نام چپلی، می پوشند.

وقتی زنان از روستایشان خارج می شوند، چادرهای نخی می پوشند، که به طور شل دور بدن پیچیده شده و سر را بجز صورت، می پوشاند. چادر سیاه فقط در مراسم تشییع جنازه پوشیده می شود. پوشش سنتی صورت (بطوله) هنوز در برخی بخشهای ناحیه، گذارده می شود، ولی کاربرد آن رو به کاهش است. هیچ اطلاع موثقی در مورد محلّ پیدایش این پوشش یا دوره ای که در هر مزگان ظهور کرده، در اختیار نیست. انواع بطوله با محلّها و گروههای قومی که با آنها متمایز می گردد، نامگذاری می شود. همچون: مقامی، حمیرانی، عربی، قطاری، سکانی و غیره (شکل ۲۸ و تصویر CXII).

پوشاک مردان

مردان کلاه رنگی یا سفید کوچکی (کلاه) به سر می گذاشتند که روی آن پارچه ای به طول ۲ متر (لنگ، لنگوته) پیچیده می شد. این پارچه برای مردان مسنّ تر، راه راه یا سفید و برای مردان جوان تر، رنگی بود. این سنت هنوز هم در میان مردان مسنّ تر، مخصوصاً در زمستان پابرجاست. پیراهن سنتی (جومه) تا پایین زانو می رسد که با دگمه هایی در طرف راست گردن، بسته شده و چاکهای ۱۰ سانتی در هر دو طرف لبه، دارد. امروزه «جومه» عمدتاً با پیراهن سبک غربی و یقه دار (قمیص) جایگزین شده است، و نوع سنتی فقط توسط چوپانان و کشاورزان پوشیده می شود. مردان هنوز هم در خانه، گاهی شلوارهای گشاد (شلوار) دوخته شده از نخ کرک دار، زیر پیراهن می پوشند؛ ولی بیرون از خانه، شلوارهای سبک اروپایی، به پا می کنند.

در زمستان، «قبا» که بالاپوشی ضخیم و بلند بر روی قمیص یا جومه است، پوشیده شده و با بند کمر (شال) در کمر بسته می شود. روی قبا، بالاپوش بلند دیگری از پشم یا موی شتر با آستینهای نیمه (چکّه)^۴ یا آستینهای بلند گشاد (کوفته)^۵، پوشیده می شود. نوع دیگر که صرفاً از

1. bastaki.

2. wadūvi.

3. ti bandari.

4. čokka.

5. kūfta.

پشم می‌باشد به «ماشوئه» (māshōē) معروف است. سه نوع کفش مردانه سنتی وجود دارد: «هرزه»^۱ زیره‌هایی داشت که جنس آن مرگب بود از پارچه و پودر استخوانهای گوسفند که به هم فشرده شده و با رشته‌ای چرمی، محکم می‌شد. این زیره با نواری از برگهای نخل به پنجه بسته می‌شد. سبک دیگر «ملکی»^۲ است که تگه‌ای مثلثی شکل از چرم، همراه با نوک تیزی در پنجه بود. هرگونه کفش به سبک غربی را «جوفی» گویند. در مورد پوشاک بوشهر و خوزستان به تکمله‌ها (ذیل) دانشنامه مراجعه شود.

مأخذ

- ضیاء پور، جلیل، پوشاک ایلها و چادرنشینان و روستاییان ایران در روزگار شاهنشاهی محمدرضا شاه پهلوی، تهران، ۱۳۴۱ ش. / ۱۹۶۲ م.

1. harza.

2. malaki.

فصل بیست و چهارم

پوشاک ایلات قشقایی

لوئیز بک

(Lois Beck)

قشقاییه‌ها در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی ائتلافی از اقوام با زبانی مشترک اما خاستگاهی متفاوت ایجاد کردند. آنها غالباً شبانان کوچنده‌ای بودند که به طور موسمی بین سرزمینهای پست و بلند کوههای جنوبی زاگرس، کوچ می‌کردند. آنها لباس مخصوص خود را از کالاهای گرفته شده از بازار و دوخت متخصصان اهل فنّ شهری و روستایی، تأمین می‌کردند.

در قرن نوزدهم میلادی، مردان ایلیاتی قشقایی، شلوارهای پاچه‌گشاد (تنبان)، پیراهنهای بی‌یقه (کینک)^۱، ردهای پارچه‌ای مخطّط بلند (آرخالتق)، بسته شده با کمربند پهن (شال)، و قبا‌های نم‌دی (کپنک)^۲، می‌پوشیدند. سر‌بند شامل کلاه‌های نم‌دی سیاه مدوّر یا مخروطی بود (برک)^۳. اسلحه، چاقو، خنجر، شمشیر و گرز، بخش مهمی از پوشاک مردان محسوب می‌شد [1]. مردان سرشناس قشقایی مخصوصاً خانهای بزرگ، وقتی به شهرها و شهرستانها می‌رفتند، پوشاکی مشابه افراد سرشناس قاجار (نک. فصل دهم) به تن می‌کردند، شامل: پیراهنهای سفید و بی‌یقه، ردهای پارچه‌ای بلند با یقه‌های برگشته که در جلو روی هم می‌آمد، و کمربندهای پهن

1. keynak.

2. kapanak.

3. berk.

برای محکم نگه داشتن ردا. کلاههای سیاه آنها از جنس پوست بره، بلند، استوانه‌ای شکل و اغلب سرصاف بود [2]. آنها همچنین تن پوشهای رویی گشاد (عبا، q.v.) و بالاپوشهای زربفت بلند و آراسته به تن می‌کردند. مردان سرشناس قشقایی وقتی در قلمرو ایل بودند، انواعی از این پوشاک را که کمتر رسمی بود، می‌پوشیدند.

مردان قشقایی در آغاز قرن بیستم میلادی، پیراهنهای سفید و بی‌یقه، شلوارهای سیاه پاچه‌گشاد که در کمر چین می‌خورد، ردهای مخطط که در جلو با کمربندهای پهن بسته می‌شد، و کلاههای نمادی سیاه کوتاه و مدور یا بوقی می‌پوشیدند [3]. برخی مردها نیمتنه‌هایی از پوست گوسفند و جلیقه‌های نمادی به تن می‌کردند. کفشهای آنها (ملکی) به سبک نمونه‌های دست‌ساز مناطق روستانشین ایران بود. مردها در جشنها، شکار و جنگ، قباهای نازکی به نام «چوقا» می‌پوشیدند که با دو نوار قیطان، با دنباله‌های ریشه‌دار که روی بازوها قلاب و در پشت بسته می‌شد، محکم می‌گردید. اسلحه و نوارهای فشنگ - که روی سینه یا دور کمر بسته می‌شد - شاخص بود. مردان قبایل مختلف قشقایی، اغلب باروشهای مختلف بستن کمربندها و نوارهای فشنگ، از هم متمایز می‌شدند.

از سال ۱۳۰۷ ش. / ۱۹۲۸ م.، وقتی رضاشاه لباس بومی را ممنوع کرد (نک. فصل یازدهم)، مردان قشقایی تا زمان کناره‌گیری اجباری وی در سال ۱۳۲۰ ش. / ۱۹۴۱ م.، از پوشیدن ردهای سنتی، کمربندها و کلاههایشان، منع شده بودند. آنها همچون همه مردان (بجز روحانیون) ناچار به پوشیدن لباس از پیش تعیین شده‌ای بودند که شامل شلوارهای به سبک اروپایی، کت‌های یکدست و کلاه می‌شد. پس از سال ۱۳۲۰ ش. / ۱۹۴۱ م.، مردان قشقایی همچنان این کت و شلوارها را می‌پوشیدند. ردا (آرخالق) که تا سال ۱۳۰۷ ش. / ۱۹۲۸ م.، به‌طور معمول پوشیده می‌شد، تبدیل به جامه تشریفاتی گردید؛ و از «چوقا» نیز دیگر استفاده چندانی نمی‌شد (تصویر CXIII). در سال ۱۳۲۰ ش. / ۱۹۴۱ م.، با کناره‌گیری رضاشاه، ناصرخان قشقایی از زندان و بازداشت خانگی در تهران آزاد شد و به منظور ایفای نقشی فعال به عنوان ایلخان (خان بزرگ) ائتلاف قشقایی، کلاه خاص قشقایی (دو گوشی) را که به شکل سبکهای گذشته بود، معرفی نمود. این کلاه که از نمد خاکستری، خرمایی یا بژ^۱ است، مدور بوده و دو زبانه برجسته مشخص، بالای گوشها داشت. این کلاه بسرعت توسط تمام مردان قشقایی پذیرفته شد و تبدیل به نماد قدرت، خودمختاری و هویت احیاشده قشقایی‌ها گردید [4].

لباس زنان قشقایی در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی، شبیه لباسی بود که زنان

1. beige.



تصویر CXIII - حسین علی قرمزی. یک جوان
فشقایی.

عکس از: L. Beck



تصویر CXIV - زنان فشقایی.

عکس از: L. Beck

عشایر و روستایی در جنوب غربی ایران می‌پوشیدند. آنها این لباس را پیوسته در طی دهه ۱۹۷۰م. [5] و با تفاوتی در دهه ۱۹۹۰م.، به تن می‌کردند (تصویر CXIV). این لباس با زینتها، بافته‌ها و رنگهای شاد روشن مشخص می‌شد. زنان دامنه‌های چین‌دار چند طبقه (شلیته، تنبان)، تونیکهای (keynak) چاک‌دار در پهلوها، نیمتنه‌های کوتاه (آرخالق) با آستینهای نوک‌تیز، می‌پوشیدند. آنها روی کلاههای کوچکشان (کُلاقچه)^۱، روسریهای پشت‌نمایی (لچک، چارقِد) که پشت گردن و کمرهایشان را می‌پوشاند، به سر می‌کردند. پس از سال ۱۳۲۰ ش./۱۹۴۱م.، بسیاری از زنان قشقایی، سربند ابریشمی تابیده‌ای را اضافه کردند که روی روسری بسته می‌شد و دنباله‌های آن به پشت می‌افتاد. جواهرات (گردنبندها، سنجاقهای روسری، گوشواره‌ها و بازوبندها)، رفا خانگی و خانوادگی را نشان می‌داد. زنان قبایل مختلف قشقایی، اغلب با چنین ریزه‌کاریهایی در لباس، مانند گره‌سربندهای ابریشمی و انتخاب رنگهای بافته، متمایز می‌شدند. زنان قشقایی هیچ‌وقت صورتهای خود را نمی‌پوشاندند. در این قرن تا انقلاب ۱۳۵۷ ش./۱۹۷۸-۷۹م.، هرگاه زنان به شهرها سفر می‌کردند، برای آنکه خود را با جامعه معمول شهری در ایران تطابق دهند، گاه چادر (q.v.) به سر می‌کردند. زنان قشقایی پوشاک خود را با پارچه‌های خریداری شده از بازارها و فروشندگان دوره گرد، می‌دوختند. آنها کفشهای دست‌ساز به سبک روستایی ایران را به پا می‌کردند. زنان سرشناس قشقایی انواع همین لباس را منتها با تزئینات بیشتر، می‌پوشیدند. در ابتدای دهه ۱۹۵۰م.، زنان قشقایی ساکن شهرها و شهرستانها، اغلب از جامعه زنان سرشناس شهری تقلید می‌کردند.

پوشاک بچگانه قشقایی، از پوشاک بزرگسالان شکل می‌گرفت. پسرها اغلب تا حدود ۳ سالگی برای به اشتباه انداختن ارواح خبیثه و دفع حسادت و چشم شور، مانند دخترها لباس می‌پوشیدند.

پس از استقرار جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۷ ش./۱۹۷۹م.، زنان قشقایی تنها هنگام سفر به شهرها و شهرستانها، تا حدی اصول جدید لباس زنانه را (نک. فصل یازدهم) با پذیرفتن پوششهایی چون چادر به رنگهای تیره قبول کردند [مشاهدات نویسنده در ایران و مصاحبه با مردم قشقایی و ایرانیان مقیم خارج]. صرفاً قشقایی‌های شهری، لباسهایی را که به‌طور کلی زنان شهری ملزم به پوشیدن آن بودند، به تن می‌کردند. یعنی لباسهایی مثل: چادرهای سیاه یا روپوشهای (مانتو) تیره، مقنعه‌ها (maqna'a) که اطراف صورت را محکم می‌پوشاند، یا روسریها (rūsari)، شلوارهای گشاد (šalvār) و جورابهای تیره و نیز کفشهای جلو بسته. زنان چادرنشین

1. kolāqča.

قشقایی [آشکارا چنین تغییراتی را نمی‌پذیرفتند]. تا سال ۱۳۶۸ ش./۱۹۸۹م.، برخی زنان قشقایی، مخصوصاً آنها که در تماس مداوم با شهرها و شهرستانها بودند انواع اصلاح‌شده لباسی را که زنان شهری ملزم به پوشیدنش بودند، پذیرفتند. در سال ۱۳۷۰ ش./۱۹۹۱م.، این معیارها در پوشاک تا حدی در میان ملت آسان شده بود و بسیاری از زنان قشقایی، لباس عشیره‌ای را که کمی اصلاح شده بود پوشیده، و پوشیدن دوباره لباس سنتی را از سر گرفتند [مشاهدات نویسنده در ایران].

بیشتر زنان، بجز سالخورده‌گان، روسریهای تیره را جایگزین روسریهای پشت‌نمایی که قبل از انقلاب می‌پوشیدند، کردند. دختر مدرسه‌ایهای قشقایی، ملزم به پوشیدن ماتو، مقنعه، روسری و شلوار بودند. ولی تقریباً همیشه پس از اتمام تحصیلات رسمی خود، دوباره انواع اصلاح‌شده لباس مرسوم قشقایی را به تن می‌کردند. مردان قشقایی، اغلب موارد در تماس با سایر افراد جامعه ایرانی، خود را با اسلوب شهری و جدید لباس (پیراهنهای آستین‌بلند به رنگهای تیره) وفق دادند. با وجود این آنها همچنان کلاه خاص قشقایی را به سر می‌گذاشتند. مردانی که به شورش قشقایی ۱۳۵۹-۶۱ ش./۱۹۸۰-۸۲م. پیوسته بودند، گاهی قبا‌های نازکی (چوقا) که جامعه تشریفاتی پدربزرگانشان بود، به عنوان نماد هویت و قدرت احیا شده عشیره‌ای، به تن می‌کردند [6].

پی‌نوشتها

[1]. Fraser, P.93; Goldsmid, p. 576.

[2]. Oberling, pp. 242-50.

[3]. Oberling pp. 249-50.

۴. در مورد عکسهای گرفته‌شده در سال ۱۳۲۵ ش./۱۹۴۶م.، نک. Duncan, pp.140-57.

۵. امیر مَعز، صص ۵۱۲-۵۴۴؛ و نیز بک (Beck)، ۱۹۸۱ م.، قشقایهای ایران، صص ۳۴-۵۱.

[6]. Beck, 1986, pp.296-347.

- Y. Amir-Moez, "Quelques aspects d'une culture materielle. Techniques des pasteurs nomades Qasqayi", ph.D.diss., Sorbonne, Paris, 1985, pp.512-44.
- L. Beck, *The Qashqa'i People of Southern Iran*, UCLA Museum of Cultural History, Pamphlet Series 14, Los Angeles, 1981.
- Idem, *The Qashqa'i of Iran*, New Haven, conn., 1986 (see index, S.V. Qashqa'u dress).
- Idem, *Nomad. A Year in the Life of a Qashqa'i Tribesman in Iran*. Berkeley, 1991.
- D.G.Duncan, *The World of Allah, Boston*, 1982, pp.140-57.
- J. Fraser, *Narrative of a Journey into khorasan in the Years 1821 and 1822*, London, 1874.
- P. Oberling, *The Qashqa'i Nomads of Fars*, the Hague, 1974.

فصل بیست و پنجم

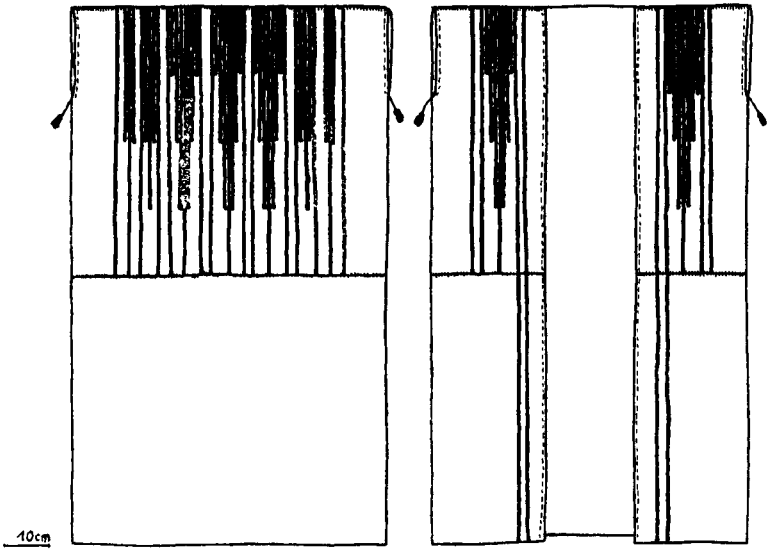
پوشاک بختیاری‌ها و سایر اقوام لرزبان

ژان پیر دیگار

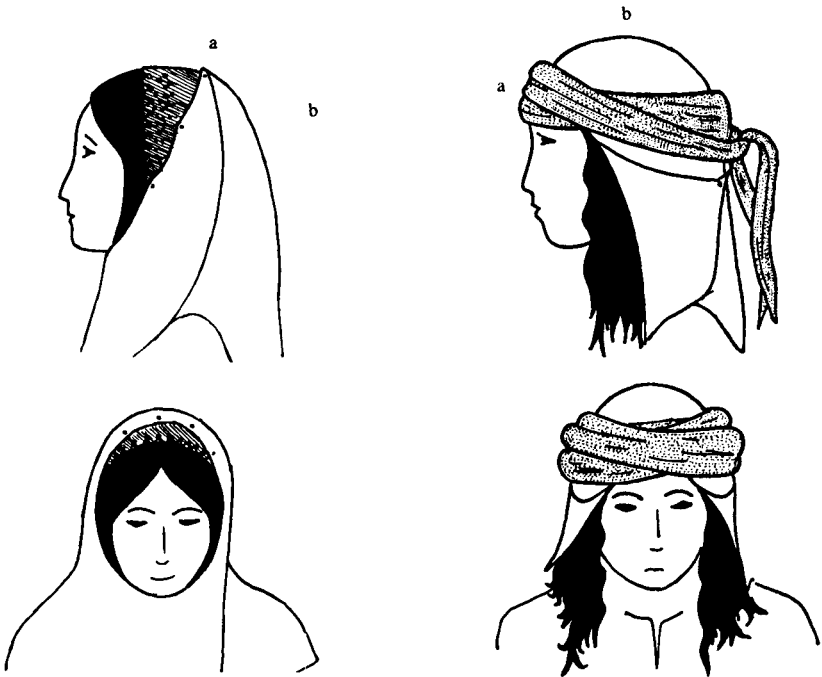
(Jean-Pierre Digard)

اعضای گروه‌های قومی لرزبان، که شامل خود لرها، بختیاری‌ها (q.v.) و بویراحمدی‌ها (q.v.) می‌شود، با اسلوب مشابهی در لباس، البته با تغییراتی که تفاوت‌های قومی و طبقه اجتماعی شخص پوشنده را نشان می‌دهد، مشخص می‌گردند. این تغییرات می‌تواند معنای بسیار قوی نمادین، بویژه در میان بختیاری‌ها داشته باشد. در این قرن در لباس اصلی مردانه، در مقایسه با لباس مرسوم و آنچه که سیاحان در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم میلادی مشاهده کرده بودند، تغییرات عمده‌ای به وجود آمده است [1]. عمده تغییرات در نتیجه اصلاحات تحمیل شده در پوشاک، طی سلطنت رضاشاه، به وجود آمد (۱۳۰۳-۱۳۲۰ ش. / ۱۹۲۴-۴۱ م.؛ نک. فصل یازدهم).

تمام مردان از هر قوم و طایفه، جامه‌ای یکدست و تقریباً یکسان، به تن می‌کنند، از قبیل: کلاه نمدی (kola)، پیراهن و جلیقه، شلوار بلند با درجات گشادی مختلف (تُمبون یا شلوار)، و صندلها (گیوه). امروزه کلاه کوچکی (گاهی به آن شاو کلاه می‌گویند) از نمد سیاه قهوه‌ای یا بژ، رایج‌ترین سرپوش است. با این حال در میان بختیاری‌ها، این کلاه را فقط پسرها و چوپانان



شکل ۲۹ - نمای قدامی و خلفی چوخای راهراه پشمی که مردان لرزبان روی زاکنهای غربی می پوشند.



شکل ۳۱ - سربندهای مورد استفاده توسط زنان بختیاری و بویراحمدی.

شکل ۳۰ - سربندهای مورد استفاده توسط زنان لر.

می‌پوشند. مردان بزرگسال و رؤسا ترجیح می‌دهند کلاه خسروی که بلندتر و تقریباً به فرم استوانه‌ای و سیاه‌رنگ است (گرچه سابقاً گاه در میان سران رتبه‌دار و خوانین بزرگ به رنگ سفید بوده) به سر بگذارند. مشخصه ویژه جامه مردانه لری، تونیک راسته تا زانو و بی‌آستین (چوقا)^۱، از جنس پشم سفید طبیعی با راه‌راه‌های نیلی عمودی می‌باشد (شکل ۲۹).

امروزه این تونیک اغلب روی کت غربی (kot) پوشیده می‌شود. «چوقا» احتمالاً در گذشته فقط در لرستان پوشیده می‌شده و باید در دهه ۱۹۴۰م. به جای قبا (ردا) در میان بختیاری‌ها منتشر شده باشد. احتمال دارد که مردان بختیاری قبا را با تمایل بیشتری نسبت به برخی تن‌پوشهای دیگرشان، کنار گذاشته باشند؛ زیرا، قبا به طور مرسوم در سراسر ایران پوشیده می‌شد و بخش ویژه‌ای از جامه سنتی آنها را تشکیل نمی‌داد. به ظریف‌ترین چوقاها به اقتباس از نام دهکده‌ای در لرستان که به خاطر دوخت آنها معروف شده است، «چوقا لیواسی» گفته می‌شود. پیش از سال ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۲۰م.، سیاحان (نک. مطالب قبلی) پیراهنی را توصیف کرده‌اند که یقه‌ای صاف داشت و در پهلو دگمه می‌شد (جُما)^۲. هیچ اثری از این پیراهن در حال حاضر نیست. لرها شلوارهای باریکی (پاپوش) را بدون هیچ طرح خاصی به پا می‌کنند. شلوار مشخص‌ترین بخش از لباس مردانه بختیاری است که به عنوان مظهر هویت قومی نیز پوشیده می‌شود [2]. در حقیقت غربتی‌ها^۳ (خارجیها) اجازه نداشتند آن را بپوشند. این شلوارها (شلوار - گشاد، تمبون) سیاه بوده و بسیار گشاد دوخته می‌شوند (۱۲۰ سانتیمتر دور پا) و معمولاً روی زیرشلوارها (زیر - شلوار) که در واقع پیژامه‌های ساده‌ای هستند، پوشیده می‌شود. البته پسرها و چوپانان به دلایل اقتصادی، غالباً فقط زیرشلواری به پا می‌کنند. شلوار را با کمربند چرمی یا شال بزرگی از پارچه سفید لوله‌شده (شال)، با چینهایی که به طور رایج، جهت حمل وسایل مفید، نظیر چیق و چاقو به کار گرفته می‌شود، می‌بندند. صندلها به سبک «گیوه ملکی» است، با پنجه‌های چرمی نوک‌تیز که به بالا برمی‌گردد. در کنار این مؤلفه‌های اصلی، چندین تن‌پوش اضافی برای اهداف ویژه پوشیده می‌شوند؛ همچون شنل‌های نمدی و ردهای خاص (عبا - نمت، کُردین، شنل، فرج)^۴ چوپانان.

زنان زاگرس هرگز حجاب (چادر) نپوشیده‌اند و هنوز هم نمی‌پوشند، مگر مواقعی که برای بازدید به شهر بروند. جامه آنها نسبت به جامه مردان در طول زمان کمتر تغییر کرده است. این جامه شامل سربند، پیراهن تا زانوی چاک‌دار در پهلوها، با آستینهای بلند (پیرهن، جُما، جُوه)^۵ و

1. čuqā.

2. jomā.

3. qorbatis.

4. abā-nemet, kordin, šenel, ferej.

5. pirhan, jomā, jowa.

دامن پُرچین بلندی است (به اندازه ۸-۱۰ متر دور لبه) که در کمر جمع شده (تُمبونِ زنونه) و روی «زیرشلواری» پوشیده می‌شود. تفاوت گروهها عمدتاً در سربندها است. در شمال (لرستان)، سربند شامل نوعی دستار (ترا^۱، شکل ۳۰) است که روی روسری (ترا اول^۲) پیچیده می‌شود و به موها اجازه می‌دهد که آزادانه پریشان شوند. زنان در جنوب (بختیاری‌ها و بویراحمدی‌ها) سرپوشی (لچک)^۳ (شکل ۳۱) دارند که به آن یک توری (می‌نا، meynā) به گونه‌ای سنجاق شده که صورت را بدون پنهان کردن آن، در برمی‌گیرد. موها فوق و وسط و به صورت دو گیس بافته درمی‌آیند که زیر چانه به هم رسیده، بنابراین صورت را نیز در برمی‌گیرد. در زمستان، خفتانی مخمل (بَلکال، balkāl) مکمل پوشاک آنهاست. تن پوشهای زنانه بجز در طول دوره‌های عزاداری، معمولاً به رنگهای خیلی روشن است. به غیر از کیفیت بافته‌ها و ارزش زینت آلات (مثلاً مهره‌های شیشه‌ای و سکه‌ها)، بندرت تفاوتی بین طبقات اجتماعی وجود دارد.

کودکان خردسال، چه پسر و چه دختر، معمولاً فقط بالاتنه را با پوشاک می‌پوشانند. سرهایشان نیز پوشانده شده و تعدادی طلسم تا پایین کمر، آویزان می‌گردد. آنها از حدود سن پنج یا شش سالگی، شروع به پوشیدن پوشاک مناسبتر می‌کنند، اما تا زمانی که به سن ازدواج برسند، تن پوشهای آنها صرفاً تقلیدی است ابتدایی از والدینشان.

پی‌نوشتها

[1]. d'Allemagne, IV, pp.181-182; Bishop, II, pp. 106-07; Cooper, pp. 132, 236; Sardār (-e)

As'ad Baḡtiāri, pp. 233, 254, 416-17, 546, 647; Layard, 1887. Passim; Lynch, pp. 540-45.

[2]. Digard, 1981, pp.211-13.

مآخذ

الف - فارسی

- سردار اسعد بختیاری، تاریخ بختیاری، تهران، ۱۳۳۳ش. / ۱۹۵۴م.

1. tarā.

2. tarā awwal.

3. lačak.

ب - لاتین

- H.-R. d'Allemagne, *Du khorassan au pays des Bakhtiariis. Trois Mois de voyage en Perse*, 4 vols., Paris, 1911.
- I.M.L.B.Bishop, *Journeys in Persia and kurdistan Including a Summer in the Upper karun Region and a Visit to the Nestorian Rayahs*, 2 vols, London, 1891.
- M.C. Cooper, Grass, London, 1925.
- J.-P. Digard, "La Parure chez les Baxty'ri", *Objects et mondes* 11/1, 1971, pp.117-32.
- Idem. "Note Sur Quelques Vêtements Baxty'ari", *Cahiers de la Délégation archéologique française en Iran* 6. 1976, pp.117-28.
- Idem, *Techniques des nomades Baxty'ari*, Cambridge and Paris. 1981.
- C.G. Feilberg, *Les Papis, tribu de nomades montagnards du sud-ouest de l'Iran* Copenhagen, 1952.
- A.H. Layard, *Early Ad ventures in Persia, Susiana, and Babylonia, Including a Residence among the Bakhtiari and Other Wild Tribes*, 2 vols., London, 1887.
- R. Löffler, E. Friedl, and A. Janata, "Die materielle Kultur von Boir Ahmad, Südiran. zweite ethnographische Sammlung", *Archiv für Völkerkunde* 28, 1974, pp.61-142.
- H.H.B. Lynch, "Across Luristan to Isphahan", *Proceedings of the Royal Geographical Society* 12/9, 1890, pp.533-53.

فصل بیست و ششم

پوشاک و زیورهای ترکمن

پ. ا. اندروز

(P.A. Andrews)

تا دهه ۱۹۷۰ م.، پوشاک و زیورآلات ترکمن مفضل‌ترین جامه‌عشیره‌ای آن زمان ایران بود. جامه‌ مردان تا دهه ۱۹۲۰ م. ردایی بود با آستینهای چسبان (دُن)^۱ و از جنس ابریشم راه‌راه که روی شلوار نخی گشاد و سفید (بَلَق) و یک پیراهن چلوار (کوینک)^۲ پوشیده می‌شد. این ردا در کمر با شالی (قوشاق) بسته شده و کلاهی استوانه‌ای شکل (تلپک)^۳ از پوست گوسفند و به رنگ سیاه روی عرقچین (بُرک، börk)، به سر گذاشته می‌شد. «دُن» ابریشمی، تحت محدودیتهای اعمال شده برای پوشاک مردانه ایران (نک. فصل یازدهم)، جای خود را به کت فراک یا کت و شلوار غربی داد که با «تلپک» آستراخانی کلوشی، به سبک نظامی روسی پوشیده می‌شد. مردان از زیورآلات استفاده نمی‌کردند، مگر در تجهیز اسلحه و زین و یراق. ابریشم برای «دُن» و پوشاک زنان، به طور محلی روی چرخ بافندگی پدالی بافته می‌شد که در سال ۱۳۴۹ ش. / ۱۹۷۰ م.، هنوز هم در میان طوایف «گوکلن»^۴ استفاده می‌شد. «قارمه دُن» که توسط مردان بیش از ۴۰ سال

1. dōn.

2. köynek.

3. telpek.

4. Göklen.

پوشیده می‌شد، با «قیرمیزی دُن» که جوانترها می‌پوشیدند، در داشتن یک نوار سفید اضافی، تفاوت داشت. حتی با لباسهای شهری امروزی، پاها با مچ‌پیچهای پشمی سفید (دُلُق) ^۱، پیچیده می‌شد و چکمه‌های بلند (ایدیک) ^۲ برای سوارکاری یا کفشهای نرم چرمی موکاسینی (چاریق) برای پیاده‌روی، پوشیده می‌شد. به دمپایهای تابستانی، «چوقای» (çoqay) می‌گفتند. عباى گشاد از موی شتر (چیکمن) ^۳ یا پالتوی آستین‌بلند از پوست بره یا پوست گوسفند (ایچمک، ičmek) که در هوای مرطوب قسمت کرکی آن به سمت بیرون برمی‌گشت، محافظتی در برابر گرما یا سرما بود. زنان همچون جاهای دیگر، لباس عشیره‌ای را علی‌رغم تغییراتی اندک، نگاه داشتند (تصویر CXV).

تن‌پوش زنانه اصلی، پیراهنی است (کونیک) که سابقاً از ابریشم بود، ولی حالا با الیاف مصنوعی تولید می‌شود. رنگ قرمز تمشکی در پارچه دستباف که گاهی جلوه‌های تابان داشت، مرسوم بود. از نوارهای گردباف پارچه‌ای باریکی (حدود ۳۳ سانتیمتر) به منظور تحکیم دوخت استفاده می‌شد، که در آن خشتکهایی بین تگه‌های مستطیلی شکل جای گرفته و تن‌پوش پُرچینی را که در پایین گشاد می‌شد، ایجاد می‌کرد. سראستینها و چاک یقه که به



تصویر CXV - زنان متأهل یموت (Yomut) ملبس به:

کونیک (köynék)، بَلَق (balaq)، چبیت (cābit) همراه با بورنچک (bürenček) بر روی خنجه (kasaba) سال ۱۹۰۰ میلادی.

از روی: Tolstov et al., II. plate facing p. 88

۱. dolaq. 2. edik. 3. çekmen.

اندازهٔ کافی برای شیردادن باز بود، حاشیه‌دوزی می‌شد. ردیفهای سگه که در اوایل این قرن در جلو دوخته می‌شدند تا سال ۱۳۴۹ ش./۱۹۷۰م. منسوخ گشتند. تا سال ۱۳۵۳ ش./۱۹۷۴م.، دوخت بسیار باریکتر و کمر بلندتر گردید. ارتفاع تا ۲۰ سانتیمتری پاشنه‌ها، امکان نشان دادن حاشیه‌دوزی مفصلی را که به منظور استحکام بخشیدن به پاچه‌های زیرشلواری پوشیده شده (بَلَق، جولبار) به کار می‌رود، فراهم می‌سازد. اینها به گونه‌ای ساخته می‌شوند که قسمت بالایی و نخ‌آزاد آن را بتوان پس از پاره شدن، از پاچه‌ها جدا کرد. این پاچه‌ها به طور جداگانه به عنوان جهیزیه دوخته می‌شوند و برخی ۴۰ سانتیمتر پهنا دارند، که ناگهان به سمت قوزکها گشاد می‌شود. سابق بر این، تزیینات به کار رفته شامل دو ردیف پهن از نقش‌مایه‌های متضاد با حاشیه‌های باریکتر بود، ولی کمبود وقت به دلیل تحصیلات دخترها، این تزیینات را به یک ردیف کاهش داد. کفشها که با پاهای لُخت پوشیده می‌شد، به شکل امروزی درآمد است. ولی سابقاً پنجه‌های پهن و پاشنه‌های سه‌گوش داشتند (کُوش، kövüş). پالتو (چَبیت)^۱ که تا همین اواخر توسط طوایف «یُموت»^۲ در مراسم رسمی پوشیده می‌شد، از مخمل بود و آستینهای کوتاه و یک کمر بند داشت. این پالتو در جلو باز گذاشته می‌شد، تا توی آن به خاطر جلوه‌های ماشینی ظریفش، دیده شود. نوع دیگر از ابریشم راه‌راه قرمز، با سراسستینها و آستینهای بلند بود. طوایف «تکه»^۳، زرد طلایی یا آبی را هم با حاشیه‌دوزی دستی متضاد، به کار می‌بردند. سربند یک زن متأهل، پیشانی‌بندی با نقش نارنج و ترنج است (آلَدَنی)^۴ که به دقت تا شده و در جلو گره می‌خورد. این پیشانی‌بند با سربند (یَغلیق)^۵ ابریشمی، با نقوش چهارگوش که نقش «باشماق» (روبنده) را برای نشان دادن احترام به مردان بزرگتر ایفا می‌کند، آراسته می‌شود. در گذشته این سربند، زیر پیشانی‌بندی که سابقاً در پشت با دنباله‌های آویزان گره می‌خورد، پوشیده می‌شد. زن به هنگام بیرون رفتن، سربند را با شال بزرگی (چارقت)^۶، که سابقاً از ابریشم بوده ولی حالا از چیت‌گلدار با یک ریشهٔ بلند مکرمه‌دوزی^۷ است، می‌پوشاند. دخترها صرفاً عرقچین حاشیه‌دوزی‌شده‌ای (بُرک، تخیه)^۸ را با همان لباس، و زیرشلواری می‌پوشند. هنر حاشیه‌دوزی، که تا حدودی از لحاظ رنگ و نقش مایه‌ها از طوایف «یُموت» و «گوکلن» تا «تکه» و «ایرساری»^۹ متفاوت است، در یک شنل تشریفاتی با شبه‌آستینهایی (چیرپی، çirpi)، که هنوز هم توسط زنان «تکه» پوشیده می‌شود، و از رأس سربند تشریفاتی تا زیر بغل سمت چپ می‌افتد، به نهایت

1. čabit.

4. äldani.

7. macrame.

2. Yomut.

5. yağlıq.

8. börk, taqye.

3. Teke.

6. çargat.

9. Ėrsäri.

کمال خود رسیده است (تصویر CXVI). نوع با آستینهای گشاد آن را «کورتِه» گویند. رنگ، مشخص‌کننده سنّ و مقام است. نوع «یُموت» به نام (بورنچک bürengek) ساده‌تر است و از ابریشم سبز مزین به قرمز دوخته می‌شد. همه آنها به دور یقه، پیچکهای گلدوزی شده داشتند. این سربند که گاهی تا ۲۰ سانتیمتر طول دارد از ابریشمی است که به دور قالب استوانه‌ای شکلی از نی‌ها، پیچیده می‌شود. این سربند هنوز در مراسم ویژه همراه با پلاک نقره‌ای مستطیل شکل خمیده‌ای در جلو (اغمه، eǧme) و دسته‌هایی از پلاکهای متصل کوچکتر (اُورمه، öwürme)، توسط طوایف «تکه» طی دهه ۱۹۷۰م، پوشیده می‌شد. این سربند را در «تکه» (سُمق)¹، در «ایرساری» (بُغمک)² و در گذشته در «یُموت» (خسبه)³ می‌نامیدند (تصویر CXVII). سربند ساخته «تکه» به طور کلی با پارچه زرّین و طرحهای نقش‌دار موج، پوشیده و آراسته شده و عقیقه‌های جگری روی آن سوار می‌شود. سربندهای «یُموت» اغلب از نظر طرح قویتر است، در عوض سربندهای «تکه» با لوزیها و هلالهای کوچک تکراری⁴ زران‌دود، تزین می‌شود. کت «تکه» با ردیفهای سنگاتنگ از صفحات نقره‌ای برجسته (چپرَز)⁵ پوشانده می‌شود، که به لوزی مزین بزرگی (چَنّه çanna) که به عنوان سگک در هر دو طرف در سطوح باسن قرار دارد، ختم می‌شود. الگوهای نقره‌ای بزرگ پاکتی شکل (بیلزیک/بیلزیک)⁶ از چهار تا هشت بخش تکراری درست می‌شوند. صورت با آویزهای بلند به شکل معبد مثلثی (تینچیر، teneçir) یا گلابی شکل (آدملیق، adamliq)، پیرایش می‌گردد. سابقاً یقه کلفت (بوقو، buqaw) با آویزهای به هم متصل و یا یک لوزی تزین شده (گُنجوک، gönjök) گلو را می‌پوشانید، که در قرن بیستم میلادی به یقه بزرگ قیاقه‌ای (گول یقه) تبدیل شد. این یقه لباس را می‌بندد. دو گیس بافته زن متأهل که پشت شانه‌ها بسته می‌شود، ممکن است با دسته‌ای از پلاکها که مثل نردبان به هم متصل‌اند (ساج منجوق یا ساچلیق)، یا آویز مشخصی به شکل قلب (اسیق، asiq) و یا آویزهایی در اندازه‌های مختلف، پوشانده شوند. تعویذها در لوله‌ای، اغلب زیر یک نشان مثلثی شکل، نهاده می‌شوند (تومر، tumar). کلاه دختران با قپه‌ای نقره‌ای و گنبدی شکل (qubba) و پسران کوچک با پلاک مستطیل شکلی (دپنت، دُغه، doǧa, depebent) تاج‌دار می‌شود؛ درحالی‌که پشت پیراهن پسرها (کورتِه، kürte) با طلسمهای کوچک – مخصوصاً آنهایی که تیر و کمان (اُق - یگ، oq-yag)، شمشیر، تیشه یا تبر را نشان می‌دهند – و صفحاتی (بیزنت، bēzbent) بر روی شانه‌ها، تزین می‌گردند.

1. sommaq.

2. boǧmak.

3. ƙasaba.

4. repoussé.

5. çapraz.

6. bilezik/bezelik.



تصویر CXVI - زن متأهل از طایفه Otamiš Teke
ملیس به:

کوینک (köynek)، بلق (balag)، چبیت (cābit)
همراه با رخپوش و چنه (čanna) در انتها و نیز
یشمق (yašmaq). چیرپی (čirpi) روی شمق
(sommaq) افتاده است. گنبد کاروس، ۱۹۷۰م.

عکس از: P. Andrews



تصویر CXVII - طرحی کلیشه‌ای از زن متأهل
«یُموت»، ملیس به کاسب (kāsab)، بوکو
(buqaw)، آدملیق (adamliq). قرن نوزدهم
میلادی.

از روی: Rostkowski, in Rudolph, p. 56

مآخذ

الف - فارسی

- فیروز، ایران علاء، زینت آلات نقره ترکمن، تهران، ۱۹۷۸م.

ب - لاتین

- M. and P.A. Andrews, *turkmen needlework. dressmaking and embroiders among the Turkman*, London 1976.
- P.A. Andrews, "costume", "jewellery", and "Harness" in M. burkett, ed., *the Turcoman of iran, kendal. Eng.*, 1971. pp. 71-72. 78-123.
- Idem, "Die Kronung der Braut II, *Cologne*, 1985, pp. 656-69.
- Idem "Crowning the Bride. Some Historical Evidence on Turkmen Women's Costume", *Flok* (Commemorative Volume for Klaus Ferdinand) 33, 1991, pp. 67-106.
- L. Beresneva, *The Decorative and Applied Art of Turkmenia*, Leningard, 1976, pp. 9-12, pls. 55-109.
- N.G. Borozna, "Vidy zhenshikh yuvelirnykh ukrashenii u narodov Srednei Azii i Kazakhstana" (A Look at women's jeweled ornaments among the people of Central Asia and Kazakhstan), *Sovetskaya etnografiya* 1, 1974, pp. 32-44.
- A. Janata, *Schmuck in Afghanistan*, Graz, 1981, pls. 58-61. W. Konig, "Turkmenischer Frauenschmuck, *Mitteilungen aus dem Museum fur Volkerunde zu Leipzig* 1/2, 1969, pp. 10-16 .
- N.P. Lobacheva, "K istorii sredneaziatskogo kostyuma (zhenskie golovnye naklidki-khalaty)" (On the history of Central Asian costume [women's decorated head mantle]) *Sovetskaya etnografiya* 6, 1965, pp. 34-49.
- A. S. Morozova, "Golovnye ubory Turkmen" (Headdress of the Turkmen), *Turkmenistan SSR Imlalar Akademiyasinin Tark, Arkeologiya ve Etnografiya instituinig, Isleri* (Ashkabad) 7, 1963, pp. 81-118.
- Idem. "Turkmenskaya odezhda vtoroi poloviny XIX-nachala XX v." (Turkmen dress from the second half of the 19th to the beginning of the 20th century), in *Sredneaziatskii etnograficheskii sbornik III. Zanyatiya i byt narodov Srednei Azii* (Central Asian ethnographic miscellany III. Work and daily life of the population of Central Asia), *Trudy Instituta Emografii* (Leningrad) n.s. 97, 1971, pp. 168-223.
- I. and J. Prokot, *Schmuck aus Zentralasien. Sammlung Inge Prokot, Cologne*, 1980.
- H. Rudolph, *Der Turkmenenschmuck. Sammlung Kurt Gull, Stuttgart*, 1984.

- D. and R. Schletzer. *Alter Silberschmuck der Turkmenen. Ein Beitrag zur Erforschung der Symbole in der Kultur der Nomaden Innerasiens*, Berlin, 1983.
- A. Stucki, "Horses and Women. Some Thoughts on the Life Cycle of Ersari Türkmen Women", *Afghanistan Journal* (Graz) 5/4, 1978, pp. 140-49.
- O. A. Sukhareva, "Drevnie cherty i formakh golovnykh uborov narodov Srednei Azii" (Early drawings and the forms of headdress of the peoples of Central Asia), *Sredneaziatskii ètnograficheskii sbornik* (Moscow), *Trudy Instituta Ètnografii*, N. S. 21, 1954, pp. 299-353.
- S. P. Tolstov et al., eds., *Narody Srednei Azii i Kazakhstana II*, Moscow, 1963.
- G. P. Vasil'eva, "Turkmenskie zhenskie ukrasheniya. Opyt kartografirovaniya" (Ornaments of Turkmen women. An attempt at mapping), *Sovetskaya ètnografiya* 3, 1973, pp. 90-98.
- Idem, "Golovnye i nakosnye ukrasheniya Turkmenok XIX-pervoi poloviny XX v." (Head and hair ornaments of the Turkmen from the 19th to the first half of the 20th century), in O. A. Sukhareva. ed.. *Kostyum narodov Srednei Azii* (The costume of the peoples of Central Asia), Moscow, 1979, pp. 174-205.
- Ya. R. Vinnikov, *Khozyaistvo, kul'tura i byt sel'skogo naseleniya Turkmenskoi SSR* (The economy, culture, and daily life of the rural population in the Turkmen S.S.R.), Moscow, 1969, pp. 178-217.

فصل بیست و هفتم

واژه‌نامه تاریخی پوشاک ایران

غلامحسین یوسفی

(Ġolām-Hosayn Yüsefi)

در اینجا واژه‌هایی برای پوشاک درج می‌شود که یا در حال حاضر در ایران استفاده می‌شود، و یا اطلاع داریم که در گذشته از آنها استفاده می‌شده است. برخی از این تن‌پوشها در سایر کشورهای مسلمان پوشیده می‌شد، یا هنوز هم پوشیده می‌شود. این واژه‌نامه از مشاهدات شخصی، توصیفهای منابع ایرانی و دیگر منابع، نقاشیها و تصاویر و عکسهای قدیمی، تهیه شده است. جزئیاتی همچون دوخت و پارچه تن‌پوش، و حرفه فرد پوشنده، در صورت امکان، ارائه می‌شود. ولی گاهی تمام آنچه که می‌توان از منابع به دست آورد، تنها این است که مثلاً فلان تن‌پوش در برهه‌ای از زمان پوشیده می‌شده است. جامه‌های روستایی و ایلیاتی نواحی مختلف ایران مورد بحث نیست، یا اینکه صرفاً به طور موردی توضیح داده می‌شوند (نک. فصل بیست و هشتم).

'Abā' «عبا» (q.v.): تن‌پوش رویی، جلو باز و بی‌آستین، ولی با حلقه آستینهای بزرگ که مردان همه طبقات تا زمان تحمیل موازین لباس رضاشاه، آن را می‌پوشیدند (نک. فصل یازدهم).
'Araqçin' «عرقچین» (عربی: araq = عرق + فارسی: çin = چیدن): عرقچین معمولاً به رنگ

سفید است که سابقاً زیر کلاه یا دستار، در خارج خانه پوشیده می شد و از پارچه ای سبک دوخته می شد. برخی مردان در قرن هجدهم میلادی عرقچینه های آبی، سفید، یا قرمز با حاشیه دوزی ابریشمی سر می کردند. بقیه مردان از عرقچینه های چرمی استفاده می نمودند. مردان مرقه دور عرقچینه های خود دستارهای کشمیر می بستند [1]. تا زمان اصلاحات رضاشاه، مغازه داران، تاجران، علما و بسیاری از سنت گرایان عرقچین را بتنهایی در سر کار، یا در منزل به سر می گذاشتند. این انواع، گاهی با طرح های گلدار یا دیگر طرح های رنگی، حاشیه دوزی می شد. سالخورگان هنوز هم در بعضی روستاها عرقچین می پوشند. در قرن هجدهم میلادی، زنان نیز عرقچینه های کوچکی به سر می گذاشتند که گاهی با سنگها یا سکه های قدیمی تزیین می شد [2]. این کلاهها در دربار قاجار پس از آنکه ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ش. / ۱۸۴۸-۱۸۹۶ م.) به اروپا سفر کرد، از مد افتاد و سپس با چارقد یا لچک که از سبکهای اروپایی گرفته شده بود، جایگزین گشت [3].

Arkaḷeq arkaḷoq, Ārkāloq «آرخالق، آرخالق، آرخلیق» (ترکی) [4]: نیمتنه آجیده ای که مردها زیر قبا و زنها روی پیراهن می پوشیدند [5]. گویا اولین توصیف از این تن پوش در یک منبع ایرانی، توسط محمد کاظم مروی [6]، دیوان سالار زمان نادرشاه (۱۱۴۸ - ۱۱۶۰ ق. / ۱۷۳۶ - ۱۷۴۷ م.) آمده است. آرخالق را مردان همه طبقات می پوشیدند که آستینهای کوتاه، منافذی روی رانها و دو جیب در پهلو و یک جیب کوچک روی سینه، برای مهر یا شیئی مشابه آن داشت. این نیمتنه در جلو با دگمه ها و مادگی روی نواری بستی می شد. لبه و اغلب، سرآستینها و یقه نیز با قیطانی به رنگ تیره تر تزیین می شد. بنابر گفته کلانتر ضرابی [7]، آرخالق زمستانی دو لایه بوده است که در تابستان فقط با آستر پوشیده می شد. آرخالق هایی که علما و دیوان سالاران سنتی می پوشیدند، از چیت قلمکار یا «الجه»^۱ - بافته ای راه راه و دستباف بود، معمولاً به رنگ سیاه و سفید و دوخت کاشان، یزد، یا مازندران - بودند. در قرن هجدهم میلادی، زنان نیز آرخالقهای بلند و بی یقه، با چینهای فراوان در زیر کمر می پوشیدند. این تن پوشها رفته رفته کوتاهتر و بیشتر شبیه جلیقه شد و بندرت تا زانو می رسید (نک. فصل دهم). زنان مرقه تر آرخالقهایشان را با مروارید و دیگر زیورآلات تزیین می کردند [8]. در قرن نوزدهم میلادی همسران علما، دیوان سالاران و بازرگانان، آرخالق زربفت کرمانی (ترمه) یا مخمل کاشان را در خانه، و آرخالقهای کشمیر، مخمل و دیگر بافته های ظریف را هنگام دید و بازدید می پوشیدند. زنان طبقه متوسط انواع کم جلوه تر این تن پوش را به تن می کردند [9]. هنری دالمانی^۲ در سال ۱۹۱۱ م. به لرخالقهای زنانه ظریف، با قیطانی طلایی در سرآستینها، جلو و پشت، که در ایران دیده بود،

1. aleja.

2. Henri d'Allemagne.

اشاره کرده است [10].

Asali «عسلی» (عربی و فارسی، یعنی به رنگ عسل): تگه پارچه‌ای زردرنگ که ذمیها (q.v.)، مخصوصاً یهودیان، به منظور تمایز از مسلمانان آن را به شانه تن پوش رویی خود می‌دوختند. این الزام دست کم از اوایل سده‌های میانی از سوی مسلمانان مقرر شده بود و با درجات متفاوت از شدت در دوره‌های بعدی ادامه یافت [11].

Bağaltāq, Bağaltāq «بَغَلطَاق، بغلتاق» (ترکی چغتای: bağeltāq: [12]) تن پوش آجیده‌ای که زیر جوشن پوشیده می‌شد و با رجوع به متون ادبی نتیجه می‌گیریم که توسط درویشان نیز پوشیده می‌شده است [13]. در قرن نوزدهم میلادی، نظام قاری [14] آن را بالا پوش توصیف کرده است.

Başloq, Başloq «باشلق، باشلیق، باشلیق/باشلیغ» (ترکی چغتای: başleq) کلاهی که به شنل یا ردا دوخته می‌شد. این کلاه از جنس همان پارچه و یا گاهی از پارچه‌ای سبکتر بود. در خراسان گاهی این اصطلاح برای کلاهی پارچه‌ای با زبانه‌ای که گوشها و گردن را می‌پوشاند نیز به کار می‌رفت [15].

Borqa «بُرَقَع» (عربی و فارسی): روبنده زنان که به آن «روبند» و «نقاب» هم می‌گویند (نک. ادامه مقاله). این روبنده به طور مرسوم در قرن چهاردهم میلادی وقتی که ابن بطوطه [16] از شیراز دیدار کرد، پوشیده می‌شد. راینهارد دُزی^۱ [17]، به نقل از جان فریزر^۲ نوشته که بُرَقَع در ماوراءالنهر نوعی چادر (q.v.) بوده است که سرتاپای زن را می‌پوشانید. در افغانستان نیز به زبان محاوره‌ای به چادر، برقع می‌گویند (نک. فصل سیزدهم) [18].

Čador (q.v.) «چادر»: نک. ضمیمه شماره ۱.

Čador-namāz «چادر نماز»: چادری که بیشتر زنان برای خواندن نماز، در خانه دارند. گرچه زنان فقیرتر معمولاً از عهده داشتن چادری دیگر بر نمی‌آیند. این چادر معمولاً از چیت گلدار یا ساده می‌باشد، ولی زنان طبقات بالاتر، ابریشم و بافته‌های ظریف دیگر را ترجیح می‌دهند. طبق گفته کلارا رایس^۳ [19]، یک مهره، دگمه کوچک یا گره نخی، گاهی برای مشخص ساختن بخشی که روی بینی قرار می‌گرفت، روی سجاف دوخته می‌شد [20].

Čakma «چکمه» (ترکی) [21]: چکمه‌های بلند چرمی از دوره صفویه و احتمالاً پیش از آن، در ایران پوشیده می‌شد [22]. در قرن هجدهم میلادی، افسران سواره نظام چکمه‌های سیاه تا زانو با پاشنه‌های بلند و نوک تیز می‌پوشیدند. راه رفتن با آنها بسیار مشکل بود، به همین دلیل افسر به محض پیاده شدن، آنها را از پای درمی‌آورد و صندلهایی را که توسط یک فرمانبردار برایش آماده

1. Reinhard Dozy.

2. John Fraser.

3. Clara Rice.

نگه داشته می‌شد، می‌پوشید. درباریها، چکمه‌های ساقه بلند سیاهی می‌پوشیدند که هم راحت و هم بادوام بود[23]. مردها اغلب در این چکمه‌ها، نامه، دستمال، و اشیای دیگر می‌گذاشتند. پس از سازماندهی مجدد ارتش در دوره پهلوی، افسران چکمه‌هایی با رویه‌های چرمی مرغوب ولی سفت و واکس خورده، به پا می‌کردند. چنین چکمه‌هایی ظاهراً به این دلیل که پوشیدن آنها بسیار مشکل بود، بعدها از اونیفورم نظامی کنار گذاشته شد. چکمه‌ها گاهی از رویه‌های قابل انعطاف از جنس چرم نرم، درست می‌شد. سوارکاران ایرانی هنوز هم به هنگام سواری این چکمه‌ها را می‌پوشند. اخیراً چکمه‌های زنانه در ایران با ساقه‌های بلند، متوسط یا کوتاه (نیم-چکمه) از چرم نرم یا جیر و گاهی با زیپ، همانند چکمه‌های غرب، رایج شده است.

Āqāqūr, Āqāqūr, Āqāqūr «چاقچور، چاقشور، چاخچور» (ترکی)[24]: شلوارهایی بلند است، اغلب به رنگ سیاه و از پارچه نازک، که سابقاً زنان می‌پوشیدند. یک نوع آن شامل شلوار گشادی بود که به جورابهایی ختم می‌شد و بدن را از کمر تا انگشتان پا می‌پوشانید. این شلوار با کمربند و بندی چرمی در بالا بسته می‌شد. نوع دیگر با نوارهایی از زیر بسته می‌شد و شباهت زیادی به ساق‌پیچ داشت. این شلوار از زیر زانو تا مچ، تنگ و چین‌دار می‌شد. شلوار اخیرالذکر، پارچه کمتری نیاز داشت و سبکتر و راحت‌تر بوده است[25].

در اواخر دوره قاجار، چاقچور قدیمی به شمار می‌رفت و زنان طبقات بالا بندرت آن را می‌پوشیدند[26]. اشاراتی هم به چاقچورهایی که مردان در دوره صفویه می‌پوشیدند شده است[27]. در زمان قاجارها، نوعی از این تن‌پوش از جنس ماهوت قرمز روشن، بخشی از لباس رسمی به شمار می‌رفته است[28].

Ārūq, Ārūq, Ārūq «چاروق، چاروق، چاروق» (ترکی)[29]: زیره‌هایی از چرم کرک‌دار که با نوارهای چرمی یا بند به پاها بسته می‌شد (نک. فصول چهاردهم، بیستم تا بیست و دوم و بیست و ششم)[30]. سابقاً پافزار معمول کشاورزان، روستاییان و شترسواران بوده است. این واژه در اوایل قرن سیزدهم میلادی، در متون فارسی یافت شد و جای «پالیک»^۱ را گرفت[31]. چارق هنوز هم در ایران به طور قابل ملاحظه‌ای در مهاباد (کردستان) و ماسوله (گیلان) تولید می‌شود.

Ārāqad «چارقد»: پارچه مرتعی از ابریشم، نخ یا جنس دیگری که به طور مورب تا خورده و زنان آن را به عنوان پوشش سر می‌پوشند. سر بزرگش در پشت گردن قرار می‌گیرد و دو دنباله‌اش با یک سنجاق، زیر چانه بسته می‌شود. چارقدها در قرن نوزدهم میلادی، نسبتاً بزرگ بودند. زنان آنها را نه تنها به هنگام دید و بازدید، بلکه در خانه هم سر می‌کردند[32]. یک نوع مشهور از پارچه

قلمکار (چارقد قالبی) بود، و برای اینکه روی سر پوشنده خوب بایستد، آهار خورده و اتو زده می‌شد [33]. همسران رجال گاهی چارقدهایشان را با گل سینه‌های الماس یا یاقوت می‌بستند [34]. توپ پارچه‌ای، برای دوختن چارقدها در میان هدایای عروسی، که جزو جهاز عروس به خانواده داماد اهدا می‌شد، بوده است [35]. بی‌بی‌های بختیاری (زنان والامقام)، چارقدهای ابریشمی ریشه‌دار که گاهی با منگوله‌های منجوق‌دار طلایی تزیین می‌شد، می‌پوشیدند [36]. به چارقد کوچکتری که امروزه رایج است، روسری می‌گویند (rūsari). زنان روستایی و زرتشتی هنوز چارقد بزرگتری (گاهی «کلاغی»^۱ نامیده می‌شود) که سرش از پشت، کاملاً تا پایین می‌رسد، به سر می‌کنند. این چارقدها معمولاً طرحهای گلدار بزرگ دارند و به رنگ روشن می‌باشند [37].

Časbak «چسبک»: کفشهایی از پوست بز که سابقاً توسط مهاجران ترک‌زبان عشق‌آباد، در خراسان ساخته می‌شد. طرح آن احتمالاً ریشه ترکمن داشته است. رویه‌ها از پوست بز رنگ شده (تیماج)^۲، معمولاً به رنگ خاکستری، قهوه‌ای تیره یا سفید و زیره‌ها از تخته‌های نازک یک‌تکه چرم بودند. این کفشها پاشنه کوتاه بوده و بندی نداشتند. آنها سبک، راحت و ارزان بوده و مخصوصاً در دهه ۱۹۴۰ م. بین ورزشکاران و مردم فقیرتر، رواج داشت [38].

Čašmāviz «چشم‌آویز» (به معنای «تور جلوی چشمان»): روبنده توری سیاه از موی اسب که زنان به عنوان تعویذ می‌پوشیدند. این پوشش به زنان اجازه می‌داد که همزمان با پنهان کردن چشمان خود از دیگران، قادر به دیدن باشند [39]. این روبنده از سده‌های میانه پوشیده می‌شده است. به این نوع روبنده «ایازی»^۳ یا «ایاسی»^۴ نیز می‌گفتند [40].

Čūka, čūqā, čūgā, čūgā «چوخا، چوخه، چوغا، چوقا»: بالاپوش کوتاه مردانه از پارچه پشمی زبر که در متون سده‌های میانه آمده است [41]. هنوز هم در مازندران و دیگر نواحی روستایی آن را می‌پوشند. این کلمه در بُشرویه واقع در خراسان، «چُغه»^۵ تلفظ می‌شود که به بالاپوش آستین‌دار شترسواران با حاشیه رنگی در لبه‌ها و سراسر آستینها اشاره می‌کند [42]. در سده‌های پیشین به معنای ردای سفید پشمی که راهبان مسیحی می‌پوشیدند [43] و نیز به معنای نوعی بارانی بوده است [44]. سلطان احمد میرزا [45] ذکر کرده که «چوخا بارانی» (احتمالاً ضد آب) بخشی از لباس مقرر برای شرفیابان همایونی در دوره قاجار بوده است.

Dalq «دَلق»: خرقه پشمین که درویشان می‌پوشیدند که گاهی با وصله‌هایی به رنگهای

1. kalāgi.

2. timāj.

3. ayāzi.

4. ayāsi.

5. čoga.

مختلف رفو می‌شد. از این رو مُرْتَع (وصله شده، نک. ادامه مقاله) و مُلْمَع (رنگارنگ) [46] نیز خوانده می‌شد. در فارسی گاهی مساوی خرقه (نک. ادامه مقاله) که به معنای هر تن‌پوش ژنده‌ای است، آمده است [47].

Dāman «دامن»: در متون ایرانی سده‌های میانه قسمتی از تن‌پوش است (نه لزوماً دامن) که از کمر آویزان می‌شود [48]. در اوایل قرن نوزدهم میلادی، دامنهای بلند در حرم فتحعلی شاه مرسوم بود [49].

در اوایل قرن بیستم میلادی، رایس^۱ [50] ذکر کرده که زنان ایرانی در خانه دامن را با جلیقه‌ای که با آن جور است، و از چیت، ساتن یا زریفت دوخته شده، همراه با یک زیردامنی و زیرپیراهنی دو تکه و معمولاً سفیدرنگ که «از پشت برجسته و در جلو پرچین است»، می‌پوشیدند. این دامن‌ها به طور کلی، تقریباً ۱۲ اینچ طول داشت. مع الوصف زنان مسنّ تر و روستاییان، دامنهای بلندتری می‌پوشیدند. بعدها گاهی در لبه، «نوارهای مضاعف یا تزیینی» اضافه می‌شد. امروزه زنان دامنهایی به سبک اروپایی می‌پوشند. همچنین نک. «شلیته» و «پاچین».

Dastār «دستار»: نک. مدخل «عمامه» در ضمیمه شماره ۵.

Dastkeš «دستکش»: این واژه نسبتاً جدید است. و احتمالاً همان‌گونه که ژان شاردن^۲ در اواسط قرن هفدهم میلادی ذکر کرده [51]، ایرانی‌ها دستکش دست نمی‌کردند.

در گزارشها آمده است که در قرن نوزدهم میلادی، انیس الدوله، یکی از زنان ناصرالدین شاه، دستکشهای ابریشمی رنگارنگ دست می‌کرده است [52]. بنا به گفته رایس [53]، زنان ایرانی در اوایل قرن بیستم میلادی، دستکشهای نخی سفیدرنگ گاهی با گلدوزی رنگی در پشت آن، می‌پوشیدند. آنها اغلب روی دستکشهایشان انگشتر به دست می‌کردند. روستاییان معمولاً دستکشهای پشمی رنگارنگ یا ساده‌ای که جای چهار انگشت آن با هم، و شستش جداگانه است و گاه نیز دستکشهای معمولی برای ایجاد گرما به دست می‌کنند. زنان شهری اغلب دستکشهای سبک غربی می‌پوشند که برخی از آنها لبه‌های بلند از پوست بز یا از جنس چرمی نرم دارد.

Davazda-tark «دوازده ترک»: نک. «تُرک».

Deyhim «دیهیم»: نک. مدخل CROWN «تاج».

Dolāg, dolāq «دُلاغ، دُلاق»: جوراب بلندی بن‌ددار که عمدتاً زنان می‌پوشیدند و بنا به گفته سلطان احمد میرزا [54] بخشی از لباس مردانه قاجار برای شرفیابان همایونی بوده است.

Dorrā'a «دُرّاعه» (عربی و فارسی): ردای نخی یا پشمی گشادی که بیهقی [55] در قرن

دوازدهم میلادی به آن به عنوان بخشی از جامه تشریفاتی کارگزاران دولتی، قصات و گاه به عنوان خلعت اشاره می‌کند [56]. به نظر می‌رسد که در سده‌های بعدی این جامه را عمدتاً زاهدان و مردان طبقه پایین‌تر می‌پوشیدند [57]. در زمان استیلای مغول، دُرّاعه و دستار (عمامه)، جامه ویژه حکام شرع (فقها) و قصات اسلامی بوده است [58].

Ezār, Izār «إزار، ایزار» (عربی و فارسی): پارچه‌ای بلند و مستطیل‌شکل که همچون لُنگ و یا دامنی پیچانده شده، پوشیده می‌شد [59].

به «فوطه» (fūta) و «مندیل» (mendil) نیز رجوع کنید.

Faraji «فَرَجی»: قبایی پشمی (نک. ادامه مقاله)، گشاد و بدون کمر بند یا آستینهای بلند که از پشت تا نوک انگشتان ادامه داشت و در انتها بسته می‌شد. همانند خرّقه، نوعی جامه مخصوص صوفیان، محسوب می‌شده است [60].

Fūta «فوطه» (عربی و فارسی): تکه‌ای پارچه که به دور باسن پیچیده می‌شود. مقدّسی [61] به فوطه‌های ابریشمی ظریفی که برای زنان در اهواز درست می‌شد، اشاره می‌کند. با استناد به برخی متون فارسی به نظر می‌رسد که این واژه به معنای برخی انواع پارچه که از آن پوشاک زاهدان و صوفیان درست می‌شده، نیز بوده است [62]. فوطه در دوره قاجار نوعی لنگ بود [63].

Ġiār «غیار»: نک. «عسلی» (‘asali).

Giva «گیوه»: کفشهایی با رویه‌های بافته از نوار نخ سفید و زیره‌های چرمی و یا تگّه پارچه‌های به هم تابیده و فشرده‌شده، یعنی نوعی که از سده‌های میانه شناخته شده است [64]. شاردن، گیوه‌ها را به صورت کفشهای چسبان بدون پاشنه‌ای که بدون پاشنه کش نمی‌شد آنها را پوشید، و عمدتاً توسط پیشخدمتهای مرد پوشیده می‌شد، توصیف کرده است [65]. کلانتر ضرابی [66] در دوره قاجار آنها را به‌عنوان پافزار تابستانی مردم فقیر توصیف کرده است. در تهران گیوه‌های زیره نازک، بخش اصلی جامه گردن‌کلفتها (لوطیها، داش‌مشدیها) [67] به حساب می‌آمد. زنان نیز مانند مردان گیوه می‌پوشیدند. رایس [68] استفاده از گیوه را در میان زنان بختیاری در اوایل این قرن ذکر کرده است. در حال حاضر گیوه در کرمانشاه (باختران)، آباد، یزد، طبس و چند جای دیگر تولید می‌شود [69]. یک نوع با زیره چرمی صاف و نرم و طرح خطوط متقاطع بر رویش، آجیده شده است (ājeda, ājida). زیره چرمی گیوه ملکی کاملاً نوک‌تیز است و در پنجه‌ها کمی به بالا برمی‌گردد [70]. گیوه کرمانشاهی نیز زیره محکمی با انتهای ساده و نوارهایی که دور رویه پیچیده می‌شود، دارد. این گیوه خواهان فراوانی داشته و تقاضای زیادی برای آن وجود دارد. گیوه‌های زینتی با رویه‌های بافته‌شده از ابریشم رنگارنگ، گاهی با پاشنه کوتاه یا بدون پاشنه

که به عنوان دمپاییهای خانگی پوشیده می‌شوند، نیز در کرمانشاه تولید می‌شود.
Golūta «گُلوته»: کلاه بندی بچگانه آستردار در قرن هفدهم میلادی با لایه پنبه‌ای و
 زبانه‌هایی که زیر چانه بسته می‌شد [71].

Hamāyel «حمایل»: پوشش ابریشمی پهنی که شاهان پهلوی و قاجار به عنوان پاداش در
 ازای خدمت افراد به دولت و کشور اهدا می‌کردند. در موقعیتهای دولتی، حمایل به سبک
 اروپایی روی یک شانۀ انداخته می‌شد و به طور مورّب از روی سینه رد می‌شد. ترتیب و نوع
 تزیین، با رنگها نشان داده می‌شد [72].

Hazār-miki «هزار میخی» (به معنای هزار سنجاق): خرقه مندرس و وصله و پینه‌شده
 درویشان [73].

Hejāb «حجاب»: واژه کلی برای پوششهای صورت زنانه راگویند. نک. بُرقع، نقاب و روبند.
Jahūdāna «جهودانه، یهودانه»: نک. «عسلی» asali.
Jāma «جامه»: واژه کلی برای تن‌پوشها و پوشاک که اغلب به ساختارهایی خاص (مانند
 جامه عروسی) اطلاق می‌شود. در ترکیبهایی مانند جامه‌دان (چمدان - کمد) و جامه‌دار
 (نگه‌دارنده کمد) [74] نیز به کار می‌رود.

Jeliqa «جلیقه» (فرانسه: gilet) [75]: جلیقه یا ژلیت، که دست کم از اوایل قرن هجدهم
 میلادی مردان آن را می‌پوشیدند. انواع تابستانی از نخ بود و آنهایی که در زمستان پوشیده می‌شد
 از بافته‌های کلفت تری دوخته می‌شد [76].

سابقاً پوشیدن جلیقه‌های مزین و گلدوزی‌شده از بافته‌های مرغوب و یا دوختی مانند جلیقه
 اروپایی، مرسوم بود؛ ولی دیگر باب روز به نظر نمی‌رسند [77]. این واژه امروزه به طور رایج در
 مورد جلیقه کت و شلوار سه‌تکه سبک غربی به کار می‌رود. جلیقه روستایی بلند است و از
 پارچه کلفت و مقاوم درست می‌شود، که در بعضی نواحی، زنان نیز انواع رنگی آن را به تن
 می‌کنند (نک. فصول شانزدهم، هجدهم و بیستم).

Jeqqa، jīqā djeḡḡa «جقه، جقه، جیغه» [78]: زینت پر طاووسی کلاه که معمولاً از پره‌های
 حواصیل یا بُرنا و جواهرنشان بود. جقه جلو سربند سلطنتی، یا طرف چپ کلاه شاهزاده‌ها
 وصل می‌شد [79]. شاردن ذکر کرده که همسران اشخاص والامقام در دوره صفوی نیمتجاهایی با
 جقه‌های کوچک به سر می‌گذاشتند [80]. از نظر علی اکبر دهخدا (ذیل واژه)، جقه در اصل نمود
 مینیاتوری درخت سروی است، که از بالا خمیده شده است. این واژه در متون فارسی سده‌های
 هفدهم و هجدهم میلادی به چشم می‌خورد [81].

Jobba «جَبّه» (عربی و فارسی): ردای گشاد بلندی با آستینهای بلند و گشاد که مردان آن را روی همه تن پوشهای خود می پوشیدند [82]. در دوره قاجار، دولت‌مردان، درباریها، دیوان سالاران و حتی تجار، جبّه‌هایی درخور مقام خود به تن می کردند. برخی از جبّه‌ها از خز یا زربفت بوده و با حاشیه دوزی طلایی، گلابتون، یا مروارید تزیین می شدند [83]. در نتیجه ارتباط با اروپاییان، جبّه از مد افتاد [84].

Jowsan «جوشَن»: بالاپوشی بلند و زرّهی که از حلقه‌های آهنی درست شده و از زمان شاهنامه و دیگر منابع سده‌های میانه، شناخته شده است [85]. همچنین نک. «زره».

jürab, jürab «جوراب، جُورب»: دونوع ساقه بلند و ساقه کوتاه داشت. در حدود العالم [86] که در قرن دهم میلادی نوشته شده، جورابه‌ها جزو تولیدات طوس به شمار می‌رود [87]. شاردن [88] می‌گوید که جورابه‌های ایرانی در دوره صفویه به سبک جورابهایی که اروپایی‌ها می پوشیدند و مچ‌پچهایی که سابقاً ایرانی‌ها به پا می‌کردند، بودند (پاتابه، نک. ادامه مقاله).

زنان سابقاً جورابی به پا نمی‌کردند. مردان ثروتمند در قرن هجدهم میلادی، جورابه‌های ساقه بلند نخ‌ری را با طرح‌های بافته پرنندگان و امثال آن، روی شلووارهایشان می‌کشیدند (همان‌طور که هنوز روستاییان غالباً انجام می‌دهند). مردم عادی در زمستان مچ‌پچه می پوشیدند و در تابستان با پاهای لخت بیرون می‌رفتند [89]. کلانتر صرّابی در دوره قاجار [90] جورابه‌های ساقه بلند پشمی زمستانی و جورابه‌های ساقه بلند سفید نخ‌ری را که در شیراز برای تابستان دوخته می‌شد، توضیح داده است. روستاییان امروزی معمولاً جورابه‌های ساقه بلند پشمی دستباف و کلفت را صرفاً در زمستان به پا می‌کنند [91].

Kafs «کفش»: واژه‌ای کلی برای کفشهای چرمی. همچنین نک. «اُسی» or(o)si.

Kaftan «خفتان» (احتمالاً ترکی) [92]: لباس رزمی که از پارچه کلفت دولایه دوخته می‌شد. با نخ ابریشمی، تودوزی و بسیار آجیده شده و از قرار معلوم این لباس در برابر شمشیر دشمن، غیرقابل نفوذ بوده است. اشعار شاهنامه فردوسی و گرشاسب‌نامه اسدی طوسی نشان می‌دهند که خفتان زیر زره پوشیده می‌شده است (نک. ادامه مقاله) و می‌توانست از جلو باز باشد [93]. سعدی [94] به خفتانی با هزاران «لایی» ابریشمی اشاره می‌کند که برای محافظت در برابر شمشیرها و پیکانها، پوشیده می‌شد. کیفیت خفتانهای رومی (که ظاهراً از آناتولی وارد می‌شد) در متون ایرانی سده‌های میانه مورد ستایش بوده است [95].

Kajim, kajin و نیز، kajāgand akažin akažim «کَجیم، کَجین، کَزیم، کَزین، کَجَاغَند»: نک. «قَزَاغَند» qazāgand.

Kalāgi «کلاغی»: بافته‌ای از ابریشم مصنوعی یا طبیعی رنگ شده که در «اسکویه»، شهرستان کوچکی در شمال تبریز بافته و به نواحی دیگر، مخصوصاً کردستان صادر می‌شد [96]. این لغت همچنین به معنی روسری بزرگی از چنین پارچه‌ای است که عمدتاً توسط زنان کرد و گاهی نیز توسط مردان پوشیده می‌شد [97]. همچنین نک. «چارقد» çārquad.

Kamarband «کمربند»: نک. مدخل «کمربند» واقع در ضمیمه شماره ۲.

Kapanak «کپنک»: بالاپوشی نمدی که در زمستان عمدتاً توسط چوپانان، شترسواران و روستاییان پوشیده می‌شد. این بالاپوش گشاد بوده و معمولاً آستینهای بسیار بلندی دارد. ولی گاهی بی‌آستین و جلو باز می‌باشد [98]. به تولید این منسوجات در تبریز، توسط رشیدالدین فضل‌الله در قرن چهاردهم میلادی، اشاره شده است [99].

Kažin, Kažim «کژیم، کژین»: نک. «قزگند» qazāgand.

Kel'at «خلعت»: ردای افتخاری که حاکم به درباریان، دیپلمات‌های خارجی و دیگر اشخاص والامقام در موقعیتهای مهم دولتی، جشنها و امثال آن، اعطا می‌کرد.

Kerqa «خرقه» (q.v.): پوشاک مندرس درویشان و صوفیان. همچنین نک. «دلق» dalq.

Kolāh «کلاه»: واژه‌ای کلی برای پوشش سر. همچنین نک. مدخل «تاج» CROWN.

Kolija «کلیجه»: بالاپوشی بلند. طی سلطنت فتحعلی شاه (۱۲۱۲ - ۵۰ ق. ۱۷۹۷ - ۱۸۳۴ م.) تا زانو بود ولی بعدها فقط تا رانها می‌رسید و بنابراین از لباده، سرداری (نک. ادامه مقاله) یا پالتوی سبک اروپایی، کوتاهتر بوده است. کلیجه به کمر می‌چسبید و زیر بغلهای آن برای سهولت در حرکت، باز بود؛ عمدتاً در هوای سرد [100] و اغلب با آستینهای خالی و آویزان، روی دوش انداخته می‌شد. کلانتر ضرابی [101] ذکر کرده که کلیجه از جنس ماهوت یا پشم شتر (برک)، با آستری از همان جنس، یا از جنس پوست بره بخارا، بخشی از جامه زمستانی علما و سردمداران حکومتی بوده است. برخی از کلیجه‌ها از بهترین ماهوت انگلیسی دوخته و با لیاف طلایی، حاشیه‌دوزی شده و مابقی از مرغوبترین کشمیر درست می‌شد [102]. همسران سردمداران و بازرگانان، کلیجه‌هایی از زربفت ابریشمی یا مخمل خرمایی و یا قرمز که با قیطان یا نواری روی سرآستینها تزیین می‌شد، می‌پوشیدند و زنان طبقه متوسط، انواع پُرچین کلیجه را به تن می‌کردند [103]. این نوع بالاپوش در روستاها و شهرستانهای کوچک رواج داشت. مثلاً در قاسم‌آباد گیلان، سابقاً زنان خانهای محلی، در هوای سرد به جای جلیقه‌ای (jaliqa) که امروزه پوشیده می‌شود، کلیجه (به زبان محلی «الیجه» olija) به تن می‌کردند. این کلیجه جلیقه‌ای از ابریشم براق یا مخمل چسبان بود، با آستینهای کوتاه و حاشیه‌دوزی یا پولک‌دوزی در انتهای

آستینها، که احتمالاً سبکی وارداتی از تهران بوده است. مردان قاسم‌آباد نیز به جای کت ساده‌ای که امروزه مورد استفاده است، کلیجه‌ای از ابریشم سفید، با راه‌راه‌های قرمز به تن می‌کردند [104]. میرزا حسین تحصیلدار [105] به جماعتی از خیاطان در اصفهان اشاره کرده که کلیجه‌های پوست گوسفندی را پیش از آنکه از مد بیفتند، می‌دوختند.

Korta «کُرتَه»: لباس زیر [106].

Kosti «کُستی»: کمربندی که زرتشتیان از سنّ هفت سالگی می‌بندند [107].

Kot «کُت»: واژه‌ای که ظاهراً در دوره قاجار از اروپا به عاریه گرفته شده است [108].

Kūd «کُود» (Kolāh(-e) kūd «خود، کلاه خود»: کلاه ایمنی. نک. مدخل «زره».

Labbada «لَبّاده» (عربی: «لَبّاده» (lobbāda): بارانی نمدی یا بالاپوش بلند مردانه‌ای که شبیه بالاپوش چوپانان و شتررانان بود و گاهی به آن «نمدی» هم می‌گفتند [109].

Lač(c)ak «لَچَک، لَچَک»: روسری مثلثی شکل کوچکی که زنان و بچه‌ها روی سر خود

می‌بندند [110].

Lebās-e rasmi «لباس رسمی»: نک. مدخل «بار» (BĀR).

Long «لُنگ»: تکه‌ای مستطیل شکل از پارچه نخی با طرح چهارخانه بزرگ، معمولاً به رنگ

قرمز تیره با راه‌های آبی تیره که به طور خاص در حمام‌های عمومی (hammām) به عنوان پارچه خشک کن، پوشیده می‌شود (همچنین نک. «فوطه» (fūta). کشتی‌گیرها در زورخانه (سالن ورزشی سنتی ایرانی)، تن‌پوش مشابهی را که گاهی از پارچه ابریشمی بافته شده و در کاشان یا یزد دوخته می‌شد، روی شلوارشان می‌پوشیدند. قهرمانان و کهنه‌کارها اجازه می‌دهند که یک دنباله، مانند پیش‌بند در جلو آویزان شود؛ ولی تازه‌کارها به‌طور متعارف آن را بالا کشیده و در کمر می‌بندند [111].

Maknow «مَکَنو»: تکه‌ای ابریشم به طول ۳ متر که با الیاف طلایی درهم بافته شده و زنان

زرتشتی در یزد به عنوان سربند روی روسری (لچک) می‌پوشند و در زیرچانه به گونه‌ای بسته می‌شود تا یک دنباله آن روی سینه افتاده و قسمت سمت چپ به روسری سنجاق شده و از پشت تا پایین زانوها بیفتد [112].

Mendil «مندیل» (عربی: mandil همچنین نک. مدخل «عمامه» واقع در ضمیمه شماره ۵):

پارچه دستار. اسکندر بیگ به مندیل زربفت زردرنگی به طول ۴ ذرع (حدود ۴۱۶ سانتیمتر) اشاره کرده است [113]. امروزه مندیل در خراسان دستار سفید بلندی است که در تربت جام، خواف و نواحی همسایه، پوشیده می‌شود که معمولاً دنباله‌ای از آن در حدود ۰/۵ متر، آویزان است [114].

Meqna'a «مقنعه»: نک. «برقع» (borqa، «نقاب» neqāb و «روبند» rūband).

Mocpič «مُچ پیچ»: نوارهای پهن بلند پارچه‌ای که چندین بار دور قوزک پا و ساقها پیچیده شده و دهقانان ایرانی، آن را می‌بستند. سابقاً بخشی از اونیفورم سربازی نیز بود (همچنین نک. «پاتاابه» (pātaāba)). مُچ پیچ همچنین نام مقوله‌ای در جامهٔ محلی مردان در شاه‌آباد غرب و قصر شیرین کردستان می‌باشد که تکه‌ای از ابریشم یا کتان سفید است و به شکل قیف در نقش یک آستین محافظ با نواری بلند در قسمت پهن‌تر، دوخته شده و دور بازو از زیر آرنج تا نزدیکی مچ، پیچیده می‌شود [115].

Moraqqa'a, morraqqa'a «مُرَّقَع، مُرَّقَعه» (عربی و فارسی): خرقهٔ وصله‌پینه‌شدهٔ رنگارنگی است که صوفیان می‌پوشند [116].

Mūza «موزه»: نک. «چکمه» čakma.

Na'layn «نعلین» (عربی و فارسی): دمپاییهای چرمی، اغلب زردرنگ که پشت باز و بدون پاشنه است. اغلب، پنجه‌هایش به سمت بالا برمی‌گردد. گاهی قطعه‌ای آهن به شکل نعل اسب به زیر پاشنه کوبیده می‌شد. سابقاً نعلین را روحانیون و طلباب دینی می‌پوشیدند [117]، ولی حدوداً از سال ۱۹۷۱م. آنها از کفشهای معمولی استفاده می‌کنند. در اوایل قرن بیستم میلادی، «دالمانی» نوشت که زنان شهرستانی، نعلین قرمز رنگ با پنجه‌هایی که مانند منقار پرندگان به بالا برگشته بود، می‌پوشیدند [118].

Neqāb «نقاب»: روبندهٔ زنانه. همچنین نک. «برقع» borqa' و «روبند» rūband.

Nim-tana «نیمتنه»: کت یا جلیقهٔ آستین‌دار که روی پیراهن یا جامه پوشیده می‌شود. در قرن هفدهم میلادی، شاردن دو نوع نیمتنهٔ مردانه را ذکر کرده است. یکی از نخ که تا رانها می‌رسید و روی پیراهن، از جلو تا پایین دگمه می‌شد؛ دیگری به «گردی» معروف بود؛ بی‌آستین یا آستین کوتاه بوده و روی قبا (نک. ادامهٔ مقاله) پوشیده می‌شد. گردی بالاتنه‌ای چسبان داشت و پایین آن گشاد می‌شد؛ از جنس ماهوت یا ساتن بوده و با قیطان و حاشیه‌دوزی طلایی تزیین می‌گردید. گاه لبهٔ آن با پوست سمور یا پوست بره تزیین می‌شد. شاردن به نیمتنهٔ بلندی که زنان می‌پوشیدند نیز اشاره داشته است [119].

در دورهٔ قاجار، نیمتنه‌های مردان از بافته‌های گرم و کلفت مانند موی شتر، دوخته می‌شد [120]. اخیراً واژهٔ نیمتنه به جلیقه یا کتِ سبکِ اروپایی، اطلاق می‌شود. نیمتنه‌های زنانه از زربفت، مخمل، کشمیر یا پارچهٔ پشمی اروپایی نیز، در زمان قاجارها، رایج بوده است [121]. نیمتنه‌های زنان روستایی از پارچه‌های کلفت دوخته و معمولاً تودوزی هم می‌شدند [122].

Or(o)si «اُرسی، اُرسی» (به معنای «روسی»): کفشهای پاشنه‌دار چرمی زنانه یا مردانه که در

قرن نوزدهم میلادی معرّفی شد [123].

Pāčila, pāčapla «پاچیله، پاچپله»: بنا بر گفته جلال‌الدین رومی، چکمه‌ای مخصوص و «پرویزی»^۱ است که مردان برای کوبیدن برف، جهت سهولت حرکت کاروانها و مسافران، می‌پوشیدند. این چکمه به طور معمول در لغت‌نامه‌ها به نام «پاچیله» pāčila آمده است. ولی ادیب نیشابوری با توجّه به واژه‌های «چپلک» čaplak و «چپلی» čapli (چکمه‌ای که در افغانستان پوشیده می‌شود) آن را به «پاچپله» pāčapla، تصحیح کرده است (چپلی پای = پوشنده چپلی). در یکی از اشعار نظامی، کلمه‌ای به چشم می‌خورد که «پاهنگه» pāhanga خوانده شده ولی در بیشتر دست‌نوشته‌ها «پاچیله» pāčila نوشته شده است [124].

Pācin «پاچین»: دامن زنانه معمولاً چین‌دار. این دامن در روستاها کلاً از بافته‌های چیت‌گلدار به شکل ناقوس بزرگی، همانند دامنهای پف کرده قدیمی غربی، دوخته می‌شود. گاهی رقاّصان، زنگوله‌های کوچک یا اشیای صدادار دیگری را به لبه‌های «پاچین»‌هایشان می‌دوختند تا هنگام رقص، صدای موزونی ایجاد کند [125].

Pāhanga «پاهنگه»: نک. «پاچیله» pāčila.

Pājāma, Pijāma, pāyjāma «پاجامه، پای‌جامه، پیژامه»: شلوار یا زیرشلواری گشاد [126].

Pālang, Pālik «پالیک، پالنگ»: نک. «چاروق» čaroq.

Pāltow «پالتو» (فرانسه: Paletot): بالاپوش رویی که از مدل‌های اروپایی تقلید شده است. در دوره قاجار مردان مرقّه پالتوهایی با آسترهای خز گران‌قیمت به تن می‌کردند [127].

Panām «پنام»: پارچه نخی سفید و مستطیل‌شکل با نوارهایی که به دو گوشه آن دوخته می‌شد و موبدهای زرتشتی (mōbad) از آن به عنوان پوشش صورت استفاده می‌کردند؛ تا آنکه نفس آنها، آتش مقدّس را آلوده نکند. به آن «روبند» rūband نیز گفته می‌شود [128].

Pāpič «پاپیچ»: نک. «پاتابه» pātāba.

Pāpuš «پاپوش»: دمپاییهایی از جنس مخمل که با پولکهای طلائی، سنگهای زینتی^۲ و مانند آن، تزیین شده و در قرن نوزدهم میلادی زنان ایرانی در خانه به پا می‌کردند [129].

Pātāba «پاتابه، پاتاوه، پاتوه، پاتافته»: ساق‌پیچها و نوارهای پارچه‌ای کلفت که برای محافظت پاها از سرما، چندین مرتبه از قوزک تا زیر زانو پیچیده می‌شد. دهقانان هنوز هم در زمستان، پایپچهای پشمی می‌پوشند [130]. همچنین نک. «پتک» patak و «مُچ‌پیچ» močpič.

1. sieve.

2. rhinestones.

Patak «پتک»: ساق پیچه‌های پنبه‌ای یا پشمی که ساریبانان، استریبانان و کارگران می‌پوشیدند. همچنین نک. «پاتابه» *pātāba* و «مچ پیچ» *močpič*.

Pestān-band «پستان‌بند»: سینه‌بندهایی که در قرن نوزدهم میلادی [131] از اروپا وارد شد و امروزه مرسوم شده است.

Pica «پیچه» (در لغت فرس: *pičaband* «پیچه‌بند») [132]: روبندهٔ زنانه از پارچهٔ توری از جنس موی اسب که زیر چادر (q.v.) پوشیده می‌شد و با یک رویان به گونه‌ای که صورت را بپوشاند، روی سر گره می‌خورد. «پیچه» در اوایل قرن بیستم میلادی رایج شد [133]. پیچه از روبنده‌های پارچه‌ای، خنکتر و راحت‌تر بود ولی درست کردن پارچهٔ توری از موی اسب، فرآیند دقیق و مشکلی بوده است. همچنین نک. «چشم‌آویز» *čašmāviz* و «روبند» *rūband*.

Pirāhan «پیراهن»: شامل پیراهن زنانه و پیراهن مردانه. طبق گفتهٔ شاردن، پیراهنهای مردانه در دورهٔ قاجار بی‌یقه و بلند بود و روی شلوارها می‌افتاد. آن پیراهن‌ها روی شانهٔ راست بسته می‌شدند. هم زنان و هم مردان پیراهنهایی می‌پوشیدند که یقهٔ آنها با قیطان یا مروارید تزیین می‌شد. در ویل^۱ گفته که پیراهن‌ها در قرن هجدهم میلادی کوتاه‌تر بودند و یا روی سینه با بندها و دگمه‌ها، و یا در بالا با سنجاق یا گل سینهٔ جواهرنشان بسته شده و با مخمل، لبه دوزی می‌شدند. دیگر ناظران معاصر توضیح داده‌اند که پیراهنهای زنانهٔ ابریشمی، کتان‌ی یا نخ‌ی، همراه با زیرپیراهنهای تا زانو، پوشیده می‌شده است [134]. در قرن نوزدهم میلادی، سردمداران، علما و مردان طبقهٔ متوسط، پیراهنهای چلووار^۲ سفیدرنگ به تن می‌کردند. زنان و الامقام در خانه پیراهنهای نخ‌ی سفید و هنگام دید و بازدید، انواعی که با قیطان یا ابریشم سیاه یا رنگی تزیین می‌شد، می‌پوشیدند. زنان طبقهٔ متوسط، انواع سفید یا با طرحهای کوچک را در خانه و پیراهنهایی که با ابریشم سیاه تزیین می‌شد را هنگام دید و بازدید به تن می‌کردند [135]. در شهرهای پیشرفته، پیراهنهای مردانه از بافته‌های متنوعی دوخته می‌شود و معمولاً پیرو سبکهای اروپایی هستند. پیراهنهای زنانه در میان مردم ایللیاتی و روستایی، اغلب از چیتهای گلدار به رنگ روشن می‌باشد.

Pirāhan-e morād «پیراهن مُراد» (به معنی «جامهٔ حاجت» [136]): پیراهنی که به صورت یک رسم از پارچهٔ خریداری شده با پول فطرته در روز ۲۷ رمضان و بین نماز ظهر و عصر در مسجد دوخته می‌شد و با این عقیده پوشیده می‌شد که این پیراهن، عبادت‌های زنان را تحقق می‌بخشد.

1. Droville.

2. poplin.

Pūstin «پوستین»: قبای فراخ آستین‌بلند، همچون عبا (q.v.)؛ دوخته‌شده از پوست گوسفندی که پشمش چیده نشده باشد و در محلول جوهر مازو به عمل آمده باشد (آش)^۱. قسمت پشمنی در داخل قرار می‌گیرد. بالاپوشهای مشابهی از پوستهای سنجاب، قاقم، سمور و دیگر حیوانات دوخته می‌شد. این سبک از سده‌های میانه رایج بوده است [137]. بیرون پوستین که به طور سنتی زردرنگ است، اغلب با الیاف نخی یا ابریشمی، حاشیه‌بندی می‌شود. در سالهای اخیر، قهوه‌ای تیره و رنگهای دیگر عمدتاً برای صادرات، تولید شده است. پوستینهای دره‌گر خراسان و کابل به بهترین بودن، شهره هستند. بالاپوش کوتاه‌بی‌آستین از پوست گوسفند «پوستینچه»^۲ که دقیقاً تا زیر کمر می‌رسد، از حدود سال ۱۹۷۱ م، رایج بوده است.

Pūtin «پوتین» (فرانسو: bottine): نیم‌چکمه‌ای که کمی تا بالای قوزک می‌رسد و معمولاً از چرم با زیره ضخیم درست می‌شود.

Qabā «قبا»: ردای رویی بلندی که در جلو تا پایین دگمه می‌شود. راینولد نیبور^۳، در قرن هجدهم میلادی در مورد شباهت بین این تن‌پوش و ردهای بلندی که مردان در حجاریهای تخت جمشید به تن کرده‌اند، اشاره کرده است (نک. فصل دوم). اینکه تاریخ این تن‌پوش تا این اندازه به عقب برگردد، قابل اثبات نیست، ولی مسلماً از سده‌های میانه، حداقل توسط مردان بلندمرتبه، پوشیده می‌شده است [138]. بنا به گفته شاردن در قرن هجدهم میلادی، قبا در بالاتنه چسبان بوده و گریبان آن از سمت چپ به راست و در زیر بغل دگمه می‌شد. آستینهای تنگ و بلند یا روی مچ بالا زده می‌شد یا به پشت برگشته و دگمه می‌شد [139]. «مرو» [140] در قرن هجدهم میلادی به قباهایی از جنس کرباس آبی (قدک)^۴ اشاره کرده که مردم عادی مرو آن را می‌پوشیدند. یک قبای ظریف نمونه دوره زندگی در موزه مردم‌شناسی تهران نگه‌داری می‌شود [141]. در قرن نوزدهم میلادی، قبا تا قوزک پا امتداد داشت و از جلو تا پایین باز بود. همچون تمام دوره‌ها، کیفیت پارچه‌ها نشان‌دهنده مکتب صاحبش می‌باشد [142]. امروزه این تن‌پوش عمدتاً توسط ملایان پوشیده می‌شود. بالاتنه این قبا از انواع قدیمتر آن گشادتر است، ولی هنوز هم در جلو پیچانده می‌شود.

Qamiṣ، **qamiṣa** «قمیص، قمیصه»: لباس یا پیراهن نخی [143]. طبق گفته شاردن [144]، پیراهن زنانه در دوره صفویه «قمیص» خوانده می‌شد.

kažāgand ƙazāgand ƙažāgand ƙkazāgand ƙkajāgand ƙkajāgand ƙqazāgand، **Qazāgand**

1. āš.

2. pūstinča.

3. Reinhold Niebuhr.

4. qadak.

«قَزَاگَند، قَزَاغَند، کَجَاگَند، کَجَاغَند، کَزَاگَند، کَزَاغَند، خَزَاگَند، خَزَاغَند»: بالاپوشی از پارچه کلفت دولایه که به طور انبوهی با ابریشم خام به عنوان لباس جنگ، تودوزی می‌شد.

Rānin یا **rānayn** «رانین، رانین»: نیم‌شلوار یا ران‌پوشی^۱ برای رانها (rān). انوری [145] «رانین» را با حسین و «مین» هم‌مقایه کرده که سیلاب دوّم مانند تثنیه عربی تلفظ می‌شود. ولی دیگر نویسندگان، آن را پسوند وصفی «ین» فارسی، در نظر گرفته‌اند [146].

Redā «ردا»: بالاپوش یا قبایی که روی دیگر تن‌پوشها، پوشیده می‌شود [147].
Rūband، **rūbanda** «روبند، روبنده»: پوششی برای صورت که شامل پارچه‌ای سفید و مستطیلی شکل است با روزنه‌ای مشبک در یک سو، به گونه‌ای که قسمت مشبک روی چشمها قرار می‌گیرد [148]. این واژه توسط «رومی» [149] به کار رفته و تا آخر دوره قاجار، مرسوم بوده است [150].

Rūsari «روسری»: نک. «چارقد» *čarqad*.

Šab-kolāh «شب‌کلاه»: کلاه شب (عرقچین). به طور معمول در میان پوشاکی بود که به عنوان هدیه از خانه عروس برای داماد فرستاده می‌شد [151]. شاردن ذکر کرده است که در قرن هفدهم میلادی، دخترها شب‌کلاههای کوچک و دختران اعیان، شب‌کلاههای حاشیه‌دوزی شده با جواهر و مروارید، به سر می‌گذاشتند [152].

Šāl «شال»: شال یا اشارپی (شال‌گردن) که به دور کمر (شال‌کمر) و یا سر پیچیده می‌شود. در دوره صفویه، اشراف شالهای پهن ظریفی از کشمیر یا پارچه‌های گران‌قیمت دیگر، و زنان انواع باریکتری را روی لباسهایشان می‌بستند [153]. در چهل‌ستون و عالی‌قاپوی اصفهان (۹۹۰-۹۹۰)، نقاشیهایی از همان عصر وجود دارد که در آن برخی از زنان، چنین شالهایی را بسته‌اند [154].

در قرن هجدهم میلادی، زنان شالهای کوچکی به روشهای مختلف روی سر خود می‌بستند. مثلاً به دور گردن می‌پیچیدند یا روی فرق سر، با گرهی به شکل گل می‌بستند [155] و دنباله‌هایش را روی شانه و از پشت به پایین می‌انداختند. در قرن نوزدهم میلادی، شالهای کتان و زربفت ابریشم، پوشیده می‌شد [156]. هنوز هم روحانیون شال می‌بندند. با وجود این برخی ترجیح می‌دهند که قبای بدون شال به تن کنند. سیدها، شالهای ساده مشکی یا سبز و دیگران سفید ساده می‌بندند. کشاورزان در حومه‌ها، هنوز هم شال می‌بندند.

Šal-e Kolāh «شال‌کلاه»: در اوایل دوره قاجار، نواری از پارچه ظریف (شال)، دور سریند مردان و الامرته پیچیده می‌شد [157]. بعدها این نوارهای کلاه، مقوله اصلی لباس رسمی شد و

اصطلاح «شال‌کلاه»، در اشاره به کل جامه رسمی وزیر یا دیوان‌سالار والامرتبه در مراسم سلطنتی، به وجود آمد. بنابراین پوشیدن «شال‌کلاه»، کنایه‌ای برای لباس در موقعیتهای رسمی، است [158].

Šalita «شلیته»: دامن کوتاه گشاد و پُرچین که سابقاً زنان روی شلوار می‌پوشیدند و هنوز هم در لباس محلی بعضی نواحی دیده می‌شود (نک. فصل بیست و دوم). این دامن از دامنه‌های بال‌رین‌های اروپایی اقتباس شده بود [159] و در ناحیه کمر گره می‌خورد [160].

Šalvār «شلوار»: شلوارهای گشاد با تفاوت‌های بسیار در بافت و جزئیات، که زنان و مردان در ایران از روزگار قدیم به پا می‌کردند. همچنین نک. «تنکه» tonoka و «چاقچور» čaqčūr.

Saragūs sarāgōj, sarāgūj, sarāgūš «سراگوش، سراغوش، سراغوج، سراغُج»: کیسه پارچه‌ای یا توری گاه با یک ملحفه که زنان موهایشان را در آن می‌پیچیدند [161].

Sarandāz sarpūš «سرانداز، سرپوش»: روسری زنانه. همچنین نک. «چارقد» čārquad.

Sarband «سربند»: پارچه‌ای که به دور سر پیچند [162]. همچنین نک. مدخل «عمامه» واقع در ضمیمه شماره ۵.

Sardāri «سرداری»: نوعی کت فراک که تا زانوهای مردان والارته در دوره قاجار از پارچه‌ای گرانبها، مانند زربفت ابریشم و سگکهای زینتی به جای دگمه‌ها، دوخته می‌شد [163]. بنابر گفته کلاتر ضرابی [164]، دیوان‌سالاران در این زمان سرداریهایی از ماهوت یا زربفت ابریشم که با همان پارچه یا با پوست سمور، سنجاب یا پوست بره بخارا آستردار می‌شد، به تن می‌کردند. همسران دیوان‌سالاران و بازرگانان، سرداریهایی که زیر کمر چین‌دار بود، می‌پوشیدند. سرداریهایی که در خانه پوشیده می‌شد از زربفت ابریشم کرمان، ماهوت یا بزک و آنهایی که برای دید و بازدید پوشیده می‌شد، از کشمیر یا مخمل اروپایی، با انواع تزئینات گلابتون بود.

Sedra «سدره»: پیراهن نخی گشاد و تا زانوی سفید که توسط زرتشتی‌ها پوشیده می‌شود. این پیراهن، آستین کوتاه و بی‌یقه است، و در جلو و روی سینه که کیسه‌ای کوچک بر آن دوخته شده، باز می‌باشد. هر پسر زرتشتی باید هنگام رسیدن به سن بلوغ (۱۵ سالگی) آن را به تن کند. کمر بند ویژه‌ای (نک. «گستی» Kosti) روی «سدره» بسته می‌شود [165].

Šenel «شنل»: ردای بی‌آستین گشاد و جلوباز که معمولاً مردان در زمستان می‌پوشند. اغلب پادشاهان قاجار و همچنین رضاشاه پهلوی در سالهای اول حکومت خود، این شنلها را به تن می‌کردند. بنابر گفته کلاتر ضرابی [166] در دوران قاجاریه، زنان دیوان‌سالاران و بازرگانان نیز به هنگام دید و بازدید، شنلهای ماهوتی، مخملی یا زربفت ابریشمی به تن می‌کردند. امروزه شنلها

در میان مردان از مُد افتاده، ولی گاهی توسط زنان خیلی شیک پوش، پوشیده می شود.
Ṣodra، **ṣadriya** یا **ṣedriya** «صُدَره، صُدَریه، صُدَریه» [167]: نوعی نیمتنه بی آستین یا پشت باز، که تا اندازه‌ای جلوباز بوده و سه منفذ برای ورود سر و بازوها دارد [168].

Ṣowlā «شولا»: خرقهٔ پشمی شبیه به جُبّه که روستاییان، کردها و درویشان می پوشند [169].
Sūf «صوف»: پشم یا بافتهٔ پشمی. استعمال این واژه در اسرارالتوحید در قرن دوازدهم میلادی، باعث شد که محققان گمان برند این واژه در گذشته به تن پوشی اشاره داشته که مانند ذراع از نوع خاصی پارچهٔ پشمی دوخته می شده یا آنکه به روش خاصی برش خورده و تولید می شده است. در شعری از حافظ [170]، این کلمه همچنین به معنای تن پوش، آمده است [171].
Ṭaḥt al- ḥanak، **ṭaḥt-e ḥanak** «تحت الحنک، تحت حَنک» (عربی و فارسی): قسمتی از دستار که از زیر چانه گذشته، یا دنباله‌هایی که زیر چانه بسته می شود. همچنین نک. مدخل «عمامه»، در ضمیمهٔ شمارهٔ ۵ [172].

Tāj «تاج»: تاج (q.v.) و همچنین کلاه ویژهٔ پیروان قزلباش شاه اسمعیل اول صفوی (۹۰۷-۳۰۹/۱۵۰۱-۲۴م.؛ نک. «تُرک» [tark]). بنا به گفتهٔ آدام اولریوس^۱ و انگلبرت کمپفر^۲، کلاهی حاشیه دوزی شده، معمولاً از ترکهای نمدی بوده و درویشان در قرن هفدهم میلادی به سر می گذاشتند [173]، که به «تاج مولوی»، «تاج پوست» (به معنی تاج از پوست بره) و امثال آن، نامیده می شد [174]. در کُشتی سنتی که متصل به مراتب درویشی بود، قهرمان کلاهی به نام «تاج فقر» (تاج درویش) دریافت می کرد [175].

Tāqiya «طاقیه»: کلاه بلند مخروطی، مانند همانها که درویشان بر سر می گذارند. کلاهی که توسط سربازان عثمانی به سر گذاشته می شد، به «طاقیهٔ ترکمنی» معروف بود [176].

Tark «تُرک»: خُود (نک. kūd) یا تُرک کلاه. شاه اسمعیل اول صفوی به منظور مجهز کردن پیروان شیعهٔ خود با نشانی خاص، به آنها امر کرد که کلاه دوازده تُرکی (تاج دوازده تُرک) از ماهوت قرمز «سَقِرلات»^۳، همراه با نام یکی از دوازده امام بر هر تُرک، به سر بگذارند [177]. آنها به خاطر این کلاه [178] به قزلباش (به معنای «سقرمز») معروف شدند.

Taylasān «طیلَسان»: عبای گشاد بلندی که روی شانه‌ها می انداختند. بنا بر گفتهٔ دُزی^۴ [179]، روی سر نیز کشیده می شد. در واقع لباس رسمی قضات، وکلا، صوفی‌ها، مدرّسان الهیات و کشیشان مسیحی بود؛ ولی بعدها در میان رجال و دیگر مردان کشورهای اسلامی، مرسوم گردید.

1. Adam Olearius.

2. Engelbert Kaempfer.

3. saqerlāt.

4. Dozy.

Tonoka, tonbān «تُنکه، تُنبان»: شلوار (نک. §alvār)، مخصوصاً نیم‌شلواری تنگ و چرمی که به طرز جالبی گلدوزی می‌شد و حریرفان کشتی سنتی به تن می‌کردند. آنها در کمر بسیار چسبان بود و تا زیر زانوها می‌رسید. در «تُنکه آینه»، آینه کوچکی وجود داشت که روی هر پا بر کاسه زانو دوخته می‌شد تا نشان دهد که پوشنده آن، قهرمانی است که اجازه نمی‌دهد زانوهایش به زمین خورده شود. «تنکه میخچه» با طرحهای گلدار بزرگی تزیین می‌شد که از حلقه‌های نخی زیر درست شده و به منظور خراشیدن پوست کشتی‌گیر حریف طراح شده بود. سابق بر این، تنکه، جامه مخصوص قهرمانان بود که از پیش، مراسم ویژه‌ای جهت پوشاندن آن برگزار می‌شد [180].
تُنکه در زمان قاجار، همچنین واژه‌ای برای نوعی زیرشلواری مردانه بوده است. این نام هنوز برای زیرشلواری زنانه، به کار می‌رود.

Yal «یل»: بالاپوش آستین‌دار زنانه از پارچه‌ای کلفت [181].

Zereh «زره»: بالاپوش آستین کوتاه فلزی که از حلقه‌ها و نوارهای فولادی درست شده و بدن را از گردن تا کمر، می‌پوشانید. نک. «جوشن» [182]jowšan.

Zonnār «زُنَّار»: رشته‌ای با آویز صلیب که مسیحیان دور گردن می‌انداختند. در ادبیات فارسی این کلمه گاهی برای کمربند زرتشتی نیز به کار برده می‌شود. نک. «گُستی» kosti.

پی‌نوشتها

[1]. Olivier, III, pp. 222. 280, quoted by Rajabi, p. 38; Niebuhr, p. 108.

۲. رجبی، ص ۴۰ سلطان احمد، ص ۳۹.

۳. جواهر کلام، صص ۵۴-۵۵.

[4]. Doerfer, II, pp. 29-30.

۵. در مورد آرخالق سننوسه نک. شاملو، احمد، کتاب کوچه، حرف آ، ش. ۱۷۷۶-۷۸.

۶. ج ۱، ص ۶۶.

۷. صص ۲۴۸-۲۴۹.

۸. بهنام، ۱۳۳۸ش/۱۹۵۹م. ص. ۹، به نقل از گاسپار دروویل.

۹. کلانتر ضرابی، ص ۲۵۰.

۱۰. بهنام و دانشور، ۱۳۷۷ش./۱۹۵۸م، ص ۱۱.

۱۱. مجمل، به تصحیح بهار، ص. ۴۳۶۱ دهخدا، ذیل واژه.

[12]. Doerfer, II, pp. 297-98.

۱۳. رومی، ۱۹۲۵-۲۹، ج ۳، ص ۳۹؛ ج ۵، ص ۴۹۷؛ همان، ۱۳۴۲ ش./۱۹۶۳ م. ج ۷، ص ۲۱۲؛ سعدی، بوستان، صص ۱۳۱-۳۴۵؛ دُزی، صص ۷۸-۸۱ (از متن اصلی) ذیل واژه.

۱۴. ص ۱۹۶.

۱۵. در مورد بسط این کاربرد در معنای «فرمانده» نک. اسکندریبگ، ج ۱، ص. ۶۷۸.

۱۶. ص ۱۹۴ متن ترجمه.

[17]. pp.62-65.

۱۸. و نیز، افغانی‌نویس، ص ۴۸.

[19]. p.160.

۲۰. دهخدا، ۱۳۵۸ ش./۱۹۷۹ م. ص ۱۱۹؛ مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، صص ۵۱۰-۵۱۱.

[21]. Doerfer, II, pp. 84-85.

۲۲. اسکندریبگ، ج ۱، ص ۳۸۲؛ مروی، ج ۲، صص ۵۶۸، ۷۷۲.

[23]. Niebuhr, p.176; Olivier, III, p. 222, both cited in Rajabi, p.38.

[24]. Doerfer, III, pp. 29-31.

۲۵. بهنام، ۱۳۳۸ ش./۱۹۵۹ م.، ص ۱۰؛ دهخدا، ذیل واژه حجاب؛ رایس، ص ۱۶۴ از متن ترجمه.

۲۶. سیاسی، ص ۷۰.

۲۷. اسکندریبگ، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲۸. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۹۸، پاورقی ۱؛ سلطان احمد، ص ۶۲.

[29]. Doerfer, III, pp. 23-25.

۳۰. و نیز دهخدا، ذیل واژه.

۳۱. رومی ۱۹۲۵-۲۹، ج ۵، صص ۱۲۲ و ۱۲۴؛ نظام قاری، ص ۱۹۸؛ گوهرین ج ۴، صص ۱۱-۱۲؛

احتشام السلطنه صص ۲۱۴، ۲۱۹.

۳۲. کلاتر ضرابی، ص ۲۵۰؛ مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱۷ ص ۵۱۰؛ رایس، ص ۱۶۰ از متن ترجمه.

۳۳. جواهر کلام، صص ۵۴-۵۵.

۳۴. بهنام، ۱۳۸۸ ش./۱۹۵۹ م.، صص ۱۱-۱۲ به نقل از دالمانی.

۳۵. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، صص ۳۵۰-۳۵۱.

[36]. Rice, p.73.

۳۷. بهنام و دانشور، صص ۱۸-۲۱؛ محبوب، ص ۱۴؛ دهخدا، ۱۳۵۸ ش./۱۹۷۹ م.، ص ۱۱۶.

۳۸. شاملو، ش ۳۲۵.
۳۹. لغت فرس، به تصحیح دبیرسیاقی، ص ۱۳۴، ذیل واژه.
۴۰. دهخدا، ذیل واژه برقع، پیچیه؛ انجوی شیرازی، ج ۲، صص ۱۳۶۵، ۲۲۱۱؛ محمدپادشاه، ج ۱، ص ۱۱۲۰، ج ۲، صص ۱۴۳۰ و ۱۴۳۲.
۴۱. اوحدالدین، ص ۳۸؛ مقالات شمس، صص ۱۵۰، ۱۰۰۳.
۴۲. فروزانفر، در اوحدالدین ص ۲۹۴.
۴۳. برهان قاطع، به تصحیح معین، ج ۲، ص ۶۶۹؛ مرعشی، ص ۶۵؛ ملکوتی، ص ۴۶۹؛ دوزی صص ۱۲۲-۱۲۵؛ خاقانی، صص ۲۶ و ۲۴۵.
۴۴. مقریزی در دُزی ذیل واژه؛ کاشانی در دو نرفر، ج ۳، صص ۱۱۰-۱۱۱ از متن انگلیسی.
۴۵. ص ۶۲.
۴۶. حافظ، صص ۱۰۱ و ۲۷۸ و نیز Dozy, pp. 174-75.
۴۷. محمد بن منور، ج ۲، صص ۴۵۷-۵۸؛ گوهرین، ذیل واژه هزار میخی.
۴۸. دهخدا، ذیل واژه.
۴۹. جواهر کلام، صص ۵۴-۵۵؛ بهنام، ۱۳۳۹ ش. / ۱۹۶۰ م، ص ۷.
۵۰. صص ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۲ از متن ترجمه.
۵۱. ج ۴، ص ۲۱۸ از متن ترجمه.
۵۲. بهنام، ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م، ص ۱۱.
۵۳. صص ۱۶۴-۱۶۵ از متن ترجمه.
۵۴. ص ۶۲.
۵۵. به تصحیح فیاض، صص ۲۲۹، ۳۵۱، ۴۵۷، ۷۳۳، ۸۱۴.
- [56]. cf. Dozy, pp.168-72.
۵۷. محمدبن منور، ج ۲، صص ۵۶۰-۵۶۱.
۵۸. رشیدالدین، تاریخ غزنه، ص ۲۳۸.
۵۹. ناصر خسرو ۱۳۴۵ ش. / ۱۹۷۵ م، ص ۱۲۰؛ همان ۱۳۰۷ ش. / ۱۹۲۸ م، ص ۵۶؛ انوری، ج ۱، ص ۴۱۶؛ بیهقی به تصحیح فیاض، ص ۲۳۳.
۶۰. دهخدا، ذیل واژه؛ محمدبن منور، صص ۱۴۶، ۹۵، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۲۴ و نیز Dozy, pp. 309-15.
۶۱. ص ۴۱۶.
۶۲. محمدبن منور، ج ۲، ص ۵۲۰؛ عطار، صص ۲۰۷، ۲۹۱.

۶۳. نظام قاری، ص ۲۰۲.

۶۴. دهخدا، ذیل واژه.

۶۵. بهنام، ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م، ص ۴۶ رجبی، ص ۳۸.

۶۶. ص ۲۴۹.

۶۷. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱۷، ص ۳۰۴.

۶۸. ص ۷۳ از متن ترجمه.

۶۹. آبادی باوی، ج ۱، صص ۸۲، ۸۳، ۸۸، ۵۲۱، ۵۳۰، ۵۴۵، ۶۷۵.

۷۰. محبوب، صص ۳۹، ۱۶۳.

۷۱. برهان قاطع، ذیل واژه؛ نظام قاری، ص ۲۰۴.

۷۲. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱۷، ص ۹۹.

۷۳. خاقانی، ص ۳۰۱؛ محمدین منور، ج ۲، ص ۴۶۵.

۷۴. بیهقی، به تصحیح فیاض، صص ۷۷-۷۸، ۲۳۳، ۳۱۱، ۳۱۶-۳۱۷، ۳۲۵، ۴۶۱.

[75]. Doerfer. IV, p. 279.

۷۶. رجبی ص ۳۸.

۷۷. جمال زاده، ۱۳۳۹ ش. / ۱۹۶۰ م، ص ۲۰.

[78]. Doerfer, III, pp. 9-11.

۷۹. نک. فصل دهم؛ و نیز سلطان احمد، ص ۱۳، ۷۰، ۲۳۱.

۸۰. بهنام، ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م، ص ۸.

۸۱. اسکندر بیگنک، ج ۱، صص ۳۲۹؛ مروی، ج ۱۷، صص ۴۹۰، ۶۳، ۲۳۳، ۲۶۰، ۳۴۷، ج ۲، صص ۶۴۳،

۷۶۷، ۸۱۷۷؛ ج ۳، صص ۱۱۲۰، ۱۱۶۹.

۸۲. بیهقی، به تصحیح فیاض، ص ۲۰۱، ۲۲۹، ۲۳۳، ۷۳۳.

۸۳. کلانتر ضرابی، صص ۲۴۸-۲۴۹؛ سلطان احمد، صص ۶۴، ۱۱۶.

۸۴. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۹۸.

۸۵. برهان قاطع، ذیل واژه؛ حدود العالم، ترجمه مینورسکی، ص ۱۱۰.

۸۶. ترجمه مینورسکی، ص ۱۰۳.

۸۷. در مورد تولید جورابها در قزوین نک. آبادی باوی، صص ۱۴۱، ۵۰۷، ۵۰۸.

۸۸. ج ۴، صص ۲۱۲-۲۱۳ و ۲۱۸ از متن ترجمه.

۸۹. رجبی، ص ۳۸.

۹۰. صص ۲۴۸-۲۴۹.

و نیز [91]. cf. Doerfer, III, p. 8; Dozy, p.126;

[92]. Doerfer, III, pp. 185-90.

۹۳. دهخدا، ذیل واژه؛ نظام قاری، ص ۱۹۹.

۹۴. بوستان، باب ۵، ص ۳۳۳۱.

۹۵. مثلاً، مسعود سعد، ص ۲۲۰.

۹۶. آبادی باوی، ص ۲۹.

۹۷. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱۷، ص ۳۳۶؛ شهریار، ص ۵۹۱.

۹۸. نظام قاری، ص ۱۶۱؛ فرخ، ص ۶۷۹.

۹۹. ۱۳۶۷ ق. / ۱۹۴۷ م.، ص ۱۸۸.

۱۰۰. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۵۱۰؛ جواهر کلام، ص ۵۴.

۱۰۱. صص ۲۴۸، ۲۵۰.

۱۰۲. کوتزیو، صص ۱۱۸-۱۱۹ از متن ترجمه.

۱۰۳. بهنام، ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م.، ص ۱۱ به نقل از دالمانی؛ شهریار، ص ۵۹۱.

۱۰۴. بهنام، ۱۳۳۶ ش. / ۱۹۵۷ م.، ص ۳۳ با تصویر، ص ۲۹۰.

۱۰۵. ص ۹۸.

۱۰۶. دهخدا، ذیل واژه.

۱۰۷. بهنام، دانشور، صص ۲۰-۲۲؛ معین، صص ۲۴۳-۲۵۳.

۱۰۸. سیاسی، ص ۴۲؛ محبوب، ص ۱۴۴.

۱۰۹. عثمان مختاری، ص ۵۷۹، تاریخ سیستان، ص ۲۸۴؛ منوچهری، ص ۱۱۵.

۱۱۰. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۵۱۰؛ بهنام و دانشور، ص ۱۶۰.

۱۱۱. نظام قاری، ص ۲۰؛ انصافیپور، صص ۲۹۹-۳۰۰.

۱۱۲. بهنام و دانشور، صص ۱۶-۲۰.

۱۱۳. ج ۲، ص ۷۷۵.

[114]. cf. Dozy, pp. 389-93.

۱۱۵. در مورد معنی مردان در قاسم آبادگیلان، نک. بهنام، ۱۳۳۶ ش. / ۱۹۵۷ م.، ص ۲۹. و تصاویر ۱۱ و ۱۲

صلیق، صص ۲۶-۲۷.

۱۱۶. حافظ، ص ۱۶۲؛ محمدبن منور، ج ۲، صص ۴۵۹-۴۶۰ و نیز Dozy, pp.180-81.

۱۱۷. کلانتر ضرابی، ص ۲۴۸.
۱۱۸. بهنام، ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م.، ص ۱۲.
۱۱۹. بهنام، ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م.، صص ۶-۷.
۱۲۰. مثلاً مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۲۳۸.
۱۲۱. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۵۱؛ کوتزبو، ص ۱۱۹ از متن ترجمه.
۱۲۲. رایس، ص ۱۲۱ از متن ترجمه.
۱۲۳. کلانتر ضرابی، صص ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۵۰.
۱۲۴. دهخدا، ذیل واژه؛ و نیز گوهرین، ج ۲، ص ۲۳۹.
۱۲۵. محبوب، صص ۱۵، ۸۲، ۱۷۸.
۱۲۶. نظام قاری، ص ۱۹۷.
۱۲۷. اعتصام السلطنه، صص ۱۲، ۱۹-۲۰.
۱۲۸. بهنام و دانشور، صص ۱۹-۲۰؛ برهان قاطع، به تصحیح معین، ج ۱، ص ۴۱۸.
۱۲۹. بهنام، ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م.، ص ۱۲ به نقل از دالمانی.
۱۳۰. لغت فرس، به تصحیح دبیرسیاقی، ص ۱۵۹؛ چهار مقاله به تصحیح قزوینی، ص ۹۱؛ نظام قاری، صص ۱۲۷، ۱۵۱، ۲۰۱، ۲۰۳؛ بهنام ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م.، ص ۶ به نقل از دالمانی؛ رجبی، ص ۳۸؛ بهمن بیگی، ص ۲۸۰.
- [131]. Scarce.
۱۳۲. به تصحیح دبیر سیاقی، ص. ۴۲.
۱۳۳. نظام قاری، ص ۱۹۷؛ مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، صص ۵۵؛ رایس، ص ۱۶۶ از متن ترجمه.
۱۳۴. بهنام، ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م.، ص ۵، ۹، ۳۸، ۴۰.
۱۳۵. کلانتر ضرابی، صص ۲۴۸-۵۰.
- [136]. cf. Massé, *Croyances*, p.140.
۱۳۷. محمّدين منور، ج ۱، ص ۲۴؛ رومی، ۱۹۲۵-۲۹ م.، ج ۵، صص ۱۲۲، ۱۳۱، ۲۰۷، ۲۰۹، ج ۶، ص ۲۸۴.
۱۳۸. بیهقی به تصحیح قیاض، ص ۱۹۱؛ محمّدين منور، ج ۲، صص ۵۵۶-۵۵۷؛ حافظ، ص ۲۸۳.
۱۳۹. بهنام، ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م.، ص ۵.
۱۴۰. ج ۲، ص ۷۴۳.
۱۴۱. ضیاء پور، ص ۳۸۴، تصویر ۲۳۵.
۱۴۲. کلانتر ضرابی، صص ۲۴۸-۲۴۹؛ کوتزبو، ص ۱۱۸ از متن ترجمه.

[143]. Dozy, pp. 349-52.

۱۴۴. ج ۴، ص ۲۱۷ از متن ترجمه.

۱۴۵. ج ۲، ص ۷۰۷.

۱۴۶. محمدبن منور، ج ۱، ص ۱۸۷، ج ۲، ص ۹۲۳ چهار مقاله، به تصحیح قزوینی، ص ۵۳، ش ۴۰؛ فخر مدبر، صص ۱۴۷، ۳۶۹، ۵۲۷.

۱۴۷. محمدبن منور، ج ۱، صص ۲۵۰، ۲۵۵، ۲۷۷؛ فخر مدبر، صص ۱۷۹، ۵۲۷؛ واعظ کاشفی، ص ۲۰۰؛ بیهقی به تصحیح قیاض، ص ۲۲۹.

۱۴۸. بهنام ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م.، ص ۱۲ به نقل از دالمانی؛ رایس، صص ۳۲، ۱۲۴ از متن ترجمه؛ مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۵۱۰؛ برای تصاویر نک. شاردن، ص ۲۱۵ از متن ترجمه، دهخدا، ذیل واژه حجاب و نیز Macgregor, p. 260.

۱۴۹. ۱۹۲۵-۲۹ م.، ج ۵، ص ۲۱۱.

۱۵۰. کلانتر ضرابی، ص ۲۶۶.

۱۵۱. مستوفی، شرح زندگانی، ج ۱، ص ۳۵۰؛ کلانتر ضرابی، ص ۲۶۵.

۱۵۲. بهنام، ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م.، ص ۳۳.

۱۵۳. بهنام، ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م.، صص ۵ و ۷ به نقل از شاردن.

۱۵۴. جواهر کلام، ص ۵۳.

۱۵۵. رجیبی، ص ۴۰.

۱۵۶. کلانتر ضرابی، صص ۲۴۸-۲۴۹؛ کوتزیو، ص ۳۸، از متن ترجمه؛ بهنام ۱۳۳۹ ش. / ۱۹۶۰ م.، ص ۷ و تصاویر صص ۸-۹؛ صدیق، ص ۲۶ و نیز، Olivier, III, p. 219; Niebuhr, p. 176; Waring, p. 57; واقع در رجیبی، ص ۳۸.

۱۵۷. کوتزیو، ص ۱۱۹ از متن ترجمه؛ و نیز، Olivier, Waring, p. 57; Niebuhr, p. 108; III.

۱۵۸. دهخدا، ذیل واژه.

۱۵۹. بهنام ۱۳۳۸ ش. / ۱۹۵۹ م.، ص ۷؛ دهخدا، ۱۳۵۸ ش. / ۱۹۷۹ م.، صص ۱۱۹-۱۲۲.

۱۶۰. بهنام ۱۳۳۹ ش. / ۱۹۶۰ م.، ص ۷؛ دهخدا، ۱۳۵۸ ش. / ۱۹۷۹ م.، صص ۱۱۹-۱۲۲.

۱۶۱. نظام قاری، ص ۲۰۰؛ انجوی شیرازی، ج ۱۷، ص ۱۰۱۱.

۱۶۲. نظام قاری، ص ۱۰۷.

۱۶۳. محبوب، ص ۱۴۴.

۱۶۴. صص ۲۴۸-۲۵۰.

۱۶۵. دهخدا، ذیل واژه؛ بهنام و دانشور، ص ۲۲۰.

۱۶۶. ص ۲۵۰.

[167]. Dozy, p.234.

۱۶۸. محمدبن منور، ج ۲، ص ۵۴۲.

۱۶۹. دهخدا، ذیل واژه.

۱۷۰. ص ۱۷۵.

۱۷۱. نک. محمدبن منور، ج ۲، ص ۵۴۰.

۱۷۲. دهخدا، ذیل واژه؛ منوچهری، ص ۱۸۷؛ صائب تبریزی، ج ۴، ص ۱۷۵۷.

[173]. Dozy, pp. 96-97.

۱۷۴. واعظ کاشفی، صص ۱۸۴-۹۵.

۱۷۵. انصافیور، ص ۲۱۹.

۱۷۶. اسکندرییگ، ج ۱، صص ۱۹، ۲۵، ۳۲، ۵۲۷؛ دهخدا، ذیل واژه.

۱۷۷. اسکندرییگ، ج ۱، ص ۱۹.

۱۷۸. در مورد ترک‌ها و شکلشان، نک. صدیق، ص ۲۳، و شکل ۱.

[179]. pp. 241-48, 262-64.

۱۸۰. واعظ کاشفی، صص ۳۱۰-۳۱۱؛ انصافیور، صص ۵۹، ۲۲۴-۲۲۵؛ شاملو، ش ۳۴۵۳.

۱۸۱. جواهر کلامی، ص ۵۲؛ بهنام ۱۳۳۶ ش. / ۱۹۵۷ م.، ص ۳۳.

۱۸۲. دهخدا، ذیل واژه.

مآخذ

الف - فارسی

- آبادی باویل، م.، طرائف و طرائف یا مضاف و منسوبهای شهرهای اسلامی و پیرامون، تبریز،

۱۳۵۷ ش. / ۱۹۷۸ م.

- ابن بطوطه، تحفه‌النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار، ترجمه محمدعلی موحد تحت عنوان سفرنامه

ابن بطوطه، تهران، ۱۳۳۷ ش. / ۱۹۵۸ م.

- ابن منور، محمد، اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، به تصحیح م. شفیمی کلدکنی، ۲ مجلد، تهران

۱۳۳۶ ش. / ۱۹۸۷ م.

- ابوالمعالی، نصرالله، کیله و دمنه، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۴۳ش./۱۹۶۴م..
- احتشام السلطنه، خاطرات، به تصحیح م. موسوی، تهران، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م..
- اسعد گرگانی، فخرالدین، ویس و رامین، به تصحیح م. محبوب، تهران، ۱۳۳۷ش./۱۹۵۸م..
- اسلامی ندوشن، محمدعلی، صغیر سیمغ، تهران، ۱۳۵۲ش./۱۹۷۳م..
- اشرف‌الدین حسینی (نسیم شمال)، کلیات کتاب باغ بهشت، تهران، بی‌تا.
- افغانی نویس، ع.، لغت عامیانه فارسی افغانستان، کابل، ۱۳۳۷ش./۱۹۵۸م..
- امیر معزی، دیوان، به تصحیح م. مدرّس رضوی، ۲ مجلد، تهران، ۱۳۴۰ش./۱۹۶۱م..
- انسجوی شیرازی، میرجمال‌الدین، فرهنگ جهانگیری، به تصحیح ر. عقیقی، ۳ مجلد، مشهد ۱۳۵۱-۱۳۵۳ش./۱۹۷۲-۷۴م..
- انصافیور، غلامرضا، تاریخ و فرهنگ زورخانه و گروههای اجتماعی زورخانه‌رو، تهران، ۱۳۵۳ش./۱۹۷۴م..
- انوری، دیوان، به کوشش م. مدرّس رضوی، ۲ مجلد، تهران، ۱۳۴۰ش./۱۹۶۱م..
- اوحدالدین کرمانی، مناقب اوحدالدین کرمانی، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، ۱۳۴۷ش./۱۹۶۸م..
- باقری، م (سرکارانی)، «ببر بیان»، آینده، س ۱۲، ش ۱-۳، ۱۳۶۵ش./۱۹۸۶م، صص ۶-۱۹.
- بهاء‌الدین (الدین) ولد، معارف، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ۲ مجلد، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۲ش./۱۹۷۳م..
- بهمن بیگی، م، «کرزا-کنون»، آینده، س ۱۴، ش ۸-۶، ۱۳۶۷ش./۱۹۸۸م، صص ۲۷۹-۸۷.
- بهنام، عیسی، «نمایشگاه لباس مردم قاسم‌آباد»، نقش و نگار، ش ۴، ۱۳۳۶ش./۱۹۵۷م، صص ۲۷-۳۳.
- همو، «لباس کردها»، نقش و نگار، ش ۷، ۱۳۳۹ش./۱۹۶۰م، صص ۵-۱۰.
- همو، «لباس مردم ایران در قرن ۱۳ هجری»، نقش و نگار، ش ۶، ۱۳۳۸ش./۱۹۵۹م، صص ۵-۱۳.
- همو و سیمین دانشور، «لباس زرتشتیان ایران»، نقش و نگار، ش ۵، ۱۳۳۷ش./۱۹۵۷م، صص ۱۶-۲۲.
- تاریخ بیهقی، به تصحیح خ. خطیب رهبر، تهران، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م..
- تحویلدار، میرزا حسین خان، جغرافیای اصفهان، به تصحیح م. ستوده، تهران، ۱۳۴۲ش./۱۹۶۳م..
- جلال‌الدین محمد رومی (مولوی)، مثنوی مولوی، به تصحیح ر. نیکلسون، ۸ مجلد، لیدن، ۱۹۲۵-۲۹م..
- همو، کلیات شمس، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ۱۰ مجلد، تهران، ۱۳۴۷ش./۱۹۶۳م..
- جمالزاده، محمدعلی، یکی بود و یکی نبود، برلین، ۱۳۳۹ش./۱۹۲۱م..
- همو، فرهنگ لغات عامیانه، ویرایش مجدد از م. محبوب، تهران، ۱۳۴۱ش./۱۹۶۲م..
- جواهر کلام، ش، «تن‌پوش بانوان ایرانی در گذشته و اکنون»، روزگار نو، س ۵، ش ۲، ۱۳۲۴ش. / ۱۹۴۵-۴۶، صص ۵۰-۵۵.
- حافظ، دیوان، به تصحیح م. قزوینی و ق. غنی، تهران، ۱۳۲۰ش./۱۹۴۱م..

- حکمت، علی اصغر، سرزمین هند، تهران، ۱۳۳۷ش./۱۹۵۸م.
- خاقانی شروانی، دیوان، به تصحیح ض. سجّادی، تهران، ۱۳۳۸ش./۱۹۵۹م.
- خالقی مطلق، جلال، «بار و آئین آن در ایران»، ایران نامه، س ۵، ش ۳، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م، صص ۳۹۲-۴۳۸؛ س ۶، ش ۱، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م، صص ۷۵-۳۴.
- همو، «بیر بیان (روئین تنی و گونه های آن)»، ایران نامه، س ۶، ش ۲، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۸م، صص ۲۰۰-۲۲۷.
- خواب‌گزار، به تصحیح ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۶ش./۱۹۶۷م.
- دهخدا، علی اکبر، مقالات دهخدا، به تصحیح م. دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۵۸ش./۱۹۷۹م.
- رایس، کلارا، زنان ایران و راه و رسم زندگی آنان، ترجمه ا. آزاد، تهران، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م.
- رجایی، ا.، یادداشتی درباره لهجه بخارایی، مشهد، ۱۳۴۳ش./۱۹۶۴م.
- همو، فرهنگ اشعار حافظ، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۴ش./۱۹۸۵م.
- رجیبی، پرویز، «لباس و آرایش ایرانیان در سده دوازدهم هجری»، هنر و مردم، دوره جدید، ش ۱۰۵، ۱۳۵۰ش./۱۹۷۱م، صص ۳۸-۴۰.
- رشیدالدین فضل‌الله، مکاتبات رشیدی، به تصحیح م. شفیعی لاهوری، پنجاب، ۱۳۶۷ق./۱۹۴۷م.
- رضازاده شفق، س.، فرهنگ شاهنامه، به تصحیح م. شهابی، تهران، بی‌تا.
- زرین کوب، عبدالحسین، مجموعه مقالات، تهران، ۱۳۶۷ش./۱۹۸۸م.
- سعدی، کلیات، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، ۱۳۲۰ش./۱۹۴۱م.
- همو، بوستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م.
- همو، گلستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م.
- سنایی غزنوی، حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، به تصحیح م. مدرّس رضوی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۹ش./۱۹۸۰م.
- سیاسی، علی اکبر، گزارش یک زندگی، جلد اول، لندن، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م.
- شاردن، ژان، سیاحتنامه شارون، ترجمه م. عباسی، چاپ دوم، ۱۰ مجلد، تهران، بی‌تا.
- شاملو، احمد، کتاب کوچه، ۵ قسمت، (الف)، تهران، ۱۳۵۷-۶۱ش./۱۹۷۸-۸۲م.
- شهریار، م.، کلیات، به تصحیح ل. زاهدی، تبریز، بی‌تا.
- شیمیل، آن ماری، شکوه شمس، ترجمه ح. لاهوتی، تهران، ۱۳۶۷ش./۱۹۸۸م.
- صائب تبریزی، دیوان، به تصحیح م. قهرمان، ۴ مجلد، تهران، ۱۳۶۴-۶۷ش./۱۹۸۵-۸۸م.
- صدیق، م.، «پوشاک زنان و مردان شاه‌آباد غرب و قصر شیرین»، هنر و مردم، دوره جدید، ش ۲۱،

۱۳۴۳ش./۱۹۶۴م.، صص ۲۲-۲۷.

- صفی پور، علیرضا، منتهی‌الغرب فی لغت‌الغرب، ۴ مجلد، تهران، ۱۳۶۳ش./۱۹۵۷-۵۸م..
- ضیاء پور، جلیل، پوشاک ایرانیان از چهارده قرن پیش تا دوره... پهلوی، تهران، ۱۳۴۹ش./۱۹۷۰م..
- عثمان مختاری، دیوان، به تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران، ۱۳۴۱ش./۱۹۶۲م..
- عضدالدوله سلطان‌احمد میرزا، تاریخ عضدی، به تصحیح ا. نوایی، تهران، ۱۳۵۵ش./۱۹۷۶م..
- عطار، شیخ فریدالدین، مختارنامه، به تصحیح م. شفیع کدکنی، تهران، ۱۳۵۸ش./۱۹۷۹م..
- عنصری بلخی، دیوان، به تصحیح م. دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۴۲ش./۱۹۶۳م..
- فخر مدبر، محمّد بن منصور، آداب‌الحرب والشجاعه، به تصحیح ا. سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۴۶ش./۱۹۶۷م..
- فرّخ، م. سفینه فرّخ، مشهد، ۱۳۳۲ش./۱۹۵۳م..
- فرّخی سیستانی، دیوان، به تصحیح دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۴ش./۱۹۵۵م..
- فلّاح رستگار، ج. «آداب و رسوم و تشریفات دربار غزنه از خلال تاریخ بیهقی»، یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد، ۱۳۵۰ش./۱۹۷۱م.، صص ۴۱۲-۶۷.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، شرح مثنوی شریف، ۳ مجلد، تهران ۱۳۶۴ - ۴۸ ش. / ۱۹۶۷ - ۶۸ م..
- کزبوی، م.، مسافرت به ایران، ترجمه م. هدایت، تهران، ۱۳۴۸ش./۱۹۶۹م..
- کلانتر ضرابی، عبدالرحیم (سهیل کاشانی)، تاریخ کاشان (مرآت‌القاسان)، به تصحیح ایرج افشار، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶ش./۱۹۷۷م..
- س. ص. گوهرین، فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی، ۷ مجلد، تهران، ۱۳۵۴ش./۱۹۷۵م..
- محبوب، محمدجواد، تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا، تهران، ۱۳۵۳ش./۱۹۷۴م..
- محمّد پادشاه، فرهنگ آندراج، به تصحیح م. دبیر سیاقی، ۷ مجلد، تهران، ۱۳۳۷ش./۱۹۵۸م..
- مرعشی، فرهنگ لغات و اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های گیلکی، تهران، ۱۳۵۵ش./۱۹۷۶م..
- مروی، محمّدکاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری، به تصحیح م. ریاحی، ۳ مجلد، تهران، ۱۳۶۴ش./۱۹۸۵م..
- مسعود سعد سلمان، دیوان، به تصحیح غ. رشید یاسمی، تهران، ۱۳۳۹ش./۱۹۶۰م..
- معین، محمّد، مزدینسا و تأثیر آن در ادبیات پارسی، تهران، ۱۳۲۴ش./۱۹۴۵م..
- مقالات شمس تبریزی، دفتر اول، به تصحیح محمّدعلی موحد، تهران، ۱۳۶۸ش./۱۹۸۹م..
- مک گرگور، ت. م.، شرح سفوی به ایالات خراسان، ترجمه م. مهدی‌زاده، مشهد، ۱۳۶۶ش./۱۹۸۷م..
- ملکوتی، س. ع.، «برگزیده مرصادالعباد نجم‌الدین رازی»، آینده، ش ۹-۱۲، ۱۳۶۷ش./۱۹۸۸-۸۹م..
- منوچهری دامغانی، دیوان، به تصحیح م. دبیر سیاقی، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۶۳ش./۱۹۸۴م..

- ناصر خسرو، دیوان، به تصحیح س. تقوی و م. مینوی، تهران، ۱۳۰۷ش./۱۹۲۸م..
- همو، سفرنامه، به تصحیح م. دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۵۴ش./۱۹۷۵م..
- نظام قاری، محمد، دیوان البسه، به تصحیح م. اصفهانی، استانبول، ۱۳۰۴ق./۱۸۸۶-۸۷م.؛ به کوشش م. مشیری، تهران، ۱۳۵۹ش./۱۹۸۰م..
- نفیسی، سعید، احوال و اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی سمرقندی، ۳ مجلد، تهران، ۱۹-۱۳۰۹ش./۱۹۳۰-۴۰م..
- نفیسی، ناظم الاطباء، فرهنگ نفیسی، ۵ مجلد، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۳ش./۱۹۶۴م..
- نیرومند، م.، واژه‌نامه‌ای از گویش شوشتری، تهران، ۱۳۵۵ش./۱۹۷۶م..
- واعظ کاشفی سزواری، فتوت‌نامه سلطانی، به تصحیح م. محبوب، تهران، ۱۳۵۰ش./۱۹۷۱م..

ب - لاتین

- H. d'Allemagne, *Du Khorassan au pays des Bakhtiari, Trois mois de voyage en Perse*, 4 vols., Paris, 1911.
- R. Dozy, *Dictionnaire détaillé des noms des vêtements chez les Arabes*, Amsterdam, 1845.
- G. Droville, *Voyage en Perse, fait en 1812 et 1813*, Paris, 1825.
- R. Kerporter, *Travels in Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia ... 1817-20*, 2 vols., London, 1821-22.
- C. Niebuhr, *Reisebeschreibung nach Arabien und anderen umliegenden Ländern II*, Copenhagen, 1778.
- A.G.Olivier, *Oliviers Reise durch das Türkische Reich, Ägypten und Persien ...*, 3 vols., Weimar, 1802-08.
- J.M. Scarce, "A Persian Brassiere", *Art and Archeology Research Papers* 7, June 1975, pp.15-21.
- C. Serena, *Hommes et choses en Perse*, Paris, 1883.
- E.S. Waring, *A Tour to Sheeraz ...*, London, 1807.

فصل بیست و هشتم

مطابقت اصطلاحات جاری در میان گروه‌های

قومی امروزه ایران

هیئت ویراستاران ایرانی‌کا

این تطابق، بر پایه اطلاعات موجود در فصول سیزدهم تا بیست و ششم، تنظیم شده است.
* حرف «M» معرّف البسه مردانه و حرف «F» معرّف البسه زنانه می‌باشد.

aba «آبه» = ردا، خفتان (M، هرکی در کردستان)

'abā' «عَبَاء» = بالاپوش (M، قشقای)

aba - nemet «آبا - نمت» = ردا، عبا (M، بختیاری، لر، بویراحمد)

'abıyye' «عَبَّیّه» = ردا (M، کلیمیان کرد)

adamlıq «آدملیق» = آویزی گلابی شکل (F، ترکمن)

afendi «آفندی» = چادرنخی (F، مرکز و جنوب خراسان)

agābanu «آغابانو» = موسلین (کردی)

ālcāk «آلچک» = آستینهای آویزان (F، آذری)

aldani «آلدنی» = سربند (F، ترکمن)

- alkāleq «آلخالق» = کلیجه (M، دریای خزر)
 alkāloq «آلخالق» = نیمتنه (F، زرزا در کردستان)
 amra «آمره» = پشم دستباف (کلیمیان کرد)
 ara tumani «اره تومنی» = زیردامنی (F، آذری)
 araqcin «عرقچین» = شب‌کلاه (F، آذری؛ M، شاهسون، قره‌داغی)
 arkalıq «آرخلیق» = تونیک، نیمتنه، بالاپوش (F، آذری؛ M، شاهسون، قره‌داغی)
 arkalıq «آرخالقی» = قبا، نیمتنه (M و F، قشقای)
 asiq «آسیق» = آویزی به شکل قلب (F، ترکمن)
 āstin «آستین» = آستین (F، دریای خزر)
 badle «بدله» = سوزن‌دوزی (F، هرمزگان)
 bafta «بفته» = پارچه گلابتون تزیینی (آذری)
 baqari «بخری» = بالاپوش (F، آذری)
 balaq «بَلَق» = شلوار (M و F، ترکمن)
 balkal «بلکال» = خفتان (F، بختیاری، لر، بویراحمد)
 bandök «بندوک» = نک. bandümi «بندومی»
 bandümi «بندومی» = قنداق پیچ (بلوچ، پاکستان، افغانستان)
 bānzari «بانزاری» = آستینه‌های حاشیه‌دوزی شده (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
 barrak «بَرَّک» = پارچه پشمی (هزاره)
 başlak «باشلَک» = ردا (M، دریای خزر)
 başloq «باشلُق» = اشارپ (F، دره‌گزر)
 başmaq «بَشمَق» = نعلین (F، آذری؛ M، شاهسون، قره‌داغی)
 baṭūla «بَطُولَه» = روبنده (F، نورستان)
 bāzü «بازو» = ردای گشاد (F، نورستان)
 ben puši «بِن پوشی» = اشارپ (F، هرکی در کردستان)
 berk «برک» = کلاه (M، قشقای)
 bēzbent «بیزبنت» = صفحه (M، ترکمن)
 bezelik «بزلِیک» = نک. bilczik «بِلزیک»
 big baḡi «بیغ بَغی» = گره سبیل (F، شاهسون، قره‌داغی)

- bijāmā** «بیجاما» = شلوار گشاد (F، دریای خزر)
bilezik «بیلزیک» = دستبندهای سرآستین (F، ترکمن)
boğmaq «بُغَمَق» = سر بند (F، ایرساری از ترکمن)
bojmāq «بُجماق» = سر بند (F، ترکمن، افغانستان)
bōqrā «بو قرا» = رو بند (F، هرات)
börk «بُرک» = شب کلاه (M و F، ترکمن؛ ترکهای طالش)
borük «بُرُوک» = نک. šöpürma «شُپورمه»
boyama «بُیَمَه» = دستمال سر (F، کردی، کرمانشاه)
būkārā'i «بو خارائی» = نک. qazzāqi «قَزَاقی»
būl «بول» = حلقه بینی (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
buqaw «بُوقَو» = شال گردن (F، ترکمن)
bürengek «بورنِجک» = ردا (F، ترکمن)
čabbaw «چَبَبَو» = صندل (M، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
čabit «چَبَبیت» = شال سر (F، افغانستان؛ بلوچ، پاکستان، افغانستان)، ردا (F، پشتون)، چارقَد (M، افغانستان)
- čadari** «چَدَری» = سرپوش و روبنده دارای چشمی (F، افغانستان)
čadarsāb «چَادِرشَاب» = چادر شب (F، دریای خزر)
čador «چَادِر» = چارقَد (F، هزاره، هرمزگان، قشقایی)
čakčur «چَخچور» = ساق پیچ (F، شاهسون، قره داغی)
čakman «چَکَمَن» = خفتان (M، هزاره)
čakme «چَکَمَه» = چکمه های لاستیکی (M، دریای خزر)
čakmen «چَکَمِن» = نیمتنه (M، کردی، ایروان)
čalma «چَلَمَه» = عمامه (M، کردی، ایروان)
čamūs «چَمُوس» = چکمه های پاشنه بلند (M، ترکی، شمال افغانستان)
čanna «چَنَه» = لوزیهایی با حاشیه ملون (F، ترکمن)
čapali «چَپَلی» = نعلین (F، هرمزگان)
čapan «چَپَن» = قبا آستین بلند (M، شمال افغانستان)
čapiq «چَپِیق» = نیمتنه لبه گرد که روی باسن می افتد (F، آذری)

- «چپکن» cäpkän = نیمتنه (F، آذری)
- «چپلی» cäpLAY = صندل چرمی (پشتون)
- «چپلی رُبر» cäpli-e robbar = صندل لاستیکی (M، هزاره)
- «چپلیت» cäplIT = کفش لاستیکی (M، بیرجند)
- «چپت» cäppAT = نک. CäplIT «چپلیت»
- «چپرز» cäpRAZ = صفحه‌کننده کاری شده (F، ترکمن)
- «چار ترک» cÄR-tARk = کلاه چهارترک (M، هزاره)
- «چارخ هزارجات» cÄRÄK HAZÄRÄJÄT = کفشهای زیره کلفت (M، هزاره)
- «چارخ سُخلی» cÄRÄK SÖKLI = موکاسین چرمی پرداخت نشده (M، هزاره)
- «چرگت» cÄRGÄT = دستمال سر (F، شاهسون، قره‌داغی)
- «چرغت» cÄRGÄT = چارقد (F، ترکمن)
- «چریق» cÄRIQ = موکاسین (M، شاهسون، قره‌داغی، ترکمن)
- «چارکزی چوخه» cÄÄRKÄZI cÜKA = بالاپوش (M، شاهسون، قره‌داغی)
- «چارُخ» cÄRÖK = کفش (M، طالش، گالش؛ F، کردی، خراسان)
- «چارُخ خام» cÄRÖK-e KÄM = کفش زمخت (M، کردی، خراسان)
- «چارُوق» cÄRÖQ = صندل (M، دره‌گزر، سبزوار)
- «چارُوقد» cÄRÖQÄD = اشارپ (F، قشقایی، کردی، خراسان)
- «چَرشَب» cÄRSÄB = پوشش رویی (F، شاهسون، قره‌داغی)
- «چارشَاب» cÄRSÄB = نک. cÄDÄRSÄB «چادرشَاب»
- «چارشو» cÄRSÖ = نک. cÄDÄRSÄB «چادرشَاب»
- «چیکمین» cÄKMIN = ردا (M، ترکمن)
- «چلتلیز» cÄLTÄLIZ = پیراهن چین‌دار (M، تربت جام، تایباد)
- «چَرشَو» cÄRSÄW = چادر پیچازی آبی (F، سبزوار)
- «چَطُّ» cÄTT = قنداق پیچ (بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- «چین» cÄIN = چینهای دامن (F، دریای خزر)
- «چیرپی» cÄIRPI = ردا (F، ترکمن)
- «چُقَه» cÖQÄ = نیمتنه (M، کردی، مهاباد)
- «چُخ» cÖK = بالاپوش (M، کردی، خراسان)

- čokka «چُکّه» = بالاپوش (M، هرمزگان)
- collāba «چُلّابه» = سنجاق گل سینه (F، هرمزگان)
- čoqa «چُقا» = قبا (M، قشقایی)
- čoqay «چُقی» = نعلین (M، ترکمن)
- čoqqi «چُقی» = کفش (F، سبزواری)
- čuqa «چوخه» = بالاپوش (M، شاهسون، قره داغی؛ F، آذری)
- čuka «چوکّه» = جلیقه بی دگمه (M، کردی)
- čūka «چوخوا» = قبا (M، هزاره، دره گز)
- čūmūs «چوموش» = کفش (M، دریای خزر)
- čuqa, čūqa-livasi «چوفا، چوفا - لیواسی» = تونیک (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)
- čutqu «چوتقو» = باشلق (F، آذری)
- dara'a «دَراعه» = دامن (F، هرمزگان)
- darbalaq «دَرَبَلَق» = لباس زیر زنانه (F، آذری)
- darpa «دَرپّه» = لباس زیر زنانه (F، کردی، خراسان)
- darpe «دَرپه» = شلوار (F، کردی، مهاباد)
- darpi «دَری» = شلوار (F، میلان کردستان)
- dasmāl «دَسَمال» = نک. «دستمال» (dasmāl)
- dastār «دَسْتار» = عمامه (M، افغانستان)
- daste kangar «دَسْتی کنگر» = دستبند (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- dastkeš «دستکش» = دستکش (M، دریای خزر)
- dastmāl «دستمال» = چارقدی سه گوش (F، کردی، مهاباد)
- dastmāl-sar «دستمال - سر» = دستمال سر (F، کرمانشاه، کردی)
- dastmal-e sefid «دستمال سفید» = چارقد (F، دریای خزر)
- depehent «دِپینت» = پلاک کلاه کپی (M، ترکمن)
- der «دِر» = بالاپوش (F، میلان کردستان)
- der-i makmer «دِری مَخْمِر» = بالاپوش مخملی (F، میلان کردستان)
- derpe «دِرپه» = شلوار (F، زرزا در کردستان)

- desmāl «دسمال» = اشارپ یا چارقَد (F، میلان کردستان)
- deslār «دستار» = عمامه (M، هزاره)
- dezmāl «دزمال» = اشارپ (F، زرزا در کردستان)
- dizlik «دیزلیک» = لباس زیر (M، شاهسون، قره‌داغی)
- doqa «دُقه» = پلاک کلاه کپی (M، ترکمن)
- dogūši «دُگوشی» = کلاه (M، قشقایی)
- dolaq «دُلُق» = پایپچ (M، ترکمن)
- don «دُن» = نیمتنه (F، آذری؛ M، دره‌گز)
- dōn «دون» = ردای گشاد (M، ترکمن)
- dorra «دُره» = عمامه (کولی‌ها، کشکه دریا)
- druzaw kōlay «دُرُوزَو خَلّی» = کلاه مخروطی از نی (M، شینواری، پشتون)
- edik «ادیک» = چکمه (M، ترکمن)
- eḡme «اغمه» = پلاک نقره‌ای (F، ترکمن)
- elcek «الچک» = آستینهای آویزان (F، میلان کردستان)
- ešmāk «اشمک» = بالاپوش کوتاه با آستر خز (F، آذری)
- eylāk «ایلک» = جلیقه (M، میلان کردستان)
- ezār «إزار» = شلوار (M و F، افغانستان؛ M، هزاره)
- ezārband «إزاربند» = بند تنبان (افغانستان)
- faqyāna «فقیانه» = آستینهای آویزان (M، کردی، کرمانشاه)
- ferej «فَرَج» = قبا، ردا (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)
- gālēs «گالِش» = رویه لاستیکی کفشها (F، سبزوار)
- gālōš «گالِش» = کفشهای قالبی لاستیکی (F، دریای خزر)
- ganḏa «گنده» = پیراهن قلابدوزی شده (M، قندهار)
- gara «گره» = نکه. ganḏa «گنده»
- garībūn «گریبون» = یقه (F، هرمزگان)
- gavan «گَوَن» = دامن (F، هرمزگان)
- gavn «گون» = اشارپ (F، کردی، خراسان)
- gejalik «گِجلیک» = نیمتنه (M، کردی، ایروان)

- gerāz «گِراز» = زیرپوش بلند زنانه (F، هرکی در کردستان)
- gerd-e kollā «گِردِکَلَّا» = کلاه لبه‌دار (M، هزاره)
- giddi «گِیدِی» = جلیقه (M، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- gīrās «گیراس» = نک. kirās «کیراس»
- gīrās-i bani «گیراس بنی» = زیرپوش (F، میلان کردستان)
- gīsa enteri «گیسه انتری» = پیراهن (M، کردی، ایروان)
- giva «گیوه» = نعلین (M، سبزواری)
- giva, giva-malaki «گیوه، گیوه ملکی» = صندل (M، بختیاری، لر، بویراحمد)
- goksu yelek «گُکسو یِلیک» = نیمتنه (M، کردی، ایروان)
- golābatūni «گُلا بَتونِی» = کلاه فلابدوژی شده (M، پشتون، قندهار)
- golvani «گُلونِی» = دستمال سر (F، کردی، کرمانشاه)
- gönjūk «گُنجوک» = لوزی مزین (F، ترکمن)
- gopica «گُپِیچه» = بالاپوش لایبی‌دار (M، ازبک، افغانستان)
- gotak «گُتک» = نیمتنه (F، هرکی در کردستان)
- gubur çekman «گوبور چکمن» = نیمتنه (M، کردی، ایروان)
- gul «گول» = آرایه‌ای هلالی شکل (F، هرکی در کردستان)
- güllü maqmar «گُولُو مَخمر» = مخمل دوخت (آذری)
- gulow «گولو» = کپی (F، هرکی در کردستان)
- gulyaqa «گول یقه» = گل‌میخ یقه (F، ترکمن)
- gūrāve «گوراه» = جوراب ساقه‌بلند (M، دریای خزر)
- harza «هَرزه» = کفش (M، هرمزگان)
- hašt-tark «هشت تَرک» = کلاه هشت‌تَرک (M، هزاره)
- haval kirās «هَوَل کیراس» = شلوار (F، میلان کردستان)
- helake «هَلکه» = جلیقه (F، کلیمیان کرد)
- hūri «هوری» = اشارپ (F، زرزا در کردستان)
- icmek «ایچمیک» = بالاپوش (M، ترکمن)
- jak «جک» = نک. medākel «مِداکِل»
- jalizqa «جَلیزقه» = جلیقه (F، سبزواری)

- jarūq «جروق» = ردا (F، هرکی در کردستان)
- jēg «جیگ» = نک. «جیگ» jig
- jēkaṭ «جیکط» = جلیقه (M، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- jelsqa «جِلِسَقَه» = جلیقه (F، کردی، خراسان؛ M، بیرجند)
- jeliz «جِلِز» = جلیقه (F، دریای خزر)
- jelizqa «جِلِزَقَه» = جلیقه (M، دریای خزر؛ F، کردی، کرمانشاه)
- jeliqe «جلیقه» = جلیقه (M و F، دریای خزر)
- jərqa «جِرَقَه» = نیمتنه (F، طالش)
- jīb «جیب» = دامن (F، بلوچ، ایران)
- jig «جیگ» = جلوتنه سوزن دوزی شده (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- jilak «جیلک» = قبای آجیده (M، شمال افغانستان)
- jizma «جیزمه» = چکمه (M، کردی، ایروان)
- jomā «جُما» = پیراهن، جامه (M و F، بختیاری، لُر، بویراحمد)
- gorab «جُراب» = جوراب پشمی (F، آذری؛ M، شاهسون، قره داغی)
- gorow «جُرو» = جوراب ساقه بلند (M، بیرجند)
- jowa «جُوه» = جامه (F، بختیاری، لُر، بویراحمد)
- jūfi «جوفی» = کفش (M، هرمزگان)
- julbār «جولبار» = لباس زیر زنانه (F، ترکمن)
- jūma «جومه» = پیراهن، زیر پیراهن (M و F، هرمزگان)
- jūrab «جوراب» = جوراب ساقه بلند (M، دریای خزر)
- jūro «جورُ» = جوراب ساقه بلند (F، کردی، کرمانشاه)
- jūt-tuman «جوت - تومن» = لباس زیر زنانه (F، آذری)
- kafi «کَفلی» = زیردامنی (F، دریای خزر)
- kāl-e širazi «کال شیرازی» = موکاسین همراه با پوشش پا (M و F، زرزا در کردستان)
- kālā «کالا» = لباس (طالش)
- kalagay «کَلغی» = شال سر (F، آذری)
- kalāgi «کلاغی» = پوشش سر (F، کردی، کردستان)
- kalak «کَلک» = ردای کوتاه (M، دریای خزر)

- kalawš** «گلوش» = روکفشی لاستیکی (M، شمال افغانستان)
- kamar** «کمر» = کمربند (F، دریای خزر)
- kämär** «کمر» = کمربند (M و F، شاهسون، قره‌داغی)
- kamarband** «کمربند» = کمربند (M، دریای خزر)، شال کمر (M، شمال افغانستان)
- kamarčîn** «کمرچین» = بالاپوش رویی (F، کردی، کرمانشاه)
- kamardabenezār** «کمردِ بنزار» = شال کمر (F، دریای خزر)
- kamari** «کمری» = کمربند (M، هزاره)
- kamarsāl** «کمرشال» = شال کمر (F، دریای خزر)
- kapanak** «کَپَنک» = قباى نمى (M، قشقایى)
- kapank** «کَپَنک» = قباى نمى (M، سبزواری)
- kāpi** «کاپی» = کفش (M و F، هزاره)
- karbās** «کرباس» = پارچهٔ نخى (شمال افغانستان، هزاره)
- kāsaba** «کاسبه» = پوشش سر (F، یُموتِ ترکمن)
- kašida** «کَشیده» = اشارپ (M و F، کردی)
- katele** «کَتله» = کفش چوبی (M، دریای خزر)
- katibi** «کَتیبی» = بالاپوش (F، آذری)
- kātra** «کاتره» = کفش زیرچوبی (M، بیرجند)
- kāvā** «کَوا» = بالاپوش رویی (F، کردی، کرمانشاه)، نیمتنه (F، کردی، مهاباد)، جلیقه (M، کردی)
- kəj** «کَج» = کج یا ابریشم خام (دریای خزر)
- kolā** «کِلا» = نک. «کُلا» kolā
- kelaw** «کِلاو» = کپی (M، کردی؛ F، کردی، کرمانشاه)
- kelū** «کِلو» = نک. «کِلاو» kelāw
- kerās** «کِرَاس» = پیراهن، جامه (M و F، زرزا در کردستان؛ F، کردی، کرمانشاه)
- keynak** «کینک» = پیراهن، تونیک (M و F، قشقایى)
- kiław** «کیلاو» = کپی قلابدوزی شده (F، کردی، مهاباد)
- kiłčik** «کیلچیک» = نک. «اِلچِک» eiček
- giras, kīrās** «گیراس، کیراس» = پیراهن، زیرپیراهن (M، کردی؛ F، کردی، مهاباد، میلان)

کردستان

- kola «کُل» = کپی نمدی (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)
 kola «کُلاه» = کلاه، شب‌کلاه (M، دریای خزر)
 kola-kosrowi «کُل خسروئی» = کلاه استوانه‌ای (M، بختیاری)
 kolā pahlevi «کُلاه پهلوی» = کلاه لبه‌دار (M، دریای خزر)
 kolāgoš «کُلاگوش» = شال‌گردن (M، دریای خزر)
 kolāh «کُلاه» = کپی (M، افغانستان، هرمزگان)
 kolāqca «کُلاقچه» = کپی (F، قشقای)۔
 kōlay «خولی» = کپی (M، پشتون)
 kolla «کُل» = نک. «کُلجه» kollaja
 kollā «کُللا» = کپی (M و F، هزاره)
 kollaja «کُلجه» = نیمتنه (F، کردی، خراسان)
 kolū «کُلو» = نک. «کِلاو» kelāw
 komokt «کُمخت» = نعلین (F، کردی، خراسان)
 koptān «کُپتان» = نوارهای سوزن‌دوزی شده برای جلوی دامن (F، بلوچ، ایران)
 kordin «کُردین» = قبا، ردا (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)
 korta «کُرته» = پیراهن (M، افغانستان)
 kortak «کُرتک» = پیراهن بلند زنانه (F، هرکی در کردستان)
 korvās «کُرواس» = پیراهن، زیرپیراهن (M و F، کردی، کرمانشاه)
 koš «کُش» = کفش (F، کردی، کرمانشاه)
 kot «کُت» = نیمتنه (F، شاهسون، قره‌داغی؛ M، بختیاری، لُر، بویراحمد)
 koter «کُتیر» = بالاپوش (F، کردی، کرمانشاه)
 kovā «کُوا» = بالاپوش (M، زرزا در کردستان)
 kovnak «کُونک» = جامهٔ تا زانو (F، دره‌گز)
 kövüş «کُوش» = کفش (F، ترکمن)
 kowš-e sabz «کُوش سَبز» = کفش چرمی سبز (F، هرمزگان)
 köynak «کُوینک» = زیرپیراهن (F، طالش ترک‌زبان)
 köynäk «کُوینک» = پیراهن یا زیرپیراهن (F، آذری؛ M، شاهسون، قره‌داغی)

- köynek «کوبینک» = پیراهن، زیرپیراهن (M و F، ترکمن)
- kufi «کوفی» = کپی (F، میلان کردستان)
- kufta «کوفته» = بالا پوش (M، هرمزگان)
- kūlaja «کولجه» = نیمتنه (F، دره گز)
- kūlāja «کولجه» = بالا پوش (F، آذری)
- kuldabād «کولدآباد» = چارقُد (F، دریای خزر)
- kūlla «کوله» = کپی (M، کردی، ایروان)
- kurasan kūrktü «خورسن کورکو» = پالتو از پوست گوسفند (M، شاهسون، قره داغی)
- kürdü «کوردو» = جلیقه با آستر خز (F، آذری)
- kürk «کورک» = پالتو از پوست گوسفند (M، شاهسون، قره داغی)
- kursak «کورسخ» = شال کمر (M، کردی، ایروان)
- kurtak «کورتک» = بالا پوش (F، کلیمیان کرد)
- kürte «کورته» = ردا (F، ترکمن)
- kürte «کورته» = پیراهن (M، ترکمن)
- kūs «خوس» = گلابتون (F، هرمزگان)
- kūsay «کوسی» = بالا پوش نم‌دین قلابدوزی شده (M، پشتون، پکتیا)
- kūt «کوت» = نیمتنه (M، دریای خزر)
- lābbādā «لَبْدَه» = بالا پوش (F، آذری)
- lācak «لَچَک» = اشارپ (F، قشقای)
- lācak «لَچَک» = باشلق (F، بختیاری، بویراحمد)
- lācak «لَچَک» = چارقُد (F، تاجیک)
- lācak «لَچَک» = نک. «لچک» leček
- lambūta «لمبوته» = چارقُد (M، بیرجند)
- lang «لنگ» = عمامه (M، هرمزگان)
- langōtā «لنگوتا» = عمامه (M، افغانستان)
- langūta «لنگوته» = چارقُد، عمامه (M، تربت جام؛ تایباد، هرمزگان)
- las «لس» = جیب جلو (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- lavānd «لواند» = آستینهای آویزان (F، هرکی در کردستان)

- leček «لیچک» = اشارپ (F، دریای خزر)
- lelüfär «لِلوْفَر» = نوعی آستین که در آرنج گشاد می شود (F، آذری)
- lifa «لیفه» = کمربند دامن (F، طالشی)
- lifand «لیفَند» = رشته کنف (M، تربت جام، تایباد)
- lungota «لونگتَه» = عمامه (M، هزاره)
- mačev «مَچِیو» = بالا پوش (M، هزاره)
- mahud «مَهود» = ماهوت دولاپهنا (شاهسون، قره داغی)
- makna «مَکنا» = اشارپ (F، هرمزگان)
- mālaa niste «مالائَه نیستی» = کمربند نقره کاری شده (M، نورستان)
- malaki «مَلکی» = کفش (M، هرمزگان)
- maleki «مَلکی» = کفش (M، قشقای)
- mar'az «مَرَّز» = پارچه ای از موی بز (کلیمیان کرد)
- maridarā «مَریدارا» = منجوقهای رنگین (قندهار)
- maši «مَشی» = چکمه (M، هزاره)
- māši «ماشِی» = چکمه کفه نرم (M، ترک های شمالی، افغانستان)
- māst «مَست» = کفش تویی (M، شاهسون، قره داغی)
- māsta «ماشته» = چارقند (F، کردی، کرمانشاه)
- maš'üe «ماشوئه» = بالا پوش (M، هرمزگان)
- mazari čaplay «مَزری چَپلی» = صندل نئی (پشتون، پکتیا)
- medākel «مِدَاخِل» = بند (F، کردی، خراسان)
- memand «مِمَند» = کمربند (M، هزاره)
- mendil «مَندیل» = چارقند (M، سبزواری)
- meški «مِشکی» = شال سر (F، کردی، کرمانشاه)
- meynā «مِی نا» = روبنده (F، بختیاری، بویراحمد)
- mizār «مِزَر» = پیش دامن (F، میلان کردستان)
- močpic «مُچ پیچ» = مچ پیچ (M، بیرجند)
- namad «نَمَد» = نمَد (دریای خزر)
- nezāmi «نَظامی» = شلوار چسبان (F، مرکز و جنوب خراسان)

- nimtānā «نیمتنه» = نیمتنه (F، آذری)
- nistē «نیستی» = کمر بند بافته (F، نورستان)
- nivtana «نیوتنه» = نیمتنه (M و F، کردی، خراسان)
- orsi «أرسی» = کفش (F، بیرجند)
- öwürme «أوورمه» = پلاکهای اتصالی (F، ترکمن)
- pā-kettel «پا - کتل» = کتله (Nک). katele
- pač «پَچ» = عمامه (M، کردی)
- pādak «پادک» = شلوار (M و F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- paddo «پدو» = جیب جلو (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- pāg «پاگ» = عمامه (M، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- pagri «پگری» = نکت. «پٹکئی» patkay
- pakōl «پکول» = کپی با لبه مدور (M، نورستان)
- pālik «پالیک» = ساق پیچ (M، دره گز)
- palta «پلته» = تزیینات دالبری برای کپی (M، هزاره)
- pandōl «پندول» = نکت. «پدو» paddo
- panjak «پَنجک» = نیمتنه (M، کردی، خراسان)
- pāntol «پانتول» = شلوار (M، کردی، مهاباد)
- pāntor «پانتور» = شلوار (M، زرزا در کردستان)
- papaq «پپق» = کلاه استوانه‌ای (M، شاهسون، قره‌داغی)
- pāpūš «پاپوش» = شلوار باریک (M، لُر)
- parak «پَرَک» = نکت. «تلیزه» teliza
- paranji «پَرَنجی» = روبنده (F، کندوز)
- pāre «پاره» = قیطانهای تزیینی (F، قاسم‌آباد)
- partog «پَر توگ» = شلوار (M و F، پشتون)
- pāšk «پَشک» = پیراهن، جامه (M و F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- pastak «پَسْتک» = جلیقه بلند (M، زرزا در کردستان)
- patāva «پَتاوه» = ساق پیچ (M، کردی، خراسان)
- pātave «پَاتوه» = ساق پیچ (M، دریای خزر)

- pātaw** «پاتو» = ساق پیچ (M، نورستان)
- paṭkay** «پَٹکی» = عمامه (M، پشتون)
- patronḍaš** «پَٹرُنْدَش» = قطار فشنگ (M، شاهسون، قره‌داغی)
- patū** «پَٹو» = ردا، چارقند (M، پشتون)
- payjāma** «پای جامه» = شلوار (M، هزاره)
- paypēc** «پای پیچ» = ساق پیچ (M، هزاره)
- peč** «پَچ» = عمامه (M، کردی، مهاباد)
- perān** «پران» = (M، افغانستان، هزاره)
- perō** «پرو» = پیراهن، زیرپیراهن (M و F، هزاره)
- peštand** «پِشْتند» = شال کمر (M و F، کردی)
- peštband** «پِشْتبند» = شال کمر (M و F، زرزا در کردستان)
- petāva** «پَٹاوَه» = ساق پیچ (M، کردی، خراسان)
- peytava** «پَی تَوَه» = ساق پیچ (M، سبزوار)
- pirhan** «پیرهن» = تونیک، زیرپیراهن (M و F، دریای خزر)
- pirhan** «پیرهن» = جامه (F، بختیاری، لُر، یویراحمد)
- pišanaband** «پیشانه‌بند» = شال سر (F، ایرانی، بخارا، سمرقند)
- pišāsar** «پیشاَسَر» = اشارپ (F، دریای خزر)
- pištend** «پِشْتند» = شال کمر (F، کردی، مهاباد)
- pōstin** «پوستین» = بالاپوش از پوست گوسفند و آستین‌دار (M، افغانستان)
- pōstinča** «پوستینچه» = بالاپوش از پوست گوسفند و بدون آستین (M، افغانستان)
- pūlli** «پولی» = سنجاق بینی (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- pur-pur** «پور-پور» = چین، برگردان، پاکتی (میلان کردستان)
- qabā** «قَبَا» = قبا، ردا (M، بختیاری، دریای خزر، هزاره؛ F، کردی، کرمانشاه)
- qabā** «قَبَا» = بالاپوش (M، هرمزگان)
- qadak** «قَدَک» = شلوار (F، مرکز و شمال خراسان)
- qadak** «قَدَک» = پنبه (دریای خزر)
- qālaq** «قَلاق» = سربند (F، قشقایی)
- qamiš** «قَمِیص» = پیراهن (M، هزاره، هرمزگان)

- qāmma «قامه» = خنجر (M، دریای خزر)
- qarakoli «قره کُلی» = کلاه استوانه‌ای از پوست برهٔ ایرانی (M، افغانستان)
- qārma dōn «قارمه‌دُن» = ردای گشاد (M، ترکمن)
- qaṣaba «قَصْبا» = پوشش سر (F، افغانستان)
- qayış «قَییش» = کمر بند (M، شاهسون، قره‌داغی)
- qazzaqi «قَزَاقی» = کلاه (M، دره‌گز)
- qevā «قوا» = بالاپوش رویی (F، کردی، کرمانشاه)
- girnizi dōn «گیرمیزی دُن» = ردای گشاد (M، ترکمن)
- qol «قُل» = آستین (F، دریای خزر)
- qors «قُرس» = کپی (تریت جام، تایباد)
- qurba «قوپیه» = کپی ته‌مناری (F، ترکمن)
- qursaq «قورسَاق» = بند کمر (M، شاهسون، قره‌داغی)
- qušaq «قوشَاق» = شال کمر (M، ترکمن)
- rānk «رانک» = شلوار (M، کردی، مهاباد)
- rubānd «روبند» = روبنده (F، شاهسون، قره‌داغی)
- rūsar «روسر» = روبان (F، لاینی در کردستان)
- saat qabi «سَآت قَبی» = قاب ساعت (M، شاهسون، قره‌داغی)
- šābkūlah «شب کوله» = شب‌کلاه (M، شاهسون، قره‌داغی)
- sač monjuq «سَچ مُنْجوق» = پلاکهای اتصالی (F، ترکمن)
- sačliq «سَچلیق» = نک. «سَچ منجوق» sač monjuq
- šaddā «شَدَا» = دستمال سر (M، زرزا در کردستان)
- sadri «سَدری» = جلیقهٔ مزین (M، قندهار، پشتون)
- sāqi «ساگی» = آویز منگوله (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- šahpāsānd «شَه‌پَسند» = بند نقره‌ای یا طلائی (آذری)
- sake «سکه» = سکه‌دوزی (F، دریای خزر)
- šal «شَل» = پارچهٔ پشمی دست‌دوز (آذربایجان)
- šāl «شال» = پارچهٔ پشمی دست‌دوز (دریای خزر)
- šāl «شال» = پنبه (هزاره)

- šāl «شال» = شال کمر (M، دریای خزر، قشقایی، بختیاری، لُر، بویراحمد)
 šāl «شال» = بند کمر (M، هرمزگان)
 šāl-e hazāragi «شالِ هزاره گی» = پارچه تمام پشم (M، هزاره)
 šāl-pešt «شال پُشت» = شال کمر (M، کردی، کرمانشاه)
 šāl-pīšt «شال پیشت» = شال کمر (F، میلان کردستان)
 šāl-salvār «شال شلوار» = شلوار پشمی (M، دریای خزر)
 šāl-šepik «شال شِپیک» = لباس از جنس موهر (M، هرکی در کردستان)
 šalīta «شَلِیته» = دامن (F، قشقایی، کردی، قوچان؛ مرکز و جنوب خراسان)
 šalīta «شَلِیته» = زیردامنی (F، دره گز)
 šalīte «شَلِیته» = جامه (F، دریای خزر)
 salla «سَلَّه» = عمامه (M، ایرانی، بخارا، سمرقند)
 šalla šappikta «شَلَّه شِپیکته» = لباس (M، کلیمیان کرد)
 salta «سَلته» = نیمتنه (M و F، کردی، کرمانشاه)
 šalvār «شلوار» = انواع شلوار (M، کردی، ایروان؛ هرمزگان؛ M و F، دریای خزر)
 šalvār jāfi «شلوار جافی» = شلوار (M، کردی، کرمانشاه)
 šāmi «شامی» = دستار سر (F، قره ماننی در کردستان)
 šāpo «شاپو» = کلاه (M، دریای خزر)
 šār(l) «شار، شارل» = اشارپ (F، کردی، خراسان)
 sarband «سربند» = دستمال سر (F، ایرانی، بخارا، سمرقند)
 sardabād «سردآباد» = اشارپ (F، دریای خزر)
 sarēg «سَرِیگ» = شال سر (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
 sarrīza «سَرِیزه» = کپی (F، تربت جام، تایباد)
 sarūk «سَرُوک» = شال سر (F، بلوچ، ایران)
 sārōq «سَارُوق» = پوشش بدن (F، شمال طالش)
 sarūveyn «سَرُوین» = نک. «سَرُون» sarvan
 sarvan «سَرُون» = پارچه عمامه، سربند (M و F، کردی، کرمانشاه)
 šarwāle «شَرُواله» = شلوار (F، کلیمیان کرد)
 saw-kola «سَوُکُل» = کپی (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)

- šawla «شولا» = ردای گشاد (M، دریای خزر)
- šawlar «شولار» = شلوار (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)
- šawlar-ğoşad «شولارگشاد» = شلوار (M، بختیاری)
- sāya «سایه» = ردا (F، کردی)
- šəkā «شکا» = نیمتنه (M، طالشی)
- šenel «شنل» = انواع ردا (M، بختیاری، لُر، بویراحمد)
- šev «شو» = پیراهن، زیرپیراهن (M و F، کردی، کرمانشاه)
- šey «شی» = تونیک، زیرپیراهن (M و F، طالشی)
- sia-dismāl «سیا - دیسمال» = دستمال سر سیاه (F، سبزواری)
- siṛga «سیرغه» = حلقه گوش (F، شاهسون، قره داغی)
- širi «شیری» = تسمه کفش (M، دریای خزر)
- šiša «شیشه» = قطعات آینه (بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- sokli «سُخلی» = کفش (M، هزاره)
- sokma «سُخمه» = جلیقه (M و F، کردی، کرمانشاه)
- sommaq «سُمَق» = پوشش سر (F، تکه ترکمن)
- šopūrma «شُپورمه» = کلاه از پوست بره و بیضوی (M، دره گز)
- sorani «سُرانی» = آستینهای آویزان (M و F، کردی)
- šoval jafi «شُوال جافی» = شلوار (F، کردی، کرمانشاه)
- šoval-kol «شُوال کُل» = لباس زیرین شلوار (F، کردی، کرمانشاه)
- šovi «شُوی» = پیراهن، زیرپیراهن (M و F، کردی، کرمانشاه)
- sudra «سودره» = زیرجامه (F، کلیمیان کرد)
- šukokur «سوکوکور» = کپی پشمی با لبه مدور (M، کامویری، نورستان)
- šulā «شولا» = نک. «شولا» šawlā
- tabelik «تَبلیخ» = قپه مرکزی در کپی (F، هرکی در کردستان)
- takta «تخته» = نوار پارچه (F، دریای خزر)
- takye «تخیه» = عرفچین (F، ترکمن)
- tamban «تَمبان» = شلوار (M، هزاره)
- tambō «تَمبو» = شلوار (M و F، هزاره)

- tānbāki kisāsi «تنبکی کیسسی» = کیسه تنباکو (M، شاهسون، قره‌داغی)
- tanbān «تَنبان» = شلوار (M و F، افغانستان)
- tanka «تَنکه» = نک. «تَنکه» toneka
- tapanja qabi «تپنجه قَبی» = جلد تپانچه (M، شاهسون، قره‌داغی)
- tarā «تَرا» = عمامه (F، لری)
- tārā «تارا» = روبنده عروسی (F، کردی)
- tarā awal «تَرا اوّل» = اشارپ (F، لری)
- tark «تَرک» = ترک کپی (M، هزاره)
- tās-keław «تاس - کِلاو» = کلاه استوانه‌ای (F، زرزا در کردستان)
- tāsāk «تَساک» = کلاه بنددار (F، آذری)
- ta'wid «تعویذ» = تعویذ (افغانستان، بلوچ، پاکستان)
- ta'wiz «تعویز» = تعویذ (M و F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- tawk «تَوک» = گردنبند (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- teliza «تَلیزه» = چین (تربت جام، تایباد)
- telpek «تَلپِک» = کلاه (M، ترکمن)
- tembū «تَمبو» = شلوار (M، سبزواری)
- tenecir «تِنِچیر» = آویز سه گوش (F، ترکمن)
- tilpak «تِلپِک» = کلاه بلند استوانه‌ای (M، ترکمن، افغانستان)
- tirmä «تیرمه» = پارچه جناغی پشمی (آذری)
- tōi «توی» = نوار سوزن‌دوزی شده برای جلوتنه (F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- tombūn «تُمبون» = شلوار (M، بختیاری، لر، بویراحمد)
- tombūn-zanūna «تُمبون زنونه» = دامن (F، بختیاری، لر، بویراحمد)
- tonbān «تَنبان» = شلوار (M، مرکز و جنوب خراسان، قشقای)
- tonbān «تَنبان» = دامن (F، قشقای)
- toneka «تَنکه» = لباس زیر (F، کردی، کرمانشاه)
- tonoka «تَنکه» = شورت کوتاه (F، قره‌مانی در کردستان)
- tōpi «توپی» = کپی (M و F، بلوچ، پاکستان، افغانستان)
- tos «تُس» = نک. tūpi

- tuman «تومَن» = دامن، لباس زیر (F، آذری، شاهسون، قره‌داغی؛ M، شاهسون، قره‌داغی)
 tūmān «تومان» = دامن (F، دریای خزر)
 tūmān qūže «تومان قوژه» = کمر بند دامن (F، دریای خزر)
 tuman-köynäk «تومَن کویَنک» = زیرجامه (F، آذری)
 tumar «تومَر» = پلاک سه گوش (F، ترکمن)
 tūpi «توپِی» = کپی (F، کلیمیان بخارا)
 tuppi «توپِی» = عرقچین (F، تاجیک)
 üzük «اوزوک» = حلقه (F، شاهسون، قره‌داغی)
 uzun boğaz čäkniä «اوزون بُغاز چکمه» = چکمه (F، آذری)
 uzun fez «اوزون فِز» = فِز بلند (M، کردی، ایروان)
 vāco «واکو» = موکاسین تا مچ پا (نورستان)
 väznäli čuğa «وَزَنلی چوخه» = بالاپوش (M، شاهسون، قره‌داغی)
 viṭ «ویط» = شلوار (M، کامویری، نورستان)
 waskat «وَسکِت» = جلیقه (M، افغانستان، هزاره)
 yağliq «یَغلیق» = سر بند (F، شاهسون، قره‌داغی، ترکمن)
 yağloq «یَغْلُق» = سر بند (F، قشقایبی)
 yak-naki «یَک نخی» = اشارپ (F، مرکز و جنوب خراسان)
 yal «یَل» = نیمتنه (F، کردی، کرمانشاه؛ خراسان، دره گز، سبزوار)
 yāleq «یَالِق» = اشارپ (F، دره گز)
 yapinja «یَپینجه» = قبا (M، شاهسون، قره‌داغی)
 yaqa-ye jūma «یَقَه جومه» = یقه (F، هرمزگان)
 yašmaq «یَشَمَق» = روبنده (F، شاهسون، قره‌داغی، ترکمن)
 yāsmāq «یاسماق» = روبنده (F، گیلان)
 yāšmaq «یاشماق» = دستار سر (F، دره گز)
 yaylik «یَلیخ» = چارقد (F، طالشی)
 zānjivā «زَنجیوه» = بند نقره‌ای یا طلائی (آذری)
 zārğara «زَرخَره» = پارچه زربفت (آذری)
 zavūn, zebūn «زَوون، زَبون» = بالاپوش رویی (F، کردی، کرمانشاه)

zebūn «زبون» = نیمتنه (M، کردی، کرمانشاه)

zer-kerās, zer-korvasi, zer-sevi «ژر کراس، ژر کُرواسی، ژر شوی» = زیرپیراهن (M، کردی،

کرمانشاه)

zer-sovāl «ژر سُوال» = زیرجامه (F، کردی، کرمانشاه)

zi «زی» = جلو تنه (F، بلوچ، ایران)

zivin «زیوین» = نیمتنه (F، آذری)

zir-sawlar «زیر شولار» = زیرشلوار (M و F، بختیاری، لر، بویراحمد)

zol «زُل» = کفۀ کفش (M، دریای خزر)

ضمائم

ضمیمه شماره ۱

چادر:

تن پوشی گشاد و زنانه که بدن و گاه نیز صورت را می پوشاند. ریشه این واژه نامعلوم است و ارتباط آن با واژه هندی «چاترا» (Chattra) به معنای آفتابگیر قطعی نیست [1].

قسمت اول: چادر در منابع ادبی کهن

بیژن غیبی

(Bijan Gheiby)

حدائق در ابتدای دوره هخامنشی، ملکه های پارسی از انظار به دور بودند. «پلوتارک»^۱ در شرح پادشاهی اردشیر (۴۰۴-۳۵۹ ق.م.) می نویسد که ملکه استاتیرا^۲ مورد علاقه عامه مردم بود، چرا که پرده های کالسکه وی همواره بالا زده می شد. بنابراین عموم زنان اجازه ملاقات و دیدار او را داشتند [2]. این حقیقت که زنان خاندان سلطنتی در کالسکه های پرده دار حمل می شدند در مضامین حکایتهای ادبی فارسی ریشه دارد و مشهورترین این مضامین، داستان ویس و رامین، با ارائه اسناد تاریخی از عصر پارت ها است. در این داستان [3] ویس نه تنها در پشت پرده (parda) نشسته، بلکه نقابی (neqāb) نیز بر صورت دارد [4].

در متون پهلوی، از چادر دست کم در دو مورد ذکری به میان آمده: یکی در متن فقهی زرتشتی

1. Plutarch.

2. Stateira.

متعلق به قرن ۴ق. / ۱۰م. به نام روایتِ حمیدی اشاوهیستان^۱ [5] که در آن از چادر همراه با سربند و واشمگ («wāšmag») به عنوان سربندی زنانه، که زنان زرتشتی به سر می‌کردند، یاد شده است؛ و دیگری متنی است پهلوی (احتمالاً قرن ۶م.). براساس متون اوستا (که گم شده) به نام مادیان یوئیشت فریان^۲ [6]. در این اثر می‌خوانیم [7]: «از هوفریا^۳، خواهر یوئیشت^۴، که یک زرتشتی تورانی و همسر آکست^۵ بود و با دین جدید بهی مخالفت می‌ورزیده، درحالی‌که روبنده‌ای (čādūr) به سر داشته است، می‌پرسند؛ خشنودی زنان از پوشاک و خانه‌داری است، یا بودن در کنار همسرانشان؟».

متون کلاسیک فارسی، اشارات زیادی دارد که طی آن زنان دوره‌های مختلف و نیز طبقات گوناگون اجتماعی، پوشیده با چادر یا سایر اشکال پوشش سر، معرفی می‌شوند. مثلاً، زمانی که مکالمه شیرین با پادشاه جدید و ناپسری‌اش، شیرویه، به پایان می‌رسد، شیرین چادر خود را برمی‌دارد تا ثابت کند این زیبایی‌اش بوده که شاه فقید، خسرو پرویز را مسحور خود ساخته است – چهره‌ای که تا آن لحظه توسط دیگران رؤیت نشده بود – و نه چیز دیگری [8].

حجاب محدود به زنان نمی‌شد، بلکه پادشاهان ایرانی نیز حجاب داشتند. ابن اسحاق (حدود ۱۵۰ ق. / ۷۶۷م.) در سیره خود نقل می‌کند [9] که خسرو انوشیروان (۵۳۱ - ۵۷۴م.) برای استقبال از زویزن^۶ یمنی، با حجاب وارد تالار شرفیابی گردید و تنها هنگامی که بر روی سریر پادشاهی و زیر تاج آویخته جلوس کرد، حجابش را کنار زد. خسرو پرویز نیز زمانی که به خانه یعنی جایی که طی آخرین روزهای حیاتش محبوس بود، آورده شد، حجابی بر سر داشت [10].

مآخذ

فارسی و عربی و لاتین

- بختیارنامه، به کوشش ذبیح‌الله صفا، تهران، ۱۳۴۷ش. / ۱۹۶۸م..

- صفا اصفهانی، ترجمه و ویرایش روایت حمیدی اشاوهیستان. تحقیقی پیرامون قوانین زرتشتی، هاروارد،

۱۹۸۰م.

1. Rivāyat i Hēmid i Ašawahištān.

2. Mādayān i yōišť i Friyān (ماتیکان یوئشت فریان)

3. Hufriyā.

4. Yōišť.

5. Axt.

6. Zuyazan.

- فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین، به تصحیح م... و همکاران، تهران، ۱۳۴۹ ش. / ۱۹۷۰ م. گوتینگن، ۱۸۵۸-۶۰ م.

- محمدین اسحاق، سیرت رسول الله، به تصحیح ف. روزنفلد تحت عنوان *Muhammeds nach Muhammed b. Ishaq bearbeitet von das, Leben, Abdal-Malik b. Hisham* دو مجلد.

- مادیان یوشت فریان، به تصحیح ا. و. پت در E. W. West و M. Haug، کتاب ارداویراف، متن پهلوی به تصحیح دستور هوشنگ جاماسپی آسا... بمبئی و لندن (تجدید چاپ در آمستردام)، ضمیمه شماره ۱، داستان گشتی فریانو.

قسمت دوم: چادر در میان زرتشتیان

جیمز ر. راسل

(James R. Russell)

به نظر نمی‌رسد مدرکی دال بر حجابی که بدن و یا صرفاً سر و دهان را بپوشاند، از دوره هخامنشیان موجود باشد. در عوض، پوشانیدن دهان با انگشتان، ظاهراً نوعی رفتار حرمت‌آمیزه منظور جلوگیری از آزرده شدن پادشاه از استشمام تنفس فرد، محسوب می‌گردید. من باب مثال، در یک حجاری در تخت جمشید، یک مقام عالی‌رتبه مادی درحالی‌که نوک انگشتان دست راستش را روی لبانش گذاشته، دیده می‌شود که با دو بخوردان به شکل کندوی زنبور عسل، از شخص داریوش فاصله گرفته است [11].

در نقاشیهای ایرانی دوره پارت‌ها و ساسانیان، بخصوص آثار به دست آمده از سیستان و سفیدیه، خدمتکاران با پوششی بر روی دهان نشان داده شده‌اند که به زبان پهلوی آن را «پدان»^۱ یا «پدام»^۲ گویند (به اوستایی: پیتی دامه^۳، مقتبس از پئندن^۴ ارمنی) [12]. موبدان زرتشتی هنوز هم در مراسم عبادی خود، به منظور جلوگیری از آلوده شدن آتش مقدس توسط تنفسشان، از پوشش دهان استفاده می‌کنند [13].

زنان قرن یکم میلادی ملبّس به حجابی که سر و صورتشان را کاملاً پوشانیده است، در یک حجاری مرمرین واقع در پالمیرا^۵ دیده می‌شوند [14]. در مجسمه‌های پالمیری متعلق به قرن دوم

1. padān

2. padām

3. paiti dāma

4. p'andan

5. Palmira.

میلادی، حجاب، سر را پوشانده، اما صورت باز و در معرض دید است [15]. زنان در هنر ساسانی، بجز تصاویر سلطنتی، اغلب اوقات در محیطی شادان، مثلاً در نقش رقصه یا نوازنده به تصویر کشیده شده‌اند. در این موارد آنها اغلب روسریهای بلند، یا پوششی از پارچهٔ پشت‌نما، به سر دارند [16]، اما بندرت سرهاشان پوشیده است. ابریشم نیز گاهی اوقات در مراسم مذهبی به عنوان پوشش دهان به کار می‌رفت [17] اما ذبهر^۱ متذکر شده که این کاربرد می‌بایست کاملاً مردود دانسته شود، چرا که کرم ابریشم عرفاً یک آفریدهٔ اهریمنی تلقی می‌گشته است [18].

زن پارسی، امروز چهرهٔ خود را نمی‌پوشاند، اما «ساری»^۲ به طور سنتی روی سر بویژه در موقعیتهای رسمی انداخته می‌شود. پارچه‌ای پشمی از ایران، متعلق به دورهٔ هخامنشیان، در پازیریک سیبری یافت شده است که در آن زانی ترسیم شده‌اند که پشت یک بخوردان، همراه با پوششی آویزان از نوک سرشان، ایستاده‌اند و دو زن خدمتکار بدون حجاب پشت سر آنها قرار گرفته‌اند [19]. این زنان بخوردانی مربوط به خانه را در غروب آفتاب حمل می‌کنند که این صحنه ممکن است بیانگر شکلی باستانی از رسمی خادم‌وار باشد، چرا که زنان هرگز نقشی رسمی در مناسک همگانی زرتشتی نداشته‌اند.

زنان روستایی زرتشتی در منطقهٔ یزد، چادری دور سر و گردن خود می‌پيچند [20]، اما تمام صورت و قسمتی از موها در معرض دید می‌باشد که رسمی ماندگار در تقابل با حجاب اسلامی است.

مآخذ

- R. Ghirshman, *Persian Art*, 249 B. C-651 A.D., New York, 1962.
- P. Harper, *The Royal Hunter*, New York, 1978.
- W. Hintz, *Altiranischen Funde und Forschungen*, Berlin, 1969.
- T. Kawami, "Kuh-e Khwaja, Iran, and Its Wall Paintings. The Records of Ernst Herzfeld", *Metropolitan Museum Journal*, 22, 1987, pp-13-52.
- S. I. Rudenko, *Frozen Tombs of Siberia*, Berkeley, Calif., 1970.
- J.R. Russell, *Zoroastrianism in Armenia*, Cambridge, Mass., 1987.

قسمت سوم: چادر در ایران اسلامی

حامد الگار

(Hamid Algar)

در دوره اسلامی، چادر (čador) یا چادر (čādar) (به عربی: šāder) به شکل تن پوشی رویی، بی آستین، گشاد و محیط بر بدن، توسط زنان در ایران با توجه به ضوابط پوشاک اسلامی، انتخاب گردید [21]. این پوشش در عربی «ملحف» (melhaf) یا «ملحفه» (melhafa) نیز نامیده می شود. حجاب در بین زنان ایرانی پیش از اسلام متداول بوده است (نک. فصل قبل) و ممکن است برخی فشارهای اعمال شده بر آنها در اوایل دوره اسلامی نمودی از تداوم رسوم پیش از اسلام بوده باشد - چنانچه در قرن چهارم میلادی در دیلم، جایی که زنان فقط شبها اجازه خروج از خانه را داشتند، لباسهای سیاه می پوشیدند [22].

الزامات اسلام در خصوص پوشیدن چادر اساساً منبعث از قرآن، سوره ۲۴ آیه ۳۱ و سوره ۳۳ آیه ۵۹ است. اولین آیه مذکور، امر می کند که زنان مؤمنه نباید زیورآلات خود را (زینتهن) در معرض اشخاصی غیر از همسر، نامحرم و مردانی از این دست، مگر محارم خویش قرار دهند (إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا). مفسرین شیعه و سنی متفق القول، سه استثنا بر این تفسیر ارائه داده اند: یکی تن پوش بیرونی زنان، دومی زیورآلات دست و صورت (مثل سرمه، حنا و انگشتر)، و سومی خود دست و صورت است. تفسیر اول غیر منطقی تشخیص داده و کنار گذاشته شد، تفسیر دوم در «فقه» شیعه توسط فتاوی ائمه مورد حمایت قرار گرفت [23] و تفسیر سوم نیز همانند تفسیر دوم کارآمد تشخیص داده شد، چرا که عرضه داشتن زیورآلات دست و صورت مستلزم نشان دادن خود دست و صورت می باشد. عده ای نیز معتقدند که این موارد نیز در حضور جمع باید پوشانده شود، اما من حیث المجموع با توجه به اوضاع و شرایط اجتماعی (نظیر امکان تعبیر شرعی فعالیت های مشارکتی زنان) این نقطه نظر کنار نهاده شد [24]. همچنین در آیه ۳۱ از سوره ۲۴ قرآن، دستور داده شده که زنان باید پوشش سر خود را (حُمُرًا، مفرد: خِمَارٌ) روی سینه هاشان بکشند «جُیوب».

در آیه ۵۹ از سوره ۳۳ قرآن، حکم شرعی است که زنان هنگام خروج از خانه می باید تن پوش رویی خود را (جلابیب^۳، مفرد: جلبب^۴) به دور خود بپیچند. ظاهراً «جلبب» تن پوشی رویی و

1. komor.

2. kemār.

3. jalābib.

4. jelbab.

بزرگ بوده که سر و بدن را می پوشاند و گاهی مترادف با «ملحفه» آورده شده است و شاید که سلف چادر امروزی باشد [25].

براساس احادیث موجود، همه «فقها» تصریح کرده اند که زنان وارسته پس از احراز سن بلوغ، مکلفند تمام بدن خود را بجز دست و صورت، هنگام خواندن نماز بپوشانند، البته با رعایت جانب احتیاط، یعنی دستها درست تا میچ و حاشیه صورت باید پوشیده بماند [26]. دختران نابالغ و زنان اسیر می توانند با دستان و سر و گردن بدون پوشش، نماز بخوانند و حتی نقل است از امام جعفر صادق [ع] که پوشاندن سر در حین نماز را برای زنان اسیر منع کرده است [27]. طبق تفسیر امام علی الرضا [ع] از آیه ۶۱ سوره ۲۴ قرآن، زنان مسن (مسنات) - سن خاصی تعیین نشده - در خارج از محفل خانوادگی ملزم به پوشانیدن سرشان نیستند، اما این استثنا هنگام نماز، محلی از اعراب ندارد [28].

چادر صرفاً به عنوان یکی از انواع تن پوشهای مورد قبول براساس معیارهای اسلامی بوده و همواره شکل یکسانی نداشته است. آثار ادبی این احتمال را می رساند که چادر در اصل روبنده یا تن پوشی بوده که کل بدن و صورت را دربر می گرفته است (نک. ابیات فردوسی و استشهاد اسدی در دهخدا ذیل چادر). ظاهراً چادر روزگاری از دو قسمت بالایی و پایینی تشکیل می شده و اکثر مواقع از پشم دوخته می شده است [29].

اطلاعات موثقی راجع به چادر در زمان قاجاریه در دسترس است و آن اینکه چادر احتمالاً از پوشش مخصوص نماز، که تن پوشی یکپارچه و کاملاً پوشاننده بود به جامه متحدالشکل زنان ایرانی در خارج از خانه تبدیل شده است. یک دلیلی که برای این روند وجود دارد این است که سایر مقولات پوشاک سنتی زنانه، بویژه آرخالق (لباده ای که به عنوان تن پوش رویی به تن می کردند) و چاقچور (شلوارهای بلند و گشاد q.v.) بتدریج تحت نفوذ سبکهای اروپایی که از سوی دربار رواج داده می شد، کنار نهاده شد. بانوان شیک پوش چادر خود را به گونه ای می دوختند که با ظرافت روی کمر بیفتد، اما به طور معمول حاشیه چادر مستقیماً روی زمین قرار می گرفت تا هیچ نمایی از بدن معلوم نشود. گاهی چادر در کمر با یک گیره یا نوار محکم می شد؛ شیوه ای که بعدها منسوخ گردید [30]. چادر در قرن ۱۳ ق. / ۱۹ م. بیشتر از ساتن یا پشم و به رنگ آبی نیلی، دوخته می شد [31]. این شکل چادر به عنوان پوشش متعارف زنان در خارج از منزل، تا اعلام ممنوعیت رضا شاه در تاریخ ۱۷ دی ۱۳۱۵ ش. / ۷ ژانویه ۱۹۳۶ م. ادامه داشت. مدیران دولتی که زنانشان چادر به سر می کردند از کار برکنار می شدند و زنانی که از باز گذاردن سر خود امتناع می ورزیدند از ورود به اماکن عمومی منع شده [32] و اغلب مورد آزار پلیس قرار می گرفتند. این اقدامات سالها منجر به انزوای بسیاری از زنان در کنج خانه شد و دل مشغولی

زعمای مذهبی را در خصوص آنچه که آنها از آن به عنوان تجاوز به عفت عمومی تعبیر می‌کردند، به همراه داشت [33]. پس از برکناری رضاه شاه در سال ۱۳۲۰ ش. / ۱۹۴۱ م. عده زیادی از زنان سنت‌گرا، پوشیدن چادر را از سر گرفتند.

زنان طبقات متوسط سنتی تمایل به استفاده از دو چادر مجزا داشتند. یکی برای بیرون از منزل که معمولاً تیره رنگ و اغلب از جنس کِرپ چینی بود، و دیگری که برای نماز خواندن بود، روشن‌تر بوده و داخل جانماز به صورت تا کرده قرار می‌گرفت. چادر مخصوص نماز، گاه تگه نواری برای بستنش در زیر چانه داشت. زنان فقیرتر عموماً تنها یک چادر تیره رنگ و نامرغوب داشتند. هم‌زمان با رشد فعل و انفعالات اسلامی در دهه‌های ۱۳۴۰ ش. / ۱۹۶۰ م. و ۱۳۵۰ ش. / ۱۹۷۰ م.، چادر و معیارهای اسلامی پوشاک و زیر ساخت آنها به عنوان حافظ شرف و عفت زنان و در مجموع، اصالت فرهنگی اجتماع، بیش از پیش مورد ستایش قرار گرفت. به منظور طرد همه‌جانبه هنجارهای غربی، عده کثیری از زنان با پیش‌زمینه غیرسنتی تصمیم به پوشیدن چادر گرفتند و جمعیت عظیمی از زنان چادر به سر در تمامی تظاهرات بزرگ انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ ش. / ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ م. شرکت جستند.

پس از پیروزی انقلاب، پوشش سر بتدریج برای همه زنان واجب شد. بیانیه آیت‌الله خمینی در هفته اول ماه مارس ۱۹۷۹ م. که در آن کارمندان زن در وزارتخانه‌های دولتی می‌بایست معیارهای اسلامی را در پوشش خود رعایت کنند، نشانگر اولین گامها در روند این وجوب بود. راهپیمایی اعتراض‌آمیز زنان طبقات متوسط و بالای اجتماع در یازدهم و دوازدهم ماه مارس با تظاهرات مدافعین چادر تلاقی پیدا کرد که منجر به دخالت نیروهای انتظامی گردید. بعدها فروشندگان موظف به عدم ارائه خدمات به زنان بدون پوشش سر شدند و سرانجام در بهار و تابستان سال ۱۹۸۲ م.، مبارزه‌ای شدید به منظور اجرای قانون حجاب توسط کمیته‌های انقلابی محلی، شکل گرفت و گشتهای سیار با اختیارات مبسوط قانونی به منظور ضمانت اجرایی این قانون، تشکیل گردید.

شایان ذکر است که اقسام جدید پوشاک و پوشش سر، تدریجاً جایگزین چادر می‌شود؛ چرا که جهت برآورده ساختن هدف اصلی استفاده از آن، این تن‌پوش گاه ناکارآمد و دردسرسزا شده است، مگر آنکه توسط دستان محکم بسته شده یا بوسیله دندانها محکم گرفته شود. امروزه استعمال روسری پهنی که توأم است با بالاتنه‌ای بلند و گشاد، به نام «مقنعه» رواج دارد. این پوشش به صورت آزاد بر روی شانه‌ها افتاده، سر و گردن را درحالی‌که صورت نمایان است، دربر می‌گیرد. البته چادر هنوز تنها حجابی است که برای نماز خواندن به کار برده می‌شود. همچنین

پی‌نوشتها

[1]. cf. ČATR.

[2]. "Artaxerxes", 5; cf. Xenophon, *Cyropaedia*, 6. 4. 11.

۳. ص. ۹۳.

۴. بختیارنامه، به تصحیح صفا، صص ۵-۶.

۵. به تصحیح صفا اصفهانی، ص ۳۳/۹.

۶. پشت، باب ۵، بند ۸۱-۸۳.

۷. باب ۳، بند ۵۶.

۸. شاهنامه، مسکو، ج ۹، ۲۹۴، ج ۵، ص ۵۳۴.

۹. ج ۱، ص ۴۲.

۱۰. دینوری، به تصحیح گیرگاس، ص ۱۱۲؛ طبری، ج ۱، ص ۱۰۴۶.

[11]. Hinz, Pl.19 opposite p. 64.

[12]. Russell, pp. 482, 486.

[13]. Kawami, p. 48.

[14]. Ghirshman, 1962, Pl.96.

[15]. *ibid*, Pls.93-95.

۱۶. نک. مثلاً 77-78. Harper.

[17]. *Persian Rivayats*, p. 296.

[18]. *ibid.*, n-1.

[19]. Rudenko, pp. 296-97 and pl.139.

[20]. Stronghold, p.12, and pls. VI.a.b Boyce.

۲۱. در مورد تلفظ‌های گوناگون آن نک. Doerfer, III, pp. 17-18.

[22]. Spuler, p. 382.

۲۳. به نقل از مطهری، صص ۱۳۲-۱۳۶.

۲۴. مطهری، صص ۱۶۳ به بعد.

[25]. Dozy, pp. 122-24.

۲۶. برای مثال نک. خمینی، تحریروسیله، ج ۱، صص ۱۴۲-۱۴۳.

۲۷. وسائل الشیعه، ج ۲، بخش ۱، ص ۲۹۹.

۲۸. مطهری ص ۱۵۸.

۲۹. مظاهری، ص ۹۴.

۳۰. نجمی، ص ۲۶۳.

[31]. Polak, I, p. 161.

[32]. Wilber, p.174.

۳۳. به عنوان مثال نک. خمینی، کشف الاسرار، صص ۲۲۳-۲۲۴.

مآخذ

الف - فارسی

- حُر عاملی، وسائل الشیعه، به تصحیح ع. ربانی شیرازی، تهران، ۱۳۸۴ق./۱۹۶۶م، بخش دوّم، قسمت اوّل، صص. ۲۹۳-۹۹، بخش چهاردهم، صص ۱۶۸-۶۹.
- خمینی، روح الله، کشف الاسرار، بی نا، بی تا.
- همو، تحریر الوسیله، چاپ دوّم، نجف، ۱۳۹۰ق./۱۹۷۰م.
- همو، رساله احکام، به تصحیح آیت الله رضوانی، تهران، ۱۳۵۹ش./۱۹۸۰م. ص ۸۹.
- مطهری، مرتضی، مسئله حجاب، تهران، ۱۳۴۷ش./۱۹۶۸م.
- مظاهری، ع، زندگی مسلمانان در قرون وسطی، تهران، ۱۳۴۸ش./۱۹۶۹م، صص ۹۴-۹۵.
- نجمی، ناصر، تهران عهد ناصری، تهران، ۱۳۶۴ش./۱۹۸۵م. صص ۴۶۲-۶۴.
- نهضت زنان مسلمان، حجاب و انقلاب، تهران، ۱۳۵۹ش./۱۹۸۰م.

ب - لاتین

- J. Chelhod, "Hijab", in *Et*².
- R.P.A. Dozy. *Dictionnaire d'étailè des noms des Vêtements chez les arabes*. Amsterdam, 1845, Doerfer, III, pp. 16-22.
- J.E. Polak, *Persien, Das Land und seine Bewohner*, Leipzig, 1865.
- Spaler, Iran. D.L. Wilber, *Riza Shah Pahlavi*, Hicksville. N.Y., 1975.

ضمیمه شماره ۲

کمربند (فارسی میانه: «کمر»، فارسی نوین: «کمربند»)
توجه: در مورد کمربند در دوران اسلامی نک. مدخل KAMARBAND.

قسمت اول: کمربند در ایران باستان

پیتر کالمایر

(Peter Cālmeyer)

دانسته‌های ما در خصوص تاریخچه ابتدایی تن‌پوشها و لوازم تزئینی، از جمله کمربند، بسیار مختصر است. پیش از ساخت کمربندهای فلزی در آرات، نمونه‌های چندانی در اختیار نداریم. تنها منابع ما نقوش هنری به دست آمده از دو منطقه شوش و عیلام و نواحی همجوارشان در ایران (مثل فارس و لرستان) از طرفی، و نواحی شمال شرقی ایران، از سوی دیگر می‌باشد [1]. بخش عمده این نقوش روی مورها و نشانهاست که جزئیات زیادی را به دست نمی‌دهد [2]. براساس اطلاعات موجود، چنین به نظر می‌رسد که کمربند در ایران همچون بین‌النهرین، روندی رو به توسعه را پشت سر گذاشته است [3]. طی هزاره سوم پیش از میلاد، تن‌پوشها غالباً با کمرهایی از همان جنس و کارایی کمربند، بسته می‌شد.

این تن‌پوشها عبارت بودند از: دامن کوتاه مشهور، ظاهراً از جنس توری ("Netzrock" احتمالاً در نواحی جنوب شرقی ایران) [4]؛ دامن بلند زیگزاگی شکل (در شوش) [5]؛ و تن‌پوشی از پوست

گوسفند با دامنی حجیم (انتهای کمر بند در پشت به صورت برآمده گره می‌خورد) [6]. از اوایل هزارهٔ دوم میلادی نشانی از کمر بند به چشم نمی‌خورد. تغییر و تبدیلی مهم باید از این دوره تا حدود سال ۱۵۰۰ ق.م. رخ داده باشد [7]؛ به طوری که در تمام یادبناهای دورهٔ میانهٔ عیلامی، اجرای دقیق نقوش، بیانگر تفاوت بافت کمر بندها از تن پوشهاست [8]. در تمامی این موارد تن پوشهای رویی، پایینی و نیز کمر بندها، جنسهای متفاوتی دارند. از طرف دیگر در بین‌النهرین، مردان قوی‌هیکل برهنه، همواره کمر بندی پهن به کمر بسته‌اند [9]. این کمر بندها به گونه‌ای کمر انسان را احاطه می‌کنند که گمان می‌رود جنس آنها از نوع انعطاف‌پذیری چون پارچه یا چرم باشد.

تعداد معتدبهبی پیکرهٔ انسان در مجموعه‌ای معروف به «برنزهای لرستان» و سایر اشیای ابتیاع‌شده از بازارهای هنری توسط ب. گلدمن^۱ جمع‌آوری شده است [10]. گمان می‌رود بیشتر آنها بیانگر ساکنین و گاه خدایان در نواحی جنوب غربی ایران باشد، اما تن پوشهای آنان مشابه لباس مردم نواحی مجاور، همچون بابل [11]، آشور [12] و سوریه [13] است. بنابراین احتمالاً انواع گوناگون کمر بندها از این نواحی نیز مشتق شده است.

کمر بندهای نو-عیلامی باریکتر بوده و گاه با طرحی از زیگزاگ یا گل سرخ تزیین می‌شده است [14]. کمر بندها گاهی خنجری به همراه داشت [15]. شکل قبضهٔ خنجرها مشابه انواع خنجرهای ایرانی در دوره‌های بعدی است. از طرفی نظایر بابلی نیز برای تمامی این اشکال وجود دارد [16]. امکان دارد سبک جدید تزیین کمر بندها، با یک تغییر اساسی که در اوایل هزارهٔ اول قبل از میلاد در نواحی شمال غرب صورت گرفته، مرتبط باشد.

در محدودهٔ امپراتوری باستانی آارات، از برنز برای پوشاندن و (احتمالاً نگه‌داری) کمر داخلی، که ظاهراً از چرم یا پارچهٔ بافته بوده است، استفاده می‌شد.

قسمت فلزی با لایه‌ای از برنز به صورت نواری ممتد در عرضی به ضخامت ده تا بیست سانتیمتر کوبیده شده و سوراخهای کوچک و متعددی در سراسر حاشیهٔ آن تعبیه می‌گردید. این امر امکان دوختن قسمت فلزی به قسمت انعطاف‌پذیرتر تویی را فراهم می‌آورد. اغلب اوقات این نواریا با زینت‌آلات و یا اشکالی به صورت ممتد یا منقطع، تزیین می‌شد. دو کمر بند چرمی نقره‌اندود از گورستانی در اور^۲ متعلق به دورهٔ سلسله‌ای نخستین، به دست آمده است [17] که ممکن است پیش‌درآمد چنین کاربردی از غلاف فلزی بوده باشند. کمر بندهای مشابهی روی قطعه‌ای از جنس نقره و برنز و تندیس کوچک، به دست آمده از هتوشه^۳ [18] و شوش [19] دیده

می‌شود. نمونه‌های زیادی از هزارهٔ اول در ناحیه‌ای مابین حاشیهٔ قفقاز و آشور [20]، جایی که سبکهای گوناگون تزیینات رخ داده، به دست آمده است [21].

این نقوش بر روی صخره‌ها حجاری شده‌اند. احتمالاً آراوات (ارمنستان امروزی، شرق ترکیه و آذربایجان ایران) مرکز ساخت چنین کمربندهای فلزی بوده است. چند سبک از تزیینات، مشخص است: یکی «سبک دریاری» [22] که در واقع سبک قلاع سلطنتی است [23]. نمونه‌ای از آن در گوشچی^۱ نزدیک دریاچهٔ اورمیّه، از زیر خاک به دست آمده است [24]. این نمونه به غلط، به عنوان زهوار توصیف شده است [25]. سبک دیگر، انواع سبکهای محلی است؛ و سرانجام گروهی است متشکل از نوارهای باریک که همراه با صحنه‌های شعایر مذهبی می‌باشد [26]. گروه دیگر متعلق به هنر سیتی‌هاست. نمونهٔ مشخصی از آن متعلق به دفينه‌ای است که از زیویه^۲ در کردستان ایران به دست آمده است. البته نوار طلایی آن توسط غارتگران تکه‌تکه شده و مجدداً به وسیله پ. اماندري^۳ بازسازی شده است [27]. تزیینات این کمربندها عبارتند از: حیواناتی که روی دو پای عقب خود ایستاده‌اند، همراه با مخلوقات افسانه‌ای، که مجموعاً در فضاهایی ایجاد شده توسط شبکه‌ای از نقش‌مایه‌های گیاهوار، قرار گرفته‌اند. اماندري نشان داده است که یک «درخت مقدس» به طرز بدیع، سمت راست نوار را شکل می‌دهد و هنگامی که کمر بسته می‌شود، به صورت نقشی مرکزی در جلوی آن قرار می‌گیرد.

پ. ر. س. موری^۴ که روی توسعهٔ کلی کمربندهای فلزی کار کرده است [28]، نمونه‌های اندکی از سبکهای محلی غرب ایران در خصوص تزیین کمربندها، جمع‌آوری نموده است. گروهی از این کمربندها با تزیینات زمخت و منقطع [29] قرابتی با کمربندهای قفقاز دارد؛ هرچند که گفته می‌شود این نمونه‌ها از لرستان و خورویین^۵ به دست آمده است. گروهی دیگر متعلق است به نقشهای برجستهٔ منقطع، به صورت گلهای حلقوی که از سرخ دم^۶ در جنوب لرستان به دست آمده [30] و به نظر می‌رسد متعلق به پایان هزارهٔ دوم میلادی باشد. گروه سوم با حیواناتی که بدنشان با نقوش هندسی طراحی شده، مشخص می‌شود [31]. همچنین نواری وجود دارد که خودش اصل است، اما گلی با نقش برجسته دارد که در اصالت آن محلی از تردید موجود است [32]. قطعه‌ای دیگر که ساختی خیره‌کننده دارد [33]، از جمله ظروف فلزی به دست آمده از منطقه‌ای است بین زالوآب^۷ و سرخ دم، متعلق به قرن ۹-۱۰ میلادی. هیچ‌یک از این اشیا از

1. Gushchi.

2. Ziwiye.

3. P. Amandry.

4. P. R. S. Moorey.

5. Korvin.

6. Sorğ Dom.

7. Zālūāb.

حَقَّاریهای کنترل شده استخراج نشده است.

به نظر می‌رسد در اوایل حکمرانی سلسلهٔ هخامنشیان، تغییر دیگری در لباس ایجاد شده است. نوارها یا سایر پلاکهای فلزی دیده نمی‌شود؛ چه در حَقَّاریهای حساب شده و چه در بازارهای هنری، مگر همراه با اشیائی که قطعاً روح هخامنشی بر آنها حاکم است و بسیار دور از ایران، در پازیریک، یافت شده‌اند [34]. کمربندی متشکل از پلاکهای نقره - طلا اندود، از مجموعهٔ دو والدن^۱ [35] توسط موری به عنوان نمونه‌ای از مجعول‌سازی نوین ارائه شده است [36]. می‌توان بازتاب هر تغییر را روی یادبناها، بویژه در آرامگاههای سلطنتی [37] و نیز پلاکهای طلائی به دست آمده از گنجینه جیحون^۲ [38] مشاهده کرد. کلیهٔ مردم ایران، بجز برخی از پارسیان، اساساً با لباس یا شلوارها و بالاپوشهای همانندی به تصویر کشیده شده‌اند، هرچند که تفاوت‌هایی در سبک این تن‌پوشها، بخصوص در سربندهایشان وجود دارد. اما تمامی این «قابطهٔ مردم شرقی شمشیر به کمر»، چنانچه آشیلوس^۳ توصیف می‌کند: «بالاپوشهایی به تن دارند که با کمربندی باریک بسته شده و شمشیر مشهور کوتاهشان «akinakes» از آن آویزان است. این کمربند با دگمه‌ای در پهلو بسته می‌شد» [39]. اغلب یک سر کمربند به طور آویزان از کمر در سمت جلو، دیده می‌شود [40]. ظاهراً لباس مادی و یا لباس جنگی داریوش سوم که کورتیوس روفوس^۴ [41] آن را توصیف کرده، مبنی بر اینکه کمربند به طرز زنانه بسته شده و طلائی است، اشاره به رنگ کمربند دارد و نه جنسش. بر خلاف مردم نواحی غرب، شمال و شمال شرقی ایران، پارسیان فارس [42] و شوشی‌ها^۵، احتمالاً کیسی‌های شوش^۶ [43]، شلوار نمی‌پوشیدند، بلکه ردایی گشاد و لخت، چه بسا دوخته شده از پارچه‌ای یک تکه، که با کمربندی از جنس نرم بسته می‌شد، به تن می‌کردند. این سبکی بود که آنها ظاهراً از عیلامی‌ها به ارث برده بودند. این پوشاک عیلامی - پارسی را شاه در مراسم رسمی، چنانچه در حجاریهای تخت جمشید و نیز دروازهٔ تالار در شوش دیده می‌شود، می‌پوشید [44]. گه گاه، خنجری پهن و کوتاه که متعلق به این لباس است، از کمربندی به همان سیاق ساده، که در حجاریهای بابل، آشوری و سومری از هزارهٔ سوم به بعد، دیده می‌شود، آویزان شده است.

مأخذ: در پی نوشتها ارائه شده است.

1. de Walden.

2. Oxus.

3. Aeschylus.

4. Curtius Rufus.

5. Susian.

6. Kissians from Susiana.

قسمت دوم: در دوران پارت‌ها و ساسانیان

السی ه. پک

(Elsie H. Peck)

تحقیقات روی نقوش موجود از کمربندها در فاصله بین انقراض سلسله هخامنشی در قرن چهارم ق.م. تا ظهور اسلام و پس از آن تا قرن هفتم میلادی، بیانگر آن است که کمربند منحصرأ یک شیء تزئینی مردانه بوده است. تصاویر زنانی که کمربند بسته‌اند نادر است، که اکثراً بشدت تحت تأثیر اسلوب رومی و هلنی بوده، و شامل تن‌پوشها یا ردهای ساده و لختی می‌شد که در زیر سینه‌ها کمربند می‌خورد[45].

در دوره پارت‌ها دو نوع اصلی از کمربند دیده می‌شود: یکی شالی است گره خورده و دیگری کمربندی است پهن و پرشاخ و برگ، حک شده در تنگ سروک (Tang-i Sarwak) واقع در ایلام* . روی تخته سنگی حجاری شده، متعلق به قرن دوم میلادی، تصویر حاکمی پارتی و همراهش دیده می‌شود که ملبس به تونیکی است گره خورده با شالی منگوله‌دار. سبک گره آن مشابه گره زدن کمربندهای پارچه‌ای یا چرمی هخامنشیان می‌باشد[46].

در دورا اورپوس^۱ و هتره^۲ و نیز پالمیرا^۳ درست در غرب پارت، تصاویر خدایان مربوط به قرن اول و دوم میلادی ملبس به زره رومی است که با «سین گولوم» (cingulum) بسته شده است. از طرفی کمربند افتخار، توسط امپراتور روم و سربازانش بسته شده است[47]. باری، رایج‌ترین کمربند نشان داده شده در پالمیرا، شالی است مشتق از «سین گولوم» که دور باسن پیچیده شده است و با یک گره مربع «هرکولی» بسته شده و انتهای بلندش روی کمربند برگردانده شده است (تصویر CXVIII). مجسمه‌ای مقدس متعلق به سده‌های دوم و سوم میلادی، ملبس به لباس پارتی، چنین کمربندی بسته است[48]. تقریباً شالی مشابه و به همان سیاق، در جامی متعلق به آنتیوخوس اول کومازن^۴ (۶۹-۳۴ ق.م.) در نیمرود داغ، به تصویر کشیده شده است[49].

*. منظور استان ایلام است نه تمدن باستانی عیلام. م.

1. Dura Europos.

2. Hatra.

3. Palmyra.

4. Antiochus I of Commagene.



تصویر CXVIII - حجاری مزار سربازان. پالمیرا،
قرن دوم میلادی، لوور.
از روی: Ghirshman, 1962, p. fa fig. 91



تصویر CXIX - مجسمه «اوتال»، شاه «هتره»، قرن
دوم میلادی، موزه موصل.
از روی: Ghirshman, 1962, p. 89 fig. 100

کمربندهای پهن با سنگهای برنزی و زبانه‌های متحرک که نقش حفاظ را دارند، در ناحیه پالمیرا از زیر خاک به دست آمده است [50]. در شرق، یک سنگ طلاکاری شده، به دست آمده از مجموعه‌ای معروف به «گنجینه نهایند» (سده‌های اول تا سوم میلادی)، دلالت بر قریحه ایرانیان، در خصوص تزئین کمربندهای پهن دارد [51]. حدوداً در همان دوران در ایران، پلاکهای برنزی و کنده‌کاری شده کمربند را در تصاویر و نقوش انسانها و حیوانات می‌توان دید. از طرفی

سگکهای برنزی در یراق حیوانات در حال نزاع، که سابقاً در مجموعه فروغی بوده، دیده می‌شود [52]. گئو وایدن‌گرین^۱، مابین «کمر» (kamar) پارتنی که به تونیک بسته می‌شد و شمشیر از آن آویزان می‌گردید، با «همیان» (hemyān) که زئار مقدس روحانیون محسوب می‌شد، تفاوت قابل است [53]. ظاهراً یادبناهای مقدس در پالمیرا که در آن اعضای طبقه روحانیون کمربندهای پهن و لوله‌ای بسته‌اند، این افتراق را تأیید می‌کند [54]. سبک آراستن کمربندها که احتمالاً اتصال فلز روی زمینه چرمی می‌باشد، از روی مجسمه برنزی حاکمی پارتنی، پیداشده در شامی^۲، مشخص می‌گردد. کمربند مشابهی با روبانهایی گره خورده، در یک حجاری از تصویر شاهزاده‌ای پارتنی واقع در بیستون، دیده می‌شود [55]. همچنین مجسمه‌هایی از حکام متعلق به قرن دوم میلادی در هتره (Hatra) یافت شده که در آن کمربندهای مزین، به دور باسن پیچیده شده‌اند. در ظاهر کمربندها فلزی است، و روی آنها کنده‌کاری صورت گرفته است [56] یا آنکه با تزیینات برجسته از هیپوکامپ^۳ و تصاویری از نیمتنه انسان، به طرح یونانی - رومی آراسته شده‌اند (تصویر CXIX) [57]. قلابهای مشخص نیم‌حلقه‌ای که با نوارهای پارچه‌ای یا تسمه‌های چرمی معلق گره زده شده‌اند، این تصور را ایجاد می‌کنند که این کمربندها قرابت بسیاری دارند با آنچه در بناهای کوشانی قرن دوم واقع در هند و افغانستان دیده می‌شود [58].

سراغاز چنین کمربندهای مجللی، کمربندی است زرین، منقش به پلاکهایی از تصاویر الهگان سوار بر شیر، که از زمین تیلیه تپه^۴، واقع در شمال غربی افغانستان به دست آمده است (قرن اول پیش از میلاد تا قرن اول پس از آن) [59]. رزنفیلد^۵ توجه همگان را به صور خیالی دیرین، در تزیینات کمربند حکمران کوشانی معطوف می‌سازد، که احتمالاً نمادی است مبنی بر سعادت پادشاهی [60]. و چه بسا نقش مایه‌های قدیمی بر روی کمربندهای هتره، معانی نمادین مشابهی داشته باشند. این تشابه بین کمربندهای ترسیم شده در هتره با امپراتوری دوردست کوشان، یا در اثر تماسهای جاری تجاری بین آنها ایجاد شده، یا اقتباس رایجی از سرزمین پارت و حکومت‌های قبلی آن می‌باشد [61].

شاخص‌ترین کمربند ساسانیان عبارت از نوارهایی است که در جلو به شکل پروانه گره زده می‌شد و دنباله‌های آن اغلب چینهای افقی داشت. این کمربند توسط الهگان و ملکه‌ها و نیز خدایان و شاهان بسته می‌شد و دست کم در اوایل سلطنت اردشیر اول (۲۲۴ - ۴۱ میلادی) - بدون هرگونه نمونه قبلی از آن - روی حجاری نقش رستم ظاهر شده است [62]. این سبک توسط

1. Geo Widengren.

2. Shami. (شمی)

3. hippocamps.

4. Tillya Tepe.

5. Rosenfield.



تصویر CXXI - طاق بستان. شکار گراز با
درشت‌نمایی.
عکس از: E. H. Peck

تصویر CXX - نقش رستم. مراسم تحلیف نرسی
با درشت‌نمایی.
عکس از: E. H. Peck

شاپور اول (۲۴۱-۷۲ م.) در بیشاپور و نقش رجب [63]، هرمزد اول (۲۷۲-۷۳ م.) در تنگ قندیل^۱ [64] و نیز بهرام دوم (۲۷۶-۹۳ م.) در سر مشهد^۲، بَرم دلک^۳ (q.v.) و نقش رستم [65]، تقلید شده است. چنین کمر بند نوار شکلی را به دور کمر الهه آناهیتا در مراسم تحلیف نرسی (۲۹۳-۳۰۲ م.) در نقش رستم نیز می‌توان دید (تصویر CXX) [66]. آخرین نقش از این نوع کمر بند در انگاره اهورامزدا واقع در طاقچه بزرگی در طاق بستان دیده می‌شود که تاریخ آن می‌بایست به سلطنت خسرو دوم برسد (۵۹۱-۶۲۸ م.). پرودنس الیور هارپر^۴ اشاره می‌کند که این تصویر، سرشت قدسی تصاویر را بوضوح تأیید می‌کند [67].

محبوبیت این کمر بند روبان دار، همانند کمر بندهایی بود که با یک روبان به طریقی گره می‌خورد که دو حلقه آن از میان سگکهای حلقوی شکل بیرون زده [68] و دنباله‌های آن از سمت چپ آویزان می‌شد (تصویر CXX). این کمر بندها را می‌توان روی حجاری هرمزد اول در تنگ

1. Tang-e Qandil.

2. Sar Mašhad.

3. Barm-e Delak.

4. Prudence Oliver Harper.



تصویر CXXII - طاق بستان. شکارگوزن با درشت‌نمایی.
عکس از: E. H. peck



تصویر CXXIII - طاق بستان. سوارکار مبارز با درشت‌نمایی.
عکس از: E. H. Peck

فندیل، صحنه مراسم تحلیف نرسی و حجاریهای اردشیر دوم (۳۷۹-۸۳ م.)، شاپور دوم (۳۰۹-۷۹ م.) و شاپور سوم (۳۸۳-۸۸ م.) در طاق‌بستان مشاهده کرد [69]. چنانچه هارپر نشان داده، چنین کمربند رویان‌داری با سگک دابل، روی بشقابهای «صحنه شکار» بوضوح ترسیم شده است [70]، که برای اولین بار روی ظروف متعلق به اواخر قرن سوم و چهارم [71] میلادی و سپس نمونه‌هایی از اواسط قرن پنجم تا هفتم میلادی، دیده شد [72].

تمایل به استفاده از کمربندهای جواهرنشان، پیش از این در هنر پارت دیده شده است، که در ابتدا در دربار ساسانیان، چنانچه از حجاریهای اردشیر اول و شاپور اول در داراب و نقش رجب پیداست، رواج یافت [73]. در بشقابهای صحنه شکار متعلق به قرن پنجم م. و پس از آن، کمربندهای جواهرنشان همراه با سگکهای مربع شکل ترسیم شده است [74]، اما در حجاریهای «شکارگراز» واقع در طاق‌بستان، سگکها زیر نوارهای عمودی از تکه پارچه‌های طرح‌دار یا گلدوزی شده، پنهان شده است (تصویر CXXI) [75]. چنین سبکی تنها یک‌بار دیگر، روی بشقابی متعلق به همان دوران، واقع در موزه ارمنستان تکرار شده است [76]. خسرو دوم در تصویر مراسم تحلیفش واقع در طاق‌بستان، کمربندی پرشاخ و برگ به خود بسته است. چندین ردیف مروارید

همراه با گلمیخهای مرصع و سنگهای قیمتی بزرگ و مرتعی شکل، تأثیر بصری فوق العاده‌ای از کمر (kamar) ایجاد می‌کند، طوری که «وایدن گرین» آن را کمر بند جواهر نشان جنگاوران در دوره ساسانیان توصیف کرده است. موبد موبدان، «گرتیر»، کمری را (kamar) همراه با یک کلاه (کولاف، kōlāf) از هر مزد اول، پسر شاپور اول، به عنوان نشان مرتبت بالای وی، دریافت کرده است (کتیبه‌ای واقع بر کعبه زرتشت در نقش رستم، سطر ۴) [77].

سبک جدیدی از کمر بند با سگکی بربط شکل^۱ و زیانه‌ای متحرک، برای اولین بار روی «بشقاب صحنه شکار» متعلق به دوره حکومت پیروز (۴۵۷-۴۸۴ م.) یا قباد اول (۴۸۸-۴۹۶ م.) و (۴۹۸-۵۳۱ م.) واقع در موزه هنری متروپولیتن^۲ [78]، و همچنین متعلق به اواخر سلسله ساسانیان، روی ظروفی که در کتابخانه ملی و موزه ارمیتاژ نگه‌داری می‌شود، دیده شده است [79]. هارپر متذکر شده که هرچند سگک با زیانه متحرک در حجاریهای ساسانی تا قبل از آنکه در طاق‌بستان دیده شود، نبوده است؛ اما مارشاک^۳، رد آن را از قرن پنجم میلادی در کوشان واقع در آسیای مرکزی می‌داند [80]. گیرشمن، سگک آهنی مطلایی را با زیانه‌ای متحرک که در سطح IV (چهارم) منطقه شوش از زیر خاک به دست آورده بود، به قرن چهارم میلادی منسوب می‌دارد [81]. این نوع سگک در حجاریهای شکارگراز و شکارگوزن واقع در طاق‌بستان، به تصویر کشیده شده است که در آن شاه و ملازمانش کمر بندهایی با این نوع سگک بسته‌اند. همان‌طور که وایدن گرین برای نخستین بار آورده، این نوع کمر بند چرمی مرصع با تسمه‌های معلق، تزیین شده با پلاکهای فلزی و سنگهای گرانها، خاستگاهی از آسیای مرکزی دارد [82]. اگرچه اغلب تصاویر نقاشیهای دیواری آسیای مرکزی مربوط به سده‌های ۶-۸ م. صرفاً سبکی زینتی دارد [83]، اما این کمر بند اساساً شیئی ایلیاتی به شمار می‌رود که در شکار و جنگ، اسلحه به آن آویزان می‌شد [84]. گیرشمن یادآور می‌شود که اولین نمونه‌های شناخته شده از قبر آوارس‌های^۴ چادر نشین در مغولستان و جنوب سیبری متعلق به سده‌های ۵-۶ م. به دست آمده است [85]. در بین این قبایل دو نوع کمر بند بسته می‌شد؛ رویی به عنوان نشانی از مقام ایلیاتی، و زیری جهت انضمام اسلحه [86]. در تندیس کنده‌کاری شده از سوارکار سلطنتی در صخره‌ای بلند، درست زیر صحنه مراسم تحلیف در طاق‌بستان، کمر بندی زیرین با زیانه‌های آویزان دیده می‌شود (تصویر CXXIII) [87]. از سوی دیگر، کمر بندهای تسمه‌دار که توسط خسرو دوم در صحنه‌های شکار پوشیده شده، ظاهراً دلالت بر مرتبه بالای وی دارد، به طوری که بسیار تجملی‌تر و مزین‌تر از

1. Iyiriform.

2. Metropolitan Museum of Art.

3. Marshak.

4. Avars.

کمربندهای سایر درباریان می‌باشد. به علاوه، کمربند سلطنتی جهت آویزان کردن اشیائی خاص – از قبیل قطعه پارچه‌ای متصل به یک حلقه و یک سنگ‌ساب یا چخماخ – به کار می‌رفته است [88]. دو کمربند دیگر در ایوان بزرگ طاق‌بستان به تصویر کشیده شده است؛ یکی شالی روبان‌دار که نوعاً متعلق به دوره ساسانیان است و دیگری کمربندی است ایللیاتی برگرفته از شرق [89].

پی‌نوشتها

[1]. cf. E. Porada in *Elr*, II. pp. 549-60.

[2]. P. Amiet, *Glyptique susienne*, MDAFI 43, 1972; H. Pittman, *Art of the Bronze Age*, New York, 1984, pp. 52-65.

[3]. in *Reallexikon der Assyriologie* III, 1957-71, pp. 689-93 s.v. Gürtel P.Calmeyer.

[4]. Porada, p.555, pl. X, 7.

[5]. P. Amiet, *Elam*, Auvers-Sur-Oise, 1966, p. 183 fig. 134 A-B.

[6]. *ibid.*, pp. 190f. fig. 141.

[7]. *ibid.*, pp. 248, 308 f., figs. 213, 232.

[8]. *ibid.*, pp. 418-21 figs. 318; Porada, p.550 fig.26K.

[9]. Amiet, pp. 309 fig. 232C, 376 fig. 248, 396 f, fig 299; Porada, p.550 fig. 26K

[10]. "Origin of the Persian Robe", *Iranica Antiqua* 4, 1964, pp. 135-52.

[11]. Goldman, figs, I, 6, 14, 23-26.

[12]. *ibid.*, figs. 7-11, 27-28.

[13]. *ibid.*, fig.2.

[14]. Amiet, pp.540 fig, 413, 566 fig.431; Porada, pl. XII, 18-19.

[15]. Amiet, p. 531 fig. 407.

[16]. Wetzel et al., *Das F. Babylon des sqätzeit*, Berlin, 1957. pls, 43-44.

بر روی کمربندهای دو رب‌النوع، جتی‌ها و یک زیگورات دیده می‌شود.

[17]. L. Woolley, *The Royal Cemetery*, Ur Excavations 2. 1934, pp. 51f. fig. 4, pl. 13b, 156f, fig.

- [18]. R.M. Boehmer, *Die Kleinfunde von Boğazköy*, Berlin, 1971. nn. 546 ff.
- [19]. MDAFP XXV. Paris, 1934, pp. 208f. pl. X 4, 5.
- [20]. J. de Morgan, *Mission au Caucase I*, Paris, 1889, p. 116 figs. 17-19, 23,27; idem, *La prehistoire orientale III*. Paris, 1927. pp. 276 f.; R. Virchow, *über die culturgeschichtliche Stellung des kaukasus*. Berlin, 1895. pls. II-III: A-M. Tallgrns, *Eurasia Septentrionalis antiqua* 5, Helsinki, 1930, pp. 165f.; B.A. Kufin, *Archaeological Excavations in Trialeti* [in Russian] I, 1941, p. XXV.
- [21]. A.H. Layard, *Nineveh and Babylon*, London, 1853, p. 180.
- [22]. M.N.van Loon, *Urartian Art*, Leiden, 1966, pp. 121, ff. pls. XXXf.
- [23]. H.V. Herrmann, "Frühgriechischer Pferdeschmuck Vom Luristany-Pus." *Jahrbuch des Deutschen Archäologischen Instituts* 1966. pp. 107f. nn. 81-83; G.G. Azarpay, *Urartian Art and Artifacts*, 1968. pp. 47ff Instituts 81.
- [24]. Hamilton, "The Decorated Bronze Strip from Gushchi", *Anatolian Studies* 15, 1965. pp. 41ff; R. W.
- [25]. Gušči P. Calmeyer, *Reallexikon der Assyriologie* III, s.v.
- [26]. H. J. Kellner, in *Prähistorische Bronzefunde*,. Fig. cf. E.O. Negahban, *A Preliminary Report on Marlik Excavation*. Tehran, 1988; 1964. Mainz, 55.
- [27]. "A Propos du trésor de ziwije", *Iranian Antiqua* 6, 1966, pp. 113 ff.
- [28]. "Some Ancient Metal Belts, Their Antecedents and Relatives," *Iran* 5, 1967, pp. 83 ff.
- [29]. pp. 87f.
- [30]. pp. 89 ff.. esp.n. 78.
- [31]. p. 90 with. nn.85-86.
- [32]. p.86 fig. I, pl. Ib.
- [33]. R. Dussaud, "ceinture en bronze du Louristan avec scenes de chasse." *Syria* 15, 1934, p. 184 fig. I. pl. XXV.
- [34]. G. Azarpay "Some Classical and Near.Eastern Motifs in the Art of Pazyryk." *Artibus Asiae* 22. 1959. pp. 313 ff.
- [35]. Moorey. 1967. pp. 91 ff. Pls. I-II.
- [36]. "Some Ancient Metal Belts'- A Retraction and a Cautionary Note" *Iran* 7. 1969, p. 155.

- [37]. p. Calmeyer in *Elr.* II, p. 576 fig.43.
- [38]. *ibid.*, p. 579 fig. 45.
- [39]. *ibid.*, p. 576 fig. 43 چهار عکس در آخر خط از سمت راست.
- [40]. p. 575 fig.41.
- [41]. 3.3.7.
- [42]. سمت چپ p.575 fig.41.
- [43]. p. 574 fig. 38.
- [44]. p. 575 fig. 40.
- [45]. Ghirshman, 1956, pl. VII; 1962, pp. 92-93 figs. 103-04, p.147 fig. 186, p. 143 fig, 235; Peck, pls. IXb-XI.
- [46]. Ghirshman, 1962, p.55 fig.68; 1964P.84 fig. 109, pp.157-58 fig. 209, p.188 fig. 235; *Survey of persian Art* IV, pls. 108 A,B; همچنین نک. فصل اول .
- [47]. Ghirshman, 1962, p.71 fig. - 84; Colledge, fig. 10a; Downey, p.203 pl.L I: Pauly Wissowa, III.2, p.2561; Brilliant, .figs. 2.63,4.50, 4.89.p.71 fig. - 84.
- [48]. Ghirshman, 1962, pp. 78-79 fig. 90-91; Ingholt, 1954, pl. 11; Schlumberger, p.90.
- [49]. Ghirshman, 1962, p.67 fig.80; Rosenfield, fig.154; Houston, figs. 168,169.
- [50]. Mackay, pl. LXIII/3.
- [51]. Ghirshman, 1962, p. 100 fig. 112.
- [52]. Ghirshman, 1979, p. 171, pls. I-IV.
- [53]. Widengren, p. 254.
- [54]. Ingholt, 1928, p. IV.
- [55]. Widengren, p.252;Fukai, 1960, p.172; Ghirshman, 1962, p. 53 fig. 66, p. 88 fig. 99.
- [56]. Ghirshman, 1962, p. 94, fig. 105.
- [57]. Ghirshman, 1962, p.89 fig. 100; Rosenfield fig. 136.
- [58]. Ghirshman, 1962, p. 89 fig. 100; Rosenfield, fig. 136, Kushan belts; Rosenfield, figs. 2, 3, 8, 12, 20, 62a, 67.
- [59]. Sarianidi, pp.38-40, 37ill.
- [60]. Rosenfield, p. 183 figs. 3, 3a.

- [61]. Rosenfield, pp.170-71.
- [62]. Naqshi-i Rustam: Schmidt. pl. 90.
- [63]. Naqsh-i Rajab: Ghirshman, 1962, p. 165 fig. 209; Schmidt, pl. 90.
- [64]. Hinz, 1973, pls. 46-48.
- [65]. Hinz. 1969. pls. 135-137, 117.
- [66]. Schmidt, pl. 90.
- [67]. p. 65, n. 126.
- [68]. p. 197 pl.1.
- [69]. Hinz. 1973. pls. 47, 48; Ghirshman. 1962, p. 176 fig. 218, p. 190 fig. 223; Fukai, 1972 pls.

LXVI, LXVIII.

- [70]. pp.54-87.
- [71]. Harper, pls. 10, 12, 15, 16, 23, 28.
- [72]. Harper, pls. 25, 26, 31.
- [73]. Hinz. 1969. pls. 57, 58; Schmidt, pls. 97 A, 101 B.
- [74]. Harper, p. 87 pls. 18, 20, 21.
- [75]. Peck, pl. XV.
- [76]. Harper. pl. 19.
- [77]. Back. p. 394: cf. Widengren, p. 260.
- [78]. Harper. p. 87 pl. 17.
- [79]. Harper, pls. 22-27.
- [80]. Harper, p. 65.n. 126.
- [81]. 1979. pp. 183, 184 fig.2.
- [82]. Widengren, pp.270-72. Plate VI; Peck, pls. III, IV, VI, IXa, XIII, XVI-XIX.
- [83]. von Le Coq. pls. 14, 15, Bāzāklyk; Grünwedel, fig. 56, Ming oī, fig. 654, Bāzāklyk, fig.

666, Idyqutšahri.

- [84]. Bussagli, p.59, Dandan öiliq; Belenitsky, pls.9, 11, 12, Pyandzhikent.
- [85]. 1953, p.69; 1963, pp.305-06 fig.13.
- [86]. 1963, p. 305.

- [87]. Ghirshman, 1962, p. 192 fig. 234.
 [88]. Gropp, p.276; Fukai, pl.XLVII.
 [89]. Peck, pp. 118, 120, pls. IXa, CIII, Xlx.

مآخذ

- M. Back. *Die sassanidischen Staatsinschriften*. Acta Iranica 18. Tehran and Liege. 1978.
 - A. M. Belenitsky. *Monumental'noe iskusstvo Pyandzhikenta*. Moscow. 1973.
 - M. Bieber, *Entwicklungsgeschichte der griechischen Tracht*. Berlin. 1934.
 - R. Brilliant. *Gesture and Rank in Roman Art. The Use of Gestures to Denote Status in Roman Sculpture and Coinage*. Memoirs of the Connecticut Academy of Arts and Sciences 14. New Haven. 1963.
 - M. Bussagli, *Painting of Central Asia*. Geneva. 1964.
 - M. A. R. Colledge. *Parthian Art*. London. 1977.
 - S. B. Downey. *The Excavations at Dura-Europus. The Stone and Plaster Sculpture*. Monumenta Archaeologica V. 1977.
 - S. Fukai. "The Artifacts of Hatran and Parthian Art." East and West 11, 1960.pp. 135-81.
 Idem and K. Horiuchi. *Taq-i-Bustan I-II*. Tokyo. 1969. 1972.
 - R. Ghirshman. "Notes iraniennes V. Scenes de banquet sur l'argenterie sassanide." *Artibus Asiae* 16. 1953, pp. 51-71.
 - Idem, *Fouilles de Chapour, Bichapour II. Les mosaïques sassanides*, Paris, 1956.
 - Idem, *Persian Art. The Parthian and Sassanian Dynasties*, New York, 1962.
 - Idem, "Notes iraniennes XIII. Trois epees sassanides," *Artibus Asiae* 26. 1963. pp. 293-311.
 - Idem. *The Arts of Ancient Iran, From Its Origins to the Time of Alexander the Great*, New York, 1964.
 - Idem, "La ceinture en Iran", *Iranica Antiqua* 14, 1979, pp. 167-95.
 - F. Grenet. "Un plat sassanide d'Ardašir II (379-383) au bazar de Kabul." *Studia Iranica* 12, 1983, pp. 195-205.

- G. Gropp. "Der Gürtel mit Riemenzungen auf den sasanidischen Reliefs in der grossen Grotte des Taq-e Bostan." *AMI*. N. S. 3. 1970. pp. 273-88.
- A. Grünwedel, *Altbuddhistische Kultstätten in Chinesisch-Turkistan*. Berlin, 1912.
- P. O. Harper. *Silver Vessels of the Sassanian Period I: Royal Imagery*, New York, 1981.
- W. Hinz, *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin, 1969.
- Idem, "Das Sasanidische Felsrelief von Tang-e Qandil", *AMI*, N. S. 6. 1973, pp. 201-12
- D. Homes -Fredericq. *Hatra et ses sculptures parthes. Etude stylistique et iconographique*, Istanbul, 1963.
- M. G. Houston. *Ancient Egyptian, Mesopotamian and Persian Costume and Decoration*, London, 1920.
- H. Ingholt, *Studier over palmyrensk skulpture*, Copenhagen, 1928.
- Idem, "Parthian Sculptures from Hatra", *Memoirs of the Connecticut Academy of Arts and Science* 12, 1954, pp. 5-46.
- Idem, *Gandharan Art in Pakistan*, New York, 1957.
- A. von Le Coq, *Die buddhistische Spätantike in Mittelasien. Die Wand-malereien*, Berlin, 1924.
- D. Mackay, "The Jewellery of Palmyra and Its Significance", *Iraq* 11, 1949. pp. 160-87.
- E. H. Peck, "The Representations of Costumes in the Reliefs of Taq-i-Bustan," *Artibus Asiae* 31, 1969, pp. 101-23.
- J. M. Rosenfield, *The Dynastic Arts of the Kushans*, Los Angeles, 1967.
- V. Sarianidi, "The Treasure of the Golden Mound", *Archaeology* 33/3, 1980. pp. 31-41.
- D. Schlumberger, *L'Orient hellenise*, Paris 1969.
- E. F. Schmidt, *Persepolis III: The Royal Tombs and Other Monuments*, Oriental Institute Publications 70, Chicago, 1970.
- G. Widengren, "Some Remarks on Riding Costume and Articles of Dress among, Iranian People in Antiquity", *Studia Ethnographica Upsaliensia* 11, 1956. pp. 228-76.

ضمیمه شماره ۳

کندیز (یونانی: kándys)

رودیگر اشمیت

(Rüdiger Schmitt)

کندیز نامی است که احتمالاً منشأ ایرانی دارد و از سوی نویسندگان یونانی در مورد پوشاکی پارسی به کار می‌رفت. این اسم ممکن است برگرفته از واژه پارسی باستان کندو «kandu» باشد (در قیاس با واژه مادی کنزو- که «kanzu-ka»، واژه عیلامی کن - سو - که «kan-su-ka»، واژه پارسی «qjwg» و غیره، به معنای «قبا» [1])؛ یا آنکه برگرفته از واژه پارسی باستان کنتو «kantu» باشد (به معنای «پوشش» مشتق از کن «kan» به معنای «پوشاندن» [2] یا از واژه کم «kam» به همان سیاق [3] یا «بالا پوشی که روی شانه‌ها انداخته می‌شد»، برگرفته از کن «kan» به معنای «به تن انداختن» [4] (تشبه‌سازی آن با واژه لهستانی «kontusz» به معنای «بالا پوش بزرگ» چنانکه توسط وایدن گرین [5] مطرح شده، از لحاظ زبان‌شناسی نابهنجار و بنابراین پذیرفتنی نیست).

گزنفون در کتاب آناباسیس¹ [6] (قدیمی‌ترین منبعی که از این واژه نام برده است)، کندیز را به صورت تن پوشی رویی و ارغوانی که پارسیان عالی‌منصب در رکاب کوروش کوچک می‌پوشیدند و زیر آن فرنج‌های پرهزینه «کیتون» (khitōnes)، شلوارهای رنگین «آناکسی ریدیس» (anaxyrides) و زیورآلانی نظیر دستبند و گردنبند به تن می‌کردند، توصیف کرده است. به نظر

1. *Anabasis* (عزیمت سواران یونانی).

می‌رسد عبارت مشابهی نظیر آنچه گزنفون گفته را می‌توان در کوروش‌نامه^۱ [7] دنبال کرد؛ طوری که تمامی این مقولات به مادها نسبت داده شده درحالی‌که در همان جا [8] آمده که کوروش یک کندیز ارغوانی سفت (holoporphyros)، روی فرنجی ارغوانی، با خال‌خالهای سفید (لباس مشخصه سلطنتی) و شلوارهای قرمز نارنجی به تن کرده است (در جاهای دیگر از این فقرات، توآمان تحت عنوان «Median Stole» یا «ردای مادی» نام برده شده است). از طرفی گزنفون [9] قید کرده که سواره‌نظام تنها هنگام بازدید پادشاه، دستان خود را داخل کندیز می‌کردند. این گفته قویاً نقوش تخت جمشید از ردهای با آستین کاذب را، به یاد می‌آورد [10]. پولوکس^۲ [11] که کندیز را در زمره پوشاک مشخصه پارس‌ها آورده است، بین کندیزهای سلطنتی که با رنگ اصل ارغوانی (haliporphyros) رنگ آمیزی می‌شد و انواع معمولی کندیزهای ارغوانی رنگ (porphyrous)، افتراق قایل است. علاوه بر موارد فوق، برخی انواع کندیز از پوستهای گوناگون دوخته می‌شد.

ذکری از جزئیات کندیز در آثار تمیستیوس^۳، دیودوروس^۴ [12]، پلوتارک^۵ [13] و... آریان^۶ [14]، لوسین^۷ و سایرین به میان نیامده است. در کتابهای *The Suda* یا واژه‌نامه^۸ هیچ^۸ نمی‌توان از ترجمه کندیز یعنی: «بالاپوش پارسی (khitōn) که سپاهیان آن را با قلبهای سینه می‌بستند»، مطمئن بود.

از سویی به کندیزی رنگی در فهرست البسه^۹ اهدایی به آرتمیس براونی^۹ (آتیکا) در اواسط قرن چهارم ق.م. اشاره شده است [15].

امروزه عقیده براین است که کندیز همراه با «سراپیس» (sárapis) یونانی، که بالاپوشی است آستین‌بلند، و «آناکسی ریدیس» یونانی که شلواری است بلند؛ قسمتی از جامه سوارکاران ماد را تشکیل می‌داده است و باید آن را با ردای بلند رودوشی که روی شانه‌ها می‌افتاد و آستینهای کاذبی برای قرار گرفتن روی دستها داشت و غالباً در حجاریهای تخت جمشید و نیز جاهای دیگر به تصویر کشیده شده است، مرتبط دانست [16].

این ارتباط، سازگاری کاملی دارد با توصیف پولوکس [17] که کندیز را آستین‌دار «kheiridōtos» و بسته‌شده در امتداد شانه‌ها «katà tous òmous enaptōmenos» بیان کرده است. برخی اوقات کندیز با خز حاشیه می‌خورده است (احتمالاً خز بیدستر).

ظاهراً کندیز را فقط در آب و هوا یا شرایط اقلیمی که طی آن استفاده از بالاپوش (که گزنفون آن را کیتون «khitōn» نامیده است) و شلوار، به قدر کافی گرمابخش نبود، می‌پوشیدند.

1. *Cyropadeia*.

2. Pollux.

3. Themistius.

4. Diodorus.

5. Plutarch.

6. Arrian.

7. Lucian.

8. Hesych.

9. Artemis of Brauron.

ا. چمرینی^۱ [18] به طرزى عُقلایی واژه یونانی و اسم جمع «کندیتائیس» (kandytānes) را «جامه‌دان» [19] ترجمه کرده است؛ درست مثل واژه باستانی ایرانی، یعنی «کندو - دانه، kandu-dāna» به معنای «جای نگه‌داری کندیز یا قبا» [20].

پی‌نوشتها

- [1]. cf. M. Schwartz apud I. Gershevitch, TPS, 1979, p.149 n.37.
- [2]. Thompson, *Iran* I, 1965, p. 122 n. 13.
- [3]. O.Szemerényi, *stud, Ir.* 9, 1980, p. 53.
- [4]. Hinz, p. 72.
- [5]. p. 237.
- [6]. Anabasis 1.5.8.
- [7]. Cyropaedia 1.3.2.
- [8]. 8.3.13.
- [9]. *Ibid*, 8.3.10.
- [10]. Thompson, *op. cit.*, p. 122.
- [11]. Onomasticon 7.58.
- [12]. 17.77.5.
- [13]. Artoxerxes 5.3.
- [14]. Anabasis 2. 11. 5, 6.
- [15]. *Inscriptions Craecae*, 2 nd ed., II/III, no. 1514. 19.
- [16]. E.F.Schmidt, *persepolis* I, chicago, 1953, pls. 51, 52, 57, 58, etc.; Bittner, figs. 22. 1, 23,24.
- [17]. Onomasticon 7.58.
- [18]. Gnomon 43, 1971, p. 672; *The Journal of Hellenic Studies* 94, 1974; p .156; and *Stud, Ir* Ir. 9, 1980, pp.52 f.
- [19]. Menander, Sicyonius.
- [20]. Polux, Onomasticon 10.137.

مآخذ

- در مورد نویسندگان کلاسیک از چاپهای رایج (مثل Teubner، Oxford و Loeb) استفاده شده است.
در مورد *The Suda* نک.

- A. Adler's ed., Leipzig, 1928, 1938; repr. Stuttgart, 1967, 1971.

- S. Bittner, *Tracht und Bewaffnung des persischen Heeres zur zeit der Achaemeniden*, München, 1985, esp. pp.188-92.

- W. Hinz, *Altiranische Funde und Forschungen*, Berlin, 1969. pp.72, 74 (cf.A.D.H. Bivar, BSOAS 33, 1970, p.399ab).

- G. Thompson, "Iranian Dress in the Achaemenian period. Problems Concerning the *Kandys* and other garments". *Iran* 3, 1965, pp. 121-26.

- G. Widengren, "Some Remarks on Riding Costume and Articles of Dress among Iranian Peoples in Antiquity", *Arctica, Studia Ethnographica Upsliensia* 11, 1956, pp. 228-76, esp.pp.235ff.

ضمیمه شماره ۴

عبا (به عربی: «عباءة» «'aba'a» و «عبایه» «'abāya»)

ح. الگار

(H. Algar)

تن پوشی رویی و گشاد است که مردان در سرتاسر خاورمیانه، و بویژه چادرنشینان عرب می پوشند. در ایران عبا را منحصراً طلب دینی می پوشند. رایج ترین شکل عبا که در سوریه و عربستان است، به صورت قبایی است گشاد و جلوی باز که با هیچ دگمه یا کمربندی بسته نمی شود. عبا بی آستین است، اما دستها از سوراخهایی که در طرفین آن ایجاد شده عبور می کند. خود عبا، روی شانه ها قرار می گیرد. عبایی که در خاور عربی پوشیده می شود، معمولاً از پشم کلفت، به صورت راه راهی از نوارهای سیاه و سفید (گاهی قهوه ای و سفید) درست می شود. افراد سرشناس تمایل به پوشیدن رنگهای روشن تر بخصوص قرمز و سبز، با گلابتون دوزی روی شانه ها دارند. عباهای سیاه ساده بندرت دیده می شود، مگر در میان قبایل عرب شمالی. عبای زنان سوریه و عربستان، عملاً غیر قابل تمایز از نوع مردانه است [1]. نکته قابل ملاحظه اینکه، عبا را اجتماعات غیر مسلمان خاور عربی نیز، با وجود اختلافات فاحش مذهبی می پوشند. در لبنان مارونی ها^۱ و دروزی ها^۲ و نیز مسلمانان عبا می پوشند؛ گرچه در «دروز» تنها عَقلا «āgel» (بلند پایگان مذهبی) مجاز به پوشیدن آن هستند [2].

1. Maronites.

2. Druzes.

عبا در مصر نیز شناخته شده است (هرچند در آنجا معمولاً به عبا به «abāya» معروف است). عبا ایللیاتی در مصر مشابه همان عبا بی است که در سوریه و عربستان وجود دارد، اما آنچه که برخی گروههای شهری می پوشند، به میزان قابل توجهی متفاوت است. این عبا آستین دارد که بلندای آن، یا تا بالای آرنج است و یا تا زیر مچها. همچنین خود عبا بلندتر از نوع بدوی بوده، از هر سو تا قوزکها می رسد؛ همچنین زمخت است و از پشم کلفت ساخته می شود و عموماً به عنوان تن پوش زمستانی طبقات فقیرتر اجتماع محسوب می گردد [3].

عبا، از مصر به شمال آفریقا نیز راه یافته است. عبا بربراهی مزاب^۱ مشابه تن پوشهای سوری-عربی است، هرچند که به زرگوته «zergouta» معروف است. در الجزایر، عبا مثل نوع شهری مصر بلند می باشد که در نواحی غربی بی آستین، ولی در نواحی شرقی آستینهای کوتاهی با یک باشلق دارد که عملاً از جلّابه «jallāba» تمیز داده نمی شود [4].

استفاده از عبا در ایران نسبت به سرزمینهای عربی کمتر رایج است و به نظر می رسد از زمان حکومت زندیه (اواخر قرن ۱۸ م.) به کار رفته باشد؛ گرچه ممکن است پیش از آن نیز از سوی برخی طوایف استفاده شده باشد. امروزه، عبا مثل برخی دیگر از مقولات پوشاک سنتی، منحصر به روحانیون شده است؛ هرچند که در طی قرن ۱۹ م. و اوایل قرن بیستم میلادی، تقریباً تمام مردان اجتماع، عبا می پوشیدند. عبا ایرانی عمدتاً از پشم زمخت و به طور سنتی به صورت دستباف بر دار خانه بافته می شد؛ هرچند که منسوجات سبکتر نیز گاهی برای عبا های تابستانی به کار می رفت. بعدها، عبا های ابریشمی و زربافت را که عمدتاً از دمشق وارد می شد، ثروتمندان می پوشیدند. پارچه های تولید شده از پشم برای دوخت عبا دو نوع است - یکی ضخیم برای آب و هوای سرد و دیگری نازک برای آب و هوای گرم. رنگ آنها معمولاً قهوه ای، در شدتهای مختلف و سیاه و ندرتاً سفید می باشد. در دوران زندیه و قاجاریه (اواخر قرن ۱۸ م. و قرن ۱۹ م.)، عبا های راه راه به نام «مخطّط» نیز پوشیده می شد و هنوز هم در میان اقوام بختیاری، قبایی راه راه مشابه با عبا به نام شولا «šowlā» پوشیده می شود. طوایف دشتستان (در استان فارس) نوعی عبا نازک سفید پشمی به نام چوقه «čoqa» (به روایت آقای ع. ا. افنان) به تن می کنند. گاهی اوقات دور گردن عبا دولت مردان ملیله دوزی می شد. لطیف ترین عبا آنها بی هستند که از موی شتر ساخته شده و طبیعتاً به رنگ قهوه ای روشن می باشد. نوع مرغوبتر نوعی است ضخیم که مخصوصاً به آن «سنگ خورده» (مثل واکس خورده) می گویند که به منظور ساخت چنین عبا بی، پارچه در مایعی لزج (در برخی مناطق مثلاً شیرۀ گندیده) خیسانده شده،

1. Mzab.

سپس می‌گذارند خشک شود، آنگاه با سنگ پا آن را جهت گرفتن پرزها و صاف شدن سطح پارچه، می‌سابند (به روایت آقای ج. ضیاء پور). برخی مهاجران عراقی اخیراً در قم دارِ بافندگی عبا راه انداخته‌اند.

عبا طیفی از احتیاجات را نزد فقرا برآورده می‌سازد. یعنی آنکه می‌تواند نقش پتو، زیرانداز، متکا، بُقچه، انبان، سفره یا حتی سایه بان را در آفتاب تابستان ایفا کند. م.ع. جمالزاده، کاربردهای گوناگون عبا در ایران قدیم و جایگاه آن در فرهنگ قومی ایران در گذر زمان را بخوبی در اثرش به نام سر و ته یک کرباس، توصیف کرده است [5].

از جمله نواحی معروف در تولید پارچه عبا، می‌توان از نائین، شوشتر، بوشهر و بجستان^۱ گناباد نام برد. عباهای نائین اغلب از موی شتر ساخته شده و برای زمستان مناسب است؛ عباهای شوشتر از پارچه‌های ظریف درست شده و غالباً توسط طلب دینی پوشیده می‌شود؛ و عباهای بوشهر که نسبتاً ارزانند به درد تابستان می‌خورند. بجستان به عباهای نازک و تابستانی‌اش معروف است. گفته می‌شود فلاحیه بهبهان به خاطر عباهای بسیار ظریف و سبکش شهره بوده است (به روایت آقای ج. ضیاء پور).

عبا همچنین یکی از مقولات پوشاک سنتی ترک‌ها محسوب می‌شد، بخصوص آنکه توسط مقررین مراتب صوفیه پوشیده می‌شد. عبا بی‌تردید نشان تمایز یک صوفی بوده؛ درست مانند «خرقه» و «مُرَقَّع». در پیش از آن، ارتباط تنگاتنگ بین صوفیه^۲ و عبا را می‌توان در عبارات فراوانی که به صورت اصطلاحات تثبیت شده‌ای درآمده‌اند مشاهده کرد، از جمله؛ «abasi yanmak» به معنای «گرفتار عشق شدن» (یعنی: عبايش شعله گرفته)، یا «abaya bürünmek» به معنای «مردن» (یعنی: در عبايش کفن پیچ شده) [6].

عبای ترکی معمولاً از پشم ضخیم دوخته شده و توسط فقرا بخصوص در زمستان پوشیده می‌شد. به طوری که، زمانی که سرما رخت برمی‌بست گفته می‌شد «الان وقت خلاص شدن از عباس است». هرچند که مقوله عبا با فقر، چه عینی و چه ذهنی همراه بود، اما افراد مرقّه درویش مسلک نیز گه‌گاه آن را به تن می‌کردند. در برهه‌ای از اوایل قرن هفدهم میلادی پوشیدن عبا حتی توسط طبقات بالای عثمانی باب گردید. یعنی وقتی که آبازا مهمت پاشای^۳ وزیر (در گذشته به سال ۱۶۳۴م.) به یکباره لباس آراسته و مهذب خود را کنار نهاد و به جایش عبا پوشید، حتی سلطان مراد چهارم نیز از وی تأسی جست.

دوزندگان عبا در استانبول، تا اواخر قرن ۱۹م. بازاری به خود اختصاص داده بودند، هرچند

1. Bajestān.

2. Sufism.

3. Abaza Mehmet Paşa.

که آن بازار چندان نپایید و تنها خاطره‌ای از آن به نام خیابان «Abacilar Caddesi» نزدیک «Zindankapisi» برجای مانده است [7].

پی‌نوشتها

- [1]. R.P.A. Dozy, *Dictionnaire détaillé des noms des vêtements chez les arabes*, Amsterdam, 1845, pp. 292-95.
- [2]. Margaret Clark Keatinge, *Costumes of the Levant*, Beirut, 1955, pp. 6-7.
- [3]. E. W. Lane, *Manners and Customs of the Modern Egyptians*, reprint London, 1954, pp. 31-32, 34.
- [4]. Georges Marcais, *Le Costume Musulman d'Alger*, Paris, 1930, pp. 15-17.
۵. تهران، ۱۹۵۶، صص ۲۱۶-۲۱۸.
- [6]. Abdül baki Gölpınarlı, *Tasavvuftan dilimize gecon deyimler ve atasözleri*, Istanbul, 1977, pp. 1-3.
- [7]. Resad Ekrem kocu, *Istanbul Ansiklopedisi*, Istanbul, 1958, I, pp. 1-2; idem, *Türk Giyim, Kusam ve Süslenme Sözlüğü*, Ankara, .1967, pp. 7-8.

مأخذ: در پی‌نوشتها ارائه شده است.

ضمیمه شماره ۵

عمامه (عمامة. عربی: عمامه)

ح. الگار

(H. Algar)

عمامه، دستاری مملو از شاخصه‌های نمادین است که زمانی تقریباً پوشش همگانی سر مردان مسلمان محسوب می‌شد. با وجودی که پیدایش آن به قبل از اسلام برمی‌گردد و به‌طور گسترده‌ای در خاور نزدیک باستان استفاده می‌شد، اما در دوران اسلامی در وهله اول عرب را از عجم متمایز می‌ساخت و سپس مسلمان را از غیرمسلمان. در حدیثی متواتر، پیامبر اسلام، عمامه را «تاج اعراب» توصیف کرده است و در احادیث دیگر به نقل از او آمده که: «عمامه مرز بین کفر و ایمان است» یا «همان قدر فاصله بین عمامه و کلاه هست که بین ما و مشرکان» [1]. براساس برخی روایات، «آدم» وقتی به زمین هبوط کرد، به جای تاجی که در بهشت به سر داشت، عمامه‌ای بر سر نهاده بود. همچنان ارتباط عمامه با تاج نزد صوفیان و نیز عیاران، حفظ شد. آنها «تاج» را – که بر سر می‌نهادند – شکلی ویژه از عمامه توصیف می‌کردند [2]. بسیاری از صوفیان ایرانی پیش از هرگونه ارتباط خاص با صوفیان و معتقداتشان، عمامه‌های دوازده ترک را به نشانه ضرورت کسب دوازده فضیلت و طرد دوازده رذیلت مشخص، بر سر می‌گذاشتند [3]. نقش عمامه نه تنها یادآور کرامت ازلی اش در ارتباط با «آدم»، که به عنوان پوشش سر

فرشتگان نیز مطرح بوده است. نقل است از علی [ع] که یک بار پیامبر عمامه‌ای دور سر خود پیچید و دو انتهای آن را از پشت و جلو آویزان گذارد و سپس گفت: «تاج فرشتگان چنین باشد» [4]. فرشتگان فرستاده شده برای کمک به مسلمانان در جنگ بدر نیز ملبس به عمامه‌های زرد و همچنین سفید، توصیف شده‌اند [5]. زمانی که پیامبر در غدیر خم عمامه علی [ع] را به گرد سرش می‌پیچاند، یک سر آن را بین شانه‌های او قرار داد و گفت: «خداوند در جنگ بدر و حنین با فرشتگانی که عمامه‌های خود را چنین بسته بودند، به کمک من شتافت» [6]. از این روست که فرشتگان در سرتاسر تاریخ نقاشی مینیاتور، ملبس به عمامه ترسیم شده‌اند [7]. با انتساب چنین روایاتی به عمامه، عجیب نیست که سنتاً روایای داشتن عمامه تعبیری سعید داشته است و مظهر حصول قریب‌الوقوع قدرت، مقام، ثروت، یا حتی همسری پرهیزگار، به شمار می‌آمد [8].

تفاسیر زیادی در خصوص بستن عمامه توسط پیامبر شده است که همگان آن را بخشی از سنت و موضوع تقلید می‌دانند. معمولاً او عمامه‌هایی به رنگهای سفید، آبی و قرمز می‌بست، اما روایت است که پس از فتح مکه از رنگ سیاه استفاده می‌کرده است [9]. پیامبر هنگام موعظه بر «منبر»، عمامه‌ای به رنگ خاکستری تیره یا نزدیک به سیاه (damsā) می‌بست [10]. بنابراین عمامه سیاه به نوعی دلالت بر قدرت و سلطه داشت، و حکام و «علما» بستن عمامه سیاه را ترجیح می‌دادند. روایت است که پیامبر، سنتاً «دنباله» (عذبه) ^۱ آن را رها می‌گذاشت و آن را به اندازه دو وجب از بین شانه‌هایش می‌آویخت. این عمل از جانب شماری از یارانش تقلید شد و به عنوان بخشی از سنت جا افتاد [11]. باری، وی پیروانش را از بستن عمامه در زیر چانه - عملی که «تحنیک» نامیده می‌شود - برحذر می‌داشت. این کار نوعی «بدعت» (ابداعی نکوهیده) تلقی شده است، که در مجموع از آن پرهیز می‌شود؛ مگر در برخی مناطق شمال آفریقا. روایتهای زیادی است که پیامبر عمامه را دور سر علی [ع] پیچانده است، بخصوص روزی که به اعتقاد اهل شیعه، علی [ع] را در غدیر خم جانشین خود خوانده است [12]. همچنین گفته می‌شود که عمامه‌ای با طرحی خاص به نام «السحاب» برای علی [ع] به ارث گذارد [13].

به همین خاطر، هدای عمامه به عنوان رسمی از آداب اعطای مقام به حکام دنیوی، و نیز یکی از مناسک تشریف نزد شیوخ صوفیه، درآمد.

فی الواقع، گذاشتن عمامه برای اولین بار بر سر مردان تازه بالغ مسلمان، نوعی مناسک گذر به دوران تکلیف محسوب گردید. هرچند، بستن عمامه در قوانین مذهبی هرگز اجبار نبوده، اما از واژه‌های «مندوب» یا «مستحب» در خصوص آن استفاده شده است، بویژه آنکه استفاده از عمامه

حین نماز توصیه می‌شود. در بین عوام نقل است که ثواب یک نماز با عمامه بیش از ثواب هفتاد نماز بدون عمامه است.

جدای جنبه‌های نمادین و فرمایشی آن، عمامه مسیر پربییج و خمی را طی تاریخ مسلمین پیموده است. من باب مثال، خلفای عباسی، عمامه‌هایی با دنباله‌های بلند به نام «رَفَرَف» به سر می‌بستند که بعدها از سوی سلاطین «مملوک» تقلید شد؛ و نیز اینکه بستن عمامه سبزرنگ از سوی نوادگان پیامبر، با آنکه هیچ گزارشی از استعمال چنین رنگی توسط خود او ارائه نشده است، تحریض می‌گردید [14]. اقلیت‌های غیرمسلمان، متفرقاً عمامه‌هایی به رنگهای مشخص به سر می‌گذاشتند. از طرفی، تمایل مداوم در پوشیدن عمامه‌های بزرگتر توسط «علما» نسبت به اعضای سایر حِرَف دیده می‌شد. بی‌تردید، زیربنای چنین تمایلی، حدیثی است مبنی بر اینکه هر دور عمامه، نوری جدید در قلب صاحب آن می‌تاباند [15]. از سوی دیگر از سوی دیوانسالاران تمایلی در پوشیدن عمامه، همگام با «علما» طی دوره «مملوک»، مشاهده می‌شود. ایشان را «ارباب العمامه» می‌نامیدند که همین موضوع آنها را از لشکریان به خاطر استفاده از سایر دستارها، متمایز می‌ساخت [16].

اوج احترام، تنوع رنگ و اندازه عمامه در امپراتوری‌های عثمانی و صفوی شکل گرفت. در خلال دوره عثمانی، هر یک از طبقات رسمی دربار، شکل خاصی از عمامه برای خود داشت که اغلب بر سنگ مزارشان کنده می‌شد [17]. همین امر در صنف صنعتگران [18] و نیز مقامات صوفی صادق بود [19]. در ایران صفوی، عمامه‌ها نوعاً بسیار بزرگ، از پارچه‌های الوان و مزین به جواهرات و پره‌های زیبا بودند؛ علی‌رغم شریعت نبوی علیه چنین جلوه‌فروشی‌هایی [20]. سیاحی به نام شاردن^۱ گزارش کرده که میانگین وزن هر عمامه بین ۱۲ تا ۱۵ پوند می‌شد. معمولاً از پارچه سفید ضخیم به منظور حجم و شکل و تمکن بخشیدن به آن، استفاده می‌شد که با ابریشم یا پارچه زردوزی پوشانده می‌شد. دنباله‌های آن در جلو به هم گره خورده و در محل گره، پری زینتی کار گذاشته می‌شد [21]. باز در همان دوران، مشاهده می‌شود که «علما» در اندازه عمامه خود از دیگران پیشی جسته و عمامه‌های بسیار حجیم، نشانی از مقام آنها به حساب می‌آمد. صائب تبریزی، اشعار طنزآمیز بسیاری در وصف اندازه عمامه «علما» سروده است [22].

گرایش به استفاده از عمامه توسط «علما» در قرن نوزدهم میلادی بشدت افزایش یافت. عثمانی‌ها یک سری اشکال جدید از سریند به سر کردند که نهایتاً به صورت فِر درآمد و در ایران نیز در دوره قاجاریه، کلاه‌های بلند از پوست بره که «کلاه» نامیده می‌شد، جایگزین عمامه شد. ی.

پولاک^۱ که در سال ۱۸۵۲م. وارد ایران شد، اشاره می‌کند که در گذشته‌ای نه چندان دور، تعداد چینها، اندازه، شکل و رنگ عمامه‌ها، متمایزکننده ساکنین نواحی مختلف بوده است و حال آنکه در زمان وی، عمامه را صرفاً اقلیتهای قومی کرد، افغان و بلوچ، و در میان شهرنشینان، «علما» یا سایر جزف علمی، نظیر عطاران و حکما، به سر می‌بستند [23].

پس از جنگ جهانی اول، خودکامگان غرب‌گرا که بر ترکیه و ایران حکمرانی می‌کردند در پی حذف کامل عمامه از کشورشان بودند. در نوامبر سال ۱۹۲۵م، آتاتورک قانون کلاه را صادر کرد که طبق آن نه تنها پوشیدن عمامه که استعمال فیز، کلپک "kalpak" (نوعی کلاه خز بدون لبه) و کلیه انواع سرپوشهای سنتی، ممنوع می‌شد. عده زیادی از مردم به خاطر ممانعت از ترک عمامه و پوشیدن کلاههای فرنگی اعدام شدند و عالمی مذهبی به نام ایسکیلیپلی آتیف هوکا^۲ به جهت مختصر انتقادی که از پوشیدن سرپوشهای فرنگی در کتابی منتشر شده قبل از صدور فرمان کلاه کرده بود، به مرگ محکوم شد [24]. به تقلید از روش آتاتورک، رضا شاه فرمان لباس متحد را در دسامبر سال ۱۹۲۸م. صادر کرد. برای مردان - مگر «علمایی» که آزمون کتبی را در خصوص معلومات دینی بگذرانند - ترک عمامه و سایر اشکال سنتی پوشش سر و بر سر نهادن کلاهی گرد و لبه‌دار - مشابه کپی (kepi) - به نام کلاه پهلوی، اجباری شد. در سال ۱۹۳۵م. این کلاه منسوخ شد و کلاههای مدل اروپایی الزامی گشت. سختگیری در تحمیل قانون اصلاحی و برداشتن عمامه‌ها حتی هنگام نماز از سر مردان در مساجد، سهم بسزایی در قیام مشهد در اواخر سال ۱۹۳۵م. ایفا نمود.

تلاشهای صورت گرفته در ترکیه و ایران برای ممنوعیت استفاده از عمامه، ارزش نمادین آن را - با وجود محدود شدن تعداد استفاده‌کنندگان - بالاتر برد. گروههای مختلف مذهبی در ترکیه نظیر پیروان نقش‌بندی شیخ ارزوملو سلیمان سیف‌الله افندی^۳ (درگذشته به سال ۱۹۶۴م.) و نیز نورکوها^۴، اهمیت بسزایی برای استفاده از عمامه بالأخص به هنگام نماز قائل بودند (گروه‌نخست عمامه سفید و گروه دوم عمامه سبز می‌بستند). مؤسس جنبش «نورکو» به نام نورسی^۵ (درگذشته به سال ۱۹۶۰م.) با بی‌پروایی در سراسر عمر خود با عمامه در جمع حاضر می‌شد. عمامه در ایران (رنگ سیاه برای «سیدها» و سفید برای مابقی) به نشانی از برای کرامت و تشخیص «علما»، تبدیل گشت. محدودیتهای وسیع مقرر از سوی رضاشاه، برای ایشان

1. J. Polak.

2. Skilipli Atif Hoca.

3. Naqşbandi shaikh Erzurumlu Süleyman Seyfullah Efendi.

4. Nurcu.

5. Nursi.

تجربه بخشی از برنامه مفصل ضد روحانیت شمرده شد. از طرفی رهبر آتی انقلاب ایران، بر برداشتن قهرآمیز عمامه‌ها از سر کسانی که سزاوار شأن لباس روحانیت نبوده‌اند، ندا در داد [25]. این مجازاتی بود که از زمان انقلاب در فوریه ۱۹۷۹ م. بارها اعمال گردید.

به رغم اینکه عمامه در ایران امروزی تقریباً منحصر به علماست، اما هنوز برخی زارعین و روستاییان در نواحی شرقی خراسان، عمامه می‌بندند. این عمامه پارچه‌ای است طویل و سفید معمولاً از جنس چیت، دور کلاه‌ی استوانه‌ای که دنباله‌های آن تا کمر می‌رسد و در جلوی بدن آویزان می‌ماند [26]. بلوچ‌ها و کردها نیز هنوز عمامه به سر می‌نهند. عمامه بلوچی از پارچه‌ای رنگین با دو دنباله بلند تشکیل شده که یکی از جلو آویزان است و دیگری از پشت [27]. عمامه کردی، پارچه‌ای است مخطط و بلند، معروف به «کلاغی» که دور کلاه‌ی مخروطی شکل پیچیده می‌شود. شرابه‌های حاشیه «کلاغی»، دور تا دور صورت آویخته می‌مانند [28].

پی‌نوشتها

۱. متقی هندی، کز العمال، به تصحیح م. عبدالمؤیدخان، حیدرآباد [دکن] ۱۳۹۳ ق. / ۱۹۷۳ م.، ج ۲۰، صص ۴۴-۴۵؛ احمد ضیاءالدین کوموش خانوی، شرح رموز الاحادیث، استانبول، ۱۲۹۱ ق. / ۱۸۷۴ م.، ج ۲، صص ۵۷۵.
۲. شاه نعمت‌الله ولی، رسائل، به تصحیح نوربخش، تهران ۱۳۵۸ ش. / ۱۹۴۹، ج ۱، صص ۱۶۱-۱۶۲.
۳. نک. شاه نعمت‌الله ولی.
۴. کز العمال، ج ۲۰، صص ۴۴.
۵. محلی و سیوتی، تفسیر الجلالین، ۳: ۱۲۵.
۶. کز العمال، ج ۲۰، صص ۴۴.
- [7]. L. Binyon, J.V. S. Wilkinson and B. Gray. *Persian Miniature Painting*. London, 1933.
۸. عبدالغنی نابلسی، تأثیر الانام فی تعبیر المنام، قاهره، بی‌تا، ج ۲، صص ۱۰۴-۱۰۵؛ محمد باقر مجلسی، تعبیر خواب، تهران، بی‌تا، صص ۳۲.
۹. ع. کراره، الشمائل و الاخلاق النبویه، مکه ۱۳۸۹ ق. / ۱۹۶۸ م.، صص ۱۹.
۱۰. مصطفی بن غنیم مروی، صیام المصطفی، از مجموعه حامد الگار، f.22b، کراره، الشمائل، صص ۱۹.
۱۱. صیام المصطفی، ف ۲۲ ب؛ ا. حقی، معرفت‌نامه، استانبول، ۱۳۳۰ ق. / ۱۹۱۲ م.، صص ۲۴۵.
۱۲. کز العمال، ج ۲۰، صص ۴۴.

des noms des vêtements chez les arabes, Paris, 1890.

[14]. Mayer, *Mamlūk Costume*, Geneva, 1952, p. 13 Dozy, *Dictionnaire* p. 308, L. A.

۱۵. کوموش خانوی، شرح، ج ۲، ص ۵۷۶.

[16]. Mayer, *Mamlūk Costume*, p. 28.

[17]. Istanbul, 1948: N. Sevin, *Onüç asirlik Türk kıyafet tarihine bir bakış*, Istanbul, 1973. E.

Cenkmen. *Osmanli sarayı ve kıyafetleri*.

[18]. illustrations to the Sur-nāma of Morād III, ms Topkapı Sarayı. Hanzine 1344.

۱۹. در مورد تصاویر عمامه‌هایشان نک. محمدصادق ارزنجانی، مجموعه زنبوریه، (دسته‌بندی نشده)، کتابخانه سلیمانیه، استانبول.

۲۰. برای مثال نک. تصویر شاه عباس دوّم و درباریان، ارائه شده در:

A. Welch. *Shah Abbas and the Arts of Isfahan*. New York, 1973, pp. 84 - 85.

[21]. Sir John Chardin, *Travels in Persia*. London, 1927. p. 214.

۲۲. دهخدا، ذیل واژه عمامه.

[23]. Polak. *Persien das Land und sein*, Bewohner. Leipzig, 1865. I, p. 140.

[24]. A. Hoca, *Frenk Mükailülüği ve Islam*, New ed. Istanbul, 1945, pp. 19-22.

۲۵. حکومت اسلامی، نجف ۱۳۹۱ ق. / ۱۹۷۱ م.، ص ۲۰۲.

۲۶. جلیل ضیاء پور، پوشاک ایلها، چادر نشینان و روستاییان ایران، تهران، ۱۳۴۷، ش. / ۱۹۶۸ م.، ص ۱۹۲، ۱۹۶.

۲۷. همان، صص ۱۸۰-۱۸۱.

۲۸. همان، صص ۶۷، ۷۱.

مآخذ: در پی نوشتها ارائه شده است.

سخنی از مترجم

بارها شنیده‌ایم که قرن بیست و یکم، قرن «اطلاعات» و داده‌های علمی است و در این قرن - دهه ۹۰ میلادی و پس از آن - شاهد «بارش» بی‌وقفه اطلاعات در هر لحظه و در هر مکان می‌باشد. اینکه کشور من و مردم کشور من چه برداشت ملموسی از این «فرآیند» اطلاع‌رسانی دارند و در «عصر» ارتباطات و «پدیده»‌های وابسته به آن، کجای این جریان قرار می‌گیرند و این قرن‌نینه خودخواسته حاصل کدام عقده «حقارت» یا کدام درد «خودبزرگ‌بینی» است، بماند. نمی‌دانم در کشوری که مردمش - به حق یا ناحق - فرصت هر کاری را پیدا می‌کنند مگر «خواندن» و مطالعه کردن را، و در سبد خانوار ملت هفتاد میلیونی همه چیز یافت می‌شود مگر «کتاب»، دیگر باران اطلاعات یا عصر تبادلات علمی و فرهنگی و سخنانی غریب از این دست، چه معنایی می‌تواند داشت.

روزگاری - نه چندان هم دور - اصحاب «دایرةالمعارف» در اروپا، منشأ تحولات عمیق فرهنگی بودند و شدند و این در حالی است که «ما» هنوز نمی‌دانیم دایرةالمعارف چیست، به چه درد می‌خورد و بود و نبودش چه توفیری دارد. برای همین است که «ایرانیان» هنوز دایرةالمعارف کامل و به ثمر رسیده‌ای در قاموس فرهنگی خود ندارند (با فرانسه و انگلیس و روسیه مقایسه نکنید؛ مقایسه کنید با ترکیه یا کشورهای عربی!). نگارنده، این اهمال، کوتاهی و بی‌توجهی را بیشتر در سه عامل می‌بیند. یکی اهمال در تبیین جایگاه و اهمیت «دایرةالمعارف» و آثار مرجع، که این ایراد بیشتر متوجه پژوهشگران است و اهل قلم تا هر کس دیگر. عامل عمده دوم، کوتاهی «دولت» است و سازمانهای ذی‌ربط و معمولاً «مسئولیت‌شناس» که درک چندانی از ایجاب و الزام انجام چنین «پروژه»‌های عظیم «ملّی» نداشته یا توان برنامه‌ریزی اصولی و «طولانی‌مدت» برای اجرای طرحهایی چنین درازمدت را

ندارند. و سؤم بی توجّهی خواصّ است و دانشمندان - نه به جهت محدودیتهای همه جانبه که عمدتاً حقّ با ایشان است - بلکه به دلیل تعلق خاطر به «عادتى مألوف» و تربیتی دیرینه که طبق آن، «کارفردى» و «من» و «منبت» بر «کار جمعی» و گروه و اجماع، ارجح است و پرواضح که بار چنین کجاوهای به مقصد نمی رسد و اگر هم رسید، بواقع سزاوار نام «شاهکار» بر تارکش.

خوشبختانه چند سالی است «تب» دایرةالمعارف نویسی در ایران بالا گرفته و آرزو می کنم زمانی برسد که از به کار بردن واژه «تب» ابراز پشیمانی کنم؛ هر چند که شخصاً این موج را - اصلاً اگر موجی باشد - تحسین کرده و به انهای گوناگون خود را در آن دخیل کرده ام. بجز دایرةالمعارفهای کوچکتر علمی و عمومی (که در جای خود قابل تقدیر و سپاسند)، شاید مهمّترین، کاراترین، مشهورترین و هنوز هم دقیق ترین دایرةالمعارفی که به اذهان آشنا تر است - هر چند بعید می دانم مردم عادی یعنی دکترها، مهندسها، قاضیها، دانشجوها، داستان نویسها و... حتّی قطع و اندازه اش را دیده باشند، چه رسد به تورّقش - دایرةالمعارف فارسی مرحوم غلامحسین مصاحب است که ۳۶ سال پیش به نشرش همت گماشت و اعقاب نه چندان امانتدارش با دستپاچگی سر و تهش را هم آوردند، تا دست کم ما هم یک دایرةالمعارف «تمام شده» و نسبتاً «استاندارد» داشته باشیم. و اعتراف می کنم که اگر این اثر «ماندگار» نبود (در کنار لغت نامه)، نمی دانم تکلیف امثالی چون من نوعی چه می شد! ای کاش، غیرتی و همتی و حسّ مسئولیتی، که این دانشنامه ارزشمند را «به روز»، کامل و همگانی کند ... تلاش دیگری که پیش از انقلاب شد، ترجمه و تکمیل دایرةالمعارف اسلام^۱ بود، زیر عنوان دایرةالمعارف اسلام و ایران که چند دفتر از آن به همت مترجمان و مؤلفان نامی و زیر نظر احسان یار شاطر، روانة بازار نشر گردید. اما متأسفانه آن «پروژه» هرگز به اتمام نرسید.

پس از انقلاب چند پروژه بزرگ و عظیم در زمینه دایرةالمعارف نویسی و معمولاً با حمایتهای دولتی آغاز به فعالیت کرد. البته هیچ یک از آنها نام «ایران» را بر خود نداشت و اتفاقاً همگی آنها برخلاف نامهای پرطمطراقتری که زیر لوای نام اسلام و جهان اسلام بر خود گزیدند، بیشتر - و چه خوب - که به «جهان ایرانی» پرداخته اند. دوتا از مهمّترین و معتبرترین این دایرةالمعارفها، با سبک و سیاق و روش کاری کاملاً متفاوت از هم، در واقع هر دو یک «کار» می کنند و تقریباً «یک اسم» دارند. یکی از آنها تحت عنوان دانشنامه جهان اسلام و زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، تاکنون در ۶ مجلد به چاپ رسیده است که آن نیز مانند آثار پیش از خود، یعنی دایرةالمعارف مصاحب یا سایر آثار نصفه و نیمه پیشین، نوعی «تألیف و ترجمه» است. اگرچه خیلی از مقالات آن «تألیفی» است و مؤلفان سرشناسی نیز در آن قلم زده اند، اما بسیاری از مقالات ترجمه ای است از مقالات دایرةالمعارفهای

1. *Encyclopaedia of Islam.*

شناخته شده‌ای چون دایرة المعارف اسلام، دایرة المعارف ترک^۱ و بالأخص دانشنامه ایرانیکا^۲. «پروژه» عظیم و مشابه دیگر، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، است زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی که تا امروز ۱۱ مجلد آن چاپ و منتشر شده است. سه ویژگی قابل تحسین، این اثر را از سایر آثار مشابه متمایز می‌کند، به طوری که می‌توان این ویژگیها را در میان همقطاران ایرانی‌اش منحصر به فرد دانست. یکی از این ویژگیها، رعایت دقیق و وسواس‌گونه «شاخص»ها و استانداردهای بین‌المللی در امر دایرة المعارف نویسی است که الحقیق از عهده این امر بخوبی برآمده است (با چشم‌پوشی از برخی ایرادات فنی مثل نوع کاغذ یا عکسهای نامرغوب). دومی، «تألیفی» بودن این دایرة المعارف است. به طوری که هیچ مقاله‌ای نیست که مستقیماً یا غیرمستقیم از روی سایر مراجع ترجمه و بازنویسی شده باشد. و سوم ایرانی بودن تمام نویسندگان و دست‌اندرکاران آن است، که این موضوع را از آن جهت ویژگی می‌دانم، چون به نویسندگان جوانتر و محققان گمنام‌تر، امکان پروراندن توان و دانش خود را در عرصه‌ای معتبر در کنار بزرگان و نامداران می‌دهد و از طرفی به تقویت اعتماد به نفس و تربیت نسل فرهیخته تازه‌نفس در عرصه‌ی لم‌یزرع «نگارش و تحقیق علمی و حساب‌شده در ایران»، کمک می‌کند. و اما دانشنامه ایرانیکا. توضیحات مکفی درخصوص آن در سرآغاز کتاب آمده است. اما ذکر چند ویژگی بارز و ممتاز – در کنار بسیاری دیگر از امتیازات این دانشنامه – خالی از فایده نیست. نکته اول اینکه این دانشنامه، اولین و تنها دایرة المعارفی است که نام «ایران» را بر خود دارد و همین امر احتمال کسب توفیق در جهت جلب توجه اذهان عمومی را – در صورت همت اهل علم – افزایش می‌دهد. نکته بسیار مهم و اساسی که تنها منحصر به این دایرة المعارف می‌باشد، زبان آن است که «خوشبختانه» به زبانی بین‌المللی (انگلیسی) و با رعایت دقیق‌ترین اصول زیربنایی (تا حدّ ممکن) به رشته تحریر درآمده است. همین موضوع این اثر را سرعت و با توفیق، «جهانگیر» و مورد توجه و عنایت دانشمندان «غیر ایرانی» کرد. و افسوس که باز همین موضوع یکی از دلایل گمنام ماندن آن نزد ایرانیان (حتی اهل علم و تحقیق) بوده است. از نکات بارز دیگر در این دایرة المعارف، «تکخال»^۳ بودن خیلی از مداخل آن است. از جمله همین کتاب که ترجمه مدخل «پوشاک» این دانشنامه می‌باشد.

به عقیده بنده، همواره «اولین» کار، سخت‌ترین کار و اتفاقاً «انتقاد» از اولین کار، سهل‌ترین نوع انتقاد خواهد بود... نکته حائز اهمیت در تدوین ایرانیکا، صلابت نام عمده نویسندگان آن است که خواه ناخواه اعتباری ویژه به «نام» ایرانیکا در کنار محتوای غنی مقالات آن می‌بخشد. و نکته قابل تعمق دیگر آنکه، در تمام مراکز تحقیقاتی ایران (البته اگر ایرانیکا را بشناسند)، اولین ارجاع و تا اندازه زیادی، معتبرترین ارجاع، درخصوص اطلاعات مورد نظر، بلافاصله به ایرانیکا خواهد بود؛ حال چه با

1. Turk Ansiklopedisi.

2. Encyclopaedia Iranica.

3. Original.

استفاده غیرمستقیم از مطالب آن در قالب مقالات، چه با ترجمه مستقیم آن به راحت‌ترین شکل ممکن.

عمده تأسف مترجم، ناشناس بودن و عدم استفاده «ایرانیان» از این گنجینه معتبر و موثق است، در کنار دیگر آثار ارزشمند چون دایرةالمعارف بزرگ اسلامی و دانشنامه جهان اسلام؛ که صدالبسته زبان «خارجی» ایرانیکا، آن را از برای هم‌میهنان، متروک و مهجورتر نیز ساخته است. همین امر در کنار رخوت و بی‌توجهی بسیاری از فضلا و دانشمندان نسبت به برگرداندن مطالب ایرانیکا به فارسی ظرف مدت بیش از ۱۵ سال - که فضل تقدّم ایشان بدیهی است - اینجانب را به جسارت «آغاز» ترجمه ایرانیکا واداشت و همچنین به پذیرش ناملازمات بحق «طاقت‌فرسای» این «شروع»، راغب ساخت ... متأسفانه آنچه که بیش از هر علتی به متن مقالات آسیب می‌رساند، رفت و برگشت چندباره محتویات مقالات به «زبان»‌های گوناگون است. باید قبول کرد مثلاً در روند ترجمه متن مقاله‌ای فارسی به انگلیسی (توسط مترجمان ایرانیکا) و دوباره برگرداندن متن انگلیسی حاصل به فارسی (توسط مترجم ایرانی)، اگر نگوییم «تخریب»، حتماً «تحریفاتی» صورت خواهد گرفت.

مع‌ذلک، این مجلد و دو مجلد بعدی که آماده چاپ است، «شروعی» است در روند ترجمه تام و تمام ایرانیکا، که آرزوی دیرین مترجم و ناشر آن (مؤسسه انتشارات امیرکبیر) می‌باشد. اما... اعتراف می‌کنم این روند و این «پروژه» نیز - اگر بخواهد به همین نحو، از ترجمه گرفته تا ویرایش و نمونه‌خوانی و بازخوانی و حتی صفحه‌پردازی و تهیه اندکس!، به عهده یک تن و تنها به مسئولیت وی باشد - بی‌تردید همچون بسیاری از «پروژه‌های» عظیم «یک‌تنه»، در نیمه راه باز خواهد ماند، و تداوم راه میسور نخواهد شد، مگر صرف همت، جوشش غیرت و قدری حمیت از سوی «فرهنگ‌دوستان» جوان و پرنشاط. در هر حال، این بنده از همین جا دست یاری از مترجمان دانا می‌طلبم و چشم یاری از ویراستاران توانا دارم...

چه بسا روزی برسد که همپای «داعیه‌های دهان پرکن» خود، دارای «آثار مرجع علمی، مستند و روشمند»، حداقل درباره خودمان، باشیم و دور باد از ما مصداق گندم‌نمای جو فروش^۱ ...

۱. در این مختصر نامی از آثار مرجع تخصصی‌تر، آثاری که پروژه آنها تنها روی کاغذ «پیش‌بینی» شده و پروژه‌هایی که هنوز مجلدی از آنها انتشار نیافته، نیامده است. هرچند آثار ارزشمندی چون فرهنگنامه کودکان و نوجوانان، زیر نظر توران میرهادی، ایرج جهانشاهی و ایران‌گرگین و دایرةالمعارف تشیع، زیر نظر آقایان بهاء‌الدین خرّم‌شاهی، احمد صدر حاج‌سیدجوادی و کامران فانی و فرهنگ آثار، زیر نظر رضا سید حسینی و همچنین دانشنامه ادب پارسی زیر نظر حسن انوشه را نباید از قلم انداخت.

نمایه

آرتمیس ۴۴۸	آباده ۳۷۵
آرتمیس برارونی ۴۴۸	آبی ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۵۵، ۵۹، ۶۲، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۵۹،
آرخالوق ۴۰۰، ۳۷۰	۱۶۲، ۱۸۰، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۰، ۲۶۰، ۲۶۶،
آریان ۵۸، ۴۴۸	۲۶۸، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶-۳۰۸،
آرین‌ها ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۹، ۶۱	۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۶۳، ۳۷۰،
آسپاتین ۴۴	۳۷۹، ۳۸۳، ۴۰۲، ۴۲۶، ۴۵۶
آسپاجانا ۴۴	آبادانا ۴۲، ۴۸، ۵۲، ۵۴، ۵۶-۵۹، ۷۶، ۷۹، ۱۱۴
آسنین ۲۳، ۲۵، ۴۴، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۴، ۷۵، ۷۶،	آتشکده ۶۱
۷۸، ۸۳، ۸۶-۸۸، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۴۰،	آتش مقدس ۵۰، ۳۸۱، ۴۲۳
۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۰،	آتیکا ۴۴۸
۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۴،	آثار هنری ۳۳، ۴۹، ۱۴۱
۲۱۶-۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۹،	آذربایجان ۱۲، ۲۷، ۲۱۴، ۲۷۵، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵،
۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۸،	۳۲۲، ۴۱۳، ۴۳۳
۳۰۹، ۳۱۱-۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۲-۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۳،	آذربایجان غربی ۲۷۳، ۲۷۷، ۳۱۸، ۳۸۰،
۳۵۳، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳،	آراخوزی‌ها ۴۵، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۱۱۴
۳۸۵-۳۸۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۵،	آرامگاه ۵۲، ۶۱
۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۲	

آسیای مرکزی ۱۲، ۳۴، ۶۴، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۶	ابازا مهمت پاشای ۴۵۳
۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶-۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۵	ابا - نمت ۳۵۷، ۳۹۹
۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۳	ابدیره ۵۰
۱۶۴، ۱۸۲، ۲۵۶، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۸۳، ۴۴۰	ابریشم ۲۳، ۵۰، ۶۱، ۱۰۱، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۰
۴۳۳، ۴۳۲، ۷۷	۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۸
آشوری ۱۴، ۴۴، ۴۴	۱۹۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱
آشوری‌ها ۴۵	۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲
آشیلوس ۴۳۴	۲۸۳، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۰۵
آقا بانو ۲۷۶	۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۵
آقا محمدخان ۲۱، ۲۲، ۲۱۶	۳۶۱-۳۶۴، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۸-۳۸۰، ۳۸۲
آگست ۴۲۲	۳۸۴، ۳۸۵، ۴۰۷، ۴۲۴، ۴۵۷
آلاداغ ۳۰۵	ابریشمی ۲۹، ۵۰، ۵۷، ۶۷، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۸۰
آلانو - سیتی ۱۳۳	۱۸۲، ۱۹۶-۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۲-۲۱۴
آلتای ۴۲، ۵۲، ۱۱۵، ۱۳۳	۲۱۶، ۲۱۸، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۷، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳
آلمان‌آتا ۱۱۵	۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۶-۳۲۰، ۳۲۲
آلن‌ها ۱۲۹، ۱۳۳	۳۵۲، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۵-۳۷۹
آمستریس ۵۶	۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۵۲
آمیانو مارسلینو ۱۰۳	ایزار ۱۰، ۵۰، ۵۶، ۶۶، ۹۲، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۹۵
آناتولی ۵۰، ۵۶، ۶۲، ۶۳، ۱۱۵، ۱۶۲، ۳۷۷	ابن اسحاق ۴۲۲
آناکسی ریدیس ۴۴۸، ۴۴۷	ابن سینا ۱۲
آناوسی ۱۳۳	ابن قتیبه دینوری ۱۴۸، ۴۲۸
آناهیتا ۸۸، ۹۰، ۹۷، ۱۱۴، ۱۱۵، ۴۳۸	ابوالحسن غفاری ۲۱۳، ۲۳۲
آنا بانووا ۲۱۴	ابوالطیب محمد وشاع ۱۴۳
آنتی نوئی ۱۰۰	ابوالفرج اصفهانی ۱۵۵
آنتیوخوس اول ۹۰، ۹۵، ۹۹، ۴۳۵	ابوت، کیت ۳۲۶
آوارس ۱۴۵، ۴۴۰	ابه ۳۹۹
آهوران ۲۹۱	اِبِل ۱۵۵
آینه کاری ۲۵۲، ۲۸۸، ۳۰۷	انوفرادت ۴۲، ۵۵

ایونی‌ها ۴۵، ۶۲	اوتر، ژان ۲۱۲
	اور ۴۳۲
بابک ۹۲	اورا - نپه ۲۶۴
بابل ۴۳۲	اورشلیم کایا، ا. ۱۳۸
بابلی‌ها ۴۵	اورمیّه ۴۳۳
باختران ۳۷۵	اوزوک ۴۱۷، ۳۱۵
بازار ۱۲، ۲۰، ۲۴، ۱۵۳، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۴۸، ۲۴۹،	اوزون ۱۸۰
۲۵۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۸، ۳۳۵، ۳۳۷،	اوزون بغاز چکمه ۳۱۳، ۴۱۷
۳۳۹، ۳۴۹، ۳۵۲، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۵۴، ۴۵۴، ۴۶۲	اوزون حسن آق قویونلو ۱۸۰
بازاکلیک ۱۰۰، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱	اوزون فر ۳۲۲، ۴۱۷
بازو ۲۵، ۵۴، ۵۷، ۸۵، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۶-، ۱۶۲،	اوستا ۱۲، ۱۱۴، ۲۲۲
۱۶۳، ۱۸۴، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۱۶-، ۲۱۸، ۲۲۰، ۳۰۸،	اوستایی ۵۰، ۵۷، ۹۰، ۱۱۵، ۲۲۳
۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۸۰، ۳۸۶، ۴۰۰	اوست‌ها ۱۳۳
باستان‌شناسی ۱۲، ۴۷، ۵۸، ۶۰	اوکراین ۱۲۹، ۱۳۲
باشلیخ ۴۰۰	اولریوس، آدام ۳۸۶
باشلیق ۱۴۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۳، ۴۰۳،	اولریخ، آنتوان ۲۰۳
۴۰۹	اورمه ۳۶۴، ۴۱۱
باشلیق / باشلیق ۳۷۱	اهریمن‌گش ۴۹، ۵۳
باکانت ۱۴۲	اهورامزدا ۹۲، ۴۳۸
بالاپوش ۲۲، ۲۷، ۴۴، ۴۵، ۵۷، ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۷،	ایچمک ۳۶۲، ۴۰۵
۱۰۲، ۱۳۶-، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۲،	ایران و قضیه ایران ۲۳
۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۴۹، ۲۷۵، ۲۷۸، ۳۰۴،	ایرساری ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۰۱
۳۰۶، ۳۱۶، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۴۷، ۳۷۱، ۳۷۳،	ایروان ۴۷، ۵۰، ۳۲۲، ۴۰۱، ۴۰۴-، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۴،
۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۰۰،	۴۱۷
۴۰۲-، ۴۰۵، ۴۰۷-، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۴۷،	ایزار ۳۷۵
۴۴۸	ایسکلیبی آتیف هوکا ۴۵۸
بالاکلاوا ۱۴۸	ایلخانیان ۳۳، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۶
بالتیمور ۲۲۲، ۲۲۶	ایلک ۴۰۴

برومیرزه، کرستین ۲۷، ۲۲۵	بامیان ۱۳۲، ۱۳۷
بریتانیا ۵۳، ۶۳، ۶۸	بازاری ۲۹۸، ۴۰۰
بزلیک ۳۶۴، ۴۰۰	باورهای عامه ۱۲
بسنکی ۳۴۷	بجستان ۴۵۳
بشرویه ۳۷۳	بجماق ۴۰۱
بشمق ۴۰۰	بجنورد ۳۰۴
بطوله ۳۴۶، ۳۴۷	بخارا ۱۲۳ - ۱۲۵، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۷۸، ۳۸۵
بطوله سکانی ۳۴۷	۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷
بطوله حمیرانی ۳۴۷	بخاری ۳۱۳
بطوله عربی ۳۴۷	بختیاری ۳۷، ۵۰، ۳۵۵ - ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۹۹
بطوله قطاری ۳۴۷	۴۰۰، ۴۰۳ - ۴۰۶، ۴۰۸ - ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴ -
بطوله مقامی ۳۴۷	۴۱۶، ۴۱۸، ۴۵۲
بُغطاق ۱۸۶	بدله ۴۰۰
بغلنای / بغلطاق ۳۷۱	برانجویگ ۲۰۳
بغمق ۴۰۱	براهویی ۲۹۳
بغمک ۳۶۴	بربرهای مزاب ۴۵۲
بفته ۴۰۰	برجک ۵۲
بفجه ۴۵۳	بردنشانه ۷۶، ۷۷
بک، لوئیز ۲۷، ۳۴۹	بُرقع ۳۷۶
بلالیک تپه ۱۳۷، ۱۵۳	برک ۲۲، ۲۴۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۷۸
بلخی‌ها ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۲	برلین ۳۴، ۵۶، ۵۸، ۱۰۰ - ۱۰۲، ۲۰۷، ۲۳۲، ۳۹۵
بَلَن ۳۶۱ - ۳۶۳، ۳۶۵، ۴۰۰	برم دلك ۴۳۸
بلکال ۳۵۸، ۴۰۰	برن ۳۴
بلوچ ۲۰، ۲۷، ۲۴۶، ۲۸۵ - ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳ - ۳۰۱	برنز، الکساندر ۲۵۶
۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۱ - ۴۱۶	برنزهای لرستان ۴۳۲
۴۱۸، ۴۵۸، ۴۵۹	بروختر، ولفگانگ ۲۸
بلوچستان ۱۲، ۲۷، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴	بروردی دوزی ۲۸۸
۲۹۷، ۳۰۰	

بهرام دژم ۸۷، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۴۳۸	بلوچی دوزی ۲۸۸
بهرام گور ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱	بلوکباشی، علی ۸، ۱۷، ۲۹
بیستر، اشتفان ۴۴	بلیبر ۱۸۶
بیجاما ۴۰۱	بمشی ۲۳، ۲۳۲، ۴۲۳
بیدستر ۹۰، ۱۱۴، ۱۳۰، ۴۴۸	بن پوشی ۳۲۱، ۴۰۰
بیستون ۴۱، ۴۲، ۴۹، ۵۵، ۷۸، ۴۳۷	بنجامین، س. ج. و. ۲۲۵
بیشاپور ۸۳، ۸۴، ۹۶، ۱۰۰	بند ۴۹، ۶۱، ۷۹، ۹۵، ۱۱۴، ۱۳۰، ۱۳۸، ۱۶۱، ۱۹۷
بیغ بغی ۳۱۵	۲۱۰، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶
بیلزیک ۳۶۴	۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۸، ۳۳۱
بیمه ۴۰۱	۳۲۷، ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۷۶، ۳۸۲، ۴۰۴، ۴۱۰
بین‌النهرین ۵۰، ۷۷، ۷۸، ۸۸، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۷	۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷
۱۵۹، ۱۶۱، ۴۳۱، ۴۳۲	بندوک ۳۰۰، ۴۰۰
بینالو ۳۰۵	بندومی ۳۰۰، ۴۰۰
بیهقی، حسین علی ۳۰۳	بنفش ۵۹، ۲۸۳
پشتی. دانه ۵۰	بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۹، ۱۴
پالافزار ۲۶، ۴۵، ۶۱، ۷۹، ۱۴۸، ۱۹۷، ۲۱۸، ۲۳۸	بنگلادش ۳۴۷
۲۶۴، ۲۶۸، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۷۲، ۳۷۵	بنیاد دانشنامهٔ ایرانیکا ۱۴
پاپوش ۳۵۷، ۳۸۱، ۴۱۱	بوخارایی ۴۰۱
پابیج ۲۴۹، ۲۶۱، ۳۸۱، ۴۰۴	بورکه ۱۹
پاپیون ۲۳۷	بورنچک ۳۶۴
پاتابه ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲	بوشهر ۳۴۵، ۳۴۸، ۴۵۳
پاتافته ۳۸۱	بوف کور ۱۲
پاتاوه ۳۸۱	بوقرا ۴۰۱
پاتو ۴۱۲	بوقو ۴۰۱
پاتوه ۴۱۱	بول ۲۹۹، ۴۰۱
پاجامه ۳۸۱	بویمه ۲۷۹
پاچپله ۳۸۱	بویراحمدی ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۸
	بهرام چهارم ۹۹

پاره ۳۲، ۱۸۲، ۲۴۱، ۲۹۸، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۶۳، ۴۱۱	پاچین ۳۸۱، ۳۷۴
پازیریک ۴۸، ۵۲، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۹۶، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۳۷، ۴۲۴، ۴۳۴	پادشاه ۴۹، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۱۰۱، ۱۳۶، ۲۱۲، ۳۸۹
پاشنه ۶۴، ۱۲۵، ۱۴۵، ۱۴۸، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۵۲	۴۴۸، ۴۲۳، ۴۲۲، ۳۹۷
۲۶۶، ۲۶۸، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵	پادشاهان ۴۱، ۵۵، ۳۸۵، ۴۲۲
۳۸۰، ۴۰۱	پادک ۴۱۱
پاگ ۴۱۱	پدو ۴۱۱
پا-کتل ۳۲۷	پارت ۴۵، ۵۰، ۵۹، ۷۵، ۷۸، ۸۰، ۸۶، ۹۲، ۹۳، ۹۵
پاکستان ۲۷، ۷۷، ۲۵۱، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳-۲۹۸	۱۰۰، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۶۶، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۳۵
۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۶	۴۳۷، ۴۳۹
پالتو ۹۰، ۲۲۲، ۳۱۵، ۳۳۴، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۷۸، ۳۸۱	پارت‌ها ۴۵، ۵۰، ۵۹، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۶، ۹۲، ۹۳
۴۰۹	۹۵، ۱۰۰، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۶۶، ۴۲۱، ۴۲۳
پلته ۴۱۱	۴۳۵
پالرمو ۱۵۴	پارچه ۲۱، ۲۳-۲۳، ۳۵، ۳۳، ۳۵، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۵۹، ۶۱
پالمیر ۷۸، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۰۱، ۹۹، ۹۵، ۸۶، ۸۴، ۷۹، ۷۶، ۷۵	۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲
۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۰	۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳
پالنگ ۳۸۱	۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲-
پالیک ۳۰۶، ۳۷۲، ۳۸۱، ۴۱۱	۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۹
پامیر ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۸	۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۹، ۲۸۳-
پانتور ۳۲۰، ۴۱۱	۲۸۷، ۲۸۹-۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۹
پانتول ۲۷۵، ۴۱۱	۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۷-
پاهنگه ۳۸۱	۳۳۹، ۳۴۷-۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳
بای‌افزار ۲۷، ۳۴، ۶۱، ۷۹، ۱۲۵، ۱۵۹، ۲۵۱	۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۱۰، ۴۱۵، ۴۲۴
بایاوا ۴۲، ۵۵، ۵۷	۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۵۳
بای‌بیج ۲۵۸، ۴۱۲	۴۵۷، ۴۵۹
بای‌جامه ۲۶، ۳۸۱، ۴۱۲	پارچه لندن ۳۲۶
باینده لنگرودی، محمود ۳۴۱	پارسی پیشکاران ۴۹
بیچ ۴۱۱	پاروپامیسوس ۲۵۶

۴۵۲، ۴۲۴، ۴۱۶	پناره ۲۷۶، ۳۰۴، ۴۱۱، ۴۱۲
پتکی ۴۱۲	پترندش ۴۱۲
پفدار ۵۵، ۵۹، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۵۱، ۱۸۷، ۲۱۸	پتک ۳۸۱
پک، السی ه. ۱۳۵، ۲۳۵	پنو ۱۹، ۲۴۹، ۴۵۳
پکتی‌ها ۱۱۵	پج ۲۷۶، ۴۱۱
پکول ۴۱۱	پران ۴۱۲
پگری ۴۱۱	پرتوگ ۴۱۱
پلنگ ۶۴، ۱۲۳، ۲۸۷	پرسی‌وان ۲۵۷
پلوتارک ۴۲۱، ۴۴۸	پرک ۴۱۱
پمپی ۴۲	پرنجی ۴۱۱
پنام ۵۰، ۳۸۱	پرو ۲۶۰
پنبه ۱۳، ۲۳، ۱۱۷، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۵۱، ۲۵۸	پریزاد ۶۲
۲۹۰، ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۷۶، ۳۸۲، ۴۱۲	پریواردوزی ۲۸۸
۴۱۳	پستان‌بند ۳۸۲
پنجاب ۲۶۰، ۲۹۶	پستک ۲۵
پنجک ۳۰۴	پشتبند ۴۱۲
پنجه ۶۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۵۹، ۲۵۷، ۲۸۷، ۳۰۷	پشتون ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۹۳، ۲۹۸
۳۱۴، ۳۱۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۷۵، ۳۸۰	۳۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۳
پنجیکنت ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۵۴، ۱۵۵	پشک ۲۹۵، ۴۱۱
۱۵۷، ۱۵۹	پشم ۱۰۱، ۱۱۷، ۱۸۰، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۴۹، ۲۵۶
پندول ۲۹۸	۲۸۱، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹
پوتین ۲۵۶، ۳۸۳	۳۱۲، ۳۲۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۷، ۳۷۸
پوراداد، ادیت ۴۴	۳۸۶، ۴۰۰، ۴۱۴، ۴۲۶، ۴۵۱، ۴۵۳
پور-پور ۳۱۶	پشمی ۴۹، ۶۳، ۷۶، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۸۰، ۲۱۲
پوست ۲۵، ۵۷، ۶۴، ۹۰، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۸۰، ۱۸۶	۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۷
۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۵	۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۸۴، ۳۰۴، ۳۰۸
۲۵۶، ۲۵۷، ۳۰۷، ۳۳۹، ۳۳۵	۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۷۳
۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۵	۳۷۵، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۶، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۱۳

۱۱۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱	۳۸۷، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۳۱، ۴۵۷
۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۶	پوستین ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۴۹، ۳۸۳، ۴۱۲
۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۰۴	پوستینجه ۳۸۳، ۴۱۲
۳۰۶ - ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰	پوشاک ۸، ۱۲، ۱۷، ۲۱، ۲۳، ۲۹، ۳۱، ۳۷، ۴۲، ۶۶
۳۲۲، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۱	۹۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹
۳۶۴، ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۴۰۲، ۴۰۴	۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵
۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۸	۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۸۲
پیراهن مراد ۳۸۲	۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۵ - ۱۹۹، ۲۰۱ - ۲۰۳، ۲۰۶
پیرمحمد (نوه تیمور) ۱۸۰	۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶ - ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۷
پیرهن ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۵۷، ۴۱۲	۲۳۸، ۲۴۵، ۲۵۵ - ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴
پسیزانه ۱۶۲، ۲۵۸، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۲۱، ۳۳۳	۲۶۶ - ۲۶۹، ۲۷۶ - ۲۸۱، ۲۸۳ - ۲۸۵، ۲۸۷
۳۳۸، ۳۳۹، ۳۵۷، ۳۸۱	۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۳ - ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۶
پیشاسر ۳۲۷	۳۰۷، ۳۱۰ - ۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۷
پیشانه بند ۴۱۲	۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۷ - ۳۵۰
پیشانی بند ۴۷، ۱۲۳، ۱۴۰، ۱۶۴، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۹۱	۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶
۳۱۴، ۳۶۳	۳۷۸، ۳۹۶، ۳۹۷ - ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۴۸
پیشاور ۸۶	۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۶۳
پیشند ۴۱۲	پوشش سر ۳۴، ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۸۷، ۱۱۴، ۱۸۴، ۱۸۷
پیشمرگه ۳۱۹	۱۹۶، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۷۵، ۳۱۳
تابان ۳۶۲	۳۱۷، ۳۳۵، ۳۴۵، ۳۷۲، ۳۷۸، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۳
تابوت ۴۲، ۴۷، ۵۸ - ۶۰	۴۱۵، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۵۵، ۴۵۸
تابوت سنگی ۴۲، ۵۹، ۶۰	پولاک، ج. ۲۲۲، ۳۳۵، ۴۵۸
تاپر، لیندسفارن ۱۸، ۱۹	پولوکس ۵۹، ۴۴۸
تانار ۱۵۵، ۱۸۰، ۲۵۶، ۳۳۵	پولی ۲۹۸، ۲۹۹
تاج ۵۲، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۵۶	پی توه ۴۱۲
۱۵۷، ۱۶۳، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۱	پیچه ۲۵، ۲۲۵، ۳۸۲، ۳۸۹
۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۸۳	پیچه بند ۳۸۲
	پیراهن ۲۵، ۴۴، ۴۵، ۵۸، ۵۹، ۹۶، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶

۴۵۵، ۴۱۶، ۴۰۵، ۴۰۲	۴۵۶، ۴۵۵، ۴۲۲، ۳۸۶، ۳۷۸، ۳۷۴، ۳۶۴
ترک ۹، ۱۱، ۲۷، ۳۳، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۴، ۲۱۲،	ناج پوست ۳۸۶
۲۵۱، ۳۱۱، ۳۲۹ - ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۷۳، ۴۰۸، ۴۱۰،	ناج خروس ۵۲
۴۱۶، ۴۵۳، ۴۶۳	ناج مولوی ۳۸۶، ۳۹۵
ترکستان ۸۶، ۸۷، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۶، ۱۵۳، ۲۵۷،	ناجیک ۲۴۶ - ۲۶۶، ۲۶۹، ۴۰۹، ۴۱۷
ترک کبی ۴۱۶	ناجیکستان ۲۷، ۳۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹
ترکمن ۲۰، ۲۷، ۱۹۶، ۲۴۷، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۶۱،	ناچارا ۴۹
۳۶۵، ۳۷۳، ۳۹۹ - ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۵ - ۴۱۷،	تاس ۲۶۹
ترکمنستان ۳۰۶	تاس کلا ۳۱۸
ترکیه ۴۲، ۶۳، ۱۴۹، ۲۳۹، ۲۸۳، ۳۱۹، ۴۳۳، ۴۵۸،	تاس - کلا ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۴۱۶
۴۶۱	تامپسون، دوبوره ۹۰، ۹۶، ۱۳۶
ترنج ۱۸۲، ۲۹۶، ۳۶۳	تاسون، جرجینا ۸۸
تس ۴۱۶	ناورنیه ۲۰۳
تسک ۴۱۶	نایباد ۳۰۷، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶
تسمه ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۳۳، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۳،	تبت ۵۲
۱۶۰، ۱۶۱، ۳۰۰، ۳۰۶، ۳۲۷، ۴۳۷، ۴۴۰	تبلیخ ۳۲۱
تعویذ ۱۳۲، ۲۱۶، ۲۵۲، ۳۰۱، ۳۶۴، ۳۷۳، ۴۱۶	تبنجه قبی ۴۱۶
تعویز ۴۱۶	تحت الحنک ۳۸۶
تفلیس ۸۷	تحویلدار، میرزا حسن خان ۲۱، ۲۳، ۲۹، ۳۹۵
تکه ۳۶۳، ۳۶۴	تخت جمشید ۴۶ - ۴۸، ۵۱ - ۵۴، ۵۸، ۶۱، ۷۰، ۷۹،
تکه دوزی ۳۵، ۴۹، ۶۲، ۱۳۳، ۲۸۸، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۰،	۳۸۳، ۱۱۴
۳۲۱	تخته ۱۹۸، ۳۲۷، ۳۷۳، ۴۱۵، ۴۳۵
تلپک ۳۶۱	تخیه ۳۶۳، ۴۱۵
تلپک آستراخان ۲۱۷، ۲۶۹، ۳۱۵	تذکره الملوک ۲۰۸
تلپزه ۳۰۷	ترا اول ۳۵۸
تیمان ۲۵۸	تریت جام ۳۷۹، ۴۰۲، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶
تیمو ۲۶۸	ترخان ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶
تیمون ۳۵۷	ترک ۱۵۴، ۱۸۷، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۲، ۳۷۴، ۳۸۶، ۳۹۴،

تنگ ۲۵، ۴۴، ۵۷، ۷۷، ۸۶، ۸۷، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲	تمبون زنونه ۳۵۸، ۴۱۶
۱۲۵، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۹۶، ۱۹۷	تمپتیوس ۴۴۸
۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۴	تنبان ۲۳، ۲۵، ۲۳۸، ۳۰۹، ۳۴۹، ۳۵۲، ۴۰۴
۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹	تنبکی کیسی ۴۴۴
۲۹۰، ۲۹۳، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۰	تن پوش ۳۱، ۳۴، ۳۵، ۴۵، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۷۵، ۷۶، ۷۸
۳۳۱، ۳۳۵، ۳۴۷، ۳۶۴، ۳۷۲، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۹۵	۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۴۶، ۱۴۸
۴۳۸، ۴۵۳	۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۸۰، ۱۸۴
تنگ سروک ۲۹۱، ۴۱۴	۲۶۳، ۲۹۶، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۲
تنگ قندیل ۸۷، ۹۷، ۴۳۸	۳۳۴، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲
توبی ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۹۹، ۴۱۶، ۴۱۷	۳۷۴، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۵، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۵۲
تورفان ۳۴	تن پوشها ۱۷ - ۲۱، ۲۵ - ۲۸، ۳۲ - ۳۷، ۴۴، ۵۳، ۵۶
توطنه پنداری ۱۲	۵۷، ۵۹، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۸۵، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵ -
تولبت ۱۹۷	۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵
تومان ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۴۱۷	۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۸
تومان قوزه ۴۱۷، ۳۳۲	۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۷
تومر ۳۶۴، ۴۱۷	۲۳۸، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۷۹
تومن ۳۱۱، ۳۱۲	۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶
تومن - کونیاک / تومن کونینک ۳۱۲	۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۷
تونیک ۴۴، ۴۵، ۵۷، ۵۹، ۷۷، ۷۹، ۸۳، ۸۸، ۹۰، ۹۵ -	۳۵۰، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۴
۹۷، ۹۹، ۱۰۳، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۴۹	۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۵۲
۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۳، ۱۸۲، ۱۹۷، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۳۰ -	تن پوشهای رویی ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۴۴، ۵۳، ۲۰۳، ۲۰۶
۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۵۷، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۲	۲۴۹، ۲۷۹، ۳۱۶، ۳۳۸، ۴۳۲
۴۱۵، ۴۳۷	تن پوشهای زیرین ۳۴، ۵۷، ۵۹، ۱۲۳، ۱۵۳، ۱۹۷
توی ۵۵، ۱۱۷، ۱۸۴، ۴۶۳، ۴۱۶	۲۶۶
تهران ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۹، ۳۴، ۴۲، ۷۰، ۷۶، ۷۷، ۸۷	تنجیر ۳۶۴، ۴۱۶
۱۸۹، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳	تنکه ۲۷۸، ۳۰۶، ۳۸۵، ۳۸۷
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۷۹، ۲۸۰	تنکه آینه ۳۸۷
۲۹۱، ۳۱۰، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۷۵	تنکه میخچه ۳۸۷

جبهه ۲۱، ۲۲، ۱۹۸، ۲۲۲، ۳۷۷	۳۷۹، ۳۸۳، ۳۹۴-۳۹۸، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۵۹
جراب ۳۱۳	۴۶۰
جرقه ۳۳۱، ۴۰۶	تیاره ۵۰، ۵۲
جُرو ۴۰۶	تی بندر ۳۴۷
جروق ۴۰۶	تیرمه ۳۱۲، ۴۱۶
جزیره نشینان ۴۵	تیزافرن ۵۲
جغه / جغه / جیغه ۳۷۶	تیز خود ۵۲
جک	تیگراکسودا ۱۲۹
جلابه ۴۵۲	تیلیک ۴۱۶
جلایب ۴۲۵	تیلگه تپه ۷۹
جلال‌الدین رومی ۳۸۱	تیلیا، اب. ۴۴
جلالی ۳۱۸	تیلیه تپه ۱۱۶، ۲۳۷
جلیب ۴۲۵	تیمور ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۶
جلز ۳۲۸، ۳۳۱، ۴۰۶	تیموریان ۳۳، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷
جلزقه ۲۷۸، ۳۰۴، ۳۳۷، ۴۰۶	
جلسقه ۳۰۹، ۴۰۶	تعالی ۱۴۸
جلگه نشینان ۴۵	
جلیزقه ۳۰۸، ۴۰۵	جاروق ۳۲۱
جلیقه ۱۸، ۲۲، ۲۵، ۵۳، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۲۹	جاز ۲۹۸
۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۷	جاغوری ۲۵۸
۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۴، ۳۳۷	جامه ۷، ۱۹، ۲۱-۲۴، ۲۶، ۴۴، ۵۵، ۵۷، ۶۶، ۷۹، ۸۳
۳۳۹، ۳۵۰، ۳۵۵، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰	۸۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۴۰
۴۰۴-۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۱۷	۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۵، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۶۰، ۳۰۶
جما ۴۰۶	۳۰۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۳، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۵
جمالزاده، م.ع. ۳۹۵، ۴۵۳	۳۵۷، ۳۶۹، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۱، ۴۰۶، ۴۰۷
جنکینسون، آنتونی ۱۹۷	۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۴۹
جنگجوریان ۱۹، ۳۲، ۳۳، ۴۲، ۴۵، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۳۰	جامه حاجت ۳۸۲
۳۲۱	جامه‌دان ۳۷۶، ۴۴۹

۲۴۷، ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۲۵، ۲۲۰، ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۱	جنوب ۴۲، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۵۰، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۷۵
۳۴۶، ۳۲۹، ۳۲۶، ۳۱۶، ۳۰۹، ۳۰۷، ۲۹۱، ۲۶۰	۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۵۲
۴۰۲، ۴۰۱، ۳۹۹، ۳۸۲، ۳۷۱، ۳۵۷، ۳۵۲، ۳۴۷	۳۵۸، ۳۹۹، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۳۱-۴۳۳
۴۲۷-۴۲۱	۴۴۰
چادر ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۴۷	جوت - تومن ۳۱۱
چادر شب ۳۳۹، ۳۳۴، ۳۳۲، ۳۳۰، ۳۲۷، ۳۲۶، ۳۱۶	جور ۴۰۶
۴۰۱	جوراب ۲۱، ۲۱۰، ۲۱۷، ۳۱۳، ۳۲۶، ۳۳۸، ۳۷۴
چادر نماز ۲۵، ۲۳، ۲۲	۳۷۷، ۴۰۵، ۴۰۶
چارت ترک ۴۰۲	جوسق الخاقانی ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۲
چاؤخ ۴۰۲، ۳۲۷، ۳۰۴	چوشن ۳۷۱، ۳۸۷
چارخ خام ۴۰۲، ۳۰۴	چوفی ۳۴۸، ۴۰۶
چارشاب ۴۰۲	چولبار ۳۶۳، ۴۰۶
چارشب ۳۲۷، ۳۱۶	چومه ۳۴۵، ۳۴۷، ۴۰۶، ۴۱۷
چارشو ۴۰۲، ۳۲۷	چوه ۴۰۶
چاؤخ ۳۷۲	چهاز ۲۹۸، ۳۳۲، ۳۷۳
چازق ۴۰۲، ۳۸۱، ۳۷۲، ۲۱۰	جهانبانی، مهرنیر ۲۸۷، ۲۸۹
چارقد ۳۷۸، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۷۰، ۳۵۲، ۳۰۶، ۲۵	جهودانه ۳۷۶
۳۸۴، ۳۸۵، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۷	جیب ۱۳۳، ۲۸۶، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۷، ۳۲۰
چارکزی چوخه ۴۰۲، ۳۱۵	۳۷۰، ۴۰۶، ۴۰۹، ۴۱۱
چاروق ۳۷۲	جیحون ۴۲، ۵۲-۵۴، ۶۱، ۳۳۴
چاقچور ۳۷۲، ۲۲۵، ۲۲۰، ۲۱۰، ۲۰۳، ۲۵	جیزمه ۴۰۶
۳۸۵، ۴۲۶	جیکط ۴۰۶
چاقشور ۲۰۱، ۳۷۲	جیگ ۲۹۸، ۴۰۶
جبر	جیلک ۴۰۶
جیبیت ۴۰۱، ۳۶۵، ۳۶۳، ۳۶۲	چاخچور ۳۷۲
جَیْت ۴۰۲، ۳۱۰	چادر ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۷، ۳۶، ۶۲، ۹۲، ۱۲۹، ۱۹۳
چیکان ۳۱۲، ۳۱۳	
چیلی ۲۵۱، ۳۴۷، ۳۸۱، ۴۰۱، ۴۰۲	

چقی ۴۰۳	چلیت ۴۰۲، ۳۱۰
چکمن ۳۲۲، ۲۵۸	چلی ژر ژر ۴۰۲
چکمه ۴۴، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۷۵، ۷۹، ۹۵، ۱۱۱، ۱۱۳ -	چین ۴۰۱
۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱،	چیق ۴۰۲
۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۲،	چخ ۴۰۳، ۳۰۴
۱۶۴، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۶۶،	چخچور ۴۰۱
۲۶۸، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۳۸، ۳۶۲، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۰،	چدری ۴۰۱
۳۸۱، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۱۷	چراخ سخلی ۴۰۲
چکن بلوچی ۲۹۱	چراخ هزاره جات ۴۰۲
چگه ۴۰۳، ۳۴۷	چرشب ۴۰۲
چلّابه ۴۰۳	چرشو ۴۰۲
چلتلیز ۳۰۷	چرغت / چرقت / چرگت ۴۰۲، ۴۰۱
چلمه ۴۰۱، ۳۲۲	چرم ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۶۲، ۶۴، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۹۵، ۱۳۰،
چمرینی، اُ. ۴۴۹	۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۰۸، ۲۵۱، ۲۵۷،
چموس ۴۰۱، ۲۵۳	۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۹،
چناران ۳۰۴	۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۴۸، ۳۴۷، ۳۷۲، ۳۷۳،
چنسنیر ۱۹	۳۸۳، ۴۲۲
چنه ۴۰۱، ۳۶۵، ۳۶۴	چریق ۴۰۲
چونقو ۴۰۳، ۳۱۳	چسیان ۲۲، ۲۴، ۴۴، ۵۷، ۵۹، ۸۵، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۲،
چوخا ۴۰۳، ۳۷۳، ۳۵۶، ۳۰۶، ۲۵۷	۱۲۵، ۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۶۳، ۲۰۳،
چوخه ۴۱۷، ۴۰۳، ۴۰۲، ۳۷۳، ۳۱۵، ۳۱۳	۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۵۶، ۲۶۴، ۲۶۸، ۳۰۷،
چوقا / چورغا ۴۰۳، ۳۷۳، ۳۶۲، ۳۵۷، ۳۵۳، ۳۵۰	۳۱۲، ۳۱۴، ۳۳۳، ۳۶۱، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۳،
چوقا لیواسی ۳۵۷	۳۸۷، ۴۱۰
چوقا - لیواسی ۴۰۳	چشم‌آویز ۳۸۲، ۳۷۳
چوکه ۴۰۳، ۲۷۶، ۲۷۵	چط ۳۰۰
چوموش ۴۰۳، ۳۴۰، ۳۲۸ - ۳۲۶	چقا ۴۰۳
چهارزانو ۶۴	چقه ۴۰۲، ۳۲۱
چیریی ۴۰۲، ۳۶۵، ۳۶۳	چقی ۴۰۳

خاورمیانه ۱۰، ۱۸، ۲۹، ۳۱، ۵۲، ۱۲۱، ۱۸۲، ۲۸۳،	چیکمن ۳۶۲
۴۵۱	چین ۱۲، ۸۷، ۱۵۳، ۱۸۲، ۴۱۶
خاور نزدیک ۴۴، ۷۵، ۷۹، ۴۵۵	
ختن ۱۱۷	حاشیه دوزی ۷۸، ۸۶، ۹۲، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۸۰، ۱۸۲،
خجند ۲۶۴	۱۹۷-۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸،
خراسان ۲۱۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۰، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۸-	۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۴،
۳۱۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۳، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۲-	۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۱،
۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷،	۳۰۰، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۱،
۴۵۹	۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۷، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۰،
خرباط المفجر ۱۳۶-۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱	۳۸۶، ۴۰۰
خرقه ۲۱، ۳۲۵، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۴۵۳	حافظ ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۲۷
خسز ۵۲، ۵۷، ۶۴، ۷۷، ۸۸، ۹۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۳،	حجاب ۳۳، ۱۴۲، ۱۸۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۲۶، ۳۵۷،
۱۲۳، ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۸۰، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۴۸، ۱۳۸، ۱۳۰،	۳۷۶، ۳۸۸، ۳۹۳، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۳۸،	حجاری ۳۲، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۱-۵۵، ۵۸، ۶۳،
۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۶، ۳۱۳، ۳۷۷، ۳۸۱، ۴۰۴، ۴۰۹،	۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۴، ۹۱-۹۴، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۳۶،
۴۵۸، ۴۴۸	۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۹، ۴۲۳، ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۳۵-۴۳۸
خزاکند ۳۸۴	حصار ۲۶۸
خزری ها ۱۱۵	حفاظ ۵۰، ۹۲، ۴۳۶
خسرو انوشیروان ۴۲۲	حمایل ۲۱، ۳۷۶
خسرو دوم ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۶، ۹۹، ۱۰۱، ۱۳۶، ۴۳۸-	حواله ۴۹
۴۴۰	
خشایار ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۶، ۶۱، ۶۲	خادمین ۴۹
خشایار اول ۵۵	خالشاین ۱۱۶
خشتک ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۰	خام-کار ۲۹۷، ۲۹۵، ۳۰۰
خشتی-لعابی ۶۱	خان شماخی ۱۹۷
خفتان ۵۷، ۶۴، ۸۶، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۸،	خانم بزرگ ۱۸۰
۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۳-۱۵۵، ۱۶۱،	خانه یک طبقه ۲۹۵
۱۶۲، ۱۶۴، ۱۹۷، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴،	

۱۴۵، ۱۵۱، ۲۰۳، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۷۵	۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۲۲، ۳۷۷، ۳۹۹ - ۴۰۱
۲۸۳، ۲۸۶، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲	خلا ۳۲۵
۳۱۳، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۵۸، ۳۷۴، ۳۸۱۲، ۳۸۵، ۴۰۲	خلعت ۲۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۲۰، ۳۷۵
۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۳۱	۳۷۸
دانشنامهٔ ایران و اسلام ۹	خلیج فارس ۳۴۵
دانشنامهٔ ایرانیکا ۹ - ۱۲، ۱۴، ۲۶، ۲۸، ۴۶۳	خلیفهٔ ایستاده ۱۳۶ - ۱۳۸، ۱۴۰
دانمارک ۳۴، ۲۵۵، ۲۶۰	خواجگی اصفهانی، محمدبن معصوم ۲۰۲، ۲۳۲
دانیل، التون. ل. ۹	خوارزمی‌ها ۴۵، ۵۶، ۱۱۴
داعه‌ها ۱۳۲	خُود ۳۸۶
دایرةالمعارف اسلام ۹ - ۱۲، ۴۶۲	خوراسان کورکو ۳۱۵
دایرةالمعارف اسلام و ترک ۹	خورسن کورکو
دایرةالمعارف کبیر اتحاد شوروی ۱۲	خوروبین ۴۳۳
دای زندگی ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰	خوزستان ۷۶ - ۷۸، ۳۴۵، ۳۴۸
دپینت ۳۶۴	خوس ۳۴۵، ۴۰۹
دیر ۳۱۶، ۴۰۳	خوشه‌ای ۵۵
دراعه ۴۰۳	خولی ۴۰۸
دربلق ۴۰۳	
دربه ۳۱۸	داج ۲۹۸
دربی ۴۰۳	داراب گرد ۹۳
درخت زندگی ۱۳۰	دارالفنون ۲۴
درخت مقدس ۴۳۳	داریوش ۱۴، ۴۲ - ۴۴، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۴۲۳
درواز ۲۶۴، ۲۶۶	داریوش اوّل ۴۱، ۴۲
دروزو خلی ۴۰۴	داریوش بزرگ ۴۳، ۵۳، ۵۵
دروزی‌ها ۴۵۱	داریوش سزم ۴۸، ۵۲، ۵۶، ۶۲، ۳۳۴
دروویل ۳۸۷	داغستان ۱۹
دره ۲۶۶، ۲۸۳	دالتون، آ. م. ۴۲
دره گزر ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۸۳، ۴۰۰، ۴۰۲ -	دالمانی، هنری ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۸، ۳۹۱ - ۳۹۳
۴۰۴، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳ - ۴۱۷، ۴۱۵	دامن ۴۵، ۵۵، ۵۹، ۹۹، ۱۲۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۳

دگوشی ۴۰۴	دره زرافشان ۲۶۸، ۲۶۴
دُلاغ / دُلاق ۳۷۴	دریای آروف ۱۳۰
دلق ۴۰۴	دریای سیاه ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱
دُم ۵۰، ۴۳۳	دری مخمر ۴۰۳
دمتریاس ۶۱	دزمال ۴۰۴
دُن ۱۳۳، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۶۱، ۳۶۲، ۴۰۴، ۴۱۳	دزی، رایبهارد ۳۷۱
دناگ ۸۷، ۹۰	دستار ۸۶، ۸۷، ۱۲۵، ۱۴۲، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۰۶، ۲۰۸
دندان اولیق ۱۰۰، ۱۵۷، ۱۵۹	۲۲۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۴
دوازده ترک ۱۹۶، ۱۹۹، ۳۷۴، ۳۸۶، ۴۵۵	۲۸۹، ۲۹۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۹، ۳۵۸، ۳۷۰، ۳۷۴
دوپری ۲۴۵	۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۶، ۴۰۴، ۴۱۴، ۴۱۷، ۴۵۵، ۴۵۷
دورا اروپوس ۹۳	دستک ۲۱
دوکی ۶۱	دستکش ۳۳۹، ۳۷۴، ۴۰۳
دُگوشی ۴۰۴	دستمال ۱۸۷، ۲۸۳، ۲۹۸، ۳۲۰، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳
دولینت ۱۹۷	۳۷۲، ۴۰۳
دومن، رافائل ۲۱۰	دستمال سر ۵۰، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۰۴، ۳۰۶ -
دون ۴۰۴	۳۰۸، ۳۱۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۳ - ۴۱۵
دیار بکر ۱۹۷	دستمال سفید ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳
دیاز، ارنست ۲۵۷	دستی کنگر ۴۰۳
دیبا، لیل ۱۹۳	دسمال ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۱۷
دیزلیک ۳۱۴، ۴۰۴	دقه ۴۰۴
دیگار، ژان پیر ۲۷، ۳۵۵	دکلاویخو، روی گونزالس ۱۷۷
دیلمان ۳۲۳، ۳۲۹	دکولته ۲۰۹
دیودروس ۵۶	دگمه ۶۱، ۸۶، ۹۵، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸
دیودوروس ۴۱، ۴۴۸	۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۴۷، ۲۴۹
دیهم ۵۲، ۱۱۷، ۱۶۲، ۳۷۴	۲۵۲، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۸
ذیهر ۴۲۴	۲۸۹، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۹ - ۳۱۲، ۳۱۷ - ۳۲۲، ۳۲۰
ذکاء، یحیی ۲۴، ۲۹، ۳۳۲	۳۳۱، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۵۷، ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳
	۳۸۵، ۴۰۳، ۴۳۴، ۴۵۱

۲۶۰، ۲۸۹، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۲۱	راسل، جیمز. ر. ۴۲۳
۳۲۷، ۳۳۱، ۳۷۴، ۳۷۵	راندل ۸۸، ۹۷، ۱۲۵
روئز، آن ۴۴، ۵۵	راندلی ۸۸
روایت حمیدی اشاو هیستان ۴۲۲	رانک ۳۲۱، ۴۱۳
رویند ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۸۰، ۱۸۷، ۱۹۶	رانین ۳۸۴
۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۰	راولینسون، جرج ۴۲، ۵۵
۲۹۸، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۶	راهیان ۵۲، ۳۷۳
۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۴، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۶	رایس، د.ک. ۱۵۵، ۱۵۹
۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۶	رایس، کلارا ۳۷۱، ۳۹۶
روبنده عروسی ۴۱۶	رجستان ۲۹۶
رودخانه دُن ۱۳۳	رخشانی ۲۹۴
رودنگو، س.ی. ۴۴	ردا ۲۷، ۳۲، ۴۵، ۵۴، ۵۶، ۶۲، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۶
روستایان ۴۵، ۲۱۰، ۲۸۵، ۳۳۸، ۳۴۸، ۳۷۲، ۳۷۴	۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۳ - ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۳۲، ۱۳۳
۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۶، ۴۵۹، ۴۶۰	۱۳۵، ۱۳۶ - ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹ - ۱۵۴، ۱۵۶
روسر ۳۰۶، ۴۱۳	۱۶۲، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۵ - ۱۹۹، ۲۰۱ - ۲۰۴
روسری ۲۵، ۱۳۲، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۲، ۲۱۶	۲۰۸ - ۲۱۰، ۲۱۲ - ۲۱۴، ۲۱۶ - ۲۱۸، ۲۲۰
۲۱۸، ۲۲۵، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۶، ۲۹۸، ۳۰۴	۲۲۲، ۲۲۷، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۸
۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۹	۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۸، ۳۲۱، ۳۳۶، ۳۴۹، ۳۵۰
۳۴۵، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۴	۳۵۷، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۳ -
۳۸۵، ۴۲۷	۳۸۵، ۳۹۹ - ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۲
روسیه ۲۴، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۴، ۳۰۴، ۳۳۳، ۴۶۱	۴۱۳، ۴۱۵، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۸
رومی ۵۲، ۸۳، ۱۳۰، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۲	ردولف چهارم ۱۸۲
۳۹۵، ۴۳۵، ۴۳۷	رنفیلد ۴۳۷
رویه ۶۱، ۶۴، ۹۰، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۸۴، ۳۲۷	رشیدالدین فضل الله ۳۹۶
۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۵	رضاشاه ۲۵، ۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۳، ۳۱۴، ۳۵۰، ۳۵۵
ریکمرز ۳۴	۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۵، ۴۵۸
ریگا ۳۳۴	رَف زَف ۴۵۷
	رنگارنگ ۵۶، ۵۷، ۱۴۸، ۱۹۶، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۶

۳۷۵، ۳۷۳، ۳۷۲، ۳۴۸، ۳۲۷، ۳۱۴، ۳۱۳، ۳۱۰	زانتوس ۵۵
۴۰۲	زبان شناختی ۵۵
۴۱۸، ۳۱۲	زبانۀ گوشه ۵۰
۴۳۳، ۴۱۸، ۳۱۲	زبون ۲۷۹، ۲۷۸
	زرتشت ۴۴۰
۲۹۶، ۱۲۵	زرتشتیان ۴۲۳، ۳۹۵، ۳۷۹، ۱۲۶
ژر - سوال ۲۷۸	زرخره ۴۱۷، ۳۱۲
ژر - شوی ۲۷۹	زرد ۲۳، ۲۵، ۵۹، ۶۱، ۲۰۴، ۲۷۷، ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۰۷
ژر - کراس ۲۷۹	۳۰۹، ۳۱۸، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۳، ۴۵۶
ژر - کرواسی ۲۷۹	۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۰۰، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۳
ژیلت ۳۷۶	۴۱۶
	زرشکی ۵۶
ساتراپ ۴۲، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۲، ۱۱۵	زرگوتنه ۴۵۲
ساتراپی ۵۰	زرنگی‌ها ۱۱۵، ۶۱، ۴۵
ساجلیق ۳۶۴	زره ۱۲، ۳۴، ۹۶، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۹۷
ساج منجوق ۳۶۴	۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۷، ۴۳۵
ساراپیس / ساراپیش ۶۲، ۵۹	زربین ۵۶، ۹۹، ۱۱۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۴۷، ۳۲۱، ۳۶۴
سارق ۳۳۰	۴۳۷
سارمانی ۱۳۱ - ۱۳۳	زل ۴۱۸
ساری ۴۲۴	زئار ۱۰۱، ۱۲۶، ۴۳۷
ساسانیان ۲۶، ۵۰، ۸۳، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۲، ۹۳، ۹۵ -	زنجیره ۳۱۲
۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۲۶، ۱۰۳، ۱۰۱، ۹۹، ۹۷ -	زوتو ۲۹۷
۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹،	زنجیره ۴۱۷
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۴۲۳، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۹ - ۴۴۱	زوزون ۲۷۸، ۴۱۷
ساق‌بند ۲۶۱، ۲۵۱، ۲۴۹، ۹۵	زوزین ۴۲۲
ساق‌بیج ۹۵، ۱۱۳ - ۱۱۷، ۱۶۱، ۲۵۷، ۲۷۶، ۳۷۲،	زی ۲۸۶
۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۲	زیرانداز ۴۵۳
ساکلر ۸۴	زیسه ۶۱، ۶۴، ۲۱۰، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۸۴، ۳۰۰

سراغوش ۳۸۵	ساگارنی‌ها ۵۹، ۵۰، ۴۵
سراگوش ۳۸۵	ساگی ۴۱۳
سرانداز ۳۸۵	سامره ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۴۳
سرانی ۲۷۵	سایان ۱۳۳
سریند ۳۴، ۳۳، ۴۴، ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۸۷، ۹۲، ۱۱۳، ۱۱۵	سایه ۴۱۵، ۲۸۸، ۱۵۶، ۱۴۹
۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۵	سبیز ۱۸، ۲۱، ۲۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۹، ۱۹۷، ۲۱۰
۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹	۲۵۱، ۲۶۸، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰
۱۶۱، ۱۶۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۵	۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۶۴، ۳۸۴، ۴۰۸
۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۷۵ - ۲۷۹	۴۵۱، ۴۵۷، ۴۵۸
۲۸۹، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۲۰ - ۳۲۲	سسزوار ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۰۹، ۴۰۲ - ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۰
۳۲۹، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۵۲، ۳۵۶ - ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۴	۴۱۲، ۴۱۵ - ۴۱۷
۴۱۷، ۴۲۲، ۴۳۴، ۴۵۷	سبک هندی ۴۵، ۲۰۹
سرپوش ۲۲، ۴۷، ۴۸، ۶۳، ۳۵۵، ۳۸۵، ۴۰۱	سبک یونانی ۴۵
سرخ ۱۸، ۲۳، ۵۶، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۸۰، ۲۲۰، ۲۳۲	ستره ۲۵
سرخ دم ۴۳۳	سَدَسَت قبی ۴۱۳
سرخ کوتل ۸۶	ستون ۵۷، ۵۸، ۲۰۱، ۳۸۴
سرداری ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۳۷۸، ۳۸۵	ستیغ ۵۲
سردباد ۴۱۴	سجلیق ۴۸۵
سردوشی ۲۲	سج‌منجوق ۴۱۳
سرمشهد ۸۷	سخت ۱۷، ۱۲، ۲۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۳۳۵، ۴۶۳
سروک ۴۱۴	سغلی ۴۱۵
سرون ۴۱۴	سغمه ۲۷۸، ۴۱۵
سرووین ۴۱۴	سدره ۳۸۵
سریر ۵۳، ۴۲۲	سدري ۴۱۳
سریزه ۳۰۸	سراب قندیل ۸۷
سیریگ ۹۵، ۹۹	سراغج ۳۸۵
سفیدان ۵۶، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۹	سراغوج ۳۸۵

۴۴۸، ۴۴۱، ۴۴۰، ۴۳۴، ۴۳۳، ۴۲۴، ۴۲۱	سغدیانان ۱۵۳
سِلْماس ۹۷	سغدی‌ها ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۳۰
سلوکیان ۷۵	سفالگری ۱۲
سَلَه ۴۱۴	سفت ۵۰، ۵۲، ۶۴، ۷۶، ۷۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۲، ۱۳۶
سمرقند ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۸۶، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۹۸	۱۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۴، ۳۲۰، ۳۲۷
۴۱۴، ۴۱۲	۳۷۲، ۴۴۸
سَمق ۴۱۵	سفید ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۵۷، ۱۱۷
سَمنان ۳۰۸	۱۴۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۷
سَمور ۵۷، ۱۳۰، ۱۸۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۵	۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۸، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۱
سَن پتروزبورگ ۳۳۴	۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۶ - ۲۸۸، ۲۸۴، ۲۹۷، ۲۹۰
سَنجَاب ۶۴، ۲۰۲، ۳۸۳، ۳۸۵	۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۸
سَنجَابی ۲۵	۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۸ - ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰
سَنَد ۲۹۳، ۲۹۶	۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۷۰، ۳۷۳ - ۳۷۵، ۳۷۷، ۳۷۹
سَنَدج ۲۷۴، ۲۷۵	۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵ - ۴۰۳، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۶
سَوَند ۲۰۳	۴۵۹
سوارکار ۵۹، ۱۴۵ - ۱۴۷، ۴۴۰	سفیدرود ۳۳۴، ۳۳۵
سوارکاری ۴۴، ۵۷، ۷۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۰	سُقْرَلاطدوز ۲۱۰
۳۶۲، ۱۹۷، ۱۶۲، ۱۴۵	سکاه ۵۶، ۱۱۴ - ۱۱۶، ۱۲۹
سودره ۲۸۳، ۴۱۵	سکاهای آموری ۵۶
سوریه ۷۵، ۷۸، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۸۳، ۴۳۲، ۴۵۱	سکه ۴۱۳
۴۵۲	سلطان احمد میرزا ۳۹۷
سوزندوزی ۱۴۵، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۷۵ - ۲۸۵ - ۲۸۸	سلطان محمود ۱۵۳
۲۹۰، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۲۱، ۳۴۶، ۴۰۰، ۴۰۶، ۴۰۸	سلطان مراد چهارم ۴۵۳
۴۱۶	سلطنتی ۳۲ - ۳۴، ۴۵ - ۴۷، ۴۹، ۵۵، ۶۳، ۷۷، ۸۷
سوککور ۴۱۵	۸۸، ۹۲، ۹۳ - ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۲۳
سیا - دیسَمال ۳۰۸، ۴۱۵	۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۸۳، ۱۸۸
سیاه ۱۹، ۲۵، ۶۴، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۸، ۱۵۹	۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰
۱۹۸، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۸، ۲۴۶، ۲۴۹	۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۳، ۳۷۶، ۳۸۵

شاپور دخت ۸۷	۲۵۱، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۴
شاپور شهساز، ع. ۴۱، ۷۰	۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۸
شار ۳۰۴، ۴۱۴	۳۲۱، ۳۲۸، ۳۳۱ - ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۵
شاردن، ژان ۱۹۶، ۲۰۳، ۲۲۸، ۲۷۴ - ۳۷۷، ۳۸۰	۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۱ - ۳۷۰
۲۸۲ - ۳۸۴، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۵۷	۳۷۳، ۳۸۲، ۴۱۵، ۴۲۵، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۶، ۴۵۸
شارل ۳۰۴، ۴۱۴	سیاهکار ۲۹۰
شال ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۵۶، ۱۴۱، ۱۴۹، ۱۶۳، ۱۸۴، ۱۸۷	سیبریا ۱۳۷، ۱۴۵
۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۸، ۲۴۹، ۲۵۸	سیتی‌ها ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۸۸، ۹۶، ۱۱۵، ۱۲۹ - ۱۳۳
۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۷، ۳۰۶ - ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۲۰ - ۳۲۰	۴۳۳
۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۵ - ۳۳۸، ۳۴۷	سیداریس ۵۰
۳۴۹، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۴، ۴۰۱، ۴۰۶ - ۴۱۲، ۴۱۴	سیدن ۴۲
شال پست / شال پشت ۲۷۹، ۴۱۴	سیرغه ۴۱۵
شال شیبک ۳۱۹، ۳۲۱، ۴۱۴	سیروپدیا ۹۰
شال شلوار ۴۱۴	سیریگ، هنری ۹۵، ۹۹
شال کلاه ۲۱، ۲۲، ۳۸۴، ۳۸۵	سیستان ۶۱، ۳۹۱، ۴۲۳
شال هزاره گی ۲۵۸	سیسیل ۱۵۴
شامی ۷۶، ۳۰۶، ۴۱۴، ۴۳۷	سیمز، الینور ۱۷۷
شانه ۱۹، ۳۵، ۵۵، ۵۶، ۶۴، ۷۷، ۸۳، ۸۵ - ۸۸، ۹۰	سینما در ایران ۱۲
۹۲، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۲	سینه ۲۱، ۵۵، ۷۷، ۸۳، ۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۷، ۱۱۴، ۱۱۵
۱۵۵، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۷	۱۲۱، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۸، ۱۹۹
۲۰۱، ۲۱۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۳، ۲۶۶ - ۲۷۷، ۲۷۹	۲۰۱، ۲۰۴، ۲۲۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۴
۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸ - ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۰۹	۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵ - ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۹	۳۲۷، ۳۷۰، ۳۵۰، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۵، ۴۲۵
۳۳۷، ۳۴۶، ۳۸۶، ۴۲۷، ۴۴۷، ۴۴۸	۴۴۸، ۴۴۵
۴۵۱، ۴۵۶	سینه‌بند ۲۲، ۳۱۷، ۳۸۲
شاه‌آباد غرب ۲۷۹، ۲۸۰، ۳۸۰، ۳۹۶	شاپو ۳۳۷، ۴۱۴
شاه‌اسماعیل ۱۹۷	شاپور اول ۸۳، ۸۷، ۹۲ - ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۶، ۳۳۸ - ۴۴۰

۱۱۷-۱۱۳، ۹۵، ۹۳، ۹۰، ۷۸، ۷۶، ۷۵، ۶۱، ۵۹	شاهان جهان ۱۳۵
۱۴۱، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۳	شاه‌پسند ۳۱۲
۱۶۱، ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۳	شاه‌جهان ۳۰۵
۲۰۳، ۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۶۴	شاهزاده ۲۲، ۵۷، ۸۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۶۸
۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۲، ۲۲۰، ۲۱۸، ۲۱۶، ۲۰۹، ۲۰۸	۴۳۷، ۳۷۶
۲۶۳، ۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۵۶، ۲۵۱، ۲۴۹، ۲۳۸	شاه سلیمان ۲۰۳، ۲۱۰، ۲۱۱
۲۸۸، ۲۸۶، ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۷۵، ۲۷۳، ۲۶۶، ۲۶۴	شاهسون ۱۸، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۶
۳۱۱، ۳۰۹، ۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۰، ۲۹۵، ۲۹۰	۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۷
۳۳۰، ۳۲۶، ۳۲۲، ۳۲۰، ۳۱۸، ۳۱۶، ۳۱۴، ۳۱۲	شاه‌عباس اول ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۸
۳۳۹، ۳۳۷، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۳۶، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۳۱	شاه‌عباس دوم ۲۰۳
۳۷۲، ۳۶۳، ۳۶۱، ۳۵۸، ۳۵۷، ۳۵۳، ۳۵۲، ۳۵۰	شاهنشاه ۵۲، ۵۷
۴۰۰، ۳۸۷، ۳۸۵، ۳۸۴، ۳۸۲، ۳۸۱، ۳۷۹، ۳۷۷	شیر ۲۵۸، ۲۶۱
۴۴۷، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۱۸، ۴۱۰، ۴۰۵، ۴۰۳، ۴۰۱	شب کلاه ۲۶۴
۴۴۸	شب کوله ۴۱۳
شلوار جافی ۲۷۹، ۴۱۴	شپورمه ۳۰۶، ۴۰۱، ۴۱۵
شلومیرزه، دانیل ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۳	شدآ ۳۲۰، ۴۱۳
شله شپیکته	شربوش ۱۵۹
شلیته ۲۲۲، ۲۷۵، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۳۱، ۳۵۲، ۳۷۴	شرف‌الدین ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۸۹
شمال ۱۸، ۶۲، ۶۳، ۷۵، ۷۹، ۹۰، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰	شرفیابی همایونی ۵۵
۱۵۵-۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۳۷، ۲۳۷، ۲۴۷، ۲۹۳، ۲۹۴	شرق ۵۰، ۵۹، ۷۸، ۸۵، ۸۷، ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۴
۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۲۲، ۳۵۸، ۳۷۸، ۳۹۵، ۴۰۱	۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۴۶، ۲۹۷، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۰
۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۷	۴۳۳، ۴۳۶، ۴۴۱
۴۵۲، ۴۵۶	شرواله ۲۸۳، ۴۱۴
شنل ۶۴، ۸۷، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۷۱، ۳۸۵	شکا ۴۱۵
۴۱۵	شکارگراز ۸۴-۸۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۳۶
شو ۴۱۵	۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۹، ۴۳۸-۴۴۰
شوارتزبری، آرا ۲۸۱	شل ۲۰۶، ۳۴۷
شوال جافی ۲۷۸	شلوار ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۴، ۳۷، ۴۴، ۴۵، ۵۶، ۵۷

صحنه شکار ۵۳، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۴۳۹، ۴۴۰	شوال کل ۴۱۵
صندل ۲۳۸، ۲۶۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۵، ۴۱۰	شوپا، هلموت ۴۹، ۴۲
صور الكواكب النابه ۱۴۸	شوراوک ۲۹۵
صوف ۳۸۶	شورون دوزی ۲۸۸
صوفی ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸	شوسوین ۱۲۵
۱۶۳، ۱۶۴، ۳۸۶، ۴۵۳، ۴۵۷	شوش ۴۲، ۴۶، ۶۱، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۴۰
ضربدر دوزی ۲۸۸	شوشتر ۴۵۳
ضیاء پور، ج. ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۴۸، ۳۹۲	شوک ۳۳۵
۳۹۷، ۴۵۳، ۴۶۰	شوکا ۳۳۷
	شوکل ۴۱۴
	شولا ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۸۶، ۴۱۵
طاق بستان ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۳۶ -	شولار ۴۱۵
۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۵۹، ۲۳۸ - ۴۴۱	شولار گشاد ۴۱۵
طاقیه ۳۸۶	شوی ۴۱۵
طاقیه ترکمنی ۳۸۶	شه پسند ۴۱۳
طالش ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹ - ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۷	شهر آشوب ۲۱۰
۳۳۸، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۱۴	شهری، جعفر ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۳
طبیس ۳۷۵	شی ۴۱۵
طبقات اجتماعی ۱۲، ۲۰، ۳۲، ۱۳۳، ۲۳۷، ۲۷۳	شیخ ارزروملو سلیمان سیف الله افندی ۴۵۸
۳۵۸	شیخ تقی بهلول ۲۳۹
طراز ابوسعید ۱۸۲	شیخ علی ۲۵۸
طرح ساختمانی ۲۹۶	شبر ۸۷
طلا ۵۲، ۷۸، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰	شیروان ۳۰۴، ۳۰۶
۱۴۶، ۱۷۸، ۱۸۰ - ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۵ - ۱۹۸، ۲۰۲	شیرویه ۴۲۲
۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۴ - ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۶	شیری ۴۱۵، ۳۲۷
۲۴۶، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۱۲، ۳۴۵	شیشه ۲۴۶، ۲۹۱، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۵۸، ۴۱۵
۴۳۳، ۴۳۶	
طلایی ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۱۱۴ - ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰	صائب تبریزی ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۵۷

عمامه ۲۱، ۲۷، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۳،	۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۶، ۱۹۹،
۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۸۷، ۱۹۳، ۱۹۵-۱۹۷، ۱۹۹،	۲۰۴، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۸۳، ۲۸۸،
۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۶،	۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۷-
۲۵۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۹، ۳۲۲،	۳۸۱، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۳۳، ۴۳۴
۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۴،	طیلسان ۳۸۶
۴۰۹-۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۵۵-۴۶۰	
عیلام ۵۰، ۷۶، ۴۳۱، ۴۳۵	ظریف دوزی ۲۸۸
عیلامی‌ها ۴۵، ۴۹، ۴۳۴	
عیوقی ۱۵۵، ۱۶۰	عاج ۶۰، ۶۲
	عاجی ۱۵۴
غرب ۲۳، ۳۵، ۷۸، ۱۱۷، ۱۸۲، ۲۰۴، ۲۴۸، ۲۷۹،	عادل‌شاه ۲۱۴
۲۸۰، ۲۸۵، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۴۰، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۹۶،	عبا ۳۸۳، ۳۸۶، ۳۹۹، ۴۵۱-۴۵۳
۴۳۲-۴۳۶	عبدالحسین تیمورتاش ۲۴۰
غربتی‌ها ۳۵۷	عبدالرحمن بن عمر صوفی ۱۴۸
غبار ۳۷۵	عبیه ۳۹۹
غیبی، بیژن ۴۲۱	کتاب‌التربایق ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۱-۱۶۴
	عراق ۱۹۶، ۲۷۸، ۲۸۱-۲۸۴، ۳۱۹، ۳۲۱
فارس ۲۰، ۵۰، ۳۴۵، ۴۳۱، ۴۳۴، ۴۵۲	عرب‌ها ۲۶، ۴۵، ۱۳۵، ۱۴۸، ۱۵۶، ۴۵۱، ۴۵۵
فارسی ۷، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۲۶، ۲۸، ۵۰، ۵۹، ۷۰،	عرقچین ۱۲۳، ۱۹۹، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۳۵، ۳۶۱،
۱۶۳، ۱۷۷، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۳۲، ۲۴۳،	۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۴، ۴۰۰، ۴۱۵، ۴۱۷
۲۴۷-۲۴۹، ۲۵۸، ۲۸۰، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۶،	عروس ۶۲، ۲۲۵، ۲۶۶، ۲۷۷، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۷۳، ۳۸۴،
۳۲۲، ۳۴۱، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۴،	عسلی ۳۷۱، ۳۷۵، ۳۷۶
۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۴، ۳۹۵،	عشق‌آباد ۱۴۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۳۷۳
۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۶۲، ۴۶۴	عضدالدوله بویه ۱۴۸
	عقابی ۵۰
فاروج ۳۰۶	علافیروز، ایران ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۶۵
فتحعلی‌شاه ۲۲۰، ۲۲۲	علی [ع] ۴۵۶
فرج ۴۰۴	عشارلو ۳۲۹
فرش ۱۲، ۱۸۳، ۲۱۴	

قدک ۲۱، ۳۳۷، ۳۸۳	فرغانه ۲۶۸
قرآن ۲۲۰، ۲۴۰، ۳۰۱، ۴۲۵، ۴۲۶	فرنا باز ۵۲
قربان‌دعلیا ۲۶۰	فونج ۴۴۷
قرس ۴۱۳	فقیانه ۲۷۹، ۴۰۴
قرقیز ۲۴۷	فلانل ۱۰۰
قرمز ۴۵، ۴۹، ۵۳، ۵۵، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۱۳۰، ۱۳۲	فلفل ۲۹۵
۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۸۰، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۲	فندوز ۱۳۷
۲۳۰، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۰، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۸۸	فندوقستان ۱۳۷، ۱۵۹، ۱۶۱
۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۸	فورتونا ۱۴۲
۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۵۱، ۳۶۲-۳۶۴، ۳۷۰	فوطه ۳۷۹، ۳۷۵
۳۷۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۶، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۶	فون ۴۲
قره‌باغ ۳۱۵	فوی
قره‌تجین ۲۶۴، ۲۶۶	فیروزآباد ۹۰
قره‌کلی ۴۱۳	
قره‌مانی ۳۰۵، ۴۱۴، ۴۱۶	فاجاریان / فاجاریه ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۶، ۳۸۵، ۴۲۶
قزاغند ۳۸۴	۴۵۲، ۴۵۷
قزاقی ۳۰۶	فارمه دُن ۳۶۱، ۴۱۳
قزاگند ۳۸۴	قاسم‌آباد ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۱، ۳۹۵
قزلباش ۳۸۶	۴۱۱
قشقایی ۳۲۹-۳۵۳، ۳۹۹-۴۰۴، ۴۰۷-۴۱۰، ۴۱۲	قالاق ۴۱۲
۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۷	قامه ۴۱۳
قصبأ ۴۱۳	قبا ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۳۲، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۱۰۳، ۱۱۵
قصر شیرین ۲۷۰، ۳۸۰، ۳۹۶	۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۵۵، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۳
قصیر عمره ۱۳۵، ۱۴۰-۱۴۲، ۱۴۵	۲۰۴، ۲۱۰، ۲۳۸، ۲۵۷، ۲۷۵، ۲۸۳، ۳۱۵، ۳۲۲
قفقاز ۱۹، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۹۷، ۳۱۱، ۳۱۵	۳۲۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۷
۳۲۷، ۳۲۷	۳۷۰، ۳۷۵، ۳۸۰، ۳۸۴، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳
قل ۴۱۳	۴۰۴-۴۰۸، ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۵۱
	۴۵۲

کاپلا پالاتینا ۱۵۴، ۱۵۶	فلنسه ۱۴۹، ۱۵۹
کاپی ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۴۰۷	فلنسه طویل ۱۴۹، ۱۵۹
کاتره ۴۰۷	قمیص ۱۸۴، ۲۵۷، ۳۴۷
کاذب ۵۵، ۳۱۵، ۳۲۲، ۴۴۸	قمیصه ۳۸۳
کارابورون اول ۴۲	قندهار ۸۷، ۲۴۶، ۲۴۹، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۰، ۴۱۳
کاراناژ ۲۶۴	قندهاران ۸۶
کاری‌ها ۴۵	قوا ۴۱۳
کاسبه ۴۰۷	قوامی، تروودی.س. ۷۵
کاستیل و لئون ۱۷۷	قوپه ۴۱۳
کاشان ۲۲۵، ۲۳۲، ۳۷۰، ۳۷۹، ۳۹۷	قوجان ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۰۴-۳۰۶، ۳۱۰، ۴۱۴
کالانوزسیتیانی ۱۳۲	قورشق ۴۱۳
کال شیرازی ۳۲۰، ۴۰۶	قوزک پا ۴۵، ۵۴، ۷۵، ۱۷۹، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۷
کالمایر، پیتز ۴۳۱	۲۰۸، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۵، ۲۷۹
کاله شیرازی ۳۲۰	۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۵، ۳۰۴-۳۰۶، ۳۰۸-۳۱۶، ۳۲۲
کامناسکیری ۷۸	۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۷، ۳۸۰، ۳۸۳
کامویری ۲۴۷، ۴۱۵، ۴۱۷	قوشاق (شال) ۳۶۱
کانگراند دلا اسکالای اول ۱۸۲	قوشق ۴۱۳
کانیشکا ۱۰۲	قوشق نگاری ۱۲
کپتان ۴۰۸، ۴۹۰	قهرمانان ۴۹، ۳۷۹، ۳۸۷
کپنک ۴۰۷	قهوه‌ای ۵۲، ۱۵۹، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۶۹، ۲۸۴، ۳۰۰
کپنهاگ ۲۶۰	۳۰۴، ۳۰۶، ۳۲۱، ۳۵۵، ۳۷۳، ۳۸۳، ۴۵۱، ۴۵۲
کپی ۲۲۵، ۴۰۳-۴۰۵، ۴۰۷-۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳-۴۱۷	قیزیل ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۵۱
۴۵۸	۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۳
کت ۲۵، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۹، ۲۶۹	قیفاووس ۱۴۹، ۱۵۰
۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۱۸، ۳۰۲، ۳۳۱	قییش ۴۱۳
۳۳۴، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۷۶، ۳۷۹	
۳۸۰، ۳۸۵	کاپادوکیه ۶۱
کتاب‌الآغانی ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴	کاپادوکی‌ها ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۵۶

کتابشناسی و فهراس ۱۲	کرمانشاه ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۳۷۵
کتابان ۱۳۰، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۶۸، ۳۸۰، ۳۸۴	۳۷۶، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۸
کتابانی ۴۹، ۱۱۶، ۲۱۰، ۲۱۶، ۳۸۲	کرواس ۲۷۸، ۲۷۹، ۴۰۸
کتر ۴۰۸	کرورابین ۱۱۶
کتراک ۳۱۰	کره اسب ۶۴
کترزباس ۶۲	کریمخان زند ۲۱۱ - ۲۱۳
کنله ۴۰۷	کریمه ۱۳۰
کتیبی ۳۱۳	کزاگند / کزاغند / کزاگند ۳۸۴
کج ۴۰۷	کزیم ۳۷۷، ۳۷۸
کجاغند / کجاگند ۳۸۴	گستی ۱۲۶، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۷
کجیم ۳۷۷	کش ۲۵
کجین ۳۷۷	کشکه - دریا ۲۶۹، ۴۰۴
کراتر داریوش ۵۲	کشمیر ۲۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۰، ۳۱۵، ۳۳۸، ۳۷۰
کراس ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۷۹	۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۵
کراوات ۲۲۲، ۲۲۷	کشیده ۴۰۷
کریاس ۱۳۸، ۲۴۹، ۲۵۸، ۳۸۳، ۴۰۷، ۴۵۳	کش ۲۱، ۶۱، ۱۱۳ - ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۸
کرپورتر، رابرت ۲۱۷	۲۱۰، ۲۲۵، ۲۳۸، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۸
کرنک ۴۰۸	۳۰۰، ۳۰۷، ۳۱۸، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۴۸
گرنه ۳۷۹، ۴۰۸	۳۷۷، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۵ - ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۵
گرتیر ۹۳	۴۱۸
گرد ۲۷۴ - ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۳، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۲۱	گرفش جیزما ۳۲۲
گردستان ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۰ - ۲۸۴، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۰	گرفش ساغری ۲۱
۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۳ - ۴۱۶، ۴۳۳	گرفلی ۳۳۰
گردین ۳۵۷، ۴۰۸	گل ۴۰۸
گوزن، گُرد ۲۳	گلا ۴۰۸
کرمان ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۳۸۵	گلا پهلوی ۴۰۸
کرمانج ۳۰۳، ۳۰۶	کلاسیک ۴۱، ۵۷، ۶۶، ۸۷، ۲۹۶، ۴۲۲، ۴۵۰
	کلاغی ۲۴، ۲۷۵، ۳۱۳، ۳۷۳، ۴۰۶، ۴۵۹

کلویش ۷۸، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۸۳، ۳۱۳، ۳۱۵	کلافچه ۳۵۲، ۴۰۸
۳۲۲	کلاغوش ۳۳۵
کلیجه ۲۲۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۰۰	کلانتر ضرابی ۳۲۲
کلیمی ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴	کلاویخو ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۶
کماجنی نیمرود داغ ۱۴۹	کلاه ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۴۴، ۴۷، ۵۰، ۵۲، ۹۲، ۱۰۰
کمال آتاتورک ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۸	۱۰۱، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۶
کمپفر، انگلبرت ۳۸۶	۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۶
کمخت ۴۰۸	۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۲۵
کمر ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۳۵، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۳	۲۳۸ - ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱
۸۷، ۸۸، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۶	۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۶
۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۷	۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۵
۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۳۸	۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۴
۲۵۸، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۹	۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۴ - ۳۸۶، ۴۰۰ - ۴۰۵
۲۹۰، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۰	۴۰۸، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۴۰، ۴۵۵، ۴۵۷
۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۲	۴۵۸
۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۷۹	کلاه پهلوی ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۳۷، ۴۵۸
۳۸۳ - ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۰۷، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۲۶	کلاه خود ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۳۷۹
۴۳۱ - ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۵۹	کلاه فریجی ۵۲، ۹۲، ۱۰۰
کمر بند ۲۵، ۲۷، ۳۴، ۵۵، ۵۹، ۶۲، ۷۷ - ۷۹، ۸۳، ۸۷	کلاه نمدی ۲۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۵۵
۹۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۱۳ - ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۶	کلاه نوک تیز ۵۲، ۵۹، ۹۲
۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۳	کلجه ۲۲
۱۵۴، ۱۶۶، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۶	کل خسروی ۴۰۸
۲۰۸، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۳۸، ۲۴۹	کلغی ۴۰۶
۲۵۱، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۳، ۲۸۴	کلفت ۶۴، ۸۶، ۱۰۱، ۱۲۱، ۲۴۱، ۲۵۱، ۲۶۰، ۳۰۸
۲۸۹، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۳۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۳	۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۷، ۳۶۴، ۳۸۰، ۳۸۱
۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۰۷، ۴۱۰	۳۸۷، ۴۰۲، ۴۵۱، ۴۵۲
۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۳۱ - ۴۴۱، ۴۵۱	کلک ۴۰۶
کمرچین ۲۴، ۲۷۸، ۴۰۷	کلو ۴۰۷

کوستیک ۱۲۶	کمرداینزار ۳۳۲
کوشانیان ۷۷، ۷۸، ۹۲، ۹۵، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۳۷	کمرشال ۳۳۲، ۴۰۷
کوش سبز ۴۰۸	کمری ۸۳، ۲۱۴، ۲۵۸، ۳۰۷، ۳۱۴، ۴۰۷، ۴۴۰
کوفته ۳۴۷، ۴۰۹	کُمخت ۳۰۵، ۴۰۸
کوفی ۳۱۷، ۴۰۹	کمینی ۵۸
کوک، جان ۲۱۶	کندیز ۲۷، ۵۵، ۵۶، ۹۰، ۱۳۲، ۴۴۷ - ۴۴۹
کولا ۳۲۲	کنگره‌دار ۵۲، ۱۱۵، ۱۴۶، ۲۶۴
کولاب ۲۶۴ - ۲۶۸، ۲۶۸	کوئیننوس کورنیوس ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۶۲، ۴۳۴
کولجه ۴۰۹	کوا ۲۷۵، ۳۲۰
کولل‌باد ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۳، ۴۰۹	کوبان ۱۳۲، ۱۳۳
کولی ۴۰۴	کوت ۳۳۷، ۴۰۹
کونک ۴۰۸	کودسکی گورودک ۱۰۱
کوش ۴۰۸	کودکان ۱۲، ۳۲، ۳۳، ۱۳۲، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۷۶، ۲۸۲
کوه سرخ ۱۲۲، ۱۲۵	۳۰۰، ۳۰۱، ۳۲۵، ۳۵۸، ۳۵۹
کویتک ۴۰۸، ۴۰۹	کورپاسا ۵۰
کیتاریس ۵۰	کورنک ۲۸۳
کیتون ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۸۳، ۱۴۰، ۴۴۷، ۴۴۸	کورنو ۲۹۵
کیداریس ۵۰	کورته ۳۶۴، ۴۰۹
کیراس ۳۱۶، ۳۲۲، ۴۰۵، ۴۰۷	کورنیوس روفوس ۴۳۴
کیرباسیا ۵۰، ۵۲، ۵۳	کوردو ۳۱۳، ۴۰۹
کیلاو ۴۰۷	کورزازا ۵۰
کیلچیک ۳۱۶، ۴۰۷	کورشاخ ۳۲۲
کینک ۴۰۷	کورش کبیر ۵۶
	کورک ۳۱۵، ۴۰۹
گئونکه ۵۷	کورگان ۴۸، ۵۶، ۵۸، ۶۲ - ۶۴، ۹۶، ۱۱۵
گئونه ۵۷	کورنلی لوبروین ۲۱۰
گأ، ا.س.ف. ۴۲، ۶۱	کوروش اول ۴۴
گالش ۲۶۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۴، ۳۳۶ - ۳۳۸، ۴۰۲	کوروش کوچک ۴۴، ۴۴۷

گزنفون ۴۱، ۵۰، ۵۶، ۵۷، ۶۱، ۹۰، ۴۴۷، ۴۴۸	کالن دروغین ۱۵۵
گکسویلیک ۴۰۵	گالوشا ۳۳۴
گلایبتونی ۲۴۶	گانداری‌ها ۴۵
گلدان ۵۳، ۵۹، ۱۳۲	گامشمار ۱۲
گلدمن، ب. ۴۳۲	گیبچه ۴۰۵
گلدوزی ۳۹، ۴۵، ۵۰، ۵۵، ۱۱۶، ۱۴۵، ۱۹۶، ۱۹۹	گنک ۴۰۵
۲۰۶، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۱	گجلیک ۳۲۲، ۴۰۴
۲۶۸، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶	گراپر ۱۸۶
۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۰	گراز ۸۴-۸۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸
۳۲۹، ۳۳۳، ۳۶۴، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۷، ۴۳۹	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۹، ۴۳۸، ۴۴۰
گلکنده هند ۲۱۰	گرجستان ۸۷
گلمیخ ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۲۱، ۴۰۵	گردکلا ۴۰۵
گلونه ۳۷۶	گردن ۲۵، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۶۲، ۷۸، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۲
گلونی ۴۰۵	۹۳، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۵۶، ۱۸۶-۱۸۸
گناباد ۳۰۹، ۴۵۳	۲۴۰، ۲۴۹، ۲۶۰، ۲۷۴، ۲۸۳، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۱۲
گنج‌خانه ۴۹، ۷۹	۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۷۱
گنچوک ۳۶۴	۳۷۲، ۳۷۵، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۲۴، ۴۲۷
گنجینهٔ جیحون ۴۲، ۵۲، ۵۴، ۶۱	گرماپه‌ها ۱۲
گنده ۴۰۴	گروپ، گرد ۱۱۳
گنول ۸۴، ۸۶	گره ۲۵، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۹۲، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۵
گویور چکمن ۳۲۲، ۴۰۵	۱۲۶، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۶۳، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶
گوراوه ۳۲۶، ۳۳۸	۲۰۸، ۲۱۸، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۳، ۳۰۰
گوشچی ۴۳۳	۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۲
گوکلن ۳۶۱، ۳۶۳	۳۳۷، ۳۳۳، ۳۷۱، ۳۸۵، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۳۲
گول ۳۲۱، ۴۰۵	۴۳۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۵۷
گولو ۳۲۱، ۴۰۵	گریبان ۹۶، ۱۰۲، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۳
گولو مخمر ۳۱۲	۱۵۵، ۱۵۶، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۸۳
گول یقه ۳۶۴، ۴۰۵	گریبون ۳۴۵، ۴۰۴

لباس مادی ۴۴، ۶۱، ۴۳۴	گون ۴۰۴
لَچَک ۳۲۷، ۲۶۹، ۳۲۷ - ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۵۲، ۳۵۸، ۳۷۰،	گیجکی ۲۹۴
۳۷۹، ۴۰۹	گیدی ۴۰۵
لُخت ۳۵، ۷۶، ۸۷، ۹۵، ۱۱۵، ۱۳۲، ۱۴۲، ۲۱۸، ۲۲۵،	گیراس ۴۰۷، ۴۰۵، ۳۱۶
۲۴۷، ۲۶۳، ۴۳۴	گیراس بنی ۴۰۵
لُخت ۱۴۲، ۱۴۳، ۲۶۳	گیرشمن ۸۷، ۴۴۰
لُر ۲۰، ۳۵۵ - ۳۵۷، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۳ - ۴۰۶، ۴۰۸،	گیرمیزی دن ۴۱۳
۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۱۸	گیس ۶۴، ۲۹۹، ۳۶۴
لرستان ۲۴۳، ۲۴۳، ۳۵۸، ۴۳۱ - ۴۳۳	گیسه انتری ۴۰۵
لس ۴۰۹	گیلان ۳۲۷، ۳۳۲ - ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۷۲،
لشکری بازار ۱۵۳	۳۷۸، ۳۹۱، ۴۱۷
لوفار / للوفر ۳۱۲، ۴۱۰	گیلویی ۶۱
لمبوته ۳۰۹، ۴۰۹	گیوه ۱۰۶، ۲۲۵، ۲۳۸، ۳۰۸، ۳۵۵، ۳۷۵، ۴۰۵
لندن ۳۵، ۵۳، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۶، ۲۳۲،	گیوه ملکی ۲۳۸، ۳۵۷، ۳۷۵، ۴۰۵
۳۹۶، ۴۲۳	
لُنگ ۱۴۲، ۳۷۹، ۳۷۵	لاتین ۷، ۱۵، ۵۰، ۷۰، ۱۸۹، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۸۰، ۳۲۲،
لنگوتا ۴۰۹	۳۴۲، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۹۸، ۴۲۲، ۴۲۹
لنگوته / لنگوتا ۲۵۸، ۳۴۷، ۴۰۹	لاچک ۳۲۷
لنینگراد ۹۹، ۱۳۸	لارجیلیه، نیکلاس ۲۰۳
لواند ۳۲۱، ۴۰۹	لاشاری ۲۹۴
لوح ۶۱	لاوت، برسفورد ۳۳۳
لورکس ۳۱۳، ۳۱۸	لاینی ۳۰۶، ۴۱۳
لوسین ۴۴۸	لباده ۲۲، ۲۵، ۱۸۴، ۲۳۸، ۳۱۳، ۳۷۸، ۳۷۹، ۴۲۶
لولان ۱۱۶	لبده ۴۰۹
لولی ۲۶۹	لباس پارسی ۴۴
لونگته ۴۱۰	لباس درباری ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۲۰۲
لهستانی ۴۴۷	لباس رسمی ۲۱، ۲۲، ۱۱۳، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۶
لیبایی ها ۴۵	لباس سواره نظام ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۵، ۵۷، ۵۹

مایتدینوا، گوزل ۲۶۳	لیدی اوسلی ۲۱۸
مایر، ل. ا. ۱۵۵	لیدیایی ها ۴۵
متکا ۴۵۳	لیدی شیرلی ۲۲۹
متوازی الاضلاع ۶۴	لیدی ۵۵، ۴۲
متین، پیمان ۳، ۴، ۸، ۲۸	لیسایی ۵۵، ۴۲
مجله پوشاک ۳۵	لیسه ۴۲
مچ ۵۴، ۹۵، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۶۳، ۲۱۷، ۲۵۱	لیفند ۳۰۷
۲۶۰، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۷۹، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲	لیفه ۳۳۲، ۴۱۰
۳۱۶، ۳۲۶، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۱	لیمیره ۴۴
۴۱۰، ۴۱۷، ۴۲۶	
مچ بیچ ۳۰۹، ۳۷۷، ۳۸۲، ۳۹۱، ۴۱۰	مادها ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۹، ۶۱، ۹۰، ۴۴۸
مچیو ۴۱۰	مارکوفسکی، برونو ۲۵۷
محسنی، شیرین ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶	مارونی ها ۴۵۱
محمد ۲۴، ۲۹، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۳۲، ۳۸۹، ۳۹۷	ماری - بوگنی ۲۹۴ - ۲۹۷، ۳۰۰
محمد رضا شاه پهلوی ۳۴۸	مازندران ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۷۰
محمد هاشم ۲۰۸	۳۷۳
محمد هاشم آصف (رستم الحکما) ۲۱۱، ۲۳۲	ماساژت ها ۱۳۱، ۱۳۲
مخروطی ۱۳۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۲۴۶	ماسی ۲۵۲
۲۵۷، ۲۶۹، ۳۳۵، ۳۴۹، ۳۸۶، ۴۰۴، ۴۵۹	ماشته ۲۷۹، ۴۱۰
مداخل ۴، ۱۲، ۱۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۲۶، ۳۰۴، ۳۳۹	ماشوئه ۳۴۸، ۴۱۰
۴۶۳	ماشی ۴۱۰
مددخان ۲۹۵، ۲۹۷	ماکان ها ۴۵
مدها ۴۵	ماکو ۳۱۶، ۳۱۹
مرئز ۲۸۲	مالانه نیستی ۴۱۰
مردم شناسی ۸، ۱۲، ۱۸، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۵۲، ۸۷، ۳۳۵	مانتو ۳۵۲، ۳۵۳
۳۸۳	ماهوت ۲۱ - ۲۳، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۰
مرفع ۲۱۲، ۳۷۴، ۳۸۰، ۴۵۳	۳۸۵، ۳۸۶، ۴۱۰
مرفعه ۳۸۰	ماهگیران ۶۱

مقنعه ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۷۹، ۴۲۷	مروی ۲۳۲، ۳۷۰، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۵۹
مکرمه ۳۶۳	میردادارا ۴۱۰
مکنا ۳۴۵، ۴۱۰	میزی چیلی ۴۱۰
مکتزی، چارلز فرانسیس ۳۳۵	مست ۴۱۰
مکتو ۳۷۹	مستحب ۲۴۰، ۴۵۶
ملحفه ۳۸۵، ۴۲۵، ۴۲۶	مستطیل ۵۴، ۸۶، ۱۰۲، ۱۵۹، ۲۴۷، ۲۶۴، ۲۷۹، ۲۸۶،
ملکه کریستینا ۲۰۳	۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۴۵، ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۷۹، ۳۸۱
ملکی ۲۳۸، ۳۵۰، ۳۵۷، ۳۷۵، ۴۰۵	مستطیلی ۸۶، ۱۱۴، ۲۷۸، ۳۱۴، ۳۲۷، ۳۶۲، ۳۸۴
ملمع ۳۷۴	مستوفی، عبدالله ۲۱، ۲۹
ملیله دوزی ۲۲، ۲۰۳، ۴۵۲	مسجد گوهرشاد ۳۳۹
ملیله کاری ۳۱۵	مسکو ۲۳، ۲۴، ۴۲۸
ممند ۴۱۰	مسکوکات ۱۲، ۴۲
منجمد ۵۲، ۱۱۵، ۱۱۶	مشکل ۳۱، ۳۳، ۸۳، ۸۷، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۹،
منچستر ۲۳	۱۶۳، ۱۷۷، ۲۱۸، ۲۹۵، ۳۷۱، ۳۷۲
مندوب ۴۵۶	مشکی ۵۶، ۲۹۷، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۸۴
مندیل ۱۹۹، ۲۰۳، ۳۰۸، ۳۷۵، ۳۷۹، ۴۱۰	مشهد ۸۷، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۸۰، ۳۱۰، ۳۹۵-۳۹۷، ۴۳۸،
منگال ۲۹۴	۴۵۸
موبد ۹۳، ۳۸۱، ۴۴۰	مشی ۴۱۰
موبدان ۳۲، ۴۵، ۵۲، ۶۱، ۹۳، ۹۳، ۴۲۳، ۴۴۰	مصر ۱۰۰-۱۰۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۶، ۴۵۲
موری، پ.رس. ۴۳۳	مصری ۴۲، ۴۵، ۴۹
موریه، جیمز ۲۱۷	مصری‌ها ۴۵
موزائیک ۴۲، ۴۸، ۵۰، ۵۲، ۵۹	مطهری ۴۲۸، ۴۲۹
موزه ۲۹، ۳۴، ۵۰، ۵۳، ۶۲، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۵۵، ۳۸۰	معبد ۴۲، ۳۶۴
موزه آلبرت ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۶	معماری ۱۲، ۴۲
موزه ایران باستان ۴۲، ۷۶، ۷۷، ۸۷	مغول ۲۶، ۳۳، ۱۳۵، ۱۷۷، ۱۸۲-۱۸۴، ۱۸۶، ۳۷۵
موزه ویکتوریا ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۶	مغولستان ۱۴۵، ۴۴۰
موزه مصرشناسی ۱۰۲	مقبره ۵۳، ۵۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۳۹
موزه هرزوغ ۲۰۳	مقدونیه ۶۱

ناثین ۴۵۳	موشجوا یا بالکا ۱۳۸، ۱۴۰
نابل ۴۸، ۵۲	موشواری ۲۹۵
نادرشاه ۲۱۳، ۲۱۴، ۳۷۰	موقوفات ملی ادبیات و علوم انسانی ۱۴
نارنجی ۵۶، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۹، ۴۴۸	موکاسین ۱۳۸، ۱۴۰، ۲۵۷، ۳۱۴، ۳۲۰، ۴۰۲، ۴۰۶
نازک ۲۴، ۲۵، ۵۷، ۸۶-۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۸۰، ۱۹۹	۴۱۷
۲۰۱، ۲۶۴، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۷۲، ۳۷۳	مونت موگ ۱۲۵
۳۷۵، ۴۵۲، ۴۵۳	موهر ۲۸۲، ۳۱۸، ۳۲۱، ۴۱۴
ناصرالدین شاه ۲۱-۲۵، ۳۶، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۴۳	مهاباد ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۱۹، ۳۲۰
۳۳۱، ۳۷۰، ۳۷۴	۳۷۲، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۱-۴۱۳
نایمارک، الکساندر ۲۱	مهر ۵۴، ۵۸، ۶۳، ۳۷۰
نجم آبادی، شهناز ۲۷، ۳۴۵	مهود ۴۱۰
نخ ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۶۸، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۶	میترا ۴۹
۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰	میرچوک ۲۹۷، ۲۹۵
۳۱۵، ۳۲۷، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰	میرزا آقاخان ۲۲
نخجوان ۳۱۲	میرزا حسین تحویلدار ۲۳، ۲۹، ۳۹۵
نخی ۲۳، ۷۶، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۴۷	میرزا سمیعا ۲۰۸، ۲۱۰
۲۵۶-۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۵	میرزا کوچک خان ۳۲۶، ۳۴۱
۲۷۶، ۲۸۳، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۷-۳۰۹، ۳۱۶، ۳۲۲	میرزا محمد خان قاجار ۲۲
۳۳۵، ۳۳۷، ۳۴۷، ۳۶۱، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷	میرزا محمد علی خان فریدالملک فراهانی ۲۴، ۲۵
۳۷۹، ۳۸۱-۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۱۷	۲۹
نرسی اول ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۴۳۸، ۴۳۹	میرزا محمد مهدی استرآبادی ۲۱۳، ۲۳۲
نرم ۵۴، ۶۱، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۹۲، ۹۵، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۲۶	میزر ۳۱۷، ۴۱۰
۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۰-۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۵۹، ۲۵۶	میشل ۲۰۳
۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۶، ۲۶۸، ۳۰۴، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۲	میلان ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۲، ۴۰۳-۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۹
۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵، ۴۱۰، ۴۳۴	۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴
نظام الدین محمود قاری (نظام قاری) ۱۹۳، ۲۳۲	می نا ۳۵۸
۳۷۱، ۳۸۸، ۳۹۰-۳۹۳، ۳۹۸	مینگ اوی ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۲
نظامی ۷، ۲۴، ۲۶، ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۸۷	مینی زوب ۲۵

۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶	۱۹۴، ۲۰۰، ۲۲۲، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۷۵
۲۱۰، ۲۱۶، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۸	۳۰۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۶۱، ۳۷۲، ۳۸۱، ۴۱۰
۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۳، ۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۴	نظریه تاریخ زلدی ۳۷
۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۴	نعلین ۱۴۵، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۹۷، ۲۰۶، ۲۱۸، ۳۰۸
۳۳۸، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۲، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۷۵	۳۸۰، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۸
۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۷، ۴۰۸، ۴۱۵، ۴۱۶	نقاب ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۳۷۱، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰
۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۹، ۴۵۱	نقره ۶۳، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۶، ۱۴۱، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۴۶
نوبی‌ها ۴۵	۲۴۷، ۲۵۲، ۲۷۸، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۸
نورالله ۱۹۹	۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۶۵، ۴۲۲، ۴۳۴
نورستان ۲۴۷، ۲۵۱، ۴۰۰، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۵، ۴۱۷	نقره‌های ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۵۶، ۸۴، ۸۷، ۹۲، ۹۷، ۱۰۱
نورسی ۴۵۸	۱۳۶، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۵
نورکوها ۴۵۸	۱۵۹، ۱۶۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۴
نویسندگان ۱۰، ۱۲، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۵۷	۳۱۵، ۳۱۸، ۳۶۴، ۴۰۴، ۴۱۳، ۴۱۷
۶۲، ۶۶، ۱۳۳، ۲۰۸، ۲۰۹، ۳۸۴، ۴۴۷، ۴۵۰	نقش بسته ۱۴۸
۴۶۳	نقش رجب ۸۷، ۹۰، ۹۴، ۹۶، ۴۳۸، ۴۳۹
نویسه گردانی ۱۱، ۱۳	نقش رستم ۴۱، ۴۳، ۶۱، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۰-۹۴، ۴۳۷
نوبین اولاً ۱۱۶	۴۲۸، ۴۴۰
نوی ایبا ۱۱۶	نگرشهای بدینانه ۱۲
نیبور، راینولد ۳۸۳	نگهبانان ۴۷، ۴۹، ۱۶۱
نیدرمایر، اسکارفون ۲۵۷	نمادین ۱۷، ۲۷، ۳۷، ۵۰، ۱۳۵، ۲۲۰، ۳۳۲، ۳۵۵
نیرنگستان ۱۱۴، ۱۱۷	۴۳۷، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸
نیستی ۴۱۰، ۴۱۱	نمد ۱۹، ۲۵، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۷، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۴۶
نیلوفر ۳۱۲	۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۸، ۲۷۶، ۳۰۶، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۵۰
نیلوفر آبی ۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۲۰۶	۳۵۵، ۴۱۰
نیمتاج ۱۱۶، ۲۵۶	نوئل، کاپیتان ۳۳۸
نیمنته ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۴۴، ۷۷، ۷۸، ۹۶، ۹۷، ۱۱۵	نوار ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۶۴، ۷۸، ۸۶، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۹۵
۱۱۷، ۱۳۷، ۱۶۱، ۱۸۷، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۴	۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۶
۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۷۵، ۲۷۹	۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹

هشتمه ورگا ۱۲۹	۳۱۴، ۳۱۲، ۳۰۹، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۴، ۲۸۹، ۲۸۳
هارپر، پرودنس ۸۵، ۱۳۶، ۴۳۸	۳۳۷، ۳۳۲، ۳۲۸، ۳۲۶، ۳۲۵، ۳۲۲، ۳۲۱، ۳۱۸
هارلن، جوزیا ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰	۴۰۹-۴۰۴، ۴۰۲-۴۰۰، ۳۸۰، ۳۷۰، ۳۵۲، ۳۵۰
هامون ۶۱	۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۱
هائته، پاملا ۲۹۳	نیم چکمه ۶۱، ۳۸۳
هانوی، بونس ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۲۶	نیمرو داغ ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۹، ۱۴۹، ۴۳۵
هتره ۷۷، ۴۳۵-۴۳۷	نیوتنه ۳۰۴، ۳۰۶، ۴۱۱
هتوشه ۴۲۲	نیویورک ۸۷، ۹۹، ۱۴۷، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۴
هخامنشیان ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۶۱، ۶۴، ۷۵، ۷۹	
۹۰، ۹۳، ۹۵، ۱۱۴، ۱۴۹، ۱۵۹، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۳۴	واشنگ ۴۲۲
۴۳۵	واکو ۴۱۷
هدایا ۳۷، ۵۰، ۵۹، ۱۹۵، ۲۰۳، ۳۷۳	والسر، جرالند ۴۴
هرات ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۴۷، ۴۰۱	وایدن گرین، گنو ۴۴، ۵۷، ۹۳، ۱۰۲، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۷
هربرت ۲۰۳	وایو ۱۱۴
هرترفلد، ارنست ۴۲، ۵۴	ودوو ۳۴۷
هرزه ۳۴۸	ورخشه ۱۲۴
هرکی ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۱۵	ورقه و گلشاه ۱۵۵-۱۵۷، ۱۵۹-۱۶۲، ۱۶۴
هرمان ۹۳، ۱۰۶	ورونا ۱۸۲
هرمزد اول ۴۳۸، ۴۴۰	وزنلی - چوخه ۳۱۵
هرمزگان ۳۴۵-۳۴۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳-۴۰۶	ولز، س. ج. ۲۲۲، ۲۲۵
۴۰۸-۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۴، ۴۱۷	وندیک ۲۲۹
هرودوت ۷، ۴۱، ۴۴، ۵۰، ۵۵، ۶۲، ۱۱۵، ۱۶۹	ونیزی ۱۸۰
هزارمیخی ۳۷۶، ۳۸۹	وهرام دوم ۹۳
هزاره ۲۷، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۵-۲۶۱، ۴۰۰-۴۰۵، ۴۰۷	وهیاز دانه ۵۵
۴۰۸-۴۱۰، ۴۱۷	ویس و رامین ۳۹۵، ۴۲۱، ۴۲۳
هزاره جات ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱، ۴۰۲	ویط ۲۴۹، ۴۱۷
هسیج ۵۹	ویکتوریا ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۶
هشام ۱۳۶، ۱۳۸	ویلیکینسون، چارلز ۱۴۵

یکه پارسان ۱۲۵	هشت ترک ۴۰۵، ۲۵۸
یالق ۳۰۷، ۴۱۷	هفت رنگ ۲۹۵
یایلخ ۳۲۹	ملکه ۴۰۵، ۲۸۳
یپینجه ۳۱۵، ۴۱۷	هلندی ۲۱۰
یراق ۹۷، ۹۹، ۳۶۱	هلنی ۴۲، ۵۲، ۷۸، ۸۸، ۹۵، ۱۴۰، ۱۴۲، ۴۳۵
یزد ۲۱۰، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۹، ۴۲۴	هند ۱۱، ۷۵، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۹۰، ۳۹۶، ۴۳۷
یشت ۹۰، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸	هندی‌ها ۴۵
یشمق ۳۶۵	هنر ۱۲، ۳۱، ۳۳، ۴۴، ۸۸، ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۹۸
یغلق ۴۱۷	۲۱۳، ۲۳۲، ۲۸۰، ۲۹۱، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۶۳، ۳۹۶
یغلیق ۳۱۴، ۳۶۳، ۴۱۷	۴۲۴، ۴۳۳
یقه ۲۵، ۸۶، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۹، ۱۵۱	هنری، والترز ۲۲۲، ۲۲۶
۱۵۴، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۳	هوارت ۱۰۱
۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۵۷، ۲۶۰	هوری ۴۰۵، ۳۲۰
۲۶۳، ۲۶۶، ۲۷۵، ۲۷۷-۲۷۹، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۹۰	هوفریا ۴۲۲
۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۵-۳۲۰، ۳۲۲، ۳۴۷، ۳۴۹	هول کیراس ۴۰۵
۳۵۰، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۰، ۳۸۲، ۳۸۵، ۴۰۴	هون‌ها ۱۳۳
۴۰۵، ۴۱۷	هیئت ۷، ۱۳، ۳۱، ۳۴، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۷۶
یقه‌جومه ۳۴۵، ۴۱۷	۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۶، ۳۹۹
یقه‌گرد ۵۷، ۱۳۰، ۲۰۳، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۸	هیئت نمایندگی ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۷۶
یقه‌هفت ۱۹۷، ۱۹۹، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۱	هیپوکامپ ۴۳۷
یک نخ ۴۱۷	هیماسیون ۹۳
یل ۲۷۸، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۸۷، ۴۱۷	هینتزر، والتر ۴۴، ۵۵
یُموت ۳۶۲-۳۶۵	هیولاهای شتونی ۱۳۰
یوئیش ۴۲۲	
یوژی‌ها ۱۳۳	یانسنکو، س.ا. ۱۲۹
یوسفی، غلامحسین ۳۶۹، ۳۹۶	یادبنای ساتراپ ۵۷، ۶۲
یونان ۴۵، ۵۰	یارشاطر، احسان ۹، ۱۰، ۱۳
یونانی ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۱	یاشماق ۳۰۷، ۳۶۳، ۴۱۷

بهر دیان ۲۶۹، ۲۸۱، ۳۷۱ - ۴۴۷، ۴۳۷، ۱۴۰، ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۹، ۹۳، ۸۳
بیلخ ۴۱۷، ۴۴۹
بهر دانه ۳۷۶

ENCYCLOPAEDIA IRANICA

Edited by Ehsan Yarshater

CLOTHING

Translated by

Peyman Matin

Introduced by

Ali Bulook-bāshi



Amir-Kabir Publishing Corp.

Tehran, 2004